جلد دهم بازشناسی افغانستان آموزه های فلسفه تاریخ در موجودیت حکمت طبیعی

تالیف عبدالواحد سیدی

این کتاب به تاریخ دهم سرطان یکهزار وسه صد و نود چهار هجری خورشیدی در شهر مزار شریف ولایت بلخ آغاز گردیدو بتاریخ دوم قوس 1394/24نومبر 2014 پایان یافت

جلد دهم

باز شناسی تاریخ افغانستان

بخش یکصد و سیزدهم

آموزه های فلسفه تاریخ در موجودیت حکمت طبیعی

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
دیباچه - - - - - - - - - - - -	15
تعریف تاریخ - - - - - - - - - - -	16
فلسفه تاریخ (بحث اول) - - - - - - - - - -	19
روشنی ای در مورد فلسفه تاریخ - - - - - - - - -	20
در مورد فلسفه تاریخ - - - - - - - - -	22
ابن الرشد یا حقیقت مزدوج یا دوگانه - - - - - - - -	25
عبدالرحمان ابن خلدون و ادامه تفکر ابن رشد - - - - - - -	26
ابن خلدون و میانه او با فلسفه تاریخ - - - - - - - -	27
طریقه های پژوهش در مباحث تاریخ - - - - - - - -	28
ورود به مبحث تاریخ علوم - - - - - - - -	29
بحث دوم	
دقت در وقایع تاریخی از دیگاه ساختاری علوم - - - - - - -	35
انحطاط مسلمانان از منظر رشد سیستمی - - - - - - - -	40
مهمترین خصوصیت عصر طلایی در خلافت شرقی - - - - - -	41
ظهور مکتب های کلامی در عهد خلافت عباسی (معتزله) - -- - - -	44
مکتب معتزله - - - - - - - - -	44

مکتب اشعریه - - - - - - - - 45
حمله مغولان و یورش تیمورو تأثیر ناگوار آن در ایده های دینی - - - - 52
آغاز سده هژدهم انحطاط دوم عالم اسلام- - - - - - - 52
بحث سوم
علل سیاسي انحطاط فاجعه‌آمیز مسلمانان - - - - - - 55
1. ترکیه عثمانی - - - - - - - - 55
ایران - - - - - - - - - 59
هند - - - - - - - - - 59
اندونیزی - - - - - - - - - 63
علل فکري انحطاط فاجعه‌آمیز جهان اسلام - - - - - - 69
تعریف تصوف یا طریقه عرفان - - - - - - - 82
منشاء و مناسبات تصوف با اسلام - - - - - - - 83
ذکر صوفیان و اصناف ویادگار های علمی و عملی و حسن شمایل آنان - - - 85
آداب و اوصاف صوفیان - - - - - - - - 86
دانشهایی که برای صوفیان سهل و برای سایران سخت است - - - - - 87
رد پنداری که صوفیان را گروه نادان میشمارندو تصوف را علمی میدانند که قرآن ورسول آن را گواهی نداده
اند - - - - - - - - - 88
عبدالقار گیلانی - - - - - - - - - 89

اندیشه جبری و تقدیر گرایی - - - - - - - - 83
بخش یکصدو چهاردهم
روشها و مبنای تاریخ نگاری در پژوهشهای تاریخی - - - - - 87
بحث اول
روشهای جمع آوری اطلاعات در پژوهشهای تاریخی - - - - - 87
تاریخ نویسی بر چه مبنایی تحقق می یابد؟ - - - - - - 89
روش تحقیق درعلم تاریخ،این عناصر را در بر میگیرد - - - - - - 89

روش رشد بشر در جامعه شناسی تاریخی (علم جامعه شناسی)- 94

اولین یکجا نشینی انسانها (خانه - قریه – شهر) 107

تیوری کنترول جمعیت از طرف جامعه شناسان 112

فلسفه سیاسی مالتوس 112

مالتوس، ریکاردو و دیگران 113

دیدگاه مالتوس در رابطه با قانون سه 113

نقد نظریه جمعیت مالتوس 113

بخش یکصدو چهاردهم

بحث دوم

جمعیت شناسی

جمعیت شناسی 116

جامعه چیست؟ یا در واقع جامعه کجاست؟ 117

فهم متعارف چیست؟- 117

تعریف بیکاری درجامعه کمونستی 118

ماهیت جامعه شناسی- 118

علت های بیکاری یا نیروی کار مازاد در جامعه 119

عوامل دگر گونی جامعه (تغییرات در جامعه) 120

چه چیز های موجب این تغییرات می شوند و چرا مردم اینکار را میکنند؟(مشکل ایده ها و خواستها) 120

چگونه اختلافات در رفتار اجتماعی بوجود می آید؟ - 121

قانون وجامعه 121

قضاوت جامعه شناسی در باره قاضی ها - 122

خاصتگاه های جامعه شناسی 123

مدرنیته 123

بنیان جامعه شناسی را چه کسانی گذاشتند 124

جامع شناسی اثباتی (پوزیتویست) 125

نظریه دورکهایم 127

کارل مارکس - - - - - - - - 129
سرمایه داری : نظام جهانی - - - - - - - - 130
روابط طبقاتی - - - - - - - - 131
تعریف انواع جامعه از نگاه کارل مارکس - - - - - - - 131
جامعه سنتی - - - - - - - - 132
جامعه مصرفی - - - - - - - - 133
جامعه وفور –جامعه تفریحات - - - - - - - - 133
جامعه شهری - - - - - - - - 134
جوامع متراکم و مزدحم یا انبوه - - - - - - - 124
جامعه فنی - - - - - - - - 124
جامعه شناسی ماکس وبر - - - - - - - - 136
فهم اجتماعی - - - - - - - - 138
عقلانی شدن - - - - - - - - 139
شبه کمونیزم و دیوان سالاری - - - - - - - - 129
تونیس و طبقه بندی اجتماعی - - - - - - - - 141
تغییرات در جامعه شناسی - - - - - - - - 142
تغییرات در جامعه آمریکا بر مبنای جامعه شناسی اروپایی - - - - - 143
انقلاب تکتولوژیکی - - - - - - - - 144

بخش یکصدو چهاردهم بحث سوم

جامعه شناسی امریکایی

پیشگامان جامعه شناسی امریکایی - - - - - - - - 146
مکتب شیکا گو - - - - - - - - 147
فرهنگ و معانی - - - - - - - - 147
مطالعات بشری - - - - - - - - 148
خود اجتماعی - - - - - - - - 148
توجهُ به شخصیت افراد - - - - - - - - 149

طبیعت در برابر تربیت - - - - - - - - - 149
جامعه پذیری چگونه عملی می شود - - - - - - - - - 150
پاولوف و باز تاب شرطی - - - - - - - - - 150
نظریه فروید در باب تربیت - - - - - - - - - 152
تالکوت پارسونز - - - - - - - - - 155
توماس هابز - - - - - - - - - 155
فلسفه توماس هابر - - - - - - - - - 156
تعادل در جامعه شناسی - - - - - - - - - 158
آیا نا برابری هم کارکرد دارد؟- - - - - - - - - 160
نظریه تضاد - - - - - - - - - 160

بخش یکصد. پانزدهم

جنبش کار گری در یکصد سال گذشته

بحث اول-آغاز فصل روشنگری یا رنسانس

اروپا در شروع دگر گونی ها ی بزرگ (عصر روشن اندیشی یا رنسانس) - - - 163
خانواده های شاهی اروپا - - - - - - - - - 163
در انگستان - - - - - - - - - 163
انقلاب پورتیانری یا انقلاب پاک دینان - - - - - - - - 163
نوسازی و انقلاب شکوهمند - - - - - - - - - 164
فرانسه فرانسه در طوفان نوح یا طوفان نوح در فرانسه - - - - - 164
مستعمر ها و حکومت های استعماری - - - - - - - - - 164

بخش یکصدو پانزدهم

تصویر نوین جهان ازقرون وسطی تاعصر روشن گری در اروپا

بحث دوم

دانش مندان مخترعین و هنر مندان (تذکری در مورد بحران انسان غربی در صبح رونسانس) - 168
ایلومیناتی یا محفل روشن ضمیران - - - - - - - - - 171
ایلومیناتی یا تاریخچه ایجاد - - - - - - - - - 171

دانته آلیگیری - - - - - - - - 175

یوهانس گوتنبرگ - - - - - - - - 178

لیونارد دوداونچی - - - - - - - - 179

کوپر نیک وانقلاب فکری - - - - - - - - 182

جوردانو برونو - - - - - - - - 183

تیکو براهه - - - - - - - - 185

یوهانس کپلر - - - - - - - - 185

گالیله(انقلاب فکری گالیله) - - - - - - - - 187

متن توبه نامه گالیه - - - - - - - - 188

اسحاق (ایزاک) نیوتن - - - - - - - - 189

کشف استعداد - - - - - - - - 190

داستان سیب نیوتن - - - - - - - - 191

کشفیات نیوتن - - - - - - - - 191

دوران میان سالی و بیماری نیوتن - - - - - - - - 193

نیوتن از نگاه خودش - - - - - - - - 193

وداع با دنیا - - - - - - - - 186

نظریات لاپلاس و لاگرانژ در مورد نیوتن - - - - - - - - 195

انقلاب فکری دکارت - - - - - - - - 195

زندگی و تألیفات رنه دکارت - - - - - - - - 195

رنه دکارت مؤسس فلسفه جدید - - - - - - - - 199

سپینوزا شرح زندگی - - - - - - - - 205

آرا و عقاید اسپونوزا - - - - - - - - 206

فلسفه اسپینوزا - - - - - - - - 206

گدفرید ویلهلم لایب نیتس - - - - - - - - 212

لایب نیتس و مونادولوژی اصالت روح - - - - - - - - 218

انواع گزاره ها در تفکر لایب نیتس - - - - - - - - 220

شارل دومونتسکیو - - - - - - - - - 222
رویداد های زندگی مونتسکیو - - - - - - - - - 214
اقسام حکومت ها در جهان - - - - - - - - - 227
فساد این حکومت ها- - - - - - - - - - 228
ولتر فرانسوا-ماری آروئه - - - - - - - - - 229
زندان و تبعید - - - - - - - - - 230
بازگشت به وطن - - - - - - - - - 234
غائلهٔ ژان کالاس - - - - - - - - - 235
تاریخ نگاری - - - - - - - - - 235

بخش یکصدو پانزده

دانشمندان از قرون وسطی تاعصر روشن اندیشی یا نوزایش

بحث سوم

عصر روشن اندیشی یا نوزایش - - - - - - - - - 240
دانشمندان عصر روشن اندیشی یا (عصرنوزایش) - - - - - - - - 240
کارل ماکسیمیلیان امیل وبر - - - - - - - - - 241
مارک بلوخ - - - - - - - - - 242
کارل پولانی - - - - - - - - - 244
آموزه های کارل پولانی و آنتونیو گرامش - - - - - - - - 247

یکصدو شانزدهم دولت های سرکش

امریکا در رأس هرم گسترش جنگ

بحث اول

حکومت زور در امور جهان (امریکا یازدهم سپتامبرومسأله بن لادن) - - - - 250
اسامه بن لادن مشوق و محرک طالبان کی بود؟ - - - - - - - - 251
از مجلس سوگواری تا جنگ مقدس - - - - - - - - 268
فرمان رئیس جمهوربوش بمناسبت یازده سپتامبر - - - - - - - 269
بر گزاریی آیین بي سابقه در کلیساي جامع فدرال - - - - - - - 270

اختیارات فوق العاده - - - - - - - - - 275

بخش یکصد و شانزدهم

افغانستان پس از یازده سپتمبر

شروع جنگ در افغانستان

بحث دوم

توضیحات در باره شروع جنگ در افغانستان - - - - - - 291
مصیبت های جهانی جنگ امریکا در افغانستان - - - - - - 293
دو قدرت بزرگ در امریکا - - - - - - - 296
پیش منظرقبل از یازده سپتمبر در افغانستان - - - - - - 298
افغانستان پایه مشروعیت قوانین بین المللی و روابط حقوقی - - - - - 299
متن اعلامیه جهانی حقوق بشر - - - - - - 300
آیا دولت امریکا دولت مشروعی است؟ - - - - - - 301
ارتش اشغالکر یا نیروی حمله ور امریکا - - - - - - 301
پیشینه مداخلات نظامی امریکا در دهه 1980 - - - - - - 303
امریکا و متحدانش در افغانستان - - - - - - - 304

بخش یکصدو شانزدهم

ماهیت جنگهای امریکا در جهان

بحث سوم

جنگ امریکا در ویتنام (1955-1975)- - - - - - 310
مداخله ایالات متحده در ویتنام و امریکای مرکزی (لاتین) - - - - - 313
ناحیت اعظم - - - - - - - - 315
کمونستها یا کمونیزم- - - - - - - - - 317

بخش یکصدو شانزدهم

تحولات پس از یازده سپتمبریا هجوم قوای امریکائی در افغانسستان

بحث چهارم

ایجاد یک دولت تحت الحمایه در افغانستان - - - - - 321

یجاد یک دولت تحت الحمایه در افغانستان - - - - - - 324

جاده حلقوی یا شاهراه حلقوی افغانستان - - - - - - 326

پیشینه تاریخی جاده های حلقوی افغانستان - - - - - - 327

شاهراه های شمال و پیشینه تاریخی - - - - - - 327

راه آهن در افغانستان - - - - - - 329

بخش یکصد و شانزدهم

بحث پنجم

تجاوز شوری در رابطه به تهاجم قشون سرخ در افغانستان و

واکنش دولت امریکا

واکنش دولت ایالات متحده در رابطه به تهاجم شورویها - - - - 335

هجوم عساکر شوروی به افغانستان - - - - - - 336

بخش یکصدو شانزده

بحث اول

افغانستان درنظم نوین جهانی و امپراطوری سرمایه

نقش پیش کسوتان - - - - - - - - 342

اهداف دراز مدت امریکا در کشور های جنوب یا جهان سومی - - - 345

انبوه زدایی جامعه - - - - - - - - 347

انفجار درونی نظام تصمیم گیری - - - - - - 351

دست برد به اراده و امنیت مملکت **- - - - - - 358**

سیر وشتاب در چالش های بین المللی - - - - - - 360

تأثیرات روانی مسأله برخورد های جهانی - - - - - - 363

آرامگاه سیاسی - - - - - - - - 366

بخش یکصدو شانزدهم

بحث دوم

سرنوشت ملتهای مظلوم در برابر دست اندازی نظامهای جهان

جهان شمولی سرمایه در نظم نوین جهانی - - - - - 374

خسارات هولناک بازی سیاست و سرمایه در یکصد سال از تاریخ گذشته جهان - - - 376
درون کاوی کتاب دگر گونی بزرگ - - - - - - 385
تفکر امریکائی در مورد انباشت ثروت - - - - - - 386
منطق تاریخ در پیروزی نظام جهانی سرمایه - - - - - - 390
ایجاد تبغیض نژادی ظاهراً بستر مناسب برای رشد جهانی شدن - - - - 391
روند انکشاف سرمایه داری از شروع سده نزدهم - - - - - - 393
امپراتوری جدید سرمایه - - - - - - 394
عصر بحرانها؛ جهانی شدن و فروپاشی دولتهای ملی - - - - 394
سرآغاز - - - - - - - - 395
حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، - - - - - - 398
نگاهی به شرایط بین المللی - - - - - - 399
دلایل و سطوح بحران - - - - - - 402
مقدمه ای بر آنالیز جامعه شناسی - - - - - - 406
قوم وقوم گرائی چیست؟ - - - - - - 408
فرق قوم با قبیله و طایفه در چیست؟ - - - - - - 410
دست درازی های ایالات متحده در بعضی نقاط جهان - - - - 411

بخش یکصدو هفدهم

بحث سوم

بهم ریختگیهای اجتماعی در جهان - تمرکز تدریجی اقتصاد نا متمرکز و پاشیده

اقتصاد نا متمرکز و پیچیده - - - - - - 418
را کشایی بانکها در نظامهای اقتصادی - - - - - - 418
زمینه های استعمار جویی درکشور های موج دومی - - - - 419
اقتران موج دوم با دیوان سالاری قدرتمند ترین تشکیلات اداری در جهان - - - 421
مشکلات موجود جهان را بکجا می برد؟ - - - - - - 425
سرشماری ملی نفوس در افغانستان - - - - - - 428
سابقه شمارش نفوس در افغانستان - - - - - - 429

افغانستان از این اقوام تشکیل یافته است - - - - - - - 433
میزان جمعیت شهری و روستایی در افغانستان - - - - - - 434
اطلاعات دفتر احصایه مرکزی افغانستان در مورد رشد جمعیت و امار گیری از آن:
سر شماری نفوس و مسکن در افغانستان - - - - - - - 437
روشهای هم زبانی - - - - - - - 442
ویژگیهای مطالعات جامعه شناسی تاریخی - - - - - - 445
مطالعات مارک بلوخ و مکتب انال - - - - - - - 446
کارل پولانی و دگر گونی بزرگ - - - - - - - 446
پیکر بندیها در تاریخ - - - - - - - 448
تعمیم نظری وتفرّد تاریخی در جامعه شناسی (رینهارد بندکس) - - - - 449
مسیر های مقتدر جامعه شناسی تاریخی (پری اندر سون) - - - - - 450
درک و فهم فر آیند تاریخ (ای. پی. تامپسون) - - - - - - 451
درک و فهم فر آیند تاریخ (ای. پی. تامپسون) - - - - - - 452
اکتشاف واقعیت ها یا جامعه شناسی تاریخی برینگتون مور - - - - - 452

بخش یکصدو هفدهم

بحث ششم

آسیب شناسی اجتماعی

آسیب شناسی افغانستان - - - - - - - 456
جاذبه های آسیب شناختی افغانستان در سدۀ گذشته - - - - - 457
حکومت ظاهر شاه و وضعیت مردم افغانستان - - - - - - 457
آسیب شناسی مناطق شرقی و جنوبی - - - - - - - 462
آسیب شناسی افغانستان در مسیر سده بیستم - - - - - - 463
آسیب شناسی دوره محمدنادر شاه و شروع صدارت سردار محمد هاشم خان
در ابتدای سلطنت محمد ظاهر شاه - - - - - - 465
آسیب های فرهنگی حکومت نادرشاه - - - - - - - 465
ترور شخصیت های سیاسی توسط نادر شاه - - - - - - 469

آسیب پذیری مردم پروان از حکومت نادرشاه - - - - - - - 464

دولت نادر شاه و مردم ولایات شمال - - - - - - - 475

به قاعده آوردن آسیب های اجتماعی در حکومت - - - - - - - 483

جلو گیری از آسیب سوء مدیریتی در دوران بهرام گور - - - - - - 478

به داد خواهی نشستن پادشاهان و سیرت نیکو ورزیدن پادشاهان داد گر - - - 490

بخش یکصد و هژدهم

بحث اول

ریشهه های تمدن در تاریخ

تمدن چیست؟ - - - - - - - - - 500

سیر تاریخی تمدن - - - - - - - - - 500

بین لغت تمدن و خود تمدن چه رابطه ی وجود دارد؟ - - - - - 501

وجه معنوی فرهنگ با تمدن - - - - - - - - 503

در دو جامعه تمدن بوجود نیامده - - - - - - - - 507

تمدن معلول چهار عامل است - - - - - - - - 506

واما خیر و شر چیست ؟ - - - - - - - - 510

اشکال و قواعده تاریخ - - - - - - - - 511

دیباچه

هیچ کس ادعا نمیتوان کرد که من کتابی نوشته ام

که در آن از آثار تحقیق و نتایج فکری دیگران مایه نگذاشته ام . وانگهی اگر کسی بگوید که تمام

انتقادات و ایرادات از آن خودم است سخت در تعارض میباشد ،چنانچه فیلسوف آزاده فرانسوی ولتر

(فت،1778) گفته است : «کتاب ها از کتابها به وجود می آید»

تعریف تاریخ بجای مقدمه در این جلد

تاریخ اطلاعی بر گذشته ها نیست ، تاریخ مجموعه ی حوادثی که پیش از این روی داده ، نیست، تاریخ مطالعه ی فرهنگهای مستقل و جامعه های مستقل، تمدن های مستقل و جامعه های مستقل و نژاد های مشخص معین در یك عصر خاص نیست . تاریخ حتی اطلاع بر تغییرات و تحولات مختلف این واقعیتها در طول زمان ودورانهای مختلف نیست، تاریخ ،تاریخ ادبیات یا شعریا هنری که نوسنده،شاعریا هنر مندی بنام مورخ با انتخاب عناصر موجوددر گذشته خلق میکند و خود طبق ذوق و عقیده،و آرمانهای خویش بدان شکل ،وجهت و معنی خاص می بخشد ، نیست، تاریخ آیینه عبرت نیست . تاریخ گفتگواز آنچه بوده است و دیگر نیست، نیست، تاریخ گذشته ی است که زمان حال را پدید آورده است . **تاریخ حرکتی است که بسوی آینده در جریان است** ، تاریخ عمر نوع انسان است . چنان که یك

فرد انسان واقعیتی است که در مسیر عمر طی سالهای زندگیش از تولد تاحال "شکل گرفته" و "شخصیت یافته" است نوع انسان نیز در مسیر عمرش یعنی "تاریخ" ، که در طی آن زندگی کرده است بشکل کنونی رسیده است . بنا بر این مبالغه آمیز نخواهد بوداگر به زبان اگزیستانسیالیزم [1] بگوییم : انسان "وجودی" است که در "تاریخ" ، "ماهیت" میگیرد .

بنا بر این تاریخ آفریننده ی "چگونگی" انسان است و از این رو تاریخ سرگذشت "انسان گشتن" این حیوانی که بر روی دوپایش راه میرود وصاحب گفتار و کلام است این سرگذشت که چنین رسالت دقیق و عظیمی را به عهده دارد ، به این دقت انجام داده است و نمیتواند بر عبث وبیهوده و تصادفی و بی جهت وفاقد علیت و وحدت عینی وحقیقت علمی باشد . همچنان که عمر فرد بر اساس قوانین کلی واصول عام و قابل تجزیه وتحلیل پیش بینی در جریان است و مراحل مختلفش طبق موازین دقیق ومشخص منطقی و علمی پیا پی میرسند و از یکدیگر مشعب میشوند .

عمر یك جامعه یا نوع بشر واقعیت پیوسته ایست که در طی زمان حرکت دارد و تحول می یابد واز قوانین معین وقواعد ثابت مشخصی پیروی میکند وکشف این قوانین و قواعد علم تاریخ را پدید می آوردو بنا بر این علم تاریخ ، "علم شدن انسان" است وچون انسان هم اکنون ونیز همیشه درحال "شدن" است بنا بر این ، تاریخ شناخت گذشته ی انسان نیست ، شناخت چگونگی شدن انسان وعلل وعوامل وقوانین تغییروتحول و رشد وتکامل و بیماری و سلامت و ضعف و قدرت انسان و جامعه ی انسانی است . بنا بر این برسی و مطالعه اقوام وجوامع و حوادث گذشته ، خود تاریخ نیست ، بلکه نمونه های جزئی وعینی اند که مورخ از این طریق میکوشد تا قوانین علمی تاریخ را کشف کند ، قوانین علمی ایکه هم انسان را می شناساند و جامعه انسانی را و کیفیت و تکوین آنرا و هم حال و آینده ی نوع انسان وتقدیر تاریخی او را و بخصوص به انسان آگاه – که تاریخ به او آموخته است که قوانین حرکت و تحول و تکوین جامعه وتمدن و نوع انسان کدامند و معلول چه علتی .

---

[1] مکتبی است فلسفی که پس از جنگ جهانی اول در آلمان رواج یافت و سپس به فرانسه و ایتالیا و دیگر نقاط جهان رسید و در محافل ادبی و مطبوعات نیز تاثیر کرد . بطور کلی می توان آنرا اعتراضی علیه کوششهایی که افراد بشر ناگزیر در چنگ آنها گرفتارند دانست . نویسندگان اگزیستانسیالیست ببرسی وجود می پردازند زیرا وجود به نظر ایشان پیشرو ماهیت است . گویند آدمی در میان امور پوچ و بیهوده بسر می برد و بهیچ دل بسته است . آرامش و هدفی ندارد و تلاش پیوسته اش برای هیچ است . بدون بستگی به جایی با خود و محیطش می تواند خویشتن خویش را بسازد . سارتر نویسنده و فیلسوف معاصر از پیشروان و مبلغان این مکتب است . (فرهنگ واژگان فارسی)

این توانایی و شناخت را میدهد که با چه تکنیکی میتواند اراده‌ی خودرا بر جبر علمی حاکم بر جامعه‌ی بشری و عوامل تحول و رشد وانحطاط و ارتقاء ورکود وانقلاب آن آگاهانه تحمیل کند و با پی بردن به "تقدیر تاریخی" جامعه‌ی خویش "تقدیر آزادی" خود را جانشین آن سازد و چنانکه در گیاه شناسی وجانور شناشی و طبیعت شناسی با کشف قوانین حیات و حرکت بر آنها مسلط میشود و بجای آنکه مثل همیشه مقهور و مجبور طبیعت باشد ، جبر طبیعت را در اختیار و استخدام خود میکشد ، با شناخت تاریخ ، جبر تاریخ را مهار میکند و با کشف چگونگی شدن خویش، "شدن خویش" را به دلخواه خویش در قبضه‌ی قدرت خویش می گیرد و بدین گونه انسان نه تنها به "خود شناسی" بلکه بخود سازی میرسد و این موجود مخلوق آفریده ی دست های طبیعت و تاریخ، آفریدگار خویش میگرددو خداوندگار طبیعت و تاریخ خویش میگردد و اینجاست که سخن مذهب که انسان جانشین خدا و خویشاوند وهمانند خدا است و سخن نیچه که انسان خدا شده است . و سخن هگل که خدا در انسان تجلی میکند وآرزوی افسانه یونانیان که همواره با خدایان شان رقابت میکردند وبالاخره پایان رنج جاویدان انسان، این نیمه خدایی که زندانی نیرو های قاهر طبیعت است ، تحقق می یابد وانسان بخدا باز میگردد و بهشت گمشده اش را باز مییابد . انگاه که علم طبیعت او را از زندان گذشته و علم جامعه از جبر اجتماع و مذهب (خود آگاهی شگفت مبتنی بر جهان بینی، بینایی، و عشق)از زندان خویشتن رها می سازد . [2]

[2] شریعتی داکتر علی، تاریخ تمدن ،سال و تاریخ انتشار، دیماه 1359، تهران ، مرکزدفتر تدوین و تنظیم مجموعه آثار جلد:اول،صص76-78.

فلسفه تاریخ

بحث اول

ما همواره در خود ندای مبهمی می شنویم که ما را بسوی این نخستین عشق به حکمت میخواند

ویل دورانت

حقیقت ما را توانگر میکند ولی ما را آزاد بار می آورد

بیکن

113-1. روشنی ای در مورد فلسفه تاریخ

در مورد فلسفه:

بعضی از خوانندگان سخت گیر ممکن است اعتراض کنند که فلسفه همچون شطرنج بی فایده و مانند جهالت تاریك ومثل خوشی بی ثمر است . سیسرون گفته است :«هیچ چیز پوچ و بی معنی نیست که در کتاب فلاسفه پیدا نشود . » بدون تردید فیلسوفانی هستند که همه ی اقسام حکمت را دارا میباشند بجز عقل سلیم،وبسا پرواز های فلسفی که نتیجه رقت و انبساط هوای مجاور بوده است . در این سفر که در پیش داریم باید تصمیم بگیریم که جز در بنادر روشن وپر نور قدم نگذاریم؛ از آبهای تیره و گل آلود ماوراء الطبیعه و «دریا های پر سروصدای» مباحثات الهیات ،بر حذر باشیم .آیا فلسفه حقیقتاً بی فایده است ؟بنظر میرسد که علم دائماً در پیشرفت است و حالانکه فلسفه قلمرو خود را از دست میدهد . ولی این بدان جهت است که فلسفه وظیفه ی سنگین و خطرناك داردو آن عبارت است از حل مسائلی که هنوز ابواب آن بر روی روش های علوم باز نشده است : مانند مسایل خیر و شر ، جبر و اختیار ، حیات و موت ؛

همینکه یك میدان بحث وبرسی معلومات دقیق با قواعد صحیح در دسترس میگذارد علم بوجود می آید . هر علمی مانند فلسفه آغاز میشود و مانند فن پایان می پذیرد؛ با فرضیه ها بیرون می آید وبا عمل جریان پیدا میکند . فلسفه تعبیر فرضی مجهول است و یا تعبیر فرضی اموری است که بدرستی و چنان که باید هنوز بدرستی معلوم نشده است ؛ فلسفه نخستین شگافی است که در حصار حقیقت رخ میدهد . علم سرزمین تسخیر شده ای است که در ماورای آن مناطق آرامی وجود دارد و در آن علم وهنر جهان ناقص و شگفت انگیز ما را بنا میکنند . فلسفه ساکن و متحیر بنظر میرسد ؛ ولی این امر از آن جهت است که وی ثمرات پیروزی خود را به دختران خود یعنی علوم وادار کرده است؛وی راه خود رابسوی مجهولات وسرزمین های کشف نشده ادامه میدهد و دراین کار اشتهای ملکوتی سیری نا پذیر دارد .

بطور صریح و مشخص ، از فلسفه پنج قسم بحث مفهوم میشود :منطق،علم الجمال ، اخلاق ،سیاست، علم ماوائ الطبیعه . منطق مطالعه در روش مطلوب غایی اندیشه و بحث است . همچنان علم الجمال مطالعه ی شکل ائدآل زیبائی و فلسفه و هنر است . اخلاق نیز مطالعه در رفتار کمال مطلوب است و علم خیر وشر و علم حکمت عملی و بقول سقراط علم اعلی است . سیاست بحث در تشکیلات ائدآل اجتماع است و بازیگران فلسفه سیاسی عبارت اند از حکومت مطلقه، حکومت اشراف، حکومت عامه ، سوسیالیزم، و انارشیزم و طرفداران حقوق زنان (فمنیزم) وبلاخره علم ماوراء الطبیعه (که به مشکلات زیادی برخورد میکند زیرا مانند سایر اقسام فلسفه کوشش در راه تنظیم واقعیات در پرتو ائدآل نمی باشد)بحث در حقیقت باز پسین کلمه ی اشیاء است یعنی طبیعت واقعی ماده(علم الوجود)و (روانشناسی متافیزیك) ونسبت روح و ماده در ادراك و معرفت (بحث در باره معرفت انسانی epistemology) .

(ازبحث در مورد ائمه یا پیشوایان فلسفه میگذریم و صرف به سخن لیوناردوداونچی و امرسون اکتفا میکنیم اگرچه اشعه تابناك آنها در حین تذکر برما می تابد ، چرا که بحثی است طویل و راه ما هم طولانی) . لئونارد دووینچی از عالی ترین لذت یعنی درك معرفت ما را بهره مند میسازد که پسانتر در متن کتاب به «او» می پردازیم و امرسون می پرسد :آیا از راز عالم حقیقی خبردار هستید ؟پرسیده است . در هر انسانی چیزی هست که میتوان آنرا یاد گرفت و ما در این قسمت شاگردی او را میکنیم . امرسون میگوید : « ما این اندرز را در

متفکران بزرگ تاریخ بکار می بندیم و حس غرور خود را جریحه دار نمیکنیم .او میگوید :هنگامیکه نابغه ی با ما حرف میزند ، خاطرات مبهمی از ایام جوانی خود را دوباره احساس میکنیم که در آن وقت جرئت و توانایی تجسم بیان آنرا نداشتیم . در حقیقت مردان بزرگ هنگامیکه با ما سخن میگویند که ما گوش و روان خود را برای دریافت سخنان آنان آماده داریم و ریشه ی گلی را که در روح آنها شگفته است ، در دل خود بشگوفانیم . تجربیاتی که آنها کرده اند ما نیز کرده بتوانیم ولی ما نخواهیم توانست معانی صریح و دقیق آنرا دریابیم . زیرا ما مستعد دریافت آهنگهای گیرای حقیقت که در دور و بر ما طنین انداز است نبوده ایم .زیرا نوابغ این آهنگ ها و موسیقی فلك را می شنوند .زیرا فیساغورس گفته است: «فلسفه مرحله ی عالی موسیقی است .زیرا فلاسفه بزرگ ما نند سقراط و گزینفون گفته اند :«خرد مند باش و نگاه مکن که آیا فلاسفه بد یا خوب بوده اند ، بلکه به خود فلسفه متوجه باش ، سعی کن تا آنرا به تعمیق وصداقت برسی کنی ، اگر ان بد است سعی کن تا مردم را از آن بر گردانی ؛ ولی اگر چنان است که «من» می پندارم ، آنرا دنبال کن و بکار ببند و با شهامت ولیر باش . »[3]

در مورد فلسفه تاریخ

در مورد تاریخ و روشنگری آن و اینکه تاریخ چه علمی است و از کدام عناصر حیات بحث میکند نویسندگان و تاریخ نگاران وقتاً فوقتاً به آن توجه داشته اند .اکثر محققان در دوره های گذشته و نو ، سالهای متمادی ای از زندگی علمی خود را صرف در پژوهش تاریخی و نوشتن رویداد های تاریخی کرده اند و این پژوهشگران، صد ها اثر تاریخی خویش را بدون اینکه که به گونه‌ای مستقل به این سؤال اساسی ایکه «**چگونه تاریخ می نویسند**»ویا اینکه «**تاریخ نویسی آنها مبتنی برچه اصول وروش هایی است**»، پرداخته باشند به کار شان ادامه داده اند ،بدون اینکه در زمینه های تاریخ نویسی شان حتی یك رساله کوچك مختصرنیزدرشرح روش تحقیق یا شیوه تاریخنویسی شان باقی نگذاشته باشند .

[3] ویل دورانت ،تاریخ فلسفه ،ترجمه عباس زریاب خوئی ، انتشارات دانش ، خیابان سعدی ، تهران ،چاپ دوم 1345،صص8تا 12.

ولی از میان صد ها تاریخ نویس دوره های اسلامی و مورخان مسلمان درسده های گذشته،میتوانیم یکی ازمورخین برجسته این دوره راازاین قاعده استثناکرد . «**ابن خلدون**» .او پیش از پرداختن به تاریخ پر حجمش (تاریخ العبر)که در این اثر از آن زیاد استفاده گردیده ، به نوشتن ،مقدمه ای همت کرد که از شهرت گسترده ای در جهان برخوردار است .

این کتاب را میتوان اثری در فلسفه تاریخ و جامعه شناسی و روش تالیف تاریخ شمرد .

او در مقدمه کتاب فلسفه تاریخ خود مینگارد : «از شگفتی های سرنوشت اینکه تا زمان متمادی تاریخ خوارترین نوع دانش بشمار میرفت و این در حالی بود که فلسفه (که جزو تاریخ است)بلند پایه ترین رشته دانش محسوب می شد ،واکنون تاریخ نه تنها بر فلسفه بر تری دارد، بلکه بر فلسفه، خط بطلان میکشد . »[4]

آر .جی کالینگورد R.G.Coilingwoodمیگوید :عواقب و اثرات طغیان اندیشه نوین غرب بر ضد فلسفه کلاسیك در هیچ رشته ای به اندازه تاریخ ،پر دامنه نبوده است . دعوی بین قدما و نقادان متأخر آنها را به افراطی ترین صورت آن میتوان به این ترتیب خلاصه کرد :«از نظر دانشمندان قدیم:دانش تاریخی محال است (کتاب مفهوم تاریخ ،چاپ اکسفورد(1945)ص،6)؛ حالانکه از دیدگاه نقادان متأخر، همه ی دانشها ، درسیر تحول و تطور علوم، همه تاریخی ا ند و در راه تطور خود مسیر های پر پیچ و خم تاریخی را طی نموده است .از نظر قدماء تاریخ یعنی توصیف و تشریح رویداد های تاریخی که هم بعنوان سرمشق برای مردان عمل ، سود مند است و هم بعنوان مطلب ،برای علوم عملی ونظری سود مند و مؤثر اند .از آنجائیکه غرض از «**فلسفه**» یا «**علم اثبات**» نتایج توضیحی و ضروری است که مدعی اعتبار گسترده و جهانی هستند ، تاریخ در منتهای مراتب، خوار ترین علوم است زیرا نتیجه گرفتن از آن لزوماً با رویداد هایی خاصی ارتباط دارد . از نظر نقادان متأخر تاریخ آرای پیشینیان،فلسفه به تمام معنی همانا فلسفه تاریخ ، یا «فلسفه جامع و کاملی است که از یك دیدگاه

---

[4] فلسفه تاریخ ابن خلدون، تالیف محسن مهدی ، ترجمه مجید مسعودی ، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب ،1358، دیباچه فلسفه ابن خلدون،Benedetto Crocaنقل از کتاب «تاریخ بعنوان سرگذشت آزادی» ترجمه سیلویا اسپریگ(Sylvia Sprigge)1941، ص35، دیباچه ،ص10.

تاریخی متصور شده باشد» . (کتاب مفهوم تاریخ ، اثر پیشین ،ص 7) نقادان متأخر فلسفه ی قدیم (مشائیان)مدعی هستند که نه تنها تمام واقعیات تاریخی هستند ، بلکه همه ی حقایق نیز تاریخی میباشند .

این بحث سبب بوجود آمدن مطالعات در مورد ماهیت دانش علمی و ماهیت وجود گردید . قدما اعتقاد بر این دارند که در پس واقعیات تاریخی و تجربی، جوهر ها ، طبیعت ها و علیّتهایی نهفته است که تصورات و داده های ذهن باید با آنها منطبق باشند . این جوهر ها وطبیعت ها ، و علت ها ذاتاً و منطقاً مقدم بر واقعیات بی ثبات تاریخ و تجربه قراردارند ولو اینکه به ترتیبی که شناخته شده اند مؤخر بر آنها هستند که شالوه و تهداب آنها را می ریزند و آنها را قابل فهم می گردانند . متأخران بحث خود را با انکار وجود جوهر ها ،طبیعتها وعلت های عینی آغاز میکنند . بدین قرار افق حقیقت با واقعیات تاریخی و تجربی محدود میگردد . علم و فلسفه تا آنجا که از حدود واقعیات تاریخی و تجربی محدود میگردد . علم وفلسفه تا آنجا که از حدود واقعیات تاریخی و تجربی گام فرا تر می نهند ، صرفاً منظومه های ذهنی ای هستند که هیچگونه قرینه ی عینی ندارند .

در نظر کسانیکه عصیان متأخران را بر ضد متقدمان صرفاً یك رویداد گذشته نمیدانند که بر ضد یکی از طرفین فیصله یافته باشد ، بلکه آنرا یك واقعیت اضطراب انگیز موجود می شمارند که عمیق ترین و پر خطر ترین مسائل مربوط به زندگی واندیشه آدمی را بمیان می آورد و باید از روی فروتنی و اگاهی در آن تحقیق کرد ، از جمله مسائلی که مستلزم توجه جدی است ،این است که :قدما درباره امکان علم تاریخ چه می اندیشند و خصیصه صحیح چنین عملی اگر بر طبق تصور ملّی آنها در باره ماهیت علم یا فلسفه تکوین می یافت از چه قرار میبود ؟

ویا میتوانیم این سؤال را بر حسب تاریخ فلسفه به این صورت مطرح کنیم که :آیا راست است که هرگز کسی در صدد تدوین چنین عملی بر نیامده و از این رو هیچگونه دلایل مستندی دردست نداریم که بر اساس آن بر سؤال پیشین پاسخ بگوییم ؟

«باوجودیکه ابن خلدون علم بردار فلسفه علم تاریخ و از شاگردان ابن رشد که او خود از معتقدان فلسفه مشائی بی چون و چرای ارستو بود ، زیرا ابن الرشد استاد ابن خلدون ارستو را **«مثل اعلی»** و **«نمونه کامل بشریت»** بشمار می آورده و به این باور استوار بود که هیچ فردی از

افراد انسان در احاطه بر علوم و معارف به جایگاه و مقام این فیلسوف یونانی نرسیده است . ابن رشد درك حقیقت و ماهیت را بالاترین مرحله کمال دانسته و معتقد است که برهان را نیز مرتبه‌ای از وحی اللهی دانسته ولی با این تفکیك که برهان ، ازنوع وحی پیغمبران بشمار نمی آید .

مي توان گفت اوهريك ازپيغمبران راحكيم نيزمي داند ،ولي هريك ازحكما را پيغمبرنمي شناسد . اين فيلسوف مسلمان ازيك سومنشا فلسفه ودين راامري واحد ويگانه مي داندوازسوي ديگرمعتقداست هيچ فيلسوفي درجهان به جايگاه فكري ارستونمي رسدوهيچ فلسفه اي نيزبافلسفه اوقابل مقايسه نيست . به اين ترتيب ميزان شيفتگي اونسبت بهانديشهٔ ارستوآنچنان است كه تنها ايمانش به قرآن وكلام وحي مي تواند باآن برابربا برتر ازآن شناخته شود .

ازديدگاه ابن رشد كساني كه باارسطومخالفت مي كنند درراه تكامل وپيشرفت گام برنمي دارند بلكه اين اشخاص به هراندازه كه ازانديشه هاي خودرسيده وكسي كه ازاين راه روي برگرداند ،به منبع كمال وتعالي دست نمي يابد . ابن رشد براساس يك سري اصول ومقدمات درراه جمعي ازفلسفه ودين قدم گذاشته ومعتقداست حكمت وشريعت باهمديگرهماهنگ وهمراهندومنشاء پيدايش آنهانيزجزحقيقت چيزديگري نيست . . . مراتب علاقه وتوجه اين فيلسوف اسلامي به علم وفلسفه آنچنان است كه برخي ازانديشمندان سخنان اورابه معناي «**عبادت علم**» تفسيروتوجيه كرده اند . بسياري اشخاص ديگرنيزازموضع گيري ابن رشد درباب تاويل،به اين نتيجه رسيده اند كه اين فيلسوف،فلسفه رابردين مقدم دانسته وهمواره مي كوشد ازظواهرونصوص شرعي به معاني معقول وباطني آنهادست پيداكند . درهرحال آنچه ابن رشد درباب تفاوت واختلاف ميان خواص وعامه مردم ابرازداشته به هيچ وجه قابل انكارنيست وهمين قول به اختلاف ميان نخبگان وغيرنخبگان موجب شده كه اوازطرفداران سرسخت قول به «حقيقت دوگانه» شناخته شود .

113-1-2.ابن رشد و حقیقت مزدوج یا دوگانه

نظريه اي است كه به اين فيلسوف منسوب شده و در تاريخ انديشه شهرت فراوان پيدا كرده است . دوگانه بودن حقيقت در نظر ابن رشد به معني اين است كه او مي خواهد در ميان حقيقتي كه دين آنرا آورده و حقيقتي كه فلاسفه از آن سخن مي گويند نوعي تفاوت و جدايي قائل شود .

شارحان انديشه ابن رشد سخن او را در اين باب به همين سبك و اسلوب تفسير كرده اند ولي پيروان لاتيني اين فيلسوف بيش از مردم ديگر براي آنچه «**حقيقت دوگانه**» خوانده مي شود اهميت قائل شدند . اين نوع برداشت از انديشه ابن رشد ، مي تواند ميداني را به وجود آورد كه در آنجا طرفداران ابن رشد با اصحاب كليسا به جنگ و پيكار بپردازند كه ادامه آن در اين بحث خارج از موضوع ما خواهد بود .

ايندوگانگي و جدايي تنها در حد فلسفه و دين باقي نمانده و پس از تفكيك و جدا شدن فلسفه از دين كاروان فكر علمي نيز در راه ديگري به حركت در آمد .

ترديدي نمي توان داشت كه فيلسوفان بزرگ ديگري در مغرب زمين به ظهور و بروز رسيدند كه در اين تفكيك و جدايي نقش قابل ملاحظه اي ايفا كردند ولي نقش تعيين كننده ابن رشد نيز در اين باب به هيچوجه قابل انكار نيست .

در مورد فلسفه ابن رشد و تاثير آن پس از دوره حيات وي اين نكته اهميت دارد كه انديشه ابن رشد هيچ تاثيري در ادامه جريان فلسفه در مشرق زمين و سرزمين هاي اسلامي نداشته است . حتي در مغرب سرزمين هاي اسلامي نيز مكتب ابن رشد در فلسفه اسلامي هرگز تكوين نيافت و او هيچ شاگردي را تربيت نكرد . بجز ابن خلدون كه او را ميتوان به نوعي ادامه دهنده راه علمی ابن رشد دانست .

113-1-3. عبدالرحمان بن خلدون و ادامه تفكر ابن رشد

عبدالرحمان بن خلدون از جهت نوع تفكر و سبك انديشه بيش از ديگران به ابن رشد نزديك است زيرا همانگونه كه ابن رشد از ظاهر و باطن امور سخن مي گويد و با تكيه بر موازين عقلي به جستجوي باطن مسائل مي پردازد ابن خلدون نيز براي **تاريخ، ظاهر و باطن** قائل شده و معتقد است بايد تاريخ، از سطح ظاهري حوادث بگذرد كه چيزي بيش از نقل اخبار نيست و تاريخ بايد از آن عبور كند و **با تحليل دقيق عقلي، به علل**

واسباب وقايع وكيفيت درست آنهادست يابد . اوبه روشني نشان مي‌دهدكه وقتي درتاريخ فقط به نقل وقايع اعتمادكنيم وازموازين عقلي ومعيارهاي اجتماعي بهره‌مندنشويم همواره باخطرگمراهي وتحريف حقايق روبه‌روخواهيم بود .

«از همین جهت است که تحقیقات مولفین مخصوصاً مولفین در دوره اسلامی زمانیکه به مسأله ای می پرداختند ذکر اصل و نسب و تاریخ زندگی و بعضی از مولفات بیان علمی مطلب را نیز لازمه تاریخ علم شمرده و بدون آن سهم هر دانشمندی در فن موضوع بحث مفهوم نمیشود و مثالهای زیادی از این مولفه ها را میتوان در آثار تاریخی ابن ندیم وابن القفطی وابن ابی اصبیعه وهمچنان کتاب سوتر در باب ریاضیون و منجمین اسلام و بروکلمان در تاریخ و ادبیات عرب و مخصوصاً کتاب بی مانند جرج سارتون در تاریخ علوم و غیره را بر شمرد» .[5]

113-1-4. ابن خلدون و میانه او با فلسفه تاریخ

ابن‌خلدون نسبت به فلسفه چندان خوشبين نيست وبافلاسفه نيزدربسياري مواردهمراهي وهم اهنگي نداردولي اوبه عقلا اعتمادكامل داردوآنرامیزان دقیق ودرست براي سنجش امورمي‌شناسد . به همين جهت مي‌توان ادعاكردكه اودراعتقادبه عقل وپيروي ازاصول وموازين عقلي براي بررسي اموروحوادث تاحدودي به ابن‌رشدنزديك شده است . ميان ابن خلدون وابن‌رشدحدود دوقرن فاصله زماني وجود داردولي پژواك انديشه هاي ابن‌رشدازجهت اعتقادبه عقل وخردوتكيه برقانون عليت به روشني درآثارابن خلدون قابل مشاهده است .[6]

ابن خلدون دریافت که تاریخ بیش از فلسفه سیاسی، با عمل رابطه دارد ، زیرا وضع واقعی بشر و جامعه را مطالعه میکند .او دریافت که قدماء علم مستقلی را به تاریخ اختصاص نداده‌اند و بفکر افتاد که این نقیصه رفع گردد .او در اعتبار چون و چرایی فلسفه تاریخ نخواست تغییر و تحولی بیاورد بلکه خواست تا در اصول ثابت و مسلم تحقیق علمی تغییرات عمده ای داده شود . او در خلال پژوهشهایش به این نکته

---

[5] تقیزاده سید حسین ،تاریخ علوم در اسلام ، نشر مرکز تحقیقات کمپیوتری علوم اسلامی،ص، 147

[6] تنسیخ از گاهنامه علوم انسانی ، مقاله تحقیقی در مورد ابن رشد ،شماره 12 خرداد 1390،نوشته غلامحسین ابراهيمي دينانی انجمن حکمت وفلسفه ایران با تغییرات جزئی در نحوه متن توسط مولف.

متوجه شد که علم جدید را تنها با اذعان به اعتبار قانونی همان اصول و موازینی میتوان بنیان نهاد که متقدمین وضع کرده بودند . از اینجا بخوبی آشکار میگردد که ابن خلدون در بنیاد گذاری علم نوین تاریخ ، از عین همان اصول کار گرفت . زیرا او آگاه بود که علم مورد نظرش (علم تاریخ)نمیتواند اشرف علوم باشد ، زیرا برای تشریح رویداد های تاریخی ، این علم باید به آن رویداد ها نزدیك باشد و در نتیجه به سهم ناچیزی از کاملیت و جامعیت نظری اکتفا کند . [7]

چیزی را که علم تاریخ بصورت قطع برای تاریخ نویسی التزام مینماید :زیرا تاریخ همه این علوم را که به دو دسته معقول و منقول تقسیم بندی شده اند وجود آنرا برای نگارش تاریخ ضروری میداند ومثلاً علوم منقول شامل است بر علم تفسیر ، حدیث، سنت و رجال و تجوید و درایه در حدیث وفقه و همچنین فنون مقدماتی ضروری توجه در آن علوم مانند نحو صرف و معانی وبیان و غیره میباشد . معقول چنانکه معلوم است علوم فلسفه یا حکمت و کلام و علوم طبیعی و ریاضی و فنون مختلفه را شامل است که مهارت در هر کدام از این علوم در تدوین علم تاریخ نهایی و ضروری می باشد .

113-1-6.طریقه های پژوهش در مباحث تاریخ

برای تقسیم بندی در بین دانشمندان مسلمان طریقه های مختلفی اتخاذ شده است که داخل آن نمیشویم و صرفاً بطور نمونه اینطریقه ها را در کتابها و آثار متقدمین مانند «الفهرست» ابن ندیم و «مفاتح العلوم» خوارزمی را میتوان در نظر داشت . برای ورود در تاریخ علوم در اسلام یا علوم در بین مسلمانان داشتن اطلاعات کافی در مورد آن مخصوصاً در علوم فلسفی و ریاضی و نجوم و علم طبابت که هر کدام آن در تاریخ علوم اسلامی سیر دلنشینی داشته که دانستن آن از مفاد خالی نیست که دامنه آنرا تاریخ نویسان از قرن ششم قبل از میلاد منشاء آنرا در یونان یاد کرده اند ، لیکن آثار مقدماتی بعضی از این علوم بقسم ناقص تر در مصر و چین و بابل و هند و ایران پیدا شده و حتی در این مراکز تاحد قابل توجهی ترقی نیز یافته است . در روایات تاریخی آمده است که مقدمه علم نجوم در بیست قرن قبل از میلاد مسیح قابل توجه بوده است که گاه شماری دقیق تاریخ را به ترتیب سال قمری کبیسه معروف به اصطلاح قمری Lunisolaire و تطبیق آن تا حدی با سال شمسی

---

[7] فلسفه علم تاریخ ، پیشین ، ص،11

حتی قبل از آنهم بر قرار بوده است . بابلی ها خسوف و کسوف و حرکات سیارات را حساب و ضبط میکردند . چنانچه عده بیشماری الواح مکتوب سفالی از بابل و نواحی اطراف آن بدست آمده که 46هزار از این الواح در موزیم بریتانیا از هفتاد سال قبل بایگانی شده است .

بعضی از مبانی علوم و اصول آن از بابل به یونان انتقال یافته است که از آن جمله تقسیمات دایره به 360 جزء یادرجه و تقسیم اجزای آن بر 60 از درجات و دقایق و ثوانی و ثوالث و هم تقسیم زمان به ساعات و دقایق وثوانی شصت گانه که هنوز هم در جهان رایج است از کار کرد های سر گذشت علوم میباشد که علم تاریخ آن را در خود ثبت نموده است . پیش از سده های بیستم قبل از مسیح در هزاره سوم قبل از میلاد ، منجمین بابلی طلوع صبحی (تشریق)زهره و غروب مغربی آنرا ثبت و قید نموده اند .ایام هفته هم که تا هنوز بین ملل معمول است وتقسیم شبانه روز بساعات و تقسیم ستینی (تقسمات به شصت) زاویه و غیره همه از ابتکارات بابلیان است که ملل دیگر مستقیماً یا با واسطه از آنها اخذ کرده است . خلاصه اینکه سیر و ارتقاع و تحول علوم که در اینجا طول و تفسیر آن موردی ندارد از هزاران سال قبل از میلاد در بین اقوام بابلی ، مصری ، ایرانی و هندی و چینایی سیر خود را پیموده و ما نشانه هایی از آن قبیل را در آثار تاریخی مصریان و بابلیان می یابیم .

113-1-5.ورد به مبحث تاریخ علوم

در ورود بر مباحث تاریخی نباید فراموش کنیم که سهل انگاری و آسان گذشتن کار سخت و پر از اختلال و اشتباه و به مثابه چاه های سر پوشیده ای میباشد که علم نداشتن به آن تاریخ نویس را در تنگنای تاریکی گمراه میسازد که نباید از آن سر سری و بدون دقت عبور نمود و ضرورت است دو سه نکته ای که خیلی لازمی و ضروری است یاد آوری شود :

1.از تشابه اسامی و اماکن نباید در گمراهی افتاد و بدون دقت کافی و تتبع فراوان به هویت شخص تاریخی و یا موقع یك نقطه جغرافیائی یا ماهیت واقعه ای زمان و مکان آن حکم قطعی داد . واگر این نکته را بخواهیم با مثال واضح سازیم مثالهای بیشماری از اشتباهات

گذشتگان و معاصرین در تاریخ وجود دارد . و برای اشتباهات راجع به رجال حکایت معروفی را که ذکر آن برای مبتدیان منشاء احتیاط وانتباه خواهد بود: وآن چنان است که ابوالفرج بن زکریا النهروانی گوید که سالی حج کردم و ایام تشریق را در منی بودم شنیدم کسی صدا میکند ای ابوالفرج پس خیال کردم مرا میخواهد لیکن باز پیش خود گفتم : در میان مردم اشخاص زیادی هستند که کنیه ابوافرج دارند و شاید دیگر را صدا میکند ،پس جواب ندادم ،موقعی که منادی دید کسی او را جواب نمیدهد صدا زد ای ابولفرج المعافی، پس خواستم جواب بدهم ، باز گفتم بسا اتفاق می افتد که کسی دیگر هم اسم المعافی و کنیه ابولفرج داشته باشد و باز جواب ندادم . این دفعه صدا کردای ابوالفرج المعافی بن زکریا النهروانی، پس مرا شکی نماند که مرا آواز میدهد چه اسم و کنیه من واسم پدرم وشهر و موطن مرا نام برد پس جلو رفتم و گفتم اینك منم چه میخواهی ؟ گفت : بلکه تو از نهروان مشرق هستی گفتم بلی گفت ما آن کسی را میخواهیم که از نهروان غرب است . پس از مطابقت اسم و کنیه و اسم پدر و مسقط الراس دو نفر تعجب کردم و فهمیدم که در مغرب هم جائی است که اسمش نهروان است غیر از نهروان عراق .

نظایر این تشبهات در تاریخ و قصص و جغرافیا کم نیست و از آن جمله دو بایزید بسطامی داریم که هر دو از بسطام بوده و کنیه ابویزید داشته و اسم شخصی هر دو طیفور بن عیسی بود . یعنی ابویزید طیفور بن عیسی بسطامی بودندلیکن اسم جد اولی یعنی بایزید اکبر سروشان یا شروسان بود و اسم جد بایزید اصغر آدم (بن عیسی بن علی) بودو 269 سال بین وفات آن دو فاصله است .

در وقایع تاریخی اشتباهات لایحی وجود دارد . حمزه اصفهانی اسامی چندین پادشاه ساسانی را به زعم خود مانند (یزدگردبن بهرام بن شاپور پدر یزدگرد اثیم)و بهرام بن یزدگردبن بهرام گور ذکر میکند که موهوم هستند ، وناشی از اشتباه تاریخی در حساب است . بدبختانه در کتب فارسی و عربی امثال این اشتباه و خلط و خطای ناشی از قلت تحقیق زیاد است که با برنامه های انترنیتی و دیجیتالی و سبت آن در گوگل و مایکروسافت ،تقریباً اینگونه اشتباهات رفع گردیده است .

2 . نکته دیگر لزوم اخذ معلومات از مأخذ معتبر است و باید شخص محقق دقت کافی به موثوق به وقابل اعتماد بودن مأخذ خود بنماید و از روایات ضعیف و کم اعتبار و اقوال مولفین کثیر الخطاءوبا مسامحه پرهیزکند و مخصوصاً در روایات و منقولات تاریخی بمأخذ قدیمه که در

آنها روایات آمده مراجعه و به تعقیب به آن غور و تدقیق نماید تا ماخذ اصلی واولی را پیدا نموده و در معتبر بودن آن تحقیق لازم بنماید . چنانچه در این خصوص دانشمندان المانی اهتمام زیاد کرده و آنرا Quellenkunde نامیدند .

روایات و منقولات تاریخی و ادبی از این قبیل بسیار است که توان گفت منقولات نا صحیح چندین برابر صحیح است .

3 . این نکته خیلی مهم است و در این عصر فوق العاده مورد ابتلاءشده و میشودلزوم احتراز کامل از دخالت دادن احساسات و تمایلات و تعصبات ملی وسیاسی است در تفسیر تاریخ و لغت و تحقیقات راجع به موضوعات خودی و بیگانه (خصوصاً بیگانه دشمن) مانند طعن بر (ایرانی و پاکستانی، امریکایی و انگلیسی وامثالهم که این روز ها در وطن من معمول است) غالب اعمال وآثار نامدار آنها و چشم پوشی از محاکمه بیطرفانه داستانهائی راجع به آن ملل از طرف نویسنده بعلت دشمنی موقتی قدیم ومنازعات آن ملل با ما در ادوار سلف و زمانه موجود و سوء ظن کوته نظرانه نسبت به آنچه آن اقوام در باب ما نوشته اند ، و همچنین مانند انکار همه اعمال و آثار مهمه تاریخی ما از طرف بعضی از متعصبین تاجك ، ازبك و پشتون، در نیم قرن اخیر و مبالغه مفرطانه در مزایای قوم افغان (پشتون) که ناچار اینگونه قضاوتهای ناشی از احساسات افراطی ملی که گاهی خیلی خارج از اعتدال میشود موجب تاریك نمودن حقایق و باعث ضلالت و گمراهی جوانان و حتی پیران تواند شد . [8]

من در این مقاله میخواهم نظراتم را با نظرات ابن خلدون که علم تاریخ را «علم عمران» یا ابادانی خوانده است تلفیق داده و کذا میخواهم نشان دهم که ابن خلدون برای پی بردن به سهمی که او در بررسی جنبه های مختلف جامعه بشری ادا کرده لازم است برخورد کلی و همه جانبه او را نسبت به مطالعه انسان و جامعه که مبتنی بر اصول فلسفی است درك نموده و تشریح کنیم که ماهیت دقیق این اصول و طرز بکار بستن آنها در مورد تاریخ از چه قرار است . این کار از طریق تلخیص وتفسیر استنتاجات ابن خلدون میسر نمیباشد و هم نمیتوانیم استنتاجهای او را بعنوان پاره‌ای از محصول در شرایط تاریخی وصف نماییم ویا آن را به علم الاجتماع «اثباتی» و«تاریخی» یا واقعاً علمی تعریف کنیم ، یا از این راه که آثار ابن خلدون را بعنوان «پیشگام علم الاجتماع به دید امروزی آن مطالعه کنیم و علاقه او را به امور فلسفی و دینی ،که از بقایای

---

[8] تاریخ علوم در اسلام ، مأخذ پیشین ،صص،147تا146.

جزمی قرون وسطی میباشد پنداشته او را منحیث یك متفکر اسلام که با دیدگاه های متناقض مخالفت دارد بشناسانیم و او را از چنگال خشك اندیشان و متعصبین سده چهاردهم برهانیم .

او در کتاب خود از یکطرف از یك روش وشیوه اصول امروزی تبعیت کرده و از جانب دیگر چون شاگرد و پیرو ابن رشد میباشد ، از جنبه های اصول و اسلوب قدیمه تحشیه فلسفی نیز کار گرفته است که غرض از کار برد اصول مزبور این است که بجای آنکه در صدد تشریح سخنان او بعنوان نتیجه شرایط روانی و اجتماعی او بر آییم، نیت و مقصود او را محرزمی بینیم، که بر طبق این اسلوب تمرکز در اصل متن اثر ابن خلدون متمرکز گردد .

اگر ما به افکار ابن خلدون در این کتاب که بر پنج فصل استوار است توجه کنیم دور اندیشی در عمل تاریخ را از این اصول خواهیم شناخت اما از آنجا که راه ما را در مطالعه روشنگری فلسفه تاریخ دراز میسازد بما این فرصت واقبال هرگز دست نخواهد داد تا در مورد این تاریخ نگار مبرز خوض و توجه عمیق داشته باشیم اما باوجود آن جسته و گریخته بطور موجز شمه ای از افکار روشنفکرانه او را انعکاس خواهیم داد .

ابن خلدون درفصل هفدهم از کتاب مقدمه بر تاریخ خود در مورد علم الانساب و علم معارف در مورد شناسایی تمدنها بحث های متولی دارد که بر حسب مثال یکی از سرفصل های آن را منباب مثال بطور موجزمی آورم: «**در اینکه پیش از تشکیل شهر نشینی و حضارت در شهر(بمعنی شهر نشینی و خلاف بداوت) ها وجود داشته است و این اصول به سبب پیوستگی و پایداری دولتها رسوخ می یابد**» . زیرا شهر نشینی از کیفیات و زاید بر احوال ضروری و اجتماع و عمران است وزاید بودن آن بر حسب اختلاف رفاه و تفاوت ملتها از لحاظ کمی و فزونی فرق میکند و این اختلاف بیحد وحصر است و هنگامی روی میدهد که انواع گوناگون تفنن پدید می آید و بنا بر این به منزله صنایع است که در هر گونه آن باید کسانی کار کنند و در آن مهارت یابند و بهمان اندازه که فزونی می یابد سازندگان و هنر مندان گوناگون نیز در آن پدید می آیند . . . بیشتر صنایع بعلت توسعه عمران وفزونی وسایل رفاه در شهر ها پدید می آیند و همه آن از جانب دولت توسعه می یابد زیرا دولت با گرد آوری اموال رعیت آنها را در راه خواص و رجال خود و زندگی آنان از لحاظ جاه و جلال بیش

از ثروت توسعه می یابد . . . و گروهی که خود را از اعضای دولت می شمارند از راه پیوستگی به دولت ثروتهای بزرگ بدست می آورند و در زمره توانگران در می آیند و عادات و شیوه های تجملی رفته رفته فزونی می یابد و در میان آنان کلیه فنون و انواع هنر ها استحکام می پذیرد که البته شهر چه هایی که از این مراکز انباشت ثروت و انواع هنر و تجملات دور اند همچنان احوال و آثار بادیه نشینی در آنها غلبه دارد(ما مثالهای برجسته ای در داخل کشور داریم :زمانیکه بادیه نشین ها و یا بز چرانهایی از ماورای سرحد با سرگروه های دهشت افگن بخاطر اعمال برنامه هاییکه در تاریکی های ذهنی به آن ها در ذهن شان تزریق میگردد ، داخل شهر کابل ویا شهر های بزرگ دیگر میشوند زود تر برنامه های فنایی شان را که فنای اتم خودشان در قدم اول از اثر متلاشی شدنش از اثر انفجار متصور می میباشد تطبیق آن را بالای خود بر اثر دکم اندیشی شان که از اثر فقر و تنزیل سطح آگهی و زندگی در یك محیط منزوی بادیه نشینی محدود هر حرکت و هر صحنه ای از فعل وانفعالات مردمان پایتخت از نظر او یك تخطی و گناه در راه اسلامی که او نزد خود تجسم کرده ، شمرده می شود چرا که او از مظاهر تمدنی و جهان بینی های دینی کلاًنا آگاه میباشد و به او قبلاً القاح شده است که بر آمدن و کار کردن زنان در بیرون از خانه جرم است و اطفال نباید به علوم به اصطلاح کافری وقوف داشته باشند و آنها از هیچ نوع خرابکاری ای در راه شکستاندن این مدنیت مضایقه نخواهند کرد(مولف)) .ابن خلدون شهر هایی را که در نقاط دور دست واقع اند هر چند از نگاه عمران و جمعیت ترقی کرده باشند را از اثر غلبه عادات واحوال بادیه نشینی آنها را از کلیه شیوه ها و رسوم حضارت دور میداند .[9]

ابن خلدون در فصل اول کتاب فلسفه تاریخ خود با درك کامل اهمیت نظری با شیوه های استدلالی به این نتیجه میرسد که شیوه استدلال، نظر فلسفی ابن خلدون ،را نسبت به ماهیت و مبانی دانش علمی و نظام اجتماعی اش، در باره ماهیت ومبانی فلسفه علمی ونظری او تعیین میکند . و در فصل دوم کتابش که نخستین مقصود فلسفی او را از نوشتن اثر عمده اش در باره تاریخش که بنام «کتاب العبر»است، نشان میدهد و میکوشد تا نظر او را در باره مکاتب گوناگونی که پاسخهایی مختلفی بر فلسفه طرح کرده اند تجربه و تحلیل کند ، و عقیده او را

[9] عبدالرحمان ابن خلدون «مقدمه ابن خلدون»،ج:دوم ترجمه محمد پروین گنابادی،بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران:1337 ،ص746

در باره ماهیت فلسفه و ارتباط آن با قوانین شرعی و آسمانی برسی کند ، و نظر او را در مورد نقش اجتماعی فلسفه وفیلسوف را در جامعه اسلامی تشریح نماید . [10]

10 تاریخ علوم همان اثرپیشین ، ص ،14

دقت دروقایع تاریخی ازدیدگاه ساختاری علوم

بحث دوم

113-2-1.دقت در وقایع تاریخی از دیدگاه ساختاری علوم

آنچه امروز مورد توجه تاریخ نگاران در ثبت احوال و وقایع تاریخی میباشد مراحل و معانی تاریخ علوم را که در بحث گذشته بر شمردیم فرو نمیگذارند . واین است که مورخ علم هنگامی که به تبیین معرفت‌شناسانه (اپیستمولوژیك) تاریخ علم دست می‌یازد ،برای بازنمودن بنیادساختاروقایع تاریخی علم ازهیچ دقتی فروگذاشت نمی‌کند تااسلوب عقلی معرفت علمی را که تبیین‌گرآن وقایع است،درك کند . اماگروه دوم مورخین ،باوجودیکه بادیدگاه گروه نخست موافقند ،تاریخ راحرفه مستقل نمی‌دانند ،بلکه به سرعت وشتاب به سمت چیزی شبیه فلسفه تاریخ پیش می‌روند و کوچه باز میکنند ودراینحالت است که مورخ به فیلسوف تاریخ چهره تبدیل میکند .

ازجمله کسانی که نماینده این شیوه از تاریخ نگاری علم هستند ،میتوان ازفیلسوف فرانسوی اگوست کنت نام برد (درسده بیستم) وپس ازاوبسیاری ازفیلسوفان معاصردرتاریخ ریاضیات،مانندگاستون باشلارفرانسوی وبرخی ازفیلسوفان آمریکایی نام برد .

این بحث مختصری پیرامون شیوه های اساسی مطالعه‌ی تاریخ علم درجهان امروزاست که روش تحلیلی را بهترین شیوه برای بررسی نظریه های علمی پیرامونی تاریخ درسیرتطورآنهامیداند ،پس می‌توان گفت که تاریخ علم به مثابه یك داستان تاریخی درفهم پدیده های علمی ومیزان مشارکت ملتها بوده و درآنها چندان سودی وجود ندارد . واگر تاریخ علوم را بعنوان فلسفه تاریخ در نظر بگیریم،ما را به سمتی می‌کشاند که

افکارمان وحتی اساطیرمان رابه جای پدیده هایی که می‌خواهیم بفهمیم،مینگاریم . پس پیشروی ما برای مطالعه تاریخ علم هیچ راهی جزتحلیل باقی نمی‌ماند .

در این بحث مراد مان فهم ترکیبی بنیادنظریه های است که درمیان مورخان علم اسلامی به غایت اندك است . پیش ازآنکه شیوه تحلیلی منطقی پدیده های علمی درتاریخ را بر پایه علوم به کارگیریم،طرح هیچ پرسشی پیرامون تاریخ علوم ونوسازی علم درجوامع اسلامی شور بختانه ممکن و میسر نبوده است و علمای اسلامی بیرون شدن و کندو کاو در تغییر شیوه های پژوهشگرانه علمی را حتی یك نوع بدعت پنداشته و هرگز به تغییر تفاسیر موافقت ندارند . اگرما تاریخ علم را،قصه یافلسفه تاریخ بپنداریم،از اینجاست که هرگز نمی‌توانیم ازکارکرد تاریخ علوم در«نوشدن جهان»در مباحث علمی دینی سوال کنیم . این پدیده ما را توانمند میسازد تا در بحث بعدی بپرسیم که«تاریخ علم اسلامی»چیست ؟

(سرگذشت علوم اسلامی مخصوصاً در حوزه ای که ما زندگی می کنیم بحث برانگیز است . از دیر زمان است که علمای دینی این کشور[افغانستان]مرهون وگروگان تفسیر های آشتباه آمیز یك سلسله روایات ناقصی میباشند که از منابع سریانی ، اسرائیلی ، یونانی (اسکندرانی) فهلوی ، هندی و قبطی داخل متون اسلامی گردیده که تفصیل آن بر میگردد به ملل و نحل ،(ملل و نحل عبدالکریم شهرستانی را نگاه کنید)این تفاسیر مخالف روایات منقول دینی از قبیل معانی قرآنی وصحاح صحیح (احادیث یاگفتارهای حضرت پیغامبر اسلام) که به عصر پیامبر اسلام بر میگردد که این احادیث نبوی توسط راویان حدیث از قبیل بخاری و مسلم و ابی داود و ابو یوسف و دیگران، جمع آوری و تدوین شده است که بعضاً ، دآرای منابع و مراجع معتبر میباشد . ولی با پاگذاری انگلیس در شبه قاره هند و استیلای اکثر نقاط خراسان توسط آنها با جنگ و یا فریب،و بمیان آمدن صنعت چاپ کتب در مطابع سنگی هندوستان و ایجاد مرکزتحقیقات اسلام در «دیوبند» کتابها و متونی چاپ و در اختیار طالب العلمان قرار گرفت که اکثر این کتاب ها با اسلام ارتباطی نداشته و وارد شدن این متون ناقص و مجعول در دایره علمی مسلمانان مخصوصاً مسلمانان شبه قاره هند که از رهگذر کثرت نفوس برابر بر تمام نفوس مسلمانان خراسان میباشد و دوام امپراطوری بابری هند مخصوصاً در زمان جلال الدین اکبر بزرگترین پادشاه این سلسله که

میخواست دین اسلام و هندو را با هم تلفیق دهد و کذا جنبش های فرقه های دیگری از قبیل پیر روشان تأثیروتفانی ناقصی در متون اسلامی جای گذاشت از جمله روایت تفسیر گونه منباب مثال ،اشکال جغرافیایی زمین وقبول نظریات متقدمین یونانی در مورد گردش آفتاب و زمین و جای گزینی زمین در نظام موجوده عالم که همه آنها محیر العقول و پرسش بر انگیز میباشد ، و در این متون روایاتی نوشته شده :« زمین مسطح و هموارو مرکز عالم است» . روایات هزیان آوردیگری نیز در مورد پدیده های هستی، انسان را در مورد آنچه که حقانیت دین است بی باور میسازد چنانچه روایتی در مورد «قرار داشتن زمین در شاخ گاو که گاونیز در پشت ماهی استقرار دارد که در (ترجمه فارسی تفسیر طبری –و کتاب ارشاد الطالبین آخوند درویزه ننگرهاری چاپ سنگی نول کشور)دیده شده که سالهاست دانشمندان دینی بنا بر روایات قدما تعلیمات دینی خود را که نهایت گمراه کننده است به این باور ها ادامه داده اند . (مولف)) .

ولی باوجود آن دانش اسلامی آنچه را که در فوق مثال آوردیم نمی پذیرد و در دوره های بعدی ومعاصر سرگذشت دانش اسلامی همانند رنسانس علمی در جهان اسلام سرگذشت علم را از انحطاطی که در بالا تلویحاً به آن اشاره داشتیم بیرون کرده است .

«مطالعات تاریخی نشان مي دهد که جهان اسلام در دو دوره متوالی مواجه با افت شدید ظرفیت سازي تمدنی گردید و به انحطاط کشانده شد . نخستین انحطاط را در قرن ششم هجری (12 میلادي) شاهد هستیم و دومین انحطاط (که به آغاز عصر تاریکي معروف است) از ابتداي قرن 18 میلادي آغاز شده است .

دکتر ذبح الله صفا می گوید : «در مدتي بیش از یك قرن که حکومت و سیاست و سیادت در دست عرب بود ، نه تنها توجه و اقبالي اساسي به علم صورت نگرفت بلکه عرب اشتغال به علم را مهنه موالي و شغل بندگان مي دانست و از آن کار ننگ داشت و به همین سبب تا آن روز که جز نژاد عرب حکومت نمي کرد اثري از روشني علم در عالم اسلامي مشهود نبود و پس از آنکه با غلبه عنصر خراسانی و براندا ختن حکومت اموي و تشکیل دولت عباسي نفوذ ملل غیرعرب در دستگاه خلفا شروع شد توجه به علوم نیز آغاز گشت . ابن خلدون

مي گويد كه از امور غريب يكي اين است كه حاملان علم در اسلام غالباً از عجم بودند خواه در علوم شرعي و خواه در علم عقلي« [11]این روش در دایره تحقیقات تاریخی علم خرد مندانه وروشنگرانه تلقی میگردد که این ویژگی نه تنها مدیون منابع سرزمین های اسلامی بالخصوص دانشمندان خراسانی ایکه در عهد خلافت در کشور های شرقی درخشش خاص داشته اند بوده، بلکه مدیون تحول وگسترش علم و تعاطی علمای جوامع اسلام در سراسر قلمرو خلافت های شرقی و غربی میشناسند که جهد و کوشش دانشمندان اسلامی از متقدم تا متأخر بمصابیح گسترش دهنده علوم میباشند که نباید از آن انکار کرد . منابع دیگری نیز در این سیر تحول فکری و عقیدتی در علوم نقلی معتبرو معتمد میباشند از قبیل منابع سریانی و یونانی و اسکندرانی که دانشمندان عرب در تراجم شان راه این علوم را در دایره تفکر دانشمندان مسلمان باز نمودند .

هرچند درمیان این منابع نوشته هایی هم به سانسکریت وسریانی وپهلوی دیده می شود ،البته سهم این دستاوردهای گوناگون متفاوت است،بااینحال تنوع آنها درپیدایش علم اسلامی نقش بنیادی داشته است وحتی وقتی سخن ازرشته‌ای چون ریاضیات و نجوم اسلامی درمیان باشد ،ما را بیاد دانشمندانی نظیر ابوریحان بیرونی ابن هیثم ، ابن الاعرابی در علم نجوم،ابن حوقل سیاح و جغرافی دان معروف نویسنده کتاب مسالك وممالك و دیگران که درواقع نیزآنانرامی توان «وارث»ریاضیات یونانی و اسکندرانی (بطلمیوسی)دانست که برای فهم آن ازمراجعه به منابع دیگری چاره نداریم،در بخشهایی که به نجوم اختصاص دارد ،خواهیم دید که ریشه های هندی وایرانی این علم نه تنهادرپیدایش وتوسعه نجوم رصدی ومحاسباتی ،بلکه درپیدایش هیأت جدید نجوم بطلمیوسی که در بالا تلویحاً به آن اشارت داشتیم فهمیده میشود که تاچه اندازه در گسترش علوم در خلافت های اسلامی اهمیت داشته است .

امادراین چارچوب جدید ،چیزی که بیشتراهمیت داردانتقال نتایج علمی نیست،بلکه امکاناتی است که در ساحت دانش علوم پدیدمی آید تاسنتهای علمی متفاوت،که ازاین پس درپهنه تمدن اسلامی گردهم آمده اند ،این غنا مندی به صورت دآرایی مشترك همه درسرزمین خلافت شرقی میباشد .

[11] صفا، تاريخ علوم عقلي در تمدن اسلامي (جلد اول)، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ پنجم، تهران، 1374، ص 34.

تازگی این پدیده دراین است که آنرانمی‌توان ثمره برخوردهای تصادفی وگذرمنظم یاگاه بهگاه کاروانهای تجاری ودریانوردان دانست بلکه محصول زحمات بلا وقفه دانشمندانی میباشد که طی سالیان متمادی در این عرصه با سخت کوشی شان جهان علم را در سرزمین منطق و کلام بارور ساخته وبانی جنبش های متعدد فکری در این ساحت گردیدند .

این پدیده دستاوردآگاهانه یك جنبش عظیم درترجمه آثارعلمی وفلسفی است که به دست اشخاص خبره وحتی گاهی رقیب،به پشتوانه حمایت قدرت سیاسی وبه انگیزه نیازی که درکارپژوهش احساس می‌شد،به راه افتاده است . ازاین جنبش مجموعه ای ازآثارعلمی ای پدیدآمد که دربازتاب بضاعت علمی دنیای آنزمان،باعث ایجاد،سنتهایی باریشه‌هاوزبان‌های گوناگون گردید،که به صورت عناصرسازنده تمدنی درتاریخ علوم درآمده بودندکه زبان علمی و ادبی و شعری بود،فرصت وامکان آنرایافتندتابرهمه تأثیربگذارندوازاین کنش وواکنش نتایج جدیدکه حتی گاهی باعث و بانی علوم جدیدی که گمانش هم نمی‌رفته است پدیدآید .

بررسی اجتماعی انکشاف علوم در قلمرواسلامی روزی را نوید میدهد که نقش علم درجامعه ومدینه اسلامی تا چه حدی دراین جنبش تاریخی راه روشنی را پیموده وشایددرآنروزدریابیم که جریان‌های علمی‌ای که تاآن زمان مستقل ازهم بودندچگونه توانستندبه هم برسندوباهم بیامیزند .

این ویژگی،که ازهمان نخستین دوره های علم اسلامی آشکاربود،دردوره های بعدبارزترشد . دانشمندان سده های پنجم و ششم (یازدهم ودوازدهم)به بحث درباره نتایجی که پیش ازایشان درجاهای دیگربه دست آمده بود،به تعمیم این نتایج وبه سازگارکردن آنهاباساختارهای نظری‌ای ادامه دادندکه غالباًباحوزه‌هایی که این نتایج اول باردرآنهابه دست آمده،بیگانه بود .

این پدیده که درپزشکی وداروشناسی وکیمیامحسوس است به‌علوم ریاضی نیزراه یافته است ونمونه آن پژوهشهایی است که ابوریحان بیرونی ومدتی پس ازاوسموال درباره روشهای هندی درون یابی درجه دوم کرده اندویابیانی است که ابن هیثم (در رشته طبابت)ازقضیه باقیمانده چینی به‌عمل آورده است .

باظهورعلوم اسلامی همه می‌توانستند ترجمه آثارعلمی قدماونیزمتن همه پژوهشهای پیشرفته جدیدرابه یك زبان بخوانند . این پژوهش هاازسمرقند تاغرناطه درسرزمینی که بغدادودمشق وقاهره وپالرمو رادربرمی‌گرفت،به زبان عربی انجام می‌شد . حتی گاهی پیش می‌آمدکه دانشمندانی چون نسوی یاخواجه نصیرطوسی وقتی اثری رابه زبان مادری خودکه غالباً فارسی بودتألیف می‌کردند ،خودراموظف می‌دیدندکه شخصانوشته خودرابه عربی ترجمه کنند .

خلاصه ازقرن سوم(نهم) به این سو،عربی زبان علم وروابط تجاری در بین سرزمینهای خلافت های شرقی وغربی اسلامی شدواین زبان بُعدی جهانی یافت . [12] زبان عربی، دیگرزبان یك قوم وملت ویك دین نبود ،بلکه زبان علمی چندین قوم وملت محسوب می‌شددیگرزبان یك فرهنگ خاص نبودبلکه زبان همه دانشهابه شمارمی‌آمد . به این ترتیب راههایی گشوده شدکه پیش ازآن وجودنداشت وارتباط میان مراکزعلمی‌ای که ازماوراءالنهرتااندلس پراگنده بودندآسان شد . دراین زمان دوکار شیوه رواج ورونقی بی‌سابقه یافت. کار شیوه تحقیقات در نحوه علوم وگسترش زبان عربی در بین ملت های سرزمین های هر دو خلافت . [13]

113-2-2.انحطاط مسلمانان از منظر رشد سیستمی

از قرن 6 هجري (دوازدهم ميلادي) از زمانيكه پاي چنگيز خان مغول از اثر موجوديت شخصيت ضعيفي چون سلطان محمد خوارم شاه در گستره سرزمين هاي پهناور امپراتوري خوارزمشاه ، نوعي زوال علمي در جهان اسلامي آن روزنيز پديدار گشت . مشخصه اين

12 صفا، تاريخ علوم عقلي در تمدن اسلامي،همان مأخذ

13 راشدی رشدی،تاریخ علوم اسلامی ،ترجمه اهتمام مریم ضیایی نسب،تهران:22 بهمن 1392،صص1-6

افول كاهش تعداد دانشمندان و انديشمندان، كتاب سوزيها، كه باعث كاهش تعداد كتب و رساله‌هاي قديم و جديد گرديد كه حاوي نوآوري و مصلوب شدن انواع ابداع و يكسان‌شدن انديشه‌ها را نيز در قبال داشت .

به موجب نظريه تركيبي ارگانيسمي - سيستمي كه بر مبناي اين نظريه‌كه هر تمدن بعد از پيدايش شروع به رشد مي‌كند و اگرآن ، به صورت يك «سيستم بسته» درآيد ايستا گرديده و سپس رو به زوال و افول مي‌گذارد كه شور بختانه، تمدن اسلامي چنين سرنوشتي داشته است:

«اسلوب حكمت طبيعي براي ادامه حيات و احياناً رشد خود نياز به منابع جديد اطلاعات، نظريه‌ها و روشهاي موثرتر و مناسب‌تر از قاعده فكري قبلي داشته و اين خواسته‌ها در آن عصر به علت تأثيرات منفي عوامل محيطي موجود نبود . علم و حكمت از سده ششم هجري (دوازدهم ميلادي) به بعد به يك روش وقاعده بسته تبديل شده بود، قاعده ايكه از محيط بيرونش جز مايه‌هاي زهرآگين به درونش راه نمي‌يافت.

اين قاعده بسته پس از آنكه قوايش به پايان رسيد و قدرت ادامه حيات و مقابله با عوامل مخالف را از دست داد همانند بسياري از روشهاي ديگر رو به پيري رفت و حركت آن به سكون و ركود مبدل گرديد و به اين ترتيب موجوديت «حكمت طبيعي» از جامعه شرقي آن روز رخت بر بست و از ميان رفت و تنها ساقه‌هايي از آن به صورت تك متفكراني چون طوسي، سهروردي و ملاصدرا به جاي ماندند.»

113-2-3. مهم‌ترين خصوصيت عصر طلايی در(خلافت شرقی)

«بزرگترين موفقيتهای علمی در تاريخ باستانی مديون يونانيان، يعنی نژاد غير عربی و بزرگترين موفقيتها در در سده های ميانه مرهون مسلمانان يعنی نژاد شرق بود » . جورج سارتون

«هنگامیکه هارون رشید و مأمون در بغداد دست اندر کار نشر وبسط علوم و فلسفه بودند، حد اکثر هنر معاصرین آنها در غرب همچون شارلمان وشوالیه هایش، این بود که میتوانستند صرف نام خود را بنویسند» . فیلیپ حیّتی

«رونق علمي كه در قرن اوليه حكومت عباسي به وجود آمد يك جريان طبيعي و خود جوش نبود، بلكه پديده‌اي بود كه از بيرون وارد مركز امپراطوري اسلام در بغداد شده بود. آنچه كه بدنه علوم اسلامي را تشكيل مي‌داد برگرفته از تمدنهاي ديگرو تكيه بر فلسفه تاريخ داشت. . . نهضت علمي در زمان مأمون و ديگر خلفاي علم‌گراي در حقيقت يك نهضت طبيعي خود جوش نبود بلكه يك نهضت فرامنطقوی علوم بود. دارالحكمه كه در نزد مامون پديدار گشت پيش از اينكه يك دانشگاه باشد، يك دارالترجمه بزرگ نيز بودآنچه را كه كمتر دانشگاهی در حال حاضربدان توفيق می يابد؛ آنچه كه به نام عصر طلايي اسلام در زمان بني‌عباس درخشيد پديده‌اي نبود كه به تدريج و مرحله به مرحله و در طي چندين قرن بافرود و فراز در بغداد شكل گرفته بوده باشد و بنابرهمين نميتوانست به‌آساني و در نتيجه رفتن يك خليفه و آمدن يكي ديگر از بين رود، بلكه اتصالی بود كه همزمان با پيشرفت فتوحات مسلمين در سرزمينهايي كه علوم در آنها وجود داشت دفعتاً وارد مركز امپراطوري بني‌عباس در بغداد شده بود درختي نبود كه به صورت نهايي كاشته شده و به تدريج ريشه دوانيده و رشد كرده باشد بلكه درختي بود كه با ريشه از جاي ديگر كنده شده و به بغداد آورده شده و در آنجا كاشته شده بود، ممكن بود در شرايط مناسبي قرار بگيرد كه در عمل هم در مقطعي اين‌گونه قرار گرفت و اين درخت گشن گشت و با ريشه های گسترده و قوی به بار نشست و ميوه زيادي هم به بار آورد. اما اين احتمال هم وجود داشت كه شرايط جديد چندان مناسب براي رشداين درخت نباشد و نهايتاً ميتوانست از اثر يك باد نا مناسب خشك گردد، امري كه پس از گذشتن عصر طلايي پيش آمد». [14]

منابع تاریخ نشان میدهد اینکه امپراطوری اسلامی در اوج شگوفائی اش چگونه موفق شد صد ها عالم و دانشمند از طبیب ریاضی دان، کیمیا گر گرفته تا جغرافیدان، ستاره شناس، مورخ فیلسوف پدید آورد، اما پیرامون مقطع بعدی یا سخنی نیست ویا حد اکثر

[14] زیبا کلام صادق، ما چگونه ما شدیم ،انتشارات روزنه ، چاپ سوم ،1378، صص223-225.

وخیلی کلّی وکلیشه یی گفته میشود که بالندگی مسلمین به تدریج رو به انحطاط گذارد . غالباً هم توضیح داده نمیشود که چه شد که مسلمین و ملل خراسانی از آن اوج به حضیض سقوط کردند ؟

یك پاسخ متداول و بغایت سطحی این است که چون مسلمین از اسلام اصیل دور شدند دچار تفرقه و جنگهای داخلی شدند و به لحاظ اجتماعی آن پیشرفت و سروری را که در دنیا بدست آورده بودنداز دست دادند .[15] این انحراف ظاهراً در زمانی بوقوع پیوست که دانشمندان اسلام بدون اغراق در هر زمینه علمی سر آمد عصر خود بودند ، و اتفاقاً در زمانی بوجود آمد که این «انحراف» تحت عنوان «**خلافت بنی عباس**» بر مسلمین حاکم بود . و از قضای روزگار ، زمان افول یا حضیض هم باز هم در همین مقطع یا یکی دو قرن تأخیر رخ داد .[16]

بعباره دیگر ، در مقطعی مسلمانان پیشرو در علوم زمانه خود بودند و در مقطع دیگری در همان اجتماع فعالیتهای علمی راکد و منسوخ شده بود که بعداً به آن روشنی انداخته میشود . تنها در حال حاضر نتیجه ای که از این مشاهده میتوان گرفت این است که صرفاً اسلامی بودن جامعه ای لزوماً و بطور خودکار برای آن جامعه پیشرفت علمی ببار نمی آورد . متقابلاً نیز صرف اسلامی بودن جامعه ای لزوماً اسباب رکود فعالیتهای علمی را در آن به بار نمی آورد . شاید بیان این مطلب که با مسلمانی هم میتوان به مرتفع ترین قلهٔ علمی دست یافت (همانطور که مسلمانان دست یافتند) و هم به عقب ماندگی و انحطاط رسید (همانطور که مسلمانان در مقطع دیگری رسیدند) و صرف مسلمان بودن در جامعه ای نه ترقی به بار می آورد و نه عقب ماندگی بلکه این مسلمانان هستند که اسباب پیشرفت و ترقی و یا بالعکس ضعف وانحطاط جامعه شان را فراهم می آورد ، سخنی معلوم و بس واضح ،واضحات باشد . اما توضیح همین واضحات در اواخر قرن نزدهم آنقدر ها هم واضح نبوده است و این در حالیست که بعضی از ایرانیان و ملل شرق امروزه هم نظراتی دارند که کم وبیش اسلام را مانع ترقی و سد راه علم میدانندولی هرگز این تصور در ذهن شان پا نگرفته است که عاملی که چراغ علم را در جهان اسلام خاموش ساخته است در قرون وسطی بر میگردد به حملات چنگیز و امیر تیمور گورگان که هر دوشان چندین مراتبه جهان اسلام را زیر و رو

---

15 قربانی زین العابدین ، علل پیشرفت و انحطاط مسلمین ،چاپ سوم دفتر نشر فرهنگ اسلامی ، تهران: 1368؛ دکتر صادق زیبا کلام ، ما چگونه ما شدیم، پیشین ،ص203.

16زیبا کلام ، پیشین ، ص204

کرده سوزاندند و این چراغ معرفت را خاموش کردند .[17] و دومی آن بر میگردد به قرون نزدیك یعنی دست اندازی های نیرو های امپریالیستی غربی از جمله بریتانیا ئی ها ،پرتگالیها ، هسپانیولی ها ،فرانسوی ها و هالندیها که در قرن هجدهم طومار قدرت سلطنت های شرقی هندی و خراسانی و جاوه ای واندونیزیایی را بر چیدند که به رویدادهای آن مفصلاًمی پردازیم .

به گفته مرتضی مطهری که از قول رنهان در« تاریخ علم» نقل میکند که در زمان متوکل خلیفه عباسی دروازه :«مسلمانان هرگز حساب علم و مذهب را از یکدیگر جدا نکردند» که در نتیجه این باعث شد تا روش نقادی ضعیف گردد و نتیجتاً یك نوع فضای پذیرش منفعلانه بوجود آید و این پدیده تا حدی پیش رفت که اثبات عقلی و بحث های عقلانی را حرام میدانستند» .[18] ولی این موضوع که مطهری از قول رنهان آورده است به هیچ وجه در شگوفائی و یا رکود جامعه تأثیر قابل ملاحظه ای نمیتواند داشته باشد لذا این نظر را مرفوع می پنداریم .

114-2-4.ظهور مکتب های کلامی در عهد خلافت عباسی

1.مکتب معتزله

«در نیمه دوم قرن اول هجري قمري ، فرقه‌اي به نام معتزله ظهور کرد که پیروان آن به علت اعتقاد به اختیار در برابر جبر و خلق قرآن، براي عقل جایگاه بلندي در نظر گرفتند .چنانچه معتزله به این فکر بودند و میگفتند از آنجائیکه خداوند انسان را بوضع نیکو یعنی از روح خودش و فطرت خودآفریده است صد در صد نمیتواند دست و پا و اراده اش در بند «جبر» باشد بلکه میتواند در سایه این ودیعه خدا داد ، خود، تفکر نماید و راه خود را هموار و مصایب و نا هنجاری هایی را که به ذات او تعلق دارد را رفع نماید و روی همین انگیزه ترازو حساب

---

17 زیبا کلام صادق ، پیشین ، ص204.

18 مطهری مرتضی،آشنائی با علوم اسلامی ، دفتر انتشارات اسلامی ، 1358،ص136

و حشر وثواب و عقاب آفریده شدند و از همانجاست که انسان در روز باز دهی، حساب خود را تصفیه مینماید . زیرا معتزله به اصالت عقل اعتقاد تام داشتند ومعتقد بودند که عقل نظری باید به آنچه از طریق وحی بما میرسد حاکم باشد . این طایفه را مرجئه نیز نامیده اند . جهم بن صفوان نیز همین عقیده را داشته است . حالا که پای معتزله در پیش آمد لازم است تا آرای و عقیده این گروه را نیزبطور موجز باز گو کنیم:آنها میگویند «مرتکب گناه کبیره نه کافرمطلق است و نه مومن کامل ، جایگاه او میان کفر و ایمان و «منزلتِ بین المنزلین دارد» بنیان گذار این اندیشه واصل بن عطا نام داشت که به سال 131هـ (748)در مدینه بدنیا آمد ودر بدایت ،از شاگردان حسن بصری بود که بر او(استادش) اعتزال کرد . این گروهی بودند که در برخی ازعقاید خود با آرای مورد اتفاق اهل سنت مخالفت داشتند . این گروه خود شان را اهل «التوحید و عدل» می نامند . آنها معتقد اند که : لازمهٔ عدالت اللهی آنست که بشر باید خود فاعل افعال خود باشد ؛ تنها در این صورت است که میتوان او را مختار و مسئول کرده های خویش دانست . [19] به گروه معتزله اجازه داده شد که تا عمق ایمان مذهبي نفوذ نمایند ، این در حالی بود که با آرای حسن بصری تضاد آشکار داشتند . اولين خلفاي عباسي از جريان معتزله حمايت كردند اما با شروع خلافت متوكل پيروان حديث و سنت قدرت يافتند و با ظهور فرقه اشعري و تحريم بدعت (جهت جلوگيري از تحريف دين) توسط آنان، تقليد بر تفكر مستولي شد . »[20]

2. مکتب اشعریه

مذهب اشعری عنوان يك مكتب فلسفی دینی است که در سده های چهارم و پنجم /دهم و یازدهم در اسلام پدید آمد . ایجاد این مکتب کوششی بود برای هم آهنگ کردن وجدان دینی با تفکر [اصیل] اسلامی ؛ در این مکتب بود که شالوده الهیات اسلامی «راست کیش» یا کلام «راست کیش» در مقابل کلام عقلی معتزله ریخته شد ؛ و از سوی دیگر در مقابل «راست کیشان »افراطی، در این مذهب برای

---

19 میر ولی الدین ،استاد فلسفه دانشگاه عثمانیه .حیدر آباد دکن ، بخش اول نهضت های کلامی فلسفی معتزله ،جلد:اول تاریخ فلسفه در اسلام ،مرکز نشر دانشگاهی ،به کوشش میر محمد شریف ، گرد آوری و ترجمه فارسی زیر نظر نصر الله پور جوادی ،فصل دهم ، تهران: 1362،ص281 به بعد

20 صفا ذبیح الله ، مأخذ پیشین ، به ادامه

اینکه نشان دهند که وحی اللهی در موضوعات کلامی حجت است از روش جدلی (دیالکتیك)استفاده کردند . دشمنی در برابر معتزله زمانی آشکار شد که معتزله عقل گرا بمطالعه ترجمه های عربی ، آثار طبیعیون و فلاسفه یونانی پرداختند ، آثاری که به تشویق خلفای نخستین عباسی بخصوص منصور و مأمون ترجمه شده بود ، در صدد بر آمدند تا روشهای فلسفی و افکار دانشهای کلاسیك را بر اصول اسلامی نیز اعمال کنند . ولی نسل دوم و سوم معتزله بر اثر نفوذ فلسفه یونانی و زیر چتر حمایت و تشویق خلفا ، رنگی صرفاً عقلی و مطلقاً آزاد از هر گونه تقید فکری به خود گرفت . معتزله می کوشید تا ایمان را به زبان تفکر محض تفسیر کنند . به این ترتیب اشاعره بکمك خلفای زمان خود خواستند تا پای عقل را در سرزمین دانش واندیشه اسلامی که معتزله پایه گذار آن بود لنگ نمایند . از جانب دیگر پیروان اشعری معتقد اند : از آنائیکه دین اسلام یك دین جهانی و نیروی زنده بود ، ناگزیر بود که خود را با افکار و اوضاع جدید وفق دهد و به ایجاد کلام راست کیش اسلامی گردند تا بدین وسیله خود را در برابر روش جدلی معتزله مجهز کرده باشند . از انجائیکه این متفکران مذهبی که برای دفاع از دین خود از «علم کلام» استفاده کردند که به متکلیمون معروف شدند . (نام این علم از آغاز علم کلام نبود این نام بعد ها و در عصر مأمون بر این علم اطلاق گردید . نگاه کنید به شبلی نعمانی ؛ علم الکلام،ص 31(ترجمه فارسی توسط علامه شبلی نعمانی ، تاریخ علم کلام ، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی ، چاپ تهران: 1328،ج:1ص 45)

این مکتب بسال 459 (1066)در نظامیه بغداد که توسط خواجه نظام الملك بمنظور دفاع از آرای عشاعره تاسیس شده بود در پرتو حمایت او بود که ابوالمعالی عبدالملك جوینی مجال یافت تا آزادانه به آرای اشعری بپردازد . این مکتب را در شرق جوینی و غزالی و در غرب ابن تومرت به اقبال گسترده رساندند .

یك نتیجه عمده کلامی نظام اشعری این بود که تفکر آزاد را که متمایل به گسستن یکپارچه گی شریعت اسلامی بود از گسترش باز داشت . شیوه تفکر اشعری همچنان نتایج فکری خود را داشت . نظام اشعری به نقادی مستقلی از فلسفه یونانی راه برد و زمینه را برای طرح فلسفهٔ کسانی چون غزالی و فخر الدین رازی آماده ساخت و میتوان گفت که غزالی ما بعد الطبیعه اشعری را بکمال رسانید .

غزالی بود که با ارائه ردّیهٔ منظمی بر فلسفه یونانی ، در اثر مشهورش «تهافت الفلاسفه»، اذهان متشرّع را از رعب عقل گرائی به کلّی زدود ، بیشتر به اثر نفوذ او بود که مردم مطالعهٔ شریعت و ما بعد الطبیعه را کنار هم آغاز کردند [21]

با آنکه غزالی نحلهٔ فکری اشعری را برای عامهٔ مردم مناسب میدانست . اما واقع امر این است که اوخود از پیروان اشعری نبود . «غزالی معتقد بود که سرِ ایمان را نمیتوان مکشوف ساخت . به این دلیل خواستار ترویج الهیات اشعری شد و با ابرام و استواری فراوان ، شاگردان بلافصل خود را از انتشار نتایج تفکرات خصوصیش بر حذر داشت . »[22] در بادی امر این مکتب کلامی توسط ابوالحسن بن السهل اشعری پایه گذاشته شد در مورد او و شناسایی افکار و آرای او به این کتابها نگاه کنید :«کتاب الابانه عن اصول الدیانه 1321 ، حیدر آباد دکن؛ شهرستانی عبدالکریم ،کتاب ملل و نحل ، تصحیح هانری کورین ؛»

در بعضی موارد هم معتزله و هم اشعریه هم رأیند که عقل مناط و معیار حسن و قبح است . در این دو معنی ، اختلاف رأیی میان آن دو نیست .اما در معنای دوم ، ممکن است حسن و قبح در زمانها ، مکانها و در باب افراد مختلف تفاوت کند [23] . در این معنی که حسن و قبحی که ثابت یا کلّی باشد وجود ندارد .آنچه در نزد کسی حسن است ، ممکن است در نزد دیگران قبح باشد و به عکس و این بدان معنی است که حسن و قبح ذهنی است ، نه عینی و واقعی .از آنجا که افعال نه حسن اند و نه قبح ، بلکه تجربه یا قابلیت استعمال آنها را حسن یا قبح میکند . پس میتوان با عقل و بدون کمك وحی آنها را شناخت .

حسن و قبح در معنی سودانگارانه (utilitarian)هم بکار می روند و در امور دنیوی معنی سود و زیان را افاده میکند . هر چه سودمند باشد ، حسن است و عکس آن قبح است ، پس هر چیز که نه سود مند باشد و نه زیانمند نه حسن است و نه قبح .

حسن وقبح هم میتواند در معنی سومی که ثواب و عقاب میشود بکار رود ؛ ثواب و عقاب هم میتواند در دنیا باشد و هم در آخرت .

---

[21] شبلی نعمانی ؛ علم الکلام، ترجمه فارسی توسط علامه شبلی نعمانی ، تاریخ علم کلام ، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی ، چاپ تهران: 1328،ج:1صص72،71،92.

[22] ا.ح. آرین پور ، سیر فلسفه در ایران ، ترجمه متن اصلی علم الکلام شبلی نعممانی ، ج1،ص52.

[23] تاریخ فلسفه در اسلام ریال پیشین ، ص 329.

اشاعره میگفتند که حسن و قبح را در معنی سومش باید به وساطت وحی شناخت ، نه آن طور که معتزله معتقد شده اند ، از طریق عقل . بنظر اشاعره تنها وحی است که تعیین میکند کدام فعل حسن است و کدام فعل قبح ، در افعال چیزی نیست که آنها را مستحق ثواب (حسن) یا مستوجب عقاب (قبح) سازد . وحی یا شرع است که افعال را مستوجب پاداش یا کیفر میکند . چون در طبیعت افعال صفت حسن یا قبح نیست ، موضوع شناخت افعال از راه عقل هم نمیتواند مطرح باشد . [24]

در ذیل بعضی از محققین و پژوهندگان عقایدی را اشکار ساخته اند که گویا ایجاد مکتب اشعریه ویا معتزله بنیاد آزادی و تفکر اسلامی را به باد داده و نتیجه این شده است که اسلام سیر قهقرایی بیابد . اما من با این عقیده جداً در تضاد هستم . در اسلام به صد ها مکتب فکری ، کلامی ، فلسفی در زمان خلفای عباسی و بعد از آن ایجاد گردید که هریك از این مکاتب فکری و کلامی این را نشان میدهد که تا چه حد سینه اسلام در جا دادن و پذیرش پدیده های منطقی و علمی وسیع می باشد که این موضوع قطعاً به انحطاط فکری مسلمین ارتباط نداشته بلکه عوامل سیاسی و سوء مدیریت از جانب یك خلیفه یا یك حاکم و یا یك فرمان روا میباشد که حسن وقبح اعمال و کارکرد هایشان عمل شخصی پنداشته شده و به جهان بینی و آینده اسلام از رهگذر عقل گرایی ویا انحطاط اندیشه کدام تأثیر نداشته است . . تاریخ مشعر است که ضعف حکومت های اسلامی تفانی مستقل با فساد پیشگی مدیران دینی و سیاسی در جامعه اسلامی داشته است که ما این بحث را بصورت تنقیدی ادامه میدهیم:

«زيانهايي كه جلوگيري از بحث و نظر و اعتقاد و به تسليم و تقليد بر انديشه مسلمين كه تازه در حال تكوين و ترقي بود وارد آمده بي‌شمار و از همه آنها سخت‌تر آن است كه با ظهور اين دسته در ميان مسلمين، مخالفت با علم و علما و عناد با تأمل و تدبر در امور علمي و تحقيق در حقايق و انتقاد آرای علماي سلف، آغاز شد زيرا طبيعت محدثين متوجه به وقوف در برابر نصوص و احترام آنها و محدودكردن دايره عقل و احترام روايت به حد اعلي و منحصر ساختن بحثها در حدود الفاظ است. اين امور سبب عمده ضعف تفكر و تفضيل نقل بر عقل و تقليد بدون اجتهاد و تمسك به نصوص بدون تعمق در مقاصد آن و بغض و كراهت نسبت به فلسفه و اجزاء آن و درآوردن متفكرين در شمار ملحدين

[24] تاریخ فلسفه در اسلام ، پیشین ، صص317تا329.

و زنادقه گرديد . اينها نتايجي بود كه بعد از اختناق بر عقلهاي، مسلمين چيره گرديد و آنچه در كتب بود بر آنچه در عقل محترم است برتري يافت و به همين سبب عالمي كه از نصوص دينيه و لغويه مطلب بسيار در حفظ داشت بر عالمي كه قليل الحفظ و كثير التفكر بود رجحان يافت و عالم مقلد از عالم مجتهد برتر شمرده شد و اكرام محدث و فقيه بر بزرگ داشت فيلسوف و متفكر فزوني يافت و در نتيجه فلسفه و ساير علوم عقلي روز به روز از رونق و رواج افتاد تا جايي كه نظاير محمد بن زكريا ، ابونصر ، ابوريحان و ابوعلي حكم سيمرغ و كيميا يافتند . »[25]

البته نظرات دکتر ذبیح الله صفا شاید در مورد علمای عقلی و نقلی به دو وجه درست باشد :اول اینکه علمای عقلی آن عده از دانشمندانی بودند که دور از ساحه عرفان دینی به پژوهشهای علمی شان ادامه میدادند از قبیل طبیعت شناسی ، طب ، علوم فلسفی و کمیا و عده ای از دانشمندان عقلی بودند که هدف شان برهم زدن امور دینی و کم رنگ نشان دادن اعتبارات فقهی ورجهان دادن مکتب بیخدائی به مکتب های تعقیدی میباشد که از هر حیث و در هر زمانی قرب و بعد این اندیشه ها با حسن و یا قبح آن حتی تا هنوز در نزد مرد مسلمان جایگاه معین و خاص خود را دارد . در مورد علمای عقلی یا عقلا از قبیل بیروونی و ابن خلدون ، محمد بن زکریای رازی وابن سینا و دیگران حتی تا حالا نیز آنها جای بلند و مرتفعی در تاریخ علوم داشته اند که بحث دکتر ذبیح الله صفا را در این خصوص منتفی میدانم .

علمایی نظیر ابوریحان البیرونی تکفیر می شوند : مخالفت متعصبين در مقابل تفكر علمي در قرن پنجم هجري (يازدهم ميلادي) بسيار نيرومند شده بود به طوري كه به قول عبدالسلام در كتاب« آرمانها و واقعيتها»، ابوريحان بيروني به خاطر استفاده از تقويم شمسي بيزانسي براي ابزاري كه به منظور تعيين اوقات نماز اختراع كرده بود از سوي بعضي از علماي ديني هم عصر خود به بدعت و فساد عقيده متهم شد . او در رد كسي كه از به كار بردن اين وسيله ابا داشت در رساله افراد المقال في امر الظلال مي نويسد :

«پس جهل او وي را بر آن داشت كه چيزي را كه مبتني بر ماههاي رومي است نپذيرد و اجازه دخول آن به مسجد را ندهد زيرا آنان مسلمان نيستند . پس به وي گفتم: مردم روم نيز غذا مي خورند و در بازارها راه مي روند . پس در اين دو امر نيز از آنها تبعيت مكن.»[26]

---

[25] صفا، پيشين، ص 135-136.

[26] به نقل از گلشني، مهدي، از علم سكولار تا علم ديني، پژوهشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي، 1377، ص

در بحث بالا نقطه قابل توجیه در این جاست که قبلاً نیز در مورد قبح و حسن پدیده ها از قول مولف تاریخ فلسفه در اسلام بحث صورت گرفت که میزان ارزش و یا بی ارزشی آن مربوط به ظرفی است که در آن این قبح و حسن قرار می گیرد . مثلاً در روستا ها رفتن بمدرسه و پوشیدن دریشی و بستن کراوات ویا کار کردن زنان در بیرون از منزل و پوشیدن جامه های شوخ و ظاهر شدن شان در بیرون منزل با آن هیئت ،از جمله اعمال قبیح شمرده می شود در حالیکه در شهر ها عکس آن است اگر کسی در یك مجلس رسمی با پیراهن و تنبان ،مثلاً در یکی از وزارت خانه ها در حالی ظاهر شود که آن شخص فرد رسمی و مدیر ارشد و با مسئولیت نیز در آنجا باشد این طرز لباس پوشیدن او در نزد بعضی ها مضحك بنظر می رسد . مثالی دیگر می آوریم اگر یك شخص روحانی و یا یك عالم دین که دآرای شخصیت برازنده و شناخته شده ای نیز باشد ملبس با یك کلاه (فرنگی) و لباس فرانسوی در یك مسجد جامع جهت وعظ و تذکیر در محراب بالای منبر قرار گیرد قبل از اینکه به گفتارش گوش گردد همه با و شاید از روی تعجب بخندند . ولی اگر در ذات موضوع توجه شود این آقا فقط لباس خود را تغییر داده است باقی دانش و تفکرش در سر جایش محفوظ باقی می ماند . در جامعه مسلمان و هر جامعه دیگری مردمان آن یك طور فکر نمیکنند هر شخص دید جدا گانه دارد و از همین تفاوتها است که جامعه دآرای ارزش و بی ارزشی می شود .مثلاً در چهل سال گذشته در اوایل پادشاهی محمد ظاهر شاه ،جامعه افغانستان یك جامعه سنتی بسته بود با این تعریف که مشخصه بارز چنین جامعه ای این است که در آرامشی عاری از حرکت بسر می برد . سکون وایستایی خصیصه اصلی این جوامع است . بازدهی تولید و تولید سرانه در این جوامع در حد بسیار پایینی است و تولید در قالب یك اقتصاد معیشتی و خود مصرفی صورت می گیرد . کشاورزی رایج ترین فعالیت و مهمترین منبع تامین درآمد برای مردم و دولت است مردمان مایحتاج خود را از لباس و پوشاك خودرا در کارگاه های دستی خانگی خود می سازند . و مردمان بدو دسته روستایی و شهری تقسیم می شوند که فرق بارزی میان آنها نیز دیده نمیشود ،رفت و آمد از بادیه به شهر ، ندرتاً بوقوع می پیوندد ،گاه میشود که یك نفر در تمام طول عمر شصت الی هفتاد سال خود از دهکده خود بیرون نمیشود و به سایر شهر ها جرئت سفر کردن را نیز نمیداشته باشد ولی با این خصوصیات مردم جامعه ، در نهایت سادگی و در آرامش مطلق بسر می بردند که این موضوع عکس زندگی انبوهی موجوده تمدنی موجود قرن بیست ویکمی میباشد . در جوامع انبوه همچنان که به هزاران شغل در جامعه ایجاد شده و به صد ها مکتب و دانشگاه ، کار خانه های تولیدی و بازار های مرفع ایجاد شده است به همان اندازه سطح تخصص و دانش مردم نیز نظر به جامعه سنتی به صد ها مرتبه رشد کرده است . ولی در مقابل این مشاغل نجیب و شریف و باز دهی های اقتصادی بلند و زندگی مرفع مردم در کاخها و تفرجگاه ها باز هم می بینیم یك سلسله نا هنجاریها این جامعه مرفع را تهدید میکند از قبیل قتل ، دزدی ، قطع راه های مواصلاتی و گذاشتن ماین های انفجاریه در مسیر راه ها ،تیزآب پاشی بر روی

خانمها و قتل و کشتار و خشونت بی رویه بانوان ، موجودیت گروههای جنگ طلب که از بیرون مرز ها رهبری می شوند و در شهر چه ها قتل و کشتار را راه می اندازند ،کشت و قاچاق مواد مخدر و اعتیاد گروه زیادی از مردم به هروئین .اینها همه عواملی هستند که رشد جامعه را متوقف میسازد پس هرگز نمیتوانیم گناه این نا بسامانی و بحران ها و توطئه ها را به دوش زندگی مدنی شهری بیاندازیم . همچنان است جوامع مسلمان در سده های میانه مخصوصاً در زمان خلافت های شرقی که مستلزم این نابسامانی ها بوده و این نا بسامانی ها را هیچ کس از رهگذر بعد جامعه شناسانه رد نمیکند و بسا امکان دارد که اشخاصی دیگری نظیر البیرونی و ابن سینا با صحنه های بی حرمتی مقابل شده باشند که این رویداد ها با سرشت اسلام ارتباطی ندارند .

حال ، جامعه باز و گسترده ای که ما در آن زندگی داریم و با صد ها پدیده مطلوب آنرا می پسندیم ،آنرا از یك بعد دیگر مورد دقت قرار میدهیم و تأثیرات ناگوار آن را مشخص میسازیم:شاخصه های چنین دولت هایی که در حالت بحران بسر می برند چنین است :در اینجا اغلب هزینه های دولت نیز غیر مولد می باشد و سرمایه گذاری صورت نمی گیرد . تجارت در سطح محدود و ابتدایی انجام می گیرد . بازرگانی بین المللی و آگاهی از علوم و تکنولوژی در حد بسیار پایین و محدود است و به دلیل ضعف حکومت مرکزی اعمال قدرت توسط حکومتهای محلی و یا در چارچوب سیستم خانخانی و فئودالی صورت می گیرد . روابط خانوادگی و عشیرتی در ساختار اجتماعی دآرای نقش غالب هستند و تبعیض قومی ، لسانی ، منطقوی به حد سرسام کننده آن در جامعه باعث ایجاد چند دستگی میگردد، جنگ باعث حریق کشتزار ها و بی جایی هزاران هزار خانواده از روستاهای شان در مجاورت شهر ها می شود و مردمان شهر های بزرگ نیز اغلباً ترجیح میدهند که به مهاجرت در بیرون از کشور بروند و در این راه هزاران شان تلف نیز میگردند ویا بدست قاچاقبران انسان کشته می شوند .بعضاً دیده می شود که قدرتهای استعمار گر نیز بخاطر سرکوبی مردم برای بدست آوردن اهداف استعمار گرانه شان گروههای را بنام القاعده ، طالب ، داعش و گروهك های مبلغین دینی که اکثراً سر رشته ای از دین ندارند اهداف شان را توسط آنها با به راه انداختن جنگ و اختناق از نشانی اسلام براه می اندازند که در واقع به اسلام هیچ ارتباطی نمیداشته باشد ولی می بینیم بعضی از خیره سران و سست اندیشان اینهمه نا بسامانی های برنامه ریزی شده از غرب را به دوش اسلام می اندازند .

113-2-4. حمله مغولان و يورش تيمورو تأثير ناگوار آن در ايده هاى دينى

اين هجومها باعث از بين رفتن كتابخانهها و منابع فكري، قتل عام دانشمندان و ادبا و نيز به وجود آمدن روحيه ياس و نااميدي، گسترش خرافات و جادوگري و نيز تن‌پروري و تجمل‌پرستي گرديد . همچنين سبك نگارش، مبهم، مرموز و پر تكلف و به دور از استدلال منطقي شد و مغلق‌نويسي، هنر محسوب گرديد .

ياقوت حموي سياح و جغرافي‌نويس قرن هفتم هجري قمري در مورد كتابخانه‌هاي مرو كه به دست مغولان نابود گرديد چنين نوشته است:

«متأسفم از اينكه از شهر مرو جدا شدم . در مرو، ده كتابخانه وجود داشت كه مانند آنها را از لحاظ داشتن تعداد كتاب و نفاست و ارزش در جهان نديدهام . امانت گرفتن كتاب از اين كتابخانه‌هاي دهگانه مرو بسيار سهل‌الحصول و آسان و بدون تشريفات بود . كتابهاي آن پيوسته در دسترس عموم قرار مي‌گرفت و . . . من همه وقت در خانه‌ام حدود دويست جلد از كتابهاي اين كتابخانه‌ها را در امانت داشتم و بيشتر كتابهايي كه براي مطالعه مي‌خواستم، بدون سپردن وجه‌الضمان و يا دادن گروي در اختيارم مي‌گذاشتند . از كتابهاي اين كتابخانه بسيار استفاده بردم و بايد بگويم بيشتر اطلاعاتي كه در كتاب معجم البلدان و ديگر تأليفاتم آوردهام از پرتو مطالعه اين كتب بوده است . يقين اگر مغول (تاتار) به مرو نزديك نمي‌شد هرگز از مرو بيرون نمي‌شدم . »[27]

113-2-5. آغاز سده هژدهم انحطاط دوم عالم اسلام

انحطاط دوّم عالم اسلام، يعني عصر تاريكي آن، تقريباً از آغاز سدهٔ دوازدهم / هجدهم شروع مي‌شود و به ميانهٔ سدهٔ سيزدهم / نوزدهم مي‌رسد . به استثناي اندونزي كه در آنجا انحطاط زودتر آغاز شد ، كليّهٔ كشورهاي اسلامي اندكي پس از بيداري اروپا از خواب طولاني (بيداري‌اي كه نتيجه‌ي جنبشهاي فكري، علمي و فلسفي آن بود كه به آن خواهيم پرداخت) نه تنها شاهد انحطاطي هولناك در منزلت سياسي

[27] حقيقت، عبدالرفيع، تاريخ علوم و فلسفه ايراني از جاماسب حكيم تا حكيم سبزواري، انتشارات كومش، چاپ اول، 1372، ص 245-246.

خود بودند ، بلكه حيات فكري و فرهنگي آنها نيز دستخوش انحطاط شده بود . به هنگامي كه عثمانيها پس از سلطان سليمان قانوني ، و صفويان پس از شاه عباس اول و مغولان هند پس از اورنگ زيب، شكوه و عظمت خود را از دست دادند ، ملّتهاي اروپايي رفته رفته نيرو گرفتند ، هر روز سرزمينها و مراكز بازرگاني تازه‌اي را از كف پادشاهان مسلمان بيرون ميكردند ، آنها را در دريا و خشكي شكست ميدادند و سرانجام امپراتوريهاي مسلمان را گرفتار دردهاي بي‌درمان كردند . براي وقوع اين فاجعه چندين دليل قائل شده‌اند كه از پارهٔ از آنها در اين جا سخن خواهد رفت . كه دلايل سياسي و غير سياسي كه در ذيل به تفيل روي آن بحث خواهد شد در آن ذيدخل ميباشد .

علل انحطاط فاجعه‌آميز سرزمينهاى مسلمانان

انگيزه سياسى

بحث سوم

113-3-1. علل سياسى انحطاط فاجعه‌آميز مسلمانان

1. تركيه عثمانى:

سلطان سليمان قانوني آخرين و بزرگ‌ترين سلطان از سلاطين دهگانهٔ نخست عثماني بود كه در يك دورهٔ سيصد ساله تركيّه را از هيچ به يكي از مهم‌ترين و قدرتمند ترين امپراتوريهاي جهان رسانيد . امّا هر اوجي غالباً حضيضي در پي دارد . از اين رو مي‌بينيم كه نشانه‌هاي انحطاط در نيمهٔ دوّم سلطنت سليمان قانوني ظاهر مي‌گردد . بنا بر گفتهٔ كوچي بيگ مورّخ ترك، و هامر پور گشتال ، ، انحطاط يا دست كم نشانه‌هاي انحطاطي را كه در پايان سلطت سلطان سليمان مشهود بود مي‌توان به دلايل زير دانست:

سليمان در مشاورات شوراي دولتي به طور منظّم شركت نمي‌جست، بلكه تنها در پس پردهٔ مي‌نشست و به مباحثات گوش مي‌كرد . جانشينان وي حتّي از اين كار هم طفره مي‌رفتند . نتيجه اين شد كه پادشاه، به جاي بهره‌برداري از مصلحت انديشي مشاوران پخته و كارآزموده، خود سرانه عمل مي‌كرد يا در بسياري موارد آلت دست زنان حرم يا آراى غرض آلود مداهنه‌گويان و فرصت‌طلبان قرار مي‌گرفت . سليمان افرادي را كه مدارج وصول به مقامات عالي را طي نكرده بودند يك مرتبه بر مي‌كشيد و به مشاغل مهم و پرمسئوليّت مي‌گماشت؛ مثلاً ابراهيم پاشا را كه رئيس غلامان شاهي بود منصب وزارت اعظم داد . معيار انتصاب به مشاغل عالي دولتي دوستي، تملّق گويي و توصيهٔ حرم بود، نه شايستگي، كارداني يا هوش و ذكاوت . سليمان به

وزراي مقرّب و محبوب خود اجازه مي‌داد كه مال و خواستهٔ بسيار بيندوزند . رستم پاشا ، داماد سليمان، پانزده سال وزير اعظم بود . وي در پركردن خزانهٔ دولت از طريق مطالبهٔ مبالغ هنگفتي پول از صاحب منصبان دولتي استادي داشت . اين مطالبات كه در ايّام پادشاهي سليمان ثابت و معيّن بود بعدها به دست جانشينانش گزاف و دلبخواه گرديد ، چنان كه ديوان گردآوري ماليّات را به مزايده مي‌گذاشتند . كارگزاران دولتي، اعمّ از بلندپايگان و فرودستان، نهايت كوشش خود را مي‌كردند تا به هر طريق ممكن، خواه عادلانه و خواه ظالمانه، به جمع مال و ثروت بپردازند . اين گرايش به مال‌اندوزي از طريق فساد و حمايت از خويشاوندان و استثمار، اگر چه سودي عاجل داشت، امّا غالباً موجب گرفتاري و زحمت كارگزاران مربوط مي‌گرديد . بي‌گمان ثروت زياد يك كارگزار دولتي دليل آشكار نادرستي و فساد وي بود و بنا براين دليل كافي براي محكوميّت وي به دست مي‌داد . بسياري از كارگزاران دولتمند زندگي خود را به اتّهام فساد و رشوه‌خواري از دست دادند و دارايي آنها به دست حكومت مصادره گرديد . اين چارهانديشيهاي نادرست چندان تأثير عاجلي نداشت، امّا با گذشت ايّام، به ويژه هنگامي كه امپراتوري عثماني گرفتار روزهاي سختي گرديد ، اهمّيّت بسيار يافت و عوامل بسيار مؤثّر سقوط امپراتوري گرديد .

بايد ياد مختصري از ينيچريها كرد كه در سال 936/1529 كه سلطان سليمان قانوني لشكركشي خود به وين را بي‌نتيجه يافت و از آنجا عقب نشست بر وي شوريدند . ينيچريها نيرويي نظامي بودند كه از ميان جوانان مسيحي استخدام مي‌شدند . آنها در ايّام پادشاهي سلطان مراد اوّل (760-790/1359-1389) به وجود آمدند . آنها نه تنها ثابت كردند كه در جنگ با دشمنان امپراتوري عثماني اسلحهٔ بسيار نيرومندي هستند ، بلكه علاوه بر آن، به واسطهٔ وفاداري و سر سپردگيشان، سلاطين عثماني را در آرام نگاه داشتن نيروهاي گردنكش نيز ياري مي‌رساندند . ينيچريها ابزار سودمندي در دست سلاطين نيرومند بودند ، امّا در پادشاهي سلاطين ضعيف به نوعي نگهبان خاصّه مبدّل مي‌شدند كه سلاطين عثماني را از سرير شاهي خلع مي‌كردند و آن را كه خود مي‌خواستند بر تخت مي‌نشاندند . در سده‌هاي يازدهم و دوازدهم / هفدهم و هجدهم، موجوديّت دولت عثماني را تهديد كردند ، امّا سلطان محمود دوّم در سال 1242/1826 آنها را به سرعت سركوب كرد و بر جاي خود نشاند .

از وقايع مهّم ديگري كه در ايّام پادشاهي سليمان قانوني روي داد اعطاي امتياز ويژه به فرانسه در مسائل تجاري و بازرگاني و نيز دادن اجازه به آن كشور در تأسيس دادگاههاي كنسولي و برخورداري از حقّ قضاوت كنسولي و اعمال حقوق قضايي به اتباع فرانسه در امپراتوري عثماني بود . اين امتياز براي خنثي ساختن قدرت امپراتوري مقدّس روم در جنوب شرقي اروپا از طريق اتّحاد با فرانسه به اين كشور داده شد . پس از مرگ سليمان كه سلاطين عثماني اعتبار خود را از دست دادند ، ديگر قدرتهاي اروپايي خواستار همان امتيازات سياسي و بازرگاني شدند كه به فرانسه اعطا شده بود و در واقع هم آنها را به دست آوردند . اعطاي اين امتيازات خطرهاي بسيار جدّي در پي داشت .دادن حقّ كنسولي به بيگانگان نه تنها موجب گرديد كه قدرتهاي مسيحي بيگانه به بهانهي تبعيضي كه عليه مسيحيان اعمال مي گرديد آشوبهايي را دامن بزنند و اتباع مسيحي كشور را تحريك كنند ، بلكه سبب شد كه اينان براي استمداد و ادامهٔ حيات چشم به قدرتهاي ضد عثماني بدوزند . بدين ترتيب وفاداري اتباع مسيحي تقسيم گرديد ؛ در واقع وفاداري آنها به قدرتهاي خارجي از وفاداري آنها به سلاطين عثماني پيشي گرفت . «كاپيتولاسيون» سدّ راه هرگونه اصلاحاتي بود كه تركان جوان قصد دست‌زدن بدان را داشتند . مسيحيان درباب موجوديّت جدا و مستقل خود چنان تعصّبي داشتند كه جوش دادن آنها به ملّت و دولت ممكن نبود . احساسات جدايي طلبانهٔ اتباع مسيحي كشور را از يك سو عمّال قدرتهاي مسيحي بيگانه تحريك مي كردند و از سوي ديگر بي تدبيري و بدرفتاري سلاطين بي خرد و بي كفايت دورهٔ اخير.

سلاطيني كه در پي سليمان قانوني آمدند نه ذهني خلّاق و مبتكر داشتند و نه فراست و ذكاوت سياسي كه براي حفظ يك امپراتوري پهناور از دست‌اندازي بيگانگان لازم بود . آنها نيروهاي خود را بر سر اختلافات كوچك، توطئه‌ها و دسايس بيهوده و سرگرميهاي عبث تلف مي كردند . اين سلاطين در نمي يافتند كه در عصر تكنولوژي و علم، سلاحهاي كهنه و قديمي آنها كاري از پيش نمي برد . شكست آنها در سال 1683/1094 سرنوشت آنها را در اروپا به طور قطع معلوم ساخت . امّا به واسطهٔ فشارهاي متقابل قدرتهاي اروپايي، امپراتوري عثماني نتوانست زمان درازي مرزهاي خود را حفظ كند . آن روزها ايّام رشد امپرياليسم غرب و نيز ظهور روسيّه به عنوان كشوري يكپارچه و نيرومند بود كه هر دوي آنها كفهٔ ترازو را به زيان تركان سنگين كردند .

در سدهٔ دوازدهم / هجدهم امپراتوريهاي مسلمان سراسر جهان علائم ضعف و انحطاط خويش را آشكار كردند . اين ضعف و انحطاط همزمان بود با پيشرفتهاي سريع قدرتهاي اروپايي در تكنولوژي و صنعت (همان تكنولوژي و صنعتي را كه در جريان جنگهاي صليبي، از توسعه جهاني شدن اسلام، به دست آورده بودند (. اين قدرتها در تهيّهٔ ساز و برگ نظامي دريايي و نيز استراتژي جنگي بر ديگران پيشي گرفتند . قدرتهاي مسلمان كه در ميان خود به جنگ و ستيز مشغول بودند از اروپاييان درخواست جديد ترين سلاحها مي كردند و اروپاييان هم فرصت بسياري براي ورود در محافل سياسي توطئه گر مشرق زمين پيدا كردند و توطئه‌هاي آنها را به سود خود برگرداندند . اروپاييان در امور امپراتوري مغولان در هند ، شاهان مملوك مصر ، پادشاهان صفوي ايران و سرانجام در امور سلاطين امپراتوري عثماني مداخله كردند .قدرتهاي مداخله جو عبارت بودند از انگليسيها ، فرانسويها ، آلمانيها ، هلنديها ، اسپانياييها ، پرتغاليها و روسها . اين امر نشان مي دهد كه در عمل هر كشور اروپايي را مهارت فنّي برتر و اهداف تجاري و امپرياليستي آن وا مي داشت كه تا آنجا كه مي تواند جهان اسلام را به زير سلطه بكشد . و اين در حالي بود كه قدرتهاي مسلمان از پس آنها بر نمي آمدند .

در طّي اين دوره، تركان چندين بار كوشش كردند تا سپاه و دولت را اصلاح و بازسازي كنند . اين اصلاحات را «تنظيمات «مي خواندند . انتظار مي رفت كه اين اصلاحات امپراتوري را كه از درون و بيرون رو به ضعف مي رفت نجات بخشد . امّا به دلايلي اقدامات اصلاحي منجر به شكست گرديد .

پس از جنگ كريمه انحطاط امپراتوري ترك همچنان ادامه يافت تا آنجا كه « مرد بيمار اروپا « نام گرفت، بيماري كه نفسهاي آخر خود را مي كشيد .

پس سؤال اين است كه چرا تركيّه متحمّل آن همه خواري شده بود كه نه تنها دشمنانش بلكه دوستانش نيز حال و مزاجش را درمان ناپذير اعلام كردند ؟ در پاسخ به اين سؤال علّتهاي گوناگوني ذكر كرده‌اند . گويند كه جنگهاي بي نتيجه‌ي ميان امپراتوريهاي عثماني و ايران در طّي سده‌هاي دهم / شانزدهم تا دوازدهم / هجدهم اين دو امپراتوري را تضعيف ساخت و هر دوي آنها را در معرض نفوذ تجاري اروپا گذاشت؛ و اصول اداري امپراتوري عثماني به رفاه و آسايش كشور ميل نداشت، بلكه به خوشي و سعادت سلطان توجّه داشت، و مدّت اشتغال پاشاهان بسيار كوتاه بود و مناصب عالي آنها با رشوه خريد و فروش مي شد ؛ و به محض سپري شدن شكوه مستعجل امپراتوري عثماني

قدرت سلاطين رو به ضعف نهاد . و نيز ادّعا مي‌شود كه عثمانيها مدّت دويست سال در اروپا حضور داشتند كه براي يك سلسلهٔ شرقي در حفظ و ادامهٔ تجاوز كاريش زمان بسيار درازي است . از اين گذشته تدابير جنگي‌اي كه بر ضدّ شيران مجارستان به كار مي‌رفت در ميانهٔ سدهٔ يازدهم / هفدهم ديگر به طور ناميد كنندهٔ كهنه و منسوخ شده بود . فساد سلاطين نيز مزيد بر اين علل بود . قدرت عاليهٔ حكومت در دست وزيران يا حرم سلطان، يعني مراكز توطئه چينيها و فساد افتاد . روشن‌تر بگوييم، عقيده بر اين است كه نه سلطان بود كه حكومت مي‌راند و نه وزير بود كه تدبير امور مي‌كرد . قدرت در واقع در دست احضار كنندگان ارواح و كنيزان زرخريد بود . به علاوه ماليّاتها بيداد مي‌كرد و سپاه غرق در فساد بود و ترفيعات افراد آن نيز بر پايهٔ رشوه دهي بود نه بر اساس لياقت و شايستگي .

حتّي پس از قبول همهٔ اينها حقيقت ديگري ناگفته مي‌ماند كه تبيين زوال امپراتوري عثماني برحسب عوامل داخلي و خارجي ناقص خواهد بود مگر آنكه دسايس قدرتهاي خارجي را كه سرانجام امپراتوري را از ميان بردند در نظر بياوريم . «فساد و سوء اداره و بي‌كفايتي موجب سقوط امپراتوري عثماني نشده است . اين چيزها همواره وجود داشته و امپراتوري هم همچنان برجا بوده است . آنچه عاقبت طومار آن را در هم پيچيد فشار مطامع اروپاييان بود . . . امپراتوري عثماني را اروپا از ميان برد . [28]

2. ايران

پس از فروپاشيدن قدرت تيموريان، دو نيروي تازه يعني ازبكان در تركستان و صفويان در ايران پاگرفتند . با دست شيباني‌خان (شيبك خان)، نخستين امير ازبكان بود كه بابُر پايه‌گذار سلسلهٔ مغولان هند متحمّل شكست گرديد . بابُر بر اثر اين شكست متوجه هند گرديد و امپراتوري‌اي را كه تا سال 1857/1274 دوام آورد پايه‌گذاري كرد .

صفويان رهبران طريقهٔ صوفي شيعه مذهب در آذربايجان بودند كه رهبر شان شيخ صفی الدين از اردبيل بود و پس از فروپاشي امپراتوري

[28] Elie Kedoure, England and the Middle East , Bowes and Bowes, 1956, p.14.

تیموریان متوجّه سیاست گردیدند . در سال 1499/904 اسماعیل، رهبر صفویان، خود را رهبر کلیّهٔ شیعیان خواند و سه سال بعد لقب شاه گرفت. (به تاریخ صفویان در همین اثر نگاه کنید) .

دولت صفوي در ايّام سلطنت شاه عباس اول به اوج خود رسيد . جانشينان شاه عبّاس دسته‌اي افراد بي كفايت بودند كه از ستمكاري لذّت مي‌بردند و نسبت به مسائل جدّي كشور بي‌اعتنايي محض نشان مي‌دادند . علّت عمدهٔ بدبختي ايرانيان به مداخله‌ي اروپاييان در امور داخلي كشورهاي مسلمان به بهانه‌هاي مختلف مربوط مي‌شود .حملهٔ ناپلئون به مصر در سال 1798/1213 سرآغاز تاريخ جديد در ايران است . انگليسيها از نقشهٔ ناپلئون براي رسيدن به هند از راه ايران را جدّي گرفتند . از اين‌رو آنها از سمت مشرق در ايران پيش رفتند .روسيّهٔ تزاري در شمال و انگليسيها در مشرق ايران را احاطه كرده بودند . تنها از جانب تركان مرزهاي ايران ثابت باقي ماند . ايران كه محصور كشور های اروپایی شده بود چارهٔ بجز موافقت پلان های بریتانیا و روسیه رانداشت .بنا بر خواست بریتانیا روسیّه چند بار میان ایران و افغانستان جنگ در گرفت امّا این دو قدرت براي حفظ و تحكيم منافع خود حوزهٔ نفوذ خود را توسعه بخشيدند . راهي براي انتخاب ميان روسها و بريتانيايها وجود نداشت، هر دو قدرت بر سر استثمار و توسعهٔ ارضي با يكديگر رقابت مي‌كردند .

ولی نمیشود بار انحطاط ایران را کلاً به گردن توطئه ها و دسایس غرب گذاشت. در قدم اول ایرانیان مسئول اوضاع نا بسامان کشور شان بودند در این مورد بیشتر مسئول بودند . چرا که در ایران هرج و مرجی حاکم بود که مسئول آن خود ایرانیان بودند ، و ایرانیان ملعبهٔ بیش در دست توطئه گران غربی نبود لذا نمیشود بی کفایتی ایرانیان را بدوش دیگران گذاشت و دیگران را در بند مسئول وضع نا بهنجار ایران دانست . انسجام سياسي در آن وجود نداشت و اختناق فكري و تعصّب مذهبي و استبداد و سلطه‌طلبي بر آن حاكم ، و مردم آن كاهل و خونسرد و بي‌قيد بودند ، كه برای شان ظهور و زوال مفهوم خود را از دست داده. در طّي اين دوره ايران يك متفكر معتبر در هيچ يك از شاخه‌هاي معرفت بشري نداشت . به‌جز چند شاعر و نثرنويس و تاريخ‌نگار ، شخصيّت شايان ذكري در اين دوره وجود نداشت .

3. **هند** . سوّمين امپراتوري بزرگ مسلمان، يعني امپراتوري مغولان هند ، در ايّام پادشاهي اكبر ، جهانگير ، شاه‌جهان و اورنگ زيب در اوج

رونق و شکوفايي بود . پس از اورنگ زيب که در سال 1707/1119 ديده از جهان فروبست، اين امپراتوري به سرعت در سراشيب انحطاط افتاد . انحطاط امپراتوري مغول علل بسيار داشت . اورنگ زيب را نيز مانند سليمان قانوني و شاه عباس بزرگ رشته‌ي درازي از جانشينان نالايق و بي‌کفايت در پي آمدند . در جامعهٔ سلطه جو، اگر پادشاهي موروثي گردد خواه ناخواه پادشاهاني يافت مي‌شوند که يا اصلاً قوّهٔ ابتکار نميداشته باشند . تجربه ثابت کرده است چون فساد در جامعه ای مستولی گردد همه چیز رو به زوال و نابودی حتمی میرود (ما نمونه آن را در سالهای اخیر قرن بیستم و شروع قرن بیست و یکم در افغانستان دیدیم که علی رغم کوشش های جامعه جهانی، فساد گسترده این کشور را در سال 2015 به محل سقووط و پرتگاه رسانید بقسمیکه حتی پولهای باد آورده آمریکا و صندوق بین المللی پول و نیرو های ناتو و پنتاگون نیز چاره ای از پیش نبردند و همه شان دست بسر شدند (مولف)) . در امپراتوريهاي مسلمان در پي پادشاهي ضعيف و ناتوان پادشاه بي‌ارادهٔ ديگري مي‌آمد و گاه اين رشته سر دراز مي‌يافت و از اين رو اگر معدودي رجال لايق دست به اقدامات اصلاحي مي‌زدند دستاوردهاي آنان هرگز فراموش نمي‌گشت . کليّهٔ جانشينان اورنگ زيب، بدون استثنا ، افرادي نالايق بودند . آنها غرق در خوشگذراني بودند و از مهمّات مملکت دور . به‌جاي درمان بيماريهايي که در کالبد سياسي امپراتوري خزيده بود و از درون آن را مي‌خورد، خود را سرگرم عيّاشيها و دسايس حقير ساخته بودند .

اعيان و محتشمان مغول وضعي بهتر از پادشاهان نداشتند . زندگي پرتنعّم، آسوده و راحت آنها را نيز فاسد کرده بود . همراه با اشرافيّت مغولان، سپاه نيز به گرداب فساد در غلتيد .

قدرتهاي خارجي مترصّد بودند که هر چه زودتر شاهد ناتواني و فساد سپاه مغولان و نيز رجالي باشند که سرنوشت امپراتوري مغولان را در دست داشتند . در سال 1739/1152، نادرشاه افشار به هند لشکر کشيد . به فرمان او نه تنها اهالي دهلي قتل عام شدند ، بلکه کليّهٔ ثروتهاي مغولان هند به يغما رفت .تهاجم نادر به هند امپراتوري مغولان را «بي‌خون و ناتوان« ساخت .امپراتوري مغولان هنوز از ضربهٔ تهاجم نادر کمر راست نکرده بود که موجي از تاخت و تازهاي رئيس افغاني طايفهٔ ابدالي، معروف به احمد شاه ابدالي که از محافظين خاص نادر شاه بود بار ديگر هندرا، از پا در آورد .

از سال 1748/1161تا سال 1767/1181، احمد شاه ابدالی ،چندین بار به هند لشکر کشید و شکستهاي پي در پي بر مغولان وارد آورد و پس از هر تهاجم، آنها بسیار ضعیف‌تر از گذشته شدند . (تهاجمات احمد شاه نه تنها پشت سپاه مغولان را شکست، بلکه کشور را نیز از لحاظ مالي فلج کرد . نکته قابل اذعان این است که قبل از احمد شاه در زمان هجوم نادر به هند ما شاهد شکست های مفتضحانه محمد شاه که خود را امپراتور هند میدانست بودیم و دیدیم که در دشت کرنال نادر با اردوی خسته اش چطور توانست اردوی 350هزار نفری او را در پیش چشمش نابود سازد و کوچه بکوچه مردمان دهلی را در تالاب های از خون از اثر قتل های عام روبرو سازد و عاقبت هم تمام گنجینه های بی نظیر هندوستان را که افتخار پادشاهان بابری هند بود با آنچه که سالاران و وزیرانش اندوخته بودند ، اهم از سلاحها و مهمات و توپخانه همه را با دستان خود به نادر شاه تقدیم و تنی چند از شاهدخت های بابری را که فرزند زادگان گورکانی یعنی اورنگزیب بود به تزویج نادر و پسرش در آورد واین در حالی بود که مردمان دهلی با از دست دادن عزیزان شان در خون دل غوطه میخوردند . این شهنشاه بی کفایت بخاطر خوشنودی سردار فاتح ایرانی جشن با شکوه عروسی بر پا کرد((مولف) . این تاخت و تازهای مجدد توسط احمد شاه ابدالی، باعث شد تا تجزیهٔ امپراتوري لرزان مغولان سرعت بیشتر بیابد و زود تر بدست ایادی انگلیس یعنی کمپنی هند شرقی نابود گردد .

در ايّام پادشاهي اورنگ زيب عاقبت هم ، هندوان در اینجا و آنجا سر برآوردند و از سوء ادارهٔ امپراتوري و غيبت طولاني پادشاه از پايتخت که دور از هند بخاطر فتح قندهار داخل خاك خراسان برای جنگ می شتافت ، بهره‌برداري كردند . آنها خواب احياي گذشتهٔ خود را از طريق ايجاد يك امپراتوري هند ، نظير امپراتوري آشوكا يا هارشا را مي‌ديدند . از اين‌رو، راجپوتها ، سَتنامیها ، بوندليها ، سيكها و جاتهاي مَورايي بر ضدّ اورنگ زيب شوريدند و تا پايان حياتش وي را به خود مشغول داشتند . پس از مرگ اورنگ زيب، عناصر شورشي رفته‌رفته نيروي بيشتري گرفتند . چند دولت مسلمان جديد - دولتهاي دكن، اوده Oudh و صوبه‌هاي بنگال - كه مستقلّ از امپراتوري اسمي دهلي بودند ، هر چند بر حسب ظاهر به فرمانبرداري از قدرت اسمي وي معترف بودند ، امّا آنها نيز دست به شورش زدند و بر اين اغتشاش و پريشاني افزودند .

نه مسلمانان و نه هندوان مقدّر نبودند كه بر ويرانه‌هاي امپراتوري مغولان سلطان‌نشيني پايدار برآورند . ملّتي كه عاقبت موفّق شد امپراتوري قدرتمندي پي افكند كه بسيار بزرگ‌تر از كليهٔ امپراتوريهايي بود كه هند تا آن زمان ديده بود در زيّ بازرگانان، و در طلب كسب معافيّتها و

امتيازات تجاري قدم به دروازه‌هاي هند گذاشت . آنها با به دست آوردن جاي پايي در اين سرزمين به بهانه‌هاي مختلف به مداخله در امور داخلي كشور پرداختند و سرانجام، به واسطه‌ي زيركي، تدابير جنگي برتر و آخرين ابزارهاي جنگي، نيروهايي را كه قصد تفوّق بر خاك هند را داشتند از ميدان بيرون كردند و مدّت يك قرن و نيم خداوند بلامنازع شبه قاره شدند . اينان انگليسيها بودند كه بر اساس قاعدهٔ كلّي «پرچم از پي تجارت مي‌رود» عمل مي‌كردند و از ضعف نظامي، ركود فكري و اختلافات متقابل فرمانروايان هند و مسلمان بهره‌برداري كردند . راست است كه ديگر قدرتهاي اروپايي، نظير هلنديها ، پرتغاليها و فرانسويها بر سر تسلّط بر هند مبارزه مي‌كردند ، امّا هيچ يك نتوانستند بر ديپلوماسي بريتانيا و نيروي دريايي آن كشور و نيز شايد برتري بريتانيايي‌ها در معرفت به ذهن و انديشهٔ شرقي فايق آيند .

انگليسيها نظير هلنديها در اندونزي، و مانند خودشان و روسها در كشورهاي ايران و عثماني، قدرتهاي حاكم در هند را به جان يكديگر انداختند ، تا اينكه اين قدرتها تحليل رفتند و آنها «انگليسيها» خود صاحب اختيار سرزمين هند شدند . جنگ استقلال در سال 1857/1273 آخرين تلاش توده‌هاي هندي براي افكندن يوغ بيگانه بود . هنديها در اين جنگ به سختي شكست خوردند و آخرين پادشاه مغولي هند به اتّهام رهبري قيام از سوي انگليسيها به رانگون تبعيد شد و در آنجا در نهايت فقر و تهيدستي ديده از جهان فروبست . اين واقعه ناقوس مرگ امپراتوري بزرگ مغول را به صدا درآورد . پس از جنگ استقلال، مسلمانان هند از لحاظ سياسي و فكري و اجتماعي تقريباً فرومردند . اين دوره تاريك‌ترين دورهٔ حيات براي مسلمانان هند بود .

همواره وقتي كه فرهنگ عظيمي در اوج قرار دارد نشانه‌هاي زوال آن آشكار مي‌شود ، هر چند در طّي تاريك‌ترين دوره‌هاي اين فرهنگ است كه ضعف پرتو روشنايي آن ظاهر مي‌شود ، مگر اينكه با رقهٔ حيات در آن فرو ميرد و خاموشي سريع براي آن مقدّر شده باشد . اين دورهٔ انحطاط دورهٔ خاموشي مطلق نبود . از حوادث نيكوي اين دوره گسترش زبان اردو بود كه آميزهٔ است از كلمات فارسي، عربي، هندي سنسكريت . امّا روي هم رفته، اردو زبان جديدي است با ظرفيّت نامحدود براي بسط و توسعه . ديگر رويداد خوب اين دوره تولّد شاه ولّي‌اللّه بود كه تعاليم و سهم او در فرهنگ و انديشهٔ مسلمانان هند را بايد دريك فصل ديگري از تاريخ هندوستان به تحليل گرفت . [29]

[29] D.G.E.Hall, A History of south - East Asia , London, 1955,p.197.

4. اندونيزی

مهم‌ترين عللي كه موجب فروريختن حكومت مسلمانان در اندونزي شد تجاوز قدرتهاي خارجي، يعني پرتغاليان، اسپانيايیها ، انگليسيها و هلنديها به خاك اين كشور بود . نخستين بيگانگاني كه قدم به سرزمين اندونزي گذاشتند پرتغاليها بودند كه در پايان سده‌هاي ميانه نيروي دريايي نيرومندي پديد آورده بودند و از راه رشته‌اي طولاني از پويش و ماجراهاي دريازني تجارب گرانبهايي در جنگ دريايي كسب كرده بودند .از اين گذشته، آنها لبريز از روح نبرد صليبي نيرومندي بودند كه آنها را به نابودي اسلام وا مي‌داشت. با گذشت ايّام، به انگيزۀ ديني، انگيزۀ اقتصادي شديدي جهت گرفتن انحصار تجارت از دست عربها اضافه گرديد . «خوشبختانه خدمت به خداوند و جيفۀ دنيايي در آن واحد ممكن بود، زيرا پرتغال از طريق ضربه‌زدن به بازرگاني عربها در نظر داشت به امپراتوري عثماني، كه قسمت عمدۀ درآمد خود را از انحصار ادويه به دست مي‌آورد، ضربه بزند».[30] [ ]

پرتغاليها به واسطه‌ي تدابير جنگي برترشان، به رغم مخالفت عربها و ديگر بازرگانان مسلمان توانستند در كمترين فرصت قدرت و نفوذ خود را توسعه دهند .فرانسيشكو دآلميدا Francisco de Almeida، اوّلين نايب‌السّلطنۀ [هند پرتغال] ميلي به توسعۀ حوزۀ نفوذ خود در آن سوي ساحل مالابار نداشت و مايل بود به دستاوردهاي تجاري آن منطقه قناعت كند . امّا جانشين وي، دون آفونسو آلبوكركه Don Affonso Albuquerque، دريافت كه، براي افزايش منابع درآمد جهت حفظ قدرت رو به رشد پرتغال و نيز جلوگيري كردن از فعّاليّتهاي دريايي تجّار مسلمان كه مي‌توانستند محصولات جزاير ادويه، بنگال، سيام و چين را از مالاكا گردآوري كنند ، لازم است از سياست سلف وي دست كشيده شود . از اين‌رو وي در اوّل ژوئۀ 1511 در اجراي برنامۀ توسعه‌طلبانه‌اش به مالاكا حمله برد .بنا بر عقيده‌ي كرافورد Crowford انگيزۀ اصلي آلبوكركه ترويج مسيحيّت و در هم شكستن قدرت رو به رشد اسلام از طريق توسعه قدرت پرتغال و بستن منابع اقتصادي مسلمانان بود . [31]

در ايّام تصدّي دون آفونسو آلبوكركه بود كه فرانسيشكو خاوير Francisco Xavier ، مبلّغ مسيحي پرتغالي كه لياقت و شايستگي

---

30 Ibid

31 History of the Indian Archipelago, Edinburgh, 1820.

برجستهاي داشت، در سال 952/1545، با مقصود آشكار ترويج مسيحيّت در ميان بوميان مالاكا به اين سرزمين دعوت شد . [32] فرانسيشكو خاوير به واسطهٔتبليغ مذهبي كه از حيث مالي و نظامي متّكي به حكومت پرتغال بود شهرت فراواني كسب كرده بود . اگر اروپاييان آن ايّام بر پايهٔ قاعدهٔ كلّي پرچم به دنبال تجارت عمل مي‌كردند ، همچنين دريافته بودند كه پايدار يا استوار ساختن برنامهٔ امپرياليستي و استعماري آنها مستلزم اعمال سياست نيرومند قبولاندن آيين خود به مردم مستعمرات است . هدف عمدهٔ نفوذ پرتغال بر اين جزاير استثمار تجاري بود . امّا هيچ چيز بهتر از ايجاد مانع در ميان بوميان كه به واسطهٔ پيوندهاي ديني ممكن بود از حكومت خارجي حمايت كنند وافي بدين مقصود نبود . در نتيجهٔ مساعي تبليغي فرانسيشكو خاوير، زبان، فرهنگ و دين پرتغاليها توجّه مردم اندونزي را به خود جلب كرد . حوزهٔ نفوذ پرتغال وسعت يافت و شماري از طبيعت‌پرستان از آيين قبيلهٔ خود دست كشيدند و به مسيحيّت گرويدند . روي هم رفته برنامهٔ تبليغي مسيحيان در مالاكا و جاهاي ديگر با شكست سختي مواجه شد ، زيرا در هيچ جا مسيحيّت نتوانست اسلام را از ميدان بيرون كند . جزاير ادويه اسلام آورده بودند و هيچ فشار و اجباري ترغيبي نمي‌توانست موجب دست كشيدن سكنهٔ آن از اين دين گردد .

پرتغاليها پس از پيروزي، قوانيني براي متوقّف ساختن فعّاليّتهاي بازرگاني سوداگران مسلمان و هندي صادر كردند .آلبوكركه در اين مأموريّت از پشتيباني مسلماني تبعيدي به نام جاجا اوتيموتيس Jaja Utimutis و صاحب منصبي غير مسلمان به نام نيناچتوئن Ninachetuenبرخوردار بود . حكومت ترور و وحشت در مالاكا آغاز گرديد .كليّهٔ فعّاليّتهاي ضدّ پرتغالي با شدّت تمام سركوب شد .

پرتغاليها از اختلافات داخلي و حسادتهاي متقابل فرمانروايان بومي بهره‌برداري كردند . سفرايي از سوي سلاطين سيام ، آنام ، جاوه و سوماترا براي جلب رضايت پرتغاليها و به دست آوردن اسلحهٔ جنگي، كه بتوانند بر ضدّ رقبايشان به كار برند ، به مالاكا آمدند . همهٔاين مسائل به پرتغاليها كمك كرد كه پايگاه محكمي در خاك اندونزي به دست آورند .اتّحاد نظامي با برخي از فرمانروايان برجستهٔ جزاير آلبوكركه را تشويق كرد كه ناوگانش را به جزاير ضعيف‌تر و كمتر تشكّل يافته گسيل كند . براي پرتغاليها مطيع ساختن اميرنشينهاي كوچك كه در سراسر جزاير ادويه پراكنده بودند دشوار نبود، زيرا در جايي كه تدابير جنگي آنها كاري از پيش نمي‌برد مهارت سياسيشان پيروز مي‌شد . سالنامه‌هاي جزاير ادويه پر است از داستانهايي در باب شرارتها ، بي‌رحميها و خدعه هاي پرتغاليها . سر هيوكليفورد Sir Hugue

[32] Coleridge, The Life and Letters of St. Francis Xavier, London, 1872, Vol. I.

Clifford پرتغاليها را به زنبوراني مانند كرده است كه با روح راهزني به آسيا هجوم آورده بودند . [33] حرارت و تعّصب جنگ مذهبي بر بي‌رحمي و رفتار خود سرانهٔ آنها مي‌افزود.

اسپانيايیها دوّمين قدرت خارجي بودند كه مردم اندونزي را به استثمار كشيدند ؛ جاذبهٔ سودهاي كلاني كه پرتغاليها از انحصار تجارت ادويه به دست آورده بودند ، اسپانيايها را به اين جزاير جلب كرد . در نتيجه جنگي ميان دو طرف در گرفت كه مدّت سه سال طول كشيد . سرانجام در سال 1529/936 ميان دو طرف متخاصم عهدنامه‌اي بسته شد كه بر طبق آن هم اسپانيايیها و هم پرتغاليها مي‌توانستند بر بخشهاي مختلف مالاكا حكومت برانند . تا سال 1530/937 اسپانيايیها و پرتغاليها تنها نيروهاي خارجي بودند كه براي تفوّق در سلطه‌ي سياسي و بهره‌كشي تجاري مردم اندونزي با يكديگر رقابت مي‌كردند . اختلافات داخلي و حسادتهاي متقابل رؤساي حاكم اندونزي كه بارها از بيگانگان براي غلبه بر رقبايشان ياري خواسته بودند اسپانيايیها و پرتغاليها را در مقاصدشان كمك كرد . همچنان كه در هند ، انگليسيها از نزاعهاي متقابل راجه‌هاي دكن و كَرنَتك Karnatak استفاده كردند و همچنان نيز پرتغاليان و اسپانيايیان از اختلافات حكّام اندونزي بهره‌برداري كردند . قدرتهاي بيگانه كه از سياست «تفرقه بينداز و حكومت كن «پيروي مي‌كردند ، براي در هم شكستن اتّحاد سلاطين مسلمان جزاير ادويه، توطئه مي‌كردند و بعدها از آنها به عنوان ابزاري براي پيشبرد مقاصد تجاري خود استفاده نمودند . مهارتها و تكنولوژي جنگي برتر بيگانگان بوميان را به تسليم در برابر آنها واداشت و براي استفاده از مصلحت‌انديشي بصيرانهٔ آنها و گرفتن جديدترين جنگ‌افزار به آنها تملّق مي‌گفتند .

پرتغاليها و اسپانيايیها ، به رغم موافقتشان بر سر حوزهٔ نفوذ خود در جزيرهٔ مالاكا ، نتوانستند از جنگيدن با يكديگر خودداري كنند . عاقبت اسپانيايیها متحّمل شكست شدند و در سال 1540/947 از جزاير ادويه بيرون رانده شدند . پرتغاليها تا چهل و پنج‌سال پس از بيرون راندن اسپانيايیها بر جزاير ادويه فرمان راندند . با ورود هلنديها در سال 1595/1003 ناقوس مرگ آنان به صدا درآمد . بدين ترتيب سوّمين قدرت خارجي‌اي كه مقّدر بود حدود چهارصد سال بر اندونزي حكومت براند ، يعني از دوّم ژوئن سال 1595 تا بيست و هفتم دسامبر سال 1949 - طولاني‌ترين دورهٔ استعمار سرزميني بيگانه كه قدرتي استعماري اعمال كرده - هلند بود .

---

[33] Sir Hugue Clifford, Further India , London. p. 48.

هلنديها مي‌توانستند ادّعا كنند كه در جنگ با پادشاهان محلّي داراي تكنولوژي نظامي برتر و مهارت جنگي بهترند، امّا چيزي كه بيشترين كمك را به آنان كرد پراكندگي حاكم بر اندونزي در سده‌هاي يازدهم و دوازدهم / هفدهم و هجدهم و حتّي پيشتر از آن بود. فرمانروايان اندونزي بر اثر جنگهاي خانمانسوز تضعيف شده بودند و اغلب ناگزير بودند براي به دست آوردن سلاحهاي جنگي از هلند پيمانهاي نظامي و تجاري گونهٔ زيان‌آور ببندند و براي مقاصد خود از آنها جلب حمايت و موافقت كنند. ماهيّت زيان‌آور اين پيمانها را از آنجا مي‌توان يافت كه در حدود يكصد سال، يعني ميان سالهاي 1088/1677 و 1191/1777، سراسر جاوه به تصرّف ميهمانان ناخوانده درآمد و بدتر از آن «كشتي‌سازان و بازرگانان مشاغل خود را از دست دادند و ماهيگيري و جنگلها ديگر سودآور نبودند. جاوه‌ها مردمي كشتكار گرديدند و جوهر اقتصادي حيات اجتماعي آنها از رشد باز ايستاد.»

هلنديها نظام ادارهٔ غيرمستقيم را در اندونزي باب كردند كه عبارت بود از استفاده از اشرافيّت محلّي براي پيشبرد مقاصد خود. عناصر منحط جامعهٔ اندونزي، تا وقتي كه به استعمارگران در بهره‌كشي تجاري مردم كمك مي‌كردند، يعني تا وقتي كه آنها هر مقدار از بخشهاي مختلف جامعه را كه هلنديها طلب مي‌كردند در اختيارشان مي‌گذاشتند از كمك نظامي هلنديها برخوردار مي‌شدند. نتيجهٔ اين كار وحشتناك بود. هر چند اشرافيّت به كلّي فاسد نسبت به مردم قدرت زيادي به دست آورد، امّا تا حدّ آلت دست استعمارگران هلندي سقوط كرد و استقلال خود را از دست داد.

پيش از ورود هلنديها، چينيها داراي شركتهاي تجاري در جاوه بودند، امّا فعّاليّتهاي بازرگاني آنها دامنه‌اي بسيار محدود داشت. هلنديها به چينيها با نظري مطلوب نگاه مي‌كردند، زيرا احساس مي‌كردند كه در جهان مردمي يافت نمي‌شوند كه بهتر از چينيها به آنها خدمت كنند؛ امّا آوردن عدهٔ زيادي از آنها به باتاويا Batavia ممكن نبود. در نتيجه، چينيها به طور فزآيندهٔ جذب اقتصاد كشور شدند. آنها نه تنها، چنان كه در اصل طرح‌ريزي شده بود، واردات را در دست خود مي‌داشتند، بلكه در صادرات شركت هند شرقي هلند نيز سهيم بودند. به سبب امتيازات و قدرتهايي كه چينيها داشتند، مناسبات آنها با بوميان مثل روابط اشراف دست نشانده با اين مردم بودند. در آغاز سدهٔ دوازدهم / هجدهم، شركت هند شرقي هلند به اوج قدرت خود رسيد. امّا در سال 1213/1798 اين شركت منحل

گرديد و سرزمين اندونزي تحت سلطهٔ مستقيم دولت هلند قرار گرفت . امّا اعضاي اشراف سالاري جامعهٔ اندونزي موقع ممتاز خود را همچنان حفظ كردند . براي تقويت و تحكيم موقع آنها مناصبي كه در دستشان بود موروثي گرديد و اجازه يافتند درصد معيّني از محصولات را كه از بوميان گردآوري مي كردند بردارند . اشراف دست نشاندهٔ هلند پاسخگوي صاحب منصب هلندي بالادست خود بودند نه پاسخگوي دهقاناني كه خود آنها را تحت اسارت شديد داشتند . دهقانان ملزم بودند كه نه تنها ماليّات ارضي معيّني بپردازند ، بلكه مجبور بودند محصولاتي بكارند كه حكومت بدانها نياز داشت و آن قدر كار كنند كه رؤساي خارجي و محلّي مي خواستند . نتيجهٔ اين نظام جبّارانه اين بود كه اندونزي غالباً گرفتار قحطيهاي گسترده مي شد كه تلفات و خسارات بسيار سنگيني بر حيات انسانها و حيوانات وارد مي آورد .

چون كليّهٔ امور بازرگاني در دست هلنديها و چينيها بود ، مردم اندونزي نه مي توانستند در كار تجارت تجربه كسب كنند و نه تماسي با اقتصاد بازار داشته باشند . به گفتهٔ وان در كولف Van der Kolff نظام كشت و زرع «موجب شكاف ميان توليد كننده و بازار گرديد كه به واسطهٔ آن نه شناختي از بازار وجود داشت، نه بازاري براي داد و ستد و نه امكاني براي رشد طبقهٔ بازرگان محلّي« . از اين گذشته، انحصارگران هلندي - چيني چنان دهقانان را غارت مي كردند كه اين غارت تمام خلاقيّت و ابتكار آنها در كار كشاورزي مي كشت . ماليّاتها چنان گزاف بود كه دهقان ناگزير بود از چينيها يعني تنها منبع اعتبار وام بگيرد و چينيها نيز اين وام را با ربح گزاف به وي مي پرداختند . دهقان وام خود را مي توانست تنها با جنس پرداخت كند ؛ در نتيجه ناگزير بود محصولي بكارد كه براي اعتبار دهنده قابل قبول باشد و محصول خود را به نرخي كه طلبكار تعيين مي كرد بفروشد .

هلنديها توجّهي به آموزش و پرورش سكنهٔ بومي مستعمرات نداشتند و غير از خانواده هاي اندكي كه اجازه مي يافتند از آموزش بهره ببرند بقيّه از اين نعمت محروم بودند .مطابق اسناد دولتي، مدارس ابتدايي همگاني در سال 1850/1266 تأسيس شد . از دبيرستان خبري نبود . تا پيش از سال 1819/1235 هيچ كتابخانهٔ شايان ذكري در اندونزي وجود نداشت . در سال 1846/1262 كتابخانهٔ با تقريباً 20000 جلد كتاب رسماً به وجود آمد . امّا تا سال 1895/1313 هيچ بومي اجازهٔ پاگذاشتن در آن را نداشت . كتابهاي اين كتابخانه عمدتاً به زبان هلندي و شمار كتب عربي بسيار ناچيز بود .

اندونزي در ميانهي سدهي سيزدهم / نوزدهم از لحاظ سياسي و فكري آن چنان سقوط كرد كه هرگز تمّدن اسلامي تا اين حدّ نزول نكرده بود .

113-3-2. علل فكرى انحطاط فاجعه‌آميز جهان اسلام

براي انحطاط عمومي جامعهٔ اسلامي در طّي دورهٔموضوع بحث ما چندين علّت غيرسياسي را مي‌توان برشمرد . چون اين علّتها در كلّيهٔ سرزمينهاي عالم اسلام به درجات مختلف در كار بودند ، از اين‌رو بهتر است كه از همهٔ آنها يكجا سخن رود . سقوط سياسي مسلمانان مشروط به عوامل خارجي و داخلي بود . همان‌قدر كه عوامل خارجي تقريباً در كلّيهٔ موارد به مداخلهي اروپاييان مربوط مي‌گشت، به همان اندازه عوامل داخلي تقريباً در همهٔ موارد به ورشكستگي معنوي، اخلاقي و روحي خود مسلمانان ربط مي‌يافت . بنا براين مسلمانان در درجهٔ اوّل خود مسئول انحطاط شان بودند . بي‌كفايتي امراي مسلمان و جهل عظيم توده‌ها به دسايس ملل امپرياليست كمك مي‌كرد يا چنان كه خواهيم ديد به اين دسايس دامن مي‌زد . تا زماني كه مسلمانان در علم پيشتاز بودند ، رهبري جهان متمدّن در زمينه‌هاي فرهنگ، علم و فلسفه در دست آنها بود . امّا به محض آنكه آنان علاقهي خود به تحقيق و پژوهش آزاد و مستقلّ را از دست دادند ديگر نيرويي پويا و بالان نبودند . نه تنها در اندونزي كه زماني دراز بر دست نيرويي استعماري اداره و استثمار مي‌شد ، بلكه در ايران، تركيّه و هند نيز كه تا مدّتي صورتي ظاهري از قدرت اسلامي وجود داشت فقدان علاقه به پي‌گيري علمي يا تحقيق فلسفي راستين را مشاهده مي‌توان كرد .

كسي نمي‌تواند علاقهي مفرط به مطالعه و پژوهش استقرايي‌اي را كه در قرون نخستين اسلامي در ميان مسلمانان وجود داشت منكر شود . كسي نمي‌تواند انكار كند كه مسلمانان در عالم انديشهٔ علمي و فرهنگي سهم بسيار گرانبهايي دارند . اسلام مي‌تواند به داشتن متفكّران درخشان در هر زمينهٔ تحقيق و در هر بخش از حيات بشر به خود ببالد . در زمينه‌هاي فيزيك، پزشكي، جغرافيا ، رياضيّات، نجوم، تاريخ و زبان‌شناسي نامهاي بزرگ و برجسته‌اي وجود دارد . زمينه‌هايي كه بر شمرديم تنها شمار اندكي از چندين شاخهٔ معرفت بشري است كه مسلمانان با اتّكاي به مطالعات و تحقيقات پررنج خود و روشهاي استقرايي(كنجكاوي) پژوهش در آنها پيروزيهاي بزرگي كسب كردند . امّا شگفت‌انگيز و تأسّف‌آور است كه از آغاز سدهٔ دوازدهم / هجدهم تا ميانهٔ سدهي سيزدهم / نوزدهم يك عالم نام‌آور در سراسر

عالم اسلام وجود نداشت . بلكه برعكس، چيزي كه در اين دوره يافت مي‌شود سرزنش و محكوم كردن معرفت علمي جديد است، زيرا تصوّر مي‌رفت كه اين علوم داراي گرايشهاي دين ستيزانه‌اند . هر چند مسلمانان به دست آوردهاي گذشتهٔ خود مي‌باليدند . امّا در عين حال از وسايل نوين پژوهش كه مغرب زمين با پيشرفت علم و تكنولوژي كشف كرده بود بي‌خبر بودند . حاصل اين ناآگاهي فاجعه‌اي هولناك بود . در حالي كه ملل ديگر لبريز از روح تازهٔ تحقيق راه پيشرفت مي‌پيمودند، مسلمانان نيروهاي خود را در مباحثات و مناظرات بي‌حاصل كه جوهر كلامي و ماوراي تجربي داشت هدر مي‌دادند . به جاي قبول و جذب نتايج علم جديد و به كار بستن تحقيقات استقرايي، تنها كار آنها تحقيق و استفسار درباب سازگاري معرفت جديد با آراى مذهبي نادرستشان بود و چون معرفت جديد بيان و فحواي مادّه‌گرايانه داشت تحقيرش مي‌كردند و ناچيزش مي‌شمردند . هيچ كس حقيقت معني مادّه‌گرايي يا روح‌گرايي را درك نمي‌كرد . امّا تفريقي ميان اين دو ايجاد گشت و در كليّه‌ي مباحث همهٔ وزن و اعتبار از آن روح‌گرايي بود و در پيش آن مادّه‌گرايي هيچ وزني نداشت.

چون مسلمانان در طّي چهارقرن پيشگفته استعداد برآمدن از عهدهٔ تقاضاهاي عالم علمي نوين را نداشتند، از اين‌رو به گذشته بازگشتند و در افسانه‌ها و رؤياهايي كه كذب و بي‌اعتباري آنها مدتها پيش برملا شده بود پناه جستند . اين افسانه‌ها و رؤياها در زماني كه تصور و پرورده شد بسيار خوب و موجّه بود، امّا در جهان نو كاملاً كهنه و منسوخ شده بود . آنها كمتر دريافتند كه رجعت و توسّل مجذوبانه به گذشته بر بيماري و فساد نفساني دلالت مي‌كند و سرانجام به مرگ و هلاكت منجر مي‌گردد . ملّتها نيز مانند افراد زير فشار زندگي به قهقرا مي‌روند يا استوار و پا برجا مي‌ايستند . وقتي كه واقعيّتهاي زندگي ناگوار و ناخوشايند باشند، اجتماعات منحط و رو به زوال مانند افراد نژند و آشفته به گذشته پناه مي‌برند و با ياد دستاوردهاي گذشتهٔ خود تسلّي و آرامش مي‌يابند.

به طور كلّي مسلمانان اين دوره از آن اصل بزرگ تحرّك در ساخت اجتماعي اسلام كه اصطلاحاً اجتهاد خوانده مي‌شود معرفتي ابراز ننمودند . فقها و مفتيان تعابير مختلفي از اين اصل كرده‌اند، امّا به رغم اختلافاتشان، ظاهراً همگي اتفاق نظر دارند كه اسلام تعبير و تفسير دوباره‌ي احكام قرآن را به واسطه‌ي نيازهاي شرعي و عرفي جامعه منع نكرده است . از سوي ديگر، احاديثي از پيامبر نقل شده است كه تحقيق و بازجست مستقلّ و آزاد در حوزه‌ي فقه و وضع قوانين براي رفاه جامعه را سخت مي‌ستايد . [34] بي‌ترديد در ميان فقها اختلافاتي در خصوص

---

34 جی.اف هیورج میترنن کهین. «انقلاب و ملی گرایی در اندونیزی» نیویارک :1959،ص8

جوهر و دامنهٔ اجتهاد وجود دارد، امّا وجود اين اصل و كاربندي آن در مراحل اوّليّهٔ جامعهٔ مسلمانان دليل روشني است بر اين حقيقت كه اسلام هرگز نگرش ايستا نسبت به جامعهٔبشري را قبول نداشته است . اكنون هرگز المثناي گذشته نيست و آينده قرينّ اكنون نخواهد بود . اگر يكنواختي و يكساني دقيق با گذشت وقايع تاريخي بيزار كننده و كسالت‌آور مي‌شود، پس چگونه مي‌توان قوانين و مقّررات اجتماعي - سياسي يك عصر را براي مقتضيات اجتماعي - سياسي عصري ديگر تماماً به كار بست ؟ مسلمانان هر چهار كشور موضوع بحث ما ترجيح مي‌دادند دست از كار بكشند و تعابير و تفاسير گذشته را كوركورانه بپذيرند . قبول آزادي تكليف ساده‌اي نيست؛ چنان كه اريش فروم Erich fromm به تفصيل نشان داده است پذيرش آزادي خطرهاي بزرگي در بردارد . ذهن بشر از آزادي مي‌گريزد، به ويژه اگر متضّمن مسئوليّتهاي تازه و تهوّرات نو در حوزهي تفكّر باشد .مسلمانان بدبختانه فاقد آن جرأت و تهوّر بودند كه در كار خود انديشه كنند، و در نتيجه براي پناه جستن به گذشته مي‌گريختند . نتيجه‌ي گزيرناپذير اين تعلّل و طفرهٔ ذهني پيدايي جامعه‌اي با جهان‌بيني و چارچوب فكري بسيار متصلّب (بسته) و بي‌تحرّك بود.

تقليد كوركورانه از گذشته داغ پيشاني مسلمان گرديد . آنها بيشتر نصّ فتاوي امامان و فقها را مي‌پذيرفتند نه معاني آنها را . با وجود آنكه فقها و ديگر متفّكران ديني هرگز مدعي نشدند كه فتاوي و آراي فقهي و كلامي آنها مصون از لغزش يا كلام آخر است، با اين همه مسلمانان مي‌انديشيدند كه سخن آخر دربارهٔ هر موضوعي گفته شده و اصلاح‌يا ترك آن توهين به مقدّسات است . متفكّران نخستين اصول اسلام را مطابق نيازها و مقتضيات زمانه تفسير مي‌كردند و به كار مي‌بستند . امّا تصوّر اينكه پاسخها و راه‌حلهاي آنها هميشه معتبر است - چنان كه مسلمانان مي‌انديشيدند - نشانهٔ عجز و ناتواني در نو انديشي مطابق با نيازهاي متغيّر جامعه است.

در تأييد و حمايت احكام فقهي و اجتماعي نه تنها از فقهاي متقدّم نقل قول مي‌كردند، بلكه به احاديث پيامبر كه شمار زيادي از آنها فاقد سنديّت و اعتبار است نيز استناد مي‌نمودند .كسي نمي‌تواند كاربرد پذيري اجتماعي حديث را، مشروط بر آنكه صحت آن را اسناد و معيارهاي ترديدناپذير نقّادي تاريخي درست ضمانت كرده باشد انكار كند . برخي از احاديث بي‌گمان اين نيازها را برآورده مي‌سازند، امّا نه همهٔ آنها . بدبختانه علماي ديني اين دوره آن توانايي ذهني را نداشتند كه احاديث برساخته و تحريف شده را از احاديث اصيل تميز دهند . از اين‌رو براي دادن وزن و اعتبار به هر چه روحانيان مي‌خواستند، همه گونه حديثي معتبر شناخته شد و مورد قبول قرار گرفت .چون بيشتر

اين روحانيون با دانش قديم و معاصر خود آشنايي نداشتند ، از اين‌رو به شروح و تفاسير نازل و توضيح‌المسائل كم ارزش و متوسّط استناد مي‌كردند . بدين طريق آنچه معتبر شناخته مي‌شد قرآن يا حديث يا فتاوي فقها نبود ، بلكه نمايش آنها به دست افراد جاهل و متعصّب بود .

بر اثر گرايشهاي ارتجاعي، عقل آماج حمله و حتّي مايهٔ تمسخر واقع گرديد . عقيده داشتند كه عقل با حقايق ديني بيگانه است و موجب تحريف و وارونه جلوه دادن آنها مي‌شود . و اين در حاليت كه دانشمندان خراسانی میگفتند :«چو شمع از پی علم بايد گداخت – كه بی علم نتوان خدا را شناخت» . بی قدر جلوه دادن علم و دانايی نتيجه اين شد كه به كليّهٔ حوزه‌هاي دانش توجّه اندكي مي‌شد و يا هرگز توجه ای نميشد ويا اينكه يافته هاي آن را به درستي درك و ارزيابي نمي‌كردند . علم را به بهانه‌ي اينكه به مادّه‌گرايي مي‌انجامد بي‌اعتبار مي‌دانستند و با فلسفه مخالفت مي‌ورزيدند ، زيرا ورود عقل به دروازه هاي معرفت الهي ممنوع بود . علم و فلسفه را محكوم مي‌كردند ، آنچه باقي مانده بود داستان پريان واجنّه بودودوام داستانهای هزار ويك شب كه دانسته نشد از كجا وارد ادبيات عرب و ايران گرديد ، اين داستانها هر چند جُهّال را دلخوش مي‌كرد ، امّا براي ملّت بسيار زيان‌آور بود . ذهن مسلمانان مدّت يك قرن و نيم از قصّه و افسانه تغذيه مي‌شد و هر شب در خانه ها اين داستانها توسط قصه گويان خانگی كه معمولاً بانوان سن كرده بودند نتيجه يك روز تلاش طفلان و نوجوانان را بدون داده های مثبت ،راهی خوايگاه هايشان ميكرد . نتيجه را مي‌توان به خوبي مجسّم كرد . نه تنها تفكّر علمي در اين دوره بسيار نادر بود ، بلكه هيچ فعّاليّت فلسفي اصيلي نيز در اين مدّت صورت نگرفت . در روزهاي قدرت و رونق اسلام متفكّران بسيار نام‌آوري چون ابن عربی ، الكندی ، محمد زكريای رازی فارابی ، ابن مسكويه،ابن سينا ،ابن باجه،ابن طفيل ،ابن رشد ، خواجه نصير الدين طوسی ، جلال الدين محمد بلخی و ديگران وجود داشتند ، هر چند آموزه های عرفانی و فلسفه‌هاي خود را بر پايهٔ تعاليم فلاسفهٔ قديم بنياد كرده بودند ، امّا خود نيز سهم شاياني در افزايش دستاوردهاي معرفت بشري داشتند . و اين به علّت جوّ مناسبي بود كه دولتهاي اسلامي براي اشتغالات فكري به وجود آوردند .امّا در دورهٔ موضوع بحث ما از شرق تا غرب عالم اسلام نمي‌توان به انديشهٔ تازه و بديعي برخورد . فلسفه به خاك و آب و هوايي احتياج دارد كه رشد كند و دامن گسترد و در جايي كه اوضاع و احوال جامعه چنان است كه نه خاك مناسب وجود دارد و نه آب و هواي درخور هيچ فعّاليّتي كه بتوان فعّاليّت نقّادانه و فكري توصيفش كرد مشاهده نمي‌شود .

نيروي ديگري كه كار منفي و وارونه براي مسمانان انجام داد عرفان كذايی بود . هر دين بزرگي داراي رگه‌هاي عرفاني است و هر

فلسفهٔ بزرگي نيز نشانه‌هايي از عرفان دارد، زيرا عرفان اظهار و بيان واقعّيت فرا تجربي است كه يگانه و ناگفتني است، يعني به نفس انساني شباهت دارد كه همواره اين نفوس از طريق عرفان ناب پالايش می يابد زيرا اين عرفان نه تنها نميخواست به انكار نفس دست يازد بلكه ميخواست نفس را از طريق تجربيات روشنگرانه عرفانی پالايش داده وآنرا انسانی سازد . عرفان به عقل‌گرايي فلسفه در حالتی در تضاد قرار می گرفت كه فلسفه گمراه كننده وفاقد ارزشهای تعالی بشری ميبود ،در آن صورت عرفان با چنين فلسفهٔ سخت در تعارض است . عرفان معتقد است كه واقعيّت نهايي‌اي كه عرفاً در لحظات و آنات تأمّل خود جوياي اتحاد با آن‌اند نه از طريق كاربندي فرايندهاي استدلالي يا شيوه‌ي منطقي رياضي، بلكه از راه به كار بستن استعداد و ملكه‌ي شهودي‌اي كه آدمي را قادر مي‌سازد تا آن را رو در روبا بدست آوردن رياضت و سخت كوشی در سويدای قلبش ، حصول نمايد .

البته در ميان مسلمانان عرفاي بزرگي وجود داشته‌اند كه تفّحص و پژوهش وسيعي در قلمرو روح كرده و اوقات سير و سلوك بسياري داشته‌اند . آنان با تجارب و مشاهدات گرانبهاي خود به ادبيّات وفلسفه عرفاني غنا بخشيدند .ولی عدهٔ منافق وشياد در عرفان ،رو دست ميكنند تا با آن بتوانند موقعيت ديگ و كاسه و خانه خود را رونق دهند كه اين گروه اشخاص شيادانی هستند كه عرفان را بخاطر منافع شخصی وبلند بردن حوايج زندگی پذيرفته اند . اين گونه عرفان منشان كور دل عرفان را كور و تاريك ميسازد و جامعه را به تنبلی و سكون كه مايه گرسنگی و ضعف ارزشهای انسانی است نيز مقابل ميسازد .

درمثونی معنوی مولانا جلال الدين محمد بلخی به داستان خر برفت بر ميخوريم كه بهترين تمثيل از صوفيان شياد ميباشد كه در دفتر دوم مثنوی معنوی اينطور آورده است:

صوفيی در خانقاه از ره رسيد
مركب خود برد و در آخر كشيد
آبكش داد و علف از دست خويش
نه چنان صوفی كه ما گفتيم پيش
احتياطش كرد از سهو و خباط
چون قضا آيد چه سود ست احتياط

صوفیان تقصیر بودند و فقیر

کاد فقراً ان یکن کفراً ببیر

ای توانگر که تو سیری هین مخند

بر کژی آن فقیر دردمند

از سر تقصیر آن صوفی رمه

خرفروشی در گرفتند آن همه

کز ضرورت هست مرداری مباح

بس فسادی کز ضرورت شد صلاح

هم در آن دم آن خرك بفروختند

لوت آوردند و شمع افروختند

ولوله افتاد اندر خانقه

کامشبان لوت و سماعست و وله

چند ازین صبر و ازین سه روزه چند

چند ازین زنبیل و این دریوزه چند

ما هم از خلقیم و جان داریم ما

دولت امشب میهمان داریم ما

تخم باطل را از آن می کاشتند

کانك آن جان نیست جان پنداشتند

وان مسافر نیز از راه دراز

خسته بود و دید آن اقبال و ناز

صوفیانش یك بیك بنواختند

نرد خدمتهای خوش می باختند

گفت چون می‌دید میلانش بوی

گر طرب امشب نخواهم کرد کی

لوت خوردند و سماع آغاز کرد

خانقه تا سقف شد پر دود و گرد

دود مطبخ گرد آن پا کوفتن

ز اشتیاق و وجد جان آشوفتن

گاه دست افشان قدم می کوفتند

گه به سجده صفه را می روفتند

دیر یابد صوفی آز از روزگار

زان سبب صوفی بود بسیار خوار

جز مگر آن صوفیی کز نور حق

سیر خورد او فارغست از ننگ دق

از هزاران اندکی زین صوفیند

باقیان در دولت او می‌زیند

چون سماع آمد ز اول تا کران

مطرب آغازید یك ضرب گران

خر برفت و خر برفت آغاز کرد

زین حرارت جمله را انباز کرد

زین حرارت پای کوبان تا سحر

کف زنان خر رفت و خر رفت ای پسر

از ره تقلید آن صوفی همین

خر برفت آغاز کرد اندر حنین

چون گذشت آن نوش و جوش و آن سماع

روز گشت و جمله گفتند الوداع

خانقه خالی شد و صوفی بماند

گرد از رخت آن مسافر می‌فشاند

رخت از حجره برون آورد او

تا بخر بر بندد آن همراه‌جو

تا رسد در همرهان او می‌شتافت

رفت در آخر خر خود را نیافت

گفت آن خادم به آبش برده است

زانك خر دوش آب کمتر خورده است

خادم آمد گفت صوفی خر کجاست

گفت خادم ریش بین جنگی بجاست

گفت من خر را به تو بسپرده‌ام

من ترا بر خر موکل کرده‌ام

از تو خواهم آنچ من دادم به تو

باز ده آنچ فرستادم به تو

بحث با توجیه کن حجت میار

آنچ من بسپردمت وا پس سپار

گفت پیغمبر که دستت هر چه برد

بایدش در عاقبت وا پس سپرد

ور نه‌ای از سرکشی راضی بدین

نك من و تو خانهٔ قاضی دین

گفت من مغلوب بودم صوفیان

حمله آوردند و بودم بیم جان

تو جگربندی میان گربگان

اندر اندازی و جویی زان نشان

در میان صد گرسنه گرده‌ای

پیش صد سگ گربهٔ پژمرده‌ای

گفت گیرم کز تو ظلما بستدند

قاصد خون من مسکین شدند

تو نیایی و نگویی مر مرا

که خرت را می‌برند ای بی‌نوا

تا خر از هر که بود من وا خرم

ورنه توزیعی کنند ایشان زرم

صد تدارك بود چون حاضر بدند

این زمان هر یك به اقلیمی شدند

من که را گیرم که را قاضی برم

این قضا خود از تو آمد بر سرم

چون نیایی و نگویی ای غریب

پیش آمد این چنین ظلمی مهیب

گفت والله آمدم من بارها

تا ترا واقف کنم زین کارها

تو همی گفتی که خر رفت ای پسر

از همه گویندگان با ذوق‌تر

باز می‌گشتم که او خود واقفست

زین قضا راضیست مردی عارفست

گفت آن را جمله می‌گفتند خوش

مر مرا هم ذوق آمد گفتنش

مر مرا تقلید شان بر باد داد

که دو صد لعنت بر آن تقلید باد

خاصه تقلید چنین بی‌حاصلان

خشم ابراهیم با بر آفلان

عکس ذوق آن جماعت می‌زدی

وین دلم زان عکس ذوقی می‌شدی

عکس چندان باید از یاران خوش

که شوی از بحر بی‌عکس آب‌کش

عکس کاول زد تو آن تقلید دان

چون پیاپی شد شود تحقیق آن

تا نشد تحقیق از یاران مبر

از صدف مگسل نگشت آن قطره در

صاف خواهی چشم و عقل و سمع را

بر دران تو پرده‌های طمع را

زانک آن تقلید صوفی از طمع

عقل او بر بست از نور و لمع

طمع لوت و طمع آن ذوق و سماع

مانع آمد عقل او را ز اطلاع

گر طمع در آینه بر خاستی

در نفاق آن آینه چون ماستی

گر ترازو را طمع بودی به مال

راست کی گفتی ترازو وصف حال

هر نبیی گفت با قوم از صفا

من نخواهم مزد پیغام از شما

من دلیلم حق شما را مشتری

داد حق دلالیم هر دو سری

چیست مزد کار من دیدار یار

گرچه خود بوبکر بخشد چل هزار

چل هزار او نباشد مزد من

کی بود شبه شبه در عدن

یك حکایت گویمت بشنو بهوش

تا بدانی که طمع شد بند گوش

هر که را باشد طمع الکن شود

با طمع کی چشم و دل روشن شود

پیش چشم او خیال جاه و زر

همچنان باشد که موی اندر بصر

جز مگر مستی که از حق پر بود

گرچه بد هی گنجها او حر بود

هر که از دیدار برخوردار شد

این جهان در چشم او مردار شد

لیك آن صوفی ز مستی دور بود

لاجرم در حرص او شبکور بود

صد حکایت بشنود مدهوش حرص

در نیاید نکته‌ای در گوش حرص[35]

از طبع مولانا جلال الدین محمد بلخی به بهترین وجه باز گو کرده و نشان داده است که در طریقت خام صد هزاران حرص و آز را بار ور ساخته است که این طریقت و عرفان نیست بلکه راه ضلالت و بدبختی است که در ذیل همین گونه عرفانهای به خطا که یکی از دلایل محکم انحطاط فکری مسلمین است آورده شده .

مولانای بلخ که تمام مثنوی اش در شش دفتر مشحون از نکات آموزنده و آزمونهای تاریخی برای نسل بشر است در جایی استعمال لفظ را در معنی خطا جهت عبرت خلق ، در دفتر چهارم مثنوی معنوی اینطور آورده است:

(شخصی به وقت استنجا می گفت اللهم ارحنی رائحة الجنه به جای آنك اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین کی ورد استنجاست و ورد استنجا را به وقت استنشاق می گفت عزیزی بشنید و این را طاقت نداشت)

آن یکی در وقت استنجا بگفت

که مرا با بوی جنت دار جفت

گفت شخصی خوب ورد آورده‌ای

لیك سوراخ دعا گم کرده‌ای

این دعا چون ورد بینی بود چون

ورد بینی را تو آوردی به کون

رایحهٔ جنت ز بینی یافت حر

رایحهٔ جنت کم آید از دبر

ای تواضع برده پیش ابلهان

وی تکبر برده تو پیش شهان

[35] مثنوی معنوی مولانا جلال الدین محمد بلخی، دفتر دوم

آن تکبر بر خسان خوبست و چست

هین مرو معکوس عکسش بند تست

از پی سوراخ بینی رست گل

بو وظیفهٔ بینی آمد ای عتل

بوی گل بهر مشامست ای دلیر

جای آن بو نیست این سوراخ زیر

کی ازین جا بوی خلد آید ترا

بو ز موضع جو اگر باید ترا

همچنین حب الوطن باشد درست

تو وطن بشناس ای خواجه نخست

گفت آن ماهی زیرك ره کنم

دل ز رای و مشورتشان بر کنم

نیست وقت مشورت هین راه کن

چون علی تو آه اندر چاه کن

محرم آن آه کم یابست بس

شب رو و پنهان روی کن چون عسس

سوی دریا عزم کن زین آب گیر

بحر جو و ترك این گرداب گیر

سینه را پا ساخت می‌رفت آن حذور

از مقام با خطر تا بحر نور

همچو آهو کز پی او سگ بود

می‌دود تا در تنش یك رگ بود

خواب خرگوش و سگ اندر پی خطاست

خواب خود در چشم ترسنده کجاست

رفت آن ماهی ره دریا گرفت

راه دور و پهنهٔ پهنا گرفت

رنجها بسیار دید و عاقبت

رفت آخر سوی امن و عافیت

خویشتن افکند در دریای ژرف

که نیابد حد آن را هیچ طرف

پس چو صیادان بیاوردند دام

نیم عاقل را از آن شد تلخ کام

گفت اه من فوت کردم فرصه را

چون نگشتم همره آن رهنما

ناگهان رفت او ولیکن چونک رفت

می بباید ستم شدن در پی بتفت

بر گذشته حسرت آوردن خطاست

باز ناید رفته یاد آن هباست

در اینجا ضرور است تا شمهٔ از عرفان اسلامی را قبل از اینکه داخل بحث انحطاط عرفان اسلامی در سده هجده شویم تصریح کنیم:

تعریف تصوف یا طریقه عرفان:

«باوجود این همه باز بین فرق مختلفه صوفیه یك دسته آرای و عقایدی مشترکی هست که میشود بآن نام «**اصول طریقت**» دادو این افکار را مبانی اصول عرفان شمرد . طرق صوفیه بالاخره بیك نقطه بهم میرسند ولی آن نقطه بر حسب زمان و مکان ، مذهب و نژادو افکار واخلاق شخص صوفی و اوضاع و احوال اجتماعی باشکال گوناگون در می آید و در نتیجه راه های مختلفی که بالاخره بیك نقطه منتهی می

شود بصورت لایتناهی جلوه گر میگردند به این معنی که تصوف با مشترکاتی که دارند بطرف یك مرکز حرکت میکنند که هر قسم از این راه ها مشخصات وممیزاتی را که ناشی از ظروف و احوالی است که در تحت تأثیر آنها اشکالی از تصوف پیدا شده و نشو و نمو می یابند که برای آشنایی با هر دوره ای از تصوف ضرورت است تا اوضاع و احوال همان دوره را در نظر گرفت. فهمیدن تصوف اسلامی را هم وقتی میتوان بخوبی فهمید که نشو ونمای اسلام و قرون مختلفه و حوادث و سوانح هر دوره را و عوامل خارجی و داخلی آن را در نظر بگیریم. [36]

منشاء و مناسبات تصوف با اسلام

تصوف یا عرفان در نزد مسلمین عبارت از طریقه مخلوطی از فلسفه و مذهب که بعقیده پیروان آن راه وصول به حق منحصر بدان است و این وصول بکمال و حق متوقف است به سیر و تفکر مشاهداتی که مودی بوجد و ذوق و حال میشود و در نتیجه به نحو اسرار آمیزی انسان را به خدا متصل میسازد. پیروان این طریقه بصوفی و عارف و اهل کشف معروفند و خود را «اهل حق» مینامند. »

شیخ ابو نصر سراج گفت: «پرسنده های از من در باره «علم تصوف» و اعتقادات صوفیان پرسش کرد و در خواست تا باز گویم که چرا مردمان در باب آنان دچار اختلافند تا بدانجا که برخی آنان را بر میکشند و در جایگاهی فراتر از حدث شان می نهند و گروهی آنان را از حیطهٔ دانش و دانشوران بیرون می رانند، و عده ئی نیز تصوف را به پرهیزگاری و خویشتنداری و پشمینه پوشی و سخت گیری در ایراد سخن و مانند آن منسوب میکنند، وقومی دیگر هم زیاده در سرزنش وبد گویی ایشان می کوشند تا بدانجا که آنان را به ارتداد و گمراهی متهم میدارند. و آنچه را از من در باب شرح مبادی علم تصوف آنچه را که میدانم بازگو میکنم: اصول مذهب تصوف را که قرآن تأیید نموده باشد و دنباله کلام پیامبر و اخلاق صحابه و تابعان وبندگان صالح خدا باشند باز نمایم و کلامم را نیز با مبانی کتاب خدا وبرهانهای قاطع مستحکم سازم تا حق قرار گیرد و باطل نابود گردد و درست وراست از نا درست و نا راست به در آید؛ وهمچنین از من خواستند تا آنچه را که میگویم بصورتی دقیق طبقه بندی نمایم و در جای خویش نهم چه تصوف هم دانشی از دانش های دین است وقابل رای رنج و تأمل. آنگاه به آنها گفتم حال آنکه از خدای توفیق میخواستم که خداوند (ج) بنیاد های دینش را استوار نموده و شبه ها را از قلوب مومنان زدوه است با دستوراتی که بدانها داده تا با کتاب او چنگ زنند و بدآنچه بر ایشان در قرآن فرستاده دست آویزند، آنگاه که می فرماید -جل و جلاله- بریسمان خداوند دست زنید همگی و پراگنده مباشید (آل عمران/ایه 103) . و نیز گفته است عزو-

[36] محمد قاسم غنی ، تاریخ تصوف در اسلام ، چاپ دوم ،تهران:چاپخانه نشر جهان ، اسفند1330 شمسی،ص3

جل- بر کار های نیك و پرهیزگاری همیاری و همکاری کنید (مائده/آیه 2) .آنگاه خداوند تعالی بر ترین و بهترین مقام مومنان را در نزد خویش یاد کرده است در درستی حقیقت توحید ، گواهی آنان را خود گواه کرده است و گفته است -عزو وجل- خداوند گواه است بر آنکه نیست خدایی به جز او فرشتگان ودانشمندان راستکار نیز گواه اند (آل عمران/ آیه 18) . و از پیامبر نیز روایت شده است که عالمان وارثان پیامبران اند . و من بر آنم –گرچه خدا داناتر است –که دانشمندان حقیقی که عدل مدارندو وارثان پیامبرانند ، آنان که پیوسته کتاب خدا را در دست دارندو بر سنت پیامبر (ص) پای میگذارندو صحابه و تابعان را پیروی میکنندو به راه برگزیدگان صالح واولیای رستگار او میروند .

آن سه دسته اند : اصحاب حدیث وفقه ها وصوفیه، همین هایند سه طایفه ای از دانشمندان راستکار و وارثان پیامبر اند .

گرچه دانشها بسیار آند اما دین سه شاخهٔ دانش بیش ندارد : علم [قرآن شناسی]، علم حدیث وبیان (آن)، و علم حقایق ایمان . این سه دانش و دانش های متداول ، همه در میان این سه طیف هستندو جمله علوم دین از این سه قالب بیرون نیستند : یا آیه ایست از کتاب خدا و یا خبری است از پیامبر ویا نکته ایست که بر قلب یکی از اولیای خدا گذشته است . و ریشه این سخن مهم «حدیث ایمان» است آنگاه که جبرئیل از پیامبر (ص) خواست، او گفت :اسلام ظاهر دین است و ایمان بظاهر و باطن بر میگردد ، واحسان حقیقت ظاهر و باطن است . و همین معنای کلام دیگر پیامبر است که: احسان آن است که خدا را چنان ستایش کنی که گویا او را می بینی واگر تو پنداری که او را نمی بینی بدانی که او ترا می بیندو جبرئیل نیز این سخن ستود و تأیید کرد .

دانش همزاد عمل است و عمل همزاد اخلاص و اخلاص آن است که بنده از علم و عمل خویش همیشه خدارا در نظر داشته باشد . این گروهای سه گانه در علم و عمل تفاوت دارندو دآرای مقاصد و مراتب مختلف اند و خداوند - عزو جل- نیز تفاوت مراتب و درجات آنان را یاد کرده است که:مردمان را بتفاوت دانش بخشیده ایم (مجادله /11) .نیز:برای دانشیان مراتبی است بر اساس کرده های شان(احقاف/19) . و نیزك ای (پیامبر) بنگر که چگونه برخی از دانشمندان را بر برخی دیگر برتری دادیم (اسرا21) . و پیامبر هم فرموده است :«مردمان چون دندانه های شانه باهم همانند و مساوی اند و هیچ کس به دیگری بجز به دانش و تقوی برتری ندارند . پس هر کس که برایش شبهه ای در اصول و فروع و حقوق و حقایق و حدود پیش آمدچه در ظاهر و چه در درون آن ناچار است که بیکی از این گروههای سه گانه رجوع کند - اصحاب حدیث، فقه ها و صوفیه- وسرشت هر گروه از آنان، دانش و کردار و جای و جایگاه گفتار و دریافت و زبان ویژه دارد . میداند آنکه داناست وبی خبر است آنکه نادان است . و هیچ کس نیست که بکمال برسد جز اینکه

دارنۀ تمام دانش ها و کردار ها و احوال درست باشد . هر یك از آنان در همان جاست که خدایش ارزانی کرده است و در بند همان است که خداوندش به بند کشیده است . ومن برای تو اگر خدا بخواهد – شمه ای را به اندازه توانم برایت باز میگویم تا بدانی که هر گروهاز آن دانشیان به کدام گونه دانش و کردار ممتاز گشته اند و بر کدام حال بر کشیده اند و کدام یك بر ترین اند بدان حد که عقلت را پس نراند و ادراکت را دریابد . »[37]

ذکر صوفیان و اصناف ویادگار های علمی و عملی و حسن شمایل آنان

شیخ ابو نصر سراج (رح) گفت: صوفیان با فقها واهل حدیث در اعتقاد و دانش پذیری همراهند و مخالفتی با دانشها وروش های آنان ندارند چون این ویژگی صوفیان را از بدعت و هوا پرستی دور میسازد و پیرو و پیشوای دین مینماید وصوفیان را در همه دانش ها همراه انان میکند و هرکس از صوفیانکه درجات اصحاب فقه و حدیث را نیافته باشد و مقدار دراین و درك آنرا نداشته باشد در هنگام ظهور مبهمات و مشکلات شرعی به آنان روی میکند . و هرگاه همۀ اصحاب کلامی را گفتند همه را بر میگزینند و هرگاه در مشکلی چندگانه شدند ، صوفی بهترین و تمام ترین را اختیار مینماید تا کار و حال دین روایت گرددو بزرگ شود . در مذهب تصوف انجام مکروهات و جست و جوی تاویلات وتمام به ثروت اندوزی واقدام به شبهات پسندیده نیست چه این کردار دین را سست میسازد و نیز از دور اندیشی واحتیاط به دور است . مذهب صوفیان تنها آویزشبه محکمات و ضروریات دین است ، این چیزی است که ما از مذهب صوفیه و صورت و سیرت آنان در به کار داشت دانش های ظاهری که جاری بین عموم فقیهان و اصحاب حدیث است ، دریافته ایم . صوفیان ازین فراتر می روندوفضا ها واحوال برتر و جایگاههای رفیع تری را به انجام عبادات ودرك حقایق طاعات و کردار های نیك در می یابند . و صوفیان را در دین و مراتب و امتیازات ویژای هست که علما و فقیهان و اصحاب حدیث را نیست . گزارش این دراز خواهد گشت . فقط از بسیار ها اندکی را می گویم تا از گفته هایم به نا گفته ها راه بری و دریابی .

اولین ویژگی صوفیان – از دیگر عالمان که یاد کردیم – پس از انجام واجبات و ترك محرمات ، دوری از کردار های بیفایده وبریدگی از همه دلبستگی هایی است که میان آنان و مطلوب دوری و تاریکی ایجاد میکند زیرا صوفیان مطلوبی جزحق ندارند . صوفیان را احوال خاصی است از جمله: خوشنودی به اندکی از دنیا ، وریاضت بنان پاره ای از آن نیست، و بسندگی به کمترین بهره های دنیاوی از پوشیدنی

---

37 سراج ابونصر، المع فی تصوف، به کوشش حسین رابطی، ایران تهران ، صص6-7

و گستردنی و خوردنی و همانند اینها،و گزینش درویشی بر توانگری وسبك باری و دوری از گرانجانی و برگزیدن گرسنگی برسیری واندکی بر بسیاری ، وترك برتری جویی و کامرانی وسروری ، ونیز مهربانی با فرآینده ها و فروتنی بر خورد و کلان ، و از خود گذشتگی در هنگام نیاز مردمان و سیر چشمی از دنیا داران و نیك اندیشی در باب خداوند ورستگاری در پیروی از فرمانهای حق ، وشتاب در انجام تمام نیکی ها و روی نهادن به ایزد وبریدن از همه برای او و پذیرش بلاهایش و تسلیم و رضا در برابر فرمانهایش وصبر بر کوشش های در راهش و راندن خواستها و دوری از آز ها و نافرمانی هوسها . چه خدای تعالی نفس را بس مشوق بر بدی خوانده است و پیامبر(ص) آنرا«دشمن ترین دشمنان که در دو پهلوی تواند» نامیده است . [38]

آداب و اوصاف صوفیان

همچنین از اوصاف و آداب صوفیان نگهداشتن راز ها و پر هیز از فرمانروایان ستمگر واستمرار نیکی دل با راندن بد سگالی های زشت و پندار هایی است که دل واندیشه را بیراه میسازد و جز خدای کسی چیزی درست از آنها نمیداند .صوفیان چنین میکنند تا خداوند را با دلهای آماده و انگیزه های کامل و نیت های پاکیزه و اهدافی از بدی زدوده بپرستند چه خداوند براستی نیز پرستش کسانی را می پذیرد که تمامی برای او باشند و نیایش آنان خاص او باشد و خداوند عزوجل-فرمود: بدانید که تنها دین خالص برای خداست (زمر /3) .

و نیز از آداب و اوصاف صوفیان گام سپردن به روش بر گزیدگان و جایگیری در جایگاه های نیکان و همراهی حقیقت با بخشیدن جان ودل است؛و نیز اختیار مرك بر زندگی ، بندگی بر سروری و سختی بر نرمی تا بمقصود برسند و نخواهند جز آنچه را که او میخواهد و این نخستین میدان از میادین حقایق است .ایا نمی نگری که آنگاه که حارثه پیامبر (ص) را پرسید چه گفت ؟ پیامبر(ص) گفت :هر حقی را حقیقتی است .حقیقت ایمان تو چیست ؟گفت: دلم را و شبها تا صبحگاها بیدارم و روز هایم را تشنه و روزه دار هستم، گویی بعرش خدای بی پرده مینگرم و بهشتیان را می بینم که گرد خداوند میگردندودوزخیان را مینگرم که چگونه فغان سر میدهند و ناله میکنند .آنگاه پیامبر (ص) او را گفت: شناختی پس پایداری کن .

در صوفیان ویژگیهایی های خاص است که آنها را از دیگر طبقات اهل علم جدا میسازد . این ویژگیها عبارتند از : بکار داشت آیاتی از کتاب خداوند ، و تلاوت آنها و آگاهی از کلمات رسول او . همه اینها صوفی را به سیرت های نیکو و حالت های والا فرا میخوانند و

---

[38] همان ماخذ ، ص 9.

از مقامات برتر دین و منازل فراتر سالکین که تنها مخصوص گروهی از مومنان و اندکی از صحابه و متابعان ایشان است خبر میدهند و این اداب از جمله کرده های نبی و شمهٔ از فضایل اخلاق اوست چه خود میگوید : خداوند مرا پرورد و چه نیکو پرورد . و خداوند نیز در باب او فرموده است :براستی که ترا خُلق های نیك وبس بزرگ است (قلم/4) و این نکته در کتابهای فقه ها و دانشمندان ثبت است اما چنان که باید آنرا نمی یابند آنچنان که دانش های دیگر را در می یابند و غیر صوفیان را - از اهل دانش راستین –در این میدان بهره ای نیست بجز اعتراف و ایمان بدان که حق است . این نکته نیز مانند حقایق دیگر اخلاقی مثلاً توبه و ویژگیهای آن و درجات تائبین و حقایق آنها ست . همچنین معنی راستین پرهیزگاری و پرهیزگاران ،متوکلان و اهل رضا و درجات صابران و نیز فروتنان و ترسندگان از حق و محبت و خوف و رجا و شوق و دیدار و آرامش و یقین و خوشنودی از احوال صوفیان . این احوال بیشتر از آن است که شماره شوند و هر یك را اهلی است که با یکدیگر تفاوتها در پندار و کردار واردات و صبر بر سختی و چیرگی بر واردات قلبی دارند و برای هر یکی مرز و مقام دانش و بیانی ویژه است همان مایه که خداوند بدانان بخشیده است .

دانشهایی که برای صوفیان سهل و برای سایران سخت است:

صوفیه همچنان دانش هایی را در می یابند که برافهام فقیهان و عالمان دیگر سخت و صعب هستند . این نکته ها باریك بینی هایی هستند که در دل اشارات صوفیان نهاده شده اند و در عبارات ، از زیادی لطافت و دقت چندان بچشم نمی آیند . بیشتر این نکات در معنی و واردات قلبی موانع آن ، وابستگی ها و حجابهای دل ، راز های پوشیده و درجات اخلاص و چگونگی معرفت ها و حقیقت ذکر ها و مراتب قرب به خداوند و ذات توحید و منازل تفرید و حقایق بندگی و محو وجود در ذات ازلی و نابودی پدیده های محدث در برابر ذات ابدی و فنا خواهنده و بقا بخشنده و گذر تمام احوال و گرد هم آمدن پریشیده ها ونابودی قاصد به بقای مقصود و رفتن به راه های بسته و تاریك و گذشتن از صحرا های مهلك است . تنها صوفیه توان گشودن این گره ها و آگاهی از این مشکل ها را دارند نه دیگر اهل علم . . واین به سبب ممارست صوفیان و آشنائی آنان با منازل سلوك و جانفشانی در راه آن است تا دیگران را از طعم و ذوق وکم وزیاد آن بیاگاهانند . و این مراتب بیش از آن است که یك فرد اندکی از آن را دریابد و به بیان آرد چه رسد به تمامی . همهٔ این دانشها در کتاب خدا و اخبار رسول (ص) هست و در پیشگاه آشنایان نیز روشن است و عالمان در هنگام بحث آن را منکر نیستند .علم تصوف رافقط کسانی رد میکنند که به ظواهر دانش و دانش های ظاهر چنگ یازیده اند چه آنان به درستی کتاب خدا و کلام پیغامبر را

درنیافته اندجز همان احکام ظاهری و مسائلی که در مبارزه با مخالفان لازم است ومردم زمانه – شگفتا به دینان حریص تر اند چونکه با آنها میتوانند به ثروتی و یا ریاستی و یا شهرتی در دنیا دست یابند ؛و اندك اند آنان که دل در این دانش سپارند . چونکه این دانش (تصوف) آمیخته با رنج ها و سختی هاست و شنیدنش زانوان را سست میکند و دل را اندوهگین و اشك را جاری میسازد؛ بزرگ را خورد ؛ خورد را بزرگ مینماید تا چه رسد به عمل و همراهی و چشیدن و دریافت و رفتن منازل آن . نفس را در سلوك آن لذتی نیست چه شرط تصوف ، مرگ نفس است و تباهی جسمانیت و دوری از خواهشها . به همین جهت علما آن را رها نموده سر بدانش هایی سپرده اند که رنج شان کم و نفع و کشایش شان بسیار باشد و مجال تاویل و ترخیص داشته باشند و با خواسته های بشری که بر پیروی لذات و ترك درون و حقایق استوار است ، نزدیکتر باشند و کشیدن بارش نیز سبك تر .

رد پنداری که صوفیان را گروه نادان میشمارندو تصوف را علمی میدانند که قرآن ورسول آن را گواهی نداده اند

شیخ ابو نصر سراج گفت:هیچ تنازعی میان بزرگان در این باره نیست که خداوند در کتاب خویش از زنان و مردان صادق و عابد و خاشع و مخلص و نیکوکردار و خائف و امیدوار و عابد و بردوبار و خشنود و متوکل و دوست و متقی وبر گزیده و بر کشیده و ابرار و مقربین یاد کرده است و نیز خداوند از گواهان یاد کرده است و گفته است کسی که گوش فرا میدهد شاهد است . و خداوند دلهای آرام را یاد کرده و فرموده است :همانا به یاد خدا دلها آرام می گیرند (رعد 28) . وسابقان و میانه روان و شتابندگان به نیکویی ها را نام برده و پیامبر (ص) نیز فرموده است :از امت من کسانی اهل کلام و حدیثند و "عمر" از آنهاست . و نیز چه بسیار خاك آلودگان تهیدست هستند که نیکوکار اند و "براء" از آنهاست . و به "واصه" گفت از «دلت فتوی» بگیر و دیگر کس را چنین نگفت . و نیز پیامبر (ص) گفت :با شفاعت مردی از امت من گروهی چون ربیعه و مُضَر به بهشت درآیند ، آن مرد را "اویس قرنی" گویند . و در حدیث دیگر :از امت من کسانی هستند که گاه قرائت قرآن از خداوند هراسانند به راستی که "طلق پسر حبیب" از آنان است . و پیامبر (ص) گفته است که از امت من هفتاد کس بی حساب به بهشت در آیند . گفته شد آنان کیانند یا رسول الله (ص) ؟ گفت: کسانیکه در زدی نمیکنند و بخداوند خویش توکل مینمایند .

اخبار . آثار در امثال این روایات بسیار است حرفی نیست در این که همهٔ این ها از امت پیامبر اند و اگر از امت نباشند و وجود شان نابودنی می بود خداوند آنها را در کتاب خود یاد نمیکرد و پیامبر آنان را وصف نمی نمود وقتی ما ایمان را در همه افراد بر گزیده می بینیم اما

این طایفه را شایستهٔ نامی خاص نمی شماریم گواه برگزیدگی آنان است . و هیچ کس را تردیدی نیست که پیامبران از صوفیه به خدا نزدیکتر اند واناان آدمیان هستند چون آدمیان دیگر که میخورند و میخوابند و دچار حوادث میگردند اما ویژگی خاصی علاوه بر این موارد آنان را از دیگران ممتاز و ممتاز تر میسازد و بر میکشد چونکه رازی میان اینها و خدا است . پیامبران و نیز صوفیان ، یقین وایمان بیشتری نسبت بحق دارند و خداوند به همین جهت به آنان سخن میگوید و بسوی خود میخواند جز این که پیامبران یگانه اند در هستی که وحی و کتاب و رسالت را از آن خود میسازند و دیگران را بایستگی آن نداده اند . »»[39]

آنچه را در بالا گفته آمدیم برگرفته از کتاب اللمع فی تصوف که از کهن ترین آثار علمی تصوف میباشد که جمهور علما در مورد راست کیشی و شخصیت ممتاز ابونصر مورد تأیید شان میباشد و این کتاب از متون اصلی و دست نخورده تصوف است که درسال 465 هجری از قول ابومحمد بن محمد خبوشانی از قول ابونصر عبدالله بن علی طوسی سراج آورده شده که از اصیل ترین گنجینه تصوف و عرفان میباشد . و حالا که ما یك قسمتی از گفتار ابونصر را که خیلی موجز بود آوردیم همه سوالهایی که در مورد عرفان بعد از این مطرح خواهد شد به رجوع به این متن حل و منتفی میدانیم . برای مزید معلومات به کتاب« اللمع فی تصوف نگاه کنید »

تا زمانیکه اولیای حق همچون مولوی ، عطار و سنایی و امثال آن وجود داشتند و تا زمانی که بایزید و عبدالقادر گیلانی نفس می کشید و تا زمانیکه سهروردی مانند چراغ روشنی بود که با نور پاشی اش مسیر راه سلکان طریق را روشن میکرد . حتی حالا هم آن گونه از خلفایی که از همان شخصیت های بارزی که در قله عرفان ناب موقعیت داشتند پیروی نمایند در جهان اسلام و مخصوصاً در خراسان موجود هستند که عاری از ریا و فساد فکری میباشند و بر همان راهی می روند که بویزید و سراج و هجویری رفته اند . بر عکس در این زمانه ای که از عرفان آن نام برده میشود عده ای گنده شیخ نا فهم مال پرست که همیشه چشم بجیب دیگران داشته و ترفند های را بخاطر فرو نشاندن حرص و آز وبدست آوردن نعمت زیاد و آرزوی زوال نعمت غیر است . بخاطری که محك تنقید غش را از سره جدا سازد یکی از بلند پایگان عرفان را به شناسایی می گیریم تا دیده شود که این مردان راه حق چگونه شخصیت هایی بوده اند :

---

[39] سراج ابو نصر ، اللمع فی تصوف ، پیشین ، ص9 تا 11.

عبدالقار گیلانی

عبدالقادر گیلانی بین سالهای (470-561هـ/1077-1166م)می زیست در دوره زندگی این عارف دو رویداد تکان دهنده که در سر نوشت بعدی مسلمانان تأثیر نا گوار گذاشت رخ داد؛یکی ظهور و گسترش گروهی که «**حشاشین**» نام گرفته اند تحت رهبری «**حسن صبّاح**» که هزاران تن از مردم ، بزرگ و کوچك در زیر خنجر این متعصبان جانهای شان را از دست میدادند (درست مانند القاعده ، طالبان وداعش در سالهای اخیر سده بیستم و اوایل سده موجوده بیست ویکم) . و رویداد دوم آغاز جنگهای صلیبی که از (488هـ/1059م)تا (493هـ1099)ادامه یافت که مسیحیان در سال (492هـ)موفق به اشغال بیت المقدس شدند که در نتیجه تعداد زیادی از مسلمانان و یهودیان بیگناه را قتل عام کردند که چون از موضوع بحث ما خارج است به همین اشاره اکتفا میکنیم و همینقدر تذکر میدهیم که این دو رویداد غم انگیز در سرنوشت اسلام تأثیرات ناگواری بجای گذاشت؛ عبدالقادر که در گیلان می زیست به بغداد آمد و در نظامیه بغدداد با شیخ حماد تلمیذ کرد . جای او در تمام قرون در صف مقدم صوفیان قرار دارد . مجموعه «**فتوح الغیب**» را که مشتمل بر هشتاد خطابه است که عبدالقادر آنرا به مناسبت های گوناگون ایراد کرده بود ، بیاد گار گذاشت او تقریباً در تمام خطابه هایش تأکید میکند که خرابی اجتماع و نبودن ثبات در جامعه ، نتیجه جهان بینی ماده گرایانهٔ مردم در باره حیات را بار آورده است ؛ او در حالی مردم را به این شیوه خطاب میکند که مزمت ماده گرایی صوفیان را که بعضی از حلقات روشنفکری که علل و اسباب انحطاط اسلامی قلمداد میکنند به نقد می گیرد . قابل یاد آوری است دانشمندانیکه در این خصوص پژوهش میکنند باید آنها نوعیت ماده گرایی را مشخص میساختند البته این بعد منطقی نخواهد داشت که بالای همه صوفیان و آرا و عقاید شان تازید . درس عدم ماده گرایی ایکه توسط صوفیان بخصوص عبدالقادر گیلانی و دیگران مطرح میشد عدول . پاکشی بعضی از نفوس ازعدل واقتدار اجتماعی است به این معنی که همواره اشخاصی در جامعه در هر زمانی زیاد یافت می شوند که دزدی قتل و غارتگری را بخاطر بدست آوردن نعمات مادی از طریقه های خلاف دین و عرف اجتماعی از اثر فساد ، رشوت و غیره بدست می آوردند که صوفیان بر ضد این طرز حرکت های نا هنجار اجتماعی مبارزه علیه نفس سرکش چنین اشخاصی را از وجایب دینی خود دانسته و بشدت مردم را از آن منع و آنها را در چنین حالات توصیه به خویشتن داری و یا صبر توصیه میکردند فقط بی توجه ای به ماده گرایی و بدست آوردن نعم مادی از راه های غیر قانونی را نمی پسندیدند بلکه از آن بهر ترتیبی که امکان داشت جلو گیری میکردند . حالا که تفکر ماده گرایانه صوفیان منتفی شد این بحث را ادامه میدهیم .عبدالقادر گیلانی اذعان داشت که باید به نیاز های مادی و معنوی انسانها از طریق درست آن توجه صورت گیرد .عبدالقادر، در واکنش شدید خود بر ضد این ماده گرایی شایع ، در مورد ارزش های دینی به حدی تکیه میکند که

بنظر اغراق آمیز میرسد .او در پنجاه و چهارمین گفتار خود عموماً بمردم پند می دهد که نسبت به جهان وضعی بکلی بی تفاوت در پیش گیرند ، وآرزو ها و هوس های خود را از هر نوع که باشد اگر خلاف دستور های دینی و جامعه باشد ، بکشند تا از لوث که شایسته انسان با تقوی نیست بر هذر باشند .او تأکید میکند که آدمی بخاطر رسیدن به سکون واطمینان ذاتی اش حتی لذتی برای مکیدن هسته یك خرما را از راه غیر دین بخود باقی نماند .او در مورد آزادی اندیشه ، اراده یا اختیار باوجودیکه مکتب جبر را می پذیرد از جنبه های افراط و تفریط این مذهب ، با توصل بدآنچه که در حلقه های فلسفی اسلامی به عنوان کسب از آن یاد میشود ، اجتناب میورزد و میگوید : «مقام کوشش های آدمی زاده را از یاد مبر ، تا اسیر اعتقاد جبریان نشوی و معتقد گردی که هیچ فعلی از جانب انسان به انجام نمی رسد مگر در خدا . . . زیرا اعمال از نظر خلق متعلق به خداست و از نظر کسب به آدمی تعلق می گیرد . » [40]

چون موضوع بحث تاریکي و دوره های انحطاط مسلمین است این راه را ادامه میدهیم :

در این دوره گفته میشود عرفان، دیگر نیرویي زنده نبود، بلکه به حالت فرار از واقعیّتهاي تلخ زندگي تنزّل یافته بود . به گفتهي کارل مانهایم Karl Mannheim، استغراق در مسائل متعالي ویژگي جوامع منحط و واپسگرا است . [41] این جوامع به جاي درگیر شدن با مسائلي که در پیش روي آنهاست به عالم ناشناختني و اثیري عقب مي‌نشینند و روزگار خود را به بحث در مسائل مبهم و نامعلوم تباه مي‌سازند . امّا این طور نیست و همهٔ عرفا واقع‌گریز نبودند . برخي از آنها ، و در واقع بهترین عرفا ، ضرورت و فوریّت حلّ مسائلي را که جامعهٔ زمان آنها با آن مواجه بود درك مي‌کردند . امّا متأسّفانه،بسانها در نظر اکثریّت وسیعي از عرفا (عارفان هندی که زیر تأثیر اعتقادات رامایی قرارداشتند)علاقه به امور دنیوي در درجهي پستی قرار داشت، چیزی که مغایر جهان بینی اسلام و سنن اصیل اسلامی است زیرا قرآن مشعر بر این است که خداوند انسان را در یك هیئت عالی خلق نموده و در جایی دیگر او را بهترین مخلوق خود دانسته است .حال تصور کنید چطور یك عارف مسلمان میتواند این معنویت و بزرگی ای را که از سوی ذات برتر به او تفویض شده است منکر آن گردد ادعایی وجود دارد : چیزي که آنها را به خود جلب مي‌کرد اصولاً پرداختن به ظواهر اعمال عارفانه بود . آنها به معیارهاي عادي دانش اعتنا نداشتند ، و از این حیث درست به مرتاض هاي جاهل هندی شباهت میرساندند . این در حالیست که عرفاي ادوار متقدّم حالت عرفاني را تجربهٔ مستقیم حقیقت توصیف مي‌کردند ، امّا در این ایّام اخیر کساني که اصطلاحاً عارف خوانده مي‌شدند حتّي موعظه مي‌کردند که در دستیابي به تقدّس و پاکي، جهالت، خود امتیازي است؛ تأثیر روزافزون این آموزه این بود که توده‌ها ایمان به استفاده از

---

40 تاریخ فلسفه در اسلام ، پیشین ،ص462

41 "European Influence on Native Agriculture", in Schrieke, The Effect of West Civilisation in the Malay Archipelago , Batavia, 1929, p. 116

عقل را از دست دادند وجای آن رابه نیرویي شیطاني و کفر و الحاد که از برنامه های قویاً رمزی شیطان پرستان است خالی کردند .[42] امّا تأثیر مخرّب نوع منحطّ عرفان تنها محدود به متّهم ساختن تفّحص و باز جست عقلي نبود . این عرفان تأثیرات بسیار پردامنه‌تري داشت، زیرا چنان که اقبال مي گوید «تأکید بر اینکه عرفان بر پایه‌ي تمایز میان ظاهر و باطن قرار دارد نگرش بي‌قیدانه‌اي نسبت به کلیّهٔ چیزهایي ایجاد کرد که شامل ظاهر مي‌شود و نه باطن . »[43] اقبال سپس مي‌افزاید که روح اعراض کامل از دنیا «بینش انسانها را نسبت به جنبهٔ بسیار مهّمي از اسلام، به عنوان یك نظام اجتماعي، تیره مي‌سازد» . اما تاجاییکه عرفان در خراسان زمینه های زنده تاریخی داشته است نظریه اقبال را می ستایند چرا که همه چیز در همه ادوار و زمانه ها بخاطر استفاده انسان در طبیعت مهیا شده است . در خراسان مخصوصاً در ایران اگر تاریخ صوفیه که یك طرف آن به نزدیکی تابعین میرسد . طرف دیگر آن به سده هجدهم بر میگردد ملاحظه گردد این عارفان بوده اند که سیستم های حکومتی را تنظیم میکردند ومردم را در برابر حملات مهاجمین بسیج میکردند حتی بعضی از این عارفان از قبیل شیخ فرید الدین عطار و نجم الدین کبرا در حملات مغول در میدان نبرد شهید شدند . در ترکیه عثمانی نیز همین نظم وجود داشت ،در خراسان قبل از افغانستان زمانیکه احمد شاه ابدالی اعلان پادشاهی داد پیر صابر شاه ملنگ تاجی از خوشه گندم را بر تارك احمد شاه گذاشت و او را پاد شاه وامپراطور خراسان خواند که تا امروز جزء مهمی از نشان افغانستان را همین خوشه گندم نمایش میدهد . عرفاي اسمي این دورهٔ تاریك و مریدان آنها دیگر تأمّل عمیق در مسائل یا در آویختن با آنها از راه فهم علمي و فایق آمدن بر آنها از طریق تجربه نبود ، طریقه‌ي آنها در منتهاي مراتب طریقهٔ کمترین مقاومت بود؛ عرفان این دوره به نحوهٔ تسلّط بر نیروهاي فوق طبیعي از طریق ذکر پاره‌اي اوراد یا بستن تعویذها و ساختن طلسم و جادوگری هایي خاصّ تنزّل یافته بود .

چون میزان سواد به طور وحشتناکي در عالم اسلام بسیار پایین آمد ، توده‌هاي ساده لوحي که دچار محرومیّت و ناداري بودند ، به تصوّر اینکه ذکر برخي کلمات مي‌تواند بي‌درنگ آنها را از کلیّه‌ي بیماریها نجات بخشد ، به آساني فریب این اوراد خوانهای جاهل را مي‌خوردند . این راههاي میان بُروسهل الوصول را صوفیان گمراه به مریدان که ایمان استوار به پیران خود داشتند پیشنهاد مي‌کردند . تقریباً در کلیّهٔ کشورهاي اسلامي تعداد قابل ملاحظهٔ از پیران مقام خود را از پدران به ارث مي‌بردند که خود را مدّعي اتّصال مستقیم و بي‌واسطه به حقایق ابدي میدانستند ؛ و مي‌گفتند مي‌توانند موجبات تعالي روحي مریدانشان را فراهم کنند ، به شرط آنکه مریدان ایمان تزلزل‌ناپذیر به آنها داشته باشند .بدین

---

[42] 25- محمّد اقبال، احیاي فکر دیني در اسلام ، ترجمه‌ي احمد آرام، سازمان عمران منطقه‌اي، 1346، ص 172.

[43] محمد اقبال لاهوری ، پیشین ،ص173

ترتيب، همراه با اطلاعات بي‌چون و چراي شريعت، آن‌طور كه در قرآن و سنّت بدان تصريح شده است، لزوم ايمان مطلق به رهبري روحاني پير كه مسلمان مي‌بايست براي خود برگزيند نيز به وجود آمد. و در اين گونه رهبری مريدان ناگزير ميشدند نظر به ايمان محكمی كه به پير دارند همه‌دار و ندار خود را به پير تسليم نمايند بنابراين توده‌هاي ساده‌دل و خام سلطه‌اي را تحمّل مي‌كردند كه ماهيّتي مخوف‌تر و ظالمانه‌تر از سلطهٔ سنّتهاي جامعهٔ منحطّ و از هم پاشيده داشت .اين گروه از مشايخ هرگز به عرفان اصيل ارتباط نداشته بلكه دكانداراني بودند كه بخاطر بدست آوردن امتيازات مادی از طريق عرفان دكان باز كرده بودند .

هم در نزد شيخان اصيل و هم در نزد پيران گمراه ،انتقال انديشه‌هاي عرفاني به مريدان تنها پس از آنكه آنها دريافت و قبول اين انديشه‌ها را كاملاً به ذهن خود القا مي‌كردند صورت مي‌گرفت . بدين ترتيب آنچه زير فشار هيجانات پذيرفته مي‌شد ريشهٔ استواري در نفوس آنها مي‌دواند و بركندن آن با هيچ منطق يا آموزش مجدّدي ممكن نبود . اين يك تجربه عرفانی ای بود كه پای مريد را در راه سلوك استوار ميساخت اما در نتيجه آن پيران گمراه در ميان توده‌ها برای جا باز كردن خود كيش شخصيت پرستي برای خود بوجود می آورد تا از اين طريق بتواند راه برگشت مريد خود را كور نمايد ، اما از آنجا كه نظر اصلی مريد توجه به پير يا مردی بود كه به او عقيده استوار داشت در اين را توشه خود را دريافت ميكرد و اين در حالی می بود كه پير در همان گمراهی هميشگی خود مستتر باقی می ماند . (تاريخ تصوف در اسلام عبدالقاسم غنی،پيشين) مردم زودباور و ساده‌لوح به پيران آن چنان احترام مي‌گذاشتند كه گويي آنها را تجسّم خدا در زمين ميدانستند كه در نزد خود عرفا و دانشمندان دين امر محال وآلوده با شرك صريح پنداشته ميشد . با استفاده از اين حالت قديسی مريدان در نهايت صدق و صفا نذورات و هدايايي به آنها مي‌دادند؛ مريدانشان از آنها مي‌خواستند كه خواسته هايشان را كه رسيدن بحقيقت محض است برآورند و رستگاريشان را شفاعت كنند و اسباب اتّحاد آنها با خدا را فراهم آورند . كاری كه نه پيامبران و نه اولیا هرگز به آن نپرداخته بودند و آنرا ممتنع ميدانستند . با تعميم اين حالت چندان نگذشت كه عادت قدّيس‌پرستي به خوي پرستش مقابر مشايخ بزرگ مبدّل گرديد . زيارتهاي سالانه مقابر اولیا به فرصتهايي براي برگزاري سالگردهاي درگذشت آنها و بر پايي هفته بازارهاي محلّي تبديل شد . اطراف اولیا و پيران را هاله‌اي از حقيقت و افسانه گرفته بود ، و داستانهاي تكراري كرامات آنها پر از شكوه و جلال درخشش روحاني آنها بود . پس اگر خرافه مقبول افتاد و عقل و خرد مردود گشت، جاي شگفتي نيست .در چنين حال و هوايی طريقت با پيران مشكوك مسيرنا هموارى را می پيمود .

اندیشه جبری و تقدیر گرایی

انديشه هاي جبري و اعتقاد به مقدّر بودن امور جزء اصلي عقيدهٔ توده‌های مسلمان گرديد .از اين‌رو بيماريهاي واگيردار، سيلها، قحطيها و مرگها در ساعات مقرّر و مقدّر رخ مي‌دادند و براي گريز از آنها هيچ راهي گشوده نبودزيرا همه در برابر اين حوادث تن به تقدير سپارىده بودند . بي‌خبري عظيم مسلمانان از علم، و روشهاي بي‌حاصل درمان بيماري به وسيله‌ي ادعيه و اوراد كه پيران عوام فريب و به اصطلاح صوفي‌نما های زشت كردار در اختيار آنها مي‌گذاشتند، اين گرايش را در ميان مسلمانان دامن مي‌زد .تقديرگرايي در جهل و تاريكي نشو و نما مي‌كند و در عصر تاريك اسلام به قدر كافي جهل وجود داشت. شيوع بيماريهاي واگيردار، وقوع فقر و تنگدستي، سيل يا خشكسالي استادي و كارداني دانشمند و مهارت فنّي را به مبارزه مي‌طلبد . در نظر تقدير گرا ها هيچ خطري آنها را تهديد نمي‌كرد، زيرا اين جبريان تقدير گرا بي‌هراس و با اطمينان جامهٔ تسليم و رضا بر تن كرده بودند .و اگر سقف خانه بر رويشان بهم می افتد افتی نيز برايشان نبود .

عرفان توسط كذب رهبران دروغين تنها موجب ترويج گرايشهاي جبري نگرديد ، بلكه بي‌اعتنايي نسبت به اخلاق جامعه را نيز دامن زد . چون پير علاقه‌ي شديدي به اصلاح نفس خود را با نمايش های تهذيبی زيبا جلوه ميداد ، مريدانش نيز به او تأسّي مي‌كردند . زيرا براي تهذيب نفس و پرورش نگرش آن جهاني، زهد و رياضت جويي و عزلت گزيني و پارسايي را فريضه مي‌شمردند و ترك نفس و اعتزال را بالاترين فضايل مي‌دانستند . در حاليكه اكثر رهبران عرفان مخصوصاً در جامعه شرقی خراسانی جايی كه شيخ بزرگ بهائ‌الدين نقشبند به مريدانش اين توصيه را می كرد كه : «**دل به يار و دست بكار**» و او« **خلوت در انجمن را**» به مريدانش تلقين ميكرد درست عكسی پيران گمراه در هندو اندونيزی كه شيوع قدّيس‌پرستي و گردن نهادن به كيش عرفاني‌شان مجالي براي رشد و گسترش اخلاق عملي باقي نميگذاشت. اگر كسي سخني بر ضدّ پير مي‌گفت، به آساني امكان داشت خشم و نفرت شديد عامّه را عليه وي برمی انگيخت، امّا اگر در ترويج بهداشت اهمال مي‌شد يا قصور و كوتاهي رواج مي‌يافت به حركت در آوردن مردم ممكن نبود . در اين دوره

التفاتي بدين امر نمي‌شد كه براي تحقّق بخشيدن به امكانات تكامل خود انجام دادن تكاليف مدني به اندازه‌ي به كار بستن وظايف روحاني ضروري است . غفلت از اخلاق اجتماعي و عملي خط بطلان بر كليّه‌ي برنامه‌هاي بشردوستانه كشيد و مسلمانان را از وظيفه‌ي نوسازي اجتماعي و سياسي بسيار دور كرد . هيچ كشور مسلماني به طور جدّي به فكر برنامه‌ي رفاه اجتماعي براي بخشيدن حيات دوباره به توده‌ها نيفتاد . اگر بهبودي در وضع توده‌ها پيش آمد و آنها جاني دوباره گرفتند فقط به تصادف بود نه از روي برنامه‌هاي دقيقاً طرح‌ريزي شده . جامعه چون جهازي بي‌ناخدا در ميانه‌ي امواج رها شده بود، يا در كام دريا فرو مي‌رفت، يا خود ره مي‌گشود و نجات مي‌يافت . احتمال غرق شدنش بيش از احتمال نجات يافتنش بود، و در واقع زير فشارهاي شديد زندگي و جهان پيرامون خود غرق مي‌شد . انحطاط همه جانبه بود .

مسلمانان امپراتوريهايشان را از دست دادند؛ جامعهٔ اسلامي تكّه پاره شد؛ علم و فلسفه ناپديد گرديد . حتّي هنرهاي ظريفه و هنرهاي كوچك كه رونق آنها از خصايص برجسته‌ي دوره‌ي دوّم احيا بود تحليل رفتند و پژمردند . سنن عالي نقّاشي پيشين از ميان رفت؛ بيشتر فعّاليّت هنري به تقليد ناشيانه از استادان قديم محدود شد . همان تبهگني در هنرهاي كوچك‌تر نيز ظاهر گشت . در ادبيّات نيز زوال و فساد پديد آمد؛ شعر سنّتي كه از سوي شاهان حمايت مي‌شد زيبايي و فريبندگي خود را حفظ كرد، امّا قوالب و اشكال نوي نيافريد . بزرگ‌ترين شاعر شبه قاره‌ي هند پيش از غالب دهلوي شاعري گريان بود . نثر اين دوره رشته‌اي از عبارات طولاني، نفس‌گير و روي هم رفته غامض و پيچيده بود .

مسلمانان در حدود سال 1850/1266 در قعر زوال و انحطاط بودند . اميران و محتشمان در هرزگي و شهوت‌راني غوطه مي‌زدند؛ عامّه‌ي مردم جاهل و بي‌شور و شوق بودند؛ دستگاه حكومتي غرق در ديوانسالاري و استبداد بود؛ و بدتر از آن، هيچ تلاشي در جهت درك و استفاده از پيشرفتهاي علمي و فني كه در پيرامونشان رخ مي‌داد صورت نمي‌گرفت . غرب از بي‌كفايتي شاهان و تهي بودن جامعه‌ي اسلامي بهره‌برداري كرد . غربيان داراي سلاحهاي مخرّبتر، جهازات بهتر، فنون مؤثّرتر، تدابير جنگي و ديپلوماسي كارآمدتر بودند . از اين گذشته، آنها در سرشت خود شايستگيها و قابليّتهايي داشتند كه مسلمانان فاقد آن بودند .

اگر قرار باشد قدرت يك ملّت را بر حسب آگاهي آن ملّت از هماوردجويي و قبول آن دانست، مي‌توان گفت كه ملل مسلمان سراسر جهان در طّي دوره‌ي انحطاط دوّم در عدم درك هماوردجويي غرب بر يكديگر سبقت مي‌جستند .مغرب زمين همبستگي و

يكپارچگي و گسترش قلمرو مسلمانان را تهديدي جدّي براي نقشه‌هاي امپرياليستي و استعماري خود تلقّي مي‌كرد . از اين‌رو سعي مي‌كرد كه مسلماناني را كه كمترين دركي از اين هماوردجويي داشتند يكسره از صحنه بيرون كند . بنابراين واكنش مسلمانان در برابر اين هماوردجويي همان‌قدر ضعيف بود كه درك آنان از آن . [44]

[44] - Karl Mannheim, I deology and Utopia , New York, 1936, pp. 59-88. (ايده ها و آرمانها ، نيويارک1936 ،ص 59تا 88؛ 1936،

بخش یکصدو چهاردهم

روشها و مبنای تاریخ نگاری در پژوهشهای تاریخی

بحث اول

114-1-1.روشهای جمع آوری اطلاعات در پژوهشهای تاریخی

پژوهشهای تاریخی عامل عمده و اساسی کسب و انتقال دانش است .این دانش گذشته علوم را به علوم معاصر وصل میکند و همچنان نحوه گذشته و سر گذشت جهان را به امروز نشان میدهد .زیرا نفس تاریخ نیز صرفاً این نیست تا تاریخ بیك سلسله وقایعی بپردازد که نظام زورمندانه پادشاهانی را بما بازگو کند که بر سر نگهداری قدرت جنگیده اند حتی فرزندان و برادران و نزدیگان خود را نیز کور و یا از زندگی محروم ساخته اند و بر بستر بیماری هزاران هزار انسان ناتوان که همه چیز شان را زیر ضربات خورد کننده مامورین جمع آوری مالیه از دست داده اند ویا هیزم جنگ های قدرت طلبانه بوده اند ،بساط عیش پهن کنند بلکه تاریخ علوم رویداد های غم

انگیز انسانها را در دایره تمدنی ریشه یابی نموده معایب را برای اصلاح نسل بعدی باز گو مینماید و حتی اگر ضرورت افتد توده های مردم را برای یك دگر گونی عظیم برای کشیدن خط بطلان سیاستمداران زور مند و خارج ساختن آنها از قدرت ،بسیج میسازد .

از این سبب ضرور است تا نفس پژوهشهای تاریخی زمینه های تشریحی داشته باشد تا در مورد شناخت پدیده مورد مطالعه معلومات ضروری را برای شناخت آماده سازد .این کار شیوه ، تاریخ نگاران را قادر میسازد تا در شناخت منابع دست اول و دوم در پژوهشهایی تاریخی شان مهارت و آشنائی لازم را داشته باشند .

انتخاب پژوهش های تاریخی مستلزم این است تا محقق بداند تاریخ چیست و عوامل اجتماعی ، سیاسی و اقتصادی که بر روی رویداد ها ، ایده ها و مردم تأثیر میگذارند ، کدام اند ؟ . باید در نظر داشت که پژوهش تاریخی همچون سایر تحقیقات علوم پایه بوده و به جمع آوری داده ها و منابع نیاز مبرم و اشکار دارد که تاریخ نویسان بایست از صحت و اصالت آن ها اطمینان حاصل کنند . داده ها را میتوان از منابع دست اول، از نتیجه گزارش و تجربه فرد، موسسه یا یك واقعه ، نامه های شخصی، یاداشت های شخصی و یاداشت های ارشیف شده روزانه و یا منابع دست دوم نظیر گزارش روزنامه ها ، مقالات، مجلات،برنامه های اختصاصی تلویزیونی و کتابهای مربوط به زمان تحت مطالعه بدست آورد .چگونگی داده ها ی جمع آوری شده ، سازماندهی منابع به صحت تحقیقات نهایی که حاصل از داده هاست کمك میکند تا پژوهشهای تاریخی معیاری گردند . [45]

[45] داکتر عابد سعیدی ژیلا وشوریده فروزان آتش زاده ،مجله دانشکده پرستاری ارتش جمهوری اسلامی ایران ، سال دهم ، شماره 3، پائیز 1389، شماره مسلسل25،

114-1-2.تاریخ نویسی بر چه مبنایی تحقق می یابد؟

روش تحقیقی در علم تاریخ مستلزم دانستن روش جامعه شناسی تاریخی میباشد که این روش تحقیق تاریخی در کیفیت علوم اجتماعی میباشد .این سه عامل از همدگر مجزا و بی ربط نبوده و در حوزه تحقیقات علمی با هم در تلفیق میباشند .

روش تحقیق در علم تاریخ بعنوان یکی از رشته های علوم انسانی واجد روش های تحقیق خاص خود است که عبارت اند از :

- اعتبار سنجی منابع تاریخی
- باز سازی وقایع تاریخی
- تبین علمی در تاریخ(علت یابی در تاریخ)
- عاملیت وساختار در تاریخ

بعضی مسائل نظیر عاملیت ساختار از علوم اجتماعی به علوم تاریخ وارد شده اند .

روش تحقیق درعلم تاریخ.این عناصر را در بر میگیرد:

مطالعه اسنادی در کانون های روش تحقیق در تاریخ که انواع منابع تاریخی را : از قبیل منابع مکتوب (خطی و چاپی و الکترونیکی)) ؛ منابع شفاهی که هم شنودنی و هم منابع دیداری یا عینی میباشد ؛ منابع مادی و افزاری ای که ممد وسریع کننده فعالیت های اینچنینی واقع میگردند (از قبیل چاپخانه ها ، دستگاه های کمپوتر ،دستگاه های چاپ رو میزی، دستگاه های تلویزیونی ، ایجاد سایت های جهانی انترنیت بمنظور گسترس علوم وبانکهای اطلاعات، تجربه گاهها [لابراتوار ها] میباشند) . ، منابع ساختمانی (آثار وابنیه) ایکه نمایندگی از طرز زیست تمدنی را در مقطع معین زمانی نشان میدهد مثل موزیم عای غیر منقول مانند بت های بامیان ، آثار باز مانده از مندیگك و ای خانم ، و استوپه های باز مانده ازدوره های بودائی ،آثار مکشوفه در حده ،آثار باقیمانده

،مهادژ بغلان (سرخ کوتل) معبد نوبهار بلخ، خرابه های شهر غلغله و آثار بدست آمده از تاکسیلا در کنار رودخانه اباسین وبست در کنار رود خانه هلمند .

عمارت تاریخی مقبره حضرت علی کرم الله وجهَ در شهر مزار شریف و مسجد خواجه محمد پارسا در بلخ از بناهای عصر تیموری

مقبره هندی که از شهکار های معماری عصر مغولی هند که در آگره نزدیکی دهلی موقعیت دارد

انواع اسناد تاریخی ازقبیل :فرمان - منشور – حکم – عهدنامه ها – شجره نامه ها - - یاداشت های متحد المال- اسناد دیوانی میباشد .

نمونه ای از منشور کشوری

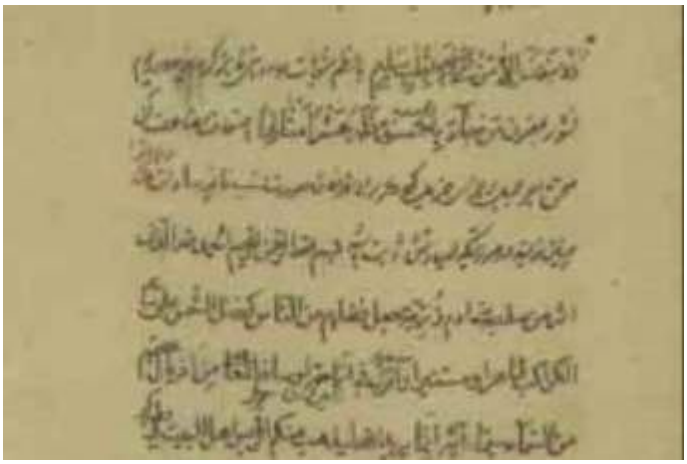

نمونه ای از نوشته های دیوانی

نمونه ای از سکه تاریخی

دانش های کمك کار در پژوهش های تاریخی :نسخه شناسی - زبان شناسی - خط شناسی – کتبه خوانی – سیاق شناسی (مجاری کلام) – سکه شناسی - - مُهر شناسی – نَسَب شناسی – رمز شناسی وشناختن موقعیت های تاریخی سبك ها و مکاتب هنری و نقاشی از قبیل سبك شناسی بهزاد ،زیبا نویسی مکتب خوش نویسان هرات (میر علی هروی) وشناخت آثار هنری نقاشی میکلانژ ،پیکاسوو دیگران در اروپا .

نمونه‌ای از کار کمال‌الدین بهزاد هروی . مرجع تصویر: کابل ناتهه

نمونه‌ای از کار پیکر تراشی میکلانژ برگرفته شده از بانک تصاویر گوگل با در نظر داشت حق تکثیر و اشاعه

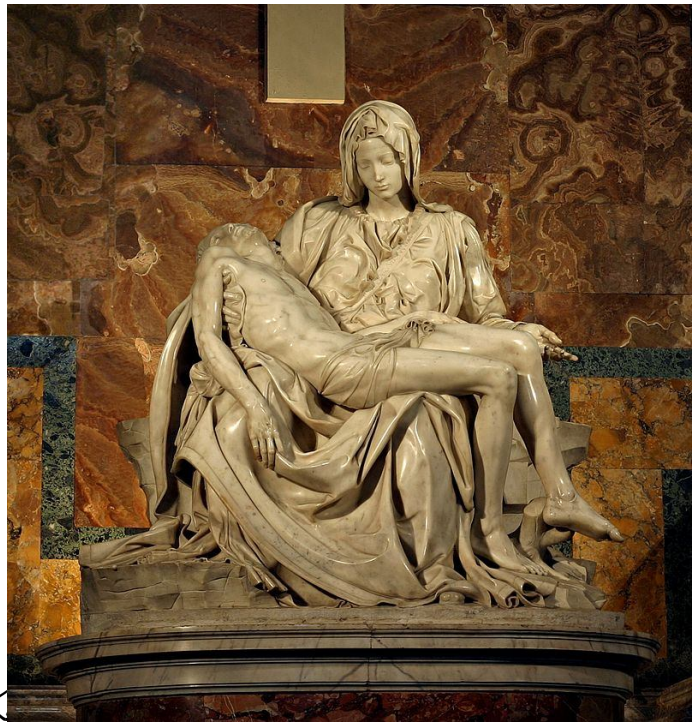

یکی از تصاویر مشهور میکلانژ که شاهکار بی نظیر او میباشد

114-1-3.روش رشد بشر در جامعه شناسی تاریخی:

علم جمعیت شناسی:

جمعیت شناسی یا چیره شناسی مطالعه ی آماری جمعیت ها است . در این دانش تراکم، توزیع و دیگر آمارهای مهم (مانند تولد ، ازدواج ،مرگ و . . .) بررسی می شوند . بخش هایی ازایندانش که امروزه اهمیت بسیاری یافته اند عبارتند از انفجار جمعیت، رابطهٔ بین جمعیت و توسعهٔ اقتصادی، اثر تنظیم خانواده، تراکم (یا بحران) جمعیت در شهرها ، مهاجرت های غیرقانونی و غیره[46]

[46]ویکی پیدیا دانشنامه آزاد از بانک اطلاعاتی گوگل،نسخهٔ ۳۰آوریل۲۰۰۸

افزون براین‌هااین به مطالعهٔ اندازه،ساختاروتوزیع جمعیت هاوتغییرات آن‌هادرپاسخ به تولد ،مرگ،مهاجرت،وسال‌خوردگی می‌پردازد .

تراکم‌نفوس‌جمعیت های‌انسانی ما را به‌این‌وا میدارد تا در مورد پویایی جمعیت‌انسان معلومات‌داشته‌باشیم

انسانها به مقایسه با سایر زنده جانها ، توانایی بسیار بیشتری برای تغییر محیط یا مهاجرت تکامل یافته دارند .این توانایی ها به هوموساپینس(Homo sapiens) یا علم گونه انسان کمك میکند تا به موقعیتی خیز بردارند که نه تنها قادر به کاهش جمعیت یا حذف دیگر گونه ها شود، بلکه همچنان بتواند آینده‌خودش‌رانیز در خطر رو برو سازد .

این‌علم‌عمدتاً توجه برپویایی های‌جمعیت انسان‌است . تاثیرش بر شکل دادن به‌گذشته‌ما ، سهم کلیدی‌شان در مشکلات‌جهان امروز ، و همینطور اهمیت شان در شکل دادن به‌آینده تمدنی میباشد (در اینجاست که تاریخ به علم‌آینده تبدیل میگردد .(مولف)) .[47]

در دوران پیش از تاریخ مکتوب، جمعیت‌انسان‌از گروه های‌پراگنده‌ای‌از شکارچی گرد آورندگان تشکیل‌شده‌بود ؛ این‌گروه ها با آهستگی گسترش‌می‌یافتند ودر سراسر جهان پخش‌میشدند ؛ تا اینکه‌حدود 10 هزار سال پیش، انقلاب گشاورزی‌و دامپروری‌رخ‌داد و اهلی‌سازی‌حیوانات و گیاهان‌آغاز شد . تا پیش‌از آن جمعیت‌انسان بر روی‌کره‌زمین تنها 5 تا 10 ملیون نفر بود .

[47] پول ارلیش.آن ارلیش،فراز و نشیب جمعیت های انسان، از مجموعه کتاب «انسان ، جانور غالب؛ تکامل انسان و محیط زیست» ترجمه ارش حسینیان ، انتشارات اسلند پرس،2008.

اولین یکجا نشینی انسانها (خانه - قریه – شهر)

در دوره یکجا نشینی ،انسانها ، اولین خشت تهداب تمدن وزیست مشترك را گذاشتند و به نیروی کاری و دفاعی یکدیگر بقسم مشترك توفیق یافتند ، رشد جمعیت سرعت گرفت . در این دوره انسان ها به غلات فرا آوری شده ودیگر مواد غذایی مناسب دست یافتند و بواسطه یکجا نشینی زنان به سیاق گذشته ، نیازی به حمل کودکان خورد سال شان بخاطر تغذیه از شیر مادر در محل کار شان در بیرون از خانه نداشتند بلکه آنها میتوانستند از غذا های متنوع از جمله شیر حیوانات فرزندانشان را تغذیه کنند ، با یکجا شدن، زنان می توانستند تعداد بیشتری فرزند به دنیا بیاورند و به این ترتیب تعداد کل بچه ها افزایش می یافت . و افزایش تناسب زاد ولد بر مرگ و میر کودکان زیاد تر بود و به این واسطه ازدیاد زاد ولد منجر به رشد سریع جمعیت انسان شده بود .

در نتیجه شتاب گرفتن رشد جمعیت انسان در زمان میلاد مسیح احتمالاً به 250 تا 350 ملیون نفر میرسید که به تدریج پس از این هم آهنگ رشد جمعیت از این هم بیشتر شتاب گرفت .

حدود 150 میلادی تعداد انسان ها در کره زمین به نیم میلیارد نفر رسید؛ و طی این دوره از اثر برقرار بودن نسبی صلح و افزایش فعالیت های کشاورزی و دامپروری که بعد تر منجر به اقتصاد گسترده اروپای متأخر باعث انقلاب بازرگانی گردید نرخ مرگ و میر نیز کاهش یافت .

در سده های 18 و 19 علی رغم شرایط نا مساعد کارخانه ها و معادن در دوره انقلاب صنعتی و ابداع ماشین بخار وضعیت بهداشت هنوز هم بهبود یافت و دلیل آن هم پا گرفتن سیستم های فاضلات آب و ارتقاء سیستم های بهداشتی در محلات زیست باعث شد تا نرخ مرگ و میر بطور قابل ملاحظه ای کاهش یابد ، متعاقب این تغییرات ، جمعیت این کشور ها در اواخر قرن نزدهم و اوایل قرن بیستم به سرعت افزایش یافت . تا سال 1850 جمعیت انسان دو برابر شده و بیك ملیارد نفر رسیده بود . در سده 18 پس از آنکه مرگ و میر در کشور های صنعتی رو به کاهش گذاشت، میزان زادولد نیز به میزان بلندی نیز رو به کاهش نهاد که از آن اغلباً به عنوان

«گذار جمعیتی»یاد میشود . این اصطلاح اشاره دارد به گذار از وضعیتی با نرخ زایش و نرخ مرگ بالا، به وضعیتی زایش و مرگ پایان-غالباً باقدری تأخیر بین بهبود نرخ مرگ و میر نوزادان و کودکان ، و متعاقبش نرخ زاد ولد .

علل تغییر در نرخ زایش در این برحه از تاریخ از جوامع صنعتی هنوز بطور کامل شناخته نشده ، اما بنظر میرسد اقتصاد خانواده در این میان نقش داشته است . به عبارت دقیق تر ، به موازات اینکه انسانها بیشتر و بیشتر به سمت شهر ها سرازیر شدندو ماشین های کشاورزی جای کارگران زراعی را گرفتند کودکان به مرور اهمیت اقتصادی شان را از دست داند وتبدیل به موجودات پر هزینه از نظر آموزش و پروش شدند . کاسته شدن از نرخ مرگ و میر نوزادان و کودکان، وافزایش هزینه های پرورش کودکان ، انگیزه ها و مشوق های موجود برای ایجاد خانواده های بزرگ تر شهری را سرمشق خود قرار دادند .

به موازات اینکه تعداد بیشتری از افراد ، بویژه زنان، در دبیرستانهاو مقاطع آموزشی بالاتر آموزش میدیدند میانگین سن ازدواج نیز افزایش یافت؛ به همین شکل، میانگین تعداد فرزندان هر زن نیز کاهش یافت چرا که زنان بطور روز افزونی به عنوان «نیروی کار»فعالیت میکردندو از این رو تصمیم به داشتن فرزندان کمتری می گرفتند .

این فرایند مدرن سازی ، که منجر به کاهش نرخ رشد جمعیت شد (وحتی در بسیاری کشور ها بکلی به رشد جمعیت پایان داد ، تازه اگر مهاجرت را کنار بگذاریم) در میانه قرن بیستم در اروپا وامریکای شمالی بحد کمال خود رسید . اما در این دوره فرآیند مدرن سازی هنوز در دیگر نقاط جهان آغاز نشده بود ، ودر سطح جهانی ، رشد جمعیت همچنان به حرکت شتابناك خود ادامه داد ، چنین شد که در سال1930،جمعیت جهان به دو ملیارد نفر رسید ، در سال1950به ۲،۵ ملیارد ، ودر سال1960ازمرز3 ملیارد نفر عبور کرد .[48]

(واکنون نظر به آمار های تأیید شده جمعیت جهان به ٤،٥ میلیار نفر بالغ میگردد .اخیراً برنامه هایی از آغاز سده بیست ویکم مبنی بر کنترول نرخ جمعیت جهان از طریق مدیریت بحران های اقتصادی وراه اندازی توطئه های منطقوی ،جنگهای منطقوی ،سمتی ،

[48] همان اثر ،صص16تا 17

قومی ، زبانی و عقیدتی (القاعده – طالبان – داعش- بوکوحرام- صهیونست های جنگ طلب اسرائیل) مخصوصاً در پر نفوس ترین نقاط جهان (شرق میانه – مصر ، افغانستان- پاکستان –افریقا)و ایجاد حکومت های ضعیف وناکارا که در مجموع باعث از هم پاشیدگی نظم منطقوی در یك کشور گردیده با سامانه های جنگ داخلی مقادیری هنگفتی از جمعیت موجوده جهان از اثر موجودیت این جنگها ، استعمال سلاح های کشار جمعی از قبیل بمب های خوشه ای ، وسلاح بیولوژیکی و کیمیایی و در نهایت استعمال سلاحهای اتمی نیز منتفی نمیتواند باشد ، میتواند شاید تعداد قابل ملاحظه ای از نسل موجوده را راهی دیار فنا سازد .(مولف))

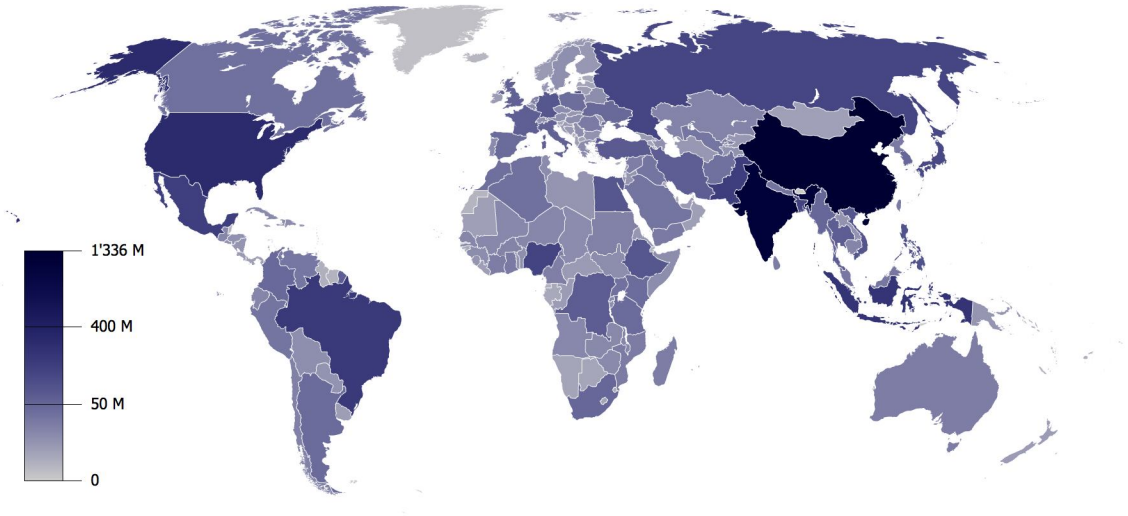

نقشه کشور های جهان به اساس جمعیت شان- تصویر از طریق ویکی انبار

تیوری کنترول جمعیت از طرف جامعه شناسان

توماس رابر ت مالتوس تولد(۱۴فوریه۱۷۶۶–۲وفات دسامبر۱۸۳۴) Thomas Robert Malthus استاد دانشگاه انگلیسی بود که تاثیر بسیار زیادی روی جمعیت‌شناسی و اقتصاد سیاسی گذاشته‌است . مالتوس به خاطر پایه‌گذاری نظریه

رانت مشهور است . البته کتاب مشهوری نیز به نام اصل جمعیت نگاشته است و اولین بار به این موضوع اشاره کرده است که افزایش جمعیت راه حلی برای پیشرفت نیست.

وی در کمبریج به تحصیل الهیات پرداخت و پس از تکمیل تحصیلات در سال ۱۸۰۵ استاد تاریخ و اقتصاد در کالج هال بیوری گردید . مالتوس کتاب خود را تحت عنوان اصل جمعیت در سال ۱۷۹۸ و چاپ دوم و کامل آن را در سال ۱۸۰۳-۱۸۱۷ انتشار داد . مالتوس معتقد بود که موجودات زنده با سرعت سرسام آوری تکثیر پیدا می کنند و اگر قحطی و جنگ و غیره وجود نداشته باشد جمعیت به شکل تصاعد هندسی زیاد می شود و ممکن است در هر ۲۵ سال دو برابر گردد در حالی که وسایل ارتزاق در بهترین شرایط با یك تصاعد ریاضی بالا می رود و لذا هر ۲۵ سال جمعیت دو برابر می شود و حال آنکه ازدیاد خواروبار و مواد غذایی بسیار ناچیز است ولی برخی عوامل چون جنگ و قحطی می توانند موانع طبیعی در امر ازدیاد جمعیت باشند . [49]

مالتوس او از جمله دانشمندان شکاك و بد بین به روال رشد طبیعی جمعیت در سده 18بود اگر نظریه او تحقق می یافت باید در هر یکصد سال چهار مراتبه رشد جمعیت بقسم صعود هندسی بالا می رفت و در ظرف دو صد سال این رقم به هشت مرتبه میرسید و این خود میرساند که انسانها مخصوصاً دانشمندان توانستند از طریقه های مناسبی از یك فاجعه ای که مالتوس پیش بینی کرده بود جلو گیری کنند .این دانشمندان توانستند رشد جمعیت جهان را از طریق فن آوری های مدرن درامر کنترول جمعیت در یك حالت اعتدال نگهدارند و از طرف دیگر به میزان فن آوری های نوین در امور کشاورزی و صنایع غذایی و تولید انبوه آن در این آزمون موفق بدر آیند .

نظریات مالتوس در مورد ایده کنترول جمعیت:

مالتوس برای جلوگیری از رشد جمعیت، سه نوع راه حل ارائه می دهد :

---

49 دانشنامه آزاد ، از طریق بانک اطلاعاتی گوگل.

1. منع یا فشار اخلاقی (عقب انداختن ازدواجها) ؛

2. کنترل جمعیت از طریق برنامه تنظیم خانواده؛

3. فقر و گرسنگی؛

وی دو راه حل اولی را "راه حل جلوگیری" و راه حل سومی را "راه حل مثبت" و مهمترین عامل متوقف کننده افزایش جمعیت می داند . او در جواب این سوال، که "آیا واقعا اگر مردم بیشتری به‌کار روی زمین بپردازند و غذای بیشتری تولید کنند، نمی‌توان از فقر و گرسنگی جلوگیری کرد، پاسخ منفی می‌دهد؛ زیرا او معتقد است که قانون بازده نزولی عامل بازدارنده این قضیه است. [50]

2. **نظریه بحران:** تئوری بحران مالتوس، تحت تأثیر تزلزلهای اقتصادی که در اوایل قرن نوزدهم انگلستان به آن دچار شد، به‌وجود آمد . توزیع نابرابر درآمد به انباشت سرمایه انجامید؛ که پس‌انداز بیش از اندازه را به‌دنبال داشت و به‌نوبه خود موجب افزایش تولید کالا شد . از طرف دیگر توزیع نابرابر درآمد، مانع وجود تقاضای مؤثر برای کالاهای موجود گردید . کارفرمایانی که با درآمد بالا امکان مصرف داشتند، به‌خاطر اشباع نیازهای خود، میل به‌مصرف نداشتند و کارگران که نیاز و میل به مصرف داشتند، فاقد درآمدی بودند که بتوانند مصرف خود را با تولید بیشتر کالا تطبیق دهند . به‌این لحاظ، مالتوس تقویت مصرف را از این طریق پیشنهاد می‌کند؛ که طبقه‌ای از انسان‌ها، تمایل و همچنین امکان داشته باشند، تا معادل آنچه کالاهای مادی تولید می‌کنند، بیشتر مصرف کنند [51] .

3. **سود:** مالتوس برعکس ریکاردو، از بالا رفتن سود نگران بود . به‌نظر وی صاحبان زمین‌ها و کارگران، تقریبا همه درآمد خود را برای خرید کالاهای مصرفی، هزینه می‌کنند . بنابراین دستمزدها و رانت‌ها در قالب تقاضای مؤثر، خود را نشان می‌دهند . اما سود،

50 تفضلی، فریدون؛ تاریخ عقاید اقتصادی، تهران، نی، 1372، چاپ اول، ص118-120.
51 نمازی، حسین؛ نظامهای اقتصادی، تهران، شرکت سهامی انتشار، 1387، چاپ پنجم، ص61.

کاملاً پس‌انداز می‌گردد . از این‌رو اگر قوانین مربوط به‌ممنوعیت واردات غلّات باعث شوند سود کاهش پیدا کند و دستمزد و رانت بالا برود، از نظر او مورد استقبال خواهد بود . [52]

فلسفه سیاسی مالتوس

از بررسی عقاید وی این‌طور استنباط می‌شود، که او تا اندازه زیادی تحت تأثیر فلسفه بنتهام(لذت و درد) قرار گرفته است . به‌نظر او هدف اساسی نظام اجتماعی، فراهم کردن حداکثر رفاه برای حداکثر افراد جامعه است . برای نیل به این هدف، قانون خاصی جز مشاهده براساس تجربه وجود ندارد . اگرچه آثار مالتوس به‌طور مستقیم، فاقد زمینه‌های مذهبی است، لیکن فلسفه او را در مورد لذت و درد، می‌توان نشأت گرفته از فلسفه قدرت الهی دانست . به‌نظر مالتوس، هدف پروردگار متعال، رهبری بندگان خود، در انجام کارهای خوب و احراز از کارهای بد است . لذا تنها به‌وسیله ارزیابی نتایج انگیزه‌های مختلف، از طریق اصالت مطلوبیت است که انسان به‌تدریج، خود را به ارضای انگیزه‌ها عادت می‌دهد و بدین طریق، سعادت جامعه انسانی را تأمین کرده و به‌هدف الهی کمك می‌کند . او معتقد است که ما باید محرّك‌های خود را با الهام از معیارهای الهی برای توسعه و ترفیع سعادت اکثریت انسان‌ها تنظیم کنیم . [53]

مالتوس، ریکاردو و دیگران

مالتوس عقیده دارد که ریکاردو و نظرات وی بسیار انتزاعی و روند علّی و معلولی برای بررسی علمی، مشکل‌آفرین است . وی در واقع با نوعی ترکیب قیاس و استقراء در نظریه‌پردازی موفق بود .

ریکاردو قیمت را معلول هزینه تولید و مکانیسم عرضه و تقاضا را پرازخطا می‌داند ؛ درحالی‌که مالتوس، کارکرد عرضه و تقاضا را در تعیین قیمت مؤثر می‌داند .

---

52 دادگر، یدالله؛ تاریخ تحولات اندیشه اقتصادی، قم، انتشارات دانشگاه مفید، 1383، چاپ اول، ص 252.

53 تفضلی، فریدون؛پیشین ، صص114تا116.

در مقوله ارزش نیز، ریکاردو آنرا در نوعی مقیاس انتزاعی، ولی مالتوس در قالب نسبتا عملیاتی مورد تاکید قرار داده‌اند .

مالتوس در کنار اقتصاد، از اطلاعات وسیع فلسفی، اخلاقی و سایر معارف اجتماعی برخوردار بود؛ ولی ریکاردو از اندیشه و مطالعات فرااقتصادی و به ویژه فلسفه، بهره مند نبود . [54]

دیدگاه مالتوس در رابطه با قانون سه

براساس این قانون که به "**ژان باتیست سه**" منتسب است، هرگاه اقتصاد در اشتغال کامل قرار گیرد و سرعت گردش پول نیز ثابت باشد ، سطح قیمت‌ها بستگی به حجم پول خواهد داشت . اگر عرضه پول ثابت بماند ، قیمت‌ها نیز ثابت است؛ ولی با افزایش و کاهش عرضه پول، قیمت‌ها افزایش و یا کاهش خواهند یافت .

او این قانون را نمی‌پذیرد و مشکل اساسی رکود و کسادی را در کمبود تقاضا می‌داند . [55]

نقد نظریه جمعیت مالتوس

اساس و پایه نظریه مالتوس را از یك طرف یك مسأله فیزیولوژیکی، و از طرف دیگر یك مسأله فنی تشکیل می‌دهد . در نظریه جمعیت، شرط اساسی، همانا "قانون بازدهی نزولی" است؛ که نتایج شوم خود را در صورتی که شیوه فنی تولید ثابت بماند ، به جامعه تحمیل خواهد کرد . امروز رشد سریع جمعیت را فقط به کشورهای آسیایی و آفریقایی در حال توسعه مربوط می‌کنند . با وجودی که به جهت بالا رفتن سطح بهداشت مردم، از میزان مرگ و میر کاسته شده، لیکن در عین حال به‌علّت عوامل اجتماعی و مذهبی، رامحلهای دیگر

54 دادگر، یدالله؛ پیشین ،ص256.
55 دادگر، یدالله؛ ص256.

مالتوس(تنظیم خانواده) عملی نشده است . اگرچه در نظر تعداد کثیری از اقتصاددانان به رهبری مالتوس، افزایش جمعیت مانع بزرگ توسعه اقتصادی محسوب می‌شود؛ امّا جمعیت‌شناسان، عامل جمعیت را مهمترین عامل توسعه و رشد اقتصادی هرجامعه می‌دانند . جمعیت‌شناسان معتقدند که عامل جمعیت فعال، منبع ثروت ملی است و رشد تولید سرانه به نرخ رشد جمعیت فعّال بستگی دارد . هرقدر جمعیت فعال سریع‌تر افزایش یابد ، تولید سرانه، با سرعت بیشتری بالا می‌رود . لیکن این فرض در حالتی است که آهنگ رشد و پیشرفت تکنیك تولیدی جامعه از رشد جمعیت سریع‌تر باشد . [56]

نقد دیگر را مي‌شود از ابن خلدون آورد . ابن‌خلدون در مقدمه خود، جمعیت زیاد را باعث ارزاني مواد غذايي و كالاهاي ضروري و كمي جمعيت را عامل گراني و كمبود كالاها و مواد فوق عنوان مي‌كند . شايد دليل آن‌را در اين دانست كه جمعيت زياد، توليد انبوه را به‌دليل مصرف انبوه طبيعي، به‌صرفه و توليد انبوه، نيز قيمت تمام‌شده كالاها ، خدمات و نيز عوامل توليد را ارزان مي‌كند . به‌همين جهت هم وفور كالاها و مواد ضروري پيش مي‌آيد و هم قيمت آن‌ها به‌شدت پايين مي‌رود . [57]

---

56 تفضّلی، فریدون؛ ص122.

57 مقدمه ابن خلدون ، پیشین

بخش یکصدو چهاردهم

بحث دوم

جمعیت شناسی

114-2-1. جمعیت شناسی

تعریف جمعیت شناسی

واژه «**دیموگرافی** یا **جمعیت شناسی**»در ترجمه تحت الفظی آن از یونانی به معنای«**توصیف مردم**» است . بر طبق لغت نامه چند زبانی جمعیت شناسی سازمان ملل متحد ، جمعیت شناسی، مطالعه علم جمعیت های انسانی است که در مرحله نخست به بررسی **بعد، ساخت** ، **رشد و تحول** آنها می پردازد، موضوع اساسی جمعیت شناسی در حالت عمده مطالعه کمی عوامل از قبیل باروری ، مرگ و میرو مهاجرت است که پیوسته بر جمعیت اثر می گذارند واندازه ورشد آن را تعیین می کنند .این عوامل در اصطلاح بنام «**اجزای رشد**»، خوانده میشوند . این عوامل به همراه عوامل دیگری از قبیل ازدواج و طلاق،**ساخت** یا **ترکیب** جمعیت را تعیین میکنند .

بطورکلی میتوان گفت که **جمعیت شناسی علمی است که بمطالعه ساختمان و تحول و حرکات جمعیت ها در زمان و مکان می پردازد .**[58]

---

[58] باقرزاده داکتر ،درس جمعیت و تنظیم خانوواده ، کتاب الکترونی ،1384-85،ص6.

جامعه چیست؟

کمونیزم ، سرمایه داری ، بازار آزاد و اقتصاد مختلط شکل های مختلف جامعه اند که ما اغلب از آنها سخن میگوییم . اما پرسش اصلی این است که:

جامعه چیست؟ یا در واقع جامعه کجاست؟

سخن معروف است که مارگریت تاچر نخست وزیر اسبق بریتانیا ، اصولاً به وجود داشتن جامعه باور نداشت . در ظاهر حق با اوست . به دور وبر مان که نگاه کنیم در وهلهٔ اول مردمانی را می بینیم که بکار خود مشغول هستند . اما اگر عمیق تر نگاه کنیم گروهای از مردم را می بینیم که به شکل های کاملاً سازمان یافته کار میکنند . خانم تاچر شیوه سازمان یافتگی جامعه را بسیار مهم میداند واو فرد گرایی را چیزی در حدیك توهم می داند . او معتقد است که افراد وجود دارند ، اما ساخته دست اجتماع اند . و این پایه ترین معمای جامعه شناسی است . «**فهم متعارف**» می کوشد این شگاف را پر کند ، اما هیچگاه خیلی موفق نبوده است .

خانواده همیشه بمنزله «سنگ بنای» جامعه قلمداد شده است . خانواده چیزی طبیعی است و فهم متعارف آنرا می پذیرد . اما:

فهم متعارف چیست؟

از هنگامیکه با طرح پرسش در مورد شیوه کنش متقابل آدمیان و طرز رفتار شان بپردازیم خود را به مخمصه نظری انداخته ایم . اگر ما بیرون از محدوده «فهم متعارف» بایستیم وبه آنچه مردم واقعاً انجام میدهند توجه کنیم فرهنگ بشری بسیار پیچیده بنظر خواهد رسید . واین دقیقاً آن چیزیست که جامعه شناسی از ما میخواهد انجامش دهیم .

پس نقص فهم متارف چیست ؟ فقدان نظریه ای که توضیح دهد مردم چگونه با هم کار و زندگی میکنند . مثلاً توضیح این که چرا مردم همدگر خود را نمی کشند ؟چرا بعضی از مردم کاملاًبا فرهنگ مسلط سازگار می شوندوبعضی دیگر مطلقاً آنرا نمی

پذیرند ؟ روشن است که جوامع کاملاً مختلف با فرهنگ های مختلف وجود دارد . بنا بر این ما نیاز مند نظریه ای هستیم که بتواند هم اختلافات این جوامع را توضیح دهد و هم واکنش مردم را به این اختلافات و جوامع مختلف . خلاصه کلام جامعه شناسی یعنی همین .

تعریف بیکاری در جامعه کمونستی:

قبل از این که به این موضوع پرداخته شود ضرورتاً در مورد کمونیزم وفروپاشی شوری چیزی میگوییم: کمونیزم خوب بود یا بد ؟ پرسش مهمی است که برای پاسخ گفتن به آن باید کمی تخیل ورزید ، کمی تاریخ دانست و کمی هم با نظریه های جامعه شناسانه آشنا بود . این پرسش از رو پرس جامعه شناسانه مهمی است که کمونیزم تلاشی بود برای تجدید بنای کامل جامعه- یعنی موضوعی که جامعه شناسی به آن توجه خاص دارد .

ماهیت جامعه شناسی: پیش از آنکه جامعه شناسی ، که وسیله ایست برای تفکر در بارهٔ جامعه ابداع شود ، همگان جامعه را ، کم یا بیش، همانطور که بود می پذیرفتند . بحث در این مورد که چقدر میتوان جامعه را تعییر داد از مباحث پایه در برنامه جامعه شناختی است .

در جامعه کمونستی کمتر پذیرفته است که بیکاری امری فردی دانسته شود اما در جامعه سرمایه داری فهم متعارف فرد را کاملاً مسئول و سبب بیکاری می شناسد . ولی این سوال نزد اشخاص بیکار ایجاد می شود که چرا بیکار هستند ؟ کسانی که بیکار می شوند اغلب گمان میکنند که مقصرند و از عهده کار شان بر نیامده اند . اینان مشکل را فردی میدانند . این نظری بر آمده از **فهم متعارف** است ، حالانکه علت های متعدد و پیچیده ای در بیکار شدن افراد دخیل اند . واین علت ها بیشتر مربوط به تغییرات اجتماعی در سطوح گسترده هستند تا اینکه مشکلات فردی باشند . علم جامعه شناسی می کوشد تا علل و اسباب فردی و اجتماعی که سبب بیکاری می شوند را توضیح دهد .

علت های بیکاری یا نیروی کار مازاد در جامعه

علت های بیکاری میتواند

1 . تغییرات تکنولوژیك(دستگاه های جدید)

2 . تغییر روش های کار کردن (کار آمدی)

3 . انجام شدن کار در کشور های دیگر یا توسط افرادی از خارج کشور (جهانی شدن) کار

4. تغییرات سیاسی (سیاست های دولتی) که گروه های بسر اقتدار در دولت افراد نزدیك بخود را در کار ها نصب میکنند

5. تغییرات فرهنگی (تقاضا برای محصولات دیگر)

6. فقدان مهارتهای لازم(ممکن نبودن تحصیل و آموزش ضمن کار)

اما هیچکدام از علت های با لاربطی بخود کار گر ندارد . پس دیدگاهی که فرد را مقصر می شناسد در توضیح علت های اصلی بیکاری قانع کننده نیست . بسیاری از جوامع از این تغییرات آگاهند وبرای کم کردن آثار زیان بار آن ها سیاست های اجتماعی مناسب در پیش می گیرند . [59]

[59] آزبورن ریچارد ،جامعه شناسی قدم اول ، مترجم رامین کریمیان، نشرکتابخانه ملی ایران ،تهران:1378،صص1تا 13.

114-2-2.عوامل دگر گونی جامعه

تغییرات صنعتی: ما همه میدانیم جوامعی که ما در آنها زندگی میکنیم به سرعت دگر گون میشوند و جهانی که پدر -مادر های مان در آن زیسته انداحتمالاً هر گز باز نخواهد گشت.آنچه سبب این دگر گونی ها میشود و چگونگی واکنش ما به این دگر گونی ها موضوع اصلی جامعه شناسی است .رشته جامعه شناسی از دلِ آگاه به این نکته که جوامع تغییر میکنند سر بر آوردو در درون مدرن و با انقلابهای فرانسه و امریکا آغاز شد .در سده های هجده و نزده امریکا و اروپا از جامعه کشاورزی به جامعه صنعتی گذار نمود .در این گذار تغییر اساسی در تمام کره زمین هویدا گردیدو پس لرزه های آن تا هند و اندونیزی و کشور های افریقایی رامتأثر ساخت .تغییر اساسی ای که بشر هنوز هم با پیامد های آن زندگی میکند .

چه چیز های موجب این تغییرات می شوند و چرا مردم اینکار را میکنند؟

مشکل ایده ها و خواستها

جامعهه شناسی شهرت بدی یافته و آن این که خیلی ها ، مخصوصاً سیاست مداران ، میگویند که جامعه شناسی فقط نکات بدیهی را به شکلی پیچیده با بکار بردن نظریه های متناوب بیان میکند .مشکل فهم متعارف و ناتوانی در ربط دادن مشکلات فردی به ساختار های گسترده تر اجتماعی آن چیزیست که ما آن را مشکل «ایدیولوژی»میخوانیم .

واژه ایده ئولوژی معانی زیادی دارد اما همهٔ آن معانی در توضیح این نکته بکار می روند که مردم باور های خاصی در بارهٔ جهان دارند که الزاماً درست نیستند . مفاهیم متعارف در باره جهان اغلب ایده ئولوژیك اند به این معنی که عمدتاً مبتنی بر یك باور ند تا اینکه توضیح عملی باشند . در سابق کار گران بر این باور بودند که طبقات بالاتر حق بهره کشی از آنها را دارندو یقین داشتند که این راه ورسم جهان است . جامعه شناسی هوشیاری انتقادی نسبت به زندگی اجتماعی است .

چگونه اختلافات در رفتار اجتماعی بوجود می آید؟

جامعه شناسی تاریخی طی ده های گذشته سده بیستم ،مطرح شده و مورد توجه شماری از دانشمندان جامعه شناس بوده است . از قبیل روستو در دهه شصت.

جامعه شناسان تاریخی در مطالعات و کار های خود از روش هایی بهره گرفته اند که ممکن است در روش تاریخی مرادف با روش کار بست در جامعه شناسی تاریخی کار برد داشته باشد .

بینش و روش در جامعه شناسی تاریخی در زمینه های مختلف این دگر گونی فکری را بوجود آورد :

چگونه به مطالعه جامعه شناسی بپردازیم ؟

اغلب گفته می شود که جامعه شناسی مطالعهٔ علمی جامعه ورفتار انسان است ، اما منظور این گفته دقیقاً روشن نیست . نخستین پرسش این است ، چگونه جامعه را مطالعه (برسی) میکنیم

قانون وجامعه

برای مثال بیایید قاضی ها را در نظر آوریم . آنها در زمینه های مختلف و بمدت طولانی تجربیات مختلفی داشته اند . وقتی قاضی ها کسی را زندانی میکنند اغلب به او میگویند تو برای جامعه خطرناکی . . . جامعه باید از امثال تو مسئون بماند ؛ این در حالیست که خانم تاچر که گفته بود جامعه ای وجود ندارد ، روشن است که هیچ کس را نباید به این بهانه که خطری برای جامعه است به زندان انداخت . ولی دیده میشود که در این مقوله هم قاضی و هم خانم تاچر در اشتباه اند . زیرا این قانون است که حرکت های عادلانه را میخواهد در جامعه روال سببیعی بدهد ، زیرا قانون جزء مهمی از جامعه است که تعیین میکند کار ها چگونه باید انجام شود . بنا بر

این جامعه شناسی میگوید ،«کار ها چگونه صورت می پذیرد، چرا قاضی هاچنان تصمیم هایی میگیرند ؟ زندانها به چه کار می آیند و چرا مردم دست به کار های خلاف می زنند ؟آیا برای آن است که بد یا گرسنه اند یا برای آنکه کار های خلاف را در تلویزیون و کتابها روزنامه ها می بینند و میخوانند ؟»[60]

114-2-3.قضاوت جامعه شناسی در باره قاضی ها

دستگاه قضایی شکل نهادی شدۀ رفتاری است که ریشه های عمیق تاریخی دارد .جوامع در اساس از گروهی از شکل های نهادی شدۀ رفتاری ساخته شده اند که در طی زمان باز تولید شده اند و تغییر پیدا کرده اند .

قضات طوری عمل میکنند که گویی قوانینی که جاری میکنند تنها قانون پذیرفته است و هیچگاه تغییر نخواهد کرد . در حالیکه هم جامعه و هم قوانین آن تغییر میکنند . به همین سبب است که مطالعۀ اجتماعی تا به این حد پیچیده است .

آیا جامعه شناسان تنها به مشاهده تغییرات می نشینند وتوضیح شان می دهند ویا اینکه در ایجاد این تغییرات مشارکت دارند و می کوشند بر آن تأثیر بگذارند ؟

[60] ازبورن ریچارد ، جامعه شناسی ، پیشین ،صص15تا17.

114-2-4. خاصتگاه های جامعه شناسی

آنچه جامعه شناسان میگویند همواره موضوع بحث فیلسوفان، شاعران، داستان نویسان وحتی رهبران مذهبی بوده است . افلاطون در 2500سال پیش از این توصیه هایی میکند برای اینکه جامعه چگونه سازمان داده شود . ولی ما او را جامعه شناس نمی دانیم .زیرا نخستین نشانه های جامعه شناسی را بایددر علم و فلسفه عصر «روشنگری کبیر» در سده هجدهم میلادی دانست . تغییراتی که در این دوره در جامعه مستولی شد که در تقابل علوم عقلی با باور ها و توجیهات مذهبی ریشه دارند .

مدرنیته

اصطلاحی که در این روز ها بار ها از طریق رسانه ها و مجلات وجراید در سر زبانها میباشد . به زبان ساده میتوان گفت که جامعه شناسی تصویری است از جوامع «مدرن» . یعنی تنها هنگامی که جامعه ،بجامعه ای مشخصاً «مدرن» یا «صنعتی» گذار کرد ،جامعه شناسی توانست نشان دهد که این گذار چگونه رخ داده است .

در جامعه اروپای قرن هجدهم مدرنیته و صنعتی شدن بر جای نظم مستقر و کهن کشاورزی و مذهب نشستند و به همهٔ تغییرات فنی وفرهنگی که در طول قرن ها پدید آمده بود سرعت بخشیدند . با بمیان آمدن ماشین های محرکه بخار میتوان گفت که مدرن سازی (واین «پسامدرنیته» مغلق ناقلا)چیزی نیست جز فرآیند تغییر که دائم ستایش بیشتر می شود .

به بیان دیگر ، جامعه شناسی را غار نشینان اختراع نکردند زیرا ابزار فکری لازم برای این کار در دست شان نبود . بلکه در دوره انقلابات فکری عصری که از آن بنام «روشنگری» یاد میشود پدید آمده که متضمن تغییر و پیشرفت و اندیشه انتقادی البته در جامعه اروپا دست بدست هم دادند تا مردم متوجه شوند که جامعه هم مثل هر چیز دیگر ، «ساخته بشر» بوده و همواره تغییر یافتنی است

. انتقاد از نظم کهن نگرشی جدید به جامعه پدید آورد و انقلاب فرانسه (که بعد از این در باره آن دوره و آرای آن توضیحاتی مبسوطی خواهیم داشت) مُهر تأییدی شد بر آن رویکرد های انتقادی تازه .

114-2-5.بنیان جامعه شناسی را چه کسانی گذاشتند

روشهای جامعه شناسی کدام است ؟چه کسانی بنیان گذار آن اند ؟ چه چیزی باعث پیدایش جامعه شناسی شد ؟ انقلاب انگلستان،فرانسه وامریکا سوالاتی را پیش کشیدند که با پیدایش جامعه شناسی انجامید .

اینها با روش های جدید علمی و عرضهٔ نظریه های مبتنی بر داده های تجربی ترکیب شد و شرایطی را پدید آورد که جامعه شناسی در آن نمو کرد .سر نگونی حکومت های مطلقه و تر دید در مذاهب مسیحیت (در سده های میانه مسیحی)در باره اینکه چه کسانی حق حکومت کردن دارند و جامعه چگونه باید سازمان داده شود سؤالاتی را مطرح ساخت .

تعجبی ندارد که فرانسویان بنیان گذاران جامعه شناسی باشند ، چون انقلاب اجتماعی سال 1789یکی از تکان دهنده ترین و بنیادی ترین تحولات اجتماعی بود .نخستین ردّهٔ جامعه شناسی را ، گذشته از آثار دیگر ، در کتاب روح القوانین(1748)اثر بارون مونتیسکیو می توان یافت .او در این کتاب به ماهیت واصولی» که شالودهٔ انواعِ مختلف قانون را تشکیل میدهد ، وبنا بر این ، به انواع مختلف جامعه، توجه کرده است . "دیوید هیوم" (David Hume)فیلسوف تجربه گرا (1711-1766)در مورد جامعه شناسی گفته های دارد :. اصل مسأله این است که آیا جامعه شناسی علم است و منظور از علم بودن آن چیست ؟یا اینکه فقط تفسیرو تحلیلی است که ما را از آینده با خبر میسازد .براساس نظریه "هیوم" دور نیست که به جامعه بمثابه یك كل اندیشه شود .در جامعه شناسی بیشتر تفکرات در باره شکل های اجتماعی به زمینه های خاص، اقتصادی یا مذهبی، محدود و منحصر بود .آغاز تفکر «دانشنامه ای» برای خودش انقلابی بود . او جامعه شناسی را شبه علمی میداند که با بکار گرفتن بسیاری کلمات مطمئن و کمی آمار

، تغییرات بارز اجتماعی ، را توضیح میدهد . همو میگوید : جامعه شناسی نظریه کلانی است که میخواهد بواسطه تحلیل، مقایسه و ارزیابی نظری نهاد های اجتماعی همه چیز را در بارهٔ توسعهٔ انسانی تبین کند . و از نگاه بانوان : جامعه شناسی تخصصی است زیر سلطهٔ مردان و در صدد است با تکاء به مقولات مردانه نظیر : کار ، ثروت ، جنگ و صنعت، رشد و توسعه اجتماعی را تبیین کند . جامعه شناسی بر زنان و کار های شان و نقش اجتماعی آنها چشم هایش را کاملاً بسته است .

زنان میپرسند :حالاما از کجا شروع کنیم ؟

114-2-6. جامع شناسی اثباتی (پوزیتویست)

اُگوست کنت (Auguste Comte) (1798-1857)، فیلسوف فرانسوی ، وضع کننده اصطلاح«جامعه شناسی»است . او در سالهای منتهی به انقلاب فرانسه بالید وقطعاً تحت تأثیر تندروی ها و آشوب های زمانه بود و در برابر شان واکنش نشان داد .

درباره او:

«اگوست کنت واضعِ نامِ جامعه‌شناسی (Sociology) و به‌عنوانِ بنیانگذارِ جامعه‌شناسیِ نوین شناخته می‌شود . تابلویِ علوم، سیرِ تکاملِ ذهنیِ بشر و توجه به جنبه‌هایِ پویا و ایستایِ جامعه از اندیشه‌هایِ برجستهٔ اوست . کنت با اعتقادِ راسخ به فلسفهٔ اثبات‌گرایی (پوزیتیویسم (positivism - معتقد بود باید برایِ علومِ انسانی نیز حیثیتی مشابهِ علومِ تجربی قایل شد ، به این معنی که علومِ انسانی نیز باید از ابزارِ پژوهشِ تجربی استفاده کنند . کنت بر این باور بود که جوامعِ انسانی از

سه مرحلهٔ الهی، فلسفی، و علمی عبور کرده‌اند (بعضاً مرحلهٔ اساطیری را نیز می‌افزایند) . در جوامعِ اساطیری، کاهنان رهبرانِ جامعه به‌شمار می‌روند ، در جوامع الهی که تبلورِ تاریخیِ آن قرونِ وسطی است، پیامبران، و در عصرِ رنسانس و پس از آن فیلسوفان . اما در دورهٔ کنونی (عصرِ علمی) دانشمندان و جامعه‌شناسان رهبرانِ جامعه خواهند بود . البته ممکن است در هر جامعه‌ای بازمانده‌هایِ فکریِ اعصارِ گذشته رسوب کرده باشد .» [61]

او اذعان میدارد : «**مکتب اثباتی**» در جامعه شناسی که من بنیان گذارش بودم در واقع واکنشی عمیقاً محافظه کارانه به خط مشی های انقلابی گرایانه بود . نظریه های من همچنین آغاز گر این طرز تفکر بود که برنامه ریزی عقلانی حلّال همهٔ مشکلات اجتماعی است .او نظریاتش را در باره راه های رسیدن به برنامه ریزی اجتماعی را در کتابی بنام برنامهٔ کارهای علمی ضروری برای سازمان دهی در بارهٔ تشریح جامعه(1822)منتشر کرد .

کُنت ،اندام وار(ارگانیکی) معتقد بود که طرز نگرش علمی به جامعه منجر به پیشرفت منظم خواهد شد .او همچنین اصرار داشت که باید جامعه را مانند دستگاهی با اجزای بهم پیوسته در نظر گرفت . این گفته ریشه در این نظرش داشت که همهٔ جوامع رشد تکاملی دارند و از مرحلهٔ اللهی و مابعد الطبیعیبه به مرحلهٔ اثباتی یا علمی رسیده است .کنت جامعه شناسی را کلّی ترین ، والبته دشوار ترین همهٔ علوم انسانی میداند .

بحث در باره اینکه جامعه شناسی علم است یانه هنوز هم این بحث بشدّت ادامه دارد ، گرچه حالا بسیاری تقریباًیقین دارند که جمعه شناسی علم نیست . و اثبات گرایانِ این مفهوم هرگز به هیچ چیزی نرسیدند که یعنی جامعه شناسی به قانون طبیعی شبه باشد . و این را در استنتاجات شان گنجانیدند که چطور ممکن است در باره رفتار متقابل آدمیان قوانین کلّی مشاهده، اثبات و استنتاج شود ؟ و جامعه شناسان هنوز هم با سرسختی پافشاری دارند که جامعه شناسی علم نوپا است و ما برای اثبات علمیت آن به وقت بیشتری نیاز

---

61 دانشنامه رشد ، ؛http://daneshnameh.roshd.ir ارائه شده توسط باشگاه اندیشه،29 اسد 1394

داریم که به آن بپردازیم . ولی کسانی که این نظر را رد میکنند مدعی هستند که : »آن وقت دیگر جامعه‌ای در کار نخواهد بود . » جامعه شناسان خیلی ساده می پندارند و نظرشان را درمعرض سوال قرار میدهند :علم همه چیز را تسخیر خواهد کرد . جامعه شناسی بعنوان علم دو قسمت خواهد داشت «**ایستایی (ثبات) شناسی اجتماعی**» که به نظم و ثبات می پردازد - یعنی وفاق - و«**پویایی شناسی اجتماعی**» که به تغییر و رشد و تحولات نهادی می پردازد - یعنی تضاد . [62]

114-2-7 . نظریه دورکهایم (David Émile Durkheim) -(1859-1917)

جامعه‌شناس بزرگ قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم است . به عقیدهٔ بسیاری، دورکهایم بنیان‌گذار جامعه‌شناسی به شمار می‌رود . هرچند آگوست کنت به عنوان واضع واژهٔ جامعه‌شناسی (Sociology) شناخته می‌شود، ولی اولین کسی که توانست کرسی استادی جامعه‌شناسی را تأسیس کند، دورکهایم بود . [63]

دورکهایم در شهر اپینال (Espinal) ایالت لورن (Lorraine) واقع در شرق فرانسه متولد شد . وی از تبار فقهای ریشه‌دار یهودی بود . در دوران جوانی علاوه بر گذران تحصیلات عادی در مدارس غیر مذهبی، زبان عبری، عهد عتیق و تلمود را نیز فرا گرفت . وی چندی پس از کسب تأییدیهٔ سنتی کلیمی در سنّ سیزده سالگی، تحت تأثیر یك معلم زن کاتولیك به کاتولیسیسم علاقه پیدا کرده بود، اما دیری نپایید که او از هر گونه تعلق مذهبی دست کشید و یك لاادری شد . [64]

---

62 همان ماخذ ، از ص 18تا 30.
63 لیوئیس کوزر، زندگی و اندیشهٔ بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمهٔ محسن ثلاثی، ۱۳۸۳، انتشارات علمی، ص ۲۰۴
64 لیوئیس کوز، پیشی ، ص 5.

امیل دورکهایم جامعه شناس مهمی بود که کوشید قوانین علمی را با شیوه های دقیق پایه گذارد و موضوع علم جامعه شناسی را تخصصی کند او در رشته جامعه شناسی در دانشگاه پاریس -یا هر دانشگاه دیگر –بودو دل مشغولی اصلی اش«همراهی» و دیدن جامعه بمثابه یك نظام بود . او معتقد بود که نظامهای اجتماعی موجودیت های اخلاقی اند . او اگاهی جمعی را نیروی اخلاقی میدانست که فردا را به جامعه امروز پیوند میدهد .

او جامعه را بمثابه یك اندام واره – یك نظام -یك ساختار –و بالاخره جامعه را به مثابه موجودیت اخلاقی میداند . دورکهایم در اثر معروفش خودکشی(1898)به عوامل اجتماعی ای که در پس پشت عمل فردی پنهان اند توجه میکند . دورکهایم بمقایسه آمار در کشور های مختلف، نشان میدهد که الگوهایی خودکشی تابع نظم و ترتیبی در خور توجه اند . دورکهایم سخت مشتاق بود طرز کار آنچه او آنها را واقعیت های اجتماعی می خواند نشان دهد و این گونه تعریف شان میکرد : شیوه های کردار ، تفکر و احساس، که نسبت به فرد بیرون اند و از نیروی فشاری برخوردارند که با آن و بعلت آن فرد را به راه های دلخواه شان میکشانند . »یعنی اینکه ساختار های خاص جامعه آنقدر نیرومنداند که برفتار فرد تأثیر میگذارند و میتوان آن را بطور عینی مطالعه و برسی کرد ، درست مثل آنچه در علوم طبیعی رخ میدهد . اینکه آیا بلاخره چیزی بنام واقعیت اجتماعی آن طور که منظور نظر دورکهایم بود وجود خارجی دارد یا نه هنوز محل تردید است . . . در بحث«ساختار»در مقابل کنش اجتماعی که در سر تا سر جامعه شناسی مطرح است ، دورکهایم از طرف ساختاری جانبداری میکند . طرف دیگر معتقد است که تنها انگیزه واکنش فردی است که جامعه را میسازد . این بحث را میتوان بحق «همرأئی» در مقابل نه ام ستیزی»نامید . همرأئی که جامعه را به مثابهٔ کلّیتی یکپارچه و متشکل از ساختار هایی که به شیوه قابل فهم با هم جفت و جوراند می بیند ، یا به مشابه کلّیتی که در اساس بر روی ستیزه ها بنا شده باشد .

کارل مارکس: (Karl Heinrich Marx)

کارل هاینریش مارکس: (زادۀ ۵ مه ۱۸۱۸ در تریر، پروس - درگذشتۀ ۱۴ مارس ۱۸۸۳ در لندن، انگلستان متفکر انقلابی، فیلسوف، جامعه‌شناس، تاریخ‌دان، اقتصاددان آلمانی و از تأثیرگذارترین اندیشمندان تمام اعصار است. [65]

رویکرد ستیزی را در جامعه شناسی نخستین بار کارل مارکس در سده نزدهم مطرح ساخت. او مطلب بسیاری در باره اقتصاد، سرمایه داری، فرهنگ، تکنولوژی، مبارزه طبقاتی و ایدئولوژی نوشت. او همچنین بخشی از جامعه شناسی را که به نظریه های کلان، تکامل بشریت، وامکان باز سازی جامعه به شیوه های کاملاًمتفاوت می پردازد گسترش بسیار داد. او خود معتقد است که نگرش های علمی او –ماده گرایی تاریخی –روشی حقیقتاً علمی است که مرا در کنار کُنت و دورکهایم بعنوان نظریه پردازی کلان مطرح ساخت. مارکس در مورد چگونگی تأثیر تکنولوژی بر تغییر جهان صد در صد حرف راست را زده بود.

مارکس در ابتدا به چگونگی پیدایش اجتماع و تغییرات اجتماعی علاقه مند شد و بر آن بود که ثروت و قدرت بطور نا برابر در جامعه توزیع شده است. بنا بر این میشود گفت که او به چگونگی کارکرد همرائی اجتماعی علاقه نداشت، امامیخواست بداند که چگونه یك گروه در جامعه استیلایش را بر دیگر گروه ها حفظ میکند. او از بعضی جهات گرایش کارکردگرایانه داشت، مثلاًاز این جهت که می گفت نقش برخی از نهاد های جامعه حفظ کردن یکپارچگی جامعه است و مارکس خیلی سفت و سخت استدلال میکرد که فهم متعارف مردم از جهان، رنگ ایده ئولوژی و دیدگاه گروه های مسلط اجتماعی را به خود می گیرد که جز پدید آوردن آگاهی کاذب حاصلی ندارد.

نگرش جامعه شناسانه مارکس را به اختصار به شرح زیر میتوان شمرد:

1. همه جوامع بر ستیز مبتنی اند.

[65] ریتزر، جورج: نظریه جامعه شناختی (مارکس، دورکیم، وبر، زیمل)، ترجمه عزیزالله علیزاده، تهران: انتشارات فردوس، 1393، ص248.

2 . اقتصاد نیروی محرکهٔ اصلی همهٔ تغییرات اجتماعی است .

3 . جامعه باید به مثابه کلّیتی نگریسته شود که اقتصاد در آن عامل تعیین کننده است .

4 . تغییرات و تحولات تاریخی تصادفی نیستند ، بلکه میتوان قواعد آنرا در ارتباط بشر با سازمانهای اقتصادی جست و جو کرد .

5 . فرد در جامعه شکل می گیرد ، اما همچنین قادر است با کُنشِ عقلانی که مبتنی بر فرضهای مادی گرایانهٔ تاریخی و علمی باشد در جامعه تغییر ایجاد کند .

6 . در جامعه سرمایداری کار موجد از خود بیگانگی است .

7 . بشر قادر است با داخل نشدن در مناسبات جامعه ،که از رهگذر نقد میسّرمیشود ، موقعیت تاریخی خود را درك و اصلاح کند .

8 . بنا بر این از رهگذر نقد علمی و عمل انقلابی ، میتوان جامعه را از نو بنا کرد .

سرمایه داری : نظام جهانی

اصلی ترین گزاره ای را که مارکس مطرح کرد این بود که سرمایه داری شکل تازه ای از سازمان اجتماعی است که بر پایه بهره کشی صاحبان سرمایه از کارگران بنا شده است . طبقه سرمایه دار بورژوا ، ارزش اضافی حاصل از کارِ کارگران ، یا طبقه پرولتاریا ، را به زور تصاحب میکند و تکنولوژی های تولید را متجاوزانه می گستراند و متحول میسازد ، و بدین طریق نظام جهانی به وجود می آورد . و این تصویر بسیار متفاوت از جامعه بود ، نسبت به آنچه دورکهایم و کُنت ترسیم کرده بودند . منظور مارکس این بود که شکل

های سازماندهی اقتصادی- برای مثال، شیوه تولید سرمایه داری –قانون، سیاست ، فرهنگ، مذهب ، ایدهئولوژی جامعه را تعیین میکند . و این بیانی جامعه شناسانه است از قانون عام و فراگیر، که البته بسیاری دیگر از جامعه شناسان به آن موافق نیستند .

روابط طبقاتی:

مارکس مفهوم بنیادین طبقه را ، بجای مفاهیمی نظیر گروه ، قشر، نخبگان یا کاست وارد جامعه شناسی کرد . مارکس نشان داد که تقسیم کار در جامعه موجب عضویت در یک طبقه اجتماعی است . سرمایداری پدید آورندهٔ روابط طبقاتی خاص، و در نظر مارکس ، بویژه بهره کشانه بوده است . به اعتقاد او طبقه عبارت است از:

1. ملاکی عینی و بیرونی است
2. از طریق مناسبات با وسایل تولید تعیین می شود
3. همچنین ملاکی ذهنی است

اشخاص مهمی نظیر "گرامش" ،"آدورنو"،"آلتوسر" و"هابرماس" در چار چوب تفکر مارکسیستی در سده بیستم پای بند بودند .[66]

114-2-8.تعریف انواع جامعه از نگاه کارل مارکس:

[66] ریچارد ازبون ، جامعه شناسی ،پیشین ،صص98تا102.؛ ریتزر، جورج: نظریه جامعه شناختی (مارکس، دورکیم، وبر، زیمل)، پیشین ،ص 249.

1. **جامعه صنعتی :** منظور ما از جامعه صنعتی این است که تولید صنعتی بیش از تولید کشاورزی است و مارکس دومین نفری بعد از سن سیمون است [67] که جنبه اساسی را در ضابطه سرمایه داریِ رقابتی استخراج وواضح ساخته است .آنچه که نصیب مارکس شد ، نتیجه گیری وتحلیلی عمیق از جامعه ای معاصر ، یا جوامع ، بطور کلّی میباشد . اگر عوامل تولید را در دو جامعه صنعتی و کشاورزی در نظر نگیریم ، اختلافات عمیق تاریخی میان این دو جامعه وجود دارد و بدین نام گذاری (جامعه صنعتی) پوشاندن اختلافاتی است که در جامعه صنعتی بوجود آمده که همهٔ این تغییرات مولود عواملی تاریخی نیز میباشند . ما در دنیای مدرن ، اعم از سرمایه داری و سوسیالستی و موجودیت واکنش های متقابل و مداخلات متعدد هر کدام به جایی میرسیم که نموی اقتصادی و توسعه اقتصادی در هر کدام به شیوه های خود نمایان میگردد که ما در دنیای مدرن امروزی مواجه و ناظر نمو های اقتصادی هر کدام به وجه عالی حتی شگفت آور ولی بدون توسعه اجتماعی هستیم .اکثراً در جوامع سرمایه داری نیرو های شگرف اقتصادی در یك سطح معینی توسعه می یابند و مدرنیته هم بحد اعلای خود در بین اقشار خاص که در هرم قدرت وسرمایه قراردارند بعالی ترین سطح خود میرسند این در حالیست که مدرنیته در جامعه سوسیالستی فراگیر و همه جا گیر میباشد ولی بیك پیمانه متوازن و معین ، نه بحد افراط که در جامعه صنعتی سرمایه داری بشکل غیر عادلانه وجود میداشته باشد . مارکس معتقد است برای اینکه این فرآیند را در نظام توسعه اقتصادی همه جا گیر بسازیم نیاز به توسعه اقتصادی و فرهنگی نمی تواند حاصل شود مگر بوسیله زور و یا یك فشار انقلابی محکوك ومثبوت در نهاد های منعطف، بوسیله تعمق و ریشه گیری مردم سالاری (دیموکراسی) ، بوسیله یك شبکه فعالِ سازمانی سراسری پایه ای که بیانگر نیاز های اجتماعی باشد .که این باعث پژمردگی میرائی (اضمحلال) حکومت های سابق میگردد .

---

67 کلودهانری سن سیمون (۱۷۶۰-۱۸۲۵ م) فیلسوف و عالم اجتماعی و سیاسی و از پایه گذاران نهضت سوسیالیستی بود.

او از نجیب‌زادگان فرانسوی بود و نسل وی به شارلمانی می‌رسد. در ۱۷۷۹ در جنگ‌های استقلال آمریکا شرکت داشت و در این جنگ مصدوم شد.[۱] وی از فیلسوفان و علمای اجتماعی و سیاسی و از پایه گذاران نهضت سوسیالیستی بشمار می‌رود، وی به آزادی کارگران و تأثیر مسیحیت جدید در افکار عمومی پای بند بود، او معتقد به حکومت مدیران و دانشمندان بود و طبقه مولد را طبقه برتر می‌دانست. افکار او مدتها مورد بحث دانشجویان دانشگاه‌های فرانسه گردید. سن سیمون راه اصلاح جامعه را در توزیع عادلانه ثروت می‌دانست. نظریات سوسیالیستی وی در اگوست کنت و کارل مارکس تأثیر بسزایی بخشید بطوریکه کارل مارکس با تکمیل و توسعه این نظریات مکتب مارکسیسم را پایه گذاشت.

سن سیمون به سال ۱۸۲۵ در پاریس درگذشت.(دانشنامه بریتانیکا ،قسمت تاریخ ،ص177)

در جنب کشور های توسعه نیافته ، فقط جزایر صنعتی در آمیختن نمو، که در آنها هنوز و برای مدتهای طولانی ، تولید کشاورزی که هدف تهیه منابعی برای صنعتی شدن ناموزون ونا مساوی بر حسب کشور ها وجود دارد .

2.جامعه مصرفی:

کسانیکه قدرت تولید را در اختیار دارند ، مصرف کنندگان خود را به وسایل مختلف، که در میان آنها تبلیغات که عامل پر قدرت در راه شناسایی متاع در بازار میباشد بحیث پر توان ترین وسیله آفریده میشود . این نوع " جامعه مصرفی" به صورت کل فراموش میکند که به نیاز های اجتماعی توجه ای داشته باشند ، بلکه همه محرکه ها بر حسب معیار سود، به تأمین نیاز های اجتماعی می پردازد . اگر راست باشد که نیاز های اجتماعی ارضاع شوند ، میتوان وجود و تظاهر نیاز های سطح بالا تر را مورد اعتراض قرار داد . این نیاز ها فقط به صورت های مصنوعی وساختگی بسیار شگفت انگیزی تظاهر میکنند . چنین بنظر می آید که ارضای نیاز های ابتدائی (از قبیل مسکن، تعلیم و تربیت و خدمات عامه) تأمین بشود . فقر پیشین جای خود را به فقر جدید وا میگذارد .

2. جامعه وفور

آنان که این تسمیه را ترویج کردند ، خود محدودیت آن را نشان دادند ، در امریکا فقر وسیعاً وجود دارد ؛ در میان اقلیت های وسیع (سیاهان ، رنگین پوستان،مهاجر های اخیر ، کشاورزان وغیره سطح زندگی نازل است) . حیف و میل و مصرف بی حساب اجباری و تحمیلی برخی از گروههای پرمزایا ، نمیتوانند «فقرجدید» خیلی عمیق تر گروه های بسیار وسیع تری را بپوشانند .

3. جامعه تفریحات

زمان آزاد غالب مردم افزایش نیافته است. حتی اگر هم ساعات کار کاهش یابد ، زمان «مصروف اجباری از دست شده »(مثلاً رفت و آمد)، «زمان به اصطلاح آزاد» را ناخنك میزند . برای سرمایه گذاری و توسعه می بایستی کار کرد؛ سرمایه گذاریهای مورد نیاز«خودکاری»در تولید شاخه های جدید صنایع ،گشایش فضا ،کمك ها به کشور های عقب مانده ، عظیم هستند . چه برای کشور های «اشتراکی» و چه برای کشور های «سرمایه داری» .

4. جامعه شهری آری ! در اطراف «قطب های نمو» . ولی نه، اگر کشاورزان افریقا ، آسیا ، امریکای لاتین را محسوب داریم ، یا حاشیه نشینان (دهقانان بی جای شده و از ریشه در آمده را نیز میتوانیم در جامعه شهری دید که آثاری از مدرنیته و مزایا و نعم مادی که مخصوص شهر نشینان مرفع میباشد ، هرگز نشانی از نموی مادی در بین آقشار فوق الذکر دیده نمیشود .

5. جوامع متراکم و مزدحم یا انبوه

این جوامع آنقدر در بدبختی وفقر بر سر هم می لولند که فکر میشود از هزاران سال به اینطرف، بر روی این پایه ،یعنی توده های انسانی توجه ای صورت نگرفته باشد نظیر آن توده های وسیعی در هندوستان ، سایگون و آسام که در زاغه ها و یا هم بر روی جاده ها و زیر پل ها و یا در جنگلهای انبووه استوایی زندگی پر مشقتی دارند . این ها اکثراً از آلام و در های خود بی خبر می مانند و بهمین ترتیب تولد می شوند ، جوان می گردند و می میرند .

6. جامعه فنی

به نظر می آید که تفوق و تسلط فنی در تجدد «حیاتی مدنیته» خصلتی بنیادی دارد . این مسأله قابل ژرف اندیشی است . بسیاری از مردم سرعت ترقی فنی را با یك به اصطلاح«سرعت زمان تاریخی»با یك توسعه اجتماعی و فرهنگی اشتباه میکنند . حالانکه چنین بنظر میرسد که پارگی و انفکاك این جنبه های پراکسی، خود نیزیکی از خصایل اساسی این «تجدید حیاتی» است . تسلط تکنیك فنون به ادامه یا به احتمال به نجات سرمایه داری که صورت سازمانهای عظیم (انحصاری حکومتی)را گرفته و نقس تأمین ترقی تکنیك را ایفا

مینماید ، یاری میکند . بعقیده مارکس بورژوازی قادر نیست خود را حفظ کند مگر با ایجاد انقلاب در سیستم تولید ، بوسیلهٔ خودش و در غیر اینصورت ، انقلاب اجرای آن را به عهده خواهد گرفت ! باز به عقیده مارکس رابطه ای یا اختلافی ، بین تسلط تکنیك بر جهان خارجی و تصاحب خصلت خود انسان ، تصاحب وجود اجتماعی انسان ، تصاحب زندگی روز مرره انسان ، تصاحب نیاز ها وامیالِ انسان بوسیله خود انسان ، وجود دارد . وانگهی فن تکنیك فقط در موقعیت خاصی از شرایط جهانی تسلط دارد : برخورد «اردوگاه ها »اشتراکی و سرمایه داری ، تهدید های متقابل«سیستم ها» ، مسابقه تسلیحاتی و فتوحات فضایی .

و این موقعیت و شرایط جهانی میتواند بدون اشکال بصورت یك ساختار (ترکیب منظم) تثبیت گردد . حمایت گروه های مشخص - ذوات الفنون(تکنیسین ها) ، بروکرات ها (دیوان بیگی ها ، یقه سفید ها) که تا کنون بدون موفقیت به تشکیل طبقه گرایش دارند ، آری این اتکاءِ اجتماعی تکنیك بدون خطر پیش نخواهد رفت . در اینجا مسأله توضیح خطر ها و مشکلات مطرح است . نه تعریف و تحدید که گرایش دارد خطر را بپوشاند و چیزی را که بجز یك امکان پر دردسر نیست ، بعنوان پایان یافته و مسلم عرضه کند . پس تحدید و تعریف از سایر تسمیه ها زیر ضربه انتقاد بنیادی ،یعنی اندیشه دیالکتیکی قرار می گیرد .

ممکن این دوره (جهش ، انتقال) نتواند هیچ گونه نام گذاری دقیقی دریافت کند . به کجا میرویم ؟کی میداند ؟ کی میتواند آنرا بداند ؟ می رویم بدون آنکه بدانیم کجا میرویم ، بدون غایت معلوم ، با وجود عقلانیت که ملازم این تکوین است . آیا این «فراری به سوی جلو» نیست ، که جامعه مدرن را بسوی آیندهٔ بد فرجام می کشاند ، به سوی ممکن و غیر ممکن ؟ ، از خلال وحشت و اعام خطر هسته ای ؟ ، خطرات امحاء ، جنون عقلانی ی سیبرنتیك ؟

سخن آخر اینکه چگونه میتوانیم ممکن و نا ممکن را کشف کنیم . چگونه ؟ بر اساس نظر مارکس ، با پیروی از خط های هادی : مفهوم گذار (گذار فلسفه ، گذار اقتصادسیاسی ، بعنوان توزیع نایابی یا قحطی ، حکومت و سیاست) . آنوقت است که پرسش های دقیقتر (اگر هم محدود تر نباشد) سر بلند میکنند . آیا امکان دارد که کشور های سوسیالیستی که خود را ملهم از مارکس و مارکسیسم معرفی میکنند ،پراکس خود را به فرایافتهای تدوینی مارکس ، بینش فرا یافتهای انقلابی و آزادی نزدیك کنند .آیا میتوانند به شگاف و

فاصله ی میان ایدهئولوژی و تجربه عملی پایان دهند ؟آیا حکومت میتواند در سوسیالیزم فعلی در حال نزع در آید ؟آیا مدیریت و ادارهٔ اجتماعی جامعه میتواند برنامه ریزی دستوری را جایگزین گرداند . ؟آیا رهن گذشته میتواند آزاد گردد ؟ و در باره کشور های سرمایه داری ، آیا «اشتراکی کردن جامعه»میتواند ادامه یابد و تحت پوشش سرمایه داری بدان حد رسیدگی برسد که آن جامعه بر قرار گردد ؟یا بطور کلی تر ، توسعه اجتماعی خواهد توانست ، با یك جهش کیفی، به نموی کمی ، که از آن در بسیاری از کشور ها (اگر نه در همه کشور ها)به صورت شکفت آوری دنبال افتاده است ، وصل گردد .

باید اذعان داشت که هم مارکس و هم همراهانش آنطوری که واقع شده است وضع فرامین جامعه را در مسیر تاریخ عملی و حکمت فلسفی آن نمی دانسته اند یا با ایجاد این تسمیه ها لا اقل در راه اشتباه گام برداشته اند ، زیرا تسمیه های پیشنهاد شده ، همه در سراسر مولود ایدهئولوژیها ، اساطیر و خیالبافیها ، با حصه های نا مساوی هستند . انتقاد مارکسیستی آنها را محو میکند .برخورد های جدیدی به تناقضات سابق افزوده می شود .این در حالی است که انسان می کوشد بر فضای خارجی تسلطش تثبیت و مسلّم گردد، در حالیکه تملك خصلت انسان ، بوسیله خودش ، راکد مانده و حتی رو به بازگشت به عقب است . [68]

114-2-8.**جامعه شناسی ماکس وبر:** (1864-1920) .

Karl Emil Maximilian "Max" Weber) :کارل ماکسیمیلیان امیل وبر یك حقوقدان، سیاستمدار، تاریخدان، جامعهشناس و استاد اقتصاد سیاسی بود که به گونهای ژرف نظریه اجتماعی و جامعهشناسی را تحت نفوذ و تأثیر خود قرار داد .

کار عمده وبر دربارهٔ خردگرایی و عقلانی شدن و به اصطلاح افسونزدایی از علوم اجتماعی و اندیشههای علمی است که او آن را به ظهور سرمایهداری و مدرنیته مربوط ساخت . وبر معاصر جرج زیمل، چهره برجسته در بنیاد نهادن روششناسی ضداثباتگرایی، معاصر

---

68 لوفور هانری ، جامعه شناسی مارکس،برگردان دکتر روح الله عباسی، نشر انجمن فرهنگی ایران و فرانسه ، صص116تا 119.

بود . کسی که جامعه‌شناسی را نه به عنوان رشته‌ای غیر تجربی بلکه دانشی معرفی می‌کرد که باید کنش اجتماعی را از طریق معانی ذهنی دآرای ثبات مطالعه کند .

ماکس وبر نیز به قشر بندی جامعه توجه نشان میداداما او با دیدگاه مارکس در باره جامعه و نبرد طبقاتی مخالف بود . او، برخلاف مارکس فعال سیاسی علاج‌نا پذیر نبود وادعای حل همهٔ مسائل جامعه و چگونگی کشف کارکرد جامعه را هم نداشت . نخستین اثرش اخلاق پروتستانی و روح سرمایه داری (1906)، به روشنی اختلاف نظر وبر را با مارکس در مورد منشاء و پیدایش و گسترش سرمایه داری نشان می دهد .

وبر میگفت: بدنبال پیدایش نگرش مذهبی خاصی، یعنی پروتستانی گری ، برخی جامعه ها از جامعه های دیگر ممتاز شدند و همان نگرش مذهبی خاص بود که به پیدایش سرمایه داری در این جامعه ها انجامید .

وبر می گفت: اخلاق پروتستانی با سرمایداری بستگی دارد . در عوض مارکس میگفت :عقاید مذهبی خود محصول وضعیت خاص اقتصادی است . وبر عقیده داشت :بر عکس دین میتواند پیشرو باشد و موجب تغییر اجتماعی شود . پروتستانی گری چنین مذهبی بود .

فهم اجتماعی:

وبر تعریف مجددی از رویکرد های نظری به جامعه شناسی بدست داد و تحقیقات مشخصی در مورد طبقه و قشر بندی اجتماعی ، قانون، دین ،سرمایه داری ،قدرت،آن گونه که در جامعه اِعمال میشود، شهر ، موسیقی ، و مطالعات میان-فرهنگی انجام داد . وبر خلاف مارکس ، که احتمالاً هرگز واژه جامعه شناسی را بکار نبرد ، بطور روش مند فلسفه علوم اجتماعی را مطرح ساخت و کوشید تعریفی کامل از جامعه شناسی بدست دهد . او علاقه مند بود شیوه های رفتاری مردم و اینکه چگونه رفتار شان بر جامعه گسترده تر ، ونیز، ساختار اجتماعی را که تأثیر میگذارد را بفهمد . او به این معتقد بود که عمل اجتماعی در قلب رویکرد جامعه

شناسانه قرار گرفته وتنها پس از فهم مقاصد ، عقاید ، ارزشها وباور ها یی که انگیزه مردمی دارند ، در آن صورت میتوانید همه چیز را بدانید .

وبر ،مثال بچه ای فقیر و بد تربیت را می آورد که شیشه پنجره منزلش را با سنگ می شکند وبر، از او می پرسد :«چرا این کار را کردی ؟» بچه میگوید حوصله ام سر رفته بود . وبر، میگوید : این دلیل قانع کننده برای کاری که کرده ای نیست . بچه می گه : خب شیشه بُر محل پول بمن میده که ول بگردم و شیشه ها را بشکنم . وبر، می گوید : ها فهمیدم ! توشیشه شکستی و من با روش جامعه شناسانه علت کار ها را فهمیدم . این هم کار منه . دل مشغولی وبر ،با فهمیدن(مفهوم versttehen)ممکن است ساده وقابل فهم بنظر برسد ، اما این مفهوم منجر به پیدایش آن رویکرد جامعه شناختی ای شد که ما امروزبه آن «**رویکرد عمل اجتماعی** » میگوییم- مفهومی پیچیده در باره چگونگی تعامل افرادو فرهنگ ها .

برو کراسی یا دیوانسالاری:

یکی دیگراز قلمروهای بسیار مهم و معمول در جامعه شناسی ایکه وبر، سرآمدش بود بروکراسی یا دیوان سالاری میباشد . مطالعهٔ این شیوه راه و روشی است که جامعه های مدرن از طریق آن دیوان سالارانه اداره یا کنترول می شوند - همان نشانه گانِ «برادر بزرگ» . این مفهوم با دیگر مفاهیمی که وبر، سخت بدان مشغول بود، ما را به دلایل عقلانی شدن این شیوه با جوامع پیشرفته یعنی،عقلانی شدن،یا عقلانی کردن اداره جامعه نیز پیوند و ربط نزدیك میدهد .

در این مثال اهمیت یاعقلانی شدن این رابطه را به برسی می گیریم :«یك بلیت بگیرید و در صف باستید ، تقاضا نامه را پر کنیدو در آن سه آدم معتبر را منحیث ضمان خود تان معرفی کنید . وقتی کار تقاضانامه تان را برسی میکنیم که ببینیم که آیا می شود به پرسش تان پاسخ گفت یا نه ؟ در صورتیکه جواب نه باشد تقاضا نامه انصراف را پر کنیدو در صف باستیدو تقاضا نامه مخصوص کسانی

را میخواهند برای انصراف تقاضا بدهند پر کنید .»و همین پروسس مثال بر جسته ای از بیرو کراسی در جامعه مدرن است که هر روز ملیونها برگه و فورمه خانه پری می شود و ملیونها ساعت کار از عمر انسانها را می گیرد و بعداً که این برگه ها از فلتر مراحل قانونی گذشت در ارشیف بایگانی می شود و تا وقتی که بدان نیاز احساس نشود هرگز کشوده هم نمیگردند . ولی این خود بذات خود جامعه و اجزا و ارکان کاری آن را در یك خط مسئولیت کاری مراقب و منسجم میسازد که بنام **حاکمیت "دیوان و اوراق"** نیز گفته می شود .

عقلانی شدن:

جوامع سرمایه داری بطور فزاینده ای به «قفس فولادی» تبدیل می شوند عقلانی شدن فرایندی است که هر جزء کوچك اجتماعی هم موضوع تحلیل، سازماندهی ، تخصصی شدن، و دیوان سالاری میشود .

درست همانطور که مارکس نشان داده بود که سازماندهی مجدد و عقلانی شدهٔ تولید منجر به از خود بیگانگی می شود، وِبر، هم توجه اش را معطوف کرده بود به راه های که دولت بطور مرتب و دائم و هرچه بیشتر دخالتش را در زندگی شهروندان اِعمال میکرد .

شبه کمونیزم و دیوان سالاری:

"وِبر" به رغم حملاتی که به مارکس میکرد، خود از بعضی جهات شبه به او بود، خاصه وقتی که از عقلانی کردن موجبیت نظریه وِبر بود . و این به ادعا های او جور نمی آمد . وِبر اغلت به این نظر است که فرهنگ در شکل گرفتن جامعه تعیین کننده تر از اقتصاد است . اما گاهی هم بنظر می رسد که [درنظر وِبر] اقتصاد نیز بعنوان یك عامل مهم در شکل دادن به جامعه جزئی از فرهنگ است . بحث ها و استدلال های وِبر نیز مطمئناً همچون بحث های مارکس ، محصول زمانه ای است که در آن زندگی میکرده است .

نگرش وبرِ قطعاً رنگ و بوی و ترس از انقلاب کمونستی داشت . و همچنین البته پیدایش دولت "بیروکراتیک" که باور به اصالت فرد ،زیر سیطرهٔ چنین دولتی پا مال خواهد شد .

وبرِ همچنین خیلی متوجه و نگران گروهای سیاسی بود،و نیز پیچیدگیهای منزلت های اجتماعی و نیز «شکوهمندی» رهبران- پیشگویی مرموزانه ای که گویی از ظهور رهبران آینده مثلاً هیتلر و چرچیل خبر داشت .(همین اکنون نیز در خاور میانه همین بازی جریان دارد یك نفر گمنام را بنام «ابوبکر بغدادی»رهبر داعش یا به اصطلاح امارت اسلامی را غربیان سر زبانها آوردند وبعدش او را به شهرت رساندند که مولفه آن قدرت تخریبگر جنگی اودرسرزمین های اسلامی میگردد)

وبرِ در مورد جامعه شناسی نگرش خود را اینطور خلاصه کرد:

1. جامعه شناسی نمیتواند قوانین علمی وضع کند .ضد «پوزیتویسم»
2. نمی تواند درمورد اتفاقات آتی اجتماعی پیش گویی یا آنها را ارزیابی کند .
3. تنها میتواند مفاهیم جمعی مثل «طبقه»را بکار برد، آنهم تا جایی که به معنی و در محدودهٔ عمل فردی از آن سخن گفته شود .
4. نمیتواند تحولات آینده جامعه بشری رااثبات کند(ضد اندام وارگی» .
5. میتواند برای مقایسه کردن مدل یا «نمونه فرضی»بسازد .
6. هدف و مقصودش عینیت گرایی از طریق پژوهش تجربی روش مند است .(«ارزشگذاری» نمیکند)
7. نمیتواند روش های علوم طبیعی را بکار بندد چون جامعه "آگاهی" -بنیاد است نه "ساختار" -بنیاد .

مارکس و وبرِ اختلافات اساسی با هم دارند . مارکس معتقد بود که«قوانین آهنین»بر تحولات تاریخی و اجتماعی حاکم است و بنا بر این، به"علم جامعه"که آنرا مادی گرایی تاریخی میخواند باور داشت .این در حالیست که وبرِ توجه اش را به فهم تفسیری عمل اجتماعی

معطوف کرده، و از رهگذر این فهم به توضیح علت ها و پیامد های عمل اجتماعی می پردازد . پس میشود گفت که جامعه شناسی فقط راجع است به عمل اجتماعی ، و شیوه ها وسایلی که مردم در انواع مختلف جوامع ، بواسطهٔ آنها با هم ارتباط متقابل بر قرار میکنند .

فهمیدن چگونگی شیوه های مختلفی که مردم در اجتماع با هم مرتبط می شوند ناگزیر به تلاش برای طبقه بندی انواع مختلف جامعه منجر می شود ضروری است .

114-2-8.تونیس و طبقه بندی اجتماعی:(1855-1936)

فردیناند تونیس (Ferdinand Tönnies) متولد 1855 و درگذشته به سال 1936، جامعه شناس و فیلسوف آلمانی است. او نویسنده اثرجماعت و جامعه (گماینشافت و گزلشافت) است که هنگام نخستین انتشارش در سال 1887 با موفقیت چندانی روبرو نشد ، بلکه تا سال 1912 زمان لازم بود تا موفقیتی به دست آورد . تونیس همچنین بین سال های 1909 تا 1933 رییس جامعه جامعه شناسی آلمان نیز بود ، نهادی که گئورگ زیمل و ماکس وبر نیز عضو آن بودند .[69]

تونیس یکی از جامعه شناسان بنام المان است که توجه اش به شکل ها والگو های همبستگی های اجتماعی و سازمانها ، وی را به طبقه بندی خاصی از جوامع رساند .جوامع یا جماعات (concourse)اند ، یا انجمن (assosiation) .جامعهٔ جماعتی جامعه ای است که در آن روابط اجتماعی نزدیك و شخصی است و اعضای آن جامعه ارزش ها ایش را تعیین میکنند .خانواده اساس شبکهٔ اجتماعی است و پیروزی اجتماعی قاعده و هنجار است .این گونه جماعات ها مختص جوامع (پیشا) مقدم–صنعتی هستند . وگاهی به فرقه

69

های مذهبی کوچك مانند "آمیش" های امریکا [جماعت مذهبی بسته ای که پیرو اسقف سویسی بنام (Ammman) اند ،که وابسته به فرقه (Mennonite) اند و مشخصه شان ساده زیستی و دوری از فعالیت اجتماعی است]؛

بر عکس جوامع انجمنی جوامعی اند که پیوند های نزدیك خانوادگی در آنها نقشی ندارد و اساس ارتباط اجتماعی غیر شخصی و غیر خویشاوندی است . همبستگی های اجتماعی بر اثر تقسیم مشخص و روش کار پدید می آید و محل کار بسیار با اهمیت تر از خانواده گسترده است .

مضمون اصلی نظریه تونیس از بین رفتن جماعات و پدید آمدن غیر شخصی گری است . این مفاهیم در مطالعه شهر بسیار با اهمیت اند .

تغییرات در جامعه شناسی:

باید جامعه "پسا صنعتی" را هم به طبقه بندی تونیس بیفزاییم ، اما ما کاملاً نمیدانیم که ارتباط ها و مناسبت های اجتماعی در این جوامع نو ظهور چگونه اند . تحلیل و بررسی انواع ارتباط ها و مناسبت های اجتماعی در جوامع خاصی که از راه های طبقه بندی نظامهای اجتماعی و تعیین نوع نظام اجتماعی آن جامعهٔ خاص است . در سراسر تاریخ جامعه شناسی ، نظریه پردازان کوشیده اند جوامع مختلف را به نظامهای کاملاً مجزا و مشخص طبقه بندی کنند . این کار را کُنت با اندیشه رفتن به سمت جامعه ای عقلانی کامل شروع کرد . مارکس آنرا با تعریف جامعه از طریق "شیوه تولید" یا شکل سازمان اقتصادی اش پی گرفت . دورکهایم با تمایز میان "همبستگی های اندام وار" (ارگانیك) و "میکانیکی" همین کار را کرد . و وبِر گفت: میتوان انواع مختلف اقتدار را به این شرح بر شمرد: گسستنی" فره مند" (کاریزماتیك) و "دیوان سالارانه" بروکراتیك.

14-2-9.تغییرات در جامعه آمریکا بر مبنای جامعه شناسی اروپایی

وقتی در قرن بیستم جامعه شناسی از اروپا به ایالات متحده امریکا مهاجرت کرد مسائل و روش های تازه‌ای را پیش نهاد . جامعه شناسان اروپایی قرن نزدهمی گرفتار جوامع ای بودند که گروه های اجتماعی قدرتمند و برزگ با طبقاتی با علایق و منافع و فرهنگ های ریشه دار بر آنها مسلط بودند . جامعه امریکایی در اساس جامعه بی ثبات و از لحاظ اجتماعی باز بود . از این روست که تحولات و نظریات اجتماعی قرن بیستمی همواره ، درست یا نادرست ، الگوی امریکایی را بعنوان منبع الهام در مدّ نظر داشتند . پیدایش و گسترش جامعه اروپایی هزاران سال طول کشیده بود . اما جامعه امریکایی یکشبه پدید آمده بودو البته عمدتاً بدون آنکه آگاه باشد راه به کجا می برد گرد باد تحولاتی که در امریکا آغاز شده بود واستورهٔ "**مرزهای نو**" را جانشین جامعه سنتی میکرد حتی در خیال نظریه پردازان قرن نزدهمی هم نمی گنجید . تونیس معتقد است :«مرا میتوان جامعه شناسی قلمداد کرد که از یك سو پیدایش جوامع قرن نزدهمی را دیده است و از دیگر سو پیدایش جوامع دم بدم و پیچیده شونده و متناقض قرن بیستم را .

تغییرات دوران پس از جنگ بسیاری از موضوع های مورد توجه وِبر را نیز منسوخ کرد ، اما طنین مباحث اصلی او در باره‌ی فرد و جامعه ، عقلانی شدن و از خود بیگانگی ، تعیین و عمل مذهب و ایدهٔولوژی ، هنوز در جامعه شناسی باز تاب دارد . اما این نکته را همه پذیرفته اند که حرکت ها و تغییرات جامعه شناسی در زمینه های اجتماعی صورت می پذیرد . به سخن دیگر ، جامعه شناسی باید همواره بازیابی و باز سازی شود .

انقلاب تکنولوژیکی مهار نا پذیری تکنولوژی، که مارکس بدرستی آنرا موتورِ محرکِ پیدایش و گسترش سرمایه داری دانسته است ، در ایالات متحد بثمر رسید ، ودر این راه جامعه نو و به اساس متفاوت ایجاد کرد . خط تولیدی هانریفورد و مطالعات عقلانی شدهٔ جدیدِ زمان و حرکت در صنعت راه آهن، منادیانِ آنچنان تغییر عمیق اجتماعی بودند که جامعه شناسان هیچگاه بدان دست نیافتند .

تغییر اجتماعی ، اصلاح اجتماعی و برسی های اجتماعی اساس همهٔ جامعه شناسی ها هستند و هر سهٔ آنها به روشنی در امریکای صنعتی و شهری شوندهٔ اواخر سده نزدهم و اوایل سدهٔ بیستم اشکار است . همچنین میتوان تأثیر اخلاق پروتستانی را در میراث فرهنگی نخستین پدران پیوریتن[پاك دینان]"ساحل شرقی" عملاً دید . همانطور که ویبِر میگوید :این اخلاق سخت کوشی ، صرفه جویی، جدیت و پرهیز از گناهان نفسانی با روح سرمایه داری آمیخته است . امریکای قرن بیستم ملیونها ماهر جذب کرد ، بطور چشم گیر توسعه یافت و تاریخی مملو از بردگی و بهره کشی را تجربه کرد . این مخلوط منفجره بهر حال برای کار کردن ساخته شده بود - کار کردن تحت هر شرایطی که باشد .

بخش یکصدو چهاردهم

بحث سوم

جامعه شناسی امریکایی

114-3-1.پیشگامان جامعه شناسی امریکایی

شخصیت عجیب وغریبی بنام لستِراف . وارد (1913-1814)نقش مهمی در ابتدای تاریخ جامعه شناسی امریکا یی به عهده داشت .او همه سالهای عمر کاری اش رادر« سازمان نقشه برداری زمین شناختی» ایالات متحده گذرانیده بود .

او دست به برسی های دقیق تجربی ای زد که به روشنی نشان میداد شرایط زندگی مردم چگونه است .نقش این تحقیقات پژوهشگرانه را –که نشان میدادند که حقیقتاً در جامعه چه میگذرد واین واقعیات را نباید دست کم گرفت .

مطالعۀ "دو بوآ" با عنوان سیاهان فیلادلفیا (1899) به دقت زندگی واقعی و شرایط کاری سیاهان و واقعیت نژاد پرستی و تبعیض را شرح میداد . او میگوید : من اولین سیاه پوستی بودم که به دانشگاه راه پیدا کردم و نیز از فعالان انجمن ملی برای پیشرفت رنگین پوستان (NAACP)بودم

سیاه پوستان در نهایت بدبختی در زاغه های کناره های شرقی شیکاگو زندگی میکردند که زندگی فلاکت بار شان توسط جین اَدَامز،در (1895) بصورت یك کتاب مستند بنشر رسید .این کتاب بیشتر به کتاب کلاسیك" وضعیت کارگر در بریتانیا" که در سال (1844) توسط فریدریك انگلس نوشته شده بود شبه بود .

تحقیقات نشان میداد که هر قدر جامعه پیچیده تر میشد بهمان اندازه افراد کمتر از پیش میدانستند که مردم دیگر واقعاً چگونه زندگی می کنند . بنظر می آمد که رسانه های جمعی از همه چیز خبر میدهند ، اما اینکه آنها آگاهی اوضاع واقعی اجتماعی را افزایش میدهند یا کاهش جای بحث و کنکاش دارد . جدیت امریکایی در انجام پژوهش های تجربی از بسیاری جهات مثمر ثمر بود ، وبی وقفه در خلاف جهت اندیشه های برآمده از فهم متعارف و موضوع هایی ریشه دار ایدئولوژیك حرکت میکردند .

114- 3-2. مکتب شیکاگو

نخستین گروه جامعه شناسی در امریکا در سال(1892)در دانشگاه شیکاگو تاسیس شد . شهرت این گروه از دو چیز بود: مطالعات شهری- که با توجه به استقرارش در شهر بزرگ چندان تعجب بر اینگیز نبود - و طرفداری اش از نظر کنش متقابل نمادین که راه های کنش متقابل مردم در وضعیت رو در رو را شرح میداد . چنان است «وقتی که در شهر شلوغ و پر هیاهو زندگی می کنید فقط کنش متقابل ات بیش از آن است که در وسط هیچکجا زندگی کنی . »

. . . مکتب شیکاگو رشتهٔ مطالعاتی را آغاز کرد که متوجه گروهاو باند ها بودو آنها را کجرو و منحرف یا نا هموار محسوب میکرد بخاطریکه شیکاگو شهری بالنده بودو به سرعت در حالت رشد و گسترش یابنده و جامعه چند قومی و از نژاد های مختلف بود .

فرهنگ و معانی معانی ایکه مردم به اَعمال فرهنگی و اجتماعی شان می بخشند همانقدر واقعی است که نیرو های اقتصادی یا طبیعی واقعی هستند . نرخ دستمزد ها بسیار واقعی بنظر می رسد ، اما مردم در باره اینکه کار چیست هم به همان اندازه اهمیت و واقعیت دارد . مذهب بهترین مثال در باره قدرت ایده است که در طول تاریخ بسیاری بر سر آن جان باخته اند . مکتب

شیکاگو در تحلیلهایش بسیار به این که طرز تلقی افراد از موقعیت های شان چگونه به فرهنگ و واکنشهای گروهی شان شکل می بخشد توجه دارند . از این روست که در مکتب شیکاگو مردم عاملان فرهنگی خود اگاه فرض می شوند . پس اگر مردم باور داشتند که تنها راه بقادر جامعه جدید گروه و دسته ساختن و سر پیچی کردن از قواعد اجتماعی است ، میتوان آنرا واکنشی عقلانی محسوب داشت . در این شکل گروهی گروههای تبه کار(مافیا) نیزدر شکل این نوع فرهنگ شریك شدند .

مطالعات بشری :

در جامعه شناسی قرن بیستمی، بدلایل روشن، فهم اینکه امور یك شهر چگونه میگذرد اهمیت روز افزون یافت. مکتب شیکاگو، و به ویژه رابرت پارك (1944-1864)، مطالعات شهری را در نفوذ خود داشتند . پارك به نظریه ای پرداخت که آنرا "**نگرش زیست بومی**"نامید ، و منظورش این بود که شهر ، همانند فرآیند های زیست بومی در محیط زیست ، بگونه ای خود را با سبك و روشی به سامان تطبیق میدهد . مردم اینطور فکر میکردند که شهر ساز و کارِ جا بجا کننده و جدا سازنده ی عظیمی دارد که ، به طرقی که هنوز کاملاً فهمیده نشده است،وبی استثنای همهٔ آن افرادی را که مناسب زندگی در منطقه یا فضایی خاص اند بر می گزینند .

خود اجتماعی :

جورج هربرت (1931-1863)کسی بود که این رویکرد را مطرح ساخت، او خاطر نشان کرد که بشر یگانه موجودی است که میتواند زبان را بکار گیرد و بر اثر آن برنامه ریزی کند ، فکر کند و در باره تجربیات با دیگران ارتباط برقرار سازد .

توجهٔ به شخصیت افراد:

به دو دلیل باید جامعه پذیری و چگونگی شکل گیری شخصیت افراد در جامعه توجهُ شود .نخست اینکه جامعه پذیری نقطهٔ آغاز فهم متعارف است ؛ دو دیگر آنکه ما باید ابتدا فرد را بفهمیم تا بتوانیم به درکی از اجتماع برسیم . دانشنامه نویس قرن اول قبل از میلاد ، گانی ،مِهتر ، نیز خیلی پیش از اینها عین همین حرف را گفته بود: بشر در برابر قدرت قاهره ی طبیعت ، نه قادر است سخن بگوید ، نه راه رود ، نه چیزی بخورد و خلاصه هیچ کاری نمی تواند بکند ، مگر گریه کردن .

افراد بشر ، بر خلاف اغلب حیوانات ، از زمانهای بسیار بسیار دور موجودات کاملاًنا مستقل بوده اند . به دلیل همین واقعیت است که فرآیند جامعه پذیری تا به این حد مهم شده است . فرآیندی که در خلال آن کودکی بی پناه هویتی فرهنگی می یابد و خود آگاه و مستقل می شود .

114-3-3.طبیعت در برابر تربیت:

آیا ما همه کار را ، مثل فراگرفتن زبان مادری "بطور طبیعی"انجام میدهیم ؟شواهد اندکی در اثبات این گفته در دست است .فقط چند مورد وجود دارد که کودکی در میان حیوانات پرورش یافته و رفتارش مثل رفتار آنها شده است . این داستانها حکایت از آن دارد که تبدیل شدن بشر متمدن آموختنی است .

اگر از ابتدا جلوی آموختن گرفته شود، جبران کامل این نقیصه تقریباً ناممکن خواهد بود . زیرا آموختن فرایند طولانی ایست که از پدر و مادر ، مدرسه ، رسانه های جمعی ، دوستان ، دانشکده و گروه همسالان در آن نقش دارند .

در جامعه شناسی این بحث مهم است که چه کسی بیشترین تأثیر را در تربیت فرد میگذارد ؟ این پرسش که«شخصیت فرد چگونه شکل می گیرد ؟»پرسش اساسی در بحثی است که ما آنرا «طبیعت» در برابر «تربیت» مینامیم . از سوی دیگر طرفداران«طبیعت» میگویند که این ژن ها و کروموزومها و هورمونها هستند که دختر و یا پسر را می سازند . طرفداران «تربیت»بر این نظر اند که این هویت حاصل مهندسی اجتماعی است .

جامعه پذیری چگونه عملی می شود؟

جامعه پذیری از مفاهیم اصلی در جامعه شناسی تاریخی است . .این مفهوم نسلی را به نسل دیگر پیوند میدهد و بر شکل های تحول جامعه بس تأثیر شگرف دارد . این حوزه ، حوزه ایست که هراس اخلاقی دائمی در باره فرهنگ عامه پسند و تأثیرات دیگر در آن وجود دارد و ظاهراً نسلی را خطاکار (عاصی) و منحرف میسازد .

سنت گرایان معتقد اند که انضباط برای کودکان ضروری است . دیگران میگویند مهر و محبت و رواداری راه تربیت شخصیت های متعادل اجتماعی است . «جامعه شناسی» باید بکوشد ارزیابی کند که جامعه پذیری چگونه عملی می شود و تأثیر دراز مدت آن در چیست ؟

پاولوف و باز تاب شرطی : (1849-1936) ایوان پاولف در شهر ریازان در کشور روسیه به دنیا آمد . پدرش کشیش جوان و فقیری بود که با باغبانی روزگار می‌گذراند و علاقه زیادی به کتاب و مطالعه داشت . ایوان نوشتن را در ۵

سالگی آموخت. در ۱۱ سالگی به مدرسه کلیسای ریازان رفت، اما آنجا را رها کرد و در دانشگاه سن پترزبورگ به تحصیل علوم طبیعی پرداخت و در سال ۱۸۹۸ درجه دکتری دریافت کرد.

گرایش او به علوم طبیعی ناشی از اندیشه‌های روشنفکران انقلابی روس به ویژه پیسارف بود و کتاب «انعکاس‌های مغز» اثر آی. ام. سچنوف بنیان‌گذار فیزیولوژی روسیه که در آموزشگاه مذهبی خوانده بود به آشنایی او با پیشرفت‌های علمی آن زمان کمک زیادی کرد.

پاولف در دانشگاه اساتید برجسته‌ای داشت: مندلیف در شیمی معدنی، باتلروف در شیمی آلی و به ویژه آی. اف. تیسون در فیزیولوژی که کمک زیادی در تبدیل پاولف به بزرگترین دانشمند آزمایشگر زمان خود کرد. او در دانشگاه سن پترزبورگ فیزیولوژی حیوانی را به عنوان رشته اصلی و شیمی را رشته فرعی خود انتخاب کرد و نخستین تحقیق خود را درباره فیزیولوژی اعصاب لوزالمعده به انجام رساند. [70]

گرایش او به علوم طبیعی ناشی از اندیشه‌های روشنفکران انقلابی روس به ویژه پیسارف بود و کتاب «انعکاس‌های مغز» اثر آی. ام. سچنوف بنیان‌گذار فیزیولوژی روسیه که در آموزشگاه مذهبی خوانده بود به آشنایی او با پیشرفت‌های علمی آن زمان کمک زیادی کرد.

پاولف در دانشگاه اساتید برجسته‌ای داشت: مندلیف در شیمی معدنی، باتلروف در شیمی آلی و به ویژه آی. اف. تیسون در فیزیولوژی که کمک زیادی در تبدیل پاولف به بزرگترین دانشمند آزمایشگر زمان خود کرد. او در دانشگاه سن پترزبورگ

[70] کی ولز هاری، به سوی روانشناسی و روانپزشکی علمی در دو جلد ؛ ترجمهٔ نصرالله کسرائیان ۱۳۶۳.

فیزیولوژی حیوانی را به عنوان رشته اصلی و شیمی را رشته فرعی خود انتخاب کرد و نخستین تحقیق خود را درباره فیزیولوژی اعصاب لوزالمعده به انجام رساند .

نظریه فروید در باب تربیت : (۱۸۵۶-۱۹۳۹)

زیگموند شلوم فروید (Sigmund Schlomo Freud) عصب‌شناس اتریشی است که پدر علم روانکاوی شناخته می‌شود . فروید در سال ۱۸۸۱ از دانشگاه وین پذیرش گرفت و سپس در زمینه‌های اختلالات مغزی و گفتاردرمانی و کالبدشناسی اعصاب میکروسکوپی در بیمارستان عمومی وین به تحقیق پرداخت. او به عنوان استاد دانشگاه در رشته نوروپاتولوژی در سال ۱۸۸۵ منصوب و در سال ۱۹۰۲ به عنوان پروفسور شناخته شد . در ایجاد روانکاوی و روش‌های بالینی برای روبرو شدن با علم آسیب شناسی روانی از طریق گفتگو بین بیمار و روانکاو فروید تکنیک‌هایی را مثل استفاده از تداعی آزاد (به روشی گفته می‌شود که در آن بیمار هرآن چه را به ذهنش خطور می‌کند ، بیان می‌نماید) و همچنین کشف انتقال (فرایندی که در آن بیمار و روانشناس خاطرات کودکی خود را با هم درمیان می‌گذارند) و همچنین فرایند تحلیلی روانشناسی را ارائه کرد . بازتعریف فروید از تمایلات جنسی که شامل اشکال نوزادی هم می‌شد به او اجازه داد که عقده ادیپ (احساسات جنسی بچه نسبت به والدین جنس مخالف خود) را به عنوان اصل مرکزی نظریّه روانکاوی درآورد . تجزیه و تحلیل او از خود و رویاهای بیمارانش به عنوان یك آرزوی تحقق یافته او را به یك مدل برای تجزیه و تحلیل علائم بالینی و سازکار سرکوب رسانید و همچنین برای بسط نظریه خود مبنی بر اینکه ناخودآگاه یك مرکز برای ایجاد اختلال در خودآگاه است از آن استفاده کرد . فروید وجود زیست‌مایه (لیبیدو) را قطعی می‌دانست (به نظر او لیبیدو انرژی روانی - جنسی است . منبع آن اروس یعنی مجموع غرایز زندگی است . لیبیدو با مرگ میجنگد

و می‌کوشد انسان را در هر زمینه به پیروزی برساند . این نیرو را شهوت نیز می‌نامند . زیست‌مایه بیش از هر چیز معنای جنسی دارد)[71]

متأسفانه سوءتفاهم بسیاری در مورد اغلب مفاهیم فرویدی وجود دارد ، از جمله مفهوم "لیبیدو" که با شهوت یکی دانسته شده است یعنی "به فروید این طور نسبت می‌دهند که گویی او همه چیز را بر اساس سکس می‌دانسته است" [72]در حالیکه فروید "به جای کلمه عرفانی و شاعرانه عشق، کلمه تکنیکی تر و حرفه‌ای تر سکسوالیته را انتخاب کرد"[73] "در حقیقت او بارها اعلام کرده که واژه‌های عشق، سکسوالیته، erotisme و Eros را معادل یکدیگر به کار می‌برد Liebe .فرویدی معنای عشق، اشتیاق و ژویی سانس را در یك کلمه داراست . "[74]انتقال یکی دیگر از مفاهیمی است که مورد سوءتفاهم واقع شده است . "فروید کشف کرد که سمپتوم به کمك انتقال قابل روانکاوی می‌شود . او همچنین کشف کرد که انتقال موتور روانکاوی و در عین حال سدی برای آن است . انتقال یك عشق است، یك عشق واقعی و هیچ عشق واقعی در صدد دست یافتن به دانش نیست . . . کار انتقال این است که چیزی برای تعبیر روانکاو باقی بگذارد . اما تعبیر واقعاً به چه معناست ؟ . . . . "[75]

به نظر فروید رابطهٔ پیش روندهٔ نوزاد با مادرش، در سرشت روانشناختی کودك تأثیر پا برجا دارد که بنوبهٔ خود و بواسطهٔ نیروی ناخود آگاه بر تحولات بعدی اثر میگذارد . نکتهٔ جامعه شناسانه مهمی که در این گفته وجود دارد این است که پیدایش شخصیت ، حتی در پنهانی ترین بخش هایش، در اساس اجتماعی است . نظر فروید این است که شخصیت فرد انسان در رابطهٔ دو طرفه با پدر و مادرش شکل می گیرد . نوزاد برای دست یافتن به معنایی از خود، ایده های اجتماعی در باره جنسیت و رفتار را از آنِ خود

---

71 Mannoni, Octave, Freud: The Theory of the Unconscious, London: NLB 1971, pp. 146-47 .،
والتر اودانیک، ولودیمیر یونگ و سیاست. ترجمهٔ علیرضا طیب. نشر نی ۱۳۷۹،۹۶۴–۳۱۲-۴۷–۵.

72 میتراکدیور، مکتب لکان، روانکاوی در قرن بیست و یکم، رابطه جنسی وجود ندارد، انتشارات اطلاعات، 1381

73 کدیور میترا ، پیشین، اطلاعات ، 1381.

74 کدیور، میترا، مکتب لکان، روانکاوی در قرن بیست و یکم، عشق: ضرورتی برای ارتقاء ژویی سانس تا دیالکتیک اشتیاق، انتشارات اطلاعات، 1381

75 کدیور میترا، پیشین.

میسازد . انسان بودن یعنی رسیدن به "خود" از طریق رابطه با دیگران . میل جنسی نوزاد پایهٔ همهٔ تحولات بعدی بشری است . فروید مدعی بود که میل جنسی نوزاد و عقدهٔ "اودیپ" که همراه آن است را کشف کرده در حالیکه دیگران با نظر او موافق نیستند . [76]

جامعه شناسان اغلب از فروید و روانکاوی وی دل خوش ندارند ، و گفته او را در باره ناخود اگاهی و تأثیرات روانی آن را بر جامعه نمی پذیرند . بعد از فروید یکی از پیروان اندیشه اش "هربرت بلومر" (1900 - 1988) این اصطلاح را بازگو کرد که داری سه اصل می باشد :

1. اشیا از کنش متقابل اجتماعی که کسی با اطرافیانش دآرای معنا می یابد .
2. بشر در مواجهه با اشیاء بر اساس معنایی که آن اشیاء برایش دارند رفتار میکنند .
3. کنش های گروهی شکل یك رشته کنش های فردی که همخوان هستند را بخود می گیرند .

این رویکرد و جامعه شناسی با هم جور اند ، چون که هر دو ، مخالف تحقیق رسمی ،آمار وطرح های کنترول شده هستند . و هر دو رویکرد فرد گرایانه را ترجیح می دهند .

کارکرد گرایی که با نظریه کنش متقابل در عکس همدگر قرار دارند بکلی فرد را نادیده انگاشته و جامه را بحساب یك نظام سیستمی می شناسد . و این نظریه از نخستین روز هایی حیات جامعه شناسی اهمیت داشت،وشاید این اهمیت از نگاه دید فهم متعارف از جهان باشد . به باور کارکردگرایان نهاد های اجتماعی در جامعه همه غایت مند اند - مثل خانواده که جامعه شناسی در خدمت شناساندن همین نقش است . [77]

---

76 شاله فیمس،فروید و فرویدیسم،"میل جنسی در طفولیت"،برگردان بفارسی اسحف وکیلی ، چاپ رنگی ، ایران:1331(1952)،ص40.

77 ازبورن ریچارد ، جامعه شناسی ، پیشین ،صص 86 تا 90.

تالکوت پارسونز –(Talcott Parsons)-(1902-1979)

بر عکس در امریکا کارکرد گرایانی همچون–تالکوت پارسون جامعه شناس امریکایی که تاسالهای(۱۹۲۷ تا ۱۹۷۳)در دانشگاه هاروارد به انجام‌وظیفه مشغول بود. او و همکارش رابرت مرتون عمدتاً متوجه ساختار های کلان جامعه ، نظیر طبقات اجتماعی ، نهاد های‌اقتصادی ، حکومت ها ، ارتش ها ،و از این قبیل بوده‌اند ، که به فرد توجه چندانی نداشته‌اند .اینها از نظریات اسپنسر و دورکهایم پیروی کرده‌اند ، که نظریه‌آنها را نظریه‌اجتماعی ساختاری خوانده‌اند .

پارسونز کار امیل دورکهایم را تجزیه و تحلیل، و نوشته‌های آنان را از طریق اندام‌واره (پارادیم) کنشِ اختیارگرا ارزیابی کرده‌است. او همچنین، پیشتاز معرفی و تفسیر آثار ماکس وِبر به مخاطبان آمریکایی بود . او اگرچه عموماً به‌عنوان پژوهش‌گری ساختار-کارکردگرا در نظر گرفته‌می‌شود، در مقاله‌ای در اواخر عمر خود، نوشته‌است که مفاهیم کارکردگرا، یا ساختار-کارکردگرا، راه‌های نامناسبی برای معرفی ساختار نظریه ی او هستند . برای پارسونز، ساختار-کارکردگرایی یك مرحله در گسترش روش‌شناختی علوم اجتماعی بود، و کارکردگرایی هم یك روش جهان‌شمول، نه واژه‌ای برای نام‌گذاری یك مکتبِ به‌خصوص میباشد . [78]

توماس هابز (1679-1902)

توماس هابز یکی از فیلسوفان سیاسی برجستهٔ انگلستان بود که بیشتر به سبب کارهایش در فلسفهٔ سیاسی و کتاب لِوایِتان (Leviathan) شهرت دارد. این کتاب در سال ۱۶۵۱ نوشته شده و بنیان بسیاری از نظریه‌های قرارداد اجتماعی را در فلسفهٔ سیاسی به وجود آورده است. اوگفته بود: «فکر میکرد مردم بطبع احتمالاً همدگر را خواهند درید ،

78 قاسمی احمد ،جامعه شناسی ، پیشین ، ص107.

مگر آنکه از لحاظ اجتماعی منع و مهار شوند [79] ؛پارسونز در کتاب اصلی اش ، نظام اجتماعی (1951)آنچه را که پیش شرط های کارکردی حیاتِ جامعه می نامد به تفصیل توضیح داده است . این شروط عبارت بودند از :

1 . انطباق- چگونه یك نظام اجتماعی با محیط زیست اش انطباق می یابد .

2 . دست یابی به هدف- تعیین هدفهایی که اعضای جامعه برای دست یابی به آنها هدایت شده اند .

3 . یگانگی –ضرورت دست یافتن به پیوستگی اجتماعی .

4 . نگاه داشت الگو- جامعه پذیری یا باز تولید جامعه بگونه ای که ارزش های آن جامعه محفوظ بماند .

فلسفه توماس هابز

مقدمات فلسفی و شناخت وجود که در دو اثر دیگر هابز «**جسم**» و «**طبیعت انسانی**»، به تفصیل آمده است، فقط اجسام وجود دارند که ممکن است اجسام مادی به معنای دقیق کلمه (یا طبیعی) و اجسام سیاسی (مصنوعی) باشند . از سویی، انسان بخشی از ماده است و از آن تشکیل شده است و از سوی دیگر، به عنوان موجودی که می تواند اجسام مصنوعی به وجود آورد سازنده و فاعل نظریه‌ی سیاسی است . شناخت‌ها مجموعهٔ احساس‌هاست که به نوبه خود دگرگونی‌ها ، یعنی حرکاتی است که در اجسام محسوس ایجاد شده و به وسیله اعصاب به مغز انتقال یافته است . ادراکات ما از جهان احساس دگرگونی‌های مربوطی است که در جوهر دماغی وارد می‌شود و بنابراین، این ادراکات اموری ذهنی‌اند . غریزه‌های غلبه‌ناپذیری تعیین‌کنندهٔ دقیق همهٔ اعمال انسان‌اند . در اعمال انسان جایی برای آزادی وجود ندارد وخیر وشر اموری نسبی‌اند : خیر با مطلوب و شر با نامطلوب یگانه است.

---

[79] جواد طبا طبایی "اندیشه سیاسی جان لاک، قوس 1390.

نتیجهٔ منطقی این مادی‌مذهبی نظریهٔ «**دولت مطلقه**» است . در نظر هابز، در موضوع سیاست، آزادی به اندازهٔ اخلاق و متافیزیك غیرقابل قبول است: در دولت، همچنان که در طبیعت، قدرت موجد حق است .حالت طبیعی انسان‌ها «**جنگ همه با همه است**»، و دولت وسیلهٔ ضروری پایان بخشیدن به این حالت است . دولتْ زندگی و اموال افراد را به بهای اطاعت منفعلانه و مطلقی که از آن‌ها انتظار دارد، مورد حمایت قرار می‌دهد . امر دولت خیر است و نهی دولت شر؛ ارادهٔ دولت عالی‌ترین قانون است.

هابز به این موجود مصنوعی که دولت یا جمهوری را به وجود می‌آورد - یعنی آدمکی حقیقی که دارای زندگی صرفاً ماشینی است و نبوغ انسانی آن را طرح کرده و ساخته است - «**لویاتان**» - (Leviathan) نام می‌دهد، که موجود افسانه‌ای و رمزی‌ای را که از کتاب مقدس و به ویژه کتاب ایوب گرفته شده است نشان میدهد . هابز این لویاتان را در تصویر معروف چاپ اول اثرش نشان داده است : غولی تاجدار که شمشیری در یك دست و عصای پاپی در دست دیگر دارد . به عبارت دیگر، لویاتان نیروی نظامی و روحانی را در اختیار دارد که سلطه بر اجسام و وجدان‌ها را به او اعطا می‌کند . روح مصنوعی لویاتان از حاکمیت؛ مفاصل او از صاحبان مناصب؛ اعضای او قوای قضاییه و مجریه؛ اعصاب او پاداش و مجازات؛ نیروی او رفاه و ثروت همهٔ اعضاء به طور خاص؛ فعالیت او از رستگاری مردم؛ حافظهٔ او از رایزنان؛ عقل و ارادهٔ او قوانین و مصوبه‌ها، سلامت او از اجماع، بیماری او از شورش، مرگ او از جنگ داخلی تشکیل شده است؛ و کلمه «کُنْ» الاهی و آفرینش انسان در سفر پیدایش، از میثاق‌ها و قراردادهایی فراهم آمده است که نخستین بار اجزای مختلف جسم سیاسی را جمع و وحدت بخشید . [80]

80 طبا طبایی جواد ،دانشنامه ویکی انبار ،فروردین 1390 ،وکی پیدیا، دانشنامه آزاد.

تعادل در جامعه شناسی:

پارسون در تلاش برای پاسخ گفتن به مسائل مربوط به تغییرات اجتماعی ،به توضیحات بکری دست یافت که نشان دهد چگونه می شود امور تغییر کنند ویا بحالتی که بودند بمانند .و این را بنام نظریه تعادل پارسون می شناسند .بنا بر این نظریه ، تغییرات در بخشی از نظام کنش های متقابلی رادر بخش های دیگر نظام پدید می آورد که نظام را به تعادل باز میگرداند - حتی این تعادل اگر تعادل تغییر یافته هم باشد . بطور مثال اگر یك نظام دیموکراتیك از اثر پا داخلی گروههای فاشیستی از هم پاشد .شاید آنگاه نظامیانیکه به نظام قبلی وفا دار باشند پا پیش گذارند و اوضاع را به شکل اولیه آن در آورند که نظیر آن در صفحلت تاریخ بار ها تکرار شده است که مثلاًیا فرمانده توانسته است از اثرباز سازی قوای نظامی خود دوباره بر دشمنان فایق آمده و نظام قبلی خویش را بر قلمرو مستقر سازد . او نیز تکامل بسوی کمال در جوامع پیچیده تر را باور داشت .او همیشه در تلاشهایش سعی میکرد که چگونگی باز تولید جامعه را توضیح دهد .او سعی داشت نسل هایی که مدام متولد میشوند ، در جامعه پذیرفته شوندف،تحصیل کنند ، و آموخته شوند که چگونه به جزئی از جامعه تبدیل شوندو چگونه نقشی برای خود در جامعه بیابند .

گرچه ممکن است این نظریه قدری غیر منصفانه به نظر برسد اما ، پارسونز برای قوت بخشیدن به این استدلال که «کارکرد» خانواده باز تولید جوانان برای جامعه ای کاملاً کارکردی است نظر فروید را پذیرفت .استفاده پارسونز از فروید باعث مقبولیت بیشتر روانکاوی نزد جریانهای اصلی جامعه شناسی شد ، اما روایت او نظر فروید را محدود به این میکند که خانوادهٔ هسته ای تنها نظام موجود برای کودك است . پار سون که زندگی اجتماعی را "نفع دو طرفه و یاد گیری مسالمت آمیز"خواند که در توضیحش دچار اشتباه شده است .زیرا رویکرد کارکرد گرایانه در توافق اکثریت را پشت سر داشته و عامل واحد بشمار می آید که تالکوت پارسونز نیز حاکم بلا منازعه آن بود .در دههٔ (1940-1950) همهٔ امریکائیان کارکرد گرا بودند ، زیرا در جامعه امریکا به اصل خانواده اهمیت بسیار داده میشد و این در حالی است که وظایف هریك در خانواده معین مثلاً اینکه جای مادر در آشپز خانه است باور داشتند .

پارسونز معتقد بود که جامعه نظام خود سامان گر و خود پرداز است و، بنا بر این بروز تغییر، در یك جزء از نظام، واکنش ها و میل به جبران و سازگاری در اجزای دیگر نظام را بر می انگیخت. بنا بر این اگر خانواده، سر ناسازگاری بگیرد، و یا منحرف شود، آنگاه جامعه از طریق تقویت دیگر اجزای ساختاری اجتماعی تعادل را بر قرار میسازد.

کارکرد ها باید برای ادامه حیات شروطی را احراز کند؛ درست مثل دانه گیاهان که به آب و هوا و خاك نیاز مندی دارند این پیش شرط ها که نهایتاً ضروری میباشد عام نیز هستند، مانند قوانینیکه در علم فزیك وجود دارد در قوانین جامعه شناسی نیز جامعه شناسان همواره اشتیاق به کشف چیز های تازه در این زمینه ها میباشد.

گرچه ممکن است این نظریه کمی غیر منصفانه بنظر برسد، اما پارسون تنها برای قوت بخشیدن به این استدلال خود که "کارکرد" خانواده باز تولید جوانان برای جامعه کاملاً کارکردی است نظر فروید را پذیرفت. استفاده پارسون از فروید قطعاً باعث مقبولیت بیشتر روانکاوی نزد جریان های اصلی جامعه شناسی شد، اما روایت او نظر فروید را محدود به این میکند که خانوادهٔ هسته ای تنها نظام موجود برای تربیت کودك است. او گفته است که مشخصهٔ زندگی اجتماعی "نفع دو طرفه و یادگیری مسالمت آمیز" است.

مارکس یکی از اصلی ترین نظریه پردازان تضاد میباشد. او به روشنی در بیانیه جزب کمونست (1848) گفت: تاریخ همه جوامعی که تا کنون وجود داشته اند، تاریخ نزاع طبقاتی است. هر چند سایر جامعه شناسان این گفته را قدری زیاده روی میدانند، اما موافق اند که تضاد بیش از توافق پایهٔ اجتماع بوده است.

گئورك زیمل ((1858-19988) که شخصیت بزرگ در جامعه شناسی شناخته میشود معتقد است که: جامعه نه نظام است و نه اندام واره، بلکه جامعه جنگ است که معمولاً ثروتمندان برندهٔ آن اند.

آیا نا برابری هم کارکرد دارد؟

نا برابری در همه جوامع وجود داشته است و این تقریباً از عناصر اجتناب ناپذیر هر جامعه ای است . این نابرابری ها باعث بوجود آمدن اقشار مختلف در جامعه از قبیل نخبگان که اکثراً مشاغل مهمی را در سطح بالا بدست دارند . چیزی که در طول تاریخ در بین هر گونه جامعه ای وجود داشته است و هر گز به آن پاسخی وجود ندارد این است که جامعه همیشه بدون نظم و ترتیب تغییر میکند .

نظریهٔ تضاد:

در توضیح تضاد، نا هم آهنگی ، روابط قدرت و جنگ طبقات حاکی از آن است که این رویکردِ نظری محدودیت های خاصی دارد . جامعه شناسان عقیده دارند : جامعه پیش از اینکه خانواده بزرگ و سعادتمندی باشد ، مرکب است از گروهای متعارض که اغلب اوقات تا نهایت ، سخت با هم در جنگ اند . نظریه پردازان کانون اصلی همهٔ فعالیتهای اجتماعی را ستیزه بر سر زمین ، منابع، ثروت،وسایل تولید ، آب ، مسکن، امکان تحصیل و از این قبیل چیز ها میدانند.

بخش یکصد. پانزدهم

جنبش کار گری در یکصد سال گذشته

بحث اول

آغاز فصل روشنگری یا رنسانس

115-1. اروپا در شروع دگر گونی ها ی بزرگ

115-1-1.عصر روشن اندیشی:

خانواده های شاهی اروپا

کمی به عقب بر میگردیم واین بار تاریخ اروپا در سده هجدهم ورق میزنیم تا ببینیم اروپا قبل ازعصر روشن اندیشی از چه چشمه ای آب میخورد:

در انگستان در انگلستان یعقوب اول با پارلمان در افتاده و میخواهد آنرا منحل کرده به تنهایی حکومت کند .(1604-1625) .ولی رویهمرفته توطئه انهدام مجلس کشف می شود . پارلمان از قرار دادن پول در اختیار پادشاه امتناع می کند؛در نتیجه پادشاه مجلس را منحل وبسیاری اعضای سرشناس مجلس را به زندان می افگند .

115-1-2.انقلاب پورتیانری یا انقلاب پاک دینان (1625-1660)

در زمان چارلس اول روابط دربار و پارلمان وخیم تر می شود؛جنگ با اسکاتلند ، شاه چارلز را وادار میسازد تا مجلس را بعد از یازده سال فرا خواند ؛ سه هفته بعد مجلس را منحل میکند . پارلمان بعدی که به صحنه سیاست انگلستان داخل میشود با شاه قطع رابطه میکند که در نتیجه شاه چارلز از لندن می گریزد . در جنگ خانگی سپاهیان شاه از "کرام ول" شکست میخورند . چارلس اسیر و گردن زده می شود . لرد کرام ول حاکم انگلستان می شود . پس از مرگ کرام ول چارلز دوم از تبعید بر گشته و پادشاه انگلستان می شود .

115-1-3.**نوسازی و انقلاب شکوهمند** (1660-1742)

در زمان سلطنت چارلز دوم به دفعات منازعات ضد کاتولیکی رخ میدهد. پس از تولد پسر شاه تصور حکومت یک خاندان کاتولیک قوت میگیرد.به همین خاطر تاج و تخت به "ویلهلم‌فن‌اورانیون" و همسرش "ماریا" سپرده می‌شود . پس از مرگ ملکه "انا" ، جورج‌فن هانوفر پادشاه انگلستان می‌شود .

115-1-4. **فرانسه** (1715-1780)

طوفان نوح در فرانسه

پس از مرگ لویی چهاردهم فرانسه تقریباً ور شکسته شد . به واسطه فریب «می سی سی پی» وضع فرانسه وخیم تر میشود . تمام تلاش های لویی پانزدهم و لویی شانزدهم برای دریافت مالیات های جدید با مخالفت اشراف مواجه شده به شکست منتهی می شوند .

پس از صد و هفتاد و پنج سال لویی شانزدهم شورای عالی را فرا میخواند .

115-1-5.**مستعمر ها و حکومت های استعماری** (1664-1763)

انگلستان و فرانسه متصرفات ماورای ابحار خود را به خرج اسپانیا ، پرتگال و هلند گسترش میدهند . طی جنگ های هفت ساله، انگلیسی ها متصرفات فرانسوی ها را در کوبك از آنِ خود میکنند .

انگلیسی ها فرانسوی ها را از ساحل شرقی هند بیرون میرانند .[81]

تحولات و دگرگونی های فکری گوناگونی دراین عصر بهوقوع پیوسته است که از نظر اهمیت و شدت تأثیرگذاری می توان آنها را پایه های اساسی شکل گیری عصر رنسانس داست .

[81] جان باومن ، عصر روشن اندیشی ، ترجمه احمد ارندان، تهران :فردوس 1385،صص1تا 9.

بخش یکصدو پانزدهم

تصویر نوین جهان ازقرون وسطی تاعصر روشن گری در اروپا

بحث دوم

115-2-1. دانش مندان مخترعین و هنر مندان

تذکری در مورد بحران انسان غربی در صبح رونسانس:

این نخستین بحران وجدان انسان غربی بود که مقام بلند انسان را در محراب عبادتش به اصطلاح به پای دانش روشنگرانه عصر رنسانس در هم شکست با انکشاف دانش در علوم زمینه های تازه ای از علوم تطبیقی در این عصر رونما گردید و از جانب دیگر و آن بخاطری بود که :«حیات فکری اواخرسده هجدهم و تمام سده نزدهم پیچیده تر از همه سده های پیشین بود که این امر چندین علت داشت:نخست جولان میدان فکر از هر زمانی وسیع تر بود؛ با پا درمیانی امریکا و روسیه سهام مهمی بر سرمایه فکری مزید کردند ، و اروپا بیش از سابق از فلسفه های قدیم و جدید دانشمندان اسلامی و شبه قاره هند اگاهی یافت . دوم علم که از قرن هفدهم به بعد یکی از منابع عمدۀ نوآوری شده بود به کشفیاتی بزرگی مخصوصاً در زمین شناسی و زیست شناسی و کیمیای عضوی ، نائل آمد . سوم ، تولید ماشینی ساختمان اجتماعی را عمیقاً دگرگون کرد و به افراد بشر تصور تازۀ از نیرو هایی آنها در ارتباط محیط مادی خود بخشید . چهارم طغیان عمیقی که هم فلسفی بود و هم سیاسی بر ضد دستگاه های فکری ، سیاسی و اقتصادی کهن پدید آمد و حملاتی را بر ضد عقاید و سازمانهایی برانگیخت که تا آن زمان حمله به ساحت شان غیر ممکن بود (این در حالی بود که اروپا تازه از زیر یوغ تفتیش عقاید که جوخه جوخه مردمان بی گناه را توسط عمال روحانیون کلیسا ها در اروپا ، به شعله های آتش می سپاریدند ، خلاص شده بود و نو فکران و جوانان قبل از اینکه در یك چرخه علمی ای از دانش بند بیایند بی باکانه عملیاتی را زیر نام عصر روشنفکری براه انداختند و صد ها نفر از اشخاص مهم را که موجودیت شان در جامعه آن وقت ضروری بود در کوچه پس کوچه های پاریس و در زیر تیغ گیوتین از بین بردند وتعصب و بد بینی شان را که ناشی از قدرت بی حد و حسر انقلابیون بود در خامی تمام

زهر آن را بالای عقاید و اعتقادات مردم ریختند)این طغیان ها را برتراند راسل اینطور توجیه میکند :« یکی رومانیك و دیگری عقلانی ؛ طغیان رومانیك برخواسته از بایرون و شوپنهاور و نیچه به موسیلینی و هیتلرمی رسد ؛ طغیان عقلانی با فلاسفه فرانسوی انقلاب کبیر آغاز می شود، و بشکل نرمتر با رادیکالهای انگلستان می رسد . و سپس نزد مارکس(که ما در بحث جامعه شناسی در باره آرای او مباحث گسترده ای داشتیم)شکل عمیق تری بخود می گیرد و به وسیله شوروی (در روسیه وتوسط انقلاب بلشویکی و قلمرو های مجاور واقمار آن،)منتقل می شود . . . ؛ بسیاری از مطالبی که در تفکرات آلمانی غریب مینماید انعکاس حالت روحی ملت نیرو مندی است که بواسطه تصادفات تاریخی از سهم طبیعی قدرت محروم مانده اند . باوجودیکه المان موقع جهانی خود را مدیون امپراطوری«مقدس روم» بود،ولی این امپراطوری به تدریج تسلط خود را بر تبعۀ اسمی امپراطوری از دست داد . . . نهضت اصلاح دین و جنگ سی ساله آنچه را از وحدت آلمان باقی مانده بود از میان برد . در سده هجدهم تنها یك دولت آلمانی، یعنی پروس توانست در برابر فرانسه مقاومت کند ؛ و بهمین جهت بود که فریدریك ، کبیر نام گرفت . . . در آلمان در پروس شرقی اشراف ده نشین بیشتر در جهل روستایی غرقه و کارگران حتی از الفبای تربیت عاری بودند . کوششهای فریدریك ، مانند کوشش های سایر حکام روشن اندیش زمان، اصلاحات اقتصادی وسیاسی را شامل نبود؛ تنها کاری که صورت گرفت گرد آمدن گروهی از مداحان روشنفکرمزدوربود . [82] در این عصر فلاسفه و دانشمندانی نیز بوجود آمد که مانند ایپ نیتس از حقایق موجود شجاعانه دفاع کرد: یکی از مشخص ترین فلسفه لایب نیتس این است که در مورد جهان بینی خدا باوری نظریه های روشن را اذعان داشت که انقلابی را در خدا باوری بار آورد و حربه ای بود مقابل »ایلومناتی» که بعداً آنرا تصریح خواهیم کرد؛او اظهار نظر کرد که تعدد جهانها ممکن است ، هر جهانی که با قوانین منطق متناقض نباشد ، «ممکن» و پذیرفتنی است ، تعداد نا محدودی جهانهای ممکن هست که خدا پیش از خلق جهان فعلی در بارۀ آنها اندیشیده است . خدا چون خوب است ، اراده کرد تا بهترین جهان های ممکن را خلق کند ، و آن جهانی را بهترین جهانها دانست که در آن تفوق خوبی بر بدی بیش از جهانهای دیگر بود . خدا میتوانست جهانی را خلق کند که حاوی بدی نباشد ، اما آن جهان بخوبی جهان فعلی نمی بود . این بدان سبب است که بعضی خوبیهای بزرگ با بدیهای خاصی لازم و ملزوم اند .

---

82 برتراند راسل ، «تاریخ فلسفه غرب ، پیشین ، صص399تا402.

بعنوان مثال نوشیدن یك جام آب خنك در یك روز گرم ، هنگامی كه تشنگی زور آورده باشد ، ممكن است چنان لذتی به انسان بدهد كه انسان بیندیشد آن تشنگی با همهٔ دردناكی به تحملش می ارزد ، زیرا اگر آن رنج نمی بود این لذت چنین فراوان نمی شد .آنچه برای الهیات مهم است این گونه مثالها نیست ،حالانكه معلوم نمودن رابطهٔ گناه با اختیار است .اختیار خوبی و بزرگی است ، اما مطلقاً برای خدا غیرممكن میبود كه هم تفویض اختیار كند و هم فرمان دهد كه گناه نباشد . بنا بر آن خدا بر آن شد كه انسان را مختار سازد ، گو اینكه پیش بینی میكرد كه آدم از شجره ممنوعه خواهد خورد ، و گناه لاجرم مكافات بدنبال خواهد داشت . جهانی كه از این تصمیم حاصل شد گرچه حاوی بدی است ، تفاضل خوبی آن بر بدی بیش از هر جهانی ممكن است، و بدی اینكه در این جهان وجود دارد دلیلی بر ضد خوبی خدا نمیشود . [83] . به ویژه چون انسان موجودی در میان موجودات عالم است ، بالطبع این موضوع مطرح میشود كه آیا او كلاً در درون یك نظام میكانیكی قرار میگیرد یا نه،به وضوح در راه حل كلی ممكن، برای پاسخ به این مسأله وجود دارد . از یك طرف فیلسوف میتواند از این عقیده دفاع كند كه انسان واجد یك نفس روحانی برخوردار از موهبت اختیار است،و به جهت داشتن این نفس روحانی ومختار تا حدی از عالم مادی و نظام علّیت میكانیكی (ماشینی) تعالی دارد . از طرف دیگر میتواند نظریهٔ علمی عالم مادی را طوری بسط دهد كه بطور كلّی شامل انسان نیز شود . در آن صورت رویداد های نفسانی محتملاً به عنوان پدیدار های عارضی رویداد های طبیعی یا ، به تسامیح بیشتر ، به عنوان اینكه خود وجود مادی دارند تفسیر می شوند و اختیار انسانی مورد نفی قرار می گیرد . «**دكارت**» معتقد است كه عالم مادی را میتوان بر حسب ماده توصیف كرد و هویت آنرا با امتداد هندسی و حركت یكی دانست و همهٔ اجسام منجمله اجسام زنده ، بوجهی ماشین اند .اما انسان را نمیتوان، صرفاً بعنوان عضوی از این نظام میكانیكی تبدیل و تحویل كرد ، زیرا او واجد نفسی است روحانی كه نسبت به عالم ماده و قوانین ایجابی علیت فاعلی كه حاكم بر این عالم است تعالی دارد . بنا بر این در آستانه عصر جدید به اصطلاح «پدر فلسفه جدید» (دكارت)را می بینیم كه بوجود واقعیت روحانی به نحو اعم ونفس روحانی انسان به نحو اخص اذعان میكند . و این اذعان فقط بازمانده ی مخروبه یك سنت قدیم نیست، بلكه جزئی لاینفك از نظام دكارت است . و نمودار جزئی از پاسخ او به تحدی دیدگاه به اصطلاح علمی جدید كه

---

83 برتراندراسل ،تاریخ فلسفه غرب،ترجمه نجف دریا بندری،انتشارات شركت سهامی كتابهای جیبی ، به همكاری موسسه انتشارات فرانكلین، چاپ سوم 1351، صفحه 173-175)

غیر مسئولانه با مفاهیم فوق در تعارض قرار می گیرد که کشف حرکت های زمین که آنهم در آن زمان ،کلاً شناخته نشده بود ، بعوض اینکه راه بشر را در شناخت کائنات باز کند گره های کوری در نزد دست و پای تعقل انسانی انداخت . (**ایلومناتی**)»[84]

ایلومیناتی یا محفل روشن ضمیران

احساس ضرورت میشود تا پیش از اینکه در مورد تغییرات مادی و معنوی ایکه در عصر روشنگری در اروپا و مخصوصاً در جامعه فرانسه و پروس رونما گردید این واژه [**ایلومیناتی**] را بشناسانیم:

ایلومیناتی

از ویکی پدیا ، دانشنامهٔ آزاد

آنچه که علامت روشن ضمیران می نامند در پشت دلار امریکا نیز دیده میشود

محفل **روشن ضمیران** یا **ایلومیناتی** (به لاتین: Illuminati) ، جمع کلمه لاتین *illuminatus* به معنی روشن ضمیر است و در اصطلاح به گروههایی تاریخی و امروزی و همچنین واقعی و خیالی گفته می‌شود . از بعد تاریخی، به ایلومیناتی‌های «**باوریا**» گفته می‌شد ،

[84] فریدریک چارلز کاپلستون « تاریخ فلسفه جدید»،ج:چهارم،(از دکارت تا لایب نیتس)ترجمه:غلام رضا اعوانی ،تهران:شرکت انتشارات علمی و فرهنگی (سروش)، ویرستار اسماعیل سعادت، چاپ چهارم 1380،صص2-تا 21.

گروه سری روشن ضمیرانی که در ۱۷۷۶ تاسیس شد . در ایام کنونی به سازمانهای توطئه گر مخفی گفته می شود که در حکم دولت در سایه و تاریکی عمل می کنند که به نظر می رسد رخدادهای دنیا را از طریق دولتها و شرکتهای بزرگ امروزی کنترل می کنند . معمولاً به عنوان نسل نوین و تداوم ایلومیناتیهای باوریای 1776میباشند . درادبیات امروزی ، ادبیات **ایلومیناتی** معمولاً در ارتباط با **نظم نوین جهانی** به کار می رود . معتقدین **نظریه توطئه**، معتقدند **ایلومیناتی**، هزاردستانی در پس وقایع هستند که جهان را به سمت **نظم نوین جهانی** مورد نظر خود راهبری می کنند .

تاریخچه ایجاد

آدام وایسهائوپت زاده ۶ فوریه ۱۷۴۸ میلادی در **اینگولشتات** ، وفات ۱۸ نوامبر ۱۸۳۰ میلادی در گوتا (هردو در آلمان)

Das
verbesserte System
der
Illuminaten
mit allen
seinen Graden und Einrichtungen.
Herausgegeben von
Adam Weishaupt
Herzoglich Sachs. Goth. Hofrath.
Hic fras olt Phaeton, curras auriga paterni:
Quem si non tenuit; magnis tamen excidit ausis.
Ovid. Met. B. 2.
Neue und vermehrte Auflage.
Frankfurt und Leipzig,
in der Grattenauerischen Buchhandlung. 1788.

جُغد مینروا، سمبل محفل روشن ضمیران / مینروا، الهه حکمت، هنر و ابداع در اساطیر روم است و جُغد پرنده اوست . جُغد مینروا نماد حکمت است .

تصویرجُغد مینروا ، نماد روشن ضمیران

آدام وایسهائوپت

دانشگاه انجمن عیسی (یسیوعیون) شهراینگولشتات که آدام وایسهائوپت در آن تدریس می کرد

پروفسور آلمانی رشته قوانین دینی وفلسفه کاربردی در دانشگاه شهراینگولشتات (خاستگاه دانشگاه امروزی مونیخ) در تاریخ یکم ماه مه ۱۷۷۶ با دستیاری دو دانشجو، گروه Perfektibilistها را بنیان نهاد (یعنی کسانیکه قابلیت تکمیل کردن دارند) . دلیل آغاز این فعالیت وایسهائوپت که در آن زمان ۲۸ سال بیش سن نداشت، فضای عقلانی حاکم بر دانشگاه بود . در آن زمان اکثریت مطلق کرسی‌های تدریس دانشگاه را برادران روحانی برکنار شده ازفرقه یسوعیون یاانجمن عیسی در دست داشتند . فرقه یسوعیون در سال۱۷۷۳ منحل/ممنوع اعلام شد و فعالیت ایشان بصورت زیر زمینی و مخفی درآمد .آدام ویسهائوپت تنها استاد دانشگاه بود که از این فرقه نبود و دوران سختی را در کنار برخی دانشجویان در جمع یسیوعیون می گذراند . این بود تصمیم گرفت گروهی را بوجود بیاورد تا دانشجویان زیر فشار را که از موذی‌گری‌ها و دسیسه‌های یسیوعیون رنج می‌بردند تحت حمایت درآورد . از اینرو و بخاطر اینکه دانشجویان بتوانند به کتب انتقادی مذهبی دست یابند، او "گروه مخفی وایسهائوپت" را تشکیل داد . در ضمن وایسهائوپت می‌خواست قطبی علیه محفل "چلیپای گلگون " بوجود بیاورد که شاخه ایست مخفی ازفراماسیونها که در آن زمان روز بروز قوی تر و در عین حال مخرب تر می‌شد . (منبع: بخش آلمانی و انگلیسی همین مقاله)

اولین دوران شکوفایی این محفل زمانی بود که "فرانتس اکساور فون تسوك" شاگرد وایسهائوپت تغییراتی در سازمان بوجود آورد . در ابتدا وایسهائوپت نام "فرقه زنبور عسل" را پیشنهاد کرد زیرا بر این باور بود که اعضای فرقه می‌بایستی چون زنبور عسل تحت فرمان "ملکه"، عسل دانایی و حکمت را دریابند (جمع‌آوری کنند)، ولی عاقبت تصمیم گرفته شد که نام "فرقه ایلومیناتور ها" (نورانیان/ منوران / روشن ضمیران) را انتخاب کنند . نتیجه این شد که سازمان یا محفلی مخفی با شباهت بسیار با فرقه یسوعیون تشکیل یافت .

این محفل فرقه مانند بین سالهای ۱۷۸۴ و ۱۷۸۵ ممنوع اعلام شده و رسماً تعطیل شد ولی شایعات در مورد آن هرگز قطع نشد . در این رابطه می‌توان به این موارد اشاره کرد: اغلب مبارزات علیه کلیسای کاتولیك ، انقلاب فرانسه و یا تئوری "تسلط بر جهان" که اروپایی‌ها و بخصوص

رومیان در ابتدا با در نظر گرفتن الگویی علیه سیستم‌های جهانگیری ایرانیان باستان طرح کردند . (منبع: بخش آلمانی و انگلیسی همین مقاله)[85 - 86]

این مقاله از ویکی پیدیا دانشنامه آزاد استنساخ گردید

1.دانته آلیگیری (1265-1321)

«دانته آلیگیری»در ۶جولای سال۱۲۶۵ درشهر«فلورانس»که درآنزمان،یکی ازجمهوری های متعدد ایتالیایی محسوب میشد ،درخانواده ای متوسط به دنیاآمدودرسال۱۳۲۱میلادی،درسن۵۶سالگی درگذشت . دوران کودکی دانته درمحیطی ازآشفتگی،جنگ وستیزودسیسه ونیرنگ (بین حزب پاپ وحزب سلطنتی) طی شد . خانواده دانته ازحزب پاپ حمایت میکردوبا پیروزی نظامی آنها ،چندماه پس ازتولددانته،خانواده اوازنظرسیاسی پیشرفت نمود . سالهابعد دانته به خاطروابستگی سیاسی خودرنج بسیارکشید .

زندگانی دانته سرشاراز تلخکامی هاومحرومیت هابود . دانته دردانشگاههای «فلورانس»و «پالودا» به کسب علم ودانش پرداخت . وی یکی ازشاگردان برجسته بود وعلاقه زیادي به رشته های فلسفه واخلاق داشت .

دانته درنه سالگی دلباخته دختری به نام «بئاتریس»شد که در۱۹سالگی،نخستین اشعارخود رادروصف این عشق آسمانی خودسرود ولی محبوبش باشخص دیگري ازدواج کرد وبااینکار،آمال وآرزوهای دانته رابرباددداد .

[85] Babylon: Secret Rituals of Illuminati" Leilah Publications, LLC (March 23, 2007) ISBN 1-4196-5456-X"
[86] H. Bermühler لئوپولد انگل، تاریخ ایلومینات‌ها، ۱۹۰۶ نشر

دانته که هنوزدرآتش بی مهری وسست عهدی محبوب میسوخت واشعاری شورانگیزدراین زمینه میسرود،ناگهان باغم مرگ بئاتریس مواجه شد .

دانته درسی سالگی به فعالیت های سیاسی پرداخت ودرزدوخوردهاي قوای فلورانس باهمسایگان کشورخودشرکت کرد . او درسالهای۱۲۹۶و۱۲۹۷به عضویت «شورای صد نفری»فلورانس درآمدوچهارسال بعد ،یعنی درسال۱۳۰۰،به سِمت سفیرفلورانس به «سنجمیتانو»عزیمت نمودوچندماهی نیزسِمتی نظیر «ریاست دیوانعالی کشور»فلورانس راعهده دارشد . وي درپست جدیدخودچندین نطق آتشین وپرشوربرضد پاپ – که درسرنوشت ملت وموطن دانته دخالت میکرد - ایرادنمود . هنوزچندماهی ازحکومت پاپ درفلورانس نگذشته بود که در۲۷ژانویه سال۱۳۰۲اولین حکم عدلیه درباره اودردادگاه فلورانس عنوان شد . محکومیت دانته بهظاهر «سوءاستفاده ازاموال دولتی»بود ،ولی درحقیقت،پاسخی به حملات دانته درسخنرانی هایش برضد پاپ بود که او را به این قضیه متهم گردانیدند .

دادگاه به طورغیابی تشکیل جلسه داد و ویرابه دوسال تبعید ،پرداخت جریمه نقدی وهمچنین محرومیت ابدي ازحقوق مدنی محکوم کرد،مدتی نیزبرای دستگیری وی جایزه ای تعیین شد . ازاین تاریخ به بعد ،دربه دری وآوارگی دانته شروع شد . دوری ازخانواده هرروزاوراشکسته ترورنجورترمیکرد،چون خانواده اوحق نداشتندبه هیچوجه ازفلورانس خارج شوند . بدین ترتیب،دانته تاپایان عمرموفق به دیدارهمسروفرزندان خود نشدوهمچنان درآتش دوری عزیزان خودمیسوخت. بقیه عمردانته به سیروسیاحت درکشورهای مختلف سپری شد ،تااین که سرانجام درشب۱۴سپتامبرسال۱۳۲۱میلادی،تنهاوبیکس بادنیای دردناك خودوداع کرد

بزرگترین شاهکار دانته کمیدی الهی است .کتابهای متعددی را نیز تالیف کرد که معروفترین آنها «زندگانی نو»، «ضیافت»، «سلطنت»، و تصنیف بعضی آهنگها نیز میباشد .کتاب کمیدی الهی اودرسه بخش نگاشته شده است : دوزخ،برزخ وبهشت که اشاره ای به ساختارجهان است وآموزش کلاسیك آنرانبایددست کم گرفت . او۳۴سرودبرای دوزخ و۳۳سرودبرای برزخ وبهشت دارد . چنانچه اولین سرود دوزخ رابه عنوان مقدمه تمام کتاب فرض کنیم، ۳۳سرود دیگرباقی می ماند که خاص دوزخ است .

ظاهراً عدد 33 به سن عیسی مسیح در زمان مصلوب شدنش اشاره دارد . نگاهی سطحی به کمدی الهی، نشانگر تجربه ای مشابه در زندگی خود دانته نیز هست . تألیف این کتاب از سال ۱۳۱۴ تا سال ۱۳۲۱ به طول انجامیده است .

انتشار این کتاب در شرایط قرون وسطایی آنزمان، اعجاب انگیز بود . پس از مرگ دانته، این کتاب به تمام زبانهای زنده دنیا ترجمه شد .

بهترین نویسندگان و شعرا مانند «لامارتین» «ویکتور هوگو»، «ولتر» و «شاتوبریان»، طی مقالاتی در روزنامه ها و مجلات، دانته را بزرگترین شخصیت فلسفی و ادبی معرفی کردند . کتاب «کمدی الهی» در شمار با ارزشترین آثار دنیای ادب قرار دارد . [87]

[87] انتشار رهچو، ویرایش مریم فودازي ، توسط جستجوی ماشین گوگل.

2. یوهانس گوتنبرگ

اولین مخترع ماشین چاپ و صنعت کلی چاپ در اروپا که در سال (1450) نخستین کتابش را توسط ماشین اختراع شده اش در اروپا منتشر میکند .

ازیوهانس گوتنبرگ اغلب به عنوان مخترع صنعت چاپ یاد می شود اما آنچه راکه اوانجام داد ابداع اولین روش استفاده ازحروف چاپی قابل جابجایی وماشین چاپ بود که این امکان رافراهم می آورد تا بتوان مطالب نوشته‌شدهٔ گوناگون را باسرع وقت ودقت به چاپ رساند . مهم‌ترین اثر گوتنبرگ انجیل گوتنبرگ یاانجیل ۴۲سطری است، که ازلحاظ زیبایی خطی وکیفیت صنعتی آن درزمان خودش انجیلی بی‌نظیر بود .

اطلاعات زیادی پیرامون شرح حال گوتنبرگ دردسترس نیست . تنهامی‌دانیم که اودرحدودسال۱۴۰۰درشهرماینزآلمان به دنیاآمدودراواسط قرن تمام فعالیت خودراوقف هنرچاپ کرد . معروف ترین کاراوکتاب مقدس گوتنبرگ می‌باشدکه حدودسال۱۴۵۴درماینزچاپ شده است .

البته نام گوتنبرگ درهیچ یك ازکارهای چاپی او، حتی درکتاب مقدس گوتنبرگ که مسلماً باتجهیزات اوچاپ شده است، بهچشم نمی‌خورد .[88]

---

88 بر گرفته و تخلیص از مجله انترنیتی اعجاب ایران

3. لیونارد دوداونچی

معروفترین نقاش دوره رنسانس دوره زندگی(۱۵آوریل۱۴۵۲ - ۲مه۱۵۱۹)

دانشمند ،نقاش،مجسمه‌ساز،معمار،موسیقی‌دان،ریاضی‌دان،مهندس،مخترع،آناتومیست،زمین‌شناس،نقشه‌کش،گیاه شناس ونویسنده ایتالیایی دوره رنسانس بود . نبوغ اوشاید بیش ازهرچیزدیگری موردتوجه بوده است . لئوناردومعمولا به عنوان نمونهٔ بارزیك مردرنسانس معرفی می‌شود .[89] ازاو به طورگسترده بزرگترین نقاش تاریخ یادمی‌کنند . عده ای نیز اورابا استعدادترین شخصیمی‌دانند که تاکنون دراین جهان زندگی کرده و در عرصه های هنر نقاشی مجسمه ساری ، مهندسی و اختراع‌گر و زیست شناس ساکن فلورانس ایتالیای کنونی بود .

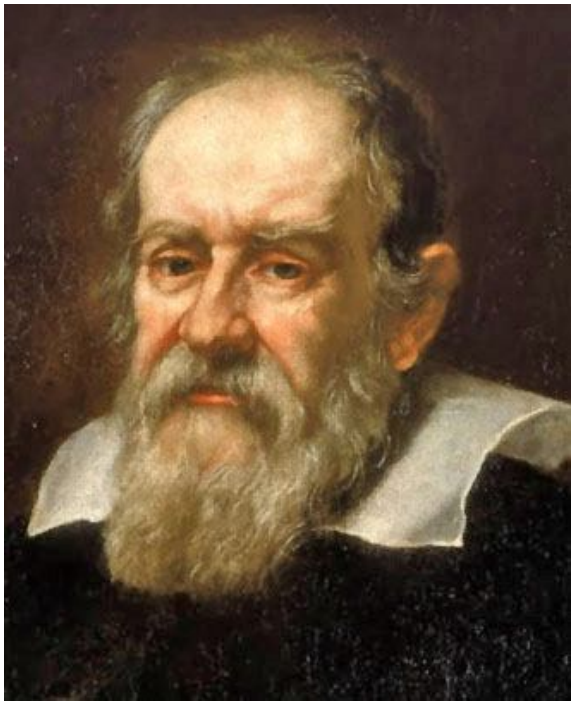

تصویر لئوناردوداونچی

[89]گاردنر ،هلن،کتابهنردرطولزمان،صفحه ۴۵۰ تا ۴۵۶.

این آثار گرابها و بی بدیل را نقاسی کرد :

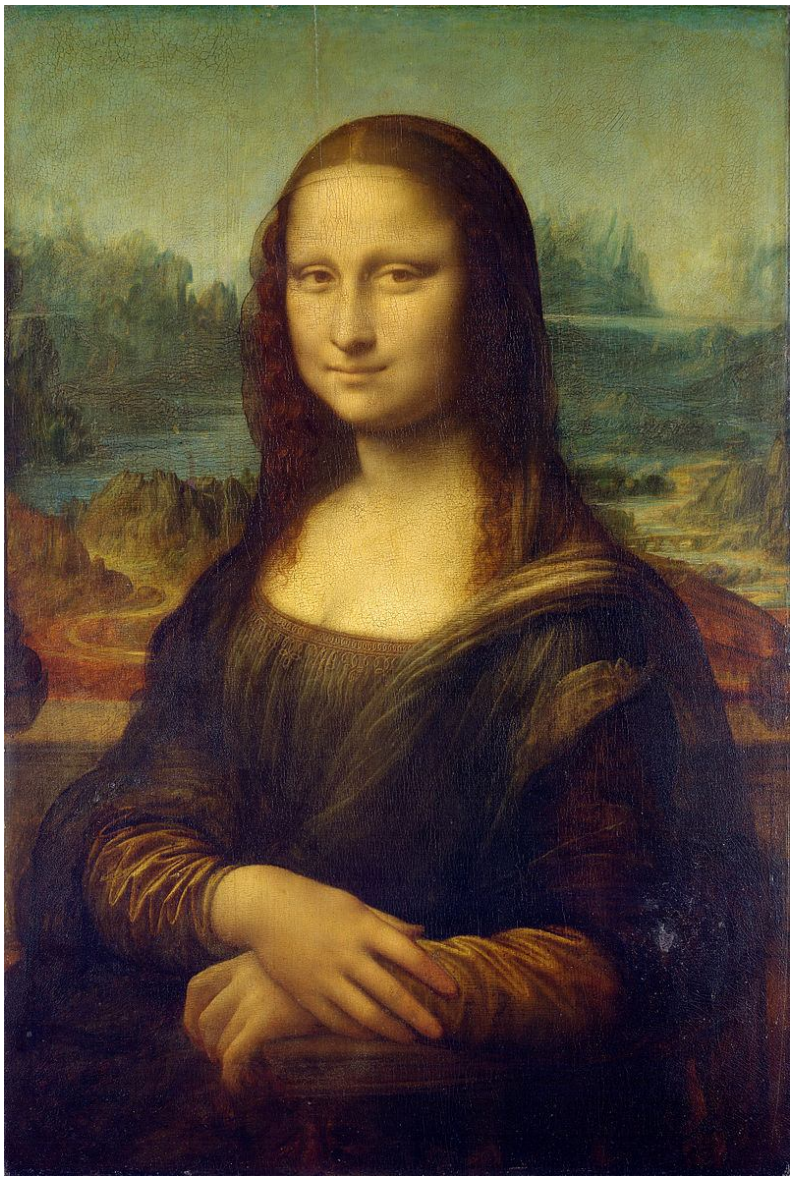

1 . تابلوی مونالیزا(M0na_liza) کار لیونارد دوداونچی(Leonardo_da_Vinci)

دوداوینچی برای کشیدن تابلوی مونالیزا ازسال۱۵۰۳آغازبه کارکردواتمام آن تا۱۵۰۷به طول انجامید . شهرت داوینچی به خاطراثرماندگاروی درتاریخ،مونالیزا،بوده‌است .

1. کار لیوناردو داونچی مریم با کره همراه (عیسی) طفل

4.کوپر نیک وانقلاب فکری:

کوپرنیك نظریه زمین مرکزی رامردودشمرد وبجای زمین،خورشیدمحوری یاخورشیدرا مرکز عالم قرارداد . بااین نظردر عصر رنسانس زمین دیگرمرکزجهان وانسان نیز دیگراشرف مخلوقات(سرآمد مخلوقات) نبود . زیرادیگر انسان موجودی بی همتا درکیهان بیکران شمرده نمیشد .

نوشته کوتاه کوپرنیك بااستقبال زیادی روبروشدواورادرجمع دانشمندان اروپایی نام‌آورگردانیداماکوپرنیك هنوزنظریه‌اش راقابل عرضه درمحافل علمی نمی‌دانست وسال‌های بعدراصرف تحقیقات دقیق وجمع‌آوری شواهدومدارك کردتابه آن اعتباربیشتری بخشد .در۱۵۳۶که تحقیقات کوپرنیك به اتمام رسیددیگردراروپادانشمندی نبودکه درباره نظریه انقلابی اوچیزی نشنیده باشدوبسیاری درگوشه وکنارقاره‌خواستارانتشارآن بودند .

اوحتی درکلیسانیزحامیان پرنفوذی داشت؛کاردینال نیکلاس فونشونبرگ درنامه‌ای خطاب به کوپرنیك نوشت: «. . . ایمردفاضل امیدوارم که تقاضایم رابیجاندانی ولی مؤکداًازتواستدعامی‌کنم که کشف خود درباب کائنات رادرمعرض قضاوت دیگرنخبگان جهان قراردهی وضمناًدراولین فرصت ممکن شرحی ازنظریه خودراهمراه باجداول وهرچه که به آ ن مربوط است برایم ارسال داری. . .» این نامه تشویق‌آمیزاگرچه برای کوپرنیك بسیارارزشمندبودولی کافی نبودتااورابه انتشارنظریه انقلابی‌اش متقاعدکند .کوپر نکس ،درسال۱۵۳۹که باریاضی دانی به نام گئورگیواخیم رتیکوس آشناگردیدواورابه شاگردی پذیرفت. ایندوباهم نظریه جدیدرامطالعه کردند .

پس ازدوسال رتیکوس بااستفاده ازاصول تئوری کوپرنیك کتاب«نارا تیوپریما»رادرباره حرکت زمین نوشت ودر ۱۵۴۲به نام کوپرنیك بخشی ازپژوهش اودرمثلثات رامنتشرکرد .

دربرابراصرارشدید رتیکوس بالاخره کوپرنیك پذیرفت که شرح کاملی درباره نظریه خودفراهم کندوآنرا به نورنبرگ بفرستد تا بانظارت اوبه چاپ رسد . سرانجام کتاب در ۱۵۴۳منتشرشد .

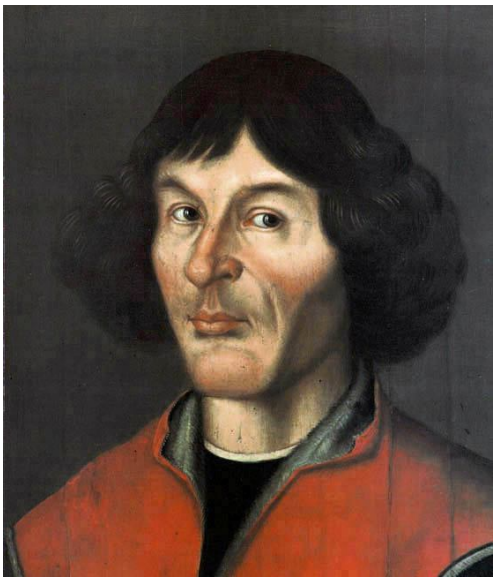

نیکلاس کوپرنیك ستاره شناس لهستانی

5. **جوردانو برونو** (1548-1600)

کشیش و فیلسوف و کیهان شناس ایتالیای بود . او بخاطر عقایدش که مخالف تعلیمات کلیسای کاتولیك بود به حکم دادگاه تفتیش عقایدو با موافقت پاپ کلمنت هشتم در شهرروم سوزانده شد . به همین دلیل برخی او را نخستین شهید علم می‌دانند .

شایان ذکر است که مایکل وایت بر اساس داستان زندگی جوردانو برونو کتابی به نام«پاپ و مرد مرتد» نوشته است که به فارسی نیز برگردانده شده است.

جوردانو برونو که خود را «همشهری و خادم جهانیان» و «فرزند خورشید و زمین» می‌خواند، پسر یک مرد نظامی بود. در ۱۴ سالگی وارد خانقاه شد و به سرعت علوم مربوط به اسکولاستیسم را فرا گرفت و به زودی به پوچی آن پی برد و از آن روی تابید و شروع به تبلیغ افکار مخصوص به خود نمود و همین امر موجب گردید خشم کلیسا را برافروزد و او را تحت تعقیب قرار دهند. جوردانو برونو به پاریس فرار کرد و در آنجا هانری سوم او را به عنوان سفیر کبیر فرانسه به انگلستان گسیل داشت. در سال ۱۵۹۱ شخصی به نام «جووانی موچینگو» به وی نامه نوشت و از او دعوت کرد به ایتالیا سفر کند و معلم او شود. جوردانو برونو در اثر اشتیاقی که برای دیدار وطن داشت بار سفر بست و به ونیز رفت و در آنجا گرفتار سازمان تفتیش عقائد مذهبی شد و به جرم الحاد اعدام گردید.

جوردانو برونو نظریه وحدت وجودی داشت و زمان را لایتناهی می‌دانست. او خدا را خارج از جهان نمی‌دانست بلکه می‌گفت خدا جزو جهان است. او واحد است و تمام تضادها در او محو و نابود می‌شود. هم‌آهنگی جاودانی منبعث از اوست .خدا جوهر طبیعت است. بهترین طریق پرستش او شناخت قوانین طبیعت و استفاده از این قوانین به نحو احسن است. وی روح را عنصر فنا ناپذیری می‌دانست، منتهی روح و ماده را یکی می‌دانست. بعده‌ها فیلسوف مشهور هلندی باروخ اسپینوزا از او تاثیر می‌گیرد و فلسفهٔ همه خدایی را بنیان می‌دهد .باروخ اسپینوزا نیز بر بر ایدهٔولیزم آلمانی از جمله فیلسوفانی چون هگل و مارکس تاثیر می‌گذارد و نیز بر دانشندان قرن بیستم چون اینشتاین بارها خودش را اسپینوزایی خوانده بود و به خدای اسپینوزا که خود را در قوانین و ساختار طبیعت آشکار می‌کند، ایمان دارد. همهٔ این مطالب روند تاثیرات جوردان و برونو را نشان می‌دهد. [90]

90 این نوشته که در دانشنامه آزاد گذاشته شده است تحت مجوز بنیاد میکی مدیا بتاریخ 21 اگست 2015 بدون چارج یا (فی) استنساخ گردید.

6.**تیکو براهه** (1549-1601)

تیکو براهه منجم دانمارکی بود . او در چهارده سالگی شاهد منظره ای از کسوف شد که تصمیم او را برای ستاره شناسی قطعی نمود . اولین کتابش در سال ۱۵۷۳ منتشر شد و موجب طرد توسط والدینش و شهرت او شد . امپراتور دانمارك رصدخانه‌ای در جزیره هون برای وی تأسیس کرد . (ویکی پیدیا)

7. **یوهانس کپلر** (1571-1630)

یوهان کپلر در 16 ماه مه 1571 در وایل دراشتات آلمان متولد شد . دوران کودکی کپلر با فقر و تنگدستی و بدبختی توأم بود . کپلر برای تحصیل به مدرسه طلاب پروتستان رفت و در اثر هنر و استعدادی که از خود نشان داد بوسیله استادانش روانه دانشگاه توبینگن شد . کپلر در سال 1594 به سمت معلم ریاضیات مدرسه شبانه روزی پروتستان در گراتز انتخاب شد . وی برای افزودن به درآمد ناچیز خود تقویمهای نجومی که در میان سایر چیزها وضع هوا، سرنوشت شاهزاده ها، خطرات وقوع جنگ و قیام ترکها را نیز پیش بینی می کرد، چاپ و منتشر می نمود او نخستین انسانی است که با فراست رمز معماری منظومه شمسی را گشود و قوانینی برای حرکت سیارات آن فرمول بندی کرد . کپلر در اثر مطالعات در علم نجوم با خود گفت چون به موجب هیئت کوپرنیك سیارات به دور خورشید دوایری طی می کنند بنا براین مجموعه تمام اوضاع مریخ که بوسیله تیکو رصد شده است باید روی یك دایره فضایی قرار گیرد (تیکوبراهه نشان داد که حرکت سیارات کاملاً با نمایش و تصویر دایره های هم مرکز وفق نمی دهد . از آنجا که تیکوبراهه بیشتر به رصدهای مستقیم و اندازه گیری سرگرم بود هیچ کوششی برای تجزیه و تحلیل نتایج خود انجام نداد و این کار به یوهان کپلر که در سال آخر زندگی تیکوبراهه دستیار وی بود واگذار

شد) . کپلر مسلح به این گنجینه معلومات و با ایمان به درستی نظریه کپرنیك کمر به کشف قوانین ریاضی حل کننده مسأله حرکت سیارات بست . اطلاعات رصدی یاد شده در نظریه بزرگ خورشید مرکزی کوپرنیك بطور کامل صدق نمی کرد و کپلر ناچار شد مدت ده سال از عمر خود را صبورانه وقف کار سخت بررسی عملی در حرکت سیارات و قوانین ریاضی حاکم بر آنها کند . او همه این کارها را به تنهایی و بدون یاری گرفتن از کسی کرد و ارزش کار او به جز از سوی چند تن، درك نشد . کپلر در سال 1609 ناگهان به نیروی الهام متوجه حقیقت شد «ستاره مریخ روی مسیر بیرونی است» . نبوغ کپلر با کشف بیضی بودن شکل حقیقی مسیر زمین به دور خورشید ظاهر شد که پیش از آن یك دایره کامل دانسته و پذیرفته شده بود . وقتی کپلر مسیر بیضی شکل سیاره را کشف کرد شروع به پیش بینی حرکت آن نمود و گفت که فلان وقت باید در فلان موضع قرار گیرد و همه جا ستاره را در رأس موعد در محل موعد مشاهده کرد . او آن نتیجه را از راه محاسبه رابطه موقعیت های مکانی زمین و مریخ و خورشید با یکدیگر گرفت زیرا داده های رصدی تنها در یك مسیر بیضی صدق می کردند . کپلر دست به انجام کار محاسبات مربوط به حرکت و مدار سیارات شناخته شده دیگر شد . دستاورد او در آن زمینه با در نظر گرفتن پیشرفت کم ریاضیات در آن زمان بسیار بزرگ و چشمگیر بود . وی علاوه بر کشف انطباق دقیق ارقام معلومات رصدی با بیضی بودن مدارها کشف کرد که سرعت حرکت هر سیاره به دور خورشید با فاصله آن از خورشید نسبت عکس دارد . در سال 1609 در کتاب (نجوم جدید) دو قانونی که اولی نام او را ابدی ساخته ذکر نمود . این بار دیگر حرکت دایره ای که اینقدر در نظر بطلمیوس عزیز بوده اند به کلی از بین رفت و نجوم قدیم را همراه برد .

کپلر پس از چندین سال مطالعه در حرکت سیارات در سال 1618 موفق به کشف قانون سوم خود شد . کپلر بر پایه آن یافته ها قوانین سه گانه زیر را درباره حرکت سیارات بیان کرد :

- 1مدار حرکت سیارات به گرد خورشید یك بیضی است که خورشید در یکی از دو کانون آن قرار دارد .

- 2خط وصل کننده هر سیاره به خورشید در زمانهای مساوی مساحات مساوی جاروب می کند .

-3مکعب فاصله متوسط هر سیاره تا خورشید با مربع زمان یك دور کامل گردش سیاره تناسب مستقیم دارد.

قانون دوم را می توان به صورت زیر نیز بیان کرد: زمانی که سیاره در نقاط دور بیضی مسیر در حرکت است فاصله تا خورشید زیادتر و سرعت حرکت کمتر است. به تدریج که سیاره به نقاط نزدیك بیضی مسیر می رسد فاصله تا خورشید کمتر و سرعت سیاره زیادتر می شود. این تغییر در سرعت سبب می شود که سیاره چه به خورشید نزدیك و چه از آن دور باشد، مساحت درنوردیده اش در فضا در فواصل زمانی ثابت، ثابت می ماند. قانون سوم کپلر را هم می توان به این گونه بیان کرد: هرگاه فاصله متوسط هر سیاره تا خورشید به توان سه و زمان کامل شدن یك دور سیاره به توان دو رسانیده و نسبت اعداد حاصل تشکیل شود این نسبت همواره ثابت و برای تمام سیارات یکی است. گذشته از این، کپلر نخستین بار اصل ماند (اصل جبر) را در مکانیك حدس زد که بعدها بوسیله گالیله صورت تحقق یافت. کپلر در 15 نوامبر سال 1631 زندگی را بدرود گفت. کپلر به زودی پس از مرگ از خاطره ها رفت و هیچ کس آثار او را مطالعه نمی کرد ولی دوران افتخار او زمانی آغاز گردید که نیوتن و لاپلاس شناخته شدند. او خود قبلاً در این خصوص چنین نوشته بود: «من کتاب خود را می نویسم، خواه خوانندگان آن مردان فعلی یا آیندگان باشند تفاوتی ندارد. این کتاب می تواند سالها انتظار خوانندگان واقعی خود را بکشد، مگر نه خداوند نیز شش هزار سال انتظار کشید تا تماشاگری برای آثار او پیدا شد.»[91]

8.گالیله

انقلاب فکری گالیله

گالیله مفهومی تازه ی ازحقایق طبیعت را اعلام کردکه بنیادهای تعالیم کلیسارامتزلزل کردوفیزیك رامستقل ازالهیات ساخت.گالیله علم فیزیك را از دین مجزی کردوآنرا ازالهیات مستقل دانست. تکیه گاه علم فیزیك ازآن پس خردانسان

[91] اکا ایران ،30 اسد 1394.سایت بیوگرافی دانشمندان.این مقاله بتاریخ1392/06/25 تعلیق گردیده است.

بود . [92] . گالیله قانون آونگ را کشف کرده بود که این قانون برای اندازه گیری حرکات ستارگان وایام هاوروند کار ساعتها ازاین قانون استفاده می کنند .

آزمایش‌های اودرباره آونگ آغاز فیزیك دینامیك جدیدبود واکشی که قوانین حرکت ونیروهایی راکه باعث حرکت می‌شوند دربرمی‌گیرد . گالیله در اثر تجربیاتش دریافت که دو جسم به اوزان مختلف در یك زمان و برابر هم سرعت سقوط دارد که با این تجربه نظریه دوهزار ساله ارسطورا را باطل ساخت . گالیله به این ترتیب یك قانون فیزیکی مهم راکشف کرد (سرعت سقوط اجسام به وزن آنهابستگی ندارد) . که بعداً آلبرت اینشتین،تئوری معروف خود«نسبیت عام»رابرپایه درستی همین اصل نگاشته است . درسال ۱۶۱۰تمام این نتایج رادرجزوه ای به نام «کتاب قاصد»آسمان انتشارداد که موجب تحسین وتمجید بسیار گشت ولی انتشارکتاب قاصدآسمان فقط تحسین وتمجیدهمراه نداشت بلکه جمعی ازمردم براواعتراض کردند واز اومی پرسیدند چراتعدادسیاراتراهفت نمی‌داندوحالآنکه تعدادفلزات هفت است وشمعدان معبدهفت شاخه داردودرکله آدمی هفت سوراخ موجوداست گالیله درجواب تمام سؤالات فقط گفت باچشم خود دردوربین نگاه کنید تاازشمارفع اشتباه شود . گالیله را اصحاب کلیسا مجبور ساخت تا توبه‌نامه زیر را در حالی به‌اجراء در آورد که با زبان توبه‌نامه را می خواند ولی با انگشتانش بر روی زمین می نوشت : «با اینهم زمین می چرخد»

متن توبه نامه گالیه

درهفتادمین سال زندگی درمقابل شمابه زانودرآمده ام ودرحالی که کتاب مقدس راپیش چشم دارم وبادستهای خودلمس میکنم توبه میکنم وادعای خالی ازحقیقت حرکت زمین راانکارمیکنم وآنرامنفوروملعون میدانم .

گالیله تادم مرگ براعتقادخویش پای برجاماندواوبه طورپنهانی به آزمایش‌های تجربی خودادامه دادوپیش ازآنکه درسال1642درآستارادرحومه فلورانس دارفانی راوداع گویددوکتاب ارزشمنددیگررانیزبه رشته تحریردرآوردآثاراونخست

[92] فروغی محمد علی ، سیر حکمت در اروپا،چاپ کتابفروشی زوار شاه آباد، تهرران – مشهد:1324 هـ .ش.،صص، 259 تا 268

درسال1835ازسوی کلیسای کاتولیك ازلیست سیاه،(لیست کتابهای ممنوعه) خارج شدواجازه انتشاریافت امروزهم به گالیله به عنوان یك پژوهشگرسخت کوش که بشریت بسیاربه اومدیون است احترام میگذاریم اوبه جهان نشان دادکه یك دانشمند باید آزادی راداشته باشد که نظریه هایی راکه اشتباه هستند نقد کند ونظریه های جدیدی رابنیان گذارداوهمچنین نشاندادکه یك دانشمندنباید خودراگرفتاردستورهاویاروایات دینی تحریف شده کند .[93]

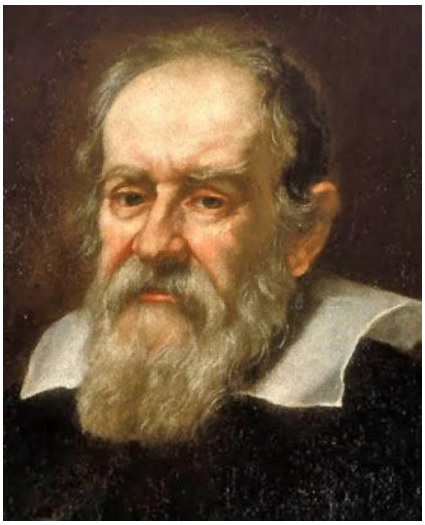

گالیله ستارهشناس وفیزیکدان ایتالیایی

9.اسحاق (ایزاک) نیوتن (۱۶۴۳-۱۷۲۷)

[93] دانشنامه رشد ایران (شبکه ملی مدارس)،هفتم است 1394

یزاك نیوتن که در روز 25 دسامبر 1642 یعنی سال مرگ گالیله متولد شد از خانوادهای است که افراد آن کشاورز مستقل و متوسط الحال بودند و مجاور دریا در قریه وولستورپ میزیستند . و سه ساله بود که مادرش با بارناباس المیت کشیش مرفه با سنی دو برابر سن خود ازدواج کرد . جدایی از مادر ظاهرا سخت بر شخصیت او اثر گذاشت و تقریبا مسلم است که رفتار بعدی وی نسبت به زنان را نیز شکل داد . نیوتن هیچگاه ازدواج نکرد اما یکبار (شاید هم دو بار) نامزد کرد به نظر میآمد که تمرکز او منحصرا روی کارش بود نه سالی که نیوتن در وولستورپ جدا از مادر گذرانید .برای وی سالهای دردناکی بود، داستانهایی بر سر زبان است که نیوتن جوان از قبه کلیسا بالا می رفت تا نورث ویتام ده مجاور را که مادرش اینك در آن زندگی می کرد، از دور ببیند . آموزش ابتدایی رسمی نیوتن در دو مدرسه کوچك دهکدههای اسکلینگتن و راچفورد صورت گرفته بود که هر دو برای رفت و آمد روزانه به خانه او نزدیك بودند .

کشف استعداد

چنین به نظر میرسد که اول بار دایی او که کشیشی به نام ویلیام آیسکاف بوده است متوجه شد که در نیوتن استعدادی مافوق کودکان عادی وجود دارد .بدین ترتیب ویلیام آیسکاف مادر را مجاب کرد که کودك را به دانشگاه کمبریج)که خودش نیز از شاگردان قدیمی این دانشگاه بود) بفرستد . زیرا مادر نیوتن قصد داشت وی را در خانه نگهدارد تا در کارهای مزرعه به او کمك کند، در این هنگام نیوتن 15 ساله بود . کمبریج در آن زمان دیگر آکسفورد را از مقام اولی که داشت خلع کرده ، به قلب پیوریتانیسم انگلیس و کانون زندگی روشنفکری آن کشور بدل شده بود .

نیوتن در آنجا مانند هزاران دانشجوی دیگر دوره کارشناسی ، خود را غرق مطالعه آثار ارسطو و افلاطون می کرد . نیوتن در یکی از روزهای سال 1663 یا 1664 شعار زیر را در کتابچه یادداشت خود وارد کرد . افلاطون دوست من و ارسطو هم دوست من است، اما بهترین دوست من حقیقت است او از کارهای دکارت در هندسه تحلیلی شروع کرده سریعا تا مبحث روشهای جبری پیش

آمده بود، در آوریل 1665 که نیوتن درجه کارشناسی خود را گرفت، دوره آموزشی او که می توانست چشمگیرترین دوره در کل تاریخ دانشگاه باشد بدون هیچگونه شناسایی رسمی به اتمام رسید.

در حدود سال 1665 مرض طاعون شیوع یافت و دانشگاه دانشجویان خود را مرخص کرد. نیوتن به زادگاه خود مراجعت کرد همین موقع بود که هوش و استعداد نابغه بزرگ آشکار گشت، زیرا تمام کتابها و جزوه‌های خود را در دانشگاه جا گذاشته بود فکر خود را آزاد گذاشت که به تنهایی از منابع خاص خود استفاده نماید. در این هنگام نیوتن بیش از 22 سال نداشت ولی بیش از ارشمیدس و دکارت درباره معرفت ساختمان جهان دقیق شده بود، نیوتن ضمن دو سالی که در ولستورپ بود حساب عناصر بی نهایت کوچك قانون جاذبه عمومی را کشف کرد و تئوری نور را بنیان گذاشت.

داستان سیب نیوتن

این داستان که سقوط سیبی از درخت نیوتن را به فکر کشف جاذبه عمومی انداخته است به نظر درست می‌آید او از آن لحظه این پرسشها را برای خود مطرح کرد: چرا سیب به پایین و نه بالا سقوط می‌کند؟ و چرا ماه بر زمین نمی‌افتد؟ این اندیشه‌ها بعدها او را به کشف قانون نیروی گرانش رهنمون شدند، هنگامی که نیوتن چندین سال بعد پاسخ این پرسش را توانست بیابد، در واقع یکی از قانونهای فیزیك را کشف کرده بود که بر تمام عالم حکمفرماست.

کشفیات نیوتن

قانون نیروی گرانش او پس از شیوع طاعون و بازگشت به ملك مزروعی مادرش، طی 18 ماه به آگاهیها و کشفهایی بیش از آنچه که دانشمندان دیگر در طول عمر خود دست می‌یابند، دست یافت. او در این مدت ساخت و ساز قانون نیروی گرانش را آغاز کرد. او درباره نور و رنگهای آن پژوهش کرد، دلیل جزر و مد را کشف کرد، قوانین و حرکات بخصوصی را به درستی تشخیص داد و معادله‌هایی

برای آن نوشت که بعد ها اساس و بنیان دانش مکانیك شد . در مورد نیروی گرانش نیوتن معتقد بود که نه تنها زمین چنین نیروی گرانشی دارد ، بلکه تمام اجسام و اجرام چنین خصوصیتی دارند .

تصویر نیوتن

روزی که او منشوری را در دست گرفت و اجازه داد تا پرتو نور خورشید از میان آن بتابد . او با این کار کشف کرد که نور سفید به هنگام ورود به منشور شیشه‌ای منحرف می‌شود و به 7 پرتو نور اصلی با رنگهای گوناگون تجزیه می‌شود ، آنها رنگهای رنگین کمان هستند که طیف یا بیناب نامیده می‌شوند و عبارتند از: سرخ ، نارنجی ، زرد ، سبز ، آبی ، نیلی و بنفش.

او تمام این کشفیات را در یک دوره زمانی 18 ماهه به انجام رسانید بالاخره طاعون ریشه کن شد و او به لندن برگشت تا تحصیلات خود را به پایان برساند و 3 سال پس از آن را صرف کاوش و پژوهش در ماهیت و طبیعت نور کرد . او همچنین نخستین دوربین نجومی آینه‌ای را ساخت تلسکوپ آینه‌ای رصدخانه مونت پالومار در کالیفرنیا نیز ، که آینه آن 5 متر قطر دارد بر اساس اصول و قواعد نیوتن بنا شده است.

دوران میان سالی و بیماری نیوتن

نیوتن در اثر مطالعات فراوان مبتلا به ناراحتی عصبی شد . از دو ناراحتی عصبی که نیوتن پیدا کرد، اولی ظاهرا در سال 1678 و دومی در سال بعد از فوت مادر او بود . در این دره وی مدت 6 سال از هر گونه مکاتبه مربوط به تلاشهای ذهنی دست کشید ، به هر صورت عالم کیهانی بود . دوران مابین 1684 و 1686 از نظر تاریخ فکری بشر مقام ارجمندی دارد ، در این دوران هالی توانست با تدبیر بسیار نیوتن را وا دارد که اکتشافات خویش را در نجوم و علم حرکات به منظور انتشار تدوین کند و نیوتن نیز به این کار رضایت داد .

در سال 1687 در 45 سالگی قانون جاذبه زمین و سه قانون در باره حرکت را در کتابش که به زبان لاتین نوشته شده بود با خرج هالی منتشر کرد . نیوتن به مطالعات عظیم دیگری پرداخت که حتی امروزه نیز کامل نشده است و آن اینکه با بکار بردن قوانین علم الحرکات و قانون جاذبه عمومی فرو رفتگی زمین را در دو قطب آنکه نتیجه دوران روزانه زمین به دور محورش می‌باشد محاسبه کرد و به کمك این محاسبه در صدد برآمد سیر تکامل تدریجی سیاره را مورد مطالعه قرار دهد . نیوتن تغییرات وزن اجسام را برحسب تغییر عرض جغرافیایی مکان بدست آورد و نیز ثابت کرد که هر جسم توخالی که به سطوح مروی متحدالمرکز و متجانس محدود شده باشد ، نمی‌تواند هیچگونه نیرویی بر اجسام با ابعاد کوچك که در نقطه غیر مشخصی در داخل آن قرار داشته باشند اعمال کند .

نیوتن در پاییز سال 1692 هنگامی که به 50 سالگی رسید نزدیك می‌شد به سختی مریض و بستری شد ، بطوری که از هر گونه قوت و غذایی بیزار شد و دچار بی‌خوابی مفرط گردید که به تدریج به بی‌خوابی کامل تبدیل شد . خبر کسالت شدید نیوتن در قاره اروپا انتشار یافت . لیکن بعد از آنکه خبر بهبودی او را دادند دوستانش شادمان گردیدند . حکومت بریتانیا به منظور قدر دانی از خدمات این دانشمند بزرگ یك منصب بسیار بالای دولتی به وی اعطاء کرد و او در سال 1700 میلادی به عنوان خزانه دار کل سلطنتی منصوب شد ، منصبی که تا آخر عمرش آن را حفظ کرد .

در همان سال به عضویت آکادمی علمی فرانسه نیز انتخاب شد ، در سال 1705 اعلی حضرت ملکه آن (ملکه انگلستان) به وی عنوان سر اعطاء کرد و به احتمال قوی اعطای این افتخار بیشتر به مناسبت خدمات او در ضرب مسکوکات بوده است تا به علت تقدم فضل او در معبد عقل و کمال.

نیوتن از نگاه خودش

وی چندی پیش از وفاتش با نگاهی به زندگی علمی طولانی گذشته‌اش از آن این خلاصه را بدست داد : من نمی‌دانم به چشم مردم دنیا چگونه می‌آیم، اما در چشم خود به کودکی می‌مانم که در کنار دریا بازی می‌کند و توجه خود را هر زمان به یافتن ریگی صافتر یا صدفی زیباتر منعطف می‌کند . در حالی که اقیانوس بزرگ حقیقت همچنان نامکشوف مانده در جلوی او گسترده است، آخرین روزهای زندگی وی تأثر برانگیز و از جنبه انسانی قوی و عمیق بوده است . اگر چه نیوتن نیز مانند سایر افراد بشر از رنج فراوان بی‌بهره نماند لیکن بردباری بسیاری که در مقابل درد و شکنجه دائمی دو سه سال اخیر زندگانی خویش نشان داد شکوفه‌های دیگری بر تاج گلی که بر فرق او قرار دارد می‌افزاید .

در آخرین روزهای زندگی از درد جانگداز آسوده بود در نهایت آرامش در 20 مارس 1727 در 84 سالگی در لندن در گذشت و با عزت و شرف بسیار در وستمینستر آبی به خاك سپرده شد . برای قدردانی از این دانشمند بزرگ واحد نیرو را نیوتن نامیده‌اند . بدون تردید می‌توان گفت در تاریخ بشریت نامی از مافوق نیوتن وجود نداشته و هیچ اثری از لحاظ عظمت و بزرگی مانند کتاب(اصول) او نخواهد بود . [94]

نظریات لاپلاس و لاگرانژ در مورد نیوتن

لاپلاس بزرگترین ادامه دهنده اکتشافات او درباره‌اش چنین می‌گوید : کتاب اصول بنای معظمی است که تا ابد عمق دانش نابغه بزرگی را که کاشف مهمترین قوانین طبیعت بوده است به جهانیان ملل خوهد داشت. لاگرانژ درباره او چنین می‌گوید : نیوتن خوشبخت بود که توانست دستگاه جهان را توصیف کند . افسوس که در عالم بیش از یك آسمان وجود ندارد . ولتر از مشهورترین ستایندگان او چنین نوشته است: ای رازدار آسمانها و ای جوهر ابدی راست بگو تو نسبت به نیوتن حسادت نمی‌ورزی ؟

10. انقلاب فکری دکارت (1596-1650)

ازآنچه شنیده و دیده و خوانده اید ،هیچ چیز را قبول نکنید ،مگر آنکه درستی وصحت آن برخود تان آشکار شده باشد .

1.زندگی و تألیفات رنه دکارت

[94] دایرة المعارف فارسی ، به سرپرستی علام حسین مصاحب،تهران: انتشارات اکیر کبیر ، 1380، ردیف (ن ی)، ص3108.

رنه دکارت در لاهه از شهر های کوچك فرانسه در سال 1596زاده است پدرش از قضاة و نجبای متوسط بود طبع کنجکاوی و محققی او از زمان کودکی نمایان شد . پدرش او را فیلسوف میخواند . دوره تحصیل آنزمان را در مدرسه لافلش که ژوزئت ها اداره میکرد ند در طی هشت سال طی کرد چندی هم به علم طب و حقوق پرداخت و چون به سن بیست رسید متوجه بنقص تربیت علمی خویش گردید بنا بر جهان گردی گذاشت .

او که حالات فرانسه را پر از فتنه و دسائس میدید هرگز به طبع او سازگار نبود و از این رو به نا چار اهنگ کشور های دیگر کرد و داخل در لشکریان کشور هالند شد . و دکارت در داخل شدن به آن لشکر نه منظور جنگ کردن و نه هم منظور معاش گرفتن را داشت، بلکه وسیلهٔ سیر وسیاحت می جست چنانکه چندی بعد از هالند به المان رفت .

روزی در نورانبرگ از شهر های المان در سال 1616در حالیکه در کنار آتش تفکر میکرد روش تازهٔ علمی بر او مکشوف شد و همان شب سه مرا تبه خوابهایی دید و تعبیر آنها را چنین کرد . که خداوند او را بدنبال کردن آن رشته از تفکرات گمارده است اما باز هم سیاحت را رها نکرد و از آلمان به مجارستان و ایتالیا وشاید دنمارك و لهستان گردش نمود و مدت نه سال به سیر آفاق وانفس اشتغال و با دانشمندان ملاقات و گفتگو ها داشت . سر انجام از جاه و جلال و شهرت صرف نظر و به گوشه نشینی پرداخت . پس هلاند را که برای او کشور بیگانه بود و میتوانست در آنجا مجرد از روابط و علائق باشد بر گزید و مدت بیست سال در نقاط مختلف آن دیار زیست کرد . امور مالی خود را در فرانسه بیکی از دوستان واگذاشت وامور علمی خود را نیز بیکی از دوستان فرانسوی خود سپرد که "مرسن: نام داشت و از فضلای عصر و مانند خود دکارت از تربیت یافتگان "لافلش" بود و نوشت وخواند دکارت با مرسن مهمترین سرچشمه اگاهی بر احوال دانشمند و تحقیقات علمی و عقاید فلسفی او میباشد . او همه گونه علوم را از سیر در افاق وانفس و از طریق مکاشفه های روانی اش دریافت میکرد و به کتاب و کتاب خوانی علاقه ای نداشت . او در هالند پس از چهار سال تحقیق و اشتغال به امور علمی تصنیفی حاضر کرد موسوم به «عالم» و ان بیانی بود از کلیّهٔ خلقت و یکی از اصول عقایدی که در آن اظهار نموده حرکت زمین بود و میخواست آن تصنیف را بچاپ برساند در آن هنگام غوغای محاکمه گالیه بلند شد و خبر

رسید که آن دانشمند به سبب اظهار عقیده به حرکت زمین مبغوض اولیای دین شده و در محکمهٔ شرع محکوم گردیده است . (سال 1633) دکارت چون ستیزه با اهل دیانت وغوغای مذهبی را خوش نداشت با تأسف بسیار از نشر کتاب خود منصرف گردید و چهار سال پس از آن واقعه کتاب دیگری بچاپ رسانید موسوم به «**گفتار در روش درست راه بردن عقل و طلب حقیقت در علوم مذیل به سه رساله در مناظر و مرایا و کائنات و جو و هندسه**» که مندرجات این کتاب همه نتیجهٔ تحقیقات و تفکرات شخصی دکارت بود و این نخستین کتاب علمی و فلسفی است که به زبان فرانسه نوشته شده زیرا که پیش از آن در سراسر اروپا فضلا نوشته های خود را به لاتین مینوشتند از همین رو تصنیف مزبور در نزد عامه بسیار دلچسپ واقع شد . مقدمه این کتاب چون مشتمل بر سرگذشت روحانی دکارت واصول عقاید فلسفی و بیان روش علمی او میباشد از لحاظ تاریخی باهمیت و اعتبار خود باقی مانده و پس از سه صد و اندی سال هنوز هم یکی از معتبر ترین کتابهای علمی فرانسه بشمار میرود و نام آن کتاب را به اختصار «**گفتار در روش**» ویا تنها «**گفتار**» میگویند .

هفت سا بعد دکارت دو تصنیف دیگر بچاپ رسانید یکی تنها در مباحث ما بعد الطبیعه موسوم به «**تفکرات در فلسفه اولی**» و دیگری در کلیهٔ حکمت الهی و طبیعی موسوم به «**اصول فلسفه**» که در واقع شرح و تفسیر بخش چهارم و پنجم «**گفتار**» میباشد و اعتراضاتی که علمای عصر وی بر دکارت نموده و بر بعضی آرای او اشکال کرده بودند جواب آنرا هم نوشته دنباله کتاب «**تفکرات**» قرار داد . ولی آنچه را که دکارت از آن اعتراض میکرد واقع گردید و آن این بود که معلم الهیات دارالعلم های هولاند "وئسیوس" (Voatius) کشیش و واعظ که معلم الهیات در آن درالعلم نیز بود ،به "اورژیوس(Reius) که از معتقدان دکارت بود ودر هنگام درسش که از تحقیقات طبی دکارت استفاده میکرد بنام حمایت از دین و حکمت ارسطو بمخالفت اورژیوس یعنی در واقع به معارضهٔ دکارت بر خاست و هنگامه بپا کرده و با دریدن یخن و خاك برسر نمودن علم تکفیربر افراشت . اورژیوس از مدرسی باز مانده و دکارت بر سر زبانها افتادو متهم شد به این که کارکن فرقهٔ ژزوئیت است تا مذهب پروتستان را خراب کند وبعضی دیگر گفتند برای اثبات وجود صانع دلایل ضعیف می آورد تا بنیاد خدا پرستی را در نزد عوام متزلزل سازد . هیئت مدرسان دانشگاه هم حکم

بطلان تعلیمات دکارت را صادر کرد . در این هنگام دید اگر خاموش بماند امر مشتبه میشود و سخن مشتبهان به کرسی می نشیند . دعوی ایشان را رد کرد و سخّریه قرار داد . معلم کشیش مذکور دست بر نداشته به دیوان عدالت داد خواهی نمودو حکم غیابی صادر شد . کم مانده بود که دکارت را تبعید کنند وکتابهایش را طعمه آتش سازند مطلب را با سفیر فرانسه در میان گذاشت و او به رئیس جمهوری متوصل و حکم محکمه توقیف شد . پس از دوسال دیگری از متعصبان دامن بکمر زدکه دکارت را بمذهب پروتستان در آورد دانشمند از مباحثه و مناقشه دوری جسته در جواب گفت:از مذهب پادشاهم نمیخواهم سر پیچی کنم . این امتناع دکارت از پیروی مدعیّان باز نزدیك بود غوغا بلند کند دوباره دست بدامن رئیس جمهوری شدند و از ماجرا جویی جلوگیری کردندومصنفات دکارت که به زبان ساده نوشته شده بود باوجود پیچیده بودن مطالب در دل مردم می نشست و آنها را در راه احیای علم و ایجاد کتابخانه ها والات و ادوات علمی تشویق مینمود . دکارت حاضر بود در هر وقت و زمانی با مردم بمباحثه بپردازد . او با کمال سادگی و مهربانی واهتمام سؤالات را می نوشت و از جمله کسانیکه در این راه وارد شدند پرنس الیزابت(Elisabeth) است . شاهزاده کمال سیرت را با جمال صورت جمع کرده فضل و دانش را دوست میداشت و نسبت به دکارت ارادت پیدا کرد حتی اینکه در کار های شخصی اش از او پند می گرفت و بدیدار او نیز مایل شد . دکارت از حسن توجه شاهدخت شاد بودو کتاب «**اصول فلسفه**» رابنام او موشح ساخت . باری گفتگو های فیلسوف با شهزاده بانو الیزابت منتهی شد به اینکه دکارت عقاید خود را در احوال نفس برای پرنسس بصورت کتابی در آورد موسوم به «**رساله‌ی در انفعالات نفسانی**»وآن به زبان فرانسه بچاپ رسید و سپس به لاتین ترجمه شد که آخرین تصنیف دکارت محسوب می شود .

او که چندین مراتبه بعد از توقف بیست ساله در هلاند به فرانسه سفر نمود و باز هم اوضاع نا بسامان فرانسه به دل او برابر نیامد و بنا بر دعوت ملکه سوئد در سال (1649)به پایتخت سوئد رفت و با ملکه به گفتگو و مباحثه علمی و فلسفی مشغول شد . اما

سرمای سوئد به مزاج او سازگار نیامد و به ذات الریه گرفتار شد و پس از نه روز بیماری در (1650) به سن پنجاه و چهار در گذشت. [95]

2. رنه دکارت مؤسس فلسفه جدید

او نخستین کسی بود که هم دآرای استعداد فلسفی عالی و هم جهان بینی اش عمیقاً از فزیك و نجوم جدید متأثر است. او مقدار زیادی از فلسفه مدرسی را حفظ داشت. [96]

---

95 فروغی محمد علی ، سیر حکمت در اروپا ، پیشین ، ج: اول،صص148تا155.؛ برتراند راسل ، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریا بندری ، انتشارات سازمان کتابهای جیبی به همکاری ساز مان انتشاراتی فرانکلین ، چاپ 1359 ، تهران : خیابان وصال شیرازی ، ص7.

96 **فلسفه اسکولاستیک یا مدرسی**

بعد از رواج یافتن مسیحیت در اروپا و توام شدن قدرت کلیسا با قدرت امپراطوری روم مراکز علمی زیر نفوذ دستگاه حاکمه قرار گرفت تا آنجا که در قرن شش میلادی چنانکه قبلا اشاره شد دانشگاهها و مدارس آتن و اسکندریه تعطیل گردید این دوران که در حدود یک هزار سال ادامه یافت به قرون وسطی موسوم شده و ویژگی کلی آن تسلط کلیسا بر مراکز علمی و برنامه مدارس و دانشگاه ها است .

از شخصیتهای برجسته این عصر سن اگوستین است که کوشید تا معتقدات مسیحیت را با مبانی فلسفی بخصوص آرای افلاطون و نوافلاطونیان تبیین کند بعد از وی بخشی از مباحث فلسفی در برنامه مدارس گنجانیده شد ولی نسبت به افکار ارسطو بی مهری میشد و مخالف عقاید مذهبی تلقی میگردید و اجازه تدریس آنها داده نمیشد تا اینکه با تسلط مسلمانان بر اندلس و نفوذ فرهنگ اسلامی در اروپای غربی افکار فلاسفه اسلامی مانند ابن سینا و ابن رشد کمابیش مورد بحث قرار گرفت و دانشمندان مسیحی از راه کتابهای این فیلسوفان با آرای ارسطو نیز آشنا شدند .

رفته رفته کلیسائیان در برابر این موج فلسفی تاب مقاومت نیاوردند و سرانجام سنتوماساکوینی بسیاری از آرای فلسفی ارسطو را پذیرفت و آنها را در کتابهای خودش منعکس ساخت و کم کم مخالفت با فلسفه ارسطو کاهش یافت بلکه در بعضی از مراکز علمی به صورت گرایش غالب در آمد .
بهر حال در قرون وسطی نه تنها فلسفه در مغرب زمین پیشرفتی نداشت بلکه سیر نزولی خود را طی کرد و بر خلاف جهان اسلام که پیوسته علوم و معارف شکوفاتر و بارورتر میشد در اروپا تنها مباحثی که میتوانست توجیه کننده عقاید غیر خالی از تحریف مسیحیت باشد به نام فلسفه اسکولاستیک مدرسی در مدارس وابسته به کلیسا تدریس میشد و ناگفته پیدا است که چنین فلسفهای سرنوشتی جز مرگ و نابودی نمیتوانست داشته باشد .
در فلسفه اسکولاستیک علاوه بر منطق و الهیات و اخلاق و سیاست و پاره ای از طبیعیات و فلکیات مورد قبول کلیسا قواعد زبان و معانی و بیان نیز گنجانیده شده بود و به این صورت فلسفه در آن عصر مفهوم و قلمرو وسیعتری یافته بود .(پایگاه اطلاع رسانی حوزه)

اسکولاستیک به معنای حکمت مدرسی است. ریشه کلمه اسپانیولی است و از کلمه اسکولا به معنای مدرسه گرفته شده است. از پیشتازان اسکولاستیک توماس آکوییناس قدیس بود.

مفهوم مکتب اسکولاستیک

این مکتب در دوره تسلط کلیسا بر جامعه اروپایی رشد چمشگیری داشت. در واقع نفوذ کلیسا در آموزش را نشان میدهد مثلاً در مورد چرخش خورشید بر دور زمین یا بسط تئوری افلاطونی نقش بسزایی داشت. افکار کلیسا به نحو دلخواه از تسلط بر آموزش و پروش گسترش پیدا می‌کرد که دخالت گسترده دین در سیاست را نشان می‌داد یعنی پایه تفکرات جامعه اروپایی مذهبی بود.(دانشنامه آزاد)

فلسفه مدسی (اسکولاستیک)

فلسفه قرون وسطی ، که در تاریخ فلسفه بنام فلسفه اسکولاستیک یا (مدرسی) معروف است ، با دورهٔ آباء دو فرق اساسی دارد ، یکی آنکه در این دوره فلسفه به عنوان علم خاص با روش خاص و قواعد خاص خود شناخته شده است ، در صورتیکه در دورهٔ آباء فلسفه ای بجز کلام مسیحیت نمی شناختند .با این همه ، باز در این دوره ، فلسفه در خدمت دین بود ، وبزرگترین فلاسفهٔ قرون وسطی علمای کلام و دین مسیح نیز بودند . دیگر آنکه فلسفه قرون وسطی بیشتر بر تعالیم ارسطو مبتنی بود گرچه، در بعضی مسایل مهم فلسفه نو ، عقاید نوی افلاطونیان را نیز پذیرفته بودند. یکی از موارد مهم اختلاف بین فلسفه افلاطون و ارستو مسأله واقعیت خارجی داشتن کلیات یا فقط ذهنی بودن آن است . این مسأله از مسائل مهم مورد بحث در سرتاسر قرون وسطی بود. پیروان ذهنی بودن کلیات نو مینالیس یا اهل تسمیه خوانده میشدند، و پیروان واقعیت خارجی کلیات

ولی اساسی را که اسلافش ریخته بودند نمی پذیرد ، بلکه میکوشد از نو بنای فلسفی جدیدی بسازد . چنانچه این کار از زمان ارسطو به بعد صورت نگرفته بود ، و این در نزد دکارت نشانهٔ اعتماد به نفس تازه ای است که از پیشرفت علم حاصل شده بود . در آثار دکارت نوعی تازگی بچشم می خورد که این تازه گی در هیچ یك از فلاسفه پیش از او ، پس از افلاطون دیده نشده است .

رئالست یا اهل واقع نامیده میشدند.قدیس آنسلم، اسقف اعظم کانتربیری ، یکی از بزرگترین طرفداران واقعیت خارجی کلیات بود، و همواست که برهان معروف علم الوجودی را برای اثبات خدا عرضه کرد ، و هموست که شعار نخست ایمان انکه علم را رایج ساخت.
البر توس کبیر ، بکمک شارحین اسلامی و یهودی فلسفه ارسطو، مخصوصاً ابو علی سینا و موسی ابن میمون، فلسفه ارسطو را به اروپائیان عرضه کرد .توماس اکویناس، بزرگترین فیلسوف مسیحی پیرو ارسطو است ، و کسیست که میان دانش طبیعی و دانش الهی ، یا نور عقل و نور وحی ،فرق میگذارد ، گرچه در عمل دانش طبیعی را تابع دانش الهی میکند، وفلسفه را خادم کام میسازد.
آغاز فلسفه جدید : دکارت ، هابز اسپینوزا،لایب نیتس)، در فسفه جدید ، اصول و مبانی فسفه مدرسی به دور انداخته شد ، و پیش روان فکر نو کوشیدندتا اندیشه ایشان مستقل از قوذ فکری یونانی و مخصوصاً ارسطو باشد.دکارت از روی استحقاق پیشرو فلسفه جدید شمرده میشود، گرچه فرانیس بیکن در حمله بر فلسفه مدرسی بر او مقدم است .دکارت با «شک طریقی» خود [اصطلاح"شک عام" در مقالهٔ دکارت به "شک طریقی"اصطاح شود]توانست تمام عقاید و افکار گذشته را نفی کند، وبا شروع ازحقایق"مشخص وصریح"فلسفه نوی بنیان گذارد . نخستین حقیقت "صریح و مشخص وجود خود انسان است ، زیرا انسان میتوانددر وجود هر چیزی شک کند، اما تنها در وجود این شک کننده که خودِ اوست نمیتواند شک کند؛ و جملهٔ معروف «شک میکنم پس هستم»بیان کننده این استدلال است (دکارت) پس از آن دکارت تمام حقایق دیگر را بر روی این حقیقت صریح و مشخص بنا میکند ،در فلسفهٔ او جهان مادی یا "گسترده"با جهان ذهن، که دور از گستردگی وابعاد است ، در جهت کاملاً مخالفی قراردارد، و تأثیر این دو در یکدیگر فقط نتیجهٔ اعجاز خداوند است . دکارت درتفسیرحوادث عالم ماده به نظریهٔ ماشینی معتقد بود، وبه نظر او ، فقط با بکار بردن روش ریاضی در علوم طبیعی میتوان نتیجهٔ مثبتی بدست آورد.
توماس هابز نیز از پیروان نظریهٔ ماشینی بود.ولی او ذهن و ماده هر دو را ماشینی میدانست، و ماده و حرکت نهایی می پنداشت و همه چیز را با ماده و حرکت قابل تفسیر میدانست .
هابز با آنکه مادی است ، بوجود خدا که علت نهائی اشیاء است معتقد است .
تسپینوزا ، بزرگترین فیلسوف قرن هفده ، توانست با پیروی از دکارت ، فلسفه ی مستقلی بر مبنای تفسیر ریاضی جهان بیاورد .او برای بیان فلسفه ی خود زبان و تعبیرات هندسی را بکار برد ، و در دستگاه فلسفی خود ، فرق میان ماده و ذهن و جهان و خدا را از میان برداشت، و خدا را همه چیز و همه چیز را خدا دانست. بعقیده اوجهان کاملاً بر طبق قوانین علّت و معلول اداره می شود، و هیچگونه اختیار و انتخاب و آزادی وجود ندارد . فلسفه اسپینوزا نقطه اوج اصالت تعقل و وحدت وجود است .
لایبنیتس یکی دیگر از حکمای بزرگ قرن هفده ، نیز ، مانندکارت ، در ریاضیات مطالعات و تحقیقات عمیقی کرده است، ولی او ، بر خلاف ،دکارت و هابز ، ماده را موجود واقعی و عینی نمیدانست، زیرا میگفت اگر ماده را گسترش و ابعاد بدانیم معنی آن انکار ماده خواهد بود، زیرا هر بعد و گسترشی بطور لایتنهاهی قابل تقسیم به اجراء است. بنا بر این هیچ ماده ای بجزء غیر قابل تقسم منتهی نخواهد شد، فقط موجود مجرد از ماده (روح و جان)میتواند انقسام پذیر باشد.این نظریه او را به اعتقاد به موناد ها (Monads) کشانید.موناد ها یا جواهر فردی مادی نیستند، و از حیث شعور به نفس،دآرای درجات بیشمار اند.پائینترین مونادها دآرای درجه ای از شعور است که شبه حالت خواب است ، و بالا ترین مونادها موجودی است که عقل ، حیات و اراده محض است ، و آن خداست .همهٔ موجودات جهان، در انقسام نهائی به موناد ها ختم می شوند، و هر مونادی در حال توسعه و تکامل است .اما خود مونادها ، بقول لایبنیتس "درجه ای" به یکدیگر ندارند، یعنی تأثیری بر یکدیگر ندارند، و تأثیر متقابل آنها نتیجهٔ تناسب و هم آهنگی است که بالا ترین موناد ها یعنی خداوند ، میان آنها بر قرار کرده است جهان در بهترین نظام ممکن خویش است .(استنساخ از دایرة المعارف فارسی ، زیر نظر غلام حسین مصاحب ، جلد سوم ،1925صص-1926 چاپ شرکت کتابهای جیبی ، تحت نظارت موسسه انتشاراتی فرانکلین)

رنه دکارت ریاضیدان وفیلسوف فرانسوی

دکارت به‌حیث معلم نه، بلکه مانند کاشف و محقق، و به‌شوق اینکه آنچه را می یابد بدیگران نقل کند، می نویسد . شیوه نگارش آسان دکارت که طرف خطابش بیشتر مردم هوشمندند تا طلاب، به علاوه این شیوه بسار عالی است . برای فلسفه جدید خوشبختی بزرگی است که پیش اهنگ آن دآرای چنان قریحهٔ ادبی شایان تحسینی بوده است . [97]

گر چند از قول صاحب کتاب سیر حکمت در اروپا اثر محمد علی فروعی در فوق از ارتباط ادبی او با شاهدخت الیزابت اشاراتی داشتیم این بار نیز از قول برتراند راسل موضوع را روشنی بیشتری میدهیم:« بد بختانه بواسطه" شانو"(Chanut) سفیر فرانسه در اسکهلم، دکارت گرفتار مکاتبه با کرستینا (Khristina)ملکهٔ سوئد شد، که بانوی فاضل پر شوری بود ، که می پنداشت چون ملکه است حق دارد مصدع اوقات مردان بزرگ شود . دکارت رساله‌ی در باب عشق برای او فرستاد، و عشق موضوعی بود که دکارت تا آن هنگام از آن قدری غافل مانده بود . دکارت همچنین برای کرستینا رسالهٔ فرستاد در باب شهوات روح که دراصل آن را برای شاهدخت الیزابت دختر "الکتور پالاتین"نوشته بود . این نوشته ها ملکه را بر آن داشت که حضور دکارت را در دربار خود تقاضا کند . سر انجام دکارت تن در داد و ملکه در سپتامبر (1649)یك کشتی جنگی برای بردن دکارت فرستاد . کاشف بعمل آمد که ملکه

---

97 برتراند راسل، «تاریخ فلسفه غرب» ترجمه نجف دریا بندری،تهران: موسسه انتشارات فرانکلین ، چاپ سوم 1351، جلد دوم ،ص2.

میخواهد هر روز نزد دکارت درس بخواند و جز در ساعت پنج صبح وقت این کار را ندارد . این سحر خیزی غیر مالوف در هوای سرد اسکاندیناوی برای آن مرد ضعیف البنیه چیز بسیار خوبی نبود . بر علاوه شابانو سخت بیمار شد و دکارت از او پرستاری می کرد .شه بانو از بستر بیماری برخاست اما دکارت در بستر افتاد و در فبروری (1650) در گذشت .»[98]

سهم بزرگ دکارت در پیشرفت هندسه ، اختراع هندسه تحلیلی است؛هر چند شکل نهایی آن بدست او پرداخته نشد . بر علاوه او جبر را نیز در هندسه بکار برد . گر چند دراین خصوص قدما نیز کار هایی انجام داده بودند اما کار تازهٔ دکارت بکار بردن محور مختصات بود ، یعنی تعیین وضع یك نقطه در یك صفحه مستوی به وسیلهٔ فاصله آن از دو خط ثابت . خود او اهمیت این روش را درنیافت ، ولی آنرا بجایی رساند که پیشرفت بعدی را آسان ساخت . «**مقالات فلسفی**»،در سال (1637) در باره عدسیه ها و کتابی در باره تشکیل جنین و همچنین نوشته های روی گردش خون نیز نوشت .او بدن انسان و جانوران را ماشینی در نظر می گرفت که قبلاً در حاشیه این مطلب از قول دایرة المعارف فارسی شرح شده است .او جای گاه انسان را در ماشینی که در نظر میگرفت انسان را دآرای روحی می شناخت که جایگاه آن در غده صنوبری است . در این غده روح با" نفس حیوانی"تماس پیدا میکند و بواسطه همین تماس است که فعل و انفعال روح و بدن صورت می گیرد . مقدار حرکت در جهان ثابت است و از همین سبب روح نمیتواند در حرکت مؤثر باشد؛ اما میتواند جهت حرکت نفس حیوانی را تغییر دهد ، و بدین وسیله بطور غیر مستقیم جهت حرکت سایر قسمت های بدن را دیگر کند .این قسمت از نظریه دکارت در مکتب او متروك گذاشته شد .نخست شاگر هولندی او گولینکس (Geuliocx) و سپس اسپینوزا آن را رها کردند .فزیکدانها قانون بقای حرکت را کشف کردند ، که مطابق آن مقدار حرکت جهان در هر "جهت " معینی ثابت است .این موضوع نشان داد که آنگونه عمل روح بر جسم که دکارت تصور میکرد غیر ممکن است .با فرض اینکه ماهیت عمل فزیکی اصابت است ، زیرا قانون دینامیك برای تعیین حرکت ماده کفایت میکند ومحلی برای تأثیر روح باقی نمی ماند اما این موضوع اشکالی پیش میکند که نظریه دکارت را التزام پذیر میسازد ، مثلاً دست من وقتی که من اراده کنم به حرکت در می آید ؛ در حالیکه ارادهٔ من یك پدیدهٔ روحی است و حرکت دست من یك پدیدهٔ فزیکی .اگر فعل وانفعال

---

[98] برتراند راسل ، تاریخ فلسفه غرب ، پیشین ، 6.

روح و ماده ممکن نباشد پس چرا رفتار بدن من به نحوی است که که گویی روح من آنرا اراده میکند . . . در مورد حرکت اجرام سماوی دکارت برای گریز از مواخذه تفتیش عقاید ، جهان شناسی ای بنا میکند که بی شباهت به جهان شناسی فلاسفه پیش از افازون نیست . دکارت می گوید : ما میدانیم که جهان چنان که در سفر پیدایش آمده است خلق شده است ؛ اما جالب است ببینیم که اگر قرار می بود بطور طبیعی به وجود آید ، جریان ایجادش چگونه میشد . نظریه ای برای تشکیل گردش راه ها می سازد بدین قرار :دور خورشید گردشار[99] عظیمی در ملا وجود دارد که سیارات را با خود میگرداند . این نظریه زیرکانه است ، اما نمیتواند توضیح دهد که چرا مدار سیارات بیضوی است و دایره نیست ؟در فرانسه عموم دانشمندان این را پذیرفته اند ، تا اینکه به تدریج نظریه نیوتن آنرا منسوخ ساخت . کوتس کسی که برای اولین بار چاپ انگلیسی "اصول نیوتن" رااستنساخ کرد ، با بلاغت تمام استدلال میکند که نظریه گردشار منجر به کفر میگردد ، حالانکه نظریه نیوتن لازم می آورد که خدا سیارات را در جهت غیر از جهت خورشید به حرکت در آورده باشد . وی عقیده دارد که به این دلیل نظریهٔ نیوتن ارجح است .

دکارت دو کتاب دیگر نیز به عنوانهای «گفتار در روش» که اولین اثر او نیز میباشد و همچنان «تفکرات» که هر دو کتاب به اندازه زیاد با همدگر تداخل اند و لزومی ندارد که جدا از هم مورد بحث قرار گیرد . که به طور موجز میتوان گفت که به شك دکارتی پرداخته است .

---

99 تودهٔ از یک سیال[مایع یاگاز]که ذراتش حرکت دورانی دارند، مثلاً هرگاه سوراخ تهٔ مخزنی پر از مایع راباز کنیم ، در جریان خالی شدن مخزن ، گردشاری در مایع پدید می آید. در مکانیک تحلیلی حرکت گرد شاردر مورد یک سیال فرضی بدون دخالت ماش بحث میشود، که حرکت دائمی است ، ونه میتوان آنرا ایجاد کرد و نه از بین برد. چون سیالی وجود ندارد که مالش در آن دخالت نکند. برای حفظ حرکت گردشار، پیوسته باید انرژی مصرف شود. «دایرة المعارف فارسی ، پیشین ، ص3275؛شار در فارسی به معنی فرو ریختن آب مثل آبشار وامادر اصطلاح فزیک مقدار سیال یا ذرات انرژی که در واحد زمان از یک سطح میگذرد . شار از مفاهیم مهم فزیک است .محسوس ترین مثال آن،که منشاءِ مفهوم شاربوده است،شار آب جاری از یک سطح است .اگر آب با سرعت ثابت V در مجرائی در جریان باشد، شار آب از S، یعنی حجم آبی که در یک ثانیه از S میگذرد، بستگی به زاویه F باV دارد.اگر Sموازی با Vباشد، شار مذکور مساوی به صفر است.در غیر این صورت برای محاسبه شارباید ملاحظه کرد که، بمناسبت حرکت انتقالی متشابه به آب، ذره ای از آب که در لحظه معین در نقطه ای مانند Mاز Sاست، پس از یک ثانیه´M M وVهم سنگ اند (حامل).پس اگر 1Sشکل حاصل از انتقال S باحامل Vباشد، حجم آبی که در یک ثانیه از Sمیگذرد مساوی حجم استوانه ای است با قاعده Sومؤلدی مساوی و موازی V. حجم این استوانه یعنی (شارآب از S) اگر Sبر Vعمود باشد، مساوی به SVاست.واگر Sنسبت به Vمایل باشدو زاویه امتدادVرا با خط قائم بر S و (خط N)به Qنمایش دهیم- مساوی(SVcosQ) یا SVxمیباشد (Vnمولفهٔ سرعت آب است در امتدادN). در حالت کلّی یعنی وقتی سرعت جریان متغییر و Sسطح دلخواهی باشد، محاسبه شار ، بر اساس آنچه گفته شد،به وسیلهٔ ریاضیات عالی صورت میگیرد.بالآخره ، در هر میدان عاملی(مثلاً میدان نیرو ویا میدان مغناطیسی) میتوان شار حاصل میدان را ازیک سطح بقیاس آنچه گفنه شد تعریف کرد.مجازاً میتوان گفت که شار مغناطیسی در علم برقاطیسی اهمیت بسیار دارد .اگر شار مغناطیسی که از یک سطح محدودبر یک مدار برق میگذردتغییر کند، یک جریان القائی برقدر آن مدار بر قرار میگردد(القای برقاطیسی).شار مقناطیسی را با وبریا مکول اندازه میگیرند.(همان مأخذ،ص1435.)

ما در پیرامون فلسفه و آرای دکارت که مانند شعب دیگر فلسفه نهایت مغلق و پیچیده است و لزومی هم برای داخل شدن در جزئیات دیده نمیشود نمی پیچیم و این بحث را در مورد دوگانگی فلسفه دکارت می بندیم :

در فلسفه دکارت دوگانه ای حل نشدۀ ، میان آنچه او از علوم عصر خود فرا گرفته بودو فلسفۀ مدرسی که در مدرسۀ افلش بدوآموخته بودند ، وجود دارد . این امر به پدید آمدن تناقضاتی در فلسفۀ او منجر شد .اما در عین حال همین موضوع او را از حیث اندیشه های مثمر از آنچه هرفیلسوف کاملاً منطقی میتوانست باشد غنی ترین ساخت .انسجام و عدم تناقض ممکن بود اورا فقط بصورت مؤسس یك فلسفه مدرسی جدید در آورد ؛ و حال آنکه تناقض او را سر چشمۀ دو مکتب فلسفی مهم ولی متنافر ساخت . [100]

[100] بر ترند راسل ، فلسفه غرب ، پیشین ، صص 7 تا 20.

11.اسپینوزا (1632-1677)

1.سپینوزا شرح زندگی

بروخ اسپینوزا در سال 1632در امستردام پایتخت هلاند متولد شده است .پدر و جدش از یهودیانی بودند که در پایان سدهٔ شانزدهم بسبب تعدّیات کاتولیکهای اسپانیا از آن کشور بیرون کشیده ابتدا به پرتگال و سپس بهلاند مهاجرت کردند .مادرش پس از زادن او و پدرش در بیست و دو سالگی او در گذشتند و اسپینوزا تقریباً تمام میراث پدر را بخواهر یگانه خود واگذار کرد . تعلیم و تربیتش در مدرسه اختصاصی یهودیان واقع شد اما به آن اکتفا نکرده ریاضیات و طبیعیات و فلسفه نیز آموخت و مخصوصاً به تعلیمات دکارت آشنا گردید .او که دآرای فکرِ باز بود نتوانست به تعلیمات ظاهری و ظاهر دین یهود مقیّد بماند و تعلیمات عیسوی را بالا تر یافت واندك اندك رفت و آمدش بحوزهٔ روحانی یهود گسسته گشت . علمای یهود به تهدید و تطمیع خواستند او را بر آن دارند که به آداب یهود تظاهر کدامّا او باوجودیکه رسماً از دین اجدادی بیرون نرفت آن تعهد را هم نکرد بناًا در بیست و چهار سالگی مکفّر و از جامعه ی یهودیان اخراج شد .مخالفان آهنگ کشتن او را کردند که توفیق نیافتند پس دست بدامن حکومت زدند و سپینوزا را از امستردام تبعید ش کردند و سر انجام در لاهه پایتخت دوم هلاند اقامت گزید و یکسره خود را بمطالعه و تفکر فلسفی مشغول گردانید .بسا میشد که در هفته یکبار نیز از اطاقکش بیرون نمیشد فقط گاهی برای رفع خستگی به حجره صاحب خانه میرفت و با صحبت های پراگنده تجدید حالت میکرد .بزرگان لاهه خواستند تا به او وظیفه ای معین نمایند اما او با مناعت نفسی که داشت قبول نکرد .با این همه توجه بزرگان نسبت به او صاحب خانه او را بیمناك گردانید که مبادا از غوغای عامه به او آسیبی برسد .اسپینوزا گفت آسوده باش که من آلایشی ندارم و بیگناهیم آشکار است واگر غوغائی برخاست مطمئن باش که من از خانه بدر آمده و از مردم استقبال خواهم کرد و مجال نخواهم داد که به خانه تو متعرض شوند .

باری آن دانشمند روزگار را یکسره حکیمانه و درویشانه گذرانید اما از دیر گاهی بیمار و ظاهراً مسلول بود، بسیاری کار هم بر ناتوانی اوافزود و در آغاز سال 1677در چهل و چهار سالگی راه جهان دیگر پیمود . [101]

2.آرا و عقاید

اسپینوزادر مورد خداوند بر خلاف عامه فلاسفه دوره رنسانس معتقد بود که حقیقت وجود خدابا طبیعت یکی است ، ذهن ، ماده ، زمان و هر چیز دیگر که نمودی دارد تجلّیات همان ذات یکتا است . شر یا بدی فقط در ذهن های محدود وجود دارد، و حقیقتی در نفس امر ندارد . واگر آن را چون جزئی از کل در نظر بگیریم از بین میرود . وی معتقد بود که انسان باید بکوشد تا خود را با نقشهٔ نامتناهی منطبق کند ، هوا های نفسانی را طرد کند ، گرویده نظم باشد و به حوادث از جنبه ابدیت بنگرد . [102]

1. فلسفه اسپینوزا

او از فضل فروشی، دنیا داری و ریب و ریا مبرا بود . فلسفه را بجد گرفته حکمت را یگانه امری که قابل دلبستگی باشد انگاشته و زندگی خویش را تابع اصول عقاید خود ساخته و در آن عقاید ایمان راسخ داشته است چنانکه در یکی از نامه هایش میگوید :من نمیدانم فلسفه من بهترین فلسفه هست یا نیست ولیکن خودم آنرا حق میدانم و اطمینانم به درستی آن به آن اندازه ای است که شما اطمینان دارید که مجموع زوایای هر مثلث دو قائمه است .

حکمت اسپینوزا یکی از بزرگترین فلسفه هایی است که در دنیا به ظهور رسیده و طرفه اینست که اسپینوزا در حقیقت مبتکر آن فلسفه نیست بلکه میتوان گفت از زمان باستان تا امروز ، گذشته از علمای قشری دینی و بعضی از فلاسفه قدیم ، همه حکما و دانشمندان با ذوق در همه اقوام و ملل دانسته یا ندانسته بوجهی و تا اندازه ای دارای این مذهب بوده اند وآن نوعی از وحدت وجود است (Pantheisire) . [103] شك نیست که اسپینوزا هم از افلاطون و پیروان او ، اوگوستین و معتقدان او و هم از حکمای اسلامی مانند

---

101 برترند راسل ،پیشین ، صص27 تا 29 ؛ فروغی محمد علی ،سیر حکمت در اروپا، پیشین ص330؛

102 دایرة المعارف فارس ، پیشین ، جلد دوم : ص121.

103 محمد علی فروغی ، سیر حکمت در اروپا،پیشین ، صص332-334.

موسی بن میمون و از فلاسفه یهود و هم از دانشمندان اروپائی قرون وسطی و عصر جدید و هم از دکارت خصوصاً اقتباس بسیار کرده است . با اینهمه وحدت وجود بنحوی که او بیان کرده و موجّه ساخته چنان است که چاره نداریم جز اینکه فلسفهٔ او را مستقل و بدیع بشماریم و در بیان آن از شرح و بسط چیزی فرو نگذاریم .

در نظر اسپینوزا همهٔ امور تابع یك چیز منطقی مطلق است . در عرصهٔ نفسانیات چیزی بنام اراده آزاد (اختیار) و در عالم مادی چیزی بنام تصادف وجود ندارد . هر آنچه روی میدهد تظاهری است از ماهیّت مرموز خدا ، و مطلقاً محال است که وقایع جزء آن باشد که هستند .

ما بعد الطبیعی اسپینوزا از آن نوعی است که پار مندیس بمیادگذار آن بود : «فقط یك جوهر داریم : «خدا یا طبیعت» هیچ امری متناهی قائم به ذات نیست . دکارت به سه جوهر قایل بود (خدا – روح – ماده) . راست است که حتی در نظر او نیز خدا ، بیك معنی ، بیش از روح و ماده جوهریت دارد ؛ زیرا خدا روح و ماده را خلق کرده است و هرگاه اراده کند میتواند آنها را نابود سازد ؛ اما ، جزنسبت به قدرت مطلق خدا ، روح و ماده دو جوهر مستقل اند که به ترتیب با صفات اندیشه و بسط تعریف میشوند . اسپینوزا هیچکدام از آنها را نپذیرفت . در نظر او اندیشه و بسط هر دو از صفات خدا هستند . خدا همچنین دارای صفات نا محدود دیگری است که بر ما مجهول اند . ارواح منفرد و پاره های از ماده در نظر اسپینوزا امور وصفی هستند ؛ یعنی «چیز» نیستند ، بلکه فقط تجلّیاتی از ذات باری اند . آن بقای روح شخصی ممکن است ، که عبارت از پیوستن بیشتر و بیشتر به خدا . امور متناهی بوسیله ی حدود جسمانی یا منطقی خود قابل تعریف اند : یعنی به وسیله آنچه «نیستند» : «هر تعیینی نفی است» فقط یك هستی تماماً مثبت میتواند باشد ، و آن هستی مطلق نا متناهی است . از اینجاست که اسپینوزا به مسلك وحدت وجود کامل و خالص کشیده میشود .

در نظر اسپینوزا همهٔ امور تابع یك چیز منطقی مطلق است . در عرصهٔ نفسانیات چیزی بنام ارادهٔ آزاد (اختیار) و در عالم مادی چیزی بنام تصادف وجود ندارد . هر آنچه روی میدهد تظاهری است از ماهیّت مرموز خدا ، و منطقاً محال است که وقایع جز آن باشد که هستند و این نکته در مورد گناه تولید اشکال میکند ، و نقادان در انگشت نهادن بر این اشکال درنگ نکرده اند . یکی از اینان با توجه بدین که مطابق نظر اسپینوزا همه چیز فرموده خدا است و لذا خوب است ، . . . با خشم می پرسند آیا خوب بود که آدم از ثمرهٔ ممنوعه خورد ؟ اسپینوزا در

پاسخ میگوید که در این عمل آنچه مثبت است خوب است و آنچه که منفی است بد است ؛اما نفی فقط در نظر موجودات متناهی وجود دارد . نزد خدا که فقط اوست که واقعیت کامل دارد ، نفی وجود ندارد ولهذا بدیهای اموری که بنظر ما گناه می آیند ، چون بمثابه اجزای از یك کل در نظر گرفته شوندوجود ندارند .اما این نظریه را گرچه اعتقاد غالب عرفا بوده است ، نمیتوان با نظریه رسمی دیدن در باره گناه و لعنت سازش داد . این نظریه با رد کامل اختیار ملازمت دارد . . .

اسپینوزوا در دستگاه منطقی مابعد البیعه خود همه چیز را قابل اثبات دانسته است . بنا بر این آوردن دلیل وبرهان در هر قضیه ای نزد او اهمیت اساسی داشت . ولی امروز علم این را نمی پذیرد و ما نمیتوانیم این روش را بپذیریم ، و این عدم پذیرش بدان سبب است که ما نمیتوانیم مابعد الطبیعهٔ او را بپذیریم . زیرا ما نمیتوانیم باور کنیم که ارتباط متقابل اجزای جهان منطقی است ،نه فقط به وسیله استدلال .اما برای اسپینوزا روش هندسی ضرورت داشت و ملازم اساسی ترین اجزای نظریهٔ او بود .

اکنون می پردازیم به نظریه ی اسپینوزا در مورد عواطف . طرح این نظریه به دنبال یك بحث مابعد البیعی است در باره ماهیت و سر چشمهٔ روح، که منجر به این بیان شگفت انگیز می شود که: «روح بشر معرفت کافی بر ذات لایزال و نامتناهی الهی دارد، » اما شهوات که در کتاب سوم «اخلاق» مورد بحث قرار میگیرند ، باعث انحراف خاطر می گردند و تصاویر عقلانی ما را از کل تیره و تار میسازند . در آنجا میخوانیم :«هر چیزی که ، تا آنجا که ممکن در نفس خویش است ، می کوشد که در نفس وجود خویش باقی بماند» . عشق ونفرت و ستیزه از اینجا بر میخیزند . روانشناسی کتاب سوم کاملاًخودخواهانه است . «آنکس که بداند که هدف نفرتش نابود شده ، احساس لذت میکند . »؛«اگر ما بدانیم که شخصی از چیزی لذت میبرد که فقط به تملك یك شخص ممکن است در آید می کوشیم کاری کنیم که آن شخص بر آن چیز دست نیابد . »حتی در این کتاب هم لحظاتی هست که اسپینوزا نقاب بدبینی اثبات شده به طریق ریاضی را به دور می اندازد؛ مثلاً آنجا که میگوید : «نفرت با عمل مشابه افزایش می یابد ، اما از طرف دیگر میتوان آنرا بوسیلهٔ عشق نابود کرد . » مطابق نظریه اسپینوزا صیانت نفس انگیزهٔ اساسی عواطف است ؛ اما وقتی که دریابیم آنچه در وجود ما واقعی و مثبت است آن است که ما را به کُل وصل میکند نه آنکه فصل ظاهری را دوام می بخشد . آنوقت صیانت نفس تغییر ماهیت می دهد .

دو کتاب آخر «اخلاق» که به ترتیب «در باب اسارت بشر یا قدرت شهوات» و «در باب نیروی فهم یا در باب آزادی بشر» نام دارند، دلکش ترین قسمت های کتاب اسپینوزا هستند. ما به نسبت اینکه آنچه بر ما میگذرد ناشی از علل خارجی باشند اسیریم، و به نسبت اینکه خود تعیین کننده اعمال مان باشیم، آزادیم. اسپنوزا را نیز مانند سقراط وافلاطون اعتقاد است که هر عمل خطایی ناشی از اشتباه فکری است: کسی که بقدر کافی شرایط حال خود را بفهمد خردمندانه عمل خواهد کرد، وحتی در احوالی که ممکن است برای دیگری بدبختی باشد خوشبخت خواهد بود. او معتقداست که خود جویی، بیك معنی خاص، و خصوصاً صیانت نفس حاکم بر همهٔ رفتار بشر است. «هیچ فضیلتی مقدم براین سعی که شخص وجود خود را حفظ کند قابل تصّور نیست.» اما از تصور به آنچه شخص خردمند بعنوان هدف خود جویی بر می گزیند با تصور یك خود خواهی عادی فرق دارد: «عالی ترین خیر روح معرفت به خدا و عالیترین فضیلت روح شناختن خدا است.» عواطف چون از سر اندیشه ناقص بر میخیزند شهوت نامیده می شوند. اشخاص مختلف ممکن است شهوات شان متعارض باشد؛ اما کسانیکه به پیروی عقل زندگی میکنند با یکدیگر توافق خواهند داشت. لذت فی حد ذات خوب است ولی امید و بیم بد است؛ و خواری و ندامت نیز بد است آنکس که از عملی نادم باشد، بد بختی یا تزلزل مضاعف دارد.» او زمان را غیرواقعی میداند. و لذا در نظر او همهٔ عواطفی که اساساً بواقعهٔ گذشته یا آینده مربوط می شوند خلاف عقل اند و «روح تا آنجا که چیزی را تحت فرمان عقل به تصور در می آورد، خواه آن اندیشه به چیزی متعلق به زمان حال باشد و خواه گذشته و خواه آینده، بیك اندازه متأثر می شود.»

وقتی آینده را در عواطف خود همچون امور غیر مسلم در نظر بگیریم؛ از رهگذر تفکر اسپینوزا قصور فهمند. وقی که ما آنجا میتوانیم، چنان دیدی از جهان حاصل کنیم که نظیر خدا بینی یا دید خدایی باشد، آنوقت هر چیزی را همچون جزئی از کل و عنصر لازم خوبی آن کل خواهیم دید. بنا بر این «معرفت و بدی معرفت ناقص است.» و خدا بدی را نمی شناسد، زیرا بدی وجود ندارد تا بتوان آن را شناخت. ظهور بدی فقط از اینجا بر میخیزد که اجزای جهان را چنان در نظر بگیریم که گویی قائم بالذات اند.

نیت جهان بینی اسپینوزا چنان است که بشر را از چنگال ترس خلاص کند. «مرد آزاد به هیچ امری کمتر از مرگ نمی اندیشد، و حکمت اوو تفکر در بارهٔ مرگ نیست، بلکه تفکر در بارهٔ زندگی است.»

اسپینوزا خود به نحو بسیار کاملی مطابق این معنی زندگی میکرد . در آخرین روز زندگی اش به تمام معنی آرام بود . مانند سقراط ، چنانکه در رسالهٔ نفی دو » دیده می شود ، حال اعتلای روحی به او دست نداد ، بلکه مانند روز های دیگر از هر دری که موجب توجه مخاطبش بودسخن میگفت . اسپینوزا بر خلاف فلاسفه دیگر نه تنها نظریات خود را باور داشت بلکه بدانها عمل میکرد . من هیچ موردی را سراغ ندارم که این مرد باوجود تحریکات شدید بدان گونه حرارت و خشمی که اخلاق وی آن را محکوم میکند دچار شده باشد . در بحث و مجادله منطقی بود ، هرگز طرف را تحقیر نمیکرد ، اما حد اعلای کوشش خود را برای اقناع طرف مقابل خود بکار می برد . . . . او کتاب اخلاق خود را به این کلمات پایان می بخشد : «شخص خرد مند تا آنجا که خرد مندی اش در نظر گرفته می شود ، دچار اضطراب روحی نمیشود ، بلکه بحکم ضرورتی ابدی بر خود و خدا و اشیا آگاه است ، هرگز نابود نمیشودو همیشه از رضای حقیقی روح برخوردار است . اگر راهی که من بعنوان طریق حصول این نتیجه نشان داده ام سخت دشوار مینماید ، کشف آن محال نیست . باید هم دشوار باشد ، زیرا که به ندرت پیدا می شود . اگر دست یافتن به رستگاری آسان ویافتن راه آن بی زحمت میسر میبود ، پس چگونه ممکن می شد که تقریباً همهٔ مردم آن را فراموش کنند ؟ اما همه چیز های عالی همانقدر که دشوار اند نادر نیز هستند . »

مابعد الطبیعه اسپینوزا را بهترین نمونهٔ «وحدت وجود منطقی» نامیده اند - یعنی نظریه ای که میگوید که جهان کلاً از یك جوهر واحد ساخته شده که هیچیك از اجزای آن به تنهایی منطقاً نمیتواندواجد وجود باشدواساس نهایی این نظر این است که هر قضیه ای دارای یك موضوع و یك محمول است . و این عقیده ما را به نتیجه ای میرساند که روابط متکثر باید موهوم باشد . »اسپونیزا عقیده داشت که ماهیت جهان و حیات بشری را میتوان منطقاًاز اصول مسلم استنتاج کرد . ما باید در برابر وقایع همان روش تسلیم و رضا را داشته باشیم که در برابر قضیه(2+2=4)داریم ؛ زیرا وقایع نیز بهمین اندازه محصول ضرورت منطقی هستند . این ما بعد الطبیعه تماماً مردود است ، وبا منطق جدید و روش علمی سازش ندارد . حایق واقع را باید از راه مشاهده کشف کرد نه از را تعقل ؛ وقتی ما آینده را درست استباط می کنیم ، این استنباط را بوسیلهٔ اصولی میکنیم که منطقاً ضرورت ندارند ، بلکه معلومات تجربی آنها را بما رسانده است . و آن مفهوم جوهر که اسپینوزا بر آن تکیه دارد مفهومی است که امروزه دیگر نه علم میتواند آنرا بپذیرد و نه فلسفه . اما از رهگذر اخلاق و روش های زندگی با

همهٔ مردود بودن این نظریه اسپینوزا میخواسته است نشان بدهد که چگونه حتی وقتی که حدود اختیار را بشناسیم ، میتوانیم با شرافت زندگانی کرد . اما در جا هایی که این نصایح اسپینوزا وجود دارند نصایح او بهترین نصایح است . مثلاً اگر مرگ را مد نظر بگیریم : از دست بشر هیچ کاری برای یافتن عمر جاوید ، ساخته نیست ، پس بیهوده خواهد بود که وقت خود را با ترس وزاری از اینکه سر انجام خواهیم مرد تلف کنیم .

مسأله اسپونیزا آسان تر از کسی است که به خوبی نهایی جهان عقیده ندارد . اسپینوزا می اندیشد که اگر شخص مصائب خود را چنان که در واقع هستند ، یعنی جزئی از سلسلهٔ عللی که از ازل تا ابد گسترده است در نظر آورد خواهد دید که اینها فقط برای شخص وی مصیبت اند ، نه برای جهان ؛ بلکه برای جهان این مصائب فقط نغمه های ناساز گذرانی هستند که هم آهنگی نهایی را کمال می بخشند . من نمیتوانم این را بپذیرم . بنظر من وقایع جزئی همانند که هستند ، وبا جذب شدن در کل تغییر ماهیت نمیدهند . هر عمل بی رحمانه ای تا ابد جزئی از جهان باقی می ماند و هیچ امری که بعداً اتفاق بیفتد نمیتواند آن عمل را از حیطهٔ بدی خارج و به حریم خوبی داخل کند ، یا بکلی که این عمل بد جزئی از آن را تشکیل میدهد کمال ببخشد . معذالك اگر قرعهٔ فال بنام شما چنین اتفاق افتاد که باید چیزی را که از نصیب عادی سایر افراد بشر بد تر است تحمل کنید ، اصل اسپینوزا دائر به در نظر گرفتن کل ، یا حد اقل در نظر گرفتن مطالب بزرگتر از اندوه شخصی ، اصل مفیدی است . حتی اوقاتی است که اندیشیدن بدین موضوع که حیات بشری به آن رنج ها و بدیها یی که دارد جز ذرهٔ بی نهایت حقیری در برابر حیات جهان چیزی نیست ، اندیشه تسلی بخش و تسکین دهنده ای است . شاید اینگونه ملاحظات برای تشکیل یك دین کافی نباشد ، اما در این دنیای دردناك همین ملاحظات کمکی است به سلامت روح و تریاقی است در برابر مفاوجی که از ین دست شدیداً به انسان دست میدهد . [104]

[104] فروغی محمد علی ، سیر حکمت در اروپا ،پیشین ، صص 146تا159

12.گدفرید ویلهلم لایب نیتس (1649-1716)

گدفرید ولهلم لایب نیتس (Gottfried Wilhelm Leibniz)یکی از بزرگترین حکمای اروپا و از اعجوبه های روزگار است . در سال 1649 در شهر لایپزیک (Leipzig) المان متولد شد پدرش معلم و مشاور حقوق بود که درشش سالگی لایب نیتس در گذشت ..او که به مطالعه شوق زیاد داشت کتابهایی را که در کتابخانه پدرش بود علاوه بر آن در هر کجایی که کتاب دستیابش میشد میخواند و از همین سبب تبحری بکمال یافت و از همه علوم وفنون بهره برد.اما در مدرسه در رشته حقوق و فلسفه گرایش حاصل نمود، در بیت سالگی در رشته حقوق بدرجه دکترا رسید .او کناره جویی و گوشه گیری از اجتماع و مردم را نمی پسندیدو میخواست با حشمت و جاه زندگی بسر برد با اعیان و بزرگان عصر خود نزدیکی پیدا کرد و بتوسط آنها بکار های دولتی استغال پیدا کرد..او برای وطنش المان یک وطن پرست عالی بود و بنا بر غیرت دینی خیر همۀ اروپائیان را در نظر داشت .اوآرزوداشت که کلیه اروپائیان بخیر و فلاح یعنی بعقیدۀ او به کیش مسیحی و بهره مند شدن از تمدن اروپاوئی نایل شوند .او میخواست تضاد هایی که بین کاتولیك ها و پروتستانها موجود بود از میان برداشته شود ولی کوشش های او بجایی نرسید .در زمان لوئی چهاردهم که فرانسه با آلمانی ها متعارض بود کوشش کرد که هر دو کشور را به اصطلاح آورده و بر ضد عثمانیهای که به زعم او(مسلمانان=کفار)خوانده میشد برزمندولی در فرانسه رای او را

نپسندیدند و لی در عوض با فضلای فرانسه مرتبت و از ایشان بهره برد .او در فرانسه مخصوصاً علم خود را در ریاضیات تکمیل کرد و اختراعات نمود که از همه مهمتر حساب فاضله و جامعه(Laus xiv) و محاسبه بی نهایت خرد (Calculs differential et integral) و مهم تکمله پس از دوره یونانیان قدیم در ریاضیات(Calculinfinitesmal) و مخصوصاً در علوم طبیعی زمینه های موفق آمیزی را نصیب دانش نمود .گر چند این اختراعات قبلاً بوسیله دکارت ، پاسکال وبعضی دانشمندان دیگر تهیه شده بود ولیکن رسیدن بدرجه افتخار نصیب لایب نیتس گردید جز اینکه نیوتن (Newton) چند سال پیش از او همین محاسبه را یافته و به اختراع آن موفق شده بود . ولی شیوه کار لایب نیتس از شیوه کار نیو تن ساده تر و کاملتر میباشد که هر دو دانشمند از این کشف یکسان افتخار بهره دارند .او به انگلستان مسافرت کرده با دانشمندان انگلیسی نیز ارتباط یافته و درباز گشت به المان در هولند باسپینوزا نیز ملاقات کرده است .او برا ی تحقیقات علمی به اطریش و ایتالیا نیز سفر کرد .او بخاطر ترقی و پیشرفت اروپا با پادشاهان و امپراطوران هم عصر خود مکاتباتی داشته واهتمام داشت تا دانش و فرهنگ و اقتصاد کشور های اروپایی یك سان گردد .او در این کوشش هایش عضویت آکادمی پاریس وانجمن علوم لندن را بدست آورد .

لایب نیتس با همه بلندی مقام در علم وفضل و حکمت وسیاست و میهن پرستی در پایان عمر چون بزرگانی که با او دوستی داشتند وقدرش را میدانستند در گذشته بودند در هفتاد سالگی مانند بیکسان از دنیا رفت (1716)واو نیز همچون دکارت و اسپینوزا تأهل اختیار نکرده و تشکیل خانواده نداده بود .[105]

انتونی کوئین یك تن از فلاسفه معاصر و رئیس هیئت مدیره کتابخانه بریتانیا در مورد لایب نیتس چنین اظهار عقیده میکند :

همانطور که یکی از نظریات بنیادی در فزیك قرن بیستم این است که ماده نهایتاً قابل برگرداندن به انرژی است و جهان مادی در بالاترین حد از انرژی تشکیل میشود که گفته های لایب نیتس بطور شگفت انگیزی نظیر همین معنی است .او میخواسته بگوید که ماده از استعداد برای فعالیت ساخته شده ولی خود ، این استعداد ، مادی نیست و امروز ما میدانیم که این حرف درست است که در قرن هفدهم

[105] محمد علی فروغی، سیر حکمت در اروپا، ج: دوم ، پیشین ،صص372 تا375.

لایب نیتس از واژگان ذهن، نفس، و روح استفاده کرد . و به عباره دیگر میشود گفت:در مورد این استدلال لایب نیتس اقبال بلندی داشته و آینده ثابت کرد که حق با اوست . او اینطور فکر میکرد که طبیعت که موضوع علوم طبیعی است ، اساساً عبارت از وضع پویاست و یکی از ویژگی های ذاتیش حرکت یا فعالیت است و دستگاه خشکیده و مرده ای نیست که از بیرون در حرکتش اندازند . از همان زمان مردم به این عقیده بودند که طبیعت از مادهٔ در حال حرکت تشکیل می شود ، و در عین حال معتقد بودند که حرکت در ذات ماده نیست وباید از منبع خارجی بدنیای مادی منتقل شود . لایب نیتس قایل به چنین فرضی نشدو گفت که حرکت با انرژی یا فعالیت که احتمالاً شایسته ترین لفظ کلّی برای ادای این مقصود است در ذات اجزای تشکیل دهندهٔ دنیا است .

لایب نیتس نخستین کسی بوده نظریه ای را که در آن زمان و تا امروزدر فلسفه نقش اساسی داشته ،بصراحت و به تفصیل صورت بندی کرده . استدلال او این بود که هر خبر یا گزارهٔصادق یا کاذب باید متعلق بیکی از دو قسم باشد . اولاً گزاره ممکن صادق باشد به نحوی که تعریف به حد صادق است . اگر بگوییم:«همه افراد مجرد در انگلستان غیر متأهل اند »لازم نیست کسی برای تعیین کذب یا صدق دست به برسی اجتماعی بزنند و بدون تحلیل و برسی میتواند بگوید که این خبر نظر به الفاظی که در آن استعمال شده است بحکم معنی صادق است . و گزارهٔ دیگر هم است که فقط پس از احراز واقعیت مربوط ممکن است به صدق یا کذب آن حکم کرد . اگر گفته شود: «میمونی در اطاق پهلویی است»، ممکن است چنین چیزی صحت داشته باشد یا نداشته باشد و تنها راه تعیین صحت وسقم مطلب که برویم نگاه کنیم .

پس این فرق فوق العاده مهم بدست میدهد که بین گزاره های که صدق آن یا کذب شان را با تحلیل خود گزاره احراز کرد - و از زمان لایب نیتس به «**گزاره های تحلیلی**»معروف شده است . و گزاره هایکه صدق یا کذب شان فقط با فراتر رفتن از خود گزاره و سنجیدنش با چیزی خارج از خودش احراز می شود . این قسم گزاره ها را «**گزاره های ترکیبی**» می گویند .

لایب نیتس در مورد تکوین وقول خلقت به برداشت خاص خودش از رابطهٔ خدا با جهان مخلوق میرسد . خداوند نظر میکند در ذخیرهٔ بیکران دنیا هایی ممکن و منظومه های ممکن، چیز هایی که با یکدیگر منافات ندارند و، آنوقت ،از آنجا که خوش کامل است،بهترین عالم را

بر می گزیند . و نقطه نظر اصلی لایب نیتس این است که خدا بهترین جهان ممکن را نه ازلحاظ بشری و عملی و عاطفی، بلکه از حیث مجرد تر وفلسفی تری انتخاب میکند ،یعنی جهان ممکنی که، اگر بخواهیم به طور تقریبی بگوییم،بیشترین مقدار هستی در آن وجود دارد . واو در نظر دارد هر چیزی غیر از خدا ممکن الوجود است . با این استدلال ، حتی آخرین عنصر وجودامکانی را هم زائل کرده است ، زیرا بظاهر این طور لازم می آید که هرچه وجود خارجی دارد ، واجب است که موجود باشد . واجب است که خداوند وجود داشته باشد و چون خدا کمال مطلق است، واجب است که بهترین جهان ممکن را انتخاب کند . واما اینکه بهترین جهان ممکن، بهترین است، خودش یکی از حقایق ضروری عقلی است ولو عقل محدود و متناهی انسان به آن قد ندهد . پس این یکی از حقایق ضروری یا واجب عقلی است که بهترین جهان ممکن وجود دارد .

لایب نتس مانند اسپینوزادر مسأله چگونگی کنش و واکنش راه حلی را گذارده است از این قرار:ماحصل گفته لایب نیتس این است که«ماده وجود حقیقی ندارد و صرفاً پدیدار یا نمودار است و، بنا بر این،حقیقتاً ماده‌ای نیست که نفس بخواهد با آن درکنش و واکنش قرار بگیرد . هر چیز دارای وجود حقیقی، امری نفسانی یا ذهنی است، منتها با شدت و ضعف:از یك منتهی الیه در طبیعت به نحو بسیار خام و ابتدایی،تا منتهی الیه ما بصورت بسیار ظریف، والبته در مورد خدا بطور کامل . خدا وجودروحی محض است ونه، بر خلاف آنچه از یك جنبه در نظام فلسفی اسپنوزادیده شد ، وجودممتدودارای ابعادو همه گیرو مادی است .

توضیح اینکه هر چیز مادی قابل این است که به چیز غیر مادی منحل یا بر گردانده شودو، بنا بر این ،جهان نهایتاً متشکل از اجزای غیر مادی است . این امر هم نزد لایب نیتس و هم نزد اسپینوزابه این معنی میباشد که مسأله کنش و واکنش اصولاً منتفی اندنه این که باید حل شود . و سوالی که در این مورد طرح می شود این است که او چه جوابی میتواند به مسأله علیّت بدهد ؟زیرا به هر حال، چنین بنظر میرسد که جهان عمدتاً مرکب از چیز هایی است که با چیز های دیگر در کنش و واکنشند .

بعضی ها را عقیده به این است که عالم منظومهٔ از وجود های بیشمارنفس مانند است که هر یك شان همهٔ وجودات دیگر را ادراك می کند ،منتها اغلب به نحو مغشوش و مبهم و محدود . هر وجودی سراسر جهان را از نظرگاه خودش ادراك میکند . هر کدام از این جهانهای

ادراك شده—یعنی تصویری از جهان که هر "موناد" به تنهایی نزد خودش درست میکند . لذا هر "موناد" چشم اندازی مخصوص بخودش نسبت به جهان دارد، اما بعقیده لایب نیتس ، هیچ کنش و واکنشی نزد موناد ها نیست، فقط محتوای شان با هم تطبیق میکند . تاریخچهٔ هر موناد با خودش است و عبارت از این سیر تحولی است که هر کیفیت در آن جانشین کیفیت دیگر می شود . سیر تحول مفهوم فردی کاملی که بیشتر در باره اش کردیم، به این ترتیب صورت می گیرد . بخش عمدهٔ محتوای هر موناد ، آگاهی از موناد های دیگر است . لایب نیتس معتقد است که موناد ها از طریق آنچه او نامش را «هم اهنگی پیشین بنیاد» (Pre- established harmony) می گذارد ، با هم تضایف یا هم بستگی پیدا میکنند . او گاهی بر پایه حقیقت ادعایی این هم آهنگی ، سعی میکند وجود خدا را اثبات کند وجود خدا را علت این امر امکانی خارق العاده معرفی میکند .

در اینجا اشکالی در مورد تصور خاصی از خدا وجود دارد : که اگر کسی قائل به آن بشود، اعتقاد به علیّت زاید از کار در می آید . اگر خداوند همه چیز را آفریده باشد وماهیت و، بنا بر این ،سیر تحولی آیندهٔ هر چیزرا از ازل مقدر کرده باشد ، جایی برای این باقی نمی ماند که اشیاء یا رویداد ها در هم تأثیر بگذارند . رویداد ها همدگر را پدید نمی آورند ؛ خدا همه چیز را پدید می آوردو خداست که در هر لحظه باعث می شود امور اینطور باشند و جریان همه چیز را دائماً حفظ میکند . اگر بنظر ما امور با هم پیوستگی علت و معلولی دارند به این دلیل است که تمام کیهان از اول و در سراسر تاریخش ، مخلوق یگانه ویکپارچه خداوند بوده است وآن پیوستگی های متقابل ظاهری در حقیقت هم آهنگی های هستند که از پیش قرار شده اند ، نه رابطه علی در هم بافته شده .

حالا این سوال پیش می آید که اگر چنین است ، لایب نیتس چطور میخواهد تبین کند که انسان مختار است ؟ به این جهت پرسیده می شود که او مسلماً معتقد بود که همهٔ ما بیك معنای مهم از اختیار یا آزادی اراده برخورداریم .

دلایل عمدهٔ لایب نیتس برای اثبات وجود خدا ، غیر از اینکه به اقتضای تحولات روز کمی جرح و تعدیل شده ، کما بیش همان ها ست که از قدیم وجود داشته و روی همرفته به براهین دکارت و آنسلم شباهت نزدیك دارد ، بنا بر این سروکار ما دراین زمینه با تصوراتی است که از پیش برایمان مانوس بوده اند . نکته فوق العاده چشم گیر ، نحوهٔ برخورد لایب نیتس با تصور خداوند است که به روش سنتی بدست آمده . لایب

نیتس مفهوم قدرت مطلق خداوند را بشدت بسط میدهد و می گوید که خدا آفرینندهٔ همهٔ موناد های دیگر و تشکیل دهنده جهان است و هر کدام را بذات یا طبیعتی مجهز میکند که بی همتا و منحصر بفرد است و هر چه را آن موناد در آینده میکند، موجب می شود . به عبارت دیگر، همه رویداد ها را خدا مهیا میکند و برنامهٔ همه چیز از پیش به کائنات خورانده شده . بنا بر این ،سوال ایجاد می شود که با این نظریه ، رابطه متقابل علت و معلول منتفی است . آنچه ظاهراً رابطهٔ علیت بنظر می رسد، در حقیقت معلوم می شود نوعی مطابقت با توازی بین یك دسته رویداد ها در یك چیز و یك دسته رویداد های دیگر در چیز دیگر است .لایب نیتس این نظریه را به نحوی با اعتقاد به آزادی اراده یا اختیار آشتی میدهد که ابتدا کاملاً موفقیت آمیز بنظر می آید . چون ممکن است چنین تصور شود که مختار نبودن به این معناست که شخص تحت تأثیر علی امور خارج از خودش باشد و از بیرون مجبور به کردن کار هایی شود که بر خلاف طبیعت اوست، لایب نیتس می گوید قدرت موجبه را در هر فرد ، خدا بکار می اندازد و این قدرت بکار افتاده ، همان طبیعت فرد است که خدا در او به ودیعه گذاشته است . بنا بر این ، اگر بنا بر مناظره و مجاب کردن خصم باشد ، لایب نیتس میتواند استدلال کند که افراد در هیچ نظامی از کائنات آزادتر و مختار تر از نظام او نیستند . هر فردی شخصاً موجب اعمال خودش است و آزادی از این بیشتر ممکن نیست . پی طرح لایب نیتس، هرچند اگر ملا نقطی وار فکر کنیم ، سایر مخلوقات –یعنی سایر مردم و محیط طبیعی –محدودیتی برای من ایجاد نمیکند ، اما نظام مطابقتی که خدا بین همه چیز قرار داده است و طبیعتی که او در من به ودیعه گذاشته و خودش یکی از جنبه های آن نظام است ، بکلی مرا محدود میکند . روی همرفته مکتب اصالت عقل چون اصرار دارد که همه چیز را میتواند تبیین کند ، بسیار به اشکال میتواند امکانی برای آنچه اغلب مردم اسمش را آزادی اردهٔ انسان میگذارند در نظر بگیرد . اگر همه چیز قابل تبیین باشد ، اینطور بنظر میرسد که این تبیین باید علت را بیان کند و هر رویدادی فقط میتواند بعنوان بخشی از یك طرح یا نقشهٔ عظیم و یکپارچه قابل فهم باشد . ولی تا آنجا که تاریخ عقاید و نظریات فلاسفه غرب مطالعه میگردد عقاید لایب نیتس بلافاصله مورد توجه و اقبال فلاسفهٔ فنی ، لااقل در دنیا ،یانگلوساکسونها در قرن بیستم قرار بگیرد . [106]

---

106 مکی براین، فلاسفه بزرگ یا آشنائی بافلاسفه غرب،ترجمه عزت الله فولادوند،شرکت سهامی انتشارات خوارزمی ، تهران :آذر ماه 1377،چاپ وزارت ارشاد وو فرهنگ اسلامیچاپ متن انگلیسی:انتشارات دانشگاه اکسفورد:1987،صص160 تا 176.

لایب نیتس و مونادولوژی اصالت روح

در «مونادولوژی» او درباره ی واژه یی به نام «موناد» بحث می کند . «موناد» در واقع همان «جوهر» است اما ویژگیهایی که او برای «موناد» در نظر می گیرد متفاوت از ویژگیهایی است که دیگر فلاسفه به مفهوم «جوهر» نسبت می دهند . «موناد» واحدی است منفرد و بخش ناپذیر، بسیط است و اجزایی ندارد . «مونادها» بینهایت هستند و مکانی را اشغال نمی کنند . بُعد یا امتداد ندارند و در واقع روحانی هستند . اجزای سازنده ی عالم از «مونادها» تشکیل شده است . در مواقع آنها نقطه ها ی فلسفی هستند و چون بُعد و امتداد ندارند بنابراین روحانی به حساب می آیند . خداوند «موناد» است، همانطور که نفس هر انسان هم «موناد» است.

لایب نیتس بنای فلسفی خود را بر روی نقطه هایی بنا می نهد که بخش ناپذیرند . اما اصولاً پذیرش چنین اصلی با دشواری روبه رو است . چرا نتوان بخش پذیری چیزی را تا بی نهایت ادامه داد ؟

یکی از نظریه های بنیادی فیزیك در قرن بیستم «قابلیت ماده برای تبدیل شدن به انرژی است» و اینکه جهان مادی در بالاترین سطح از انرژی تشکیل شده است . البته لایب نیتس نیز همین نکته را مطرح می کند که ماده از قابلیت و استعداد برای فعالیت برخوردار است و این استعداد مادی نیست . اما در زمان لایب نیتس تصوری که از مراکز غیرمادی فعالیت وجود داشت چیزی جز ذهن و نفس و روح نبود . یعنی مردم در آن زمان حرکت را به خارج از ماده نسبت می دادند ، یعنی ویژگی که در ذات ماده نیست . اما لایب نیتس برای ذات اجزای تشکیل دهنده ی دنیا قائل به صفت حرکت بود . شاید بتوان لایب نیتس را نخستین فیلسوف خردگرا دانست که فرق واضح و جامع میان گزاره های تحلیلی و ترکیبی را تبیین نموده است[107]

لایبنیتس مانند اسپینوزا هر دو به ریاضیات توجه زیاد داشتند . لایب نیتس هم نابغه ریاضیات بود و هم اعجوبه ای در فزیك و ریاضی . در نزد اسپینوزا و لایب نیتس خاطر شان بیش از هر چیز به مسألهٔ جایگاه خدا در کل نظام کائنات مشغول بود . هیچ یك از فلاسفه معتبر در دویست سال گذشته از کانت به بعد این طور نبوده است،مگر اینکه بگوییم تنها کرکه گور د(S.Kierkegaerd)[فیلسوف

---

107 اسپینوزا و لایب نیتس ،مکی براین ، پیشین ،178.

دنمارکی واز بنیان گذاران جدید اصالت وجود] از این قاعده مستثناست که او هم در فیلسوف تمام عیار بودنش تردید وجود ندارد . از طرف دیگر دویست سال اخیر مثأله مورد بحث ملازم با استغراق در علوم ریاضی هم نبوده است . اسپینوزا ولایب نیتس ریاضیات جدید و فزیك جدید را که در قرن خود شان به بزرگترین پیشرفها رسیده بودعمیقاً درك میکردندو میدانستند که هر نظریه ای در باره جهان که کسی بتواند بطور مداوم به آن قائل باشد ، باید بهر نحوی که شده جایی در خودش برای علوم باز کند . اما هر دو در عین حال واقف بودند که، لااقل در ظاهر سازگارکردن این علوم با اعتقادات موروثی در باره خداوند و نفس و اختیار و غیره کار آسانی نیست، وبنا بر این بساری از اوقات در این فکر بودند که نظریهٔ جامعی را جع به کل هستی ارائه بدهند که هم علوم ریاضی و هم خدا را در بر بگیرد . و این یك تصور یا عقیده درست است ، چیزی که باید بعنوان جملهٔ معترضه اضافه گردد این است که اسپینوزا برغم ظاهر ریاضی ابزاری که در نوشته هایش بکار می برد ، واقعاً ریاضیدان نیست . البته تحصیلات ریاضی داشته ولی به هیچ وجه نمیشوداو را ریاضی دان همپایهٔ لایب نیتس بحساب آورد ولی بحق یکی از بزرگترین چهره ها در تاریخ ریاضیات بود . قالب ریاضی در اسپینوزا تااندازه ای شبه صنایع معارف در اشعار شبانی است . از اینها که بگذریم هم اسپینوزا و هم لایب نیتس هر دو در فکر شان سخت متوجه یك چیز است و هر کدام این مسأله را بطریق بسیار متفاوت حل میکنند . قضیه از این قرار است که گالیله و فزیکدانهای قرن هفدهم به اکتشافات بزرگ در باره طبیعت جهان مادی دست پیدا کرده بودندو می بایست در عالمی که در پرتوی این اکتشافات دیده می شد ، جایی برای دیانت باز بشود . روش دکارت کما بیش این بود که در برابر این نیروی مهاجم عقب بنشیند و بگوید «جهان مادی یکسره از ماده تشکیل میشود» که تفکر و تعقل در کارش نیست ؛ اما علاوه بر جهان مادی ، وجود های صرفاً روحانی دیگری هم هستند - یعنی نفوس افراد انسان و روح نا متناهی الهی – که گرچه به راهای گوناگون با جهان مادی مرتبط اند ، بکلی جدا و مفارق از آن اند . اسپینوزا و لایب نیتس طبعاً از این طرز شقه کردن کودك شیرخواری که اسمش کائنات است به سبك حضرت سلیمان، ناراضی اندو درفکر اند که علم و دین را به شیوهٔ هم آهنگ تری با هم جمع کنند . اسپینوزا برای رسیدن به این هدف ، تصویری را که علوم طبیعی قرن هفدهم از جهان درست کرده ، بر میدارد و نگرشهای مذهبی را به آن القاح میکند . لایب نیتس، بعکس معتقد است که جهان بیشتر بگونه ایست که می گوید و بمراتب بیش از آنکه علم تصور میکند

ماهیت روحانی دارد، وبنا بر این ، مفهوم علمی پدیدار ها را یکسره می شوید و بریك درك ذاتاً دینی از عالم پی ریزی کرد بعنوان تحقیق مثبت روح بی نهایت متعقلی که نامش خدا است . [108]

انواع گزاره ها در تفکر لایب نیتس گزاره هایی که صدق یا کذبشان را باید با تحلیل خود گزاره احراز نمود، گزاره های تحلیلی گفته می شوند و گزاره هایی که صدق یا کذبشان با فراتر رفتن از خود گزاره و آزمایش چیزی خارج از خودش به دست می آید ، گزاره های ترکیبی نامیده می شوند .

گزاره های تحلیلی دربردارنده ی حقایق عقلی هستند و گزاره های ترکیبی در بردارنده ی حقایق واقعی . برای مثال اگر بگوییم هیچ فرد مجردی متاهل نیست، یك گزاره ی تحلیلی و عقلی را بیان کرده ایم که تایید صدق و کذبش مستلزم جست وجود در عالم بیرون نیست و با به کارگیری عقل و اصول منطقی می توان حکم به صدق یا کذبش داد . اما اگر بگوییم در اتاق بغل میز شام چیده شده است، یك گزاره ی ترکیبی بیان کرده ایم که تایید صدق یا کذبش نیازمند مشاهده و جست وجو است و درست یا نادرست بودنش نیز مستلزم تناقض نیست و برای تایید یا تکذیب نیازمند منطق نیستیم.

لایب نیتس سپس بین حقایق عقلی متناهی و حقایق عقلی نامتناهی فرق می گذارد و پس از طرح بحث ممکن الصدق و واجب الصدق به مبحث واجب الوجود و ممکن الوجود می پردازد .لایب نیتس فقط به ضرورت خدا را واجب الوجود می داند و هر چیز دیگری غیر از او ممکن الوجود خواهند بود . هر چیزی که وجودش مستلزم تناقض نباشد ممکن الوجود است.

او معتقد است که جهان موجود، بهترین جهان ممکن است زیرا خالق آن خود کمال مطلق است و خداوند بهترین جهان ممکن را انتخاب و خلق می کند .

---

108 مکی براین، فلاسفه بزرگ یا آشنائی بافلاسفه غرب، پیشین ،صص179-188.

ولتر، لایب نیتس را به نیشخند و مسخره می گیرد و در کتابش با عنوان «کاندید» او را به هیات فیلسوفی به نام «پانگلوس» مورد هجو قرار می دهد . وِرد زبان ولتر در این کتاب این جمله بود که: « در این بهترین عالم ممکن، هر چیزی به بهترین وجه ممکن است.»

لایب نیتس پاسخی برای مساله ی علیت ندارد زیرا او اصلاً به علیت معتقد نیست . او مساله ی کنش و واکنش را اصولاً منتفی می داند و مفهومی به نام «هماهنگی پیشین بنیاد» را مطرح می کند . «مونادها» از این طریق با یکدیگر همبستگی پیدا می کنند . محتوای «مونادها» با یکدیگر منطبق است اما هیچ کنش و واکنشی بین آنها موجود نیست . رویدادها سبب پدیداری یکدیگر نمی شوند بلکه خداوند همه چیز را پدید می آورد و در هر لحظه جریان امور را حفظ می کند . اینکه ما تصور می کنیم بین امور رابطه ی علی و معلولی وجود دارد به این دلیل است که همه ی جهان خالق یگانه یی دارد و از این رو همه چیز در آن از هماهنگی از پیش تعیین شده برخوردار است.

در قرن هفدهم که اسپینوزا و لایب نیتس می زیستند ، گالیله و دیگر فیزیکدانها توانسته بودند به کشفهای بزرگ علمی درباره ی طبیعت جهان مادی نایل آیند . از همین رو فیلسوفان خردگرایی همچون اسپینوزا و لایب نیتس می کوشیدند جایگاه دیانت را همچنان محفوظ و استوار نگاه دارند . اسپینوزا کوشید تا نگرشهای مذهبی را به تصویری که علوم طبیعی ارائه داده بود القا کند و لایب نیتس کوشید تا جهان را به گونه یی که دین تفسیر می کند ، تحلیل و تشریح نماید . وی مفاهیم علمی پدیدارها را بر درك ذاتاً دینی از عالم قرارداد . درکی که بر اصالت روح استوار بود .

برتراندراسل در مورد لایبنیتس میگوید :«از عالی ترین مغز های همه روزگارا ن بود ،اما آدمی زادهٔ شایان ستایشی نبود . درست است آن فضایلی را که انسان مایل است در کار نامه های کار مندی که میخواهد استخدام شودببیند در او وجود داشت؛ ساعی ،و صرفه جو وملایم و از نظر مالی درستکار بود؛اما از آن فضایل فیلسوفانهٔ عالی تری که در اسپینوزا چنان بچشم میخورد ، در او اثری نیست . بهترین اندیشه هایش از آن گونه نبود که برایش محبوبیتی فراهم کند؛ بدین جهت لایبنیتس آنها را روی کاغذ آورد و در کشوی میزش حبس کرد .آنچه منتشر کرد برای جلب عنایت شاهزادگان و شاهزاده خانمها نوشته شده بود . ولتر نیز از او تصویرروشن رسم نکرده و او را بشکل مضحکی به نام داکتر پانگلوس رسم کرده است .(او میخواست بر ضد جامعه مسلمانان جنگ جدید صلیبی رابمقابل مسلمانان در ترکیه

عثمانی براه اندازد که کوشش هایش قسمیکه محمد علی فروغی در کتابش بنام«سیر حکمت در اروپا» آورده است تلاش هایش برای این خیزش ضد اسلامی و توسعه جنگ در بین کشور های فرانسه و آلمان موردقبول واقع نشد . (سیر حکمت در اروپا ،ج:دوم،ص159)) . او مرد ما جرا جو وضد صلح بود چنانچه:«با رضایت اسقف اعظم لایبنیتس کوشید پادشاه فرانسه را متقاعد سازد که بجای حمله به المان به مصر حمله کند ، اما با کمال به او یاد آوری کرد که از زمان لویی قدیس به بعد دیگر جنگ مذهبی از مد افتاده است . نقشه لایبنیتس از نظر مردم پوشیده ماند تا آنکه ناپلیون، چهار سال پس از حملهٔ بی نتیجه اش به مصر ، به هنگام اشغال هانور در 1803 آن را کشف کرد . در 1673برای اجرای این نقشه لایبنیتس به پاریس رفت و قسمت اعظم چهار سال بعد از این تاریخ را در آن شهر گذراند . معاشرتهایش در پاریس از لحاظ پرورش قوای فکری او اهمیت فراوان داشت؛زیرا که در این هنگام پاریس چه در فلسفه و چه در ریاضیات جهانرا رهبری میکرد . در این شهر بود که لایبنیتس در 1665-66 حساب انفینی نزیمال را اختراع کرد .

12.**شارل دومونتسکیو** (1689-1755)

چارلس دو منتسکیو (Charles de Montesquieu)از خانواده محترم و در «بردو» (Boreaux) ازشهر های فرانسه متولد شد . هنوز به سن چهل سالگی نرسیده بود که از کار کناره گیری کرد ویکسره به تحقیق و تصنیف مشغول شد .

یدداود های زندگی مونتسکیو

«مونتسکیو» در هیجدهم ژانویه سال 1689 میلادی، در قصر «لابرد» و در نزدیکی شهر «بردو» فرانسه چشم به جهان گشود . وی تا سن سه سالگی با روش سنتی روستاییان تربیت یافت و سپس به «لابرد» رفت. هنوز هفت سال از عمرش نگذشته بود که مادرش را

از دست داد . در سال 1700 میلادی، او را به یك مركز دینی فرستادند و تا سال 1711 میلادی در آنجا به فراگیری علوم مذهبي پرداخت . سپس وارد دانشگاه «بردو» شد و تحصیلات خود را در رشته حقوق ادامه داد .

او در سن بیست سالگی به دلیل عشق و علاقه فراوانی كه به ادبیات یونان و روم داشت، كتابی با نام «**دفاع از فلسفه غیر عیسوی**» منتشر كرد .

منتسكیو در سال 1714 میلادی به عنوان مستشار در دادگستری «بردو» مشغول به كار شد و یك سال بعد با دختری به نام «ژاندلارتیك» ازدواج كرد.

عموی منتسكیو كه بزرگ خانواده آنها بود، در سال 1716 میلادی به مقام ریاست دادگستری «بردو» رسید و او را نیز استخدام كرد . اما منتسكیو پس از مدتی كارمند فرهنگستان «بردو» گردید و در كنار آن، به نوشتن رساله ها و مقاله های سیاسی و ادبی روي آورد . علاوه بر این، در علوم طبیعی نیز در رشته های كالبدشناسی، گیاه شناسی و فیزیك مطالعه زیادی داشت .

با اینكه منتسكیو از ضعف بینایي رنج مي برد، با ادامه مطالعات و تحقیق هاي علمی خود، یكی از آثار معروف و مشهورش را با نام «**نامه های ایرانی**» در سن بیست و سه سالگی منتشر كرد كه در مدت زمان كوتاهی، شهرت فراوان یافت .

وی چندین بار به پاریس سفر كرد، اما سرانجام به «بردو» بازگشت و به عنوان كارمند فرهنگستان فرانسه مشغول به كار شد . شارل در سال 1728 میلادی از كشورهای اتریش، مجارستان، ایتالیا، سوئیس، آلمان و هلند بازدید كرد، سپس به انگلستان رفت و تا سال 1731 میلادی در آنجا اقامت نمود.

او در طول سفرهاي خود با افكار و اندیشه های بزرگاني همچون «**جان لاك**» آشنا گردید و اندیشه یك حكومت آزاد و پرورش آن در ذهنش رشد و نمو كرد.

بی‌تردید ، منتسکیو در زمینه فلسفه از پیروان «جان لاك» به شمار می‌رود . وي اصول مهم فلسفه سیاسی لاك، یعنی تکیه بر «**فضیلت فردی**» به عنوان منشاء قانون و «**رابطه فرد با دولت**» و همچنین نظریه «**اصالت آزادی در چارچوب اجتماع و نفع عمومی**» را مبناي نظریه هاي خود قرار داده است . البته او در زمان خود با مخالفت‌هایی از جانب کاتولیکهای متعصب روبرو شد و به تبلیغ آزاد اندیشی و سکولاریزم متهم گردید که زیرکانه و با افزودن یك بخش پایاني و تکمیلي به «**روح القوانین**» توانست باورهاي خود را نزد مذهبی هاي متعصب توجیه کند .

از نظر منتسکیو، قانون چیزي جز روابط ضروری بین چیزها نیست . او منشاء اصلی قانون را عقل انسان می داند که باید حاکم باشد . به این ترتیب، قانون هر قوم و کشوری بر مبنای کلیاتی بنا می‌شود که عقل به آنها حکم می کند . او نظریه وضعی بودن کامل قانون را رد می کند و مي گوید ، مادام که یك قانون از دیدگاه عقل با وضع طبیعی بشر سازگار نباشد ، نمی توان آن را به عنوان قانون پذیرفت . از نظر منتسکیو ، روابط میان دولت و ملت باید به حکم قانون مشخص شود . او قانون را چیزی می داند که به واسطه آن، آزادی همه محقق می شود . بر این اساس، آزادی یعني اینکه فرد در آنچه که قانون منع نکرده، مختار باشد و به دلخواه خود عمل کند و در عین حال، بهترین قوانین تا آنجا که مصلحت اجتماع به خطر نیفتد ، بیشترین آزادی را به افراد مي دهد .

منتسکیو در سفر به روم، به فکر بازسازي امپراطوری قدیم روم افتاد و پس از بازگشت از این سفر، کتابهایی را با هدف تجدید [سیادت =برتري] دولت روم نوشت و با کسب تجربه از سفرهایش، معایب حکومت استبدادی و فشار دولتهای ستم پیشه را به خوبی درك کرد و با جانبداري از حکومت حق پرور و عدالت گستر، کتاب مشهور و مهم «**روح القوانین**» را منتشر نمود .

این دانشمند و متفکر قرن هیجدهم میلادی، بیش از شانزده کتاب در زمینه هاي علمی، ادبی، اجتماعی، تاریخی و . . . دارد که برخي از آنها عبارتند از:

شهرت- وظیفه- گفت و گوی سیلا- ملاحظاتي در باب علل عظمت و انحطاط روم میباشد .

اما مشهورترین اثر منتسکیو، کتاب «**روح القوانین**» است که برای نوشتن آن، مدت بیست سال مطالعه کرد و زحمت فراوان کشید . این کتاب بر مبنای اخلاق، سیاست، جامعه شناسی و اصول انسانی نوشته شده است .

سرانجام منتسکیو در فوریه سال 1755 و در سن 66 سالگی در پاریس در گذشت، اما آثار او در سال 1950 به دست مردم رسید .

منتسکیو طبع معتدل و آرام داشته و با انقلاب و دگرگونی ناگهانی کار ها معتقد نبوده و مدارا و تدریج را در اصلاح امور لازم میدانسته است .او در مورد زندگی اجتماعی چنین می اندیشد :چون انسان باید با همجنسان خود با اجتماع زندگی کند ، چارهٔ جز این نیست که روابط میان مردم بحکم قانون مشخص شود خواه قانون نوشته و مدوّن باشد و خواه بر حسب آداب وعادات مقرّر شود واگر جماعتی بی قانون زندگی کنند در میان آنها آزادی و امنیت نخواهد بود زیرا هر کس بندهٔ قوی تر از خود خواهد شد وچون برای اینکه انسان بخوشی زندگی کند باید آزاد و آسوده خاطر باشد پس مهم ترین چیزی که در زندگی انسان منظور نظر است قانون است که باسطهٔ آن آزادی همه تأمین میشود . و از یکطرف معنی آزادی این است که شخص در آنچه قانون منع کرده است مختار عمل خود بوده و از هیچ چیز ممنوع نباشد مگر بحکم قانون، و از طرف دیگر بهترین قانون آن است که مردم را تا اندازهٔ که مصلحت عامه اقتضا دارد به منتها درجهٔ آزادی نایل سازد . پس قانون گزاری یکی از مهم ترین کار هاست و علم قانون گزاری یکی از شریفترین علوم است و مبتنی بر این است که معلوم کنیم که با احوال تاریخی ومادّی و معنوی خاصّی که هر قوم دارد چه قوانین میان ایشان باید مقرر باشد تا منتها درجهٔ آزادی و امنیت یعنی مساعد ترین اوضاع برای خوشی آنها فراهم گردد . منتسکیو در جایی میگوید : نهایت سعادت من این است که کاری بکنم که فرمان دهندگان بر وظیفهٔ خود آگاه تر شوند وفرمان برندگان از فرمان بردن دلخوش باشند .

قوانین در میان مردم بیقاعده و بدلخواه مقرر نمیشود و قواعد و اصولی دارد چه نه کار های خدا بی قاعده وبی نظام ودلخواهی است و نه کار های مردم و نه امور طبیعی و همه چیز در تحت ضابطه و اصول است . بعضی از محققان گمان برده اند نیك وبد و داد و بیداد بکلی تابع وضع است یعنی در هیئت اجتماعیه هر چیز را منع کنند زشت می شودو هر چیز را جایز کنند زیبا خواهد بود ولی البته چنین نیست واین

سخن مانند آنست که بگویند متساوی بودن و نبودن شعاع های دایره به اختیار مهندس است و پیش از آنکه کسی دایره رسم کند شعاع ها همه متساوی نبوده اند .

از طرف دیگر بعضی از دانشمندان نظر به تفاوتهائی که در آداب وقوانین اقوام مختلف دیده بودند گمام بردند آن مقّررات بموجب تصادف یا به دلخواه رؤسا وضع شده است امّا ضوابط و قوانین طبیعی بطور مطلق هست که اگر آنرا بجوئیم وبیابیم بهترین اوضاع برای اصلاح حال مردم فراهم وبر طبق آنها هیئت اجتماعیه به نیکو ترین وجهی که ممکن است اداره میشودودانشمندان مزبور بر وفق این عقیده جویای آن قوانین طبیعی بوده اندامّا این عقیده هم غلط است البته قواعدی هست که تخلف از آنها جایز نیست . مثلاً داد نیکو است و بیداد بد است ، آزادی به از بندگی است ودانائی بهتر از نادانی است امّا اینها اصول کلّی است نه قوانین ، وباید دید چه قوانینی باید مقرّر شود تا این اصول کلی مرعی و منظور گردد واشکال اینجاست که یکدستگاه قانونی که مناسب حال همهٔ اقوام و ملل باشد نیست و هر قومی و هر کشوری مقتضیاتی دارد که جای دیگر ندارد وقوانین هر قوم باید به احوال اقلیمی و اخلاقی و رسوم و عقاید دینی و استعداد آن قوم متناسب باشد و این مناسبات را قانون گزار باید بیابد و رعایت کند واگر نیابد و نکند قوانینش مجری نمیشود و محترم نمی ماند و هر بنائی بر آن بنیاد ساخته شود نا پایدارخواهد بود . قوانین و مقررات دستگاه حکومتی که بر طبق آنها ترتیب دهند کاملاً مانند دستگاه کارخانه های ماشینی است که اگر چرخها و ماشینهای آنرا آن سان که سزاوار است ترتیب ندهند و با هم متناسب نسازند کارخانه کار نمیکند یا بد کار میکند و باختیار مهندس نیست که هر قسم ماشین و مسالح که دلخواه اوست قرار دهد ولیکن کار بکلی از اختیار او بیرون نیست و هر گاه قوانین فنی را منظور بدارد مقصود حاصل می شودو مهندس قابل آنست که آن قواعد را بداند و هر کارخانه را بمقتضای حال بسازد .

قانون همانا روابط ضروری است که میان چیز ها هست و از طبیعت آنها بر می آید وقانون حقیقی انسانی همان عقل انسان است که باید حاکم باشد عقل کائنات را بدست میدهد و قوانین هر قوم و هر کشور موارد خاصی است که آن کلّیات عقلی بکار میرود .[109]

---

[109] فروغی محمد علی، سیر حکمت در اروپا، پیشین ، صص472تا 479؛ره پو؛ روح القوانین، مونسکیو، ترجمه و نگارش علی اکبر مهدی ، موسسه انتشارات امیر کبیر ،تهران:1362 چاپخانه سپهر،صص30 تا53؛

اقسام حکومت ها در جهان

حکومت ها در جهان سه قسم دیده شده است

پادشاهی – جمهوری – خود سرانه یا دلخواهی

جمهوری حکومت جماعت است و آن دو قسم است :اگر جمیع مردم در آن داخل باشند دیموکراسی گویند یعنی حکومت عامه وگر جماعتی از مردم حاکم باشند اریستوکراسی گویند یعنی حکومت خواص . در هر صورت بنیاد اینقسم حکومت یعنی شرط آن میهن پرستی است و قانونخواهی ورعایت مساوات میان مردم و احترام حقوق هر کس و حاضر بودن حکومت کنندگان باینکه خیر و صلاح عموم را بر نفع شخصی بر تری دهند و برای ادای وظیفه فدا کاری کنند و از اغراض خود بگذرند .

حکومت پادشاهی آنست که حکومت با پادشاه باشد و او بر طبق قانون با مردم رفتار کند وشرط اینگونه حکومت این است که میان پادشاه و رعیت طبقات متوسطی باشند دارای حیثّیات ومزایا که بتواند ارادهٔ پادشاه را برعیّت برسانند و حوایج رعیت را به پادشاه بنمایند و بنیاد این قسم حکومت بر پایه شرافت و غیرت و آبرو مندی طبقات متوسط است که به حفظ حیثّیات خود مقید باشند .

حکومت خود سرانه ودلخواهی آنست که در روابط میان حکومت ومردم قید و بندی نبوده و هواو هوس حاکم مدار امر باشد بعبارت دیگر کار ها فقط به زور پیش برودو بنیاد این قسم حکومت ترس است .

مثال صحیح از حکومت جمهوری دموکراسی دولت قدیم یونانی آتن است و دول جدید سویس و هلاند و مثال صحیح از حکومت اریستو کراسی دولت قدیم روم است ، مثال صحیح دولت پادشاهی دولت انگلیس است و مثال صحیح دولت خود سرآنه آنست که نزد اقوام

وحشی دیده میشودو این تحقیقاتی است که منتسکیوو دوصد سال قبل کرده و از جمله عقاید اظهار کرده اینست که دولت جمهوری فقط جائی بخوبی پیشرفت میکند که کشور کم وسعت و ملت گروهی ندك باشندچنانکه آتن و روم این حالت را داشته اند . [110]

فساد این حکومت ها

این حکومت ها ی مختلف هر وقت بنیادی که برای آنها ذکر کردیم سست شودفاسد میگرددپس حکومت جمهوری دیموکراسی فاسد میگردد هرگاه میهن پرستی و قانون خواهی و احترام مساوات میان مردم سست گردد، و جمهوری اریستوکراسی فسادش بیشتر ازین راه است که اعیان و خواص که حکومت بدست آنهاست قدرت خودرا بی قاعده بکار برند وبرای مناقع شخصی از آن سوء استفاده کنند و از زحمتی که برای حکومت صحیح کردن باید کشید خودداری داشته باشند و حکومت پادشاهی فاسد میشود هرگاه در طبقات متوسط حس شرافت و غیرت ضعیف گرددو کسی در بند حفظ حیثیات نوعی نبوده همه دنبال شؤنات و منافع شخصی باشند یا اینکه پادشاه عدالت را مبدّل به قساوت کند یا طبقهٔ متوسط از میان برود، اما حکومت خود خواهانه و خود سران ه فاسد شدن ندارندچون خود بذات فاسد است ودر واقع حکومت نیست زیرا غرضی از حکومت منظور است یعنی حفظ آزادی و امنیّت مردم از آن حاصل نمیشود . چون مبتنی بر ترس است سکوت حکمفرماست اما سکونی که دلیل به رضانیست مساوات است اما مساواتی در بندگی است این قسم حکومت را که مخصوص وحشیان است باید قیاس کرد عملی که از وحشیان دیده ایم که هر وقت به میوه میل میکنند درخت را می اندازند تا بمیوه دسترسی داشته باشند . (در فارسی نیز مثلی است که بزرگی گفته است:اگر زباغ رعیت ملك سیب خورد – بر آورند علامان او درخت از بیخ (مؤلف))

نظر به استنساخ موتیسکیو در کتاب روح القوانین حکومت ها دارای بازو های قوت میباشند که قانون کشور آنرا تعیین و تثبیت میکند خواه رژیم های جمهوری در آن حاکم باشد یا پادشاهی این بازو های قوت وجود میداشته باشند و آن عبارت اند :اول قوه قانونگذاری و مقننه

110 سیر حکمت در اروپا ، پیشین ، ص481.

– دوم قوۀ مجریه یا اجرای قانون – سوم قوۀ قضائیه و برای اینکه مقصود از حکومت که حفظ آزادی و امنیت است بخوبی حاصل شود این سه قوه باید از هم جدا باشند وبکار یکدیگر مداخله نکنند تا قدرت حکومت تعدیل شود چه هرگاه قانون گزاری با اجرای قانون یا با حق گزاری یا هر سه وظیفه با هم یکجا جمع شوند بیم آنست که قوانین ظالمانه وضع شودو ظالمانه اجراء گرددد واقع جمع این سه قوت در یك جا نیجه مانند بی قانونی است . [111]

از نظر منتسکیو، قانون چیزي جز روابط ضروری بین چیزها نیست. او منشاء اصلی قانون را عقل انسان می داند که باید حاکم باشد . به این ترتیب، قانون هر قوم و کشوری بر مبنای کلیاتی بنا می‌شود که عقل به آنها حکم می کند . او نظریه وضعی بودن کامل قانون را رد می کند و مي گوید ، مادام که یك قانون از دیدگاه عقل با وضع طبیعی بشر سازگار نباشد ، نمی توان آن را به عنوان قانون پذیرفت. از نظر منتسکیو ، روابط میان دولت و ملت باید به حکم قانون مشخص شود . او قانون را چیزی می داند که به واسطه آن، آزادی همه محقق می شود . بر این اساس، آزادی یعني اینکه فرد در آنچه که قانون منع نکرده، مختار باشد و به دلخواه خود عمل کند و در عین حال، بهترین قوانین تا آنجا که مصلحت اجتماع به خطر نیفتد ، بیشترین آزادی را به افراد مي دهد .

15. ولتر (Voltaire) (فرانسوا-ماری آروئه) (François Marie Arouet)) (۱۶۹۴-۱۷۷۸)

از نام‌دارترین فیلسوفان و نویسندگان فرانسوی عصر روشنگری است. شهرت او به خاطر ذکاوت خارق‌العاده اش، مخالفت‌هایش با کلیسای کاتولیك، حمایتش از آزادی مذهب، آزادی بیان، و جدایی دین از سیاست و شجاعتش در بیان نظریات بی پرده است. تمام شور زندگی او در جست و جوی عدالت بود . ولتر در تمام سبك‌های ادبی و نوشتاری از جمله نمایشنامه، شعر، رمان، مقاله، و نوشته‌های تاریخی و علمی دست داشت. او بیش از ۲۰ هزار نامه و بیش از ۲ هزار کتاب و رساله نوشت؛بنا به گفته معروف آثار ولتر یك کتابخانه

---

111 همان ، صص 481-82.

است مقدار زیاد نوشته های اوشعر و تیاتر است که مورد توجه ما در این بحث نمیباشد ولی همینقدر گوئیم این آثاراز اشعار درجه اول ادبیات فرانسه نیست ولی از بسیاری جهات قابل اعتنا است . داستانهای را که به نثر نوشته ، آنها در جنس خود شاهکار است وهمه برای منظور فلسفی، یا اجتماعی وانتقادی نوشته شده است . قسمت مهم دیگراز نوشته های او تاریخ است که برای تاریخ نویسی وانشاء سر مشق است و شامل نقاط و دقایق لطیف نیز هست و ولتر از جمله مؤرخانی است که تاریخ نویسی را بسبك جدید آموخته است . بالاخره نوشته های فلسفی اوست که متعدد است و از همه معروف ترش «**فرهنگ فلسفی**» نام دارد؛ نوشته های او مانند بسیاری از متفکران عصر روشنگری [**دئیست**] بود و در آثارش اغلب به نقد عدم مدارا، تعصب مذهبی، و ساختار قدرت در فرانسهٔ عصر خود می‌پرداخت .

او در سال 1694در پاریس بدنیا آمد ولتر که مشرب شاعری داشت در محافل ادبی رفت و آمد میکردو بخوبی پذیرفته میشد . شاهزادگان و بانوان و بزرگان با او مهربان بودند ، ولتر طبیعتی داشت مایل به بد گوئی و انتقاد و حتّی هجو ساختن بود از این رو چندین مرتبه به زندان و تبعید گرفتار شد از جمله یك نوبت به انگلستان رفت و سه سال آنجا ماند و به فلسفه و علم و ادب اوضاع آن کشور و مردمش آشنا شد و بسیار پسندید . تا نزدیك به چهل سالگی آثار مهمی که از او ظاهر شد شعر بود بصورت داستان ، تیاتر با قطعات متفرق پس از آنهم تا اخیر عمر همین قسم آثاراز خود ظاهر مینمود .

زندان و تبعید

در سال ۱۷۱۵ اشعاری بر ضد فیلیپ دوم از خاندان اورلئان سرود که باعث زندانی شدن او در باستیل شد . در ایام زندان نام مستعار ولتر را برای خود برگزید . مدت یازده ماه در زندان بود اما با تلاش دوستان و هوادارانش رهایی یافت . در زندان به قدری ضعیف شده بود ، که دیگر به آدم شباهت نداشت، در عین حال از استحکام و مقاومت روحی برخوردار بود . پس از مدتی سلامت خود را بازیافت و بی‌پرواتر از گذشته به جنگ مخالفان آزادی و بیداری حرکت کرد . حکام فرانسه نیز به او اهانت کردند و حتی تا آنجا پیشروی کردند که به وی تهمت بد بینی زدند و اوباش را به جان وی انداختند . در همین زمان، آدریان لوکورور - هنرپیشه معروف تئاتر - در بستر مرگ آرمید . به

سنت مسیحیان، کشیشی را به بالین وی آوردند ، اما کشیش برخلاف آئین عیسی مسیح با این که خود را نماینده خدای رحمان و رحیم تصور می‌کرد ، نه‌تنها از این بانوی هنرمند دلجویی نکرد ، بلکه با غرور خشونت‌آمیزی، هنرپیشگی را حرفه‌ای ننگین شمرد و از او استغفار خواست . وقتی با افکار او مواجه شد ، با خشم او را ترك کرد و به تحریك کلیسا ، پلیس از دفن او خوداری کرد و جسدش را با آهك و زباله سوزاندند و بر گرمی بازار کلیسا افزودند . ولتر که خود شاهد این رویداد بود ، چون یك پاره آتش شد . بر حکومت و کلیسا این دو متحد قدیمی حمله ور شد و خطاب به مردم گفت: «کسی که می‌گوید : با من هم‌عقیده شو وگرنه خدا تو را لعن خواهد کرد ، به کسی می‌ماند که به من می‌گوید : با من هم‌عقیده شو وگرنه تو را خواهم کشت . » حکمرانان فرانسه که نتوانستند گفتار نیش‌دار ولتر را تحمل کنند ، او را برای بار دوم زندانی کردند و سپس از خاك فرانسه بیرون راندند . ولتر در سال ۱۷۲۶م رهسپار انگلیس شد . پس معلوم میشود که ولتر همچنان که در مسیحیت بچشم عیب جویی مینگریست و محسناتی را که در دیانت وجود داشت عمداً نمیدید و هرگز نفهمیده بود در مباحث فلسفهٔ اولی وتحقیقات امثال افلاطون و ارسطو و دکارت و اسپینوزا و لایب نیتس ومانند آنها نیز درست أمل نکرده ویا ننموده و نفهمیده است که آن مفاخر عالم انسانیت از دولت صفای ضمیر و هوش سرشار ومراقبه و تفکر به چه نکات دقیق برخورده و چه عوالم بلند که از نظر عامه پنهان است سیر نموده اند وآنچه ولتر وامثال او موهومات و خیال بافی خوانده اند اگر آنها نیافته بودند هرگز مشاهر نوع بشر باین پایه که امروز رسیده نمی رسید وحتی در علوم طبیعی ریاضی و هندسه و شیمی هم ترقیاتی که میدانیم حاصل نمیشد .

بهر حال ولتر مرید لاك و نیوتن است و میگوید :سخنان حکمای پیشین در حقایق ومخصوصاًدر چگونگی علم و عقل انسان در جنب تحقیقات لاك مانند افسانه و رمان است و در جنب تاریخ و علم تشریح، و همچنین است فرض ،گردباد های دکارت، در جنب نظر نیوتن ،در باب جاذبهٔ عالم و قاعدهٔ حرکات کرات آسمانی .

با آنهمه گفته های ضد و نقیض که از او نقل قول شده است ، ولتر بر خلاف تصور هم عصرانش موّحد است و در اثبات ذات باری بیانات مفصل دارد و دراین باب هم دقایقی بکار برده است ولی تحقیقاتش عمقی ندارد و همان سخن هایی است که همه گفته اند .از جمله اینکه

وجود موجودات و احوال و عوارض آنها می بینیم که لغو نیست و هر چیز و هر امری را غایتی است وآثار عقل و حکمت در علم خلقت هویداست ،پس عالم باید در تحت تأثیر ذاتی که حکیم است باشد .البته در تشخیص علّت غائی دقت باید کرد و از اشتباه دوری جست ومثلاً اگر کسی بگوید علت غائی بینی این است که عینك روی او جا داده شودسخنی سخیف گفته است اما وقتی امری را می بینیم که همواره یك نتیجه میدهدوجز آن نتیجهٔ دیگری ندارد و مشاهده میکنیم وجودی مرکب از اجزای بسیار است که خواص آنها همه منتهی بیك نتیجه می شوند حق داریم آن نتیجه را غایت آن وجودو آن امور بدانیم و چون از تصدیق علت غائی ناگزیر شدیم باید بوجود پروردگار مدك اذعان کنیم .

تصدیق حکمت بالغه مستلزم انکار وجود شر وبدی نیست و واجب نمی آید که مانند لایبنیتس معتقد شویم که این عالم بهترین عوالم است و هر چه درآن هست بهترین وجوه است .ولتر، لایب نیتس را ملزم قرارداده به سبب عقیده خوش بینی بسیار نظراتش را دنبال کرده است و چون شروری را که در دنیا واقع میشود یاد میکند میگوید اگر بهترین عوالم این باشد بد ترینش چه خواهد بود .این عالم از اضداد تشکیل شده است روشنی مقابل تاریکی ، زمستان مقابل تابستان، خیر مقابل شر ، عدل مقابل بیداد همهٔ اینها پارهٔ از اضدادی هستند که درطول هزاران سال به انسانها رستگاری و پیشرفت نصیب کرده است ؛ و شری که در عالم است نتایج، مادی بودن جهان است و این مشکلی است که با زندگی سیارهٔ ما جوش خورده است . ولیکن وجود شر دلیل انکار صانع نمیشودو روشن است که این دستگاه با عظمت جهان از یك دستگاه ساعت کمتر نیست و همچنان که وجود دستگاه ساعت را بدون ساعت ساز نمیتوان فرض کردوجود جهان را هم بدون آفریدگار نمیتوان تصّور کرد . . و از سخن های دلکش ولتر در این مقام این است که مکالمه فرض کرده است میان یك نفر فیلسوف با طبیعت که با هم سوال وجواب میکنند در یکی از مواقع ایکه فیلسوف با طبیعت که با هم سوال و جواب میکنند در یکی از مواقع که فیلسوف از بعضی از امور طبیعت استعجاب 0شگفتی)میکند طبیعت با و میگوید «فرزند این تعجب بتو از این راه دست داده که نام مرا به غلط گذاشته اندو مرا طبیعت نامیده اند وحالانکه من سراپا صنعتم» مقصود اینکه در طبیعت دست صانع آشکار را دیده میشود . ولتر

تصدیق دارد که این دلایل در اثبات صانع استحسان است و برهان نیست ولیکن میگوید استحسانی است که یقین می آورد و بهتر از آن براهین فلسفی است که غالباً فهمیده نمیشود ومفید یقین هم نیست .

در مسأله جبر واختیار تحقیقات ولتر به اینجا منتهی می شود که وجوب ترتیب معلول را بر علت منکر نمیتوان شد وبنا بر این عزم و ارادهٔ انسان خود سرانه نیست چون هر چه را قصد میکند علّتی دارد اینقدر هست که موافق ارادهٔ خود میتواند عمل کند و مختار بودن همین است .

نفس انسان روحانی است یا جسمانی وآیا باقی است و یا فانی ؟ آیا ماده قوهٔ ادراك میتواند داشته باشد ؟ و ماده چیست و آیا قدیم است و یا حادث ؟ اینها مشکلاتی است که بعقیده ولتر حل شدنی نیست و بحث آنها هم برای زندگانی بشر سودی ندارد ، آنچه میدانیم و دانستنش سودمند است اینست که علم نفع و جهل زیان دارد و راه کسب علم حس و تجربه است و راه سعادت ،اینکه مردم بر یکدگر ستم و بیداد نکنند و مدار امور بر داد و قانون ورعایت حق باشد و نیکوکار آن است که خیر عموم را بخواهد و عدل و داد امریست که فطرت بر آن حکم میکند و طبیعت و فطرت را نمیتوان تبدیل نمود ولیکن تبدیل جهل به علم میسر و در تربیت نفوس مؤثر است . [112]

تبعید: جامعه انگلیس به‌دلیل انقلاب صنعتی بر مردم‌سالاری دست یافته و از سایر جوامع اروپائی جلوتر بود و ولتر را سخت تحت تأثیر قرار داده و او را مجذوب ساخت. اقتدار پارلمان، استقلال دستگاه دادگستری، محدودیت قدرت پادشاه، حرمت دانشمندان و هنرمندان و فلاسفه او را به شگفتی و وجد آورد . مراسم تدفین نیوتون و تشریفات ویژه او را هیچگاه از یاد نبرد .

ولتر به سال 1723 منظومه *آنریاد* (*La Henriade* :) را که درباره سلطنت هانری چهارم بود انتشار داد و در 1724نمایشی را در پاریس روی صحنه برد. در سال 1725مجبور شد پاریس را ترک گفته و به انگلستان برود. در این زمان بود که با چند تن از شعرای انگلیسی آشنا گشت و مقالاتی به زبان انگلیسی منتشر کرد. وی به سال 1729 به پاریس مراجعت کرد وتراژدی *بروتوس* (*Brutus* :) را نگاشت و در سال 1748 نمایشنامه *سمیرامیس* (*Sémiramis* :) را به قصد رقابت با کره بیون حریف خود نوشت و در سال

112 فروغی محمد علی ،سیر حکمت در اروپا، پیشین ،صص482-490.

۱۷۵۹ کتابی با نام ساده دل (کاندید) (*Candide ou l'Optimisme*) :به چاپ رساند که در اروپا بسیار محبوب شد. در سال 1776 به انتقاد از آثار شکسپیر پرداخت و قطعات *ایرن* (*Irène* :) و *آگاتوکل* (*Agathocle*:) در آن زمان نگاشته شده‌است.

بازگشت به وطن

سال ۱۷۲۹م، حکومت فرانسه به ولتر اجازه بازگشت داد . وی که در این زمان سی و پنج ساله بود . با تلاشی خستگی‌ناپذیر و با شوری قهرمانانه به خلق آثار ادبی و فلسفی پرداخت . ضمناً به پارهایی از قوانین کلیسا بی‌اعتنائی کرد و مورد غضب کلیسا قرار گرفت . کلیسا او را منحرف و فاسدالاخلاق نامید و مردم را به طرد نوشته او فراخواند . ولی مردم بیدار شده بودند و همچنان به او تمایل داشتند ، حتی بسیاری از دربارهای اروپایی نیز او را دعوت کردند . اکاترینا ملکه روسیه، کریستیان هفتم، گوستاو سوم شاه سوئد و فریدریك بزرگ شاه پروس بیش از دیگران اصرار می‌ورزیدند . با این همه، ولتر از آموزش محروم بود، بارها کتاب‌های او را غیرقانونی برشمردند ، جمع‌آوری کردند و سوزاندند . او را مورد تعقیب قرار دادند ، در عین حال در سراسر جهان هم تمامی ظاهرپرستان و صاحبان زر و زور از دشمنان او به‌شمار می‌رفتند . در سال ۱۷۵۰م وقتی همسر خود را که نویسنده‌ای هوشمند بود از دست داد ، دعوت فریدریك بزرگ را پذیرفت و به پوتسدام در پروس رفت . فریدریك به او احترام زیاد نمود و می‌خواست او را در مسلك ملازمان دائمی خود درآورد . اما وقتی ولتر زرق و برق مبتذل او را دید ، از فریدریك کم‌کم فاصله گرفت تا این‌که تصمیم گرفت خاك پروس را ترك کند . اما فریدریك با وی به‌درستی رفتار نکرد و تمام مرزها را بر او بست . در سال ۱۷۵۵م، دولت ژنو به ولتر پناه داد . وی در گوشه‌ای دورافتاده به‌نام فرنی سکونت نمود . اما به‌زودی از چهار گوشه اروپا بسیاری از پناهندگان سیاسی و فراریان دور او جمع شدند و خانه او را مهمانسرای بی‌پناهان قرار دادند . وقتی همه این‌ها جمع شدند ، ولتر به‌عنوان نیایش این جمله را زمزمه می‌کرد: «خدا مرا از شر دوستانم حفظ کند ، من خود از عهده دشمنان برمی‌آیم!» در بین اطرافیان ولتر از تمام گروه‌ها مخصوصاً عده‌ای صنعتگر بودند ، ولتر تصمیم گرفت در اطراف زیستگاه خود واحد تولیدی

ایجاد نماید . پس آن‌ها را وادار کرد ساعت تولید کنند ، بدین‌شیوه دهکده محل سکونت او گسترش یافت و شهرك «فرنی - ولتر» به‌وجود آمد . توقف ولتر در ژنو، بیست سال طول کشید ، در این مدت دراز ولتر با همکاری یاران خود دست به تولید ساعت و تجارت زد و در عین حال از فعالیت‌های فلسفی و ادبی خود دست‌بردار نبود . از همه مهم‌تر به مبارزات اجتماعی‌اش هم ادامه می‌داد .

غائلهٔ ژان کالاس

در سال ۱۷۶۲م، کاتولیك‌های متعصب شهر فرانسوی تولوز، به‌مناسبت قتل ۴۰۰۰ نفر به‌نام مرتد ، جشن گرفتند و شایعه شد در این روز یك جوان پروتستان به‌دلیل کاتولیك شدن به‌وسیله پدر خود (ژان کالاس) کشته شده و کلیسا و حکومت مداخله کردند و پدر او را کشته و خانواده او را هم مورد آزار و اذیت قرار داده بودند . خبر این فاجعه دردناك، ولتر را آنچنان برآشفته کرد که با تمام قدرت به کلیسا و دربار فرانسه حمله کرد ، به‌راستی وجدان اروپا را بیدار کرد . بر اثر مبارزه خستگی‌ناپذیر او و به دستور پادشاه فرانسه، پرونده قتل جوان بار دیگر به جریان افتاد و بی‌گناهی خانواده را اعلام کردند . پس از این حادثه، ولتر جان‌پناه ستمدیدگان اروپای خرافات‌زده شد و همواره در پاسداری حقوق انسانی اروپائیان تلاش می‌کرد . ولتر در سال ۱۷۷۷م راهی فرانسه شد . در مرز فرانسه از بیم این‌که نوشته‌های ولتر به فرانسه نرسد ، همه کالسکه‌ها و وسائل او را از جمله کالسکه خود او را مورد بازرسی قرار دادند ، اما ولتر به‌طور مختصر توضیح داد که: «غیر از خود من . چیز دیگری که قاچاق به‌حساب بیاید ، وجود ندارد ! » حرمت بین‌المللی ولتر مانع شد که حکومت فرانسه او را تعقیب کند ، بنابراین مردم فرانسه توانستند آزادانه از ولتر استقبال کنند .

تاریخ نگاری ولتر تأثیر عظیمی بر توسعه تاریخ‌نگاری بواسطه ارائه راه های جدیدِ نظر به گذشته داشته است . از کتابهای تاریخی شناخته شده وی می توان به عصر لوئی چهاردهم(1751) و مقالاتی در باب سنن و روح ملتها(1756) اشاره نمود . پیش از او قالب

تاریخ‌نگاری از جنس بررسی شرح دیپلماتیك و وقایع نظامی و جنگی بود، اما او با جایگزین کردن سنن و آداب، تاریخ اجتماعی و موفقیت هایی در علوم و هنرها در بحث از تاریخ‌نگاری انقلابی را در این عرصه رقم زد . او نخستین کسی بود که تلاش جدی برای نوشتن تاریخ جهان کرد . در این راستا او در این بررسی ها بیشتر بر اقتصاد، فرهنگ و تاریخ سیاسی تأکید کرد . به‌جای مجموعه‌ای از ملتها، اروپا را به عنوان یك کل در نظر گرفت، نخستین کسی که بر سهم تمدن شرق بر فرهنگ اروپای میانه تأکید کرد، اما از جانب دیگر، یعنی تضعیف عصر میانه . ولتر نویسندگان را نصیحت می کرد که هر چیزی را که با مسیر معمولی طبیعت تضاد داشت باور نکنید . گرچه او شر را در صفحات تاریخ یافت می نمود، اما او مکرراً باور داشت که اتّکاء به عقل و آموزش توده بیسواد می تواند منجر به پیشرفت شود . از کارهای تحقیقی وی می‌توان تاریخ روسیه و فرهنگ فلسفی و عصر لویی چهاردهم و مقالاتی در باب سنن و روح ملتها (1756) ارا نام برد . از دیگر آثارش مرگ قیصر و دوشیزه اورلئان قابل ذکرند .

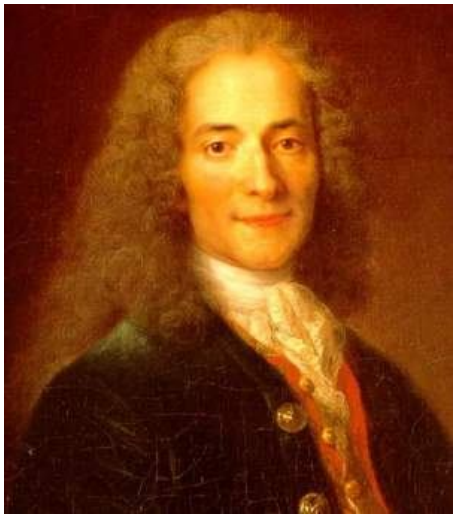

تصویر ولتر

<u>منابع و مأخذ:</u>

(دانشنامه آزا ویکیپیدیا ، استنساخ از تاریخچه کوتاهی از فلسفه، نایجل واربرتون،انتشارات ققنوس۹۳؛ تاریخ اروپا، نورمن دیویس،صفحه۸۷٦ ؛ دانشنامه بریتانیکا، مدخل ولتر؛ تاریخ فلسفه ویل دورانت ترجمه زریاب خویی انتشارات علمی فرهنگی، صفحه ۲۲۸)

بخش یکصدو پانزده

دانشمندان از قرون وسطی تاعصر روشن اندیشی یا نوزایش

بحث سوم

115-3.**عصر روشن اندیشی یا نوزایش** (پیوست به بحث قبلی)

115-3-1. **دانشمندان عصر روشن اندیشی یا (عصرنوزایش)**

دانشمندان وروش شناسانی که با ایجاد دیدگاه های علمی شان عصر رنسانس**Renaissance** و یا روشن اندیشی را دردورۀ نورزایی یاعصرنوزایش که عبارت ازجنبش فرهنگیِ مهمی بودکه آغازگردورانی ازانقلاب علمی واصلاحات مذهبی وپیشرفت هنری دراروپاشد . عصرنوزایش،دوران گذاربین سده‌های میانه (قرون وسطی) ودوران جدیداست . نخستین بار،واژۀ رنسانس رافرانسوی‌هادرقرن۱۶میلادی در مورد این عصر به‌کاربردند . آغازدورۀ نوزایش رادرسدۀ ۱۴میلادی درشمال ایتالیامی‌دانند . این جنبش درسدۀ ۱۵میلادی،شمال اروپارانیزفراگرفت .

رنسانس،یك تحول۳۰۰ساله است که ازفلورانس درایتالیا آغازشدوبه عصرروشنگری دراروپا انجامید . علمای تاریخ شناسی این سده ها از تاریخ اروپا را ماحصل فعالیتهای بی مانندی میدانند که در این دوره باعث پیشرفت جهان امروزی گردید که پایه های اقتصادی،سیاسی،هنری وعلمی تمدن‌های کنونیِ غرب رابنانهاد .(کتاب رنسانس ، ص6)(هامرپورگشتال، نویسنده کتاب پر حجم تاریخ عثمانی سقوط بیزانتین (قسطنطنیه یا اسلامبول) را بدست سلطان غلام محمد فاتح مؤید و بانی ایجاد عصر رنسانس در اروپا از قبیل مهاجرت صاحبان علوم میداند ،زیرا مقوله ایست که میگویند :دانش و تمدن نمی میرد ، بلکه کوچ میکند . زیرا بمجرد سقوط بیزانس یا قسطنطنیه بدست ترکان عثمانی تمام علما و دانشمندانی که‌از صد ها سال در آن شهر مصروف پژوهشهای گسترده علمی بودند آن شهر را ترك کرده و از طریق دریای آژه خود شان را به ایتالیا رساندند و در آنجا مستقر شدند (مولف)) .

در زیر شماری از دانشمندان و صاحبان علم را که در سرنوشت اروپا وجهان تأثیر گذار بوده‌اند شناسائی میگردند :

115-3-2.کارل ماکسیمیلیان امیل وبر(: Karl Emil Maximilian "Max" Weber)

(تولد 21 اپریل 1864- درگذشت 14 جون 1950):

ماکس کارل امیل وبریك حقوقدان،سیاستمدار،تاریخدان،جامعه شناس واستاداقتصادسیاسی بودکه به گونه ای ژرف نظریۀاجتماعی وجامعه شناسی راتحت نفوذوتأثیرخودقرارداد .

کارعمده وبر درباره خردگرایی وعقلانی سازی وبه اصطلاح افسونزدایی ازعلوم اجتماعی واندیشه های علمی است که اوآنرابه ظهورسرمایه داری ومدرنیته مربوط ساخت. وبرمعاصرجرج سیمل،چهره برجسته دربنیادنهادن روش شناسی ضد اثبات گرایی،معاصربود .کسی که جامعه شناسی رانه به عنوان رشته ای غیرتجربی بلکه دانشی معرفی میکردکه بایدکنش اجتماعی راازطریق معانی ذهنی دآرای ثبات مطالعه کند .

ماکس کارل امیل وبربه گونه ای ژرف نظریه اجتماعی وجامعه شناسی راتحت نفوذ وتأثیرخوددر کتاب «اخلاقپروتستانی وروح سرمایه داری» ؛ «اقتصاد و جامعه»قرارداد . او از دانشگاه روبرشت-کارلزهایدلبرگ برلین فارغ ودر رشته های اقتصاد،جامعه شناسی،تاریخ و سیاست تخصص داشت .

115-3-3. **مارک بلوخ:**تولد : ۶ژوئیهٔ (۱۸۸۶)مرگ:مرگ: ۱۶ژوئن(1944)

اهل لیون فرانسه واو که یك دانشمند جامعه شناس بود در مورد او و شهادتش را توسط ارتشیان المانی دوستانش در مورد جایگاه تاریخی او این اینطوراذعان میدارند :«مطمئناً تاریخ یاحمقانه وجوددارد ،تاریخی که انسانرامیمیراند ،تاریخی که برایطوطیانِ بسیارقابل است،تاریخی که دردی ازانسانرادوانمیکند . تاریخی که نمیتواندحتی خودرانیزتعریف کند . تاریخ یکه همیشه خودرا «علمگذشته»معرفی میکند . چرانگوییم «علم حال» ؟وفراترازآن چرا ازتاریخ به عنوان «علم آینده»یادنکنیم ؟

بله،تاریخی وجوددارد که دقیقاًمشابه کارموش کوری،زندانی درفضایی بسته وتاریك است که وظیفه ای جزکندوکاودرگذشته ووقایع نگاری درگذرقرنهاونگارش هرآنچه جذاب به نظرمیرسد ،ندارد :

ازدواجیك پادشاه،اعمال منافیع شاهزادگان،دسیسه ها ،قتلها ،شورشهاورسوایی هاوبرخی اوقات کنگره های بزرگ دیپلماتیك . این تاریخ یعنی گفتن ازسرگذشت نوه ونتیجه ی فلانشاه وفلان ملکه.

ولی تاریخ تاریخ،علم انسان است . این اعتقادوایمان ماست،این اعتقادوایمان مارك بلوخاست . این تاریخ موضوعی جزانسان ندارد : هنگامیکه بلوخ تاریخ مراتع یافعالیت های کشاورزی رامینوشت،به چیزی جزتاریخ انسانی فکرنمیکرد . اماچرامرتع ؟چراکه اومرتع رااساساً درنسبتش باانسان مینگریست .

چرافعالیتهایکشاورزی؟روزی اودریك کتاب فروشی بنقاشی بامناظرگندم های خرمن شده مواجه شدوفوراتتایج خاص خودراگرفت ویادداشت کرد: «گندمهای ازبالادروشده: ذهنیت اشتراکی»، «گندمهای ازته دروشده: ذهنیت مدرن،عمیقافردگرا» . آیااین برای اوفقط تضاد دوتکنی کبود ؟نه . اوازآن،تضادذهنیت هارادرمی یافت.

تاریخ بلوخ و طرز تفکر او آشیانه ای برای پرنده زنده است که می پرد و از ماحصل پروازش شبانگاه آرام در لانه اش بر میگردد با جاغور پر میخوابد ،نه ان پرنده ای که سایر پرنده ها را با چنگالش پاره میکند .این تاریخ،انسانی وروبه تحول است وخودرادربند "اصول" و "اصالتها" محدودنمیکند .

تاریخِ موردنظر،از "اصلها" که واژهی کلیدی برای ارنست رنان،هیپولیتتن،فوستلدوکولانژوبزرگان عصررمانتیسیسم دوری میگزینند . هوسِ تفکیك میان "اصالتهای" نیك وبدبسیارعظیم است: یکطرف،نیکان،خوب هاوسودمندهاوطرف دیگربدان،بدکاران ومضرها . ریسك است که به فعالیت مورخان به سان شیمیدانی نوع دوست بنگریم که دریکسو «گازهایخوب»وبالاترازهمه اکسیژن ودرسوی دیگر «گازهایبد»برای مثال کلررارديف میکند . درتاریخِ آنال چنین نیست .

دراینجاتاریخ،انسانی استوترکیبی وجامع . چراکه این تاریخ،انسان رابه فعالیت های جداگانه تفکیك نمیکند . اینجا ،تحرکاتِ انسانِسی دیده میشود . همانگونه که نیایشهای انسان مذهبی نیزموردتوجه است درست به سان هوسهایاقتصادیات . انسان درتمامیت ابعادوجودی اش .

این نوع تاریخ اکنون حاکم است . اما بیشك معنایی دیگرازتاریخ نیزمتصوراست . تاریخی که مارك بلوخ درنظرداشت . تاریخ مجله ی آنال . تاریخی که ازابتدامتوجه انسانیت است . چراکه نام حقیقی آن،این است: تاریخ انسانی .وحدت،یکپارچگی،کآرایی وتاثیرگذاری این تاریخ انسانی،نیازبه هوشمندی،همه ی اینها ؟بدون شك،وچندویژگی دیگراز اصالت های تفکر بلوخ در مورد تاریخ است .

بلوخ اصل پروپاگندا را در زمینه های تاریخ رد میکند:

یك ویژگی اساسی برای مورخ،تنفرازتأییدوقبول بیدلیل روایات است... تنفرازپیشداوریهایی که متقلبان ازطریق پروپاگاندادرذهن مافرومیکنند. بلوخ یکروز -17سپتامبر1939- درپاسخ یکی از دوستانش چنین نوشت: «من نیزبه مانندشماازپروپاگانداترسدارم. مورخان میبایدخودراازاین تبلیغات مبرانگاهدارند.»

م.،لیون،فرانسه مارك بلوخ تاریخدان فرانسوی وازمؤسّسین مکتبِ آنال بود«جامعه فیودالی»؛ «تاریخ روستایی فرانسه»

تجربه‌ی وسیع تنوعات انسانی است. ملاقاتهای پایان ناپذیربا انسان هایی ازتمام ادوار،باتمام تضادهایشان،ازتمام رنگ پوستها،خوشبختی آنال است که بدانیم این ملاقات برادران باهمی اند.[113]

115-3-4.کارل پولانی:

کارل پولانی نویسنده کتاب «دگرگونی بزرك» که موضوع روند شکل گیری اقتصاد جهانی سرمایه داری را صراحتاً تشریح نموده و انقلابی در جهان اقتصاد و سرمایه ایجاد کرد. این کتاب در سال 1946 و همزمان با کتاب «راه رقیت»نوشته فردریش هایك، انتشاریافت. همانقدرکه «راهرقیت»برای طرفداران مکتب اقتصادآزادکتاب مهمی به شمارمی‌رود، «دگرگونی بزرگ»هم برای مخالفان بازارآزادکتاب مهمی است.

---

113 اینمقا لهترجمه ایاست از:

Febvre Lucien. De l'histoire au martyre. Marc Bloch 1886-1944. In: Annales d'histoire sociale. 8e année, N. 1, 1945. pp. 1-10.

قابلدسترس در:

http://www.persee.fr/web/revues/home/prescript/article/ahess_1243-258X_1945_num_8_1_3143

درنظرهواداران پولانی،اودرکتاب «دگرگونی بزرگ»،بازارآزادراهم چون دشمن انسانیت به تصویرمی‌کشد . اوبازارآزاد راشکل غریبی ازسازماندهی اجتماعی معرفی می‌کندکه درانگلستان قرن۱۸وازطریق کنش دولتی که ایدئولوگ‌هاآنرابه جلومی‌راندند ،ایجادشده بود . اودستاوردجانشین شدن بازارآزادبه جای وضعیت اجتماعی طبیعی– (سیستم شاعرانه التزام دوجانبه که هم افراددربرابرآن مقید بودندوهم سیستم ازافرادحمایت می‌کرد) –راچیزی جزنابرابری،جنگ،ظلم وآشفتگی‌های اجتماعی برای جوامع آرام وبرابرنمی‌داند .کتاب «دگرگونیبزرگ»درشاخه‌های مختلف جامعه شناسی،علوم سیاسی وانسان شناسی به یك کتاب کلاسیك تبدیل شده است . بهگونه ای که هرساله مجلدات زیادی ازاین کتاب رای فروش به دانشجویان دوره کارشناسی به قفسه‌های کتابفروشی‌ها راه می‌یابند . هنوزدربسیاری ازمقالات تحقیقاتی می‌توان به نقل قول‌هایی ازاین کتاب برخورد .

پولانی براین عقیده بودکه بازارآزادبه فروپاشی اجتماعی وسیاسی منجرخواهدشد . اوکه درسال۱۸۸۶دروین به دنیاآمدودربوداپست بزرگ شدتاسال۱۹۴۴ [زمان نگارش کتاب موردبحث. م] شاهدحوادثی چون جنگ جهانی اول،انقلاب روسیه،انقلاب وتروردرموطن خودیعنی مجارستان،تورم شدیدسرمایه دهه۱۹۲۰درآلمان واتریش،فروپاشی نظام بین‌المللی پولی پایه طلا،رکودبزرگ [دهه۱۹۳۰ . م]،رشدنازیسم،برنامه توسعه اقتصادی روزولت روش سیاسی جدیدیکه ازدوران روزولت اعمال آن ازطرف دولت ایالات متحده آمریکاشروع شد . م] وجنگ جهانی دوم بود . سال‌هایی که می‌توان ازآن به عنوان دوران ناآرامی‌های بیسابقه درجهان جدیدیادکرد .

کتاب بااین ادعاکه تمدن قرن نوزدهم ازبین رفته است، آغازمی‌شود . درنظرپولانی،این تمدن درحال مرگ دآرای چهاررکن اساسی بود : تعادل بین‌المللی قدرت ها ،نظام پولی پایه طلا،دولت لیبرال ومکانیزم اقتصادی مبتنی‌برتنظیم خودجوش بازار . امادرسال۱۹۴۴به نظرمی‌رسیدتمام این ارکان ازصحنه جهان رخت بسته باشند . اومعتقدبودکه درحقیقت سه رکن نخستین،ازرکن چهارم مشتق می‌شوند . به عبارت دیگراوبازارخودتنظیم گررابنیان حقیقی این تمدن می‌دانست. همانگونه که ازعنوان کتاب «دگرگونیبزرگ»برمی‌آید ،پولانی براین رای بودکه آنچه به فروپاشی تمدن قرن۱۹منجرشد ،چیزی جزعارضه بازارآزادنبوده

است؛همان عارضه ایکه بقیه نهادها رانیزمضمحل کردوباعث فروپاشی تمدن قرن۱۹شد . بهزعم اوهیتلر،موسولینی واستالین چیزی جزبچه هیولاهای بازارآزادنبودند .

(آنچه را که کارل چولانی در کتاب دگرگونی بزرگ اذعان داشته و باعث فروپاشی پایه های مدنیت در قرن نزدهم دانسته یك شایعه نبوده و ما دوام این فروپاشی را که ناشی از لجام گسیختگی بازار آزاد و مالکان بزرگ سرمایه میباشد در ادامه سده های بیست و بیست ویك نیز ناظر فروپاسی و فروافتادن پایه های تمدنی انسانی بوده ایم و هستیم . ثمره این راه وقوع دو جنگ جهانی اول و دوم در میانه های سده بیستم ،سقوط سیستم های کمونستی در شوروی و جهان ،یك قطبی شدن جهان سرمایه داری و دیکتاتوری سرمایه داری جهانی برهبری ایالات متحده و متحدانش ایجاد و گسترش شبکه های هراس افگن از طریق تمویل شان از جانب جامعه سرمایه داری و گسیل شان به کشور های که رشد اقتصادی بطی داشته اند و اشتعال جنگ از ترابلس و افریقه تا برما ، ایجاد القاعده ، طالبان و داعیش همه امتداد لجام گسیختگیهای جهان سرمایه داری است که منشه آن را کارل چولانی در تمدن تب دار قرن نزده دانسته است . که اگر این وضع ادامه پیدا کند بزودی کسانی که از این فاجعه زنده می مانند شاید اداره دنیا بدست خاندانهای محدود اردپایی و سرمایه داران بزرگ از قبیل راجرز و رامسفلد و نوادگان راکفلر خواهند بود که در یك مدنیت کاملاً بی بند و بار و کابالایی یهودی جهان را قورت خواهند داد(مولف)) .

هواداران افراطی پولانی این باورکلی وی راکه بازارهاسبب سازفسادجوامع می‌شوندموردتاییدقرارداده واین ادعای اوراکه اقتصادبازارآزادنقطه عزیمتی ازجامعه ایست که همه را به سوی وضعیت تکاندهنده متاخر،خواهد برد . انتقادبزرگ پولانی این بود که بازارها با از هم گسیختگی روابط اجتماعی وتقلیل جوامع به افرادمنزوی،سبب بروزنابرابری‌هایی می‌شوندکه پیش ازاین وجودنداشته است . [114]

[114]جورجی کلارک،استاداقتصاددانشگاه کالیفرنیاومولف کتاب «وداع باصدقه: تاریخ مختصر اقتصادجهان ، استنساخ از روزنامه دنیای اقتصاد.30 جولای 2015.

آموزه های کارل پولانی و آنتونیو گرامش

دیگرمنبع فکری تحلیل سیستمی جهانی توجه به روش‌های سازماندهی اقتصادی درمطالعات تاریخی کارل پولانی است . کارل پولانی سه شیوهٔ سازماندهی اقتصادی رابرمی‌شمارد: شیوهی معاوضه به مثل،شیوهی بازتوزیع وشیوهی مبادله . شیوه‌های معاوضه به مثل شیوهی حاکم برسیستم‌هایاقتصادی سنتی است . شیوهٔ بازتوزیع به امپراتوری‌های تاریخی بزرگ وشیوه مبادله نیزبه اقتصادمبتنی بربازاراشاره دارد .[115]درتحلیل سیستمی جهانی،شیوهی معاوضه به مثل به خرده سیستم،شیوهی سازماندهی بازتوزیع به امپراتوری‌های جهانی وشیوهی سازماندهی مبتنی برمبادله به سیستم جهانی اشارهدارد .

همچنین،باید به مفهوم هژمونی نزدآنتونیوگرامشی اشاره کردکه چیزی فراتروپیچیده ترازسلطه ازطریق قهراست . هژمونی،سلطه ایاست که بارهنمودهای فکری اخلاقی مشروعیت می‌یابد . تحلیل‌گران سیستمی جهانی هژمونی رامفهومی کلیدی برای شکل‌گیری سیستمی جهانی ونیزبرای شناخت چرخه‌های سیستمی انباشت دراین سیستم‌هامی‌دانند . استقراروپویش سیستم جهانی مستلزم نظم است واین نظم تنها ازطریق هژمونی قابل‌دستیابی است . قدرت هژمونی که دولت و ملت باتوان اعمال قدرت ونیزمشروعیت‌بخشیدن به‌آن است .

[115]کارل پولانی (1391) دگرگونی بزرگ: خاستگاه‌های سیاسی واقتصادی روزگارما،ترجمه‌ی محمدمالجو (نشرپردیس دانش)

یکصدو شانزدهم

دولت های سرکش

امریکا در رأس هرم گسترش جنگ

بحث اول

116-1-1.حکومت زور در امور جهان

امریکا یازدهم سپتامبرومسأله بن لادن

دولت های سرکش یا حکومت زور در امور جهان ،فراخور دولت های است که مانند ایالات متحده امریکا ،خود را پای بند به هنجار های بین المللی نمیدانند . منطق (سیاسیحاکم بر جهان)میگوید که قدرتمند ترین کشور های جهان در جایگاه همین تعریف قرار دارند .

پس از جنگ جهانی دوم ، این هنجار ها را منشور ملل متحد ، احکام دیوان عدالت بین المللی و موافقت نامه ها و معاهدات گوناگون ، تا حدودی مدون شده است . ولی ایالات متحده امریکا خود را از این – به ویژه پس از پایان جنگ سرد خود را از این هنجاریا طرزوقاعده مستثنا میداند . [116]

خاصتاً پس از فروپاشی شوروی و انسحاب قوایش از افغانستان، حکمتیار که از کابل توسط شورای نظار وقوای مجاهدین رانده شده بود که درچهار آسیاب جنوب کابل بسر میبرد خواست تا بکمك و تقویت پاکستان و بعداً با ایجاد شورای هم آهنگی زمینه یك جنگ مدهش را در کابل مشتعل سازد . این در حالی بود که بیل کلینتن ،از فراز، این بازیها را زیرکانه زیر نظر داشت که نتیجتاً به خرابی و انهدام کابل و آوره شدن تقریباً هشتاد فیصد از باشندگان در کشور های مجاور و هم چنان در داخل کشور مخصوصاً در صفحات شمال گردید که گفته میتوانیم در آن سالها کابل از سکنه خالی گردیده و کلاً آبادیهایی که در این شهر موجود بود تخریب و یا بکلی ویران گردید ؛ با نفوذ روز افزون طالبان که امریکا در پشت سر شان در نهان آنها را از طریق پاکستان پشتیبانی مالی و تجهیز نظامی میکرد ، دولت مجاهدین نیز هر روز ضعیف تر شده ودر انزواس سیاسی واقتصادی قرار میگرفت .حکومت مجاهدین از

---

116 چامسکی نوام،دولت های سرکش حکومت زور درامور جهان،ترجمه مهرداد وحدتی دانشمند،سازمان چاپوانتشارات وزارت فرهنگوارشاد اسلامی ، تهران : زمستان 1380 ، 9.

روی اجبار، موقعیت خود را در داخل کشور تغییر میداد و از شهری به شهری رخت و چوکی می کشید . درمقابل این فعل و انفعالاتی که منجر به بی ثباتی افغانستان شده بود امریکا برای طالبان که در حالت بسیج به افغانستان بودند ،چراغ سبز نشان داد و بانو بوتو توسط نصر الله بابر زمینه تداخل طالبان را بداخل افغانستان سمت و سو داد که از کمك های بلا کیف استخبارات امریکا توسط پاکستان تمویل و تجهیز گردیده بودند تا ذریعه آنها با استفاده از نام طالبان زمینه سقوط مجاهدین را ذریعه آنها فراهم سازد .

115-4-2 .اسامه بن لادن مشوق و محرک طالبان کی بود؟

در اینجا برای اینکه وقایع را موجه و منطقی جلوه دهیم در مورد اسامه بن لادن از قول تری میسان در کتاب دروغ بزرگ در ذیل می آوریم که خالی از مفاد نبوده و کنش ها و واکنش های اینده امریکائیان را توجیه میکند : « اسامه که در سال 1957 متولد شد از دانشگاه شاه عبدل عزیز در رشته مدیریت و اقتصاد فارغ التحصیل شد . گفته مي شود بازرگان باتدبيري است . در دسامبر 1979، استادش شاهزاده ترکي ال فيصل ال سعود (رئيس سرويس هاي مخفي سعودي از سال 1977 تا اوت 2001) از او خواست مديريت مالي عمليات سري سيا در افغانستان را بر عهده گيرد . در مدت 10 سال، سيا 2 ميليارد دالر براي کنترل روسها در افغانستان سرمايه گذاري کرد که پرهزينه ترين عمليات در تاريخ اين سازمان (سيا) مي باشد . سرويس هاي مخفي عربستان و ايالات متحده جنگجويان مسلمان را استخدام کرده، آموزش داده، مسلح نموده و آنها را روانه جهاد نمودند تا با روسها جنگيده و آنان را شکست دهند . اسامه بن لادن نيازهاي اين گروه نامنظم را که در يك فايل کامپيوتري به نام القاعده نامگذاري شده بودند را برطرف مي کرد (به طور لغوي به معني پايگاه مانند پايگاه داده مي باشد) .

بعد از شکست اتحاد شوروي، ايالات متحده امريکا کاملا علاقه خود به افغانستان را از دست داده و آن را به دست جنگجويان و مجاهدين که از سراسر جهان اسلام براي جنگ با ارتش سرخ استخدام کرده بودند سپرد . سپس اسامه بن لادن همکاري با سيا را قطع و اين جنگجويان را خود نگه داشت . در 1990، او به پادشاهي سعودي پيشنهاد کرد مردانش را در اختيار آنها قرار دهد تا صدام حسين مرتد را از کويت بيرون برانند و هنگامي که سعودي ها ائتلاف به رهبري پرزيدنت بوش پدر، ديك چني (در آن زمان وزير

دفاع) و كالين پاول (در آن زمان رئيس ستاد مشترك) را به او ترجيح دادند خشمگين شد . جنگجويان مسلمان بر سر اين كه آنها هم پيمانان يا دشمنان ائتلاف سعودي امريكايي بودند به دو اردوگاه تقسيم شدند . اسامه بن لادن به گروهي تعلق داشت كه توسط رهبر سوداني حسن ال ترابي اداره مي شد كه در اين گروه ياسر عرفات نيز يافت مي شود . آنها در كنفرانس هاي معروف اسلامي و عرب كه در خارطوم تشكيل مي شد شركت مي كردند . در 1992، ايالات متحده بنا به يك قطعنامه سازمان ملل به نام عمليات اعاده اميد در سومالي نيرو پياده كرد . چند جنگجوي جنگ افغانستان به روي سربازان امريكايي در سومالي آتش گشودند . 18 سرباز امريكايي كشته شد . اسامه بن لادن مسوول اين زد و خوردها شناخته شد . ارتش ايالات متحده آنجا را ترك كرد . در عالم خيال، بن لادن امريكا را شكست داده بود، درست بعد از شكست روسها .

در آن زمان اسامه بن لادن از ملیت سعودي اش خلع و در سودان اقامت گزيد . هنگام قطع رابطه با خانواده اش تقريبا 300 ميليون دالر به او ارثيه رسيد . او اين پولها را در ايجاد چندين بانك، فعاليت هاي كشاورزي و توزيع كالا به صورت داخلي سرمايه گذاري كرد . در ابتدا به كمك كلنل عمر حسن ال بشير، كه در آن زمان حسن التورابي ناميده مي شد، در سودان چندين شركت، يك فرودگاه، جاده و يك خط لوله ساخت و توليد قسمت عمده صمغ عربي را تحت كنترل درآورد . علي رغم اين پروژه ها، در سال 1996 از سودان اخراج شد، به دليل فشارهاي مصر كه او را متهم به توطئه در ترور پرزيدنت حسني مبارك نمود سپس او به افغانستان برگشت . در ژوئن 1996، 19 سرباز امريكايي در حمله اي به پايگاه نظامي كوبار در عربستان سعودي كشته شدند . ايالات متحده اسامه بن لادن را محرك اين قضيه معرفي كرد . در پاسخ، او جهاد را بر عليه امريكا و اسرائيل به كار گرفت، كه در رساله معروفش مشركين را از جزيره عرب اخراج كنيد به آن اشاره نموده است . او همان منطقي را به كار برد كه با سيا در افغانستان مورد استفاده قرار داد :

وظيفه مقدس همه مسلمين است كه سرزمين هاي اشغال شده اسلام را آزاد كنند . اما مشكل بتوان اشغال نظامي افغانستان توسط روسها را با ايجاد پايگاه هاي نظامي ايالات متحده در عربستان سعودي كه فرآيند يك قرارداد بين دو دولت است مقايسه كرد . موعظه هاي ميليونر در بسيج توده هاي مسلمان كه او با كمك رهبر مصري آيمان ال زواهري در سال 1998 به وجود آورده كه به جبهه بين المللي اسلامي بر عليه يهوديان و مسيحيان معروف بود به جايي نرسيد . در 7 اوت 1998 حملاتي سفارت خانه هاي امريكا در داراسلام (تانزانيا) و نايروبي (كنيا) كه منجر به كشته شدن 299 نفر و زخمي شدن بيش از 4500 زخمي بر جاي گذاشت را در هم كوبيد . ايالات متحده اسامه بن لادن را به عنوان محرك معرفي كرد . بيل كلينتون دستور داد 75 موشك كروز به اردوگاه هاي آموزشي در جلال آباد و خوست افغانستان شليك شود، همچنين آزمايشگاه ال شيفا در سودان مورد حمله قرار گرفت . اف . بي . آي اتهاماتي بر عليه بن لادن وارد كرده و 5 ميليون دالر براي سر او جايزه تعيين كرد . كليه دارايي هاي او مسدود شدند . در 12 اكتبر 2000 حمله اي توسط يك قايق پر از مواد منفجره به اژدرافكن (Uss Cole) يواس اس كول كه در سواحل عدن (يمن) پهلو گرفته بود منجر به كشته شدن 17 ملوان و زخمي شدن 39 نفر گرديد . ايالات متحده اسامه بن لادن را مسوول اين حمله معرفي كرد . در 8 مي 2001، دونالد رامسفلد فاش ساخت كه دشمن شماره يك (ايالات متحده نه تنها داراي سلاحهاي باكتريولوژي و شيميايي بود، بلكه در شرف ساخت بمب اتمي و پرتاب ماهواره نيز ميباشد . ميلتون بردن (رئيس سابق سيا در سودان در 1980 و يكي از چهره هاي سرشناس در عمليات مخفي سازمان در افغانستان) در مصاحبه اي با برنامه فرانت لاين پي بي اس (PBS Frontline) اظهار ترديد نمود:

ربط دادن اسامه بن لادن به همه عمليات تروريستي در دهه اخير ساده انديشي و توهين به شعور اغلب امريكاييان است و يقينا هم پيمانان ما، ما را جدي نخواهند گرفت . ميلتون بردن كه بعد از بازنشستگي اش در سال 1994 اجازه يافت در مورد چنين موضوعاتي صحبت كند چنين ادامه داد: تخيلات زيادي در اين زمينه وجود دارد اما ما از آن خوشمان مي آيد آن اسطوره بن لادن است . تقريبا به نوعي سرگرمي تبديل شده است ما از سال 1991 كه روسها زير موج توده ها دفن شدند هيچ دشمني نداشته ايم و من گمان مي كنم ما به نحوي اين مساله را دوست داريم . ما از تروريسم بين الملل خوشمان مي آيد در حاليكه آن تروريسم واقعي بشدت شخصيت

خود را تغيير مي دهد . به هر حال نمايش ادامه دارد: ايالات متحده امريكا اسامه بن لادن را به دست داشتن در حملات 11 سپتامبر متهم كرد . وزير كشور ژنرال كالين پاول در برنامه ملاقات با مطبوعات (شبكه ان بي سي) و علي رغم ترديدهاي ابراز شده توسط وزراي خارجه ساير كشورها چنين اعلام كرد: ما سخت در حال فعاليت هستيم تا همه اطلاعات را يك جا جمع كنيم، اطلاعات جاسوسي، اطلاعات اجراي قانون و من فكر مي كنم در آينده نزديك ما بتوانيم كاغذي يا سندي ارائه دهيم كه او را به حملات مرتبط مي سازد . با وجود اين كه چندين بار اعلام شد ، چنين سندي هرگز چاپ نشد . روز 4 اكتبر، تونی بلر نخست وزير انگلستان گزارشي به مجلس عوام ارائه كرد بنام «مسووليت براي خشونت تروريست در ايالات متحده» مهمترين نكته اي كه جلب توجه مي كند اين است كه هيچ سازمان ديگري انگيزه و ظرفيت انجام حملات 11 سپتامبر را ندارد، به جز سازمان القاعده به رهبري اسامه بن لادن . در همان روز، وزير خارجه پاكستان، رياض محمدخان، اعلام كرد كه شواهد ارسالي به دولت او توسط امريكا براي محاكمه بن لادن كفايت مي كند . اين مدرك كه بطور كلي سري طبقه بندي شده است هرگز منتشر نگرديد . در روز 7 اكتبر، سفراي امريكا و انگلستان به سازمان ملل اطلاع دادند كه دولتهاي متبوعشان جنگ در افغانستان را آغاز كرده اند .

جان نگرو پونته اينطور نوشت: دولت متبوع من اطلاعاتي آشكار و غير قابل انكار بدست آورده است كه سازمان القاعده كه توسط رژيم طالبان در افغانستان حمايت مي شود نقشي اساسي در اين حملات داشته است . اين اطلاعات آشكار و غيرقابل انكار هرگز در دسترس شوراي امنيت قرار نگرفته است . روز 10 نوامبر ساندي تلگراف مطلبي درباره وجود يك نوار ويديويي منتشر نمود (كه روز 20 اكتبر ضبط شده بود) كه اسامه بن لادن مسووليت حملات را پذيرفته بود: برجهاي دوقلو اهدافي مشروع بودند . آنها ستونهاي قدرت اقتصادي امريكا بودند . اين وقايع از هر جهت شاخص بودند آن فقط برجهاي دوقلو نبودند ، بلكه برجهاي روحي آن كشور بودند كه نابود شدند . گفته مي شود بن لادن رئيس جمهور امريكا و نخست وزير انگلستان را تهديد كرده بود . بوش و بلر به جز قدرت نسبي چيز ديگري را درك نمي كنند . هر وقت آنها ما را بكشند ما نيز آنها را خواهيم كشت تا تعادل برقرار باشد . اين گزارشات همان روز توسط تونی بلر تاييد شد ، كه به اطلاع مجلس عوام رسانده بود كه او نسخه اي از نوار را ديده است . اين نوار اسرارآميز در نسخه

جديد گزارش بلر عنوان شده بود . اين سخنان در مصاحبه اي با شبكه خبري الجزيره عنوان شده بود و سپس در ژانويه 2002 توسط سي ان ان پخش شد . با گردش حوادث، در روز 9 دسامبر واشنگتن پست در صفحه اول خود از وجود نوار ويديويي جديدي خبر داد . نوار كه توسط يكي از همدستان نزديك دشمن شماره يك اجتماع در 11 سپتامبر ضبط شده بود، عكس العمل هاي اسامه بن لادن را نشان داد و بطور يقين مسووليت او در طراحي حملات را مورد تاييد قرار داد . بنا به گزارش رويتر و به نقل از يك منبع ناشناخته رهبر القاعده اظهار نمود كه اكثر هواپيماربايان كاميكازه (=حمله كنندگان انتحاري) نبوده و حتي نمي دانستند كه قرباني خواهند شد . پائول ولفوويتز، معاون وزير دفاع، در برنامه اين هفته (ا بي سي) اظهار داشت: مايه انزجار است . اينجا مردي وجود دارد كه از كشتار هزاران تن انسان بيگناه لذت برده و به آن افتخار مي كند . اين مساله دانسته هاي قبلي ما را در باره او تاييد مي كند . هيچ چيز جديد يا تعجب آوري وجود ندارد فقط وقايع را تاييد مي كند . اميدوارم اين موضوع نقطه پاياني به اين تئوري هاي جنون آميز باشد كه امريكا يا شخص ديگري را گناهكار قلمداد مي كنند . نوار در 13 دسامبر 2001 توسط پنتاگون پخش شد . اسامه بن لادن در نوار «اعترافاتي» مي كند كه از هر لحاظ با گزارش رسمي مطابقت مي كند و ما مي دانيم كه دور از حقيقت است . من فكر مي كردم كه آتش گاز هواپيما اسكلت آهني ساختمان[مركز تجارت جهاني] را ذوب كرده و فقط در قسمتي كه هواپيما برخورد كرده بود همه آن طبقات فرو خواهد ريخت. اين آن چيزي بود كه ما اميدش را داشتيم. ما آن روز كارمان را تمام كرده بوديم و راديو. . . . ما راديو را براي دريافت اخبار از واشنگتن تنظيم كرديم. اخبار ادامه يافت و تا پايان اشاره اي به حمله نشد . در پايان اعلام كردند كه هم اكنون يك هواپيما به مركز تجارت جهاني برخورد كرده است. بعد از مدتي، آنها اعلام كردند هواپيماي ديگري به مركز تجارت جهاني برخورد كرده است. برادراني كه اخبار را شنيدند بيش از اندازه خوشحال شدند . . . برادراني كه عمليات را انجام دادند تمام آنچه كه آنها مي دانستند اين بود كه يك عمليات شهادتي دارند و ما از آنها خواستيم تا به امريكا بروند اما آنها هيچ چيز درباره عمليات نمي دانستند، حتي يك كلمه. اما آنها آموزش ديدند و ما درباره عمليات چيزي به آنها نگفتيم تا اين كه آنها به آنجا رسيدند و فقط قبل از اين كه سوار هواپيما شدند . . . هنگامي كه اولين هواپيما به ساختمان برخورد كرد آنها بيش از اندازه خوشحال شدند و من به آنها گفتم: صبور باشيد . . . فاصله بين اولين برخورد و دومين برخورد به برجها بيست دقيقه بود و فاصله

بين اولين هواپيما و هواپيمايي كه به پنتاگون برخورد كرد يك ساعت بود . نه تنها مامور بن لادن افسانه سقوط برجها را به احتراق نسبت مي دهد ، تيمهاي كاميكازه (انتحاري) و حتي سقوط هواپيما بر روي پنتاگون، بلكه حقايق را انكار مي كند . درحقيقت نوار ويديو با اين تفسير دستيارش پايان مي يابد : امريكايي ها وحشت زده شده بودند ، فكر مي كردند كه كودتا شده است . اگر دشمن شماره يك ايالات متحده چنين بگويد . . . بنابراين در گناهكار بودن اسامه بن لادن در حملات 11 سپتامبر جاي ترديد وجود دارد چونكه او به اعمالي اعتراف كرده است كه هرگز اتفاق نيفتاد . اما آيا واقعا بن لادن از امريكا منفك شده و دشمن امريكا شد ؟ از 1987 تا 1998 آموزش جنگندگان القاعده توسط علي محمد وابسته به ارتش امريكا صورت گرفت . در همان حال، محمد همچنين در «مركز و مدرسه جنگ افزار مخصوص جان اف كندي» مشغول تعليم بود ، جايي كه او به آموزش سري ترين شبكه نفوذ ايالات متحده، «عقب مانده ها» و همچنين افسران نيروهاي مخصوص ايالات متحده پرداخت . با توجه به مقررات امنيتي سرويس هاي مخفي امريكا ، كه مراقبت دائمي از كاركنانش الزامي است، آيا حتي براي يك لحظه مي توان باور كرد كه علي محمد بين پايگاه نظامي در ايالت متحده امريكا و كمپ هاي القاعده در سودان و افغانستان بدون آن كه فورا شناخته شود رفت وآمد كند ؟ دستگيري جنجالي علي محمد در پايان 1998 براي مخفي كردن اين حقيقت كفايت نمي كند كه اين مامور «عقب مانده» جنگجويان القاعده را تعليم داد و بنابراين اسامه بن لادن حداقل تا 1998 براي سيا كار مي كرد . چگونه مي توان نفهميد كه كل داستان اسامه بن لادن توسط سيا ساخته و پرداخته شده است ؟ آنها حتي سعي كردند ما را متقاعد نمايند كه بن لادن با 20 جنگنده نيرومند ترين ارتش دنيا را از سومالي بيرون كرد ! . يا به عنوان يك مثال ديگر ، حملات نايروبي و دارالسلام ضد امريكايي جلوه داده شدند ، اما هيچكدام از 11 مقتول حادثه دارالسلام امريكايي نبودند ، در حالي كه در نايروبي فقط 12 تن از 213 كشته شده امريكايي بودند . آنهايي كه اين حملات به دروغ ضد امريكايي را به راه انداختند دقت كافي نمودند تا عواقب آن حملات متوجه ديگران شود . در حقيقت سيا به توسل به كمكهاي اسامه بن لادن ادامه داد تا از وجود آنها بر عليه نفوذ روسها استفاده كند همانطور كه در زمان اتحاد شوروي سابق چنين كرده بود . شما هرگز يك تيم برنده را عوض نمي كنيد . در سال 1999 از «لژيون عرب» القاعده براي حمايت از شورشيان كوزوو عليه ديكتاتوري موجود در بلگراد استفاده شد . وجود آنها در چچن هم مورد استفاده قرار گرفت، حداقل تا نوامبر 2001، همانطور كه نيويورك

تايمز گزارش داد . خصومت ادعا شده بن لادن با ايالات متحده به واشنگتن امكان داد مسووليت خود در اين «عمليات كثيف» را انكار نمايند . روابط بين سيا و بن لادن در 1998 به وخامت نگرايید . بن لادن در حالي كه بشدت بيمار بود در مدت 4 الي 14 جولاي 2001 براي معالجه به بيمارستان امريكا - دبي (امارات متحده عربي) مراجعه كرد . در طول اقامتش در بيمارستان چندين عضو خانواده اش و افراد سرشناس ديگري از عربستان سعودي و امارات به ديدار او رفتند . در همان روز نماينده محلي سيا در دبي كه فردي سرشناس است ديده شد كه از آسانسور اصلي اتاق بن لادن استفاده كرده است روزنامه فرانسوي فيگارو گزارش داد . يك خبرنگار سي بي اس (SBS) گزارش داد كه «شب قبل از حملات تروريستي 11 سپتامبر» اسامه بن لادن در پاكستان بود . بن لادن تحت معالجه ارتشي بود كه روزها بعد قول داد كه از جنگ ايالات متحده بر عليه ترور در افغانستان حمايت نمايد . . . بن لادن در يك بيمارستان نظامي در راولپندي مورد معالجه ديالیز كليه قرار گرفته و جان يافت . مردي كه بر عليه امريكا و اسرائيل جهاد به راه انداخت، مردي كه اف . بي . آي براي سرش 5 ميليون دالر جايزه گذاشت، مردي كه اردوگاه هاي آموزشي اش در افغانستان مورد حمله موشكهاي كروز واقع شدند ، در بيمارستان امريكايي - دبي مورد معالجه واقع شد ، با رئيس دفتر محلي سيا گپ زد و سپس تحت حمايت ارتش پاكستان در راولپندي تحت معالجه واقع شد . اين شوخي دوستان نزديك و جنگجويان القاعده را دچار سر در گمي كرد . براي مثال بنا به گفته امريكاييان، آزمايشگاه ال شيفا در سودان توسط بن لادن مشغول توليد سلاح هاي شيميايي كشتار جمعي بود . به همين دليل، آن مركز توسط نيروي هوايي ايالات متحده در سال 1998 بمباران شد . با وجود اين، ناظران بين المللي كه براي بازرسي خرابه ها آمدند دريافتند كه آن آزمايشگاه چيزي به غير از آسپيرين توليد نمي كرد . كارخانه بطور مشترك به اسامه بن لادن و صلاح ادريس تعلق داشت . سيا ادريس را متهم به توطئه براي ساخت سلاح هاي شيميايي و كمك مالي به جهاد اسلامي در مصر نمود . دارايي هاي مالي اش بلوكه شد ، اما در مي 1999 مخفيانه دارايي هايش آزاد شد . تروريست ادريس امروز 75 درصد آي اي اس ديجيتال سيستمز (IES Digital Systems) و 20 درصد پروتك (Protec) را توسط يك شركت واسطه خارجي بنام گلوبال سكيوريتي سيستمز (Global Security Systems) كنترل مي كند . اكنون، آي اي اس ديجيتال سيستمز مسوول مراقبت ويديويي از تعدادي شركت دولتي و نظامي بريتانيا مي باشد ، همان گونه كه بارون كوكس به اطلاع مجلس عوام رسانيد ، در حالي كه

پروتك (Protec) مسوول مراقبت و امنيت يازده نيروگاه اتمي انگليسي مي باشد . در مورد محمد عطا ، كه اف بي آي او را متهم به عضوبودن در القاعده مي كند و ادعا مي كند كه كماندوهاي كاميكازه (انتحاري) را در 11 سپتامبر هدايت و رهبري نمود و حساب بانكي اش براي تامين بودجه عمليات مورد استفاده قرار گرفت، او نماينده سرويس جاسوسي داخلي پاكستان (ISI) بود كه به عنوان شاخه اي از سيا شناخته مي شود . در جولاي 2001 ژنرال احمد محمد ، مدير آي اس آي (ISI)، يكصد هزار دلار به حساب بانكي محمد عطا در ايالات متحده حواله كرد، تايمز ايندپا گزارش داد . اين خبر هيچ عكس العملي در ايالات متحده بوجود نياورد . در نهايت، از ژنرال محمود خواسته شد بعد از معرفي جانشينش بازنشسته شود . احترامات صورت گرفته توسط ايالات متحده امريكا عليه بن لادن متقاعد كننده نبود . 75 موشك كروز شليك شده بر روي كمپ هاي آموزشي القاعده و كارخانه ال شيفا منجر به كشته شدن فقط بيست ويك مبارز اسلامي گرديد ، كه متناسب به نظر نمي رسد ، چه از نظر اقدامات صورت گرفته، يك نفر كشته شده در نايروبي و دارالسلام . پروفسور ميشل چوسوروفسكي استاد دانشگاه اوتاوا در اين ارتباط مي نويسد : از دوره جنگ سرد ، واشنگتن عمدا از اسامه بن لادن حمايت كرد . در حالي كه همزمان نام او را در اين فهرست افراد تحت تعقيب اف . بي . آي نيز گنجانده است . در حالي كه مجاهدين درگير قيام هاي مسلحانه در بالكان و جمهوري هاي شوروي سابق به نفع امريكا مي باشند ، اف . بي . آي ماموريت دارد كه او را به ايالات متحده آورده و جنگ عليه تروريسم را به اجرا درآورد . تمامي شواهد گوياي آن است كه اين موضوع نه تنها حكايت از اقدامات متناقض دارد بلكه حاوي سياست دروغگويي به شهروندان نيز مي باشد . زيرا از زمان جنگ اتحاد شوروي سابق با افغانستان، CIA از طريق عمليات مخفي خود همواره از تروريسم بين المللي حمايت كرده است . از سويي بن لادن نه تنها يك دشمن نيست، بلكه عامل ايالات متحده مي باشد و از سوي ديگر او هرگز ارتباط خويش را با خانواده اش كه يك شريك تجاري اصلي خانواده بوش بشمار مي روند ، قطع نكرد . ما پيشتر نشان داديم كه سرمايه هاي مالي گروه سعودي بن لادن توسط گروه كارليل اداره مي شود . گروه كارليل كه در سال 1987 بوجود آمد ، امروزه بر دارايي هايي به ارزش 12 ميليارد دالر نظارت دارد . اين گروه بخش اعظم سهام شركت سون آپ (كه براي شركت كادبوري شوئپس نوشابه توليد مي كند) ، شركت اطلاعات فدرال (كه براي مثال سازمان فدرال هوانوردي را به سيستم نظارتي ترافيك هوايي غيرنظامي مجهز ساخت) ، و شركت صنايع دفاعي متحد

(تامين كننده عمده مايحتاج ارتش هاي امريكا ، تركيه و عربستان سعودي) را در اختيار دارد . گروه كارليل از طريق شركتهايي كه در كنترل دارد ، در رده يازدهمين شركت بزرگ تسليحاتي امريكا قرار مي گيرد . در سال 1990، گروه كارليل در گيريك ماجراي اخاذي منابع مالي شد . يك مبلغ حزب جمهوريخواه به نام وين برمان مقداري پول از صندوق هاي بازنشستگي امريكا اخذ نموده بود تا براي مبارزات انتخاباتي خانواده بوش هزينه نمايد . يكي از اين صندوق ها موافقت كرده بود تا يك ميليون دلار به گروه كارليل در ازاي يك قرارداد دولتي در ايالت كانكتيكت بپردازد . رياست اين گروه به عهده فرانك كارلوچي است كه قبل از پست وزارت دفاع معاون سازمان CIA بود . مشاور او نيز جيمز بيكر مي باشد كه رئيس سابق كاركنان كاخ سفيد در دوره پرزيدنت ريگان، سپس وزير خزانه داري و سرانجام وزير امور خارجه در دولت جرج بوش (پدر) بود . گروه كارليل براي نمايندگي خود در ساير كشورها ، جان ميجر (نخست وزير سابق بريتانيا) و جرج بوش (پدر) (رئيس سابق CIA و رئيس جمهور وقت ايالات متحده) را به استخدام خود درآورده است . در ميان ساير مديران گروه كارليل مي توان به سامي مبارك بارما كه عامل خالد بن محفوظ مي باشد و طلعت عثمان اشاره كرد . هر دو اين اشخاص مستقيما به رئيس جمهور كنوني ايالات متحده مرتبط هستند .

البته جرج . دبليو . بوش منافع شخصي خويش را از تجارتي سودآور در زمان رياست بر شركت انرژي هاركن همچنان تحصيل مي نمايد . اين شركت كوچك نفتي تكزان، برنده امتيازهاي نفتي از دولت بحرين گرديد كه توسط جرج بوش (پدر) به عنوان پاداش قراردادهاي مورد مذاكره با دولت كويت، اعطا شد . يقينا اين امر، يك عمل كاملا غيرقانوني مي باشد . خالد بن محفوظ 11/5 درصد سهام شركت هاركن را در اختيار داشت . سهام او توسط يكي از نزديكانش به نام عبدالله طاها بخش اداره مي شد . در حالي كه طلعت عثمان مدير بود، سالم برادر بزرگتر اسامه بن لادن توسط عامل امريكايي خويش به نام جيمز بث در هيات مديره شركت هاركن حضور داشت . اعضاي اين حلقه كوچك و تنگ (محدود) (خانواده بوش، وابستگان و شركاي سياسي و مالي آنان به اضافهٔ (CIA) در امر توطئه تازه كار نيستند . آنها در مركز بزرگترين رسوايي مالي دهه 1990، يعني ورشكستگي BCCI (بانك بين المللي اعتبار و تجارت) قرار داشتند . اين بانك، يك موسسه انگليسي پاكستاني بود كه در 73 كشور حضور داشت و در مالكيت سه خانواده

بزرگ يعني خانواده هاي گوكال (پاكستان)، بن محفوظ (عربستان سعودي) و نيز گيت فاران (ابوظبي) بود. اين بانك همچنين توسط رونالد ريگن براي فاسد كردن حكومت ايران مورد استفاده قرار گرفت تا آزادسازي گروگان هاي امريكا در سفارت اين كشور در تهران را به تعويق انداخته و بدين ترتيب منجر به پايان دوره رياست جمهوري جيمي كارتر (به اصطلاح شگفتي اكتبر) گرديد. سپس به تشويق رئيس سابق CIA و معاون رئيس جمهور بوش (پدر)، دولت ريگن مجددا از BCCI براي انتقال كمك هاي مالي عربستان سعودي به شورشيان كنترا در نيكاراگوئه و نيز هدايت منابع مالي CIA به مجاهدين در افغانستان استفاده كرد. اين بانك همچنين در معاملات تسليحاتي دلال سوري يعني سركيس ساركناليان، رسوايي كيتينگا در ايالات متحده، امور مربوط به مارك ريچ كه يك متخصص مسائل پولي است و تامين مالي گروه ابونضال دست داشت. سرانجام، اين بانك به دليل اثبات اين امر كه در تطهير پول كارتل مدلين فعاليت داشته، ورشكسته گرديد. هنگامي كه درهاي اين بانك بسته شد حدود يك ميليون سپرده گذار جزء، پس اندازهاي خويش را از دست دادند. شگفت آور نيست كه بانك BCCI حتي اگر ساخته CIA نباشد، اما مي تواند تحت نفوذ و سيطره اين سازمان قرار گرفته باشد. در ميان سرويس هاي مخفي امريكا از زمان تاسيس OSS توسط وكلاي تجاري و دلالان سهام وال استريت، يك سنت بانكداري طولاني وجود داشته است. دو رئيس سابق CIA يعني ريچارد هلمز و ويليام كيسي، به همراه دو عامل بانفوذ ديگر يعني عدنان خاشقي (نماينده گروه سعودي بن لادن در امريكا) و منوچهر قرباني فر (بازرگان اصلي در ماجراي ايران گيت)، همگي براي BCCI كار مي كردند. از ديگر افرادي كه براي اين بانك كار مي كردند مي توان به كمال ادهم (برادرزن شاه فيصل رئيس سرويس مخفي عربستان سعودي تا سال 1977)، شاهزاده تركي الفيصل آل سعود (رئيس سرويس مخفي عربستان سعودي از سال 1977 تا 2001) و معلم اسامه بن لادن و عبدالرئوف خليل (معاون سرويس مخفي عربستان سعودي) اشاره كرد. البته به منظور ثبت در سوابق، لازم است توجه نمود كه به نظر مي رسد BCCI در فرانسه نيز نقشي مخفيانه ايفا كرده است. اين بانك عمدتا به منظور پنهان ساختن انتقال فناوري امريكايي فرانسوي به پاكستان و پرداخت پول براي آزادي گروگان ها به خدمت گرفته شد. دومينيك ساتيني يك بازرگان و دوست نزديك شارل پاسكا كه به دليل نقش خود در BCCI، در خارج از كشور محكوم گشت و اين جدا از اتهاماتي است كه عليه او در فرانسه در ماجراي Elf-

Thinet مطرح گرديد . سه سال پس از ورشكستگي بانك، روساي سابق آن به عنوان ميانجي در مذاكرات موسوم به قرارداد ساواري 2 وارد شدند و پرداخت نوعي حق و حساب را ترتيب دادند كه گمان مي رفت به تامين مالي مبارزات انتخاباتي ادوارد بالادور نخست وزير فرانسه كمك مي كند . ابهامات مطرح شده در فروش ناوهاي كوچك توپدار از سوي فرانسه به عربستان سعودي موجب شد كه ژاك شيراك پس از انتخاب شدن به رياست جمهوري فرانسه و ورود به كاخ اليزه دستور دهد كه فرانسوا لئونارد وزير سابق دفاع فرانسه را استراق سمع كنند. BCCI در همكاري نزديك با SICO (يك گروه سرمايه گذاري سوئيسي كه بخشي از گروه سعودي بن لادن مي باشد) عمل مي كرد كه در ميان مديران آن، سالم يكي از برادران اسامه بن لادن نيز حضور داشت . خالد بن محفوظ در سال 1992 به دليل مسووليت خويش در ورشكستگي BCCI در ايالات متحده محكوم شد . با اين وجود او موفق شد پس از معامله با طلبكاران بانك و پرداخت 245 ميليون دلار، در سال 1995 از اتهامات وارده مبرا شود . اگر همان طور كه بسياري از مقامات امريكايي ادعا مي كنند اين امر حقيقت داشته باشد كه خانواده بن لادن به روابط خود با اسامه ادامه داده و فعاليت هاي سياسي او را از نظر مالي تامين مي كنند ، پس گروه كارليل كه سرمايه گذاري هاي مالي گروه سعودي بن لادن را اداره مي كند نيز ضرورتا در معاملات دروني كه پيشتر مورد اشاره واقع شد دخالت دارد . بدين ترتيب جرج بوش (پدر) يكي از افراد ذي نفع از تحولات بازار بورس به دنبال واقعه 11 سپتامبر 2001 خواهد بود . اين امر به تنهايي دليل خوبي براي FBI و IOSCO و مي باشد تا جنبه هاي مالي تحقيقات خويش را متوقف سازند . روز هفتم اكتبر 2001، جورج دبليو بوش سخنراني قاطعي را در تلويزيون ايراد كرد . نطق تلويزيوني او، نه از دفتر بيضي شكل (Oval office) كه از اتاق معاهدات كاخ سفيد پخش گرديد : جنگ آغاز شده بود . نيروهاي نظامي ايالات متحده امريكا به دستور من حملاتي را عليه اردوگاه هاي آموزش تروريستي القاعده و تاسيسات نظامي رژيم طالبان در افغانستان آغاز كرده اند . اين اقدامات به دقت هدفمند به منظور متوقف ساختن استفاده از افغانستان بعنوان يك پايگاه عمليات تروريستي و حمله به توان نظامي رژيم طالبان طراحي گرديده است . ما در اين عمليات با دوست و هم پيمان نزديك خود يعني بريتانياي كبير پيوسته هستيم . ساير دوستان نزديك ما از جمله كانادا، استراليا، آلمان و فرانسه قول داده اند كه نيروهايي را به اين عمليات اعزام دارند . بيش از چهل كشور در خاورميانه، آفريقا، اروپا و سرتاسر آسيا اجازه عبور هوايي و نيز فرود در خاك خود را

صادر كرده‌اند . بسياري ديگر اطلاعات محرمانه خود را با ما درميان گذاشته‌اند ما از سوي اراده جمعي جامعه جهاني حمايت مي شويم . بيش از دو هفته قبل من به رهبران طالبان مجموعه‌اي از درخواستهاي روشن و مشخص را ارائه كردم: اردوگاه هاي آموزش تروريستي را تعطيل كنيد ، رهبران شبكه القاعده را تسليم نماييد و كليه اتباع خارجي از جمله شهروندان امريكايي كه در كشور شما به طور ناعادلانه در بازداشت هستند را بازگردانيد . هيچيك از اين درخواستها اجابت نشد و اينك طالبان بهاي آن را خواهد پرداخت . مردم رنج كشيده افغانستان سخاوتمندي امريكا و متحدان ما را درخواهند يافت . در همان حال كه ما اهداف نظامي را مورد حمله قرار مي دهيم، براي مردان، زنان و كودكان گرسنه و در رنج افغانستان دارو، غذا و مايحتاج ضروري نيز ارسال خواهيم كرد . ايالات متحده امريكا دوست مردم افغانستان و نيز دوست حدود يك ميليارد نفر در سراسر جهان است كه اعتقادات اسلامي دارند . ايالات متحده امريكا دشمن كساني است كه به تروريست ها كمك مي كنند و نيز آن دسته از جنايتكاران وحشي كه با ارتكاب قتل به نام اسلام، اين دين بزرگ را مورد بي حرمتي قرار مي دهند . . . ما به دنبال اين ماموريت نبوديم، اما آن را به انجام خواهيم رساند . در لندن تونی بلر مردم انگلستان را از خانه شماره 10 داونينگ استريت مورد خطاب قرار داد . او تاييد كرد كه سربازان ملكه انگليس دوش به دوش سربازان امريكايي جنگيدند . در همان حال كه آتش بر سر كابل مي باريد ، شبكه خبري 24 ساعته الجزيره كه متعلق به قطر است پاسخ ضبط شده‌اي از اسامه بن لادن را منتشر ساخت: اكنون ايالات متحده امريكا در آسيب پذيرترين نقطه خود مورد حمله خداوند قرار گرفته و به لطف الهي باشكوه ترين ساختمانهاي آن تخريب شده است و ما بدين سبب خداوند را سپاسگزاريم . اكنون وحشت سرتاسر امريكا را از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب فراگرفته و ما به خاطر آن خداوند را شكر مي گوييم . خداوند گام هاي گروهي از مسلمانان را هدايت كرده است، پيشگامانی كه امريكا را نابود كرده و ما از درگاه خداوند استدعا داريم كه مقام آنان را رفيع ساخته و پذيراي ايشان در بهشت موعود باشد . . . پس از آنچه اتفاق افتاد و پس از آنچه رهبران امريكا و در صف مقدم آن بوش اظهار داشته اند و پس از آن كه آنها سربازان و لوازم جنگي خود را يكپارچه كرده و عليه كشورهاي مسلمان لباس جنگ پوشيدند . . . اكنون آنها براي نزاع با گروهي كه به دين خود پايبند بوده و در اين جهان متفرق هستند به ميدان آمده اند ، آنها براي مبارزه با اسلام و حمله به مردم به بهانه تروريزم به ميدان آمده اند . . . اين حوادث تمامي جهان را به

دوبخش تقسيم كرده است: آنان كه ايمان دارند و منافق نيستند و آنان كه به خداوند باور ندارند، كه خدا ما را از شر آنان در امان نگه دارد . هر شخص مسلمان بايد بپاخيزد و از دين خود دفاع نمايد زيرا نسيم ايمان و تحول وزيدن گرفته تا بي عدالتي را در شبه جزيره محمد (شبه جزيره عربستان كه پيامبر اسلام در آنجا زاده شد) كاملا نابود سازد . من خطاب به امريكا ، به خداوند سوگند مي خورم كه امريكا هرگز دوباره روي امنيت را نخواهد ديد مگر آن كه فلسطين امنيت يابد و تمام ارتش هاي ملحد غربي سرزمين مقدس اسلام را ترك گويند . اين گفتگو ميان پرزيدنت بوش و عامل CIA اسامه بن لادن كه از طريق وسايل ارتباط جمعي صورت گرفت و به دنيا ثابت كرد كه جنگ در افغانستان در واقع پاسخي سريع به حملات 11 سپتامبر بود، حاكي از امكان آغاز ماجرا بود . فروپاشي اتحاد جماهير سوسياليستي شوروي و استقلال كشورهاي آسياي مركزي بازي بزرگ را مجددا راه انداخت . اين اصطلاح كه نخستين بار به نام رودياردكپلينگ در قرن نوزدهم به ثبت رسيد ، بوضوح نشانگر تلاش براي نفوذ در منطقه از سوي قدرتهاي بزرگ و در عين حال اجتناب از رويارويي مستقيم آنها تا سرحد امكان مي باشد . اين منطقه در بردارنده ذخاير مهم نفت و گاز بوده و در كوه هاي آن مي توان سنگ هاي قيمتي يافت همچنين ترياك در اين منطقه كشت مي شود . جرج دبليو بوش به محض راه يافتن به كاخ سفيد تيم دولتي خود را از اشخاص عاليرتبه در لابي نفتي تشكيل داد . بدين ترتيب، كاندوليزا رايس 5 مشاور امنيت ملي بوش يك مدير سابق شركت نفتي شورون - تكزاكو مي باشد و گيل نورتون وزير كشور امريكا ، حافظ منافع شركت نفت انگليسي و آموكو و نيز كمپاني سعودي دلتااويل مي باشد . از 29 ژانويه 2001، ديك چني معاون رئيس جمهور امريكا كه سابقا رئيس كمپاني هاليبرتون (بزرگترين تامين كننده تجهيزات نفتي جهان) بود، گروه NEPD يا همان توسعه ملي سياست انرژي را پايه گذاري كرد .

جلسات اين گروه تحت تدابير شديد امنيتي برگزار شده، فهرست شركت كنندگان در آن از اسرار دولتي محسوب گرديده و تهيه گزارش مكتوب از آن ممنوع مي باشد . هر آنچه در حول و حوش اين گروه قرار دارد آنچنان اسرارآميز است كه روزنامه

- كه در آن هنگام از ورشكستگي قريب الوقوع انران Enron، بزرگترين كمپاني تجاري انرژي بي اطلاع بودند - بر اين موضوع اتفاق نظر داشتند كه هدف اصلي NEPD بهره جويي از ذخاير هيدروكربن درياي كاسپين (خزر) مي باشد . اكنون سوال اين است

كه چگونه مي توان نفت و گاز اين منطقه را بدون نياز به مذاكره با روسيه و ايران از آنجا حمل كرد . خط لوله اي براي اتصال درياي كاسپين با درياي واشنگتن پست نوشت كه آن نوعي انجمن سري بشمار مي رود .

تحليلگران مديترانه از طريق گذر از آذربايجان، گرجستان و تركيه (پروژه BTC مخفف باكو - تفليس - جيهان) تاسيس خواهد گرديد . ضمنا خط لوله ديگري نيز براي وصل كردن درياي كاسپين به درياي سياه ساخته شده است اما متاسفانه اين خط لوله از ميان روسيه مي گذرد كه در نتيجه از عوايد آن كاسته مي شود . اين خط لوله تنگيز را به نووروسيسك متصل كرده و در 27 نوامبر 2001 افتتاح گرديد . خط لوله سومي نيز كه داراي آينده روشنتري است، درياي كاسپين را به اقيانوس هند وصل خواهد كرد (اين پروژه به سرپرستي شركت يونوكال و با همكاري دلتا اويل انجام مي شود . اما اين پروژه داراي مشكل بزرگي است اين خط لوله نه تنها از ميان پاكستان مي گذرد كه بالاجبار از ميان افغانستان نيز عبور مي كند ، كشوري كه پس از شكست كامل روس ها و از ميان رفتن هرگونه دولت سازمان يافته در آن، صحنه مناقشات و درگيري هاي داخلي بوده است . در دسامبر 1997، شركت نفتي يونوكال ناگزير شد پروژه خود را به دليل عدم تفاهم با رژيم طالبان به حالت تعليق درآورد . كليه اقدامات بعمل آمده براي يافتن راه حلي در مورد اين وضعيت ناكام ماند هر چند حتي معاون كمپاني يونوكال يعني جان مارسكا به عنوان سفير امريكا در افغانستان تعيين شد . به منظور آغاز مجدد مذاكرات، كالين پاول، وزير خارجه امريكا يك كمك 43 ميليون دالري را به رژيم طالبان براي جايگزين ساختن كشت خشخاش توسط روستاييان به تصويب رسانده پس از كسب موافقت سران اجلاس گروه هشت در ژنو (كه هند نيز در آن به عنوان ناظر شركت جست) مذاكرات چند جانبه در برلين سازماندهي شد و نمايندگان كشورهاي امريكا ، انگليس، پاكستان، افغانستان و روسيه در آن حضور يافتند . آلمان به واسطه رياست بر گروه تماس سازمان ملل با افغانستان، ميزبان اين اجلاس بود . اما سوال اين بود كه مذاكرات با كدام يك از افغانها صورت خواهد گرفت ؟ با دولت قانوني پرزيدنت رباني كه به رغم شناسايي بين المللي ديگر كنترلي روي بخش اعظم كشور نداشت، يا با امارت اسلامي كه تحت حاكميت يك فرقه قرون وسطايي به نام طالبان بود ؟ گردانندگان اجلاس تصميم گرفتند كه گروه دوم را دعوت نمايند كه البته اين نقض آشكار قطعنامه شوراي امنيت سازمان

ملل مبني بر ممنوعيت پذيرش مقامات رژيم طالبان بود . بدين ترتيب مقامات طالبان با در دست داشتن روابط معتبر به آلمان سفر كردند تا در هامبورگ موعظه كرده و به جمع آوري منابع مالي بپردازند . طالبان يك گروه برادري نزديك به هم هستند ، فرقه اي از مذهب تسنن كه بازگشت به شكل صدر اسلام را تبليغ مي كند . رهبران آن كهنه سربازان جنگ بر عليه روسها هستند كه همگي هنگام جنگ معلول شده اند . آنها يك ملاي دهاتي به نام عمر را به رهبري برگزيده اند كه هرگز به خارج مسافرت ننموده و حتي يك سوم كشورش را نمي شناسد . در هرج و مرج هاي ناشي از عقب نشيني روسها ، طالبان از مزيت روابط نژادي سود جست: مانند اكثر سران سرويس هاي مخفي پاكستاني (ISI)، آنها پشتون هستند . ملاعمر خود را اميرالمومنين ناميد و يك امپراتوري تشكيل داد كه فقط توسط پاكستان، عربستان سعودي و امارات متحده عربي به رسميت شناخته شد . به دليل فقدان مهارت در روابط بين الملل، آنها به دوستان امريكايي خود كه در جنگ بر عليه روسها آنها را ياري كرده بودند روي آوردند . بنابراين ليلا هلمز، خواهرزاده ريچارد هلمز، (مدير سيا از 1966 تا 1973) به طور غيررسمي نمايندگي آنها در سازمان ملل را بر عهده گرفت . در سياست داخلي در ميان مردم نظمي آهنين برقرار كردند ، بر عليه زنان تبعيض روا داشتند و از اعمال لامذهبي جلوگيري كردند . بعد از اين كه براي مدتي اجازه دادند تا تريا ك كشت شود ، سپس آن را قدغن كردند و بعضي از روستاييان از هر درآمدي محروم شدند . طالبان بخش وسيعي از كشور را در اختيار اسامه بن لادن قرار دادند . طالبان كه در ريزه كاري هاي ديپلماتيك تجربه اي نداشتند ، در صدد برآمدند در ازاي به رسميت شناخته شدن رژيمشان از طرف دولتهاي خارجي اجازه دهند خط لوله از افغانستان عبور كند . وقتي كه ديدند اين غيرممكن است چون كه سازمان ملل دولت ديگري را به رسميت مي شناخت دولت سست بنياد رباني به گفتگوها پايان دادند . طبق گفته ديپلمات پاكستاني نياز نائيك شروع به تهديد نمود و در اواسط جولاي اعلام كرد كه مساله را با سلاح حل خواهند كرد . ايالات متحده طرحي ريخت تا رهبران اساسي افغانستان را حذف كند ، چه ملاعمر باشد چه فرمانده مسعود (كه احساسات ضد امريكايي اش مثال زدني بود) و به جاي آنها يك حكومت دست نشانده سر كار آورد . مي خواستند با دعوت از ظاهر شاه، پادشاه اسبق افغانستان يك پادشاه فراموش شده كه روزهاي آخر زندگي اش را در روم در تبعيد مي گذراند ، به حكومت دست نشانده قدري مشروعيت ببخشند . در اواسط جولاي، قدرتهاي بزرگ با اين نقشه موافق كردند . بنابراين آخرين اعلاميه در ملاقات روز 17 جولاي بين هربرت

ودرين وزير خارجه فرانسه و فرانس وندرل رئيس هيات ويژه سازمان ملل براي افغانستان به اين صورت قرائت شد : اين دو مقام راههاي موجود را بررسي كردند و در پايان به نتيجه مطلوبي رسيدند ، بخصوص اين نكته اميدوار كننده كه جامعه بين الملل ممكن است به پادشاه در جمع آوري نمايندگان جامعه افغان به او كمك كند . آنها همچنين موضوع تقويت گفتگو با پاكستان را مطرح كردند . علاوه بر اين، طبيعتا لازم است به موضوع بازسازي افغانستان پس از پايان جنگ پرداخته شود . ولی بازيچنان ادامه يافت كه ايالات متحده قسميكه در متن بالا آمد هاست با اتحاد انگلستان و فرانسه وآلمان و كانادا بيرق جنگ را در افغانستان برای اخراج طالبان و بدست آوردن اسامه كه از دوستان و معامله داران بر حال واشنگتن محسوب می شود، بر افراشتند . [117]

البته بازی طالبان والقاعده طرفداری غیز مستقیم ایالات متحده از این گروه بود، بار ها بل کلینتون اظهار کرده بود که طالبان والقاعده به هیچ کشوری آزار نمیرسانند وآنها از دوستان ما هستند . ولی رویهمرفته مناسبات طالبان و القاعده وامریکا بعد از اشغال مزار شریف توسط طالبان که همزمان با حملهٔ ایالات متحده در یك فابریکه دارو سازی در تانزانیا دارالسلام بود میرفت که به سردی گراید تا اینکه واقعه یازدهم سپتامبر بوقع پیوست و دو روز قبل از آن احمد شاه مسعود توسط گروه فلمبرداران عربی در یك حمله انتحاری کشته شد که هنوز واقعه قتل احمد شاه مسعود در هالهٔ از تاریکی وابهام باقی مانده است .

ولی قسمیکه گمان برده می شود این بازی موش و گربه امریکا –پاکستان با افغانستان ادامه دارد و در طی سالهای متمادی نیز ادامه خوهد یافت بدون اینکه درمورد آن جامعه قرن بیست ویکمی ابراز نظری نمایند . این وضع که تا امروز ادامه داردو در واقع به سطح تازه ای از تنش ها نیز رسیده است از قبل نیز قابل تصور بود . شاید روزی برسد که مردم افغانستان را نیز مانند ویتنامی ها ملزم قرار دهند که ما بکمك آمدیم اما شما توانایی جذب آنرا نداشتید . در خصوص ویتنام در صفحه اول نیویارك تایمز آمده است : ویتنام موافقت کرده است بدیهی های رژیم وابسته ای را بپردازد که ما بعنوان پوششی برای حملات خود در ویتنام جنوبی سر کار آورده بودیم . به همین علت ، به ادعای نیویارك تایمز ، میتوانیم «پایان فصل جنگ نا خوش آیند در تاریخ امریکا را جشن بگیریم» ، سر انجام مجرمان به گناه

[117] تری میسان، دروغ بزرگ،برگردان ، خدا داد ظهرآبی کلانتری، نشر باشگاه اندیشه ، استنساخ و خلاصه ای از این منبع.تاریخ تشر اول 1384.

خود اعتراف کرده اند و به همین علت که دست کم بهای آنچه را که انجام داده اند می پردازند و گناه خود را تصدیق میکنند . ما نیز بزرگوارانه آنها رامی بخشیم، هر چند هیچگاه نمی توانیم آنچه را بر ما روا داشته اند ، فراموش کنیم . همان گناهانی که جورج بوش ودیگران بدون هیچ نرمشی اندرزگویانه بدان اشاره کرده اند .

خوب ممکن است روزی دولت جدید افغانستان بدهی های رژیم دست نشاندهٔ را باز پرداخت کند که شوروی بعنوان پوششی برای تهاجم خود به افغانستان در 1978 در کابل بر سر کار آورده بود، تا شوروی بتواند به فصل ناخوش آیندی در تاریخ خود پایان دهد و احتمالاً حتی بر این حقیقت فایق آید که روس ها از لحاظ عاطفی چقدر بی رمق شده اند ؛ وممکن است افغانها سر انجام در گناه خود در مورد مقاومت دربرابر تهاجم روسیه که احتمالاً موجب مرگ یك ملیون نفر شد و کشور شان را ویران کرد ، اعتراف کنند . این در حالیست که نیرو های تروریستی مورد حمایت امریکا با انهدام آنچه از افغانستان بجا مانده، اوضاع آنرا خراب تر کنند . در هر حال غرامتی به روسیه پرداخت نخواهد شد . علت این است که روسیه این جنگ را باخت واندکی بعد تا حدودی در نتیجهٔ آثار این شکست ، فروپاشید . در اکتوبر 1998، دولت گورباچف رسماً پذیرفت که حملهٔ روسیه به افغانستان غیر قانونی و غیر اخلاقی بوده و اینکه ۱۳،۰۰۰ روسی که در افغانستان کشته شدند و شمار زیادی که در زندانهای افغانستان بجا ماندند ، در گیر نقض هنجار های رفتار وقوانین بین المللی بوده اند . این اعتراف در 1989، بصورت عناوین خبری صفحات اول روزنامه های ایالات متحده در آمد – لفاظی های زهد فروشانه در بارهٔ کمونست های نا بکار خدا نشناس که سر انجام شروع به الحاق مجدد به تمدن غرب کرده اند – هر چند بیگمان راه دارزی در پیش دارند . شاید روزی را جهان شاهد باشد که ایالات متحده امریکا پیامهای زشت تر و بد تری را در مورد فعل وانفعالات و دستکاری های خلاف موازین بین المللی و خلاف کاریهایش در تعرضاتس در هند و چین و کشور های افریقایی ، کینیا ، تانزانیا ، مصر ولیبیا وافغانستان را پس بدهد و رسوا تر از شوروی سابق از آب در آید . [118]

[118] دولت های سرکش ، پیشین ، صص 257-49.

در اين قسمت ميخواهم موضوعی را كه تيری ميسان در فصل ششم كتابش (دروغ بزرگ) در مورد جنگ مقدس آمريكائيان كه از طرف جورج بوش اعلام گرديده بود، اذعان بدارم:

116-1-2 .از مجلس سوگواری تا جنگ مقدس

«بندرت كسي وارد جنگ مي شود و خدا را طرف ديگر معامله قرار مي دهد ولي پس از حوادث 11 سپتامبر واعظان امريكايي از طرف استراتژيست هاي نظامي به استوديوهاي تلويزيوني يورش مي برند .

همه آنها تهاجم (يازدهم سپتانبر) را نشانه اي آسماني تفسير مي كردند كه امريكا را به تغيير و دگرگوني فرا مي خواند . «خداوند متعال حمايت خود را از ما دريغ كرده است» عالي جناب پات رابرتسون (Pat Robertson) رهبر اتحاديه كليساهاي مسيحي (Coalition Christion) نوشت: «زيرا ما در لذات دنيوي و جنسي غوطه مي خوريم» .

پيشوا رابرتسون دوست خود پيشوا جري فالول (Jerry Falwell) را در برنامه معروف خود 700 كلوپ (كانال فاكس) به گرمي پذيرا شد . دو مبشر انجيلي تلويزيون حوادثي كه امريكا را در سوگ فرو برده بود، مورد تجزيه و تحليل قرار دادند .

فالول گفت: «خداوند پرده ها را كنار مي زند و به دشمنان امريكا اجازه مي دهد تا آنچه شايسته اش بوده ايم، بر ما ارزاني بدارند» .

رابرتسون پاسخ داد: جري ! احساس من اين است . من فكر مي كنم كه تنها پيش درآمد ترور را ديده ايم، ما هنوز نخواسته ايم ببينيم كه در حق اين ملت چه مي توانستند بكنند» .

سپس فالول اتحاديه آزادي هاي مدني امريكا (اي . سي . ال . يو) ، دادگاه هاي فدرال و كليه كساني را كه «خدا را از جامعه طرد مي كنند» مورد سرزنش قرار داد و گفت: كساني كه دست به سقط جنين مي زنند ، از اين حادثه مسووليتي بر دوش دارند ، زيرا خداوند استهزا نخواهد شد . وقتي ما جان 40 ميليون نوزاد بي گناه را مي گيريم، خدا را ديوانه مي كنيم . من در واقع بر اين باورم كه كفار ، ساقطان جنين، طرفداران برابري زنان و مردان (Feminists) ، همجنس بازاني كه فعالانه در تلاشند سبك زندگي ديگري را جايگزين كنند و اي . سي . ال . يو . همه كساني كه تلاش كرده اند امريكا را به دنيا پرستي سوق دهند همه را **طرف** خطاب قرار مي دهم و مي گويم شما كمك كرديد اين اتفاق بيفتد .

در فضايي كه ادبيات مذهبي در خدمت خواسته هاي نظامي و سياسي قرار مي گيرد رئيس جمهور بوش با به عهده گرفتن نقش مقام روحاني امريكا و جهان متمدن فرمان زير را صادر كرد:

116-1-3 .**فرمان رئيس جمهوربوش بمناسبت يازده سپتامبر**:

قلب همه ما به خاطر گرفته شدن ناگهاني و دور از احساس جانهاي بي گناه داغدار است .

ما براي التيام اين قلبهاي داغديده و به دست آوردن توان خدمت و تشويق همديگر به داشتن اميد وايمان دعا مي كنيم . كتاب مقدس مي فرمايد : «قديسين كساني هستند كه شيون و زاري مي كنند ، زيرا در دنياي ديگر تسلي خواهند يافت» .

من تك تك خانواده هاي امريكايي و خانواده امريكا را دعوت مي كنم روز ملي نيايش و يادمان را به احترام ياد و خاطره هزاران قرباني اين تهاجم وحشيانه و تسلي خاطر آنهايي كه عزيزان خود را از دست داده اند ، زنده نگه دارند . ما به واسطه اين تراژدي ملي و فقدان فردي به حيات خود ادامه خواهيم داد .

در حال ما التيام و بهبودي به دست خواهيم آورد و به رغم وجود همه شياطين، قدرتمند و متحد خواهيم ماند : يك ملت تحت قدرت خدا .

حال، من، جورج دبليو بوش، رئيس جمهور ايالات متحده امريكا به اعتبار اختياري كه قانون اساسي و قوانين ايالات متحده عطا كرده است، بدين وسيله جمعه 14 سپتامبر 2001 را به عنوان روز ملي نيايش و يادمان براي قربانيان حملات تروريستي 11 سپتامبر 2001 اعلام مي كنم . از مردم ايالات متحده و اماكن مقدس مي خواهم روز ملي نيايش و يادمان را با آيين يادمان نيمروزي، نواخته شدن ناقوس ها در آن ساعت و روشن كردن شمع هنگام شب و براي دعاي شب به ثبت رسانند . من كارفرمايان را تشويق مي كنم به كارگران خود اجازه دهند هنگام تعطيلي وقت غذاي نيمروزي در اين آيين شركت كرده، كشورمان را دعا كنند .

من از مردم جهان، آنان كه خود را در رنج ما شريك مي دانند ، دعوت مي كنم در اين مراسم رسمي به ما بپيوندند .

براي شهادت دستانم را بلند كرده ام در روز سيزدهم سپتامبر، از سال خدايان عيسي مسيح دو هزار و يك و از سال استقلال ايالات متحده امريكا دويست و بيست و شش .

116-1-4 .بر گزاریی آیین بی سابقه در کلیسای جامع فدرال. رئیس جمهور

و خانم بوش، چهار رئيس جمهور پيشين (بيل كلينتون، جورج بوش بزرگ، جيمي كارتر و جرالد فورد) و تقريبا همه اعضاي كنگره در

مراسم نيايش شركت كرده بودند . يك كاردينال، يك خاخام و يك امام جماعت مسلمان كه به نوبت جلسه را رهبري كردند . مشهورترين مبشر انجيلي تلويزيون پيشوا بيلي گراهام، كه 15 سال پيش جورج دبليو بوش را ارشاد كرده بود، موعظه رسمي خود را ايراد كرد :

از جمله چيزهايي كه بسيار به آن نيازمنديم ، تجديد حيات روحي در اين كشور است . ما نيازمند تجديد روحي در امريكا هستيم . خداوند در جاي جاي كتاب مقدس مي فرمايد از گناهان توبه كنيم و به سوي او بازگرديم و او به شيوه اي تازه به ما بركت خواهد داد . ما در حال حاضر يك راه بيشتر براي انتخاب نداريم؛ يا به عنوان يك ملت از جنبه روحي و عاطفي از هم بپاشيم و نابود شويم، يا بپذيريم كه در جريان همه اين تلاشها بايد قدرتمند شويم تا بر شالوده اي استوار تجديد بنا كنيم . من بر اين باورم كه در مرحله آغاز تجديد بنا بر آن شالوده قرار گرفته ايم .

آن شالوده اعتقاد به خداست . ما نيك مي دانيم كه خداوند مي خواهد آگاهي، شجاعت و قدرت به رئيس جمهور و اطرافيان او عطا فرمايد . امروز روزي است كه با عنوان روز پيروزي در يادها حفظ خواهيم كرد .

پس از آن رئيس جمهور بوش بر بالاي منبر قرار گرفت و خطابه اي ايراد كرد .

اين خطابه را مشاورش انجيلي اصولگرا ميكايل گيرسون (Gearson Michael) تهيه كرده بود:

مسووليت ما در برابر تاريخ روشن است پاسخگويي به اين تهاجم و پاك كردن جهان از لوث وجود اين شياطين .

جنگي پنهان، همراه با نيستي بر ما تحميل شده است اين ملت مسالمت جو در عين حال بي رحم است، آن گاه كه به خشم تحريك شود . نشانه هاي خداوندي هميشه همان هايي نيستند كه ما در پي آنها هستيم . ما در تراژدي مي آموزيم كه نيات او هميشه با نيات ما يكي نيست . نيايشگران صبر فردي، خواه در خانه ها و خواه در اين كليساي جامع شناخته شده اند ، آنها شنيده اند و فهميده اند .

نيايشگراني كه به ما در گذراندن روز و تحمل شب ياري مي كنند ، نيايشگراني آشنا يا غريب كه در اين سفر به ما دلگرمي و قوت مي دهند و نيايشگراني كه آرزوهاي ما را به آرزوهايي بزرگتر از آرزوهايمان تغيير داده اند . . .

امريكا كشوري بخت يار است، آنقدر كه از اين بابت به خداي بزرگ شاكر است، لكن رنج از ما دريغ نشده .

در هر نسلي، جهان دشمنان آزادي بشر را به وجود آورده است . آنها به امريكا حمله كردند ، چون ما خانه آزادي و مدافع آن هستيم و تعهد پدرانمان فرياد عصر ماست . در اين روز ملي نيايش و يادمان، از درگاه خداوند متعال مي خواهيم به كشور ما نظر كند و به ما صبر عطا كند و مشكلات پيش روي را بردارد .

دعا مي كنيم كساني را كه در اندوه گام برمي دارند ، تسلي خاطر و آرامش عطا فرمايد ، براي جانهايي كه حال بايد براي خاطر آنها شيون كنيم و وعده جانهايي كه خواهند آمد ، او را سپاس مي گوييم .

اطمينان داريم نه مرگ و نه زندگي؛ نه فرشتگان و نه ارواح خبيثه و قدرتها؛ نه اشياي موجود و نه اشيايي كه پيدا خواهند شد؛ نه بلندي و نه ژرفا؛ هيچ يك نمي توانند ما را از عشق خدا جدا كنند . خدا ارواح رفتگان را بيامرزد و به ما آرامش دهد و هميشه راهنماي سرزمينمان باشد . خداوند به امريكا خير و بركت عطا فرمايد .

واشنگتن پست بعدها دگرديسي جورج دبليوبوش را تجزيه و تحليل كرد:

نخستين بار پس از آن كه محافظه كاران مذهبي به جريان سياسي نويني تبديل شدند ، رئيس جمهور ايالات متحده رهبر بالفعل آن شد ؛ موقعيتي كه رونالدريگان هرگز شايسته آن نبود ، گرچه از سوي محافظه كاران مذهبي مورد ستايش قرار گرفت .

نشريات مسيحي، راديو و تلويزيون بوش را مكرر با تمجيد به نمايش در مي آورند ، در حالي كه واعظان بر بالاي منابر رهبري او را فضل الهي تلقي مي كنند . جمعي از رهبران مذهبي كه با او ملاقات كرده اند ، به ايمان او شهادت مي دهند؛ در همان حال وب سايت ها مردم را براي دعا و روزه داري به خاطر رئيس جمهور تشويق مي كنند .

ظهر روز 14 سپتامبر، پس از مراسم نيايش، رئيس جمهور ايالات متحده در 43 كشور عضو شوراي اروپا از جمله روسيه و بسياري از كشورهاي ديگر جهان براي قربانيان حمله 3 دقيقه سكوت كردند . بنا براين همگي به طور ضمني رهبري مسيحي دوباره تولد يافته اصولگرا را كه عزم خود را براي رهبري آنها در «مبارزه تاريخي خير عليه شر» اعلام كرده بود پذيرفتند .

آيا غوغاهاي سياسي و صوفي گرانه مبشران انجيلي تلويزيون سرايت كننده است ؟ نه شوك روان شناختي، نه حرمتي كه فرد ممكن است نسبت به درگذشتگان احساس كند ، هيچ يك نمي توانند اين اشتياق شديد مذهبي را توجيه كنند . گرچه ايالات متحده در اصل كشوري خداسالار بوده است كه شالوده هاي آن را پيورتين هاي فراري از دست پادشاهي تحمل ناپذير بريتانيا بنا نهاده اند ، با اين حال آنها هرگز ملت فوق العاده پارسا منشي نبودند .

در آنجا مبشران انجيلي تلويزيون در نقش استراتژيست هاي نظامي ايفاي نقش مي كنند .

هرگز پيشينه تاريخي وجود ندارد كه رئيس جمهور امريكا خطا به رزم خود را در كليساي جامع ايراد كند .

خطاب جورج دبليو بوش به «مردم دنيا ، آنان كه در رنج ما شريكند در اين مراسم رسمي به ما به پيوندند» .

از مراسم مذهبي حتي در جمهوري غيرمذهبي فرانسه نيز اجابت شد .

به همين دليل سران اجرايي فرانسه، رئيس جمهور ژاك شيراك و نخست وزير لايونل جاسپين در 12 سپتامبر فرماني به شرح زير امضا كردند :

جمعه 14 سپتامبر 2001، روز عزاي ملي براي قربانيان حمله يازده سپتامبر 2001 در ايالات متحده امريكا اعلام شده است .

آنها شب قبل از مراسم به همراه جمع كثيري از مسوولان و وزراي منتخب براي شركت در مراسمي جهاني در كليساي امريكاييان پاريس حضور يافتند و سرود معروف «خدا به امريكا بركت دهد» را به آواز خواندند .

اين نيايش ها ، در گوشه و كنار جهان و به وسيله اعلاميه ها و بعضا مجادلاتي زنده محكوم شد . مخالفان مي گفتند كه اين دست نوشته هاي گسترده به نظر مي رسد ، به طور ضمني بيانگر آن است كه هزاران قرباني امريكايي به نحوي بيش از قربانيان نژادي اخير ارزش و اعتبار داشته اند ، در حالي كه هيچ يك از آنها چنين احترامي را كسب نكرده بودند . ما بايد اين مجادله را نوعي خودداري از پذيرفتن اغواي سياسي احساسات مذهبي تلقي كنيم . سه دقيقه سكوت براي پروراندن اين بصيرت كه درگيري ها را مي توان به طور مسالمت آميز و بدون كمك گرفتن از تروريسم حل و فصل كرد ، ممكن بود به صورت عالمگير پذيرفته شود ، اما دعا تنها براي قربانيان تروريسم در قلمرو امريكا پذيرفتني نيست . اين آيين ها بيانگر شوق جمعي براي دستيابي به صلح نبود ، بلكه تلاشي براي توجيه انتقام گيري هاي آتي بود . اين لحظه نيايش نقطه عطفي در تاريخ به شمار خواهد رفت .

بعدها واشنگتن پست نوشت:

به محض اين كه سرود ملي در كليساي جامع نواخته شد ، ايالات متحده جنگ را آغاز كرد . اين جمله مي توانست بسط يابد . جهان با پيوستن به سوگ امريكا وارد جنگ شد . در اين حال بهتر است از خود بپرسيم كه چرا چنين يكدلي بنده واري سازمان يافت ؟ بي شباهت به بسيج هم پيمانان نظامي ، هيچ پيمان بين المللي نمي تواند چنين اجباري را تحميل كند كه براي نيايش كنار هم جمع شويد كه ايالات متحده سوگوار است .

با همه اين احوال به بازي كشاندن هم پيمانان چون ناتو ، اي ان زد ، يواس وا اي اس سهل تر و سريعتر از فرمان سوگ بين المللي است .

اگر اندكي دقت به خرج دهيم ، در مي يابيم كه فرمان فرانسويان كه در 12 سپتامبر به امضاي ژاك شيراك و ليونل جاسپين رسيد ، پيشتر از آن بود كه جورج دبليو بوش روز عزاي ملي اعلام كرد .

چنين عملكردي در مقياس جهاني نيازمند به كارگيري شبكه‌اي از تفوق و برتري است كه بتواند تقريبا همه دولتهاي دنيا را تحت فشار قرار دهد . افزون بر همه اينها ، اين عمل يك هدف سياسي داشت: با اغواي احساسات ديني، دولت امريكا نه تنها قربانيان حملات، كه تفسير خود از حوادث را نيز تقديس كرد .

از آن پس هر سوالي از واقعيت اين والامقامان توهيني به مقدسات تلقي خواهد شد . ترتيباتي كه براي تحميل سوگواري بين المللي به كار رفت در اكتبر 2001 مخفيانه اساسي رسمي تر يافت . دفتر تاثيرات استراتژيك در درون پنتاگون به وجود آمد و تحت امر ژنرال سيمون پت وردن (Simon PPete Worden) فرمانده اسبق فضايي ايالات متحده قرار گرفت. اين عضو (International Information Programs) در دپارتمان ايالتي، و از طريق گروه اطلاع رساني نظامي بين المللي با برنامه هاي اطلاعرساني بين المللي ارتباط داشت . مديريت اين گروه را نيز كلنل برد وارد (Colonel Brod Ward) برعهده داشت . اين دفتر در حال حاضر براي اغواي افكار عمومي غرب و حكومت هاي غربي تلاش مي كند .

116-1-5 .اختيارات فوق العاده

در صبح روز 14 سپتامبر كنگره ايالات متحده به پرزيدنت جورج بوش اختيار داد تا از كليه قواي قهريه مناسب و مورد نياز بر عليه تمامي ملت ها ، سازمان ها يا اشخاصي كه به تشخيص او در حملات تروريستي 11 سپتامبر 2001 دست داشتند يا در انجام آن مساعدت نمودند ، يا به آن سازمان ها و اشخاص پناه دادند ، به كار گيرد ، تا از تكرار اينگونه حملات تروريستي بر عليه ايالات متحده توسط اينگونه ملل، سازمان ها يا اشخاص جلوگيري به عمل آورد .

اين قطعنامه مشترك هر دو مجلس نمايندگان با اكثريت آرا به جزيكي، كه متعلق بود به نماينده دمكرات ها از كاليفرنيا به نام باربارالي، تقريبا بدون هيچگونه جر و بحثي تصويب شد .

متن اين قطعنامه به پرزيدنت بوش در مبارزه با سازمان هاي تروريستي غير دولتي اختيارات كامل مي دهد ، اما «اختيارات فوق العاده» داده شده كاملا «اختيارات جنگي» نيستند . پرزيدنت جورج بوش ملزم است قبل از شروع هرگونه عمليات خصمانه اي بر عليه كشور ديگر كنگره را مطلع نمايد .

به منظور انجام اولين عمليات، پرزيدنت بوش از كنگره درخواست يك اعتبار بيست ميليارد دلاري نمود . در يك حركتي وطن پرستانه به كفايت اين مبلغ شك كرده و هر دو مجلس نمايندگان و پس از 5 ساعت بحث چهل ميليارد دلار تصويب نمودند . علاوه بر اين، پرزيدنت بوش دستور بسيج حداكثر پنجاه هزار نيروي ذخيره را نيز صادر كرد .

وزير دفاع، دونالد رامزفلد ، 35500 نيرو را احضار نمود (10000 نفر از ارتش، 13000 نفر از نيروي هوايي، 3000 نفر نيروي دريايي Navy، 7500 نفر نيروي دريايي Marines و 2000 نفر از گارد ساحلي .(

آخرين باري كه چنين بسيج نيرويي صورت گرفت به جنگ خليج مربوط مي شد . اين بار تعداد نيروهاي احضار شده پنج برابر بيشتر بود چون كه به ناوگان جنگي نيرومند تري نياز بود . جورج بوش در 20 سپتامبر در جلسه مشتركي خطاب به كنگره نطق مهمي ايراد نمود .

در اين نطق چهره هاي شناخته شده متعددي از جمله نخست وزير انگلستان، تونى بلر او را همراهي مي نمود .

در اين هنگام او سرانجام به طور رسمي اسامه بن لادن و سازمانش را مسوول اين حملات اعلام نمود و به رژيم طالبان اولتيماتوم داد: تمامي رهبران القاعده را كه در سرزمين شما مخفي شده اند به ايالات متحده تحويل دهيد .

تمامي افراد از جمله شهروندان امريكايي را كه زنداني نموده ايد آزاد كنيد . از روزنامه نگاران خارجي، ديپلمات ها و مددكاران در كشورتان حمايت نماييد . فورا و براي هميشه هر نوع اردوگاه آموزش تروريست ها در افغانستان را تعطيل كنيد **(يعنى كه تا سال و تا فروپاشيدن مركز جهانى نيويارك اردگاههاى اموزش تروريستها اين اردوگاهها تا 2001 از جانب امريكائيان بمنظور آموزش تروررستى در خاك افغانستان دايربوده است.)** و هر شخصي در تشكيلات آنها را به مسوولان مربوطه تحويل نماييد . اجازه دهيد ايالات متحده دسترسي كامل به اردوگاه آموزش تروريست ها داشته باشد تا مطمئن شود ديگر در آنها فعاليتي صورت نمي گيرد . اين مطالبات قابل مذاكره نمي باشند طالبان بايد اين خواسته ها را اجابت نمايد و بايد اين كار را سريع انجام دهد . آنها بايد تروريست ها را تحويل دهند يا در سرنوشتشان شريك گردند .

علاوه بر آن او (پرزيدنت بوش) ايجاد يك «اداره امنيت ملي» به سرپرستي يك وزير و تحت نظارت مستقيم خود او را اعلام كرد . اين اداره جديد ايجاد و هماهنگي اجراي استراتژي ملي جهت در امان نگه داشتن ايالات متحده از تهديدات و حملات تروريست ها را بر عهده خواهد داشت .

رئيس جمهور اضافه نمود كه او دريادار (Marian) و استاندار اسبق پنسيلوانيا، تام ريج را جهت اداره اين مركز گمارده است. به منظور تكميل نمودن اين اقدامات، حكومت بوش تصميمات متعددي جهت تقويت حفظ اسرار نظامي اتخاذ نمود .

روز بعد از حملات، يعني 12 سپتامبر، رامزفلد در مصاحبه مطبوعاتي اش در پنتاگون اظهار نموده بود كه: ذكر اين نكته حائز اهميت است كه هنگامي كه افراد با اسرار نظامي سر و كار دارند و اين اسرار طبقه بندي شده را در اختيار افراد غير قرار مي دهند، شانس دولت ايالات متحده در تعقيب كساني كه به آن كشور حمله و بسياري از امريكاييان را كشته اند بشدت كاهش مي دهد .

ثانيا 1، هنگامي كه اطلاعات طبقه بندي شده مربوط به عمليات نظامي در اختيار و دسترس كساني قرار مي گيرد كه نبايد به آن اطلاعات دسترسي داشته باشند، تاثير اجتناب ناپذير اين عمل آن است كه زندگي مردان و زنان نظامي به خطر مي افتد چون كه آنها بايد آن عمليات را به انجام برسانند .

هنگامي كه خبرنگاران در روز 25 سپتامبر از او سوال كردند كه آيا او براي حفظ اسرار دروغ هم گفته است يا نه، رامزفلد پاسخ داد كه او شخصا به اندازه كافي باهوش هست تا راههاي ديگري براي حفظ اسرار بيابد، اما بايد همكاران او نهايت سعي خود را به عمل آورند .

وزير دفاع رامزفلد: البته بايد به عبارت معروف وينستون چرچيل اشاره نمود هنگامي كه گفت از من نقل قول نكنيد .

من نمي خواهم كه اين را از طرف من نقل قول كنيد، بنابراين از طرف من نقل قول نكنيد .

او گفت كه بعضي وقتها واقعيت چنان گرانبهاست كه بايد با لشگري از دروغ از آن محافظت نمود صحبت كردن درباره تاريخ حمله و زمان حمله و در حقيقت، آنها نه تنها درباره تاريخ حمله نرماندي يا محل آن سخن نگفتند، اصلا آيا مي خواستند به ساحل نرماندي يا شمال بلژيك حمله كنند يا نه، در واقع طوري طراحي كردند كه آماني ها را در مورد مكان حمله گمراه كنند . يك ارتش ساختگي تحت فرمان ژنرال پتن به وجود آورده بودند .

اين بخشي از تاريخ است و خواستم شما آن را در نظر داشته باشيد .

هرگز به خاطر نمي آورم به مطبوعات دروغ گفته باشم، قصد انجام اين كار را هم ندارم و دليلي هم براي دروغ گفتن وجود ندارد . راههاي زيادي وجود دارد كه بتوان از دروغ گفتن اجتناب كرد و من اين كار را نمي كنم .

خبرنگار: اين شامل همه افراد در وزارت دفاع مي شود ؟

رامسفلد: حتما شوخي مي كنيد (خنده حضار) در روز دوم اكتبر معاون وزير دفاع پيت آلدريج پسر، نامه اي خطاب به كليه فروشندگان اسلحه نوشت .

او در نامه اش خاطرنشان نمود كه اطلاعات نظامي كه در دسترس آنها قرار داده مي شود، حتي كم اهميت ترين اطلاعات مي تواند مقادير قابل توجهي از اسرار وزارت دفاع را فاش نمايد بنابراين احتياط از طرف غيرنظاميان بسيار ضروري بود .

در تاريخ 4 اكتبر يك نامه الكترونيكي توسط مدير خريد نيروي هوايي ارتش ايالات متحده به نام دارلين درويون به تمامي توليد كنندگان اسلحه ارسال و پيامدهاي نامه آلدريج در آن به وضوح بيان گرديد . تمامي سازندگان اسلحه از بحث و صحبت با روزنامه نگاران درباره قراردادهاي تحت مذاكره و قراردادهايي كه قبلا امضا شده و به افكار عمومي اعلام شده بودند منع شده بودند . منع گفتگو در اين موارد تنها به ايالات متحده محدود نبوده بلكه تمامي كشورهاي خارجي كه فروشندگان در آنجا حضور مي يافتند را نيز شامل مي شد .

پرزيدنت بوش در روز 5 اكتبر در اقدامي كه قانون اساسي ايالات متحده را نقض مي نمود به چندين عضو كابينه اش دستور داد تا از انتقال اطلاعات به اعضاي كنگره خودداري نمايند (به اسناد و ضمايم مراجعه شود.)

معاون وزير دفاع، پائول ولفوويتز، در روز 18 اكتبر يادداشتي براي روساي ادارات فرستاد تا در بين كارمندان و پرسنل دپارتمان ها توزيع گردد .

او خطاب به افراد چنين نوشت: بنابراين حياتي است كه كارمندان وزارت دفاع همچنين افراد در ساير سازمانها كه از وزارت دفاع حمايت مي كنند ، هنگام گفتگو درباره اطلاعات مربوط به فعاليت هاي وزارت دفاع احتياط قابل ملاحظه اي نمايند ، صرف نظر از اين كه چه وظايفي بر عهده دارند .

در اماكن عمومي هيچگونه گفتگوي مربوط به كارهايتان انجام ندهيد ، همچنين هنگام رفت و آمد بين منزل و محل كار يا هنگام مكالمه بر روي وسايل الكترونيكي فاقد ايمني . درباره اطلاعات طبقه بندي شده فقط در اماكن مجاز و با افرادي كه نياز خاصي به دانستن آن اطلاعات دارند و در شرايطي كه وسايل امنيتي مناسب وجود داشته باشند گفتگو كنيد . همچنين از اطلاعات طبقه بندي نشده بايد مراقبت نمود چون كه با افشا شدن آنها مي توان نتيجه گيري هاي حساسي از آنها نمود .

اغلب اطلاعات كه ما براي انجام عمليات وزارت دفاع استفاده مي كنيم بايد از اطلاع عموم مخفي نگه داشته شوند چون اين اطلاعات داراي حساسيت خاصي مي باشند .

اگر شكي داشتيد ، از گفتگو درباره اطلاعات رسمي وزارت دفاع با ديگر پرسنل وزارت دفاع خودداري نماييد .

در همان زمان مقامات فدرال اقداماتي نمودند تا تحقيقات درباره حملات سري بماند .

در روز 11 سپتامبر اف بي آي (FBI) از شركتهاي هوايي درخواست نمود تا با مطبوعات گفتگو ننمايند .

با اين وجود شهادت آنها هر دو موضوع كه چرا هواپيماها پر از مسافر نشدند و چرا هواپيماربايان در ليست مسافران نبودند را مشخص مي نمايد . عصر همان روز ماموران اف بي آي در خانه برادران ژولز و جيدئون نادت منتظر آنها بودند كه در زمان برخورد هواپيماها به

ساختمان ها در منهتن بودند . ماموران اف بي آي پنج ساعت فيلمبرداري ويدئويي كه توسط دو روزنامه نگار از داخل برجهاي مركز تجارت جهاني و از خارج ساختمان تهيه شده بود را مصادره نمودند . فقط 6 دقيقه از فيلمبرداري كه برخورد اولين هواپيما به ساختمان را نشان مي داد به آنها برگردانده شد .

اين سند كه به كمك آن مي شد سقوط مركز تجارت جهاني را بهتر فهميد مهر و موم شد . اف بي آي همچنين از شركت اديگو (Odigo) خواست تا با مطبوعات گفتگو ننمايند .

جالب توجه است تا بدانيم دقيقا چگونه به آنها اخطار شد و چه اقداماتي براي محدود كردن تعداد افراد در برج ها در آن روز صورت گرفت. عينا ، مقامات نظامي هر نوع گفتگويي بين كارمندانشان و مطبوعات را منع نمودند .

بنابراين روزنامه نگاران نمي توانند از خلبانان جنگنده ها يا پرسنل پايگاه هاي نيروي هوايي در «بارگز ديل» يا «آفوت» تحقيق نمايند .

كانون وكلاي امريكا ، به نوبه خود ، با آگاهي از اين كه محاكمات براي غرامات ناشي از حملات مي تواند منجر به برملا شدن اسرار رسمي بينجامد ، اعلام كرد كه هر قاضي كه سعي نمايد به نام خانواده قربانيان دست به اقدامات قانوني بزند را از ليست قضايي خود خارج خواهد نمود .

اين ممنوعيت فقط 6 ماه به طول كشيد كه پس از آن بعضي آزمايشات و بررسي ها مقدور نمي باشند . پرزيدنت بوش شخصا با رهبران كنگره تماس گرفته و از آنان خواست با ايجاد كميته تحقيقات درباره حوادث 11 سپتامبر امنيت ملي را به خطر نيندازند . به خاطر حفظ ظاهر و همچنين ورق زدن صفحه (turning the page) رهبران كنگره تصميم گرفتند تحقيقات مشترك از هر دو مجلس .

..در مورد اقدامات صورت گرفته از زمان 11 سپتامبر به عمل آورند تا از حملات تروريستي جديد جلوگيري شود .

در روز 10 اكتبر، مشاور امنيت ملي، كاندوليزا رايس، مديران شبكه هاي تلويزيوني مهم را به كاخ سفيد فرا خواند (ابي سي، سي بي اس، سي ان ان، فاكس، فاكس نيوز، ام اس ان و ان بي سي) تا از آنها بخواهد تا با اين موضوع با مسوولیت برخورد نمايند .

اگر آزادي مطبوعات يك اصل است ، از روزنامه نگاران دعوت به عمل آمد در مورد اطلاعات قضاوت نموده و از پخش هر چيزي كه براي امنيت مردم امريكا مضر باشد خودداري نمايند . مطبوعات نيز اين پيام را به وضوح و روشني دريافت نمودند . بلافاصله «ران گاتينگ» (سردبير سيتي سان) و «دن گوتري» (سردبير ديلي كورير) كه جرات كرده بودند از بوش انتقاد كنند اخراج شدند .

پراودا و ايزوستيا در دوران اتحاد شوروي سابق سخت در فشار بودند تا از مطبوعات امريكايي در خدمت به برنامه هاي رسمي پيشي بجويند . آنها مساله پرداختن به وقايع را به كناري نهاده و يا حتي فراهم نمودن محلي كه بتوان در آنجا مشكلات را بحث نمود را فراموش كرده اند .

اين افتضاحي است كه وجود يك سيستم تبليغات و نه يك مطبوعات جدي و واقعي در يك جامعه دمكراتيك را برملا مي سازد . ادوارد هرمان، استاد علوم سياسي در دانشگاه پنسيلوانيا اظهار نمود .

سرانجام، پس از سه هفته مباحثه ، كنگره قانون متحد كردن و نيرومند ساختن امريكا را با فراهم نمودن ابزارهاي مناسب مورد نياز براي پيشگيري از تروريسم را تصويب نمود (كه نام اختصاري قانون USA PATRIOT را به ما مي دهد .(اين قانونگذاري استثنايي انواع آزادي هاي مدني را به مدت 4 سال به حالت تعليق درمي آورد تا به دولت ايالات متحده ابزار لازم جهت مبارزه موثر با تروريسم را بدهد . براي هيچ كس پوشيده نيست كه 4 سال تمام دوره زمامداري جورج دبليو بوش به انضمام دوره انتخابات قبل از دور دوم انتخابات رياست جمهوري را در برمي گيرد .

اين قانون بنا به يك تعريف خيلي كلي و عام «تروريست ها و حاميان آنها را تحت فشار قرار مي دهد .»

بنابراين، جمع آوري پول براي خانواده هاي اعضاي IRA كه درانگلستان زنداني شده اند يك جرم فدرال است. طول مدت بازداشت بدون اتهام براي خارجيان مظنون به تروريسم به يك هفته افزايش يافته است. در صورت وارد نمودن اتهام (به هر دليلي، بدون هر گونه ارتباط لازم به مظنون بودن از تروريسم)، مظنونين ممكن است به صورت مخفي تا 6 ماه در بازداشت بمانند، در صورتي كه دادستان كل بر اين باور باشد كه آزادي آنها «امنيت ملي يا اجتماع را به خطر مي اندازد» بدون محدوديت قابل تمديد است. بلافاصله، 1200 مهاجر به مدت نامعلومي با اتهامات افشا نشده بازداشت شدند. كنسولگري هاي خارجي از نقض حقوق اساسي شهروندان كشورهاي متبوعشان شكايت كرده اند، همان گونه كه سركنسول پاكستان در نيويورك اظهار داشت: در اغلب موارد ما نه از هويت و نه از مكان بازداشت افراد كشورمان مطلعيم. در بهترين شرايط، به ما تعداد افراد بازداشت شده را اطلاع مي دهند .

مقامات امريكايي هم آنها را تحت فشار قرار مي دهند تا با نمايندگان كنسولگري و وكلايشان تماس نگيرند اين كاملا غيرقابل قبول است .

قانون USA PATRIOT در نهايت به اف. بي. آي (F.B.I) اجازه مي دهد مانع گفتگوي افراد بدون حضور يك قاضي شوند . در روز 31 اكتبر وزارت دادگستري حق افراد زنداني را از گفتگو به تنهايي با وكلايشان را به حالت تعليق درآورد . بنابراين، امكان نظارت و ضبط اين ملاقات ها وجود داشت و اظهارات مظنونين ممكن بود برعليه آنها استفاده شود ، كه از امكان مشاركت وكيل با موكلش براي طرح استراتژي دفاعي جلوگيري بعمل مي آورد . در روز 13 نوامبر پرزيدنت بوش دستور داد كه خارجيان «مظنون به تروريسم» به انضمام اعضا و اعضا سابق القاعده و افرادي كه كمك كردند (حتي بطور ندانسته) براي ارتكاب اعمال تروريستي توطئه كردند (حتي آنهايي كه انجام نشد) توسط دادگاه هاي فدرال محاكمه نخواهند شد و نه حتي توسط دادگاه هاي نظامي، بلكه توسط كميسيون هاي نظامي .

اين كميسيون ها توسط وزير دفاع منصوب شده و رويه خود را راسا تعيين خواهند نمود . اين محاكمات مي توانند پشت درهاي بسته برگزار شوند . «محاكمه كنندگان نظامي» ملزم به ارائه مدرك كه ممكن است در اختيار داشته باشند به متهمين و مدافعان آنها نيستند . تصميمات كميسيون ها با آراي دوسوم اكثريت اخذ خواهد شد (و نه با كل آرا كه نرم بين الملل در موارد جنايي مي باشد) . در همان روز، وزارت دادگستري 5000 مظنون خاورميانه اي را براي بازجويي بازداشت كرد، مخصوصا تمامي آنها اوراق مهاجرتشان كامل بوده و هيچ سابقه اي نزد پليس نداشتند .

با استفاده از كميته ضد تروريسم تصويب شده توسط قطعنامه 1373 (28 سپتامبر 2001) در شوراي امنيت سازمان ملل، وزارت كشور از طريق سازمان ملل به متحدانش فشار آورد تا قوانيني مشابه به تصويب برسانند .

تا به امروز، 55 كشور (به انضمام فرانسه كه قانون امنيت روز به روز را تصويب نمود) بخش هايي از قانون USA PATRIOT را به قوانين داخلي شان اضافه نموده اند .

هدف آنها حمايت از شهروندانشان در برابر تروريسم نيست، بلكه به پليس ايالات متحده اجازه دهند دامنه فعاليت خود را به بقيه دنيا گسترش دهند . اين قوانين اساسا طول مدت بازداشت مظنونين در موارد تروريستي را افزايش مي دهد، آزادي مطبوعات را محدود مي سازد و جلوگيري از گفتگو بدون كنترل قضايي را مجاز مي سازد .

در انگلستان، قانون ضد تروريست بازداشت مظنون خارجي را بدون رويه قضايي ممكن مي سازد، كه اين اعلاميه حقوق بشر اروپا را نقض مي كند .

در كانادا، قانون ضد تروريست روزنامه نگاران را ملزم مي سازد در صورت دستور قاضي منابع خود را افشا كند يا خطر زنداني شدن را به جان بخرد . در آلمان، به سرويس هاي جاسوسي اختيارات قضايي داده شده كه آنها را به پليس سياسي مبدل نموده است .

به سرويس هاي مخفي ايتاليا اجازه داده شده در كشور همه نوع اعمال جنايتكارانه مرتكب شوند ، به نفع دفاع ملي ، بدون اين كه به مقامات قضايي پاسخگو باشند و غيره .

سرانجام، وزير كشور كالين پاول به اروپا آمد تا اطمينان حاصل كند نيروهاي پليس ملي اطلاعاتشان را بدون تشريفات اداري به اف. بي. آي (F.B.I) منتقل كنند و به اف. بي. آي اجازه دهند تيم هايي در دفاتر يورو پول (پليس اروپا) بگمارد .

از 11 سپتامبر به بعد ، دولت قوانيني تصويب نموده، روش هايي اتخاذ كرده، و تهديد به استفاده از خط مشي هايي نموده است كه با قوانين و ارزش هاي ما سازگار نبوده و قبل از اين تصور آنها نيز ممكن نبود ، نيويورك ريويو آو بوكز نوشت . غرق در شكوه وطن پرستي موهوم، سرزمين آزادي بيان و شفافيت سياسي در دامن دليل سياسي و نظامي افتاده بود كه به تمام سطوح جامعه بسط مي يافت . تغيير رسمي وقايع 11 سپتامبر چنين تغيير ناگهاني را توجيه نمي نمود .

اگر دشمن افراد درمانده اي بودند كه در غارهاي افغانستان مخفي شده بودند ، چرا بايد همگان از گفتگو در چهار ديواري پنتاگون بايد بهراسند ؟ چگونه قابل درك است كه يك مشت تروريست بتوانند با جمع آوري اطلاعات پراكنده در مورد فروش تسليحات به نقشه هاي ارتش ايالات متحده دست يابند ؟ چرا بايد عملكرد عادي موسسات را بايد به حالت تعليق درآورده و از دسترسي اعضا كنگره، حتي پشت درهاي بسته، از اطلاعاتي كه لازمه حكومت دمكراتيك است بايد جلوگيري كرد ؟ اگر داستان مقامات، كه حملات به تروريست هاي خارجي نسبت داده مي شد ، صحيح باشد ، چرا بايد مانع تحقيقات كنگره و مطبوعات شد ؟ آيا ما شاهد يك تغيير سياسي نيستيم كه خيلي قبل از 11 سپتامبر طراحي شده بود ؟ چندين مرتبه در نيم قرن اخير سيا سعي نموده است قوانيني به تصويب برساند كه از برملا نمودن اعمال دولت جلوگيري به عمل آورد و خدمتكاران جامعه و روزنامه نگاران را به خاطر اين برملاسازي تحت تعقيب قرار دهد .

در نوامبر 2000، سناتور بي نهايت مرتجع ريچارد شلبي، كه در آن زمان رياست كميته جاسوسي سنا را برعهده داشت، درخواست تصويب قانون سري بودن اعمال دولت را داشت كه توسط پرزيدنت بيل كلينتون وتوشد .

ريچارد شلبي دوباره در اوت 2001 به اين اقدام مبادرت ورزيد و اميدوار بود با عكس العمل مساعدي از طرف پرزيدنت بوش مواجه شود .

لايحه تحت مذاكره بود كه ناگهان حملات 11 سپتامبر روي داد و بخش هايي از آن در قانون جاسوسي 13 دسامبر 2001 الحاق گرديد . بلافاصله، دادستان كل جان اشكرافت واحد جديدي به وجود آورد كه وظيفه آن بررسي راه هاي جلوگيري از درز اطلاعات سري بود .

قرار بود در مدت 6 ماه گزارشي ارائه گردد اما قبلا وب سايت هاي (Web sites) رسمي متعددي حذف شده بودند: اطلاعات مربوط به افراد حذف شده بودند به دليل اين كه محتويات آنها مي توانست منجر به اين شود كه تروريست ها از آنها اطلاعات سري استنتاج نمايند .

قوه قضاييه، تحقيقات كنگره و مطبوعات، يعني همه نيروهاي مفيد خنثي و عقيم شده اند، در حالي كه قوه مجريه اختيارات ي براي خودش قايل شده است كه وارد سياست هاي داخلي شده كه قبلا توسط سيا و ارتش در خارج آزمايش شده اند . تاسيس اداره امنيت داخلي (OHS) كه توسط پرزيدنت بوش در تاريخ 20 سپتامبر به كنگره اعلام گرديد فقط در تاريخ 8 اكتبر مشروعيت يافت. اين يك اقدام موقت كه حاصل شرايط باشد نبود، بلكه حكايت از يك تغيير اساسي سيستم حكومت امريكا بود .

بنابراين، دولت بين امنيت داخلي و خارجي تفاوت قايل مي شد . مدير اداره امنيت داخلي همطراز مشاور امنيت ملي (كوندوليزا رايس) خواهد بود . هر كدام رياست شورايي را برعهده خواهند داشت: شوراي امنيت داخلي و شوراي امنيت ملي . وظايف آنها در موارد متعددي تداخل پيدا مي كرد .

همچنين پرزيدنت بوش يك نفر را به عنوان معاون مشاور امنيت ملي جهت نظارت بر فعاليت هاي ضد تروريستي گمارده است، اگر چه اين شخص گزارش هايش را براي كاندوليزا رايس مي فرستد ، اما اين گزارشات بايد در دسترس تام ريج هم قرار بگيرند .

اين پست كليدي به ژنرال وين . آ . دانينگ واگذار شد كه مخصوصا سابقه قلدرمآبي دارد . در ميان ساير مسائل، دانينگ مسوول نيروي عمليات مخصوص براي شبكه عقب مانده بود او همچنين بر همكاري بين دو شورا در اداره نفوذ استراتژيك نظارت خواهد كرد، كه مسووليت آن تاثير گذاشتن بر افكار و دولت هاي خارجي خواهد بود .

اداره امنيت داخلي اختيارات گسترده اي دارد كه با گذشت زمان تكامل خواهد يافت .

مشكل بتوان گفت: نقشي قابل مقايسه با «اداره بسيج جنگ (OWN) «در دوران جنگ دوم جهاني يا اداره سياست ملي كنترل مواد مخدر (ONDCP) داشته باشد كه بر عمليات نظامي در امريكاي لاتين نظارت دارد .

در هر حال، ما شاهد تسلط ارتش و سرويس هاي جاسوسي بر زندگي مردم هستيم .

تاريخ نويسان چنين ضبط خواهند كرد كه بين نوامبر 2000 و فوريه 2002، دمكراسي، آنگونه كه توسط آفرينندگان و «اعلاميه استقلال» و قانون اساسي ايالات متحده تجسم گرديده بود، عملا به پايان رسيد . با مرگ دمكراسي، دولت (ظاهراً به اصطلاح)خداسالاري فاشيستي امريكا متولد شد . دو روزنامه برجسته بنام هاي جان استنتون و وين مد اين موضوع ر اظهار نمودند[119] .

---

119 تری میسان ،دروغ بزرک،پیشین،فصل هشتم(پایان کار.

بخش یکصد و شانزدهم

افغانستان پس از یازده سپتمبر

شروع جنگ در افغانستان

بحث دوم

116-2-1.توضیحات در باره شروع جنگ در افغانستان

قسمیکه در بحث قبلی نیز به تفصیل اذعان گردید که :« جورج دبلیو بوش در نخستین ساعات حمله تروریستی به نیویارك در برابر اعضای حکومتش جنگ اجتناب نا پذیری را با بکار گیری اصطلاحات :«جورج بوش و حکومت او، «جنگ مقدس» ،«نخستین جنگ از جنگهای هزاره سوم»، جنگ خیر با شر ،جنگ تمدن با وحشی گری، جنگ دنیای آزاد با تعصب ،جنگ دیموکراسی با تروریزم و غیره را اعلام کرد .[120]

در جنگ افغانستان بر علاوه ابر قدرتهائی از قبیل ایالات متحده ، انگلستان، واتحادیه اروپا بعضی از سازمانها و موسسات پر قدرت فرا جهانی نیز شامل میباشند از قبیل تشکیلات فرامسیون ها ، صهیونستها و گروه های هراس افگنان مافیائی فروش وانتقال اسلحه و مواد مخدر .قبل از این که در مورد دلایل جنگ و علل انکشافی آن در افغانستان، شرق میانه ، مصر لیبیا و . . .بحث کنیم در مورد آمریکا و حقوق بشر مباحث مقاله قبلی را مکمل میسازم:

اگر امریکا خواهان واقعی امنیت در جهان هست باید موضع خود را در جهان تغییر دهد ویك ابرقدرت نظامی مداخله گر نباشد و اقتصاد دیگر کشور ها را قید و بند خود نسازد . بر اساس مجمع عمومی دفاع (Defiance Science Board) در سال 1997، «داده های تاریخی نمایانگر ارتباط مستقیم دخالت های امریکا در صحنه بین المللی با بالا گرفتن تروریستی علیه ایالات متحده است . »(جیمز پی . پینکرتون، "**اِلوی را فراموش کنید - امریکا بمب عظیمی فرو می افگند**" ، 2فبروری 1999، 36A) . حضور فعال نظامی (امریکا)در صحنه سیاست جهان ، ماسك فریبنده ای است برای دخالت بی پرده نظامیان و سیاست گران امریکا برای برپا یی پایگاه های نظامی شان بمنظور چیدن و پیش گیری از گسترش بیشتر تروریزم گردیده که با افتخار اعلام میدارند «ما پایگاه عظیم نظامی داریم و در حال حاضر دولت امریکا به سرعت در حال توسعه آنهاست ، و این امر بصورت اجتناب ناپذیر منجر به درگیری

120 رابرت دریفوس بازی شیطان.

های جدید خواهد شد .(اریك اشمیت(Eric Schmitt) وجیمز داؤ(James Dao)، «ایالات متحده در حال ساختمان پایگاه نظامی خود در منطقه افغانستان است» 9 جنوری 2002 نیویارك تایمز، 2002، 1 A؛ برای یك اقامت طولانی «نیویارك تایمز 9 جنوری ۲۰۰۲،۱۰ A؛ الینالیستونایا(Elena Listveenaya)، (واحد ایالات متحده پایگاه جدید در قرغزستان را به نمایش میگذارد ،)بوستون گلوب،10 جنوری2002، 1 A .

آنچه بوش به عنوان راه مبارزه با تروریزم بما پیشنهاد میکند همان است که رؤسای جمهور پیشتر از او، : ریگن ، کلینتن، از هر دو حزب قبلاً پیشنهاد کرده بودند [121]: «**ادامه سلطه جهان بر مجموعه مناطق جهان.**» چیزی که قبلاً امریکا به آن نام برنامه ریزی برای «**ناحیت اعظم**» (Grand Area)را داده اند .ناحیت اعظم سازمان پهناور و بزرگی از جهان است که باید بی وقفه تابع نیاز های اقتصادی ایالات متحده باشد . این ناحیه بزرگ آنطور که یکی از برنامه ریزان امریکائی توصیف کرده است ، «**حوزه بزرگی است که از لحاظ سوق الجیشی برای کنترول همه دنیا ضروری است.**»[122]

وحشتی که در یازده سپتمبر از حملات تروریستی تجربه شد ، همان چیزی است که در دیگر نقاط دنیا ، آسیای جنوب شرقی،عراق ،یوگوسلاوی ، در نتیجه بمباران های امریکا ، در نتیجه تروریزم افرادی که ما(امریکا) از آن حمایت و مسلح کردیم ، تجربه کرده اند . شناخت این مسایل می باید بر هر گونه تمایل به ادامه راه حل های نظامی تأثیر منفی میگذارد .

برای امریکائیان این تنها راه ممکن است که یا منطقه ای را بمباران کند ، یا قوای زمینی خود را پیاده نماید و یا هم تعزیرات عمیق اقتصادی که خواروبار و لباس و چیز های ضروری و مواد سوختی نیز شامل آن می باشد دست یازند مگر این تنها راه ممکن و راه حل میتواند باشد ؟

ابرمردان امریکائی هرگز نمیخواهند راه صلح را پیش گیرند چرا که جنگ نزدیك ترین نقطه عطف به رسیدن موضوع و موضع امریکا خواهد بود .آنها از نیروی دماغی و از تیز بینی خود در راه حل مشکلاتی که جهان به آن سر دچار است استفاده مینمایند وقابلیت هایی نظیر عواطف صلح ورزی و بشر دوستی و خصلت های نیکوی بشر که از قرنها به اینطرف بشر آنرا در بایگانی زندگی خود حفظ نموده همه آنرا از جان خود تکانده اند و دیگر نیازی به داشتن قابلیت هائی که منحصراً به بشر عطا شده را لازم نمی شمارند .

---

121 زین هاوارد ، جنگ و تروریزم، برگردان سعید ساری اصلانی،«یازده سپتانبر» ، ص 8تا 12

122 نوام چامسکی ، امریکای بزرگ و حقوق بشر،پشین ، ص ،10

دریکی از ماده های سوگند نامه بقراط آمده است «***آزار مرسان***» در واقع این یك نصیحت خردمندانه است . ولی جهان دیدند که (آمریکائیان) با بمباران افغانستان آزار و اذیت فوق العاده ای به این مردم غریب وبی نصیب از هر چیز میرسانند . (صحنه‌ای در پیش نظرم بعد از گذشت چهارده سال هنوز زنده است و آن این که مردم افغانستان (ظاهراً طالبان ویا حامیان آنها) حین حملات هوائی و زمینی امریکائیان که از قندز کتف بسته آورده شدند بعداً در قلعه جنگی دهدادی ولایت بلخ محبوس گردیدند و بعد از اینکه از تسلیمی آنها مایوس شدند همه را یکجائی به جوخه مرگ سپاریدند و در این راه چقدر مردمان دیگر جانهای خود را از دست دادند، این در حالیست که برای پنتاگون و امریکائیان تلفات افراد مهم نیست .

پروفیسور مارك هیرولد از طریق مطالعه نشریات داخلی و خارجی تعداد تلفات را بیش از 35000 تن بر آورد کرده .اوکه استاد اقتصاد در مدرسه عالی مدیریت وایتمور (Whittemore) در دانشگاه نیو همپشایردر امریکاست که تحقیق گسترده ای در مورد تعداد قربانیان بمبارانهای امریکا در افغانستان به عمل اورده است .[123]

116-2-2. مصیبت های جهانی جنگ امریکا در افغانستان

بر عکس سایر مناطق جهان ،مثلاً افغانستان در آستانه حمله امریکا، در حالت بدی قرار داشته که عموماً این مصیبت ها از دیده ها پنهان مانده است که آمدن قوای امریکا و باز شدن خریطه های ملیارد دالری و پولهای باد آوره ماحصل زحمات مردم امریکا که در افغانستان پخش شد حتی در ظرف سیزده سال و تا بحالا نتوانسته است مصیبت و درد قاطبه مردم افغانستان را دور ساخته باشد . قسمت هایی از این مصیبت ها که از دیده پنهان مانده اند عبارت است از : تعداد کوکانی که با مشکلات روانی کشنده دست و پنجه نرم میکنند که به علاوه معتادین به هروهین تا هنور نه تنها که التیام نیافته بلکه تعداد روبه فزونی شان در 1394(2015) به یك و نیم ملیون نفر میرسد و این در حالیست که نیمی از جامعه شهر ها و روستا ها حتی مردان و زنان بالغ به امراض روحی گرفتار اند . در جامعه ای که از آموزش و پرورش اکثراً در این مدت حذف زده شده است ، در اکثر روستاها در اکثر خانواده ها از ساده ترین وسایل آموزش و پرورش یعنی کتاب

---

123 سیدی عبدالواحد، شناخت سیاست خارجی ایالات متحده امریکا مقاله دوم؛رک. Mark W. Harold /pubpages,unh./mwherld/Afghanistan.doc,

و اسباب بازی نشانی نیست . چرا که مردم از اثر شدت فقر روز افزون مجبور شده اند حتی اولاد های خود را برای برآورده شدن مایحتاج شان بفروش برسانند که ندرتاً اینگونه اخبار در بین میدیا انتشار می یابد . اینجا در افغانستان نسل های وجود دارند که در خلائی از تنهائی و وابستگی بزرگ شده و امید را نمی شناسند . آیا هرگز مسئولین بلند پایه دولت امریکا متوجه شده اند که آیا چنین چیزی را برای خانواده های خود (فرزند ، برادرزاده و خواهرزاده وسایر وابستگان خود) پذیرند ؟ اگر این شرایط برای خود ،خانواده و فرزندان آنها غیر قابل قبول است، پس باید برای فرزندان افغانستانی و عراقی ،سوری ،مصری ولیبیایی و . . . نیز غیر قابل قبول باشد . چرا که بند (دوم) «اصل عدم استثنا» از اصول بنیانی «معاهده حقوق کودکان» سازمان ملل است . این حق مسلم این کوکان است که زندگی و آینده شان را نیاز دارند . آیا افرادی که در کشور های مرفع زندگی دارند به چنین چیزی هرگز متوجه شده اند ؟

مارتا گلهورن که روزنامه نگار و ماجرا جوی بشر دوست است: می نویسد «می خندد از بی عدالتی ها و ریا کاریها دیوانه وار بخشم می آید ، دلش برای ناتوانان می سوزد .» شهر موصل از شهر های آبادان در شمال عراق بود که در آن مردم تا قبل از (حمله امریکا به عراق)به رفاه می زیستند ولی در زمان جنگ ویرانگری و قتل و کشتار بی شمار و دهشتناکی در آنجا صورت گرفته بود مخصوصاً که در بازدید او در یك کشتارگاه جنگی ،لاشه های بیشمار گوسفندان ، یك تانکر آب ، گلوله یك موشك، یك کفش و باقیمانده جسد یك چوپان بجا مانده بود (خاطرات فلیسیتی از جنگ عراق، مجله انترناسیونالست نو)

یکی دیگر از وقایع ایکه در عراق رخ داده بود: « در زمان جنگ خلیج جورج بوش اول از نیروی نظامی عراق و مردم عراق» خواست که «سرنوشت شان را بدست خود بگیرند و صدام حسین را وادار کنند از قدرت کناره گیرد . همچنان در ماه مارس 1991 اکثریت شیعه عراق در جنوب به این ندای بوش پدر پاسخ مثبت دادند و قیام، کردند . این قیام در وهله اول، چنان موفقیت آمیز بود که ، در ظرف دو روز ، حکومت صدام حسین در جنوب عراق سقوط کرد و این رستاخیز مردمی به بصره شهر بزرگ عراق، گسترش یافت ، آغاز نوینی برای مردم عراق ممکن و در دسترس مینمود ، آنوقت بود که جفت قدیمی دکتاتور در واشنگتن، پیش از اینکه کار از کار بگذرد ، به موقع دخالت کرد.

آنوقت مخالفان صدام خود را با واشنگتن ،رو در رو یافتند که علیه آنها به حمایت از صدام برخاسته بود . در واقع امریکائیان جلوی مبارزان را گرفتند تا به انبار های اسلحه دست پیدا نکنند . [124]

---

124 سیدی عبدالواحد، شناخت سیاست خارجی ایالات متحده امریکا مقاله دوم؛رک. Mark W. Harold /pubpages,unh./mwherld/Afghanistan.doc,

116-2-3 .دو قدرت بزرگ در امریکا

شالوم به نوام چامسکی میگوید :نبرد اصلی با قدرت لابی اسرائیل است و تو با گفتن اینکه لابی اسرائیل خیلی موضعیت ندارد ، از نبرد اصلی شانه خالی میکنی . در جواب شالوم ، تومسکی میگوید : دو قدرت در ایالات متحده وجود دارد : یکی دولت امریکا است و دیگری لابی اسرائیل .سپس شالوم می پرسد : رویا رویی با کدامیك سخت تر است؟ ودر این مورد کدام جدی تر است . نوام میگوید : در مقابل لابی اسراییل هر فکری بکنید قابل مقایسه با دولت امریکا نیست ولی چنین بنظر میرسد که لابی اسراییل هرگز قابل مقایسه با دولت امریکا نخواهد بود بخاطر تمرکزش در شریانهای سیاسی ایالات متحده .

ولی چیزی که قابل مقایسه وسنجش در این میانه است قدرت واقعی هوا داران اسراییل یا همان جامعه روشنفکری یهودی در امریکاست که همه فعل و انفعالات جهانی را از موضع قدرت امریکا حل ودر جهان پیاده میسازند . موضع حمله به افغانستان بعد از یازده سپتامبر 2001 نیز یکی از همان خصایص جامعه روشنفکری یهود در امریکا و اروپا میباشد . این لابی پر قدرت که خود را در کلیه نقاط جهان **اربابان جدید جهان** میداند همان انجمن مبارزه با هتك حرمت یا کمیته روابط عمومی امریکا و اسراییل میباشد . این کمیته آنقدر قدرتمند است که از چپ رادیکال گرفته تا توجه به عوامل نفتی در دنیا منوط میباشد .بر علاوه انجمن مبارزه با هتك حرمت وظیفه دارد تا در هر نقطه جهان که اسراییل و امریکا بخواهد افتراهاتی را علیه کشور ها و قدرت های ریز جهانی تیار و پخش و از آن با قدرت پشتیبانی میکند که یکی از این افتراهات ساختن و پرداختن و شریك دانستن طالبان افغانستان در حملات یازده سپتامبر می باشد در حالیکه کوچکترین سندی هم وجود نداشته باشد این انجمن کار خود را با قدرت توأم با نیروی تصمیم گیری جهانی (سازمان ملل متحد)انجام میدهد .[125]وما دیدیم که دولت بوش چطور توانست بعد از اینکه الفبای جنگ مقدسش را علیه عاملین یازدهم سپتامبر از طریق تریبیون رسمی امریکا در برابر اشخاص مذهبی اعلام کرد چطور توانست ملل متحد را وادارساخت تا جنگ امریکا و ناتو را در افغانستان توجیه پذیر دانسته و به آنجا عملاً و بالقوه دست بکار شوند . تا بتوانند بند از پای اسلام بنیاد گرا بکشایند (رابرت دریفوس ،بازی شیطان؛ تری دیوی ، دروغ بزرگ)

قسمیکه دیده شده است در اکثر نقاط جهان بالعموم و در بسیاری کشور های اسلامی بالاخص امریکا و لابی های اسراییلی آن کوشیده اند تا از طریق خلق مناسبات ،رهبر های مناطق مختلف جهان بالاخص جهان اسلام را از خود داشته باشند . با ایجاد این انگیزه بنیاد

---

[125] نوام چامسکی و چیلبر اشقر،[قدرت بسیار خطرناک]در«خاور میانه و سیاست خارجی امریکا، ترجمه رضا اسپیلی،نشر روزگاز ،نشر یکم ،زمستان 1391،

گرائی اسلامی نیز خواست تا دیوار نیرو مندی مقابل این تحرکات ایجاد کند از همین سبب بود که "هرمن ایلتس" که **حسن البنا** را خوب میشناخته است در باره بنیان گذار اخوان المسلمین میگوید او را برای اولین بار در عربستان سعودی دیدم که معمولاً برای دریافت پول به عربستان می آمد ، ملاقات ما در خانه وزیر دارائی وقت عربستان سعودی که طرف معامله او بود صورت گرفت که اسمش شیخ محمد سرور (سبحان) بود که برده آزاد شده بود . این شخص طرف اصلی روابط مالی عربستان سعودی با اخوان المسلمین و سیاه پوست و اهل سودان بود .

در سال 1948 قبل از اینکه حسن البنا در قاهره به قتل برسد "هرمان ایتلیس" که ملاقات های بسیاری با او داشت می نویسد :«**حسن البنا** اغلب به عربستان می آمد ، زیرا عربستان سعودی آبشخور اصلی اخوان المسلمین در امور مالی بود .»[126]

اخوان المسلمین ، بیست سال پیش از آنکه سازمان بیابد ، در مصر تبدیل به جریان پر قدرت و حتی هولناك شده بود که بازو و ریشهٔ نظامی آن از تروریزم پشتیبانی میکرد این سازمان در ارتش و سازمان اطلاعاتی مصر نفوذ کرده بود و از این طریق مخالفان خود را مرعوب میکرد . یکی دیگر از دیپلوماتهای ایالات متحده امریکا که بعد ها از پیشروان عرب شناسی و نیز ،سفیر امریکا در عربستان سعودی بود ، در مورد **حسن البنا** میگوید : «به نظر من حسن البنا رفتار بسیار دوستانه داشت و در نزدیکی به غربی ها هیچ تردیدی بخود راه نمیداد» یك دیپلومات امریکائی که در دهه چهل در قاهره ،ماموریت رسمی داشت در گزارش رسمی خود می نویسد : «من میدانم که یکی از همکارانم در سفارت امریکا در قاهره، آن زمان با حسن البنا ، دیدار های منظمی داشت و او را شخص جذاب و دوست داشتنی دانسته بود . ؛ ما بخصوص بخاطر معلومات اطلاعاتی با اخوان المسلمین تماس داشتیم برای آنکه این سازمان عاملی بود که در ارزیابی سیاسی ما اهمیت سیاسی قدرتمندی داشت . و روابط را ادامه دادیم .فکر نمی کردم تشکیلات سری اخوان المسلمین رئیس دولت مصر را به قتل رساند ، این امر میتواند هوشداری برای ما باشد . دغدغه ما پیش از هر چیز ثبات اوضاع بود به نفع خود مان، و قضاوت ما این بود که اینگونه ترور ها ، ثبات سیاسی را در آینده به خطر نخواهد انداخت . » [127]

این یك مثال برجسته ای از یك بازی سازمانهای مخفی جاسوسی ایالات متحده امریکا با نفر اول سازمان اخوان المسلمین در عربستان سعودی و مصر بود که تا کدام اندازه با این مرد آهنین و قاطع (**حسن البنا**) روابط نزدیك دوستانه داشته و معلومات دست اول را میتوانستند از طریق او شمار نمایند و بدست آورند . این یك مثال برجسته از دها هزار مثالی خواهد بود که اداره استخبارات امریکا در جهان بخاطر

---

126 رابرت دریفوس، ترجمه فریدون گیلانی ،ناشر فریدون گیلانی، صفحه آرائی مریم کمالی ،چاپ اول فبروری 2007،مرکز پخش ، فروغ بوک ، کولن آلمان، جلد اول ، بخش سوم اسلام ابزار جنگ سرد، ص108.

127 همان مأخذ ، ص 109

ثبات برنامه های سیاسی اش و کامیابی در آن بکار انداخته است که البته در جایش از مناسبت های این سازمان در جنگ سی ساله افغانستان در زمان جنگ سرد حقایقی را واضح خواهیم ساخت .

116-2-3 .پیش منظرقبل از یازده سپتمبر در افغانستان

این یك قربانی بود که ملت ما بخاطر ظفر در جنگ سرد در مقابل یك هجومگری که کشور ما را اشغال نظامی کرده بود انجام داد ولی باوجود آن همه قربانی ای که ما دادیم ،دنیا نخواست ملت ما قوی باشد و ما را در حینیکه قوی و پیروزمند داخل کشور شدیم شکستند (یعنی بجان هم انداختند)و فراموش کردند . بعد از مدتها که این نا آرامیها ادامه یافت و عشایر و اقوامی که با ما بافت سیاسی میهنی نداشتند قدرت سیاسی کشور ما را قبضه کردند (طالبان) . این فراموشی مانند آتش پنبه از جایی دیگر زبانه کشید و کاخهای مرکز تجارت جهانی را با مرکز ستاد نظامی امریکا (پنتاگون در نوردید و بدست تخریب پست و بخاك یکسان گردانید) آمریکا محرك اصلی ماشین ترور را که القاعده یی ها و طالبان بودند (به زعم خود شان)شناسایی و بدون اینکه اسنادی در بین باشد شناسائی کردند (به مقاله اول نگاه کنید) و از نو خود و دنیا را متوجه این کشور ساختند (ولی امریکا کشوری که خود سازنده و پالایشگر نیرو های القاعده در دوران جنگ سرد بود) . پس از واقعه 11 سپتمبر ظاهراً دست های دوستی ازسوی لابیهایی که در شروع مقاله به آن اشاره کردم از هر طرف بطرف کشور ما دراز شد «وکمك های باد آورده سرازیر گردید ولی همه این کشور ها صادقانه عمل نکردند که این عامل با دو عامل عمده دیگر آن طور که امید میرفت مارا در توانمندی یاری رسان نشدند چرا که کشور های غربی و در رأس آن ایالات متحده اراده آنرا نداشتند که در کشور ما زیر بنا ها اعمار گرددوما نتوانستیم تغییرات کلی را در شئون زندگی بنا بر عدم تشکیلات زیر بنایی اقتصادی به ثمر برسانیم ؛ یك خرابی بیش از حد این کشورو دوم پایان بودن سطح دانش و سواد با عدم هم سوئی کشور های کمك کننده .

همچنان فعل و انفعالات دشمنانه ودایمی همسایه های ما نیز سبب شد تا ما نتوانیم از این کمك ها در باز توانیها و باز سازیهادر کشور خود استفاده موثر و سازنده نماییم ، نتیجه این شد که ما زیاده تر این کمك ها را در عرصه های نظامی بخاطر توانایی های ذاتی خود بکار گیریم و دوستان کمك به صلح هم مجبور شدند ظاهراًمطابق به مفاد توافقنامه "بن" با بمیان آمدن، جوِ تروریزم ، قاچاق سلاح و مواد مخدر که هر سه عامل از آن طرف خط دیورند و کشور همسایه غربی ما برنامه ریزی و اعزام میشد که نیروهای زیاد انسانی و سرمایه های هنگفتی صرف

استقرار صلح در کشور گردید . علی رغم کار و کوشش و سعی و تلاش بخاطر قطع فتنه و آشوب در افغانستان که از طرف پاکستان برنامه ریزی میشود سرمایه های بزرگی که باید در باز سازی زیر بنا های کشور مصرف میشد در این راه صرف گردید که نهایتاً یکروزی پاکستان در برابر عدل بین المللی باید پاسخگو باشد و گردانندگان دولت پاکستان در محاکم عدلی بین المللی در پای میز محاکمه جنایات جنگی کشانیده شوند .

علیرغم این دو عامل سازمان ملل متحد و کشور های دوست در یك نشست بین المللی راه های را پیش پای ما گذاشتند که ما بتوانیم تا سال 2014 به یك کشور متکی بخود تبدیل شویم . »[128]

ولی در نتیجه توافقنامه بن شگاف ها و بن بست های بوجود آمد و مردم و اداره کشوری ما را پست گردانید ومورد تهدید قرار داد که در مقالات بعدی روشنی انداخته می شود .

116-2-4 . افغانستان پایه مشروعیت قوانین بین المللی و روابط حقوقی

بعد از ختم جنگ جهانی دوم که حدوداً (55) ملیون کشته و صد ها ملیون زخمی ،آواره جنگی و بی جای شده از خانمان و سرزمین های شان را مخصوصاً در کشور های اروپائی و شرق دور (جاپان و کوریا) جا گذاشت که باعث تغییرات ژرفی نیز در روابط بین

[128] سیدی عبدالواحد، «افغانستان در کوران بازیهای سیاسی غرب»،نشرشده دیجیتالی در کتابخانه فارسی بشماره 4757، جوزای 1387 ،:مزار شریف ، بلخ افغانستان، ص9و10. و همچنان در سایت آریائی به جزوات نشر گردیده

الدول و ارتباط شان بمیان آورد که این روابط در یك عهد نامه ای که بنام «**اعلامیه جهانی حقوق بشر**» که عبارت از یك پیمان بین المللی میباشد در مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تاریخ 10 دسامبر 1948 در پاریس به تصویب رسیده است . این اعلامیه نتیجهٔ مستقیم جنگ جهانی دوم بوده و برای اولین بار حقوقی را که تمام انسان‌ها مستحق داشتن آن میباشند ، به تصویب رسانده بیان می‌دارد . مفاد این اعلامیه حقوق بنیادی مدنی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی‌ای را که تمامی ابنای بشر در هر کشوری باید از آن برخوردار باشند را مشخص کرده‌است . لایحه جهانی حقوق بشر از اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و دو پروتکل انتخابی آن تشکیل شده است . در سال 1966 مجمع عمومی دو لایحه جزئی‌تر مذکور را به‌تصویب رساند . در سال 1976 هنگامی که لایحه جهانی حقوق بشر توسط تعداد کافی از ملت‌ها مورد تایید قرار گرفت، به حقوق بین‌الملل تبدیل شد .

مفاد این اعلامیه از نظر بسیاری از پژوهشگران الزام‌آور بوده و از اعتبار حقوق بین‌الملل برخوردارست، زیرا به صورت گسترده‌ای پذیرفته شده و برای سنجش رفتار کشورها به کار می‌رود . کشورهای تازه استقلال یافتهٔ زیادی به مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر استناد کرده و آن را در قوانین بنیادی یا قانون اساسی خود گنجانده‌اند .

برای اینکه مفاهیم حقوق بین الدول روشن گردد قبل از این که به اصل موضوع این پژوهش بپردازم ضرور است تا در مورد اعلامیه جهانی حقوق بشر روشنی اندازم و آن ابر کشور هایکه این قواعد حقوقی جهانی را سهل می انگارند مطابق به آن ملزم قرار داده شوند زیرا من عقیده دارم که هنوز وجدان بشر آنقدر خواب نرفته است که سخن بیداری را شنیده نتواند :

116-2-4 .متن اعلامیه جهانی حقوق بشر

از آنجا که بازشناسی حرمت ذاتی آدمی و حقوق برابر و سلب ناپذیر تمامی اعضای خانوادهٔ بشری بنیان آزادی، عدالت و صلح در جهان است،

از آنجا که بی اعتنایی و تحقیر حقوق انسان به انجام کارهای وحشیانه انجامیده به طوری که وجدان آدمی را در رنج افکنده است، و پدید آمدن جهانی که در آن تمامی ابناء بشر از آزادی بیان و عقیده برخوردار باشند و به رهایی از هراس و نیازمندی رسند ، به مثابه عالیترین آرزوی همگی انسانها اعلام شده است،

از آنجا که بایسته است تا آدمی، به عنوان آخرین راهکار، ناگزیر از شوریدن علیه بیدادگری و ستمکاری نباشد ، به پاسداری حقوق بشر از راه حاکمیت قانون همت گمارد ،

از آنجا که بایسته است تا روابط دوستانه بین ملتها گسترش یابد ،

از آنجا که مردمان «ملل متحد» در «منشور»، ایمان خود به اساسی ترین حقوق انسانها ، در حرمت و ارزش نهادن به شخص انسان را نشان داده و در حقوق برابر زن و مرد هم پیمان شده اند و مصمم به ارتقای توسعه اجتماعی و بهبود وضعیت زندگی در فضای آزادتر ند ،

از آنجا که «**ممالک عضو**»، در همیاری با «**ملل متحد**»، خود را متعهد به دستیابی به سطح بالاتری از حرمت جهانی برای حقوق بشر و آزادی‌های زیربنایی و دیده بانی آن کرده‌اند ،

از آنجا که فهم مشترك از چنین حقوق و آزادیها از اهم امور برای درك کامل چنین تعهدی است،

بنابراین، هم اکنون، «**مجمع عمومی**»،این «**اعلامیه جهانی حقوق بشر**» را به عنوان یك استانداۀ مشترك و دستاورد تمامی ملل و ممالك اعلان می‌کند تا هر انسان و هر عضو جامعه با به خاطرسپاری این «**اعلامیه**»، به جد در راه یادگیری و آموزش آن در جهت ارتقای حرمت برای چنین حقوق و آزادیهایی بکوشد و برای اقدامهای پیشبرنده در سطح ملی و بین المللی تلاش کند تا [همواره] بازشناسی مؤثر و دیده بانی جهانی [این حقوق] را چه در میان مردمان «ممالك عضو» و چه در میان مردمان قلمروهای زیر فرمان آنها [تحصیل] و تأمین نماید .

116-2-5 .آیا دولت امریکا دولت مشروعی است؟

در مورد ایالات متحده امریکا مشروعیت دولت مفهومی ندارد .[129]تاریخ امریکا نشان میدهد که امریکا نصف مکسیکو را بر پایه نسل کشی فتح کرد . و کذا این موضوع در مورد حمله امریکا به افغانستان بعد از یازدهم سپتامبر 2001 قبل از اینکه مجوز بین المللی را کسب کرده

[129] چامسکی ، خاور میانه و سیاست امریکا ، قدرت بسیار خطر ناک ، پیشین ، ص 137.

باشد نیز صدق میکند که یك کشور آزاد و دارای حقوق یکسان بین المللی از طرف کشور ثانی مورد تعرض نظامی گرار می گیرد که در ضمن بمبارانهای شبانه و بعداً روزانه امریکا قسمیکه در قسمت قبلی نیز گفته آمدیم جانهای بسیاری از خانواده ها را که داخل جنگ نبوده و در خانه هایشان غنوده بودند از اثر حملات کور هواپیماههای نظامی امریکا جانهای شان را از دست دادند؛ این در حالی از جانب امریکا انجام شد که در روش تدوین بین الملل، دولت ها حقوق مشخصی دارند و به این کاری ندارند که فلان حمله مشروع بوده یا خیر ، مثلاً مثال میزنند که فلان دولت ، مثلاً دولت طالبان افغانستان را مثال میزنند که«بر پایه خشونت ، سرکوب، اخراج وانواع جنایات شکل گرفته و خود سیستم دولتی (آنها) مشروعیت ذاتی ندارد . این مشکل نهادی است که رشد کرده و با خشونت های بسیار تحمیل شده است . (در اینجا) مسئله مشروعیت مطرح نیست . زیرا نظم بین الملل وجود دارد که بر اساس آن اساساً توافق شده که دولت ها حقوق مشخصی داشته باشند اما این (نه برای امریکا و نه برای کشور دیگری) هیچ مشروعیتی بدست نمیدهد که به این بهانه ها کشور دیگری را مورد تعدی و تجاوز قرار دهد . »[130]

در نیمه دوم قرن بیستم بعد از فروکش کردن جنگ جهانی دوم روابط و حقوق ثابت و اساسی دولت ها و بشر در یك اعلامیه ایکه بنام «**اعلامیه جهانی حقوق بشر**» که در بالا از آن به تفصیل صحبت رفت، عبارت از یك پیمان بین المللی میباشد در مجمع عمومی سازمان ملل متحد که به تاریخ 10 دسامبر 1948 در پاریس به تصویب رسیده است . این اعلامیه نتیجهٔ مستقیم جنگ جهانی دوم بوده و برای اولین بار حقوقی را که تمام انسانها مستحق داشتن آن میباشند، به تصویب رسانده بیان می‌دارد . مفاد این اعلامیه حقوق بنیادی مدنی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی‌ای را که تمامی ابنای بشر در هر کشوری باید از آن برخوردار باشند را مشخص کرده‌است . لایحه جهانی حقوق بشر از اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و دو پروتکل انتخابی آن تشکیل شده است . در سال 1966 مجمع عمومی دو لایحه جزئی‌تر مذکور را به‌تصویب رساند . در سال 1976 هنگامی که لایحه جهانی حقوق بشر توسط تعداد کافی از ملت‌ها مورد تایید قرار گرفت، که به حقوق بین‌الملل تبدیل شد . **میثاق بین المللی حوق مدنی و سیاسی** که از عهدنامه‌های سازمان ملل متحد بر پایهٔ اعلامیه جهانی حقوق بشر است . این میثاق در 16 دسامبر 1966 ایجاد شد و در 23 مارس 1976 برابر با 3 فروردین 1355 لازم‌الاجرا شد .

---

[130] همان ماخذپیشین ، 137.

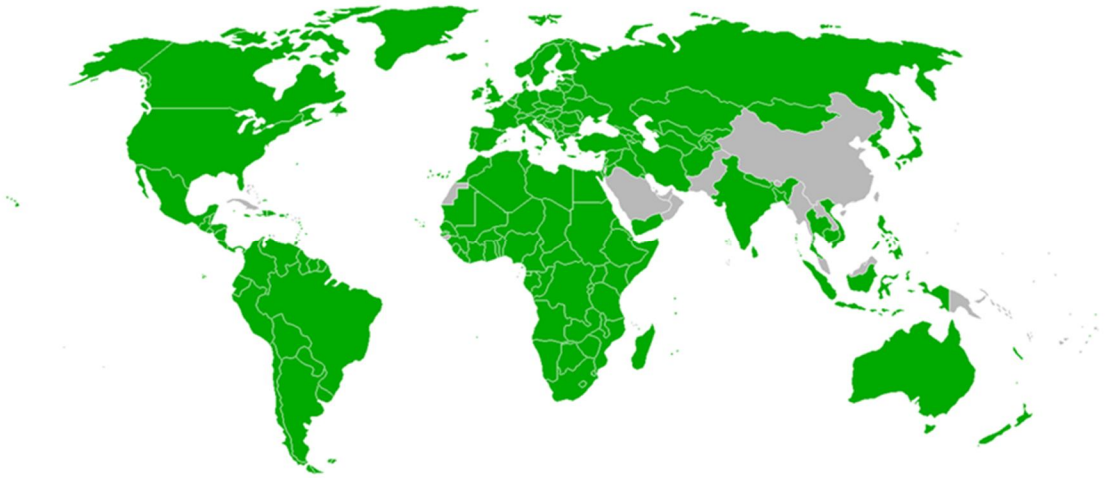

در نقشه فوق کشور هائیکه این میثاق را به امضاء رسانده اند به رنگ سبز نشان داده شده است .

116-2-6 .ارتش اشغالگر یا نیروی حمله ور امریکا:

پیشینه مداخلات نظامی امریکا در دهه 1980

ایالات متحده امریکا در دهه 1980 در افغانستان، زمانیکه کمونستهای نقشگر از ماسکو تمام کشور را در زیر چتر حزب دیموکراتیك خلق افغانستان و دولتی که توسط کمیته مرکزی این حزب(حزب خلق که منشعب ازدو شعبه خلق و پرچم بود) اداره میشد و فرق سیستم اداره کشوری آنزمان تا این دم در این است که در آن وقت مردم را از خانه هایشان شب هنگام جبراً می بردند و در یك بی محکمه گی آنها را در پلیگونهای نظامی بعد از بستن به رگبار مسلسل ،با بلدوزر زیر خاك میکردند ویا آنها را با سقوط از هوا پیما طعمه مرگ میساختند و همینکار را روز هنگام نیز ،در محیط کاری انجام میدادند . ولی حالا این رشته کشتار ها در حال حاضر فرق میکند مثلاً توسط چتربازان امریکائی که در منطقه بنام نیروی ویژه پائین میگردند و بعداً همه را ازپا در می آورند و بعد از انجام ماموریت وقتی فردا خبر می شوند که اشتباهاً فلان ده را دیسانت کرده ومورد هجوم نظامی قرارداده و مردمانش را کشته اند و یا فلان قریه را از اثر بمباردمان اشتباهاً از بین برده اند و یا در محفل عروسی در فلان منطقه زنان و کودکان و خانواده ها را بخاك و خون نشانده اند ، فردای آن در برابر رسانه ها این نیرو ها فقط پوزش میخواستند وتأسف خود را ابراز میکردند که این به هیچ وجه کافی نبود و نمیتوانست مرگ انسانها را در حادثه شوم و نفرت انگیز توجیه نماید . ولی در نفس جنایات بشری اگر فکر شود فرقی میان آن کشتار بدست کمونست ها

و این کشتار در حملات ناگهانی نیرو های ایالات متحده نمی بینم هر دو جنایت است ،جنایت سازمان یافته ! و در نفس خود هر دو هراسناك و نفرت انگیز میباشد .

«سخن از دهه 1980 میلادی واهداف امریکائیان بخاطر سازمان دادن جهاد های اسلامی از طریق شعبات امنیتی پاکستان (آی اس آی) است که به هیچوجه، ایالات متحده امریکا هرگز این جهاد گران افغانستان را بخاطری یاری ندادند که این کشور را آزاد و (و یا بطرفداری اسلام که گویا از جانب کمونست ها در خطر است این کار را کرده باشد بل) بخاطر اهداف (سیاسی و کاربردی)خودش به آنها (مجاهدان) آموزش داد . و این به شدت به افغانستان آسیب رساند . مدرك تاریخی ایکه جسته و گریخته از بایگانی ها و (کتابهایی که در این زمینه ها نگاشته شده) و حالا در دست رس میدیا قرار گرفته ، ظاهراً نشان میدهد که روس ها را یك یا دوسال از افغانستان بیرون می انداختند اما وقتی مقاومت از افغانی به مقاومت تروریستی به حمایت خارجی ها (کشور های عربی و پاکستان) تغییر پیدا کرد ،آنها (روسها) ماندگار شدند . هیچ یك از این اقدامات برای کمك به افغانها نبود ، به آنها (و نیروگاهها و ساختمانهای زیر بنائی دولتی اعم از کارخانه ها و کامپلکس های صنعتی، شهراه ها ، پل ها ، مکاتیب ، دفاتر، اشجار و جنگلات، زیر بناهای کشاورزی و سیستم های آبیاری و قتل های شبانه در سر کوچه و بازارو . . .) ضربه زدند ، درست مثل اشغال روسها . این ها را باید جبران کرد .»[131]

116-2-7 .امریکا و متحدانش در افغانستان

امریکاو متحدانش نباید به افغانستان حمله می نمودند و حریم هوائی آن کشور را با بمباردمانهای شبانه وبا استعمال موشك های دور برد کروز از خلیج فارس نباید در تخریب زیر بناهای ستراتیژیك نظامی در افغانستان اقدام میکرد . و همچنان نباید قوای امریکائی ظاهراً پس از اشغال نظامی آن کشور تاسیسات کاربردی پیشگیرنده نظامی از قبیل دستگاههای پیشرفته مدافعه هوائی برای پوشش مصئون منطقوی که توسط روسها اعمار گردیده بود را تخریب میکرد . امریکاییان در سال 2001در شروع ، به صدها دستگاه تانك های زرهی پیش رفته روسی را با دستگاههای راکت انداز و خمپاره انداز ، توسط وسایل لایزری فلج و از کار انداخت که اکثراً به تول آهن پاره در بازار های ایالت سرحد پاکستان فروش گردید .

---

[131] نوام تومسکی و شالوم، خاور میانه و سیاست امریکا-قدرت بسیار خطرناک،پیشین ، ص85

هم مردم و هم سایر کشور ها که از آتش قوی و نیرو های نظامی امریکا در تشویش بودند میگفتند: «نباید نیرو های امریکائی آنجا باشند . بهر حال درست آنست که نیروهای تحت نظارت مجمع عمومی سازمان ملل آنجا حضور میداشتند .»[132] چرا که کشایش جبه های جنگی اعم از هوائی و زمینی (بدون موافقت و مجوز سازمان ملل مخالف اعلامیه جهانی حقوق بشر میباشد که در سال 1976 هنگامی که لایحه جهانی حقوق بشر توسط تعداد کافی از ملت‌ها مورد تایید قرار گرفت و به حقوق بین‌الملل تبدیل شد که نه امریکا از آن مستثنی و نه افغانستان از آن محروم پنداشته شده میتواند . چراکه مفاد این اعلامیه از نظر بسیاری از پژوهشگران الزام‌آور بوده و از اعتبار حقوق بین‌الملل به صورت گسترده‌ای پذیرفته شده و برای سنجش رفتار کشورها به کار می‌رود . کشورهای تازه استقلال یافتهٔ زیادی به مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر استناد کرده وحتی آن را در قوانین بنیادی یا قانون اساسی خود نیز گنجانده‌اند .

همچنان در متن اعلامیه جهانی حقوق بشر در پاراگراف اول آن این نکته مسلم شده است:

«از آنجا که بازشناسی حرمت ذاتی آدمی و حقوق برابر و سلب ناپذیر تمامی اعضای خانوادهٔ بشری بنیان آزادی، عدالت و صلح در جهان است،و بی اعتنایی و تحقیر حقوق انسان به انجام کارهای وحشیانه انجامیده به طوری که وجدان آدمی را در رنج افکنده است، و پدید آمدن جهانی که در آن تمامی ابناء بشر از آزادی بیان و عقیده برخوردار باشند و به رهایی از هراس و نیازمندی رسند ، به مثابه عالیترین آرزوی همگی انسانها اعلام شده است،» .

معهذا بایست قبل از اینکه ایالات متحده فعل و انفعالات جنگی اش را در افغانستان می کشود ضرور بود تا مطابق مفاد این اعلامیه نیرو هائیکه داخل افغانستان میشد مشتمل از نیرو هایی میبود »که تحت نظارت مجمع عمومی سازمان ملل آنجا حضور میداشتند» نه اینکه ایالات متحده، برغم خودش یك نسل کشی جدیدی از اعضای دولت طالبان را براه می انداخت که حاصل آن هزاران و دها هزار کشته طالبان و مردمان ملکی ایکه در خانه هایشان بودند گردید . من، نگارنده در پرده تلویزیون که از طریق «CNN» و «BBC» در آن روز ها پخش میشد میدیدم که در شهر های بزرگ ودور دستهای افغانستان خانه ها وقلعه های مستحکم چطور در صدم حصه ثانیه از اثر انفجار بمب به هوا پرتاب میشد .این اوضاع باعث شد تا طالبان همه مراکز حکومتی و پادگانهای نظامی خود را ترك گفته و به سوی نقب های تدافعی توره بوره که در زمان مجاهدین به کمك تخنیکی کشور های غربی ساخته شده بود پناه ببرند که در همان غار ها هم از حملات موشکی موشك اندازان هدایت شده هوشمند امریکائی در امان نماندند .

---

132 همان مأخذ ، ص، 86

« اگراز سازمان ملل قبلاً در این یورشها اجازه کسب میگردید از دایر نمودن شورای امنیت پرهیز میشد . مجمع عمومی قدرت بزرگی نیست اما دست کم کمتر از شورای امنیت- باآن رأی گیری و قوانین بشدت نا دیموکراتیکش برای عضو گیری که در ترکیبش قدرت های بزرگ جهانی بطور مسخره شریك و حق اجرا و یا ویتو را داراست . مجمع عمومی میخواهد به سمت کمك مالی برود درحالیکه امریکا نمی گذارد بودجه سازمان ملل تأمین شود . اتفاقاً مردم امریکا میخواهند که پشتیبانی ایالات متحده امریکا از فعالیت پاسدار صلح سازمان ملل بیشتر شود . اگر بتوانیم ایالات متحده را به دیموکراسی کارگری تبدیل کنیم، آن طور که دغدغه افکار عمومی است ، میشود این کار ها را کرد . قطعاً منابع بی شماری در این راه وجود دارد ولی اینکار آسان نخواهد بود و همان طور که «جلبیر» میگوید کار سختی است . نمی دانم برای افغانستان چه می شود کرد ؟خود شان بی توجه به کمك دیگران کاری برای خود شان بکنند . اما هر کمك خارجی باید کمك سازنده باشد نه با هدف خدمت بخودیعنی در واقع کمك از جانب قدرتهای بزرگ نباشد .(یکی از پژوهشگران در این زمینه که «اشقر» نام دارد معتقد به این واقعیت است که ایالات متحده با حضورش در افغانستان دارد به باز گشت طالبان مدد می رساند – مثل عراق که حضورش در آنجا مدد رسان این شورش های کذایی است (که از آن باز القاعده دوباره تولدی دیگر یافت (وگروه تازه نفس تری از هراس افگنان بنام داعش از نو تولد شد) با حضور «زرقابی» و سازمان دو آتشه دیگر از ته مانده های ارتش سابقه عراق از زمان صدام حسین که قوه قابل ملاحظه واندیشه بود و اکنون بنام **«دولت اسلامی داعیش»** شرق میانه را زیر و رو و جنوب آسیا را مواجه به چالش بزرگی ساخته است.) جمعیت کثیری از افغانها با همان پیچیدگیهای قومی /فرقه ای که در کشوروجود دارد از نیرو های امریکائی متنفر و بی زار اند – در افغانستان پشتونها کما بیش همان موقعیت سنّی های عراق را دارند ، به این استثنا که در افغانستان اکثریت اند . افغانستان شاهد از سر گیری و افزایش واقعی طالبان در کشور شان میباشند و این در گزارشهای زیادی تأیید شده است . تنها نتیجه ای که می شود گرفت این است که ایالات متحده باید همین حالا بساطش را از افغانستان جمع کند و برود . »[133]

با ختم سال 2014 که خونین ترین سال برای افغانستان و به اصطلاح متحدیدن بین المللی صلح و و همچنان آخرین سال توقف این نیرو ها و کارگاههای نظامی شان در افغانستان بود که با فرا رسیدن سال 2015 و ترك قدرت های خارجی صحنه نبرد افغانستان را یك حالت اعتماد بنفس و روحیه شجاعت سربازان افغان اعم از نظامی و پولیس بمیان آمده که توانسته اند در چندین عملیات های نظامی دشمن را متوقف بسازند . همچنان گزارشات و تغییراتیکه در دید پاکستانی ها نسبت به هراس افگنان بمیان آمده است زمینه

---

133 همان مأخذ پیشین ، صص85-86.

یك توامیت در زمینه ایجاد یك برنامه ضد دهشت افگنی از طریق افغانستان وپاکستان دور از تصور نمیباشد . همچنان تا اندازه ای نیرو های دفاعی کشور آماده و مجهز به کاربرد های هوابردی نیز گردیده اند که بنا بر گزارشات منابع رسمی کشور در ظرف ماه های آینده این قابلیت چندین برابر تزئید می یابد .

در بحث های آینده موضوعات مربوط به دراز ترین جنگ امریکا درتاریخ آن کشور در افغانستان ادامه خواهیم داد .

بخش یکصدو شانزدهم

ماهیت جنگهای امریکا در جهان

بحث سوم

ما با اعتقاد به‌ماده نزدهم اعلامیه جهانی حقوق بشر به آزادی بی قید و شرط اندیشه و بیان باور داشته نه‌سانسور می کنیم ونه‌سانسور می پذیریم

وزارت خارجه امریکا با استفاده از دکترین پلید و شیطانی «جورج کنان» در 1949 به این ترتیب استفاده کرده است «آنانیکه مواد خام ما را تهدید می کنند باید در جنین خفه شوند .» از همین سبب است که اکثری نفوس امریکا از امتیازات مادی ایکه نخبگان امریکا بهره می برند مستفید نیستند

نوام چامسکی

116-3-1 . جنگ امریکا در ویتنام (1955-1975)

در اینجا مشابهت های دو جنگ ویتنام وافغانستان را مورد دقت قرار میدهیم:

جنگ امریکا با ویتنام بین سالهای 1955-1975/1333-1353هش) بین نیروهای ویتنام شمالی و جبهات ملی آزادی بخش ویتنام شمالی معروف به «ویتکینگ» از یك سو، وبا ویتنام جنوبی و متحدانش به رهبری ایالات متحده امریکا به ریاست ژنرال ایزنهاور بخاطر جلو گیری از گسترش و کنترول کمونیزم که از سیاست های کاربردی نظامی آمریکا در (سطح جهان)برای جلو گیری از کمونیزم بود . واین بخاطری بود که «هوچیمن» استقلال کشور ویتنام را 1945 در (هانوی) اعلام کرد . در اینجا نقطه قابل ذکر در این است که در هفته گذشته ایالات متحده از طریق رسانه ها گفت که امریکا با بیرون ساختن نیروهای جنگی اش از افغانستان ، جنگ افغانستان رادراز ترین جنگ این کشوردر تاریخ امریکا خواند که حرف دقیق و درستی میباشد چرا که امریکا در ویتنام بمدت بیست سال در توقفگاه جنگ ماند در حالیکه جنگ اقفانستان دارای دو بدنه میباشد

- جنگ غیرمستقیم امریکا و متحدانش از زمان داخل شدن ارتش سرخ به افغانستان از تاریخ دوشنبه3جدی(دی)مطابق (24 دسامبر 1979م) میباشد . جنگ شوروی در افغانستان به9 سال اشغال و درگیری اتحاد جماهیر شوروی در آن کشور به جهت پشتیبانی از دولت کمونیست افغانستان در مقابل نیروهای مجاهدین افغان و داوطلبان خارجی عرب اطلاق می‌شود . گروههای مجاهدین که علیه دولت افغانستان و اشغال کشور فعالیت داشتند ، مورد پشتیبانی های مالی و نظامی از منابع مختلف

از جمله ایالات متحده آمریکا، عربستان سعودی، بریتانیا، پاکستان، ایران، مصر، اندونزی، کانادا، جمهوری خلق چین و دیگر کشورها قرار داشتند و در مقابل دولت افغانستان مورد پشتیبانی هند نیز قرار گرفته بود. جنگ افغانستان نقطه عطف مهمی در دوران جنگ سرد محسوب می گردد و همچنین سهم بزرگی بر پایان جنگ سرد داشت. بواسطه روند طولانی، جنگ افغانستان به "جنگ ویتنام به کمك شوروی" تشبیه شده و در این جنگ مجاهدان افغان با کمك های مالی و تسلیحاتی امریکا جانبازیها و شجاعت بی سابقه ای از خود نشان دادند. قابل ذکر میدانیم که بعد از فروپاشی دولت کمونستی کابل امریکا همچنان در تضعیف بنیه های اقتصادی افغانستان از ترفند های سیاسی از طریق پاکستان استفاده نمود که این دوره بشمول دوره ایکه طالبان بر اریکه قدرت نشستند نزد آگاهان سیاسی دنباله همان جنگ سرد محسوب می شود که الی سال 2000 ادامه داشت.

- حملات مستقیم امریکا از سال 2001 تا 2014 که 13 سال طول کشید یك چرخش استراتیژی و هجوم نظامی امریکا بر افغانستان محسوب میشود که الی ختم سال 2014 ادامه پیدا کرد. و معمولاً که استراتیژست های امریکا این جنگ را از دراز ترین جنگ امریکا دانسته است نظر آنها از آغاز جنگ سرد الی خروج سپاهیان امریکائی از افغانستان میباشد که 35 سال را در بر گرفته است.

یك تقرب و مشابهت های عقلانی بین جنگ «امریکا ویتنام» وجنگ «امریکا و افغانستان» وجود دارد. در ویتنام امریکا با قوای متجاوزش داخل جنگ شد و به مدت بیست سال مردمان ویتنام را که شجاعانه از خاك خود دفاع میکردند مورد کشتار سلاحهای مخرب امریکائی قرارداد. بلاخره از ویتنام به منظوری که هجوم آورده بود نا موفق خارج گردید. در افغانستان هم، همچنین به بهانه این که دولت طالبان را که به آزادیهای مدّنی سر فرود نمی آورد و همچنان بخاطر اینکه برجهای نیویارك توسط آنها کوبیده شده است داخل افغانستان شد و در آخرین روز هایی که طالبان تقریباً از حالت جنگ های چریکی، جنگهایشان را به محاربات میدانی تبدیل کرده و در چندین ولسوالی(شهرستان) عملاً موجود بوده و چند تای آن را در اشغال داشتند با یاران بین المللی اش (قوای ناتو) این کشور را ترك نمودند.

در هر دو کشور ویتنام وافغانستان امریکائیان حقوق ومیثاقهای جهانی عدم تجاوز بر حریم کشور ها را نادیده گرفته حملات هجومی اش را در ویتنام وافغانستان آغاز نمودند و وقتی این کشور(افغانستان) را در بلا تکلیفی بدون اینکه هراس افگنان را از بین برده باشند ویا لااقل آنها را ضعیف گردانیده ویا از خط محاربه بیرون انداخته باشد بدون استشاره ملل متحد این کشور را ترك گفتند .

چامسکی اظهار داشته بود : «بدیل هایی بسیاری برای افغانستان وجود داشتند .ولی قرار دادن ملیونها انسان در خطر گرسنگی بود . اگر حملات یازده سپتمبر بر برج های نیویارك شرارت وحشتناکی بود، که در غرب مورد توجه قرار گرفت ، نه چون شرارت وحشناکی بود - شرارتهای وحشناك تری هم داشته ایم – چون بیگناهان را هدف قرار دادن . شما این بلا ها را بر سر ما نیاورید ، ما آنرا بر سر شما می آوریم . این تاریخ است . در موارد بیشماری این قضیه روشن میگردد . واقعه ای که نقلش کردم و خشم مردم را بر انگیخت و چون درست است تکرارش میکنیم ، بمب افگنی های سال (1375/1998هش) روی کارخانه دارو سازی «الشفاء»در سودان بود که حدود ده برابر یازده سپتامبر کشته داد . این کارخانه نیمی از نیاز دارویی جامعه را بر آورده میکرد و ویرانی اش به اساس خوشبینانه ترین بر آورد های موجود به معنی نبود داروی ضروری برای دها هزار آدم فقیرو بیچاره و هلاك شدنشان بود[134] .

ایالات متحد ادعا کرد که فکر میکرده این کارخانه سلاح های شیمیائی هم تولید میکرده . شاید . اما ربطی ندارد . فرض کنید که القاعده چند کارخانه عظیم شیمیائی را در لندن منفجر کند چون گمان کرده که برنامه های تسلیحاتی دارند و مثلاً صد ها هزار نفر را به کشتن دهد . آیا این معقول است و زننده نیست ؟

درست که یازده سپتامبر شرارت وحشتناکی بود، اما وحشتِ شرارت نبود که واکنش بر انگیخت بلکه ماهیت قربانی ها بود . در حالیکه ما حتی تعداد بسیار بیشتری را در سودان و یا خیلی جا های دیگر در صد سال گذشته (نظیر چنین حملاتی) کشته ایم . آیا این یك واکنش ساده در برابر کشور های فقیر بوده است»[135]

---

134 نوام چامسکی ، خاور میانه ،و سیاست امریکا قدرت بسیار خطر ناک،پیشین ،ص83.

135 خاور میانه و سیاست امریکا – قدرت بسیار خطر ناک، پیشین ، صص83-84

دولت آمریکا به تدریج به علت شکستهای متعدد و عدم شناسایی ویت کنگ ها از مردم عادی و عدم آشنایی با منطقه و تاکتیک رزمهای نامنظم که ویت کنگ ها در آن بسیار موفق بودند مجبور شد تا نیروهای خود را از ویتنام فراخواند و کار دفاع از حکومت ویتنام جنوبی را به خود آن حکومت بسپارد .

در 30 آوریل 1975 نیروهای ویت کنگ و ویتنام شمالی سایگون را گرفتند و جنگ ویتنام به پایان رسید .

در سال 1976 انتخاب مجلس ملی، راه را برای وحدت مجدد شمال و جنوب ویتنام فراهم نمود .

116-3-2 .مداخله ایالات متحده در ویتنام و امریکای مرکزی (لاتین)

آیا شباهتهائی بین دو واقعیت تاریخی یعنی جنگ ویتنام و آمریکای مرکزی وجود دارد ؟ میتوان به آن پاسخ آری ویا نه داد؛ در یک حد به اندازه کافی دقیقاً تفاوتهای انتزاعی و در یک حد کافی ، شباهتها وجود دارند .

حدی که در آن جا شباهتها وجود دارند همان حدی است که ما آنرا مداخله ، امریکا ، نتایج آن ، و به خصوص منابع آن در نهاد های داخلی امریکا تلقی میکنیم و در این حد از بحث و گفتگو گمان میرود که شباهتهای زیادی دیده می شود که بقرار ذیل جمع بندی میکنیم:

1) مداخله ایالات متحده هم بزرگ و هم سرنوشت ساز بوده است .
2) نتایج این مداخله هراس انگیز بوده است .
3) رشته های این مداخله در یک طرز تفکر ژئوپولیتیک نهفته است که از دیر باز و ضمن دوران طولانی، بدون کمترین تغییری باقی مانده و در نهاد های ایالات متحده ریشه های عمیق یافته است .

طرز تفکر ژئوپولیتیکی مسأله دریافتن این موضوع که در این دنیا چه اتفاقی می افتد نسبتاً کم خواهد بود؛ درحالیکه اگر معنای آن فهمیده شود، خیلی چیز ها معلوم میگردد و حتی بشما معلوم خواهد شد که ختم سناریوی این نوع جنگها به کجا ها ختم می شود ، پیش بینی ایکه مشابه ،به علم غیب میباشد به شما در خصوص ماهیت این جنگها را بشما آشکارا خواهد ساخت .

حال برسی میکنیم که این طرز تفکر ژئوپولیتیک برای ویتنام چه معنائی داشته ، وامروز که عین همین طرز جنگ در افغانستان نیز وجود دارد ، چه معنائی دارد .

بیان این موضوع در ویتنام که هنوز معلومات های دست اول صرفاً از طریق روزنامه پخش میگردید و وقتی روز نامه میخوانید و یا بقول فلان روزنامه از رادیو می شنوید ،این است که مداخله امریکا در ویتنام به صورت « کوششهایی اشتباه آمیزی که از نگاه دسته بزرگی از مردم جهان نیات خیر داشت » آغاز شد (کاری که غیر مستقیم در سالهای 1978-1990م/1357-1369هش)امریکا از طریق پاکستان به مجاهدین افغان بخاطر طرد کمونیزم و اخراج شوروی ها بعمل آوردند هر چند که بعداً هم به « ویتنام» و هم به «امریکای مرکزی» و «افغانستان» «**فاجعه آمیز**» از آب در آمد (نظریه پردازی «انتونی لوئیز» ، در روزنامه (نیویارك تایمز) ویا اینکه درسایر روزنامه ها و میدیا میخوانیم که پا در میانی «**حق طلبی زیاده از حد خیر خواهانه و بیطرفانه امریکا** » (ظاهراً)سر چشمه گرفته بود . ولی بعداً معلوم میگردد که در پالیسی ها امریکائی ها چنین چیزی جز استراتیژی های ژوپولیتیك وجود نداشته است ؛ یکی از دانشمندان دانشگاه هارورد «جان کینگ فربنك» متخصص امور آسیائی گفته بود : دفاع ما از ویتنام جنوبی از پیش خوب پی ریزی نشد و خوب هم جلو نرفت و باز میخوانیم «دفاع از ویتنام جنوبی» در واقع « جهاد مقدس ناکام» بود ، شرافتمندانه ولی «موهوم» بود . از اینهایی که نام گرفتم همه دانشمندانی اند که هم منتقد و هم مخالف جنگ اند .

در دنیای واقعی برنامه ریزیهای جهانی ایالات متحده همیشه سخت پیچیده و محتاطانه بوده است که همیشه هرکس از چنین نظام ابر قدرت عمده و برخوردار نظام متمرکز و تحت سلطه یك گروه اجتماعی مسلح به شعور طبقاتی انتظار میداشته باشد . که این قدرت در مدیریت اقتصادی کشور ریشه دارد . از اثر ریشه همین مدیریت اقتصادی ، برنامه ریزان امریکائی بخوبی به این واقعیت واقف بودند که ایالات متحده پس از جنگ ، بعنوان یك ابر قدرت مسلط بر همه دنیا ، از کوره بیرون خواهد آمد . آنها میدانستند که امریکا از نگاه هژمونی جهانی ، در پایگاهی قرار خواهد گرفت که در طول تاریخ بدیل های بسیار معدودی داشته است .

در دوران جنگ جهانی دوم و بعد از آن نیز شورای روابط خارجی وزارت امور خارجه امریکا ، گروه های تحقیق ویژه ای را ایجاد کردند که بنام « **گروه تحقیقات –صلح و جنگ نام داشت** » . این گروه نقشه ها و تحلیل های ژئوپولیتیکی وسیع و دامنه داری به وجود آورد که شورای روابط خارجی به ویژه ، هم اکنون نیروی محرکه و اصلی سیاست سازان و برنامه ریزان طراز اول وزارت امور خارجه امریکا را تشکیل میدهد .

116-3-3. **ناحیت اعظم** (Grand Area)

اندیشه وطرز تفکری که ایشان پدید آوردند، همان است که خود شان به آن نام برنامه ریزی برای «**ناحیت اعظم**» (Grand Area)را داده اند .ناحیت اعظم سازمان پهناور و بزرگی از جهان است که باید بی وقفه تابع نیاز های اقتصادی ایالات متحده باشد . این ناحیه بزرگ آنطور که یکی از برنامه ریزان امریکائی توصیف کرده است ، «**حوزه بزرگی است که از لحاظ سوق الجیشی برای کنترول همه دنیا ضروری است.**» ناحیت اعظم الزاماً فراگیر تمامی نیم کره غربی ، خاور دور و تمامی حوزه مستعمرات سابق انگلیس میباشد . برای جمع و جور شدن پارچه های تکه تکه شده ، فرهنگستان دانشگاهی امریکا آنرا «**ضدامپریالیزم**» نامیده است که در حوزه بیرون از تفکر امریکائی این حرکت نیمه جهانی بنام **نیو امپریالیزم** نیز تلقی شده است .این ناحیت اعظم در واقعیت امر تمام حوزه های نفت خیز خاور میانه و اروپای غربی و جنوبی را در بر می گرفت.

در مورد امریکای لاتین «هنری ایستمسون»وزیر جنگ وقت امریکا خیلی روشن بیاناتی توضیح داد که چگونه باید نظامات محلی را که تحت سلطه غیر امریکایها هستند ، تجزیه کرده و از میان برداریم ؛ او در مورد امریکای لاتین چنین گفت: «من فکر میکنم که این برای سرزمین کوچك ما در اینجا که تا حالا هم مزاحمتی برای هیچ کس بوجود نیاورده خواهش خیلی بزرگی نیست .»او علاوه میکند : اینجا جامعه باز است و هر کس میخواهد بداند چه میگذرد میتواند به خواهش دل خودعمل کند ،

(درپشت سر تمام فعل و انفعالات جنگی امریکا که طرح اصلی تفکر امریکائی را تشکیل میدهد انتظام بخشیدن مدیریت بهتر ثروتهای جهانی میباشد که «**کنان**»رئیس ستاد برنامه ریزی وزارت خارجه امریکا در(23 فبروری 1948/مطابق به دو شنبه 3 اسفند1326هش .)طرح اصلی تفکر امریکائی را تشریح میکند که این تفکر دو پیام واضح وروشن دارد : یك وصیت نامه قوی به ملت و دولت ایالات متحده است . دو خطوط اساسی استراتیژی امریکا را در دراز مدت در آینده امریکا معّین میسازد:

«ما 50 در صد ثروتهای جهان را در اختیار داریم ولی 6/3 در صد از جمعیت آنرا . . .در چنین شرایطی ما نمیتوانیم از این غافل بمانیم که هدف حسادت ها وضدیت ها بی قرار خواهیم گرفت . ماموریت واقعی ما در ادوار آتی تمهید چنان الگوئی از مناسبات است که بما امکان دهد این نابرابری را همچنان نگاه داریم . . .ما نباید بدان جهت که امروزه میتوانیم هزینه ی این تجمل نوع دوستی و احسان کردن به دنیا را تحمل کنیم، خودمان را بفریبیم . . .ما باید سخن گفتن در باره مبهمات و . . .هدف های غیر واقعی نظیر حقوق بشر ، ارتقاء سطح زندگی و دیموکراتیزه کردن را بس کنیم . آنروز چندان دور نیست که ما ناچار

گردیم مفهوم سرراست قدرت را به کار ببریم. در آن روز هرچه دست وپای ما کمتر بوسیله این شعار های آیدیالستی بسته شده بهتر خواهد بود.» [136]

به نظر من این یك سند فوق العاده محرمانه است؛ که ماهیت اصلی دولت امریکا را در برابر سود جویی این کشور و استوار نگهداشتن قدرت بی حد و حصر امریکا میباشد ولی در برابر ظواهر امر چنین وانمود میکنند که امریکا چیز هایی را که از طریق فرهنگستان امریکا از طریق، دانشگاه ها ، مدارس و نظامات مسلکی و عقیدتی عرضه میدارد، به منظور فریب دادن وآرام کردن و تسکین جمعیت داخلی امریکا آنرا مرتباً از طریق میدیا و حتی مقامات رسمی آن کشور مرتباً اظهار داشته و آنرا به حال و ترکیبی وانمود میسازند که نظر رسمی دولت امریکا باشد .گرچند مجمع ای از لیبرالها ، موسساتی که تشبیه کبوتران صلح را میکنند، با جناح های انسان گراها در امریکا در طیف این بحث شامل ولی هرچه را که امریکا انجام میدهد صرفاً بخاطر تحکیم قدرت و منابع استراتیژیهای اقتصادی و نظامی آن در برابر دنیا است که هیچ هدف دیگری در این مورد ارزشی نخواهد داشت و امریکا پروای آن را نمیکند مثلاً:« عقیده ، دین مذهب ، حقوق بشر، حقوق بانوان ، ارزش های جامعه مدنی . . . و میثاقها) ولی آنطور وانمود میکند که امریکا گویا گهواره ای از این ارمانهای حقوقی وانسانی میباشد .

نوام چامسکی در این سخنرانی اش ادامه میدهد که : « چندین سؤالی هست که انسان میتواند در باره ی فرمول «**کنان**» مطرح کند ولی من بیکی از آنها می پردازم:آیا او حق دارد که«حقوق بشر، ارتقاء سطح زندگی و دیموکراتیزه کردن » را به عنوان چیزی در ارتباط مستقیم با سیاستهای امریکا ، مردود بشمارد . در عمل یك برسی مختصر در سوابق تاریخی ، تصویر دیگری را پدید می آورد . یعنی آنکه امریکا غالباً با لئامتی (فرومایگی) وگاه با خشونت با اینگونه عناصر حقوق بشر ، دیموکراسی و ارتقاء سطح زندگی ، مخالفت ورزیده است .

این موضوع به ویژه در امریکای لاتین مصداق جدی پیدا میکند و برای آن نیز دلائیل کافی موجود است . در حقیقت متعهد بودن به سجایا با اقدامات خشونت آمیز برای حفظ برتری نا برابر امریکا بر دیگران و تضمین کنترول ما برپنجاه درصد از منابع ثروتی جهان و استثمار دنیا بوسیله ما امریکائیها ، رابطه معکوس دارد . وکوتاه سخن ، آنچه را که ما میتوانیم «نخستین آزادی» ،اگر بیاد داشته باشید ما چهار نوع آزادی داشته ایم ولی حالا در اینجا فقط یك آزادی برایمان باقی مانده است) ، یعنی (میشودآنرا)آزادی سرقت بنامیم، واقعاً تنها چیزی

---

136 نوام چامسکی ، امریکای بزرگ و حقوق بشر، (سخنرانی در دانشگاه هاروارد 19 مارچ 1985)، برگردان بهزاد باشی،تهران: موسسه انتشارات آگاه ، سال .1364،صص1-10

است که به حساب می آید؛ بقیه صورتهای آزادی بیشتر جنبه نمایشی داشته اند . و برای حفظ آزادی سرقت و استثمار هم ناچاریم دائماً با دیموکراسی ، حقوق بشر و ارتقاء سطح زندگی مخالفت کنیم . و همین کار را نیز میکنیم یعنی مصراَبان وجوه مخالفت می ورزیم که این البته در دنیای واقعی ما صورت می گیرد .

در سند محرمانه فوق که بجاور دور اشاره داشت «**کنان**»در توضیحاتی که محض اطلاع و تبین سفیران امریکا در امریکای لاتین در جمع ایشان داده ، خاطر نشان کرده است که نگرانی عمده امریکا «**...حفظ مواد خام ماست...**» ما این مواد خام خود مان را در برابر چه کسانی حفظ کنیم ؟

در درجه اول باید این مواد خام ما از نفوس بومی امریکا در قضیه ارتباط ارتقاء سطح حیات، دیموکراسی و حقوق بشر در حالیکه یك برتری نابرابر در سرتاسر امریکا در سطح زندگی مردم موجود میباشد که همه خواهان عدالت و برتر زیستن هستند که ما چطور خواهیم توانست این مواد خام خود را در برابر این نفوس بومی محفوظ نگاه داریم ؟

نوام چامسکی اینطور پاسخ میدهد :

پاسخ نهائی ممکن است نا خوش ایند باشدولی . . . ما نباید در کار اختناق وسرکوب پولیسی بوسیله دولت های محلی ، بخود تردیدی راه دهیم این عمل شرم آوری نیست زیرا کمونستها اصالتاًخائن هستند . . . اگر قرار است دولت های لیبرال سهل انگار وسست بوده وبه رخنه کمونست ها راه دهند ، بهتر این است که رژیم های قوی بر سر کار باشند تا لیبرالها .

116-3-4. کمونستها یا کمونیزم

اصطلاحی که در الهیات سیاسی امریکا در باره کسانی بکار برده میشود که به این عقیده باور دارند که: «**دولتها ، مسؤلیت مستقیم رفاه مردم را به عهده دارند ...**» این کلمه یکی از گزارشهای محرمانه ی ماموران وزارت امور خارجه بتاریخ(1949م/1327هش) استخراج شده است که در آن به وزارت خارجه نسبت به این دکترین پلید وشیطانی –که چنانچه بگونه ای در جنین خفه نشود ، - مواد خام ما را تهدید میکند ، هوشدار داده است .

از همین سبب است که جان اف کندی گفته است: «. . .دولت های نظامی مانند دولت السلوادور، مؤثر ترین وسیله برای جلو گیری از کمونستها در امریکای لاتین هستند (این دکترین در سالهای اخیر جنگ سرد از طریق مجاهدان افغانستانی و حملات خرد کننده

شان که با پول و سلاح امریکا وکشور های عربی (بالخصوص عربستان سعودی)، غرب مخصوصاً در زمان «یو. جی. میکارتر» و »ریگن» رؤسای جمهور امریکا به همکاری آی‌اس‌آی والقاعده ومداخلات مستقیم دولت پاکستان و کشور های غربی پا گرفت که در ظرف حدوداً کمتراز ده سال کمونیزم یعنی اتحاد شوروی در هم پاشید و حتی دیوار برلین را که بعد از جنگ جهانی دوم اروپا را به شرق و غرب تقسیم و مجزا ساخته بود فروپاشید که از همین دکترین «**کمان**» برای امحای دولت شوروی وقت در افغانستان نیز استفاده شد و از همین سبب است که حملات جنگی امریکا در هر قسمتی از دنیا که آغاز شود از این دکترین استفاده میگردد .) کندی زمانی این بیانات را اظهار کرد که دست اندر کار تأسیس و سازمان بخشیدن به جوخه های مرگ بود که از آن زمان تا کنون عامل قتل عام دها هزار انسان بوده است (اتفاقاً نظیر آن در سالهای دهه نود از طریق پاکستان این جوخه های مرگ بنام طالبان در افغانستان مستقر گردانیده شد که باعث خسارات جبران ناپذیر مادی و معنوی در کشور گردید) اینها در چار چوب برنامه اتحاد برای ترقی انجام گرفته که احتمالاً تنها اثر ماندنی و پایدار آن برنامه ها هم است .

(مراجع امریکائی حتی استادان و پژوهشگران دانشگاه های امریکا کوشیدند تا تعریف مخصوصی از کمونیزم که به ایدیالوژی امریکا مفید ثابت شده است را از طریق برنامه های ملی به خورد مردم داده‌اند که کلاً این برنامه ها در چار چوب برنامه «**اتحاد برای ترقی** »انجام گرفته است .) در یك گزارش تحقیقی مشخص به ریاست «ویلیام یاندل الیوت» که در عین حال استاد کرسی «دولت» در دانشگاه «هاروارد» هم بود ، تهیه شده است . یکی از موضوعات مورد تحقیق این گروه این بود که کمونیزم چیست و چگونه صرایت میکند ؟ آنها به برکت دقت اکادمیك خود، به این نتیجه درست رسیدند که خطر درجه اول کمونیزم در تغییر شکل و استحاله اقتصاد کشور های تحت سلطه‌ی کمونیستها ست و این تغییر شکل « . . . بگونه‌ای انجام می گیرد که میزان تمایل و توانائی آنرا نسبت به تبعیت از اقتصاد صنعتی دنیای غرب به عنوان متمم آن، کاهش میدهند . . . » . این نظر اصالتاً درست است و برای زبان زرگری سیاسی امریکائی ها تعریف عملی خوبی را از «کمونستها» پدید آورده است . و هم امروز نیز دولت ما به آن پایبند است .

پس اگر دولتی آنقدر شیطان صفت یا آنقدر ابله باشد که چنین مسیری را در اقتصاد خود پیش گیرد، بی درنگ در زمره‌ی دشمنان ما قرار خواهد گرفت . یا آنطور که «جان اف کندی» گفته است ، چنین دولتی به جزئی از « . . . توطئه بی رحم که همچون سنگی یك پارچه و متراکم است . . . » تبدیل می شود که هدفی جز تصرف همه دنیا ندارد . ما نیز همان مؤخره را بر آن بیافزائیم که اگر تصرف جهان همان سیاست روسیه باشد که بنظر میرسد به آن متعهد است باید گفت همین حالا این کار انجام گرفته است . [137]

---

137 همان مأخذ به دوام قبل

بخش یکصدو شانزدهم
تحولات پس از یازده سپتمبریا هجوم قوای امریکائی در افغانستان

بحث چهارم

116-4-1. ایجاد یک دولت تحت الحمایه در افغانستان

تحولات سال های گذشته در سطح جهانی و حصول تفاهم جامعهء جهانی دربارهء بازنگری مسأله افغانستان و پدید آمدن زمینه های مساعد داخلی پس از حادثهء 11 سپتامبر، منجر به توافقات بن گردید که ظاهراًفرصتی مساعدی بود برای تشکیل یك دولت خدمتگذار بمردم که برخی از چهره های شامل و قدرت گرفته از آن نشست ، و جامعه جهانی، برای حل بحران افغانستان و باز سازی آن وارد میدان گردیدند .

مردم افغانستان توقع داشتند با استفاده از این فرصت نواقص و خرابی های فراوانی که در جنگهای دوران جهاد و بعداً حکومت طالبان سراسر کشوررا به خرابه زار تبدیل کرده بود فرصتی میسر گردد تا اینهمه مشکلات ، خرابی ها و نا بسامانی های سیاسی ، اجتماعی و حالت بحران امنیتی با ایجاد ادارهء موقت، برگزاری لویه جرگهء تصویب قانون اساسی، تصویب قانون احزاب سیاسی و نهادهای اجتماعی، راه اندازی انتخابات ریاست جمهوری، انتخابات پارلمانی و شوراهای ولایتی، و شورای شهرتانها ، نصیب مردم ما گردد .
ما در اولین روز های به کرسی نشستن رئیس اداره موقت شاهد امنیت سرتاسری در تمام کشور بودیم که نشانه ای از عناصر شورشگر و طالبان دیده نمیشد . پسانها که حکومت موقت و بعداً حکوت های انتخابی در دو دوره در سال 2003 و 2009 و 2014 میلادی در کشور راه اندازی شد بعوض اینکه کشور بطرف ثبات برود روز بروز واقعات تروریستی و عناصر طالبانی در کشور رو به افزونی نهاد . و همچنان در نهاد های دولتی از اثر تراکم دالر های امریکائی و کمك های بی حد و اندازه ادارات امریکائی و جامعه اروپا که در افغانستان سرازیر شد ، زمینه های رشد فساد های گسترده مالی از قبیل دستبرد هنگفت به پولهای تخصیصی برای برنامه های انکشافی وزارتخانه ها مخصوصاً وزارت های دفاع و داخله ، انکشاف شهری، فوائد عامه و . . . ، قاچاق مواد مخدر وموجودیت گروه های هراس افگن و مافیائی را ازدیاد بخشید . به علاوه اینکه در شعبات دولتی رشوه ستانی ، بی قانونی و . . . جریان داشت نهاد های خارجی غیر مسئول که نمایندگان دونر های بزرگ بودند در حین اجرای برنامه های عمرانی و انکشافی بر علاوه این که تابع حساب دهی در هیچ مرجع رسمی دولتی نبودند در ظرف سیزده سال گذشته نه تابع قوانین و مقررات کشور ما بودند و نه به دولت مالیات پرداختند .

حملات بی نتیجه و اشتباه آمیزی که گاه گاه از طریق رسانه های ملی و بین المللی پخش میشد حتی تا اندازه ای غیر انسانی و ناگوار بود که مردم ما را در مراسم عروسی هدف قرار داده با بمباردمانها نابود گردانیدند و فردای آن که به اشتباهات شان پی بردند فقط با یك معذرت خواهی اکتفا کردند .

عوامل دیگری نیز که باعث تخریب بدنه های صلح در کشور شده است اعمال تجاوزکارانه جنسی سپاهیان خارجی میباشد که نمونه های زیادی از آن در ارشیف رسانه ها موجود میباشد . این امر موجب شد تا مردم به صفوف دشمن بپیوندند .

عدم نفوذ وبیکارگی دولت ، برای مهار عوامل فوق باعث شد تا کوتاهی های گسترده ای در تأسیس یك ادارهء سالم و مدیریت مؤثر وخدمتگذار به مردم با بی برنامگی، امتیاز طلبی، ضعف و ناتوانی ادارهء رو به رو شود و فرصت های به دست آمده تلف گردیده ، مشارکت سایر نیروهای ملی را در چار چوب نظامهای دولتی ونیرو های خارجی را در چار چوب تعهد شان در راه «کمك برای صلح و باز سازی افغانستان» به ناکامی رو برو ساخته و در اجرای تعهدات در حیات سیاسی و اجتماعی، بازسازی مؤسسات زیربنایی و ایجاد مشاغل، بلند بردن ظرفیت ها از طریق تقویه کار آموزی ،آیجاد شبکه سرتاسری گسترده امنیتی بخاطر محو کشت کوکنار و تجارت آن ، مبارزه در برابر مواد مخدر، جرایم و جنایات سازمان یافته همه نقش بر آب گردد و از طرف دیگر ، عدم دقت در اجرای فعالیت های رزمی نیروهای خارجی که بیشترین آسیب آن را افراد ملکی متحمل می شوند ، خشم و نارضایتی فزاینده مردم را روز بروز ازدیاد بخشیده زمینه یا بستر مناسبی را برای ایجاد یك بحران جدید اجتماعی در کشور مساعد ساخته که در نتیجه دشمنان کشور ازاین وضعیت استفاده نموده زمینه مناسبی را برای برهم زدن صلح و امنیت به وجود آوردند .

دولت به عوض آوردن اصلاحات لازم در نهاد های اجرائیوی و کاربردی در وزارتخانه ها و واحد های اداری کشوری، اعم از نیرو های پولیس و عسکری ، با متمرکز ساختن قدرت در دست حلقات محدود که بعد از نشست بن قدرت را محار کردند ، باعث راندن اشخاص و گروه های فعال، دلسوز و متخصص زیر عناوین گونه گون از صحنهء خدمتگذاری گردیده ،زمینه های حیف و میل پولهای« باد آورده» از کمك های جامعهء جهانی گردیده و به این هم بسنده نکرده تمامی تاسیسات و تصدیها و شرکت های دولتی اعم از صنعتی ، کشاورزی و صنایع معدن را به ترتیبی به حراج گذاشتند که پول ما حصل آن از گاو غدودی هم مصارف ساختمانی اولیه این جایداد ها را پوره نمیکرد و معلوم هم نشد که این پولها به کجا رفت ؟

از میان برداشته شدن تصدی های بالقوه صنعتی ، کشاورزی و صنایع باعث این شد تا کشور کلاً از لباس صنعت ، کشاورزی بری گردد که این امر باعث تراکم اشیای وارداتی در کشور گردید که سالانه ملیونها دالر خساره در رشد عاید ملی این کشور رونما میگردد که آهنگ توسعه اقتصاد کشور را بطرف ارقام منفی زیر صفر می برد که نتیجتاً تراژدی بزرگ اقتصادی و اجتماعی ای را بار آورده است که نسل های بعدی هم از خساره و مصیبت آن نمیتوانند از تأثیر بالقوه آن مصئون بمانند . زیرا ما امروز به اندازه ای به واردات تعلق داریم که مثلاً در قندز ، بغلان ، هرات ، هلمند و قندهار و حتی ننگرهار و پروان واکثر جا های دیگر ، بازار های ما متکی به حبوبات و اقلام مختلف محصولات کشاورزی وارده اتکا دارند . امروز آرد و گندم ما از پاکستان و قزاقستان تأمین و وارد میشود ، برنج ما از پاکستان و هند وارد میگردد حتی پیاز و کچالو نیز از بازار های بیرونی وارد کشور میگردد ، کدو ها وسیلو های کشور که در دهه های قبل از کودتای کمونستی در هرات ، قندهار ، بلخ ، بلخمری ، و سایر جا ها ساخته شده عاری از ذخایر گندم ، وبرنج که برای ضرورتهای استراتیژیك نیز ضروری میباشد ،گردیده است زیرا ما کشور در حال جنگ هستیم واردوی ما به این ذخیره های احتیاطی مواد غذایی اولیه حتی برای اعاشه اردو وپولیس خود نیاز مند آن میباشد . این در حالیست که بیشتر از 85 در صد مردم در روستاها مصروف کشاورزی هستند ولی همان کشاورزان ما ، خود نیز از امتعه وارداتی بازار استفاده مینمایند . اگر روزی ما توانائی وارد ساختن اینچنین کالاها را نداشته باشیم و یا پول بدست داشته ما ته بکشد و کیسه های مان خالی گردد و یا راه های واردانی و بنادر تعطیل گردد فکر میشود چه مصیبتی و به کدام عمقی جامعه ما را نابود خواهد ساخت ؟ آیا هرگز دولت مردان ما به این معضلات فکر کرده اند و راه بیرون رفت آن را سنجیده و یافته اند ؟ فکر میشود که این وضعیت ، مردم ما را به چه سرنوشت شومی روبرو میسازد ؟

دولت در ارتبات با سیاست های سلیقه یی بدون وقفه و بدون دست آورد خود چه در دوره های حکومت آقای کرزی و چه در حالت موجوده در رابطه با از بین بردن مخالفین صلح وامنیت کشور هیچگونه قدم مثبتی را نتوانسته و یا هم نخواسته است بردارد که این وضع لطمه بزرگی به صلح و امنیت در کشور ایجاد کرده باعث یأس ونومیدی مردم و باعث موج تازه ای از مهاجرت های اجباری مردم گردیده موجب وسعت دامنهء جنگ و نا امنی در کشور و دست اندازی همسایگان ما در حریم کشور ما گردیده است .

116-4-2.ایجاد یک دولت تحت الحمایه و مزدور در افغانستان

امریکا فقط در افغانستان میخواست حضور نظامی خودش را تثبیت و دولت مرکزی را تحت کنترول خود داشته باشد . گر چند بدیل های دیگری نیز در مورد دست اندازی امریکا در افغانستان وجود داشت اما امریکا نخواست از این بدیلها استفاده کند . بهمان اندازه که حملات تروریستی بر نیویارك در یازدهم سپتمبر 2001 پر از شرارت و وحشتناك بود به همان اندازه حمله امریکا به افغانستان از نظر کارشناسان امور سیاسی و حقوق بین الدول خیلی مایوس کننده و از جمله اعمال سیاسی بدی بود که امریکا بار بار در جهان انرا تکرار نموده و از آن استفاده کرده و اعلامیه ها و میثاقهای بین المللی را که از طریق ملتهای دنیا در جامعه ملل منعقد شده و ایالات متحد نیز یکی از تعهد کنندگان آن میباشد آنرا معیوب وساقط اعتبار بالقوه بین المللی ساخته است . قابل ذکر میدانم که همه این تجاوزات و حملات نظامی در بعد از جنگ جهانی دوم و در کشور های آسیائی و امریکائی لاتین ،در عمل آمده است . (نوام چامسکی، دولت های سرکش)

این از خواص درنده خوئی دولت های حاکم بر جهان است که قبل از داخل شدن بیك کشور اولاً زمینه سازیهایی را نظیر یازده سپتامبر براه می اندازند و از این ماجرا های خلق شده برای توسعه نقشه های شیطانی شان اولاً با یك حمله برق آسا یگان های امنیتی و دفاعی آن کشورها را آماج قرار میدهند و بعد اً از طریق سازمان های مجاب شده مانند (ملل متحد) اجازه ورد نظامی را حاصل و با لطایف الحیل نشستی ترتیب میدهند و مذدوران شان را در کرسی های پر قدرت دولتی نصب و از طریق آنها همه گونه بلا پذیری ها را برای کشور زیر استیلا مهیا و مستعد میسازند که ما مثالهایی زنده این کنش های سیاسی و نظامی را در حملات امریکائیان ، مجوز ملل متحد برای دخول نیرو های نظامی امریکا و ناتو و متحدانش به حریم افغانستان، راه اندازی نشست بن و نصب و تقویت و گسترش عمال شان منحیث رئیس دولت موقت ، وزرا، کارشناسان ،رایزنها و از طریق آنها برنامه های فساد های نظامی سیاسی ، اقتصادی، فرهنگی را به منصه اجراء قرار داده از طریق براه اندازی انتخابات غیر شفاف و پر از تقلب در کشور ما بار بار تکرار شده است . قابل یاد آوری میدانم که این دولت ها هرگز در هیچ کشوری به نفع مردم آن کشور ها نبوده بلکه دکترین بی ثباتی را در آن کشور ها به نفع جنگ گسترش میدهند . مثال زنده آن در افغانستان عملی گردیده است . بطور مثال : در ابتدای پا گذاری در افغانستان، کرزی، را با تقویه نمودن نیرو های نظامی و عملیاتهای پی گیر ومؤثر طوری وانمودند که باعث محو طالبان در افغانستان گردیده باشد . این جریان و حالت را تا دوره انتخابات اول ادامه داند به قسمیکه با عدم طالبان ثبات و امنیت در کشور آمده باشد و بعداً باز آرام آرام زمینه های رشد و توسعه طالبان را با تشدید حملات تروریستی مهیا ساختند .

در مورد انکشاف اقتصادی این دولت ها پا بپای کشور های غربی همان پرروژه های ناکامی را حمایت کردند که جنبه سازندگی در تقویه اقتصاد افغانستان نداشت و زود گذر و زود هنگام و دارای هیچنوع بنیادی نبود . از جمله سرکها ، پلها و پلچك ها که اکثراً توسط دلالهای بروکر پیشنهاد و توسط موسسات غیر دولتی عملی گردید ، عاری از هر گونه ارزش ها ومدار های اقتصادی و مقاومت در برابر باد ، باران ، سیل و یا سرمای زمستان میباشد که برنامه های همبستگی ملی در چوکات وزارت احیا وانکشاف دهات مثال برجسته آن میباشد .

برنامه همبستگی ملی ظاهراً بمنظور انکشاف صنایع روستائی ، ایجاد فرصتهای اشتغال و توسعه پایدار روستاها و ازدیاد در عواید زنان ومردان دهاتی از طریق رشد و توسعه تشبثات روستائی در دهات و قریه جات در نظر گرفته شده بود که توسط مبالغ زیادی از طریق موسسه کمك های توسعوی ایالات متحده و جامعه اروپا ، جاپان ، آلمان و دیگران تقویه وکمك پولی گردید ولی از آنجائیکه این پولها قبل از اینکه به منصه اجراء درآید از اثر بی کارگی اعضای وزارت احیا وانکشاف به موسسات ناقابل و غیر شفاف آفر گری و آفر کشائی گردیده در نیمه راه مقادیر زیادی از این پولها حیف ومیل موسسات کمك کننده و کمك گیرنده و اجرا کنندگان پروژه ها شده صرفاً پول ناکافی برای عمران و ساختمان سازی ها باقی گذارده می شد که در نتیجه پروژه های ساخته شده دارای کیفیت پائین و در زمان کوتاهی دوباره مورد تخریب سیل ، باران و خارج از استفاده قرار می گرفت . مثال برازنده آن پلها و پلچك های دهات و قریجات میباشد که اگر یك سروی بنیادی صورت بگیرد تعداد زیادی از آنها تخریب ویا ازبین رفته اند . با تذکر اینکه در مورد ظرفیت سازیها نیز در روستا ها هیچ نوع پیشرفتی صورت نگرفته مردم با همان فقر ، ناداری ، بیکاری ، مریضی ، مشکلات فرهنگی زیست مینمایند و اکثراً رو به شهر های نزدیك می آورند که باعث تراکم نفوس و ازدحام و بهم فشردگی جمعیت در شهر ها نیز گردیده اند که در حال حاضر معضله بزرگ شهر های کلان و پایتخت افغانستان همین بهم فشرگی جمعیت روستائی در شهر ها میباشد که اگر به آن توجه صورت نگیرد فاجعه های بزرگ انسانی بار خواهد آمد ، با تطبیق برنامه های فوق الذکر ، کدام فابریکه ای اعمار نشد ، دروازه کدام کار خانه ای باز نگردید . در مورد صنایع غذائی و ایجاد سهولت ها بمنظور حفظ و نگهداشت محصولات موسمی کشاورزی از قبیل ذخیره خانه ها و سردخانه ها ، ایجاد مراکز توزیع مواد ممد کشاورزی ، کمکی صورت نگرفت واگر هم گرفته است صرف در روستاهائی که در نزدیکی شهر های بزرگ قرار دارند . واگر این نابسامانی ها را یك بیك بشماریم از آن مثنوی چهل من کاغذ تیار خواهد شد .

در مورد باز سازی سرکها (فوائد عامه) نیز مانند سکتور ها کار مفیدی انجام نداد ، سرك حلقوی اطراف که کلیه ولایات کشور را بهم وصل میکند تکمیل نگردید واگر هم کاری صورت گرفت بعضی از این سرکهای باز سازی شده بهمان حالت اولیه در آمده است . سرك از سالنگ شمالی تا دوشی چندین مرتبه باز سازی شد و پولهای زیادی خرچ آن شد ولی باز هم تقریباً به همان حالت اول میباشد و حال و هوای جاده سالنگ جنوبی هم بهتر از جناح شمالی آن نمی باشد . کار ساخت و ساز و ترمیم جاده چایکار کابل چندین سال طول کشید و معلوم نیست چه وقت تکمیل میگردد و آن مقداری که تیار شده است ازنگاه کیفیت در خور سرکهای مشرف به پایتخت نیست . جاده بین کابل قندهار که تازه اولین سرك نوسازی شده دوران زمامداری کرزی بود به کمك مالی امریکا اعمار ولی مجدداً در معرض تخریب قرار گرفت . سرك بین باغ شمال در شهر بلخمری الی دوشی از بد ترین جاده های افغانستان است که کار اسفالت آن چند ماه پیش شروع شده و معلوم نیست در آینده چه سر نوشتی خواهد داشت ؟

سالنگها وضع رقت باری داشته اگر مانند سالهای قبل ریزش برف زیاد شود حوادث اسفناکی پیش خواهد شد . جاده ها در امتداد پلخمری ، بلخ ، جوزجان و میمنه و همچنان بغلان شیر خان بندر و قندز تالقان و تالقان کشم از جمله سرکهائی است که دارای کیفیت بهتر بوده و میشود از بهترین جاده های افغانستان بحساب آورد که توسط کمپنی های سرکسازی کوریائی و چینائی اعمار گردیده است . بی مناسبت نخواهد بود اگر در مورد جاده حلقوی افغانستان کمی معلومات ارائه گردد :

116-4-3. ساخت و ساز جاده یا شاهراه حلقوی افغانستان

پروژه ای است به طول حدود 3360 کیلومتر که شانزده ولایت افغانستان را به هم وصل می نماید . از کابل شروع شده پس از گذشتن از ولایات پروان، بغلان، سمنگان، بلخ، شبرغان، میمنه، بادغیس، هرات، فراه، هلمند ، قندهار ، غزنی و وردك به طور حلقوی دوباره به کابل می رسد . [138]

138 دانشنامه آزاد

116-4-4. پیشینه تاریخی جاده های حلقوی افغانستان

کار نقشه برداری (سروی) سرک کابل - شبرغان از سال 1342هش . با همکاری اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سابق و شاهراه کابل - قندهار در سال 1336هش . توسط «شرکت امریکائی ساختمان شاهراه ها» آغاز گردید . کار هر دو جاده تحت اداره وزارت فوائد عامه و ارتش افغانستان (قوای کار) انجام می گرفت . باز سازی جاده کابل هرات در دور اخیر، به علت هموار ی اراضی کابل الی هرات بجز بخش هایی از ولایت وردک کار اعمار جاده به سرعت پیش رفت، ولی به علت کوهستانی بودن مناطق شمال کابل الی مزار شریف و میمنه و هرات و همچنان بروز ناآرامی ها در افغانستان کار اعمار آن تا دوره هایی بعدی متوقف ماند .

116-4-5. شاهراه های شمال و پیشینه تاریخی :

در اوایل سال « 1979م - 1357هش .) یا (1358هش .) طول مجموعی سرک های افغانستان به تقریباً 18500 کیلومتر تخمین می شد ، که 7000 کیلومتر آن قیر و 8700 کیلومتر آن سرک های خاکی بود . این سرک ها 24 ولایت را به هم وصل می نمود . تنها نیم این سرک ها به شکل سال تمام قابل استفاده بودند . گفته میتوانیم تمام این جاده های هفت هزار کلومتری قیرریزی شده در جنگهای سی ساله تخریب و از بین رفت .

وزارت فوائد عامه دولت جمهوری اسلامی افغانستان اخیراً معلومات زیر را در اختیار خبر گزاری افغان (آوا) گذاشته است که با مقایسه مفردات بالا قابل دقت میباشد :

به گفته مقامات وزارت فواید عامه، شبکه سرک ها من حیث شاهرگ های اساسی کشور مطابق استراتیژی انکشاف ملی افغانستان به سه بخش تقسیم شده است .

سرک های منطقوی یا شاهراه ها که شامل سرک های حلقوی بوده و افغانستان را به ۵ کشور و ۲ سرحد وصل می کند که درمجموع طول آن ۳۳۶۲ کیلومتر می باشد .

سرک های ملی که ولایات را به ولایات و شاهراه های منطقوی وصل می کند ، طول آن درمجموع ۴۹۵۰ کیلومتر است . سرک های ولایتی که ولایات را به ولسوالی های مربوط و ولسوالی ها را به ولسوالی ها وصل می نماید ، طول مجموعه آن ۹۶۰۰ کیلومتر است .سرک های روستایی که ولسوالی ها را به روستاها وصل می کند .

به علت کوهستانی بودن افغانستان و استفادۀچند منظوره از جاده‌ها مصارف مجموعی شاهراه حلقوی به ۳ میلیارد دالر تخمین گردیده بود که تا حال ۲,۵ میلیارد روی آن مصرف گردیده است .

نجیب الله اوژن وزیر فواید عامه در مصاحبه ای اختصاصی با خبرگزاری صدای افغان(آوا) گفت: نود فیصد کار پروژه سرك حلقوی تکمیل گردیده و در حدود ۳۰۰ کیلومتر آن که در ولایت بادغیس و بخش هاي از ولایت فاریاب قرار دارد، در حال ساخت است . به گفته وی، این پروژه (۹) شاخه سرحدي دارد وافغانستان را با پنج کشور همسایه اش وصل مي کند .

آقای اوژن گفت: سرك هرات – ارملك به طول ۶۰ کیلومتر تکمیل شده و سرك ارملك – لامان نیز به طول ۵۰ کیلومتر که ولایت هرات و بادغیس را به هم وصل می کند، با هزینه ۳۷ میلیون دالر که از سوی عربستان سعودی پرداخت می شود در حال ساخت است . او گفت: کار ساخت این سرك از قلعه نو مرکز ولایت بادغیس در دو جهت آغاز شده است، یکی به طرف ارملك و بخش دیگرش بطرف فاریاب می رود . ساخت این سرك به شش بخش تقسیم شده است و کار ساختمان پلچك ها و کندن کاری آغاز شده است . این ساحه در ظرف یك و نیم سال آینده قیر خواهد شد . در مسیر فاریاب به علت ناامنی منطقه، در کار بازسازی تأخیر پیش آمده که امیدوارهستم که با تعهداتی که وزارت امور داخله در خصوص تأمین امنیت سپرده است، این پروسه به خوبی پیش برود .

به گفته وی، کار ساخت سرك فاریاب - بادغیس از طرف دو کمپنی ترکیه زیر کار است و ترکیه با تکنالوژی قویتر وارد کار شده و موعد قرار داد نیز چهار سال است، که یك و نیم سالش در حال تکمیل شدن است و تا سه سال دیگر ساخت این سرك به پایه اکمال خواهد رسید .

آقای اوژن تصریح کرد: ترانسپورت یکی ازمهم ترین عناصر زیربنایی و رشد اقتصادی کشور به حساب می آید و تکمیل سرك حلقوی تسهیلات بیشتری را برای تاجران وزمینه کار را برای مردم به خصوص انتقال محصولات زراعتی را به بازار فروش مساعد می سازد و باعث ازبین رفتن فقر درکشور می گردد .

وزیر فواید عامه تأکید کرد: افغانستان از موقعیتی جغرافیایی که دارد، می تواند بهره برداری خوبی نماید، زیرا افغانستان راه ترانزیتی خوبی برای کشورهای آسیای میانه به کشورهای منطقه و دسترسی به بازار جهانی می باشد .

این در حالی است که کشورهای عربی نیز علاقه مند هستند که در این بازار شریک باشد ، بنابراین تکمیل سرک حلقوی، از اهمیت خاصی برای کشور ما برخوردار است .

وزیر فواید عامه گفت: سرک حلقوی افغانستان ترانزیت ما را ساده می سازد ، راه مواصلاتی که از بلخ به کابل و از کابل به هرات می رفت، فوق العاده کوتاه می شود و کوتاه شدن راه ها ، یک رشد بزرگ در توسعه اقتصادی افغانستان محسوب می شود . بر علاوه از نقطه نظر اجتماعی سیاسی و نظامی نیز سهولت هایی را ایجاد می کند و از نقطه نظر امنیتی نیز مهم است . سرک به هر جایی که برود ، امنیت بیشتر در آنجا تامین می شود .

به گفته وی، وزارت فواید عامه بسیار جدی بالای راههای ترانسپورتی افغانستان کار می کند و پلان های وسیع و دور نمایی کوتاه مدت برای انکشاف شاهراههای افغانستان در نظر دارد .

او افزود: ما علاوه بر سرک های حلقوی، حداقل در ده سال آینده به سی و سه هزار کیلومتر سرک مواصلاتی برای ارتباط ولسوالی ها به مرکز ولایات نیاز داریم .

116-4-6. راه آهن در افغانستان

ساخت راه‌آهن در افغانستان به طور رسمی از طریق پروژه‌های خط آهن شوروی و بریتانیا که در سال ۱۸۸۵ میلادی طرح‌ریزی شده بود ، آغاز شد . به‌غیر از دو خط کوتاه- مرزی از سمت شمال(بندر حیرتان – مزارشریف) و غرب کشور(اسلام قلعه – غوریان) در حال حاضر خط راه‌آهن فعالی در افغانستان امروز وجود ندارد(ولی بر عکس گفته آقای اوژن،خط آهن از بندر حیرتان تا میدان هوایی شهر مزار

شریف امتداد داشته و الی بندریا (پورت چهارم) که در دوراهی حیرتان مزار شریف موقعیت دارد عملاً فعال بوده وقطار های راه آهن ازبکستان مال واردانی را روزانه به این پورت تخلیه مینماید .

آقای اوژن گفت: افغانستان در ۲۱ قوس ۱۳۹۲(۱۲دسمبر ۲۰۱۳) در هشتاد و سومین اجلاس عمومی اتحادیه بین المللی خط آهن در شهر پاریس، عضویت این اتحادیه را حاصل کرد .

به گفته وی، با عضویت ما در اتحادیه جهانی خط آهن، از لحاظ مسایل تخنیکی، ترانزیتی، خط آهن، تعیین ایستگاه های عمومی و با کدام کدها استفاده شود تا اموال به شکل آسان از یك کشور به کشور دیگر انتقال داده شود، تسهیلاتی ایجاد می شود . ما تلاش داریم تا مشکلات موجود و آینده مواصلاتی خود را در خصوص مشوره، ساخت و آموزش از طریق این سازمان حل کنیم . او افزود: خط آهن افغانستان یکی از پر مصرف ترین راههای ترانسپورتی ، خصوصا در کشوری که اکثرا نقاط آن کوهستانی است، بر این اساس، ما پلان ده ساله ای را برای خط آهن افغانستان طرح کرده ایم و تلاش داریم که کمك های کشورهای عضو اتحادیه و جامعه جهانی را بدست آوریم .

هم اکنون ۷۵ کیلومتر خط آهن از بندر حیرتان تا شهر مزار شریف تکمیل و ۱۲۴ کیلومتر خط آهن از اسلام قلعه تا هرات در حال ساخت است . این دو قطعه از مجموعه ۳۴۲۹ کیلومتر راه آهنی است که تا سال ۲۰۲۵ میلادی تکمیل خواهد شد .

او گفت: فعلا تمام اموال تجارتی ما به ازبکستان از طریق خط آهن انجام می شود .

ما علاوه بر عضویت در اتحادیه جهانی خط آهن، عضویت در سه سازمان خط آهن دیگر از جمله سازمان اروپایی خط آهن را تاکنون بدست آورده ایم .

آقای اوژن در خصوص خط آهن تاجیکستان – افغانستان – ترکمنستان گفت: کار عملی ساختن این راه آهن در تاریخ ۱۶ جوزای سال ۱۲۹۲(پنجم جون ۲۰۱۳۹) از سوی روسای جمهوری افغانستان، ترکمنستان و تاجیکستان در آتامیراد ترکمنستان افتتاح شد . به گفته وی، این خط اتصالاتی راه آهن، از آتامیراد و امام نظر ترکمنستان شروع شده و با گذر از بندر آقینه، شهرهای اندخوی. شبرغان

. مزار شریف . خلم . کندز و شیرخان بندر افغانستان به شبکه خطوط آهن تاجیکستان وصل خواهد شد . گفتنی است که طول مجموعی این مسیر بیش از ۵۹۰ کیلومتر خواهد بود که در حدود ۴۵۰ کیلومتر آن از خاك افغانستان عبور می کند و ۸۵ کیلومتر آن داخل خاك ترکمنستان و ۵۵ کیلومتر آن در خاك تاجیکستان ساخته می شود . البته در افغانستان هم مطالعات امکان سنجی و فنی بر بخشی از مسیر اصلی این خط جریان دارد و کار ساختن آن پس از تکمیل این مطالعات آغاز خواهد شد .

وزیر فواید عامه افزود: مطالعات تخنیکی و اقتصادی مرحله اول این مسیر در داخل افغانستان به کمك مالی بانك انکشاف آسیایی انجام یافته است و مرحله دوم دیزان مقدماتی این مسیر به کمك بانك متذکره در آینده آغاز می گردد و قرار است در آینده نزدیك بعد از تکمیل این مطالعات، بانك انکشاف آسیایی موافقتنامه اعطای ۲۴۰ میلیون دالر جهت تمویل قسمتی از این مسیر را با دولت افغانستان به امضا برساند .
آقای اوژن تصریح کرد: خط آهن دیگر از خاك کشور جمهوری اسلامی ایران به ولایت هرات است که دو بخش در داخل خاك ایران و یك بخش در داخل خاك افغانستان است که تمویل این پروژه را ایران به عهده داشت که ۸۵ در صد کار آن تکمیل شده و هم اکنون راه آهن تا به ولسوالی غوریان هرات رسیده است و بخش دیگر این خط مربوط خود افغانستان و دولت افغانستان در صدد دریافت منابع تمویل کننده است .
او در خصوص اتصال خط آهن افغانستان به پاکستان گفت: ما با کشور پاکستان نیز در تماس هستیم و از آنها تقاضا کرده ایم که خط ریل را تا به سرحدات دو کشور یعنی در اسپین بولدك و تورخم در ولایات قندهار و ننگرهار برسانند ، تا ما هم کار خط حلقوی ریل را در داخل افغانستان راه اندازی کنیم .

به گفته ی آقای اوژن، ما در افغانستان بیش از سه هزار کیلومتر خط ریل نیاز داریم تا خط حلقوی ما را بسته کند و این خط را به معادن ما برساند و برای تکمیل این پروژه ما به ۶ تا ۷ میلیارد دالر نیاز داریم .

وزیر فواید عامه تصریح کرد: با توجه به اهمیت خط آهن در کشور، در صورت عدم کمك های کشورهای خارجی، در اعمار خط آهن از بودجه داخلی افغانستان مصرف خواهیم کرد و توقع ما این است که دونرها هم که تا حال با ما همکاری کرده اند ، کمك هایشان ادامه پیدا کند .
تاسیس و توسعه راه آهن افغانستان را سازمان های چون سازمان همکاری های اقتصادی (ECO) . سازمان همکاری های اقتصادی

منطقه‌ای آسیای مرکزی(CAREC) ، اتحادیه همکاری های منطقه‌ای آسیای جنوبی (SARC) و همچنین گروپ هشت(G) ۸ نیز حمایت می کند .

آقای اوژن تصریح کرد: با ساخت خط آهن حلقوی افغانستان نه تنها ترانزیت کالاهای تجارتی بین کشورهای آسیای میانه، جنوب آسیا و اروپا آسانتر می شود، بلکه با ارتباط معادن افغانستان به خط آهن، جابجایی سنگ های معدنی و دسترسی به بازارهای جهانی برای افغانستان آسانتر شده و تأثیر قابل توجهی در رشد اقتصاد افغانستان خواهد داشت .

وزارت فواید عامه ماستر پلان خط آهن افغانستان در کشور با همکاری متخصصین داخلی و خارجی روی دست گرفته است که تا سال ۲۰۲۵ میلادی بخش عمده ای از آن ساخته می شود.[139](از بیانات مسئول ساخت راه های ترابری افغانستان(وزیر فوائد عامه این طور نتیجه گرفته می شود که همهٔ، این برنامه ها روی کاغذ بوده و تذکر آن نیز یك امید است که به حقیقت پیوستن آن در این شرایط و با تیم ناکارای اجرایوی دولتی که همه آلوده به فساد های گسترده و سازمان یافته است به آن می ماند که این مطالب را بر روی یخ نوشته و در آفتاب گذاشته باشیم(مولف))

[139] خبر گزاری صدای افغان (آوا)، شنبه 14 سنبله 1394.

بخش یکصد و شانزدهم
بحث پنجمم
تجاوز شوری در رابطه به تهاجم قشون سرخ
در افغانستان و
واکنش دولت امریکا

116-5-1 واکنش دولت ایالات متحده در رابطه به تهاجم شورویها

جی میکارتر رئیس جمهور وقت ایالات متحده امریکا ، تجاوز نظامی شوروی در افغانستان را بعنوان بزرگترین تهدید صلح پس از جنگ جهانی دوم خواند و برای مجازات شوروی در جنوری سال(1980م)1358هش تعزیرات اقتصادی و سیاسی را علیه شوروی وضع نموده و کشور های اروپائی (ناتو) را نیز ترغیب نمود تا سیاست امریکا علیه شوروی را تقویه نموده و روش امریکا را در تضعیف دولت روسیه شوروی در پیش گیرند .

ولی امریکا خودش در سال(2001م/1378هش) عین کاری را که 21 سال قبل شوروی وقت در حق افغانستان انجام داد او نیز همان راه را تعقیب کرد یعنی با حملات موشکی ، بمباران های هواپیما های(B52) و سایر نیرو های هوا بردی و تفنگداران خویش به کشوری هجوم آورد که توسط جانبازیهایی شان شوروی را در ظرف نه سال از صف کشور های مقتدر جهان پائین آورده و با نابودی شوروی بزرگترین رقیب بالقوه امریکا را زمین گیر و بزرگترین عامل قدرت نمائی جهانی را بادکتورین فلسفه مارکسیستی آن به تاریخ سپرد . ملت غیور افغانستان فاتح و خاتمه بخش جنگ سرد در دنیا نیز شناخته شد . کاری که امریکا هرگز نمیتوانست با تکیه به توانمندیهای اقتصاد قوی و سلاحهای مدرنش از پس آن بر نمی آمد .

قسمیکه دیده میشود هم امریکا و هم پاکستان ، از این ملت غیور و قهرمان سخت بدهکار میباشند ولی در حق این مردمانیکه همه چیز شان را درراه به پیروزی رساندن انسحاب شورویها از خاك شان از دست دادند و چندین ملیون کشته زخمی ، معیوب بجا گذاشتند ، هم ایالات متحده ودوستانش و هم کشور پاکستان در حق این ملت جانباز و از خود گذر غدر فاحش نمودند . در حالیکه اگر جهاد و سخت کوشی و قربانی های بیش از حد این ملت غیور نمی بود و سد راه یورش و اشغال شوروی ها در خاك خود نمی شدند و آنها را انسحاب نمیدادند ،روسیه شوروی دکتورین قیصر های روس را که رسیدن به آبهای گرم اوقیانوس هند و خلیج بنگال و سند را عملی میکردند و پاهای خود را در آبهای بحر هند در کراچی ترمینمودند . در حالیکه مردم افغانستان یك وجب هم نگذاشت تا شوروی ها در خاك پاکستان نفوذ داشته باشند .

همچنان ایالات متحده امریکا و کشور های غربی سالیانه ملیونها دالر را جهت مصارف باز دارنده جنگ و پیشگیری از گسترش نفوذ شوروی ، و رقابت های تسلیحاتی و سیاسی بمصرف می رساندند چنانچه که نفوذ شوروی ها در دهه شصت و هفتاد میلادی در ساحه براعظم امریکا که ساحه ، تحت تسلط و نفوذ امریکا میباشد تا کیوبا (خلیچ خوکها) ، بولووی ، مکسیکو، کولمبیا وسایر کشور های امریکای لاتین به شمول شیلی و ارجنتاین رسیده ، نفوذ امکانات وایدیولوژی خودرا بطور گسترده پخش کرده بودند .این ملت غیور با قربانی بی بدیل خود شوروی را در افغانستان آنقدر خسته ساخت که در حقیقت در هر قدمی که میگذاشت در زیر پای سربازان شوروی جهنمی از آتش منفجر میشد .

برای روشن شدن عمق فاجعه هجوم شورویها به افغانستان و مصیبت وارده به این کشور ضرور است کمی در مورد این هجوم و تأثیرات سوء با علل وانگیزه آن توضیح گردد:

116-5-2. هجوم عساکر شوروی به افغانستان (1978-1989)

تراژیدي هاي بزرگ بشري که باعث رویدادهاي غم انگیز جهاني وحوادث فاجعه بار فراموش ناشدني برای ملتها چه در ازمنه گذشته وچه در زمان فعلي همواره زاده مفکوره هاي خودخواهي افراطي، بیش خواهی و برتری جوئی در بکار گیری دکترین جنگ افروزي، ثمرۀ آرمان هاي اتوپیائي، اندیشه هاي میلیتاریستي وسلطه جویي و نتیجه انتقام جویي ها و اقتدار گرایي هاي زمامداران ناعاقبت اندیش بسیاري از کشورهاي دنیا بوده است . چنانچه لشکر کشي و تجاوز نظامي ماه دسمبر سال 1979 میلادي قشون سرخ اتحاد شوروي به کشور افغانستان ناشي از همین سیاست هاي هژمونیستي وعظمت طلبي لیونید بریژنف دبیرعمومي حزب کمونیست، فرمانروا و زمامدار وقت اتحاد جماهیر شوروي بود که منجر به(شهادت، مجروحیت، معلولیت، مهاجرت ومفقودیت) چندین میلیون (مرد، زن، پیر، جوان وکودك) در افغانستان گردید و امپراطوري بزرگ شوروي را پارچه، پارچه وبه 15 کشور تجزیه کرد .

سرازیر شدن 115 هزار عسکر وافسر نخبه اتحاد شوروي با مدرن ترین اسلحه وسازوبرگ عظیم جنگي به سرزمین افغانستان درحقیقت سرآغاز دومین قیام تاریخي ونبرد هاي حماسه آفرین ملت غیور وسلحشور افغانستان پس از تجاوز ارتش اشغالگر برتانوي علیه یك ابر قدرت جهاني وامپراطوري قدرتمند شرقي بود . که تفصیل وتشریح این همه نبردهاي خونین وفاجعه آفرین ازتوان قلم نویسنده و از حوصله خواننده خارج است . متکي به این اصل فقط به نحوه خروج عساکر اتحاد شوروي ازاین سرزمین اکتفا مي شود . دراثر پایداري، ایثار، وشهامت مردم

بادیانت افغانستان درسنگر ها ومیادین نبرد نابرابر، عساکر اتحاد شوروي روحیه رزمي خود را از دست داده وکذا از رگذر اقتصادی شوروی و دولتمردان شوروي را مجبور وناگزیر ساخت تا از طریق مذاکره وعقد موافقتنامه زمینه خروج قواي نظامي خود را ازافغانستان مهیا و مساعد بسازد.

همان بود که بعد از عقد وامضاي موافقتنامه مؤرخ 14 اپریل (سال 1988م/1366هش) ژنیو عساکر شکست خورده ومورال باخته اتحاد شوروي با طرح جدول زماني و تدریجي چند مرحله یي از خاك افغانستان خارج شدند . به شهادت اوراق تاریخ، آخرین دسته قواي نظامي اتحاد شوروي به تاریخ 15 ماه فبروري سال(1989م/1367هش) از طریق پل حیرتان که بالای آمو دریا کشیده شده و خاك افغانستان را از ازبکستان جدا میسازد از افغانستان خارج شدند .

گزارشگر روزنامه پراودا از جنرال گروموف سوال کرده بود: که بعد از ترك خاك افغانستان چه احساسی داشتید ؟ پاسخ جنرال گروموف چنین بود: وقتي که به صفت فرمانده عمومي جهت سوق و اداره اردوي شماره 105 اتحاد شوروي به سرزمین افغانستان مؤظف وفرستاده شدم، فکر کردم که دیگر هرگز زنده بر نخواهم گشت ولی حالا که زنده هستم بخدای خود ادای شکر میکنم.

ناگفته نباید گذاشت که جنگ، درگیري واشغال نظامي افغانستان وشکست عساکر روسي براي دولت شوروي نه تنها تلفات سنگین جاني داشت بلکه مبلغ 30.3 میلیارد دالر امریکایي خرج برداشت و با کمرنگ ساختن ایدیولوژي مارکسیزم وکمونیزم درمقیاس جهاني، به مثابه یك افتضاح شرمناك و حادثه غم انگیز درج اوراق تاریخ بشري گردیده است.

اگر چه 27 سال از خروج قواي نظامي شوروي از خاك افغانستان سپري مي شود ،مگرتا هنوز هم مداخلات خارجي، جنگ، درگیري وخونریزي درافغانستان ادامه دارد . مردم ما در این حدوداً سی واند سال ایدیولوژی های مختلفی را تجربه نمودند ، به حیله ها و بهانه هایی مختلفی این ملت در معرض قتل کشتار تباهی و جلاوطنی قرار گرفتند . هزاران نفر از مغز های دانشمند این کشور سرزمین شان را ترك گفتند و دیگر بر نگشتند و عده ای هم که بر گشتند تحت دکترین جهانخوارانه امریکا با در دست گرفتن

مشاغل نفوذی معنویت و مادیت این کشور را به یغما بردند . پاکستان همسایه نزدیك ما که در زمان تقسیمات هند و پاکستان در معرض شکستگی سیاسی واقتصادی قرار داشت کشور افغاستان در امتداد نوار شرقی ، جنوب غربی سرحدات خود را با این همسایه نو تشکیل باز گذاشت و خوان نعمت خود را با آنها تقسیم نمودند آن سالها ، سالهای سختی بود و تازه جنگ جهانی خاتمه یافته بود ولی پاکستان نوپای هرگز قدر این ملت را ندانست . درست زمانیکه شورویها خاك کشور ما را ترك کردند ضرور بود تا پاکستانی ها قدر رهائی کشور شان را از خطر احتمالی تعرض نظامی شورویها میدانستند ولی چنین چیزی نشد . باوجود نزدیکی دولت افغانستان که دست دوستی بسوی شان دراز کرده بود پاکستانی ها آنرا نپذیرفت و قوای خود را تا غنی خیل ودر نزدیکی دروازه های جلال آباد ظاهراً در لباس مجاهدین داخل گردانید . جنگ های سختی بوقوع پیوست که جوانان افغان باوجود زیر بیرق بودن حکومت داکتر نجیب الله از کشور شان سخت دفاع کردند و پاکستانی ها و عمال ملیشه شان را از سرحدات کشور بیرون راندند که در نتیجه این یورش نامعقول مزارع بزرگ دولتی غازی آباد و فابریکه پروسس میوه جلال آباد به یغما رفت و به آتش کشیده شد . این جنگ را در نوع خود میتوان از خشن ترین جنگها در تاریخ منطقه دانست که هیچ نوع آئین و قوانین جنگ در آن مراعات نشد . به صد ها و هزاران جوان اسیر افغان بدست پاکستانی ها و ملیشه های آنها قتل عام گردیدند که جسد های تخریب شده مرده ها ، توسط صلیب سرخ چند روز بعد از ختم روز های جنگ جمع آوری و خاك سپاری شدند . این هم یك بخششی بزرگ پاکستانیها به مردم ما بعد از پیروزی از چنگال کمونیزم شوروی بود که حق آن را ادا کرد .

با لشکر کشي وسرازير شدن سربازان اتحاد شوروي مجهز با ايديدلوژي کمونيستي و قدم رنجه کردن قواي نظامي پيمان اتلانتيك شمالي وايتلاف بين المللي به سرکرده گي جنرال های امريکايي وبرتانوي با مفکوره استثماري وعقايد ضد ديني (روحيه وحدت و همبستگي ملي، انديشه محبت وميهن دوستي وسلسله رسوم وعنعنات فرهنگی) مردم باديانت افغانستان بکلي از هم پاشيده شد و تخم نفاق وتفرقه بين اقوام مختلفه افغانستان در سرتاسر جامعه و کشور مان پاشيده وبذر گرديد .

ملت تحت ستم ومظلوم افغانستان اين حقيقت دردناك و اين واقعيت تلخ را پذيرا شدند که: با دخالت استمراري و دست اندازي کشورهاي اجنبي، خاك افغانستان به محور داغ درگيري هاي نظامي قدرت هاي نيرومند وبزرگ جهاني وبه بستر بازي هاي هولناك سياسي منطقوي مبدل گشته است که مردم آن به اين زدوي ها روي صلح و آرامش را هرگز نخواهد ديد .

درحال حاضر بر سر مقدرات مملکت وبر سرنوشت مردم در آینده افغانستان ،زدوبندهاي مخفي قمارها وشطرنج هاي سياسي بزرگ زده مي شود . عطف توجه به اين موضوع فضاي آينده سياسي کشور را بسيار مبهم، غبار آلود وظلماني به نظر مي رساند . گذشت زمان نشان داد که بعد از اين اشغالگري، و خارج شدن فزيکی نظاميان امريکا و غرب بالخصوص انگلستان تا کدام حد اوضاع کشور ما در محراق خرابکاری و دهشت افگنی و حتی جنگ های ميدانی ای ظاهراً از نشانی طالبان به رهبری ملا محمد عمر، که دو سال قبل از بر آمدن نيرو های امريکايی مرده بود نشانه های ظلم وتعدي، فقر اقتصادي، بيکاري، فساد مالي و اداري و اضطراب سياسي اين را ميرساند که تا کدام حد کشور های مرفع جهان بخاطر بدست آوردن اهداف استراتيژيک شان با پاکستانی ها و دهشت افگنان همرويه گی داشته است که نتيجه آنرا مردم ما در بد ترين وضع از سال 1900 تا 2015 در کشور شان شاهد بوده اند . نميدانيم اين را استعمار جديد بناميم و يا هم مديريت نظامهای سياسی در نظم نوين جهانی در سده بيست و يکم ؟[140]

[140] ، روزنامه ارمان ملی ،مديرمسئول :مير حيدرمطهر، نويسنده مقاله : مير نجيب الله شمس (1389هش/2011م)

بخش یکصدو هفدهم
بحث اول
افغانستان درنظم نوین جهانی و امپراطوری سرمایه

117-1-1. نقش پیش کسوتان

صاحب نظران سیاسی به این باور اند که امریکا به منظور اینکه بتواند دور تازه یی از سوء استفاده سوق الجیشی یا« اداره جهان را از طریق نظامی» بدست آورد بخاطرفراهم آوری جو مناسب که شروع عصر نوینی را بر پایه یك نظم جدید امپریالیستی در جهان پایه گشایی می نماید شروع کرد و جمعی هم به این گمانه میزنند که یازده سپتمبر توسط امریکا نه، بل توسط فناتسم های عربی معتقد به بنیاد گرایی اسلامی که ظاهراً کنترول چند هوا پیمای مسافر بری امریکا رابدست گرفته و آنها را به برجهای دو قلوی مرکز تجارت جهانی نیویارك و نیز ساختمان مرکزی پنتاگون کوفتند که ظاهراً با ساز و برگ گسترده پوشش اطلاعاتی اداره استخباراتی امریکا بعید به باور میرسد . وبعضی ها به این عقیده هستند که گویا این عملیات توسط سازمان سیا راه اندازی شده ، تا بهانه ای باشد به رؤیا های جنگ طلبانه "قدرت های حاکم "بر دولت امریکا .

ولی چیزی که غیر واقعی بنظر میرسد انکار بی اطلاعی دولت امریکا از وقوع این حوادث اسف بارتروریستی می باشد . چطور امکان دارد دولتی که با سیاست و پول و امکانات تخنیکی و انسجام دهی عصری از وقوع چنین یك فاجعه ای که پسانتر ها چهره دنیا را عوض کرد بی خبر باشد ؟

اما بعضی از کار شناسان نظامی به این باور اند که سازمانهای اطلاعاتی امریکا از نقشه گسترده سازمان القاعده و بنیاد گرایان فناتسم برای انجام فعالیتهای تروریستی پیش از وقوع آن در داخل خاك امریکا آگهی داشتند ، ولی بهر ملحوظی که بوده از هر گونه اقدامات پیش گیرانه خوداری ورزیدند . که جمعی این خود داری را ناشی از سهل انگاری و رقابت و عدم هم اهنگی سازمانهای اطلاعاتی امریکا در بین هم میدانند . ولی همینکه میگویند این انفعال عمداً صورت گرفته است تا دولت امریکا قادر گردد تا با بدست آوردن راه آوردهایی کمیسیونی که مسئله یازده سپتمبر را در امریکا دنبال میکرد با اظهارات بن لادن و القاعده وفق داده و این جنایات را به القاعده و سایر قوت های تروریستی مخالف با امریکا مناسبت داده و به این ترتیب این فاکت را خوانایی بخشند ، ولی اینهم ره آورد درست و معقول به وقوع این واقعه به

حوادثی که رخ داد نمیباشد . فکر میشود این حوادث نه بخاطر ابعاد هولناك تلفات جانی آن ، بل بخاطر شکل دهی به صفحهٔ نوینی که در پی داشت ، حادث شده است که بار بار در صفحه تاریخ معاصر در همین سده بیست ویکم حوادث هولناکتر از آن از قبیل حمله نظامی به افغانستان قبل از بدست آوردن مجوز شورای امنیت ملل متحد و نیز قتل عام هشت هزار نفر [141] رواندایی در جنگهای قومی و اشغال نظامی عراق به توسط امریکا به بهانه داشتن سلاح بیولوژیکی و کشتار جمعی دولت عراق که ادعایی بود کذب که از طرف دولت مردان امریکایی دنبال گردید نیزاز فجایع بعد از واقعه یازدهم سپتامبر میباشد .

حوادث هولناکتر از این فاجعه نیز در سالهای گذشته رخ داده که میتوان ازقتل عام 800 هزار نفر در جنگهای قومی روآندا در سال1994 که در صد روز ظاهراً توسط قوم تند رو هوتو ها کشته شدند که اقلیت توتسی را هدف گرفته بودند که نمونه ای از اینگونه فجایع انسانی است که بر میگردد به کشیدگی های قومی هوتو ها و توتسی ها در نتیجه به روندا گریختند و در آنجا گروه جبهه میهنی روندا را تشکیل داده و بعداً در سال1990 به روندا حمله کردند و این جنگ که از خونبار ترین جنگها در تاریخ افریقا میباشد تا سال 1993 ادامه داشت . [142]

اهمیت اساسی 11 سپتامبر در خود آن عملیات تروریستی نبود بلکه پدید آورنده دورانی است که چهره جهان ما را از هر سو دستخوش تغییرات مهم نموده است .

امریکا پس از پایان جنگ سرد ، از همان دوره ریاست جمهوری جورج بوش پدر و تهاجم نظامی به عراق بدنبال اشغال کویت توسط ارتش صدام حسین ، دکترین **«نظم نوین جهانی»** را اعلام داشته بود که میبایست بر پایه یك دنیای تك قطبی شکل میگرفت که در آن امریکا نقش ژاندارم جهان را ایفا میکند . اما تحقق گسترده این دکترین در آن زمان هنوز امکان پذیر نبود کما اینکه دیدیم ارتش امریکا پس از اندکی پیشروی در خاك عراق ، به یکباره عقب کشید و نه تنها تلاشی برای سرنگونی حکومت صدام صورت نداد بلکه هزاران تن از مردم معترض عراق را بی دفاع به زیر رگبار ارتش عراق

---

[141]- پروین شکوهی ، 11 سپتمبر 2007، آرش کمانگیر، به وسیله ی دیاکو

[142] گزارس مورخ هفتم اوریا 2014-18 فروردین 1393بی بی سی فارسی ،« صد روز کشتار؛ نسل کشی در رواندا چگونه انجام شد؟»

فرستاد (چیزیکه همین اکنون مردم افغانستان در برابر تعرضات مغرضانه ارتش آی اس آی ونیروهایشان بنام طالبان افغانستان را به خاك و خون کشانده است) . اما ده سال پس از عملیات توفان صحرا در شبه جزیره عرب، جورج بوش پسر و نئوکانهای پشتیبان او ، از فاجعه 11 سپتامبر همچون "مائده ای آسمانی" استقبال کردند (وحتی به آن سبغه یك جنگ مذهبی را توسط کلیسای انجلیکن بخشیدند تا ذهنیت های امریکائیان بی خبر از همه جا را با خود عقیده مند سازند) تا چهارنعل به سوی تحقق رویاهای خود در زمینه شکل دهی به **نظم نوین جهانی** و تبدیل امریکا به امپراتور جهان پیش بروند . این سیاست آنها به غیر از تهاجم خونبار به افغانستان و عراق (که هزاران بار بیش از فاجعه 11 سپتامبر تلفات انسانی و اقتصادی ببار آورده اند) ، از یك سو موجی از عملیات تروریستی کور و انتحاری در تمامی نقاط جهان و از جمله اروپا براه انداخته و از سوی دیگر به بهانه این اقدامات تروریستی بنیادگرایان اسلامی ، دول سرمایه داری شروع به تحدید شدید آزادیهای مدنی نموده و شهروندان کشورهای خود را بیش از پیش زیر کنترل پولیسی قرار داده اند .

در برابر این «**نظم و بی نظمی نوین جهانی**» که از لحاظ ابعاد توحش چیزی از دوران ظهور فاشیسم در جنگ جهانی دوم کم ندارد ، میتوان و باید ایستاد . اما نیروی بدیلی که میتواند در برابر تهاجم امپریالیستی به ایستد ،و از یك افق روشن مبتنی بر آزادی و برابری دفاع کند وجود ندارد . زیرا تاریخ شاهد است که در عصر برپایی هر قدرتی که خود را جهان شمول سازد سایر قدرت ها در منگنه و ضعف قرار می گیرند چنانچه تاریخ شاهد این بازیگریهای خونبار در عصر روم ، اسپانیا و پرتگال ، فرانسویها وانگلیسی ها ،هولندی ها و بالاخره روسیه شوروی بوده و دو تجربه تلخ جنگهای جهانی را در قرن بیستم در(اروپا) مهد علم و فرهنگ و جامعه بشری که حاصل آن پنجاه و پنج ملیون کشته می باشد به ارمغان آورد .

ما در تاریخ به اصطلاح پربار روسیه شوروی دیدیم که روسها چگونه با ایجاد فضا های سیاسی روشنفکرانه همه عملیات های خود را در جنب ملت ها بخاطر بربادی ملت ها انجام داد . در افغانستان با پیاده کردن نیرو های ظاهراً

طرفدار طبقات کارگر و دهقان اضافه تر از دو ملیون نفر را به پلیگونهای نظامی کشتار و یا زمینه فرار و مهاجرت ملیونهای دیگر را به خارج کشور فراهم ساختند .

قسمیکه در ساختمان جامعه جهانی نظر اندازی میشود هر دو گروه ،گروه راست گرای سرمایه دار و گروه چپ گرای با هویت کارگری دمار از روزگار مردم و ملت های مظلوم کشیدند .

117-1-2.اهداف درازمدت امریکادرکشور های جنوب یا جهان سومی:

میگویند که کشور های سرمایه داری اگر روزی انسان و یا سرزمین جدیدی را جهت کسب سود پیدا نکنند میمیرند .

این سیستم تنها از طریق استثمار و چپاول منابع و سر زمین های بکر که امریکا خود روزی از جمله آن سرزمینها محسوب میشد ،به حیات خود ادامه میدهند . برنامه های سرمایه داری را در کشور های فقیر چنان پی ریختند که هرگز کشور فقیر به کشور ثروتمند و غنی تبدیل نشود .

این کشور ها را به بی برنامگی و بد برنامگی و فساد مدیریت وایجاد تمرکز قدرت بدست مافیای دولتی ، بازرگانی، سوق میدهند و سر آنجام آنها را به فساد اداری و سوء مدیریت و غیره بدنام وبی اعتبار میسازند ؛ امریکا و هر کشور غربی به این کوشش است تا کشوری را که در آن تسلط دارند در یك دایره بسته در حالت حرکت دورانی نگاهدارند . و به این ترتیب مردم و کشور زیر سلطه را به این وامیدارند تا در مقابل برنامه های رشد آهنگ اقتصاد تولیدی از کالا های وارداتی استفاده نمایند . تا این کشور ها نتوانند به کشور های قوی و غنی و صنعتی تبدیل شوند معهذا تمام برنامه های انکشافی آنها به برنامه های مصرفی و استهلاکی منحصر میگردد .

این کشور ها حد اکثر کوشش خود را بخرج میدهند تا کشور های زیر سلطه خود را از پیشرفت اقتصادی دور نگهدارند ، چرا که آنها را تهی و همواره وابسته بخود نگهمیدارد . [143]

143- تری میسان ، کتاب دروغ بزرگ

همین اکنون عربستان یك کشور متکی بصدور نفت در جهان می باشد که اگر در مدت یکسال صدور نفت خود را به امریکا متوقف ساخته بتواند امریکا در حدود 272 ملیارد دالر به کاهش و رکود اقتصادی مواجه میشود و اما اگر نفت عربستان فروکش کند در آن صورت همین کشور مرفع حتی قادر نخواهد بود در مدت کمی خودش را از رهگذر اقتصاد سرپا استاده بدارد چرا که هیچ نوع اقتصاد تولیدی ای که جای گزین اقتصاد صدور نفت شود در آن کشور وجود ندارد .

حال که چهارده سال از واقعه یازدهم سپتامبر گذشته است ما می بینیم که کشور های غربی تا کدام حد بخصوص امریکا و انگلیس در کشور ما افغانستان نقش اساسی دارند . قانون اساسی ما را به سیستم ریاستی تدوین کردند و زمینه سازیها صورت گرفت تا این قوانین از طرف وکلای ملت تصویب شود که خود این سیستم خطرناکتر از رژیم شاهی بوده زمینه های قوم گرایی و تبار سالاری را در کشور دامن میزند که بد ترین مریضی در عصر حاضر گلوی کشور ما را می فشارد و بیم آن میرود تا اقوام ساکن در کشور بجان هم افتند وآنچه که در رواندا از نسل کشی رخداد در افغانستان رخ ندهد .

حال امریکا به اصطلاح از رهگذر بنیاد گرایی اسلامی یعنی القاعده طالبان و داعشیی ها تشویشی ندارند چرا که همهٔ شان از آبشخور استخباراتی آن کشور فعالیت دارند ؛ولی حد اقل باید متوجه این نکته باشند و از آن روزی بترسند که اگر کشور های موج سومی متحدانه (که اگر روسیه و کشور های جنبی آن را داخل این لست سازیم) دست بدست هم دهند و آبرو و تکنالوژی خود را یکجا کار گذارند و نو سازی کنند عمق فاجعه ای که غرب و مخصوصاً امریکا به آن مواجه میشود چندین برابر از خسارات ناشی از جنگ عمومی دوم خواهد بود . و این بخاطری است که دیگر دولت های قدرتمند با داشتن ساز و برگهای اطلاعاتی و نظامی شان حتی قادر نخواهند بودجلو فاجعه های مکرر همانند یازده سپتمبر را بگیرند و همان وقت هم آمریکا اذعان خواهد داشت که ما از قبل خبر نداشتیم .

117-1-3. انبوه زدایی جامعه

موجی که در آینده جهان بعد از دوره صنعتی رویکرد پیدا خواهد کرد جامعه را انبوه زدایی میکند به این معنی که همهٔ نظام اجتماعی را در جهت تنوع و پیچیدگی سوق میدهد .

امروز ما می بینیم چقدر سرمایه های کلانی در برنامه های جهانی شدن افغانستان در راه رشد سالم آن از بین میرود (نظر به آمار رسمی دولت امریکا که از تریبیونهای اطلاعاتی پخش شده است حدوداً شصت هزار ملیون دالر کمك را که چهل هزار ملیون آن از طرف کشور امریکا پرداخت شده ، نشان داده است) از سال 2002 و قبل از آنکه این سرمایه ها بدرد رشد ملی بخورد حیف و میل گردیده است که این خود ناکامی همیاریهای جهانی را نشان میدهد تا تاوانی باشد برای جنگ سردی که مردم افغانستان برنده آن محسوب شده است تا با آن بتوانند وطن ویران خود را آباد و نا امنی را به سلامتی تبدیل نمایند . علی رغم این هدف بزرگ و همدردی انسانی که بذریعه افراد دیگری از ملت های دیگر با پرداخت مالیات های سنگین بحکومت های شان از این درآمد های انباشته شده عایداتی و مالیاتی این پولها در راه همیاری های ظاهراً جهانی بمصرف رسانیده میشود که ظاهراً هم دولت های پرداخت کننده و هم مالیه پردازان در اروپا و امریکا از پرداخت آن به ستوه امده اند که تا چه وقت این پولها در جاهای دیگر نظیر افغانستان و یا عراق و سوریه و جا های دیگر ،صرف شود . لذا حتا یك فرد غربی هم بهیچ صورت حاضر نخواهد بود ما حصل رنج و تلاش شان بطور مستمر در چنین کشور ها بمصرف برسد .

(دولت امریکا هیئت بلند رتبه یی را تعیین نموده است تا حساب پولهای بمصرف رسیده در افغانستان را که یك رقم کاملاً کیهانی هست بیابند و عاملین فساد و دست برد ها به این وجوه « باد آورده» را از نو مورد تفتیش جدی قرار دهند که اگر واقعاً کار در این عرصه جریان پیدا کند باید تمام عمرانات بدون کیفیتی که از بودجه همین وجوه بشمول جاده های

اسفالت و عبور راه های عمومی افغانستان بمصرف شان رسیده است، از نزد شان تاوان گرفته شود و یا از نو اعمار گردد . در این مورد هم جهان و هم مردم افغانستان مشتاقانه متوجه عمل این هیئت باز جویی بین المللی هستند .)ولی دیده شد که این هیئت نیز کاری از پیش نبرد .

در همه کشور ها چه صنعتی و چه فقیر و غنی و چه در حال رشد دیده میشود که مردم از نبود «هدف ملی» نبود روحیه فداکاری، و از هم پاشیدگی تدریجی «وحدت ملی» و رواج حیرت انگیز گروه گرایی و بروز اختلافات گروهی به اعتراضات و مرثیه خوانی می پردازند . بحث داغی که امروز در بین کشور های غربی جریان دارد و مانند مرض مسری جامعه ما را نیز در نوردیده است مسأله داغ روز که منظور گروه های سیاسی است موضوعاتی را نظیر مسأله سقط جنین، کنترول تسلیحاتی، تبعیض نژادی، تبعیض علیه بانوان و جنسیت، بیکاری، فقر عمومی، الودگی محیط زیست، نیروی هسته یی و باز داری آن، و امثال آن در سطح ملی و بین المللی آنچنان مطرح میگردند که نمیشود بی صدا از کنار این مسایل گذشت .

ما می بینیم بی خانه ها بخاطر بدست آوردن خانه با هم متحد می شوند باز نشسته ها برای عدم پرداخت بموقع معاش شان با هم گرد می آیند ، زن آزاد خواهان و «مدافعین حقوق برابر زنان از مردان» تشکیل سازمان میدهند و حتی حکومت ها را زیر فشار قرار میدهند و حرکت های ضد فحشا آغاز بفعالیت میکنند . حتی در اروپا گروه های لختیها (کسانی که برهنه گردی میکنند) و ضد آن، سازمانهای نازیهای همجنس باز و سازمانهای رهایی بخش همجنس بازان که حتی روح کلیسا نیز مانع از حرکات آنها شده نتوانسته است، واقعاً که این حرکات طوری مایه شرمساری جهان شده است که حتی سازمانهای بزرگ ملی را به سختی در انسجام یکپارچگی آن نمیتواند حفظ کند . اتحادیه های که در طول دها سال

با داشتن مرام نامه های دقیق فعالیت میکردند اکنون هر کدام شان از خط مشی سیاسی واحد خود طفره رفته(گریز کرده) و صرفاً برای بر آورده ساختن مقاصد خاص خود مبارزات انتخاباتی را براه می اندازند .

امروز در آمار هایی که در مورد اشتراك مردم در انتخابات ریاست های جمهوری و شورا های مملکتی موجود است، اضافه تر از دو ثلث مردم در این نوع انتخابات اشتراك نداشته اند . مادر کشور خود در شورای نمایندگان شاهد بودیم که اکثر تصمیمات که به سرنوشت آینده کشور تعلق داشت نسبت عدم حاضری یا عدم اشتراك شان به تعویق افتاده است . ما در انتخابات ریاست جمهوری افغانستان شاهد به کاندیداتورانی اضافه تر از چهل نفر بودیم که اکثر شان نه شناخته بودند و نه از کارآیی و پیشبرد مبارزات انتخاباتی می توانستند بدر آیند و نه بکار ریاست جمهوری آشنایی داشتند و نه درس و مکتب این کار را خوانده بودند که بدون آنکه رای کسب کنند در صحنه انتخابات افغانستان ظاهر شدند و بعداً هم اکثریت شان از صحنه ناپدید شدند در حالیکه اشتراك بی لزوم هریك آنها به صرف اظافه تر از ملیون دالر تمام شده است که در یك کشور فقیری مانند افغانستان قطره ای بمثابه دریا میباشد . که این نشاندهنده عدم تساند و به بازی گیری سرنوشت سیاسی کشور منجر میشود . امروز در افغانستان بیش از صد ها حزب و گروه خود را به ثبت رسانده اند که اکثر شان فاقد کارآیی و جذب مردم می باشند و آلوده به قومی گرایی ولسان مشربی و سمت نگری هستند . و از همین سبب دروازه های این احزاب برای همیش بسته می باشد که عدم کشادگی بر مبنای کشش و خواست حقیقی، مردم را در قبال اهداف و حرکات حزبی فاقد عقیده و ارمان میسازد . در اینجا و هر جای دیگر عمر این اتحادیه ها و احزاب نهایت کوتاه می باشد ، و بدین ترتیب شتاب و تنوع باهم ترکیب می شوند و گروه های سیاسی جدید را بوجود می آورند که اینها هم یکی بعد دیگر از صحنه می پرند .

در اینجا و سایر جا ها تصوراتی در مورد ائتلافها ی سیاسی، اتحادیه یا جبهه های متعدد که وجود دارند نیرو و حضور شان روز تا روز در جامعه کم رنگ می شود و رفته رفته مفهوم خود را از دست میدهد در سابق دولت ها بر منبای ائتلافهای پایه دار صادقانه در فضای تساند و همدردی و پیشرفت ایجاد میشد و دوام می آورد ولی حالا عمر حکومت های ائتلافی فاقد اندیشه سیاسی حتی در انگلستان، اسرائیل و ترکیه نیز کوتاه و حتی نا ممکن شده است . این ائتلافها هرگز نمی توانند تا انتخاب رئیس جمهور آینده دوام بیاورند یا بلافاصله بعد از انتخابات ریاست جمهوری از هم می پاشند و بدین ترتیب پشت رئیس جمهور تازه برای پیشبرد برنامه ها یش خالی می ماند . (همچنان است در ایالات متحده امریکا زمانیکه از دو حزب مطرح یکی برنده شد ارکان دولت را بدست می گیرد و حزب دومی بدون اینکه تیر خود را از ترکش خالی سازد یك قدم به عقب در پشت سر تصمیمات حزب حاکم قرار میداشته باشند که از این تیر های احتیاطی در بسا موارد دولت بسر قدرت و در یك سخن آمریکا را حمایت میکنند که نشانه ای از وحدت و یکپارچگی یك ملت بزرگ را در بر آوده سازی اهدافش دنبال میکند .)

این انبوه زدایی توانایی سیاستمداران را در اتخاذ تصمیمات حیاتی بیشتر محدود میسازد . هرگاه مسأله ائتلاف در میان باشد آنقدر خواستهای مئتلفین زیاد میباشد که دولت و یا سازمان و شورا هایی که با آنها ائتلاف کرده اند از سیل تقاضا ها و درخواستها ی آنان بستوه می آیند . این مردمان که موکلین خود را بقدرت رسانیده اند از برگه های انتخاباتی خود توسط تلفونهای همراه فوتو برداری کرده و به موکل خود نشان می دهد که اورا با این برگه انتخاب کرده و به کامیابی رسانیده است و از آن بحیث سپر در بر آوردن اهداف شخصی استفاده مینمایند ، به این ترتیب سیلی از تقاضا ها و درخواستها ی خاص موکلین توسط وکلا بسوی مجالس قانونگذاری و ادارات دولتی سرازیر میشوند که اکثراً باعث اتلاف و ضیاع وقت مامورین دولت و وکیلان نیز میشوند .

گذشته از آن ما می بینیم که جامعه با سرعتی شتابان با صد ها انباشته مطلوب و نامطلوب بسوی تحولات در حرکت است ممکن است در جریان این تحولات تأخیر در تصمیم گیری بمراتب بد تر از تصمیم نگرفتن باشد . قسمیکه دیده میشود وکلای ملت آنچنان گرفتار کار های شخصی و موکلین هستند که این آقایان همدگر شان را فقط در حال آمد و شد در شورا می بینند که بهیچوجه فرصتی برای تبادل نظر و هم آهنگی نظریات پیدا نمیگردد . باوجودیکه شرایط هر کشوری فرق میکند اما آنچه در همه کشور ها مشابه است تهدیدی است که موج آینده متوجه نهاد های منسوخ و کهنه دنیای صنعتی گردانیده است . زیرا این نهاد های کهنه به هیچوجهه پاسخگوی تنوع اجتماعی – سیاسی جدید نیستند بخاطری که این نهاد ها برای جامعه ای ساده تر و کند تر طراحی شده اند که به ِ گلِ نشسته اند و کهنه شده اند و بزمان حاضر نمیتوانند تعلق داشته باشند . این رویکرد ها به بمثابه از بین رفتن همراهی عمومی در جامعه است و بنوبه خود بمعنای این است که حکومتها بتدریج بطرف حکومت اقلیت که بر مبنای ائتلاف زود گذر و نا مطمئن بنا شده است سوق داده میشوند .

117-1-4. انفجار درونی نظام تصمیم گیری

بحرانی شدن جهان یا جهانی شدن بحران میزان تعادل مناسبات کاری را در سطوح جهانی برهم میزند . با رشد فن آوری رایانه یی و نفوذ کانسرسیوم های جهانی فرق بین دارا و نادار به میزان 80 فیصد باعث توسعه بیکاری خواهد شد .در این قسمت ما از موضع افغانستان و مشکلاتیکه فرا روی آن در حوزه فعالیتهای جهانی شدن که با آن پیچ در پیچ وابسته میباشیم موقتاً تاقسمت های اخیر این نوشتار دور می رویم و بیك مسأله جنجال بر انگیز دیگر که بیشتر با ساختار های تفکری فانتیزیست ها در کارتونها شباهت دارد می پردازیم وپرده از روی حقایقی می بر داریم که مغز به اصطلاح متفکر و کاوشگر انسان آنانیکه در بالاترین رده های رفاه خصوصی شان رسیده اند و برای همیش مواضع وتفکر در راه رسیدن

به رفاه همگانی و امثال آن را فراموش میکنند که این طرز بیانها که واقعاً از جانب نخبه ترین مردمان انگشت شمار جهان مطرح شده است که واقعاً میتوان آنرا به انفجار درونی نظام تصمیم گیری تعبیر کرد اما واقعیت در اینجاست که این تصمیمات تا بحال که بیشتر از دو دهه از آن میگذرد هنوز هم در میان صدها هزار اندیشه ای در قالب الفاظ در بین کتابها دور از اجراء قرار دارد و یا اگر در معرض اجراء هم قرار گرفته باشد زیاد محسوس نبوده است. ولی قسمیکه گردانندگان این طرز تلقی مسرانه می کوشند سعی بر این دارند تا در نظام جهانی همچون بی سر و سامانی را که حتی به نفع یك طبقه بسیار خاص در جهان نیز محتمل بنظر نمیرسد ،خواهد بود.

این را میشود که طرز تفکر جدید نام گزارید این طرز دید اگر محتمل باشد «جهان را با تحولاتیکه در جریان است چنان تغییر میدهد که بشکل گذشته، یعنی شکلی که در دوران های پیشین زندگی داشته است، در می آورد.

این تصمیمات در هتل "سانفرانسسکو فرمانت" که محل رویائی و دلربا و هوشربایی است بشکل فانتستیك در دایره خیالات چند نفر ابر قدرت جهانی که نفوذ فرا ملیتی در شرکت ها و کانسرسیوم های رایانه ای دارند و یا هم از سیاستمداران کهنه کار امریکاست بیان شده است که ما فشرده آنرا باز تاب میدهیم:

نویسنده مشعر است که هوتل " سانفرانسسکو فرمانت " همچون یك سنگ مرز عظیمی میان مدرن و آینده یعنی میان امریکا و منطقه اوقیانوس ارام نشسته است. رهبران باز سازی خرابی های ناشی از زلزله های سال 1906 کالفرنیا ژنرال های امریکایی جنگ دوم جهانی، بنیان گزاران سازمان ملل، رهبران کانسرن ها و تمامی رؤسای جمهوری قرن اخیر امریکا پیروزیهای خویش را در سالن های وسیع و مجلل این هتل جشن گرفته اند.

در سال 1995 میخائیل گورباچوف یکی از نادر مردان تاریخ ساز،خود به زبده گان جهان در این هتل خوش آمدمی گوید . . . . این محفل بخاطر بزرگداشت از ختم جنگ سرد از طرف گورباچوف تجلیل و 500 تن از سیاست

مداران و، دانشمندان و رهبران اقتصاد جهان را در اینجا دعوت نموده است، او این جمع را «**مغز های جهان**» می نامد که باید راه قرن بیست ویك را نشان دهد . «راه رسیدن بتمدن جدید [144]

این مجمع را بنام "جامعه بیست بر هشتاد نام گزاری کرده اند " و تصمیم آن توسط اشخاص و افرادی اخذ میگردد که خود را "هدایت کنندگان جهان در راه یك تمدن دیگر" نام گذاری کرده اند.

اکنون که میخائیل گورباچوف پنجصد نفر از نخبگان همفکر خود را در این هوتل گرد آورده است کلاً میخواهند به همدگر شان راه رسیدن به تمدن قرن بیست ویکم را بشناسانند.

درین مجمع فوق العاده ذواتی نظیر جورج بوش،جورج شولز، مارگارت تاچر در میان عدهٔ از آریائیان جدید چون تد تورنر رئیس سی، ان، ان ؛ واشنگتن سای سپ، یکی از تجار های بزرگ کشور های جنوب شرقی آسیا میخواهند بمدت سه روز با تبانی همدوش بازیگران کامپیوتر و دارائی، صاحبان اقتصاد جهانی و استادان علم اقتصاد دانشگاههای استانفورد، هاروارد، اکسفورد ،به اندیشه بنشینند.

قواعد سختی تمام شرکت کنندگان را مجبور میسازد که از هر گونه بازی با کلمات خوداری نمایند . و برای هر سخن گوی صرفاً پنج دقیقه وقت داده شده است تا مطلب خود را ابراز دارد.

این بحث توسط جان گیج مدیر عمومی شرکت های رایانه سازی امریکا "سان مکرو سیستم"بحث در مورد تکنالوژی و اقتصاد جهانی را آغاز میکند او میگوید« هر کس مایل است میتواند برای ما کار کند ،ما برای داوطلبان خارج از کشور به ویزا نیاز نداریم، دولت ها و مقررات شان برای ما دنیای کار بی معنی گشته است او هر وقت بخواهد و ازهر کشوری

144 تعرض به دیموکراسی و رفاه، نوشته هنس پتر مارتین، بر گردان:فریبرز جعفر پور، نشر شده در کتابخانه انترنیتی –ketabfarsi؛ الوین تافلر، موج سوم ، ترجمه شهین دخت خوارزمی ، بحث موج های آینده.

که ضرورت داشته باشد "مغز های متفکر" را تا آنجا که توانایی کار را داشته باشند و از طریق رایانه از تمامی نقاط جهان تقاضانامه کار دریافت میکند " . اوبه این عقیده است که کارکنان شان را از طریق رایانه استخدام میکند ، آنها با رایانه کار میکنند و از طریق رایانه نیز از کار اخراج میشوند . » او میگوید ما زرنگ ترین ها را بخدمت می گیریم ما قادر شده ایم در ظرف 13 سال در آمد سالانه خود را از صفر به 6 میلیارد دالر برسانیم.

او در میان پرسش های مدعوین این معلومات را ارائه میدهد :تعداد کل کارمندان خود را از شش الی هشت نفر بر می شمارد و میگوید با نبودن این تعداد کارمند کارش البته که لنگ خواهد شد . او میگوید برای کامپانی من در حال حاضر شانزده هزار نفر کار میکنند که در هر نقطه جهان پراگنده هستند .

واشنگتن سای سب معتقد است که برای گرداندن اقتصاد جهانی اشتراك 20 فیصد از مردم جهان کافی میباشد . و شاید هم چند فیصد ی به عنوان وارثین این سرمایه ها علاوه گردد.

اما سوالی مطرح میگردد که هشتاد فیصد بقیه مردم چه کار میکنند ؟ چگونه هشتاد فیصد داوطلبان کار بدون کار زندگی میکنند ؟

از قول جرمی رایفکین نویسنده امریکایی کتاب **"پایان کارکردن"** میگوید : هشتاد در صد مردم با مشکلات زیاد مواجه میشوند ، سپس او میگوید : "انسان چیزی برای خوردن داشته باشد ورنه خودش خورده میشود."

در هوتل فرمانت نوع جدیدی از یك نظام اجتماعی بتصویر کشیده میشود . گفته میشود که در نظام آینده جهان کشور های ثروت مند دیگر فاقد طبقات میانی قابل ذکری خواهد بود که کسی به آن ایرادی ندارد.

این نظر درست عکس آن چیزیست که کارل مارکس در مورد قرار گرفتن جامعه در مرحلهٔ سوسیالزم و نهایت آن کمونیزم، جهان به آن دست می یافت . کارل مارکس معتقد بود که در فاز سوسیالیزم هر کس بقدر استعدادش از نعم مادی بهره می گیرد و در فاز کمونیزم هر کس به اندازه نیازش از این نعم مستفید میگردد.

برعکس اصطلاح "تیدی تایمنت" توسط "برژنسکی "سیاست مدار لهستانی الاصل امریکایی که چهار سال مشاور امنیت ملی جی میکارتر رئیس جمهور اسبق آمریکا بود که سالهای عمر خود را در مسایل ژیو پولیتیك صرف کرده از جمله نادر اشخاصی است که سیاست را تا سرحد حقه بازیهای جبران نا پذیر برای ملت ها ادامه داده و اکنون نیز در مجلس فوق اینطور پرداخته است که میشود متباقی نفوس بیکار جهان را به لطایف الحیل از قبیل سرگرم ساختن در مسایل تفریحی و خوش گزرانی و روش های تخدیر آمیز سرگرم ساخت.

رهبر کانسرنهای جهانی به این عقیده اند که موجهای عظیم بیکاران را در مشاغل پست و عمومی از قبیل پاك کاری اماکن . جاده ها ، خانه ها ، بدون دستمزد در مقابل غذای اندك و امثالهم سرگرم ساخت . ویکی از شرکت کنندگان در این مجلس پروفیسور " راستام روی" معتقد است که برای این بیکاران در هر گوشه جهان معاش بسیار ناچیز بخور و نمیر که صرفاً عزت نفس شان به آن مصروف گردد پرداخته شود . این رهبران به این عقیده اند که بزودی موج بزرگی از انبوه بیکاران در اکثر نقاط مشغول کار های بدون در آمد خواهند بود که در ازای سرپناه و غذای اندك کار مینمایند .

"جان نایسبیت" یك محقق آینده شناس به این عقیده است که بالاخره دوران صنعتی یا موج دوم بهمراه رفاه توده ها جزیك مژه برهم زدن در تاریخ علم اقتصاد نبوده است.

این چیزی را که رهبران سرمایه و کانسرن های بزرگ جهانی بعد از سه روز مباحثه و تفکر در هوتل فرمانت به تبادل نشستند حاکی از آن است که موج های تفکری جدیدی را به بشر عرضه دارند . اما مسیری را که تحلیلگران، سیاسیون رهبران و صاحبان سرمایه های جهانی و کنسرنهای بزرگ به بشر ارمغان خواهند داد با این طرز دید پوچ و ابلهانه شان بشر را به قهقرایی نظیر عصر قبل از تمدن سوق خواهند داد و ما نظیر این فعل و انفعالات را در حرکت های هراس افگنی مخصوصاً در بین ممالك ضعیف که روز تا روز در حالت گسترش است ملاحظه میکنیم بقسمیکه اکنون این سیاستمداران که میخواستند نعمات مادی جهانی را بین بیست فیصد از طبقه خود شان تقسیم کنند و متباقی بیکاران را به کار های که در بالا گفته آمد سوق دهند می بینیم که حاظرند نیمی از سرمایه های خود را وقف این کنند تا جلو ترور را که حرکات مرگبار و کور دارند و از عقب یك استراتیژی کاملاً حساب شده با قدرتهای جهانی در مصاف هستند بپردازند و از شر شان خلاص شوند اما امکان پذیر نمیباشد . چنانچه همین اکنون بیش از چهل الی پنجاه مملکت مرفع به علاوه ملل متحد و سازمانهای اطلاعاتی جهانی که ظاهراً موجودیت این سازمانها امنیتی مشهود و قابل دید نمی باشد در افغانستان، پاکستان و سایر نقاط دنیا بشمول یمن و عراق و سوریه ،جهد مینمایند تا این انفعالات را محار سازند که هرگز قابل جلوگیری نیست و این تازه شروع کار است.

اگر کشور های پر قدرت که دارای نیرو های اقتصادی و نظامی بی حد و حصر هستند در پالیسی های شان در نگرش بر اوضاع جهانی نظیر مجلس نخبگان اقتصادی در هوتل سانفرانسسکو فارمنت تفکر نمایند دیر یا زود این تمدن نیم بند جهانی از بین میرود.

ما با ارائه مطالب فوق می بینیم که پیامد های منفی این حرکات نا بخردانه تا کدام سرحد تمدن و اقتصاد جهانی را متزلزل ساخته است . امروز بحران جهانی از هر جای دیگر جامعه اروپا و امریکا را از رونق انداخته است بورس های سهام را

پایان آورده است بزرگترین کانسر ن های جهانی سیر نزولی بحرانات ناشی ازرکود اقتصاد را می پیمایند . در اروپا و امریکا اگر از یك خانواده نیمه مرفع سه نفر کار نمایند نمیتوانند مایحتاج زندگی یك خانواده عادی را فراهم بسازند و این در حالیست که بار کمر شکن جنگ افغانستان و عراق و خاور میانه نیز بالای شانه های این شهروندان گرانی میکند .و تازه هم از اثر نا بسامانی و فقدان کار و امنیت در این کشور ها ،اکثریت نفوس در کشور های آسیایی وافریقایی حاشیه مدیترانه تصمیم گرفته اند با مهاجرت های دسته جمعی بازار کشور های اروپایی را انباشت از نفوس جهان سومی نمایند که روزانه دها هزار تن از این مهاجرین از طریق دریا و زمین و هوا پیما خود شان را به کشور های دلخواه شان به اروپا میرسانند .

فقدان اکثریت مردم در بافت های حکومتی، دموکراسی را صرفاً بیك ادعای پوچ و مسخره تبدیل کرده است . این امر مردم را در برابر این پرسش قرار میدهد که با توأم شدن سرعت تحول و تکثر و تنوع گروهها ، آیا هیچ نمایندۀ منتخبی میتواند ادعا کند که نمایندۀ آراء حوزه خود میباشد ؟

در یك جامعه انبوه صنعتی که مردم دارای نیاز های بنیادی میباشند که از همین سبب همراهی عمومی هدف قابل دست رس بشمار میرفت . ولی جامعه انبوه زدایی شده امروز نه تنها دیگر مقاصد مشرك ملی ندارند بلکه حتی مقاصد مشترك منطقه یی یا ولایتی و شهری هم نمیداشته باشند . و این خود مبین آنست که این فرضیات که مدتهای طولانی در جامعه مستولی و حاکم بود امروز در حل مسائل فرا ملیتی جامعه امروز و مقابله با مسائل بهم پیوسته، و ناتوان در همگام شدن با حرکت شتاب آلودۀ نیاز ها و مقابله با تنوع و تکثر گروه بندیها ، خورد شده و در زیر بار مشکلات، در حال متلاشی شدن جلو چشم همگان قرار دارند .

117-1-4. دست برد به اراده و امنیت مملکت

ما در بحث های گذشته علل و انگیزه و مخاطراتیکه افغانستان را از رهگذر جهانی شدن تهدید میکند گفته آمدیم که اکنون به یك واقعیت ملموس که همه مردم در افغانستان، آن را حس کرده اند از سوی جامعه جهانی مخصوصاً انگلیس و ایالات متحده امریکا در بیرون و زعما در داخل کشور آنرا راه اندازی کرده اند ، نظیر کلاه برداریهای است که انگلیسها در قرن نزدهم توسط شاه شجاع الملك پسر تیمور شاه درانی براه انداختند که در نتیجه کشور ما را بیك کشور تحت الحمایه برتانیا یا مستعمره آن تبدیل ساخت و نام اصلی این سرزمین یعنی **خراسان** راکه احمد شاه ابدالی بدان نام می بالید از اثر فرمایش هند برتانوی به افغانستان تبدیل کرد و باز حالا نیز ایادی شان اصرار دارند همه باید به نام قوم آنها یاد شوند (افغان ؟) .

اکنون که قرن بیست و یکم در جریان است گروه های دربیرون از کشور حدوداً پانزده سال به اینطرف خود را در مقدرات کشور ما حاکم ساخته و کلیه انفعالات سیاسی، اقتصادی و حتی نظام سازی و قانونسازی ما را تحت پوشش خود قرار داده اند .

در سال 2001 امریکا بخاطریکه القاعده بالای برج های جوره مرکز تجارت جهانی در نیویارك و همزمان به آن به عمارت پنتاگون یا مرکز ستاد قوای کل نظامی ایالات متحده امریکا (وزارت دفاع) حمله کرده بود و طالبان از دستیاران و حمایه کنندگان نزدیك القاعده محسوب میشدند و نظام سیاسی کشور افغانستان را بدست داشتند در یك شب سیاه به کشور ما از طریق هوا به حملات ویرانگری اقدام کردند که در ظرف یك هفته تمام طالبان را در کشور تار و مار کرده و برای سران القاعده و زعمای طالبان بشمول ملا محمد عمر و سایر و زرای آن بخاطر دست گیری جوایز سرانه تعیین گردید که از ملیون ها دالر تجاوز میکرد .

امریکا بخاطر سر کوبی این دو قدرت (القاعده و طالبان) توافق ملل متحد را بدست آورده و در نتیجه کانفرانس بن دایر شد و خط مشی افغانستان تا سال 2009 تحت زعامت ملل متحد تعیین و مطابق به فیصله نشست بن حکومت های عبوری – انتقالی و انتخابی یکی بعد دیگر عملاً در افغانستان ایجاد و در همین مدت قانون اساسی کشور در یك جرگه نیمه بزرگ تصویب شد ، نیمه بزرگ بخاطر اینکه اکثر

اعضای این جرگه توسط مردم به انتخابات نرفتند بلکه بیك شکل عنعنوی انتصابی و فرمایشی آنها تعیین و ظاهراً قانون اساسی کشور توسط شان تصویب شد . و در آن مدار های را گنجانیدند که باید در یك کشور مرفع که دارای نظام بسیار محکم دیموکراسی باشد براه می افتاد نه به افغانستانی که تازه هنوز روز های جنگ را نتوانسته عقب اندازد . نتیجه این شد تا نظر به قانون جدید دولت مردان و زعمای افغانستان نتوانند دارای یك سیستم مستقل اداره مملکتی شوند و قسمیکه بیانات و فرمایشات ریاست جمهوری در دور سابق و حالت موجوده حاکی از آن است که رئیس جمهمور از فقدان و یا کمبود اراده کامل برای پیشبرد نظام مملکتی رنج می برند چنانچه در زمان زعامت حامد کرزی این نومیدی به سر حدی رسید که دو واژه از زبان ریاست جمهوری «ترکم کن» و یا «دورم ساز» زبانزد رسانه ها گردید .

بهر حال چیزی که هم برای مردم و هم برای زعمای دولت افغانستان درد آور است نبودن یك ستراتیژی واحد ، اساسی و قاطع بخاطر حل معضلات و منازعات کشور میباشد .

گروه طالبان در مدت چهارده سال توانستند خود شان را دوباره به شکلی سازمان دهند که مطرحیت خود را در حلقات سیاسی کشور و جهان دوباره کمایی نمایند به ترتیبی که علی رغم اینکه دوسال قبل رهبر شان ملا محمد عمر مرده بود و آنها این موضوع را کتمان کرده وتا هنوز هم حتی جنگ های چریکی را به جنگهای میدانی انکشاف داده کذا اشغال شهرستانها و بدست داشتن کنترول راه های ترانزیتی و آدم ربایی ها و گروگان گیری ها در مسیر شاهراه های عمده کشور را با توانایی خاص به ترتیبی براه انداختند که دولت وحدت ملی مجبور شده اند تا اسیر های آنها را در بدل آزادی یك تعداد از آنها معامله نماید . قبل از اینکه قوای بیش از یکصد هزار نفری آمریکا بریتانیا و ناتوکه در افغانستان بخاطر قلع و قم طالبان و دستیاران القاعده شان فراز آمده بودند این کشور را ترك نمایند به این باور بودند که به تردستی ملل متحد این موسسه میانه رو بخاطر تعاطی قدرت های بزرگ میخواهند نامه سیاه طالبان را از صحنه های جفا هایی که به مردم و خود شان رسانیده اند پاك سازند و حتی در نشست لندن که برگزار شد میخواستند این را بجهان نشان دهند که طالبان شایستگی آن را دارند تا در روند کشور داری شریك باشند چیزیکه سالهای قبل کلینتون رئیس جمهور اسبق امریکا نیز اظهار داشته بود . قدر مسلم این است که باید در این کانفرانس حدوداً یکصد نفر از سران مناطق مختلف افغانستان از طریق یك انتخابات تعیین میشد بعداً در این مسأله که شاید افغانستان را بکدام جناح دیگر بکشاند تعیین میگردید تا ملت قانوناً مقدر به این میشد که در همچو موارد خود تصمیم بگیرند زیرا

آن فعل و انفعالاتیکه آینده وطن و مردم از آن متأثر خواهد شد باید تصمیم آن توسط نمایندگان گرفته میشد که نشد . و از جانب دیگر ما می بینیم که این بار ریاست جمهوری نظر به دوره گذشته از مرغوبیت کمتر قانونی برخوردار است زیرا که در تعیین و تائید فرمایشات انتخاباتی شان و بمیان آمدن حکومت وحدت ملی سوالات زیادی نزد ملت و مردم موجود است که ملت افغانستان پروسه انتخابات را فاقد اعتبار ملی دانسته و آنرا نپذیرفتند که با پا درمیانی ایالات متحده و فرستادن چند باره جان کری وزیر خارجه امریکا ، به افغانستان این نسخه جدید را روی کرد نمودند که این پروسه دولت را دارای دو زعیم متساوی القدرت گردانید که مشکلات زیادی در عرضهٔ مدیریت دولتی و خلای قانونی ایجاد کرده است .

با تطبیق فیصله های نشست های بین المللی که گاه پگاه در مورد حقوق بشر، و دیده بان های آن پرونده های را که در مورد نقض حقوق بشر در افغانستان از قبل تهیه نموده بودند تصمیم بر این گرفتند که کلاً از میان برداشته شود زیرا نمیشود با سیاست یك بام و دو هوا انسان قرن بیست و یکمی را ولو که در افغانستان زندگی نماید فریب داد و یا لااقل قانع ساخت .

117-1-5. سیر وشتاب در چالش های بین المللی

در این روز ها ما شاالله حرکت در بازیهای سیاسی در کشور ما آنقدر زیاد و برازنده و تند است که نمیشود با آن توسنی کرد، چنانچه که صفحات اخبار و گزارشات مربوط به شروع روز در افغانستان همه روزه با سرعت بیشتر از آنچه که زمین حرکت دوار دارد دایره های نصف النهار ها را از موعد معین آن قطع مسافت میکند . حتی این سرعت ها توانسته است حافظه های اجتماعی و یا شخصی سیاستمداران را نیز با خود دگرگون سازد .

این در حالیست که علمای جامعه شناسی معتقد به این امر هستند که حافظه های غیر مشترك و خصوصی با مرگ شخص می میرند ، اما حافظه اجتماعی جاودانه بزندگی ادامه میدهد و حتی توانایی حیرت انگیز در بایگانی فراخواند های حافظه های مشترك را نوعی از راز موفقیت تکاملی نوع بشر خوانده اند .

ولی آنچه که ما امروز به آن سرو کار داریم حافظه های اجتماعی است که در بازیهای دهکده سازی جهان رو به مرگ میروند یا لا اقل دچار عذوبت میگردند .

بطور مثال برداشت ما از حافظه مشترك دولت مردان امریکا در شام فاجعه هولناك یازده سپتمبر تصمیم قاطع ستاد تصمیم گیری ایالات متحده امریکا در مورد برپایی یك خط انهدامی القاعد و هراس افگنان در سطح کره خاکی تصمیم اجتماعی و همگانی بود زیرا رئیس جمهور بوش از حافظه تمام مردم امریکا در حالیکه رؤسای کلیسای انجلیکن و نماینده های مردم امریکا وسیاسیون آن کشور یکجا گرد آمده بودند ، جورج بوش این صدا را فریاد کشید که القاعده و هراس افگنان را در گیتی محو و نابود میسازند روی این تصمیم وسنجش او اولین ضربات خود را از افغانستان و از طالبان شروع کرد و بعدش هم بالای این خوان تهی از هر نوع امکانات چهل و چند کشور دیگر را نیز به مهمانی فراخواند که امر بی نظیر در نوع خود بوده است .

اکنون از سال 2001 و فرا خوانی قوتها چهارده سال سپری شده است ولی باوجود همۀ این شتاب در تصمیم گیریها قوای حافظ صلح و قوای که القاعده یی ها را ویران میسازد (امریکا و انگلیس) در همان نقطه آغازین یعنی صفر و در یك دایره بسته معیان دارد و عاقبت الامر خودشان را در وادیها و دره های افغانستان گم کرده می یابند که این حالت باعث شده است که تصمیماتی که توسط حافظه های همگانی گرفته شده بودند قبل از مرگ سیستم و هرم قدرت به نابودی کشانده شود . زیرا شتاب در افعال سیاستمداران روی پرده قوای بین المللی بخصوص آمریکا این را می رساند که حرفی به یقین وجود ندارد که مبین و نشاندهنده ادامه جلوگیری و یا امحای هراس افگنی در افغانستان باشد .

چرا که در سال 2014 هم امریکا و انگلیس ویارانشان تصمیم گرفته بودند که نیرو های شان را علی رغم قدرتمند شدن هراس افگنان با شتاب هرچه تمام تر از افغانستان خارج وبه زعم شان از این جنگ بی لزوم کنار بکشند و اداره مملکت را به قوای داخلی بسپارند .

اگر امریکا متوجه شده باشد و به حافظه خود رجوع کند برایش روشن خواهد شد که بوش با کدام دکترین به افغانستان وارد شد و اکنون ادامه دهندگان سیاست امریکایی موجودیت و وظیفه خود را به افغانستان چطور توجیه میکنند . ؟ همه اینطور فکر میکنند که

افغانستان مجبور است در برابر موج این حملات ویرانگر از خود دفاع نماید . تا جایی که دیده شد باوجود سنگینی حملات دشمن اردو و پولیس افغانستان بوجه بهتر از خارجی ها از خاکشان دفاع نمودند .

اما اینطور فکر میشود که حالات و رویداد های قرن بیست و یکم که نقطه پایان موج دوم (یعنی ختم دوره صنایع کلاسیك) میباشد محدودیت حافظه را از میان برداشته است، زیرا قسمی که می بینیم سواد در تمامی مناطق کشور همگانی شده، و ساخت و ساز امور اقتصادی را با بهتر سازی امور اجتماعی بطور منظم در کشور رونق بخشیده اند ، سرکها از نو باز سازی و نو سازی شده و بازار ها مملو از صدها هزار گونه اجناس با لزوم و بی لزوم گردیده اتومبیلها و خود رو ها کران تا کران سرکها و جاده های شهری و خارج آن را در نوردیده و شلوغ دائمی خیابانی ایجاد کرده است . به صد ها بلکه هزاران بنگاه و سازمانهای نهاد حقوق مدنی و بشری به نامهای گوناگون ایجاد گردیده و حتی معاشات کارمندان دولت را که در طول سالهای جنگ پرداخت نشده بود از وجوه صندوقهای کمك جهانی پرداخته گردید و صد ها کار پر هنر و پر ثمر دیگر در کشور رواج پیدا کرد و با عملی شدن این برنامه ها افغانستان از حالت انزوا بیرون کشیده شد . و این نوید دهنده حرکت سریع بطرف تصمیم گیریهای معقول و عاقلانه نظام اجتماعی و اقتصادی از شعبه رشد جهانی می باشد که اگر موضوع را با روشنگری و با خوشبینی ملاحظه کنیم یك قدم از رزم آوران پیشتر و کامیابتر بثبوت رسید اند که این اندیشه شان نیز بیانگر رفاه جهانی در چار چوب وضع حاضر بین المللی صدق میکند .

این بما میرساند که با فراگردی انباشت دانش، تمامی فرا گرد های که منجر به نو آوری و تحول اجتماعی میگردد از مغز ها به بیرون تراوش یافته وباعث ایجاد صد ها مدرسه از نو ایجاد شده گردیده است .

همچنان است در ساحه آزادی تفکر و بمنظومه کشیدن نوشته ها بدون دلهره از سانسور و اجبار در امر خبر گزاریها که ما قدمهای متین این اندیشگان آزاد را در برنامه های نوشتاری، شنوایی و تصویری که عرض وجود کرده و با برنامه های فرا مرزی متصل شده اند که ملتزم نظم آزادی بیان در کشوررا به بهترین چهره آن نشان میدهد و حالا ما در یك مرحلهٔ از جهش حافظه اجتماعی هستیم که با گذشتن هر روز تحولات عمیق سیاسی و اجتماعی را در نظم نوین جهان بوجود خواهد آورد که ما نمونه های آن را در برگزاری توافقنامه ها و گرد هم آیی های بین المللی که قوام جامعه را یا بارور میسازد و یا آنرادر صورتی که تفکر جنگ گرایانه وجود داشته باشد ، از بیخ و بن خشك و بی

اعتبار میسازد قرارداریم . زیرا در سیر محیرالعقول عقل آدمی جایگاهی والاتر از این وجود نخواهد داشت تا هدف قدم اول خود را بشود در راه رسیدن بهدف صلح در یك کشور دیگر قربان نماید . امروز غربی ها نیز همین کار را به تجربه می گیرند و میخواهند یك گام بجلو خطوط سیاسی ورزم آزمای و قرمز طالبان را به خطوط آبی آگنده از صلح و آشتی مبدل سازند تا باشد که در مقابل این حرکات شتابگونه ما و دنیا چه بدست می آوریم ؟ صلح . آشتی و یا جنگ و نفرت ؟ این را شتاب زمان به زودی بما پاسخ میگوید حتی قبل از اینکه حافظه های اجتماعی فلج گردند . چرا که حالا در دنیا بعوض نفرت و بد دلی یاری و همبستگی جهانی وجود خواهد داشت .

117-1-5.تأثیرات روانی مسأله برخورد های جهانی:

تأثیرات روز افزون کاری که نتیجه فعل و انفعالات و تغییرات از ناحیهٔ شگفتیهای تغییر در شکل و محتوای جامعه مخصوصاً دولت گردیده است همه را بهت زده کرده است ؛ چرا که در سابق ما با دولتهای سرو کار داشتیم که علی رغم غیر قانونی بودن شان از تاثیرات قوه شگفت انگیز قهری بر خوردار بودند .

از آنجائیکه مردم ما مخصوصاً جوامع عقب افتاده جهان سومی و یا کشور های جنوب که بسیار کم طعم دیموکراسی را که به فرد خود آگاهی و استقلالیت در روند کار و واکنشهای زندگی اش ایجاد کرده است، باوجودیکه سطح بینش فرهنگی فرد و بینش کیهانی جامعه را دگرگون میسازد اغلباً باعث نا رضایتی نیز میگردد.

مثلاً در سابق میدیدند که یك پادشاه و یا یك رئیس جمهوری ایکه از طریقه های غیر مشروع وزور، زمام کشور و مردم را تصاحب کرده بودند بخاطر حفظ ظاهر خود مردم را مجال اندیشیدن نمیدادند ، در چنین حالات هم مردم و هم وکلا و نمایندگان مردم که جزء از مهره های حافظ قدرت بودند ، خود راساً در قدرت و اداره دولت موثر نبودند ، بلکه تمام تصمیمات در یك دایره بسته توسط شخص شاه یا نخست و زیر و یا رئیس دولت که بر مبنای زور قدرت را تصاحب شده

بودند همان مهره های را در اریکه قدرت نصب میکردند که هر دو روی عمل شان به نفع شاه یا مهره های قدرتمند که حالات را در همه حال تحت حاکمیت جبارانه خود کنترول میکردند بوده و آنرا بنفع خود چرخش میدادند.

بطور مثال زمانیکه محمد ظاهر شاه را بعد از کشته شدن پدرش به اریکه قدرت نشاندند در مدت اضافه تر از بیست سال زمام امور کشور بشکل قهارانه آن توسط محمد هاشم خان عم شاه و دو برادر دیگرش حفاظت و حکومت میشد که این مسأله حتی در نسل بعدی نیز که سردار محمد داود خان و سردار محمد نعیم خان باشند بطور عنعنوی منحیث یك پدیدۀ مالك الرقابی شریك و در قدرت دولت از مهره های اساسی بشمار می رفتند.

زمانیکه جمهوری داود خان و بعداً حزب حاکم خلق رویکار آمد آنها نیز قدرت دولتی را بهمان دایره بسته آن یعنی بین اعضای گروه خود معیان دادند که اگر حرفی از شوری و یا مجلسین بمیان می آمد همه اش عاری از قدرت و شکل نمایشی داشت. چنانچه در زمان محمد داود خان شوری دایر شد تا رئیس جمهور را تعیین کند و این در حالی بود که ظاهراً عزیز الله واصفی پیش کار داود خان در امر برگزاری انتخابات ریاست جمهوری از طریق پارلمان صدا بلند میکرد که داود خان حاظر نیست که در این انتخابات شرکت کند اما صدای حاضرین مجلس داود خان را منحیث یگانه شخص به ریاست جمهوری فرا میخواندند زیرا که دیگر کدام کاندیدی وجود نداشت. در حالیکه همۀ وکلا میدانستند که اگر کسی حاضر شود در مقابل داود خان خودش را بریاست جمهوری کاندید کند چه بلای بر سرش می آید.

اما در موارد دیموکراسی واقعی و حکومت های قانون صدا طور دیگری بلند میگردد. روش های مطالعه اوضاع اجتماعی یك کشور در برحه یی که زیر سنجش قرار میگیرد همه چیز آنچه که در کتابها و نظریات محققین و صاحب نظران به اثبات رسیده اند محق ثابت نمیشود، چرا که در آبگینه های سیاسی اجتماعی عوامل زیادی در تطورو تحول

ذیدخل هستند که میتواند یك کشور دارای برنامه های ثابت را بجانب دیگری به بیراهه بکشاند ، اما آنچه که مدار غور وتعمق است موضوع دخیل ساختن مردم در مرامهای ملی و بین المللی میباشد که در مرامهای ملی زیاده تر و در مرام های بین المللی نظر به شاخصه های که اوضاع سیاسی را تفکیك و متغییر میسازد این سهم گیریها کمتر میباشد و یا به عبارت واضح تر حالاتی در یك جامعهٔ تحت پوشش بین المللی از قبیل بی امنی و بد امنی و فساد ، فعالیتهای مافیایی تیم های بین المللی را مجبور میسازد تا خود در این موارد در مورد مسایل عادبدون اشتراك دولت محلی تصمیم بگیرند و یا حتی که برنامه های خود شان را ازدولت محلی کتمان کنند که شدت این تصمیم گیری بحدی تکان دهنده میباشد که حاکمیت و خود ارادیت کشور میزبان را با تکانه های خود زیر سوال می برد . و در این جاست که از هر گوشه ای صدا بالا می شود که این حکومت یا دولت دست نشانده و ملعبه میباشد . اما وقتی در فحوای مطالبی که این مسایل را بار آورده است توجه شود خواهیم دید که تصمیمات حلقات بین المللی توانسته است کماکان این کشور را از حالت سقوط و فرو پاشی نجات دهد . لذا هر قدر کوشیده شود که تأثیرات روانی این مسأله را کم ارزش نشان داد امکان پذیر نمیگردد که این حالت ها اکثراً باعث تجدید جنگهای جدید در منطقه نذیر «طالبان در افغانستان» خواهد شد . حتی حلقات روشنفکری که خود آغاز رو این کاروان هستند نیز همین ساز و سرود را سر میدهند که صدای اعتراض شان از نحوه عمل کرد قوای بین المللی باز تاب جهانی می یابد که نتیجتاً چالش سختی را فرا روی برنامه های امنیتی ادارات جهانی در کشور میزبان میسازد.

و این در حالی است که موسسات جهانی در کشور خواسته اند از عملیات و کار کرد های غیر انسانی تر و غیر شخصی تر جلوگیری نمایند . . حال ما میتوانیم در جوامع نظیر جامعه افغانستان دو نوع رابطه را شناسایی کنیم: یکی رابطه ایکه ما را قادر میسازد در مسیر دیموکراسی با صد ها موسسه همصدا یکجای به پیش برویم که البته در این کار هم مشکلات زیادی پیش خواهد آمد . دوم روابطی که توسط ضابطه های قهری که ناشی از طرز تلقی و تفکر جامعه که متأثر از حالات خود ارادیت نشئت میداشته باشد روابط جنگ ستیزانه و خوگرفته را بار ور میسازند که اکثر مردم عادی و کم سواد پیشاپیش این حرکات جانهای خود را آماده قربانی میسازند که ما نظیر آنرا هر روز در کوچه ها و پس کوچه های شهر ها بخصوص

شهر کابل شاهد میباشیم . و این در حالیست که هم دولت محلی و هم جامعه جهانی و سازمانهای دخیل در فعل و انفعالات قدرت در افغانستان می کوشند تا رابطهٔ جدیدی را که منجر به راه حل نوی شود بیابند که اگر واقعاً این برنامه بتواند صداقت هر سه جانبی حکومت، مردم و اوپوزیسیون مسلح را جلب کند شاید ما بتوانیم در کوتاه مدت نفس عمیقی بکشیم . ولی چیزی که در اینجا حایز اهمیت است گروه سازیهای اشخاص بر مبنای موثریت شان در پروسه های صلح میباشد که مستلزم یك برنامه کاری انکشافی دراز مدت میتواند باشد که در چنین حالاتی بخاطری که ملت بتواند از طرز برخورد موسسات خارجی اطمینان حاصل کنند این موسسات حد اکثر بکوشند تا در برنامه های اصلاحی و نو سازی شان از کوچه های زیر بنایی انکشاف کشور بگذرند تا هم دولت و هم موسسات کمکی خارجی بتوانند مرام مردم را که استقرار یك نظام مرفه برای کافه مردم است را بیابند . البته در بر آورده شدن این مأمول شاید اشخاصی باشند که نمیخواهند چنین کار های بنفع همگانی صورت گیرد اما ما میتوانیم با تعیین ضوابط حقوقی و پایان آوردن هزینه تمام شد مشکلات زیادی را بر طرف سازیم که در نتیجه ما میتوانیم شرایط عاطفی را که چهره های را با چهره ها همگون و نزدیك میسازد ایجاد نماییم . و ما قادر خواهیم بود با تولید و دستیاری یك برنامه کارا و مثمر میزان بیکاری را به اشتغال تحویل دهیم و نظام از فرسودگی نجات یابد . در غیر آن مشکلات بطور لاینحل و بدون پاسخ وجود خواهد داشت و کاری نه از ما بر می آید و نه از دوستان بین المللی ما بجز اینکه داشته های خود را دو دسته به بازار قهاری و خشونت آماده فروش سازیم . و آبی که صد ها سال در این جوی هرگز آسیابی را نچرخانده است سر انجام بدون استفاده به گودی دره سراشیب سازیم .

117-1-6 . آرامگاه سیاسی

توانایی و عدم توانایی رهبران سیاسی چنانیکه خاصیت موج صنعتی در برنامه های« **مدیریتی نظم نوین جهانی**» به ضعف

کشیدن رهبر های کشوری میباشد در جنب خود در نظام بازار رهبران نامرئی ای را پرورش میدهند و به بلوغ میرسانند که همه کاره کشور در سطح ملی و همه کارهٔ جهان در سطح جهانی میباشند . در این حالت توانایی رئیس جمهور صرف نظر از اینکه در کدام کشور و تحت چه شرایطی مدیریت میکند همواره بحث برانگیز بوده و ازچیره گی همین رهبران پرقدرت نامرئی متأثر است .

بطور مثال رئیس جمهور امریکا باوجودیکه اکثریت قدرت را در مجلس نمایندگان آن کشور از آن خود دارد و مردم امریکا از رئیس جمهوری قانونی شان حمایت میکنند ، بحکم شرایط و جو موجود درسپهر قدرت جهانی نمیتواند هرم قدرت امریکا باشد . مثلاً رئیس جمهور امریکا به مثابه فرمانده اعلی قوای نظامی امریکا نمیتواند با دست باز در مسایل نظامی عمل نماید . این رابطه باوجودیکه با قدرت همسوئی دارد نظر به پیچیدگی هایکه در جوِ جهانی موجود است نمیتواند از آن به رغم خود کار بگیرد . روابط ریاست جمهوری امریکا با قدرت باز تاب پیچیدهٔ روز افزونی دارد که قدرت امروزه لزوماً بآن متکی است . به این علت است که رئیس جمهور امریکا میتواند در کنار دکمه انفجار هسته یی که بوی قدرت نابودی تمامی کرهٔ زمین را می دهند بنشیند و مع هذا می بینیم که همین شخص پر قدرت در برنامه خلع تروریزم جهانی در نقطهٔ آغازین آن یعنی در افغانستان مجبور میشود که از شدت عملیات هولناك طالبان و القاعده دست بسر شودو ناگزیراً این مرد پر قدرت جهانی در افغانستان از طریق ریاست جمهوری افغانستان با ملاعمر رهبر طالبان توافق و مذاکره را پیشنهاد کند که شاید این ماجرا در سپهر قدرت عجیب بنظر برسد . ما در سطح بین المللی این درماندگی را در چهره کاملترین مظهر قدرت جهانی میخوانیم که هرگز نمیتواند علی رغم پیچیدگی های سیاسی که در آن ارمان و مفاد امریکا مضمراست بهیچ صورت چشم پوشی نکرده و از مقابل همچو واقعات آرام بگذرد . و این انعطاف پذیری رئیس جمهور امریکا در شرایط بحران جهانی به سود قدرت جهانی امریکا منجر میشود چرا که او از ضعیف ترین مهره های شطرنج در عرصهٔ جهانی بخاطر بهبودی مناسبت های امریکا استفاده میکند . و یا زمانیکه در بازیهای سیاسی خود بنا بر خبط ها و اشتباهات ناموفق می شوند مستقیماً رهبر های محلی را به بی کفایتی و سوء مدیریت و فساد متهم میکنند ، در حالیکه واقعیت چیز دیگری را

نشان میدهد . واقعیت می گوید که رهبر های محلی که توسط نیروهای باز دارنده بازارکه سر و سُرّی با ادارات نا مرئی جهانی دارند اداره میشوند هرگز چنین کاری را نمیتوانند انجام بدهند که در سیاست های بین المللی نا سازگار باشد . در اینجا یك تبانی دو سویه و یا دو طرفه بین رهبران جهانی و منطقوی بوجود می آید که یکی موجودیت دیگری را منطقی جلوه میدهد و طرف دیگر در ساحه جهانی با قدرت بلا کیف خود رهبر های منطقوی را از سقوط حتمی نجات میدهند .

بطور مثال زمانیکه کوس رسوایی انتخابات89 افغانستان از بام افتاد و پروسه انتخابات از اثر سوء عمل کارگذاران انتخاباتی بطرف تقلب چشم گیر پیش رفت، در لحظات سرنوشت ساز که باید نتیجه این انتخابات که در هالۀ از شك و نا باوری به نتیجۀ دلخواه و دیموکراتیك نرسیده بود، دبیر کل جامعه جهانی خودش را در آن روز بکابل رسانید و هم پیامهای داغ مبنی بر کامیابی زعامت افغانستان را در انتخابات ریاست جمهوری ارسال تأئید و پشتیبانی کرد و این کاری بود که از طرف زعامت امریکا و کشور های دخیل در موضوعات افغانستان همه پروسه را کامیاب تلقی کرده و برئیس جمهور کرزی تبریك گفتند .

ولی جهان همانطور که با گذشت هر روزی شاهد رسوائی گردانندگان جهان هستند دور یا زود نسل فردا شاهد خواهند بود که رهبران جهانی در تحکیم آمیزی اش در قدرت موفق نمبباشند ، بلکه دقیقاً بتوانایی بگوش دادن بحرف دیگران میتوانند آمیزه های حیاتی را بار ور و پر قدرت سازند ، نه به نیرو های غول پیکر و تخریب گر نظامی شان . اذعان میداریم که جهان با رهبران خود با قدرت تخیل و اندیشه اش پیروزی حاصل میکند نه با جنون خود ،جهان بینی و زور تکنیکی خود . چراکه رهبران موج آینده تمامی اشتباهاتی را که قدرت های موجوده در جهان مرتکب شده اند یکسره بالای همۀ آن خاك می پاشند تا این آتش جنگ و نفرت در بین ملل خاموش گردد . واما این در صورتی امکان پذیر می باشد

که جهان آبستن طرز تفکر و برخورد جدیدی در مقابل پدیده ها اعم از مادی و معنوی حاصل کند . یا بعبارهٔ دیگر در ساختار های فرا جهانی رهبری فردا جوی حاکم خواهد شود تا بتواند که عدالت اجتماعی بدون کیف و سکتگی را از نو در دنیا مروج سازد .

رهبران فردا علی رغم اندیشه های ارمانگرایانه ای که در مورد شان وجود دارد شاید ممکن است با جامعه نامتمرکز و مشارکت جو تر سر و کار داشته باشند ، جامعه ای که از جامعه امروز بمراتب پر تنوع تر است . آنها هرگز مثل گذشته نمیتوانند سمبول همه چیز برای همهٔ مردم باشند ، در واقع غیر ممکن است که یك فرد بشری بتواند همهٔ صفات لازم را در خود جمع کند ، رهبری، احتمالاً امر بیشتر موقتی، مبتنی بر همکاری گروهی از افراد و یا شورایی خواهد شد . همین امروز ما در افغانستان نشانه های کوچکی از این حرکت دسته جمعی جهانی را می بینیم . چنانچه آن عده از دهقانان کوچك که توانایی خرید و تهیه ابزار تولید و مخارج کشاورزی را ندارند (این در حالیست که موسسات کمك بکشاورزی قبلاً در بازار های پول و سرمایه از جانب دولت تحت پروگرام ملکی سازی و رجعت به بازار بحراج رفته است) ، زمانی میتوانند از کمك های پولی و تخنیکی جامعه جهانی بخصوص اداره انکشافی امریکا بهره مند شوند که بدور یك اتحادیه صادقانه زراعتی همه با هم متحد شوند . ما نظیر اینگونه اتحادیه ها را از سالهای گذشته به اینطرف در موارد کشاورزی، دام پروری، احداث باغهای کوچك و پرورش و تولید حیوانات شیر ده و ایجاد کارخانه های پروسس لبنیات و اصلاحات در مارکتنگ آن پرورش طیور و ماهی را در چهره های اتحادیه های که از صدها یا هزاران نفر متشکل است بکار آغاز کرده اند و موج نامرئی و اما پر قدرتی را در انکشاف اقتصاد در جنب روستا ها ایجاد کرده اند که ما بشکل روز افزونی شاهد ایجاد این نوع موسسات در اکثر نقاط کشور هستیم که ایجاد آن نویدی است از پا گرفتن مشارکت مردم در موج فردا خواهد بود . زیرا مزیتی که این رشته برنامه ها در خود دارد حفظ سیستم توسط یك کتله بزرگی از خانواده ها که تعداد آنها به دها

هزار نفر میرسد این موسسات را در برابر نا امنی و عقبات اقتصادی نیز مصئون نگه میدارد در حالیکه فابریکات و موسسات بزرگ صنعتی هر روز از اثر رویداد های محلی و نا امنی و ورشکستگی مسدود میگردند .

"ژیل تویدی" در مقالهٔ با چشم انداز نو در روزنامه «گاردین» این تحول را چنین تعریف میکند :«اکثر رهبران جهان با درك این نکته که کره زمین در نزد آنها کوچکتر شده است خود را آنقدر کلی و آنقدر بنیادی و آنقدر وابسته شده میدانند که قوهٔ ابتکار هیچ شخص یا دولت واحدی نظیر گذشته قادر بحل آنها نخواهد بود .» چنانچه ما دیدیم که رئیس جمهور بوش خواست تا درد مردم امریکا را از ناحیه انفجارات تروریستی با حمله به افغانستان التیام نماید ولی حالا که بوش از قدرت ساقط است رهبران جدید نیز توانایی آنرا ندارند که بجنگ فرسایشی افغانستان نقطه پایانی بیابند و از همین سبب است که سوگمندانه بر هر حیلتی توصل می جویند . این خود نشان میدهد که ما بطرز دردناکی بسوی تعریف جدیدی از رهبری در حرکتیم نه به این علت که کسی فکر کرده است که این امر خوبی است بلکه بعلت ضرورتی است که طبیعت مسائل ایجاب میکند . مرد قدرتمند امروزی ممکن است بیك شخص نحیف و ضعیف و مردنی فردا تبدیل شود .

هر چند نمیتوانیم طرز تفکر خود را درست یا غلط ارزیابی کنیم . بهر حال در این بحث به نوعی ناجی سیاسی ای از جنس معنوی ضرورت داریم تا جامعه را از چنگال آنچه که همه را با خود در آرامگاه سیاسی اشتباه آمیز شان دفن میکنند به نجات نیاز داریم . در غیر آن نه قدرت، نه تکنالوژی عصر و نه هم قهرمانان ملی و بین المللی در رأس کار نمیتوانند بحران غایی که دولت های ملی به آن یعنی تکنالوژی سیاسی تکیه دارند را از بین بردارند .

سرعت یابی زندگی سیاسی میتواند باز تابی از شتاب عمومی رادر تحول فرو ریختگیهای سیاسی و حکومتی امروز تشدید کند . بعبارهٔ ساده تر رهبران امروزی مجبور هستند در چارچوب نهاد های بین المللی قدرتمند که از جهان صنعتی فرمان میبرند کار کنند ، از همین سبب است که این رهبران هرگز توانائی تصمیم گیری سریع درست را نمیتوانند داشته

باشند .چرا که تصمیمات یا دیر گرفته میشود و یا بی تصمیمی در امور معناً حاکم میگردد . مثلاً در سابقه تولیدی فابریکات شوروی سابق هر نوع کالاهای که در فابریکات آن کشور و جمهوریهایش تولید میشد باید به منظوری شعبه اقتصادی کمیته مرکزی شوروی درنشست های نوبتی اعضای ارشد حزب کمونست شوروی که آنهم شاید در سال یکبار دایر میشد حاصل بدارد . از زمان شروع تولید جدید تا ختم آن که تولید این کالای منظور شده از خرید و رسیدن آن به بازار بنا به نبود تقاضا یا پایان بودن جنسیت و یا هم بلند ی تثبیت قیم این کالا های بی لزوم تا دایر شدن دور دیگر کانگره حزب بی جا تولید میشد که در ذخیره گاههای شوروی می پوسید . از همین سبب بود که صنایع قوی شوروی در راه رشد خود به تصامیم عاطلانه و مبطل حزب کمونست شوروی مواجه بود که یکی دیگر از دلایل شکست و ناکامی شوروی را تثبیت میکند .

پس از همین سبب است که جهان امروز برنامه حرکت های تولیدی و عرضه و توزیع کالا و سرمایه های خود را با نصف النهار ها همراه در حرکت می آورند تا وقت و سرمایه هر دو با تصمیمات روی عرضه و تقاضای یك سیستم مارکتنگ با بهره های مفید را همیشه در سر زمان از آن خود داشته باشند .

بخش یکصدو هفدهم
بحث دوم
سرنوشت ملتهای مظلوم در برابر دست اندازی نظامهای جهان

هر انقلاب و جنبش چه سیاسی و نظامی باشد و چه خاصه اجتماعی داشته باشد به عنوان یك واقعیت اجتماعی عینی، خارجی و مستقل از ذهنیت افراد است که کم و بیش آزادی عمل انسان ها را محدود و خود را بر آن ها تحمیل می کند و زندگی مردم را تحت تاثیر خود قرار می دهد . شاید هیچ پدیده اجتماعی مقطعی وجود نداشته باشد که دامنه و عمق اثرگذاری اجتماعی آن به اندازه انقلابات سیاسی و اقتصادی باشد .

117-2-1. جهان شمولی سرمایه در نظم نوین جهانی

سهم امپراتوری امریکا دراین بازی:

منطق ساختاری روش های سرمایه داری ایجاب میکند تا این روند درجهت گستردگی اش برای جهان شمول شدن سرمایه حرکت جهانی بلا مانع را ایجاد نماید . این گرایش در توصیف «کارل مارکس» در فراز یکی ازبیانیه های مشهورش اذعان گردیده که این سیلان سرمایه داری زمان حال و آینده جهان را بهم روبه رو میسازد که در بیانه اش چنین آمده است :

«نیاز بورژوازی ((اسم طبقه سرمایه داری که با در دست داشتن وسایل تولید و سرمایه زندگی مرفه دارد .)) به بازاری دمادم در حال گسترش برای کالاهای خود، آن را به سراسر جهان می کشاند . همه جا آشیانه میگزیند، همه جا مستقر میشودو با همه جا باید ارتباط برقرار کند . . . به این ترتیب که جهانی (سراپا) مطابق به نقش پای خود را در اختیار داشته باشد . »

پیش بینی مارکس، اکنون این خطر را به همراه دارد که روند «**مشهوربه جهانی شدن**» به روند ی اجتناب نا پذیر و غیر قابل برگشت تبدیل گردد . سخنان مارکس در زمانی ایراد شد که در پایان سده نزدهم جهان وخصوصاً جامعه امریکا و کشور های پیش رفته به این روند به دیده اعتبار می نگرسیتند .

"**کارل پولانی**" نویسنده کتاب «**دگر گونی بزرگ**» که در سال 1944 این کتاب را به رشته تحریر در آورد معتقد است که :«که فقط یك دیوانه میتواند تردید داشته باشد که نظام اقتصادی بین المللی محور وجود مادی نژاد انسانی است . » [145] نظر به گفته پولانی این روند بدون آنکه وقفه داشته باشد، روایت به این امر میکند که نظام اقتصادی بین المللی در آن زمان در مرحله اولیه خود قرار داشت که به زودی

1. Geir Lundestad, Empire by Invitation? United States and Western Europe (1945-52) Journal of Peace Research, Vol. 23, NO 3, September 1986,and دعوت های تازه1990

در اثر دو جنگ جهانی خانمان سوز و انفجار بزرگ از هم فرو پاشید . او در روند تاریخی اقتصاد سیاسی آنجا که پای نژاد و ملت ها کشیده می شود از این روند تعریفی دیگری ارائه میکند . او معتقد است که اگر روند تغییر و تکامل سرمایه از آنچه که در برنامه ریزیهای قدرتهای سرمایه داری بزرگ موجود میباشد بیرون بجهد باعث افول و تغییر قدرت های سیاسی و اقتصادی میگردد : «اگر یك جنبش سیاسی وجود داشت که نتیجه عللی تصادفی بلکه پاسخ به نیاز های وضعیتی عینی بود ، این جنبش همان فاشیسم بود که سر نوشت انحطاط آوری را در بین کشور ها تا بنبست توسعه ادامه داد که نتیجه این بن بست در تمام کشور ها یکسان بود . این داروی تجویز شده درهمه جایی که چشیده میشد (زندگی) بیماری را به مرگ مبدل میساخت . (وقسمیکه در اروپا ، در دو جریان تند جنگ های جهانی اول و دوم مشاهده گردید)تمدن ها به این شکل از بین میروند .)[146]

دور از فایده نخواهد بود اگر نظریه «دور کیم» را در مورد انقلاب یا جنبش های که بشر در روند زمان به خود ملحق میسازد یاد آوری نمائیم: « "امیل دورکیم" که قبلاً در مباحث گذشته نیز اشاراتی در مورد ذهنیت و نظریات او ارائه داشتیم ، پدیده اجتماعی را به عنوان «واقعیت اجتماعی» تعریف می کند و آن را موضوع اصلی مطالعه جامعه شناسی تلقی می کند . می توان گفت که انقلاب (از هر رنگی که باشد) نیز یك پدیده اجتماعی است . بدین معنی که وقوع، فرآیند و تحول آن تابع شرایط خاص اجتماعی میباشد که دروقوع آن اراده و خواست افراد شامل نیست . بنابراین هر انقلاب و جنبش چه سیاسی و نظامی باشد و چه خاصه اجتماعی داشته باشد به عنوان یك واقعیت اجتماعی عینی، خارجی و مستقل از ذهنیت افراد است که کم و بیش آزادی عمل انسان ها را محدود و خود را بر آن ها تحمیل می کند و زندگی مردم را تحت تاثیر خود قرار می دهد . شاید هیچ پدیده اجتماعی مقطعی وجود نداشته باشد که دامنه و عمق اثرگذاری اجتماعی آن به اندازه انقلابات سیاسی و اقتصادی باشد . »[147]

او در مورد جنبش اجتماعی علاوه میکند : جنبش های اجتماعی به طور کلی به آن دسته از حرکت های جمعی گفته می شود که در پی تجدید سازماندهی جامعه هستند . هدف جنبش می تواند از براندازی نظام سیاسی - اجتماعی موجود و ساختن یك نظام مطلوب تا مبارزه با تغییر روش های اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی و . . . باشد . به عبارت دیگر جنبش ها تلاش های سازمان یافته برای ایجاد یا جلوگیری از یك تغییر اجتماعی هستند . و این تغییرات میتواند دگرگونی اساسی را در ساختار طبقاتی جامعه و یا قشربندی جامعه که قاعدتاً توام با دگرگونی اساسی در توزیع منابع اقتصادی و سیاسی جامعه است که در بعضی از انقلاب ها روی می دهد . اولین و

---

146 کارل پولانی ، دگر گونی بزرگ یا خاصتگاه های سیاسی و اقتصادی روزگار ما،برگردان به فارسی محمد مالجو،چاپ وصحافی سپیدار،تهران: پردیس دانش ،1491.چاپ اول 1391،ص416.

147 دورکیم امیل،وقوع فرآیند ها وپیامد های انقلاب

سریع ترین توزیعی که در منابع جامعه اتفاق می افتند ، توزیع مجدد قدرت سیاسی در جامعه و انتقال آن از سران رژیم قبلی به انقلابیون است . اما در مجموع در انقلاب ها (و نیز مباحث انقلاب) بیش از همه توزیع مجدد منابع اقتصادی مورد توجه است . یکی از اهداف انقلاب های نوین در جهان ،برقراری عدالت اقتصادی و توزیع عادلانه ثروت و درآمد در جامعه میباشد ،ولی اکثراً دیده میشود که انقلابها بعد از بدست آوردن قدرت آنچه را که در مرام داشتند تغییر داده به شکل ناشیانه آنرا به نفع گروه و یا دسته و یا کشور و یا هم دسته ای از کشور ها تبدیل میسازند که در این صورت ارمان اصلی انقلاب تغییر کلی می یابد مثلاً کوششی که «آدام اسمیت» در مورد تمرکز و جا بجا سازی سرمایه به شکل عارفانه و متوازن آن ، بر مبنای عدالت اقتصادی در سیمای جهانی ،در نظر داشت بعد از ترکیز قدرت ،سرمایه داران بزرگ، آنرا به سیستم های سرمایه داری انحصاری در آورده و از همین سبب است که تمام ثروت جهان به جیب چند خانواده ثروتمند واریز میگردد که اثرات منفی آن همین حالا در بین کشور های سرمایه داری بالاخص کارتل ها و موسسات فرا ملیتی دیده میشود که امریکا در نقطه عطف آن قرار دارد .

روی همرفته این انقلابات با پیامد های وسیعی که از خود جاه میگذارند جایگاه خویش را در بین دسته ای از حکومت ها و سرزمین هاو حاکمیت ها باز کرده تقریباً از هدف منطقوی پا فراتر گذاشته به قدرت های فرا منطقوی تبدیل شده و دراین جا بجائی جدید ،قدرتهای حاکم ، دست به جنگهایی کبیر زده اند که در نتیجه آن خسارات دردناك و ویرانگری قسمت بزرگی از کره زمین را درچنگ هیولای هولناك جنگ های ویرانگر، غوطه ور ساخته است، نظیر جنگهای جهانی اول و دوم که در ذیل از نا آرامی های گسترده بین جنگ و صلح ملتها بخاطر جا بجائی پول و سرمایه در ظرف یکصد سال از طریق قدرت های نظامی توضیحاتی خواهیم داشت :

117-2-2. خسارات هولناک بازی سیاست و سرمایه در یکصد سال از تاریخ گذشته جهان

کارل پولانی معتقد است که خرابی های جنگ کبیر موانع سازماندهی بین المللی غیر منتظره را در هر دو نظام هم سوسیالیستی و هم نظام سرمایه داری ، خسارات هولناکی به جوهر نوع زندگی بشر وارد آورد که قابل توضیح میباشد . ««در واقع موانعی که پس از جنگ کبیر پدید آمد از همان سرچشمه ای جریان یافته بود که خود جنگ کبیر از آن جاری شده بود «**منشاء نژادپرستانه نظم نوین جهانی**» .

فروپاشی نظام اقتصاد جهانی که از سال 1900 به بعد ادامه یافته بود تنش سیاسی ای را سبب شد که در سال 1914 فوران کرد . پیامد جنگ وپیمان نامه های آن تنش را ظاهراً بمدد حذف رقابت المانی ها ضمن تشدید علل تنش فرونشانده بود که باعث افزایش شدید موانع اقتصادی در صلح جهانی گردید که بعداً از گریبان جنگ کبیر دیگری سر برون آورد . زیرا پیمان نامه ها از زاویه سیاسی تناقض ویرانگری را مخفی میدارند وخلع سلاح دایمی یکجانبه کشور های مغلوب از هر گونه باز سازی از نظام توازن قوا ممانعت میکرد و «ژنو» در حالی به تجدید حیات چنین نظامی امید داشت که در چهار چوب نوعی کنسرت اروپائی بنام «جامعه ملل» گردید که میثاق و تمهید آن نیز بی فایده از آب در آمد ، زیرا پیش شرط های قدرت های مستقل حالا دیگر وجود نداشت واگر هم وجود داشت توسط همدگر شان ویتو میگردید . دنیا هرگز نتوانست « **احیای نظام متوازن قوا**» را تجربه کرده در دسترس گیرد ، چندان که هدف واقعی مثبت ترین دولتمردان دهه 1920 حتی دولت ها نیز درك کرده نتوانستند ، این حالت با سردرگمی وصف ناپذیری استمرار یافت . . . طرح نا معقول خلع سلاح دائمی کشور های مغلوب هر نوع راه حل سازنده ای را منتفی میکرد . پافشاری «**ژنو**» برای احیای اقتصاد جهانی در حکم دومین خط دفاع از صلح بمراتب اصولی تر بنظر می رسید ، زیرا تا زمانی که نظام پولی بین المللی از نو راه نیفتد ، باعث فقدان مبادلات با ثبات و آزادی تجارت جهانی شده ،دولت های گوناگون را به خطر تهدید کرده و صلح را منتفی میدانستند ، زیرا وابستگی متقابل صلح و تجارت توسط دولت مردان آن زمان از قبیل« وودرویلسون »تأیید گردیده بود که این پدیده یا عامل را ضامن صلح و تجارت میدانست و در صورت باز سازی پول بین المللی بود که یگانه حافظ امکان پذیر بین ملت ها و حاکمیت های بالقوه بود که جهان بطور بی سابقه ای «**برمالیه ارشد**»[148] تکیه کرد که حالا دیگر نه «ناتان مایرروتچلد» بلکه «جان پیرپانت مورگان»نمایندگی اش میکرد . میشود دهه پس از جنگ کبیر اول را دهه عمیقاً محافظه کارانه دانست و این باور همگانی را انعکاس میداد که فقط با زتأسیس نظام پیش از سال 1914 ، «این بار بر پایه مستحکم» میتوانست صلح و ثروت را باز گرداند . انقلاب ها و ضد انقلاب های دهه پس از جنگ جهانی اول با وجود چشمیگری آن صرفاً میکانیکی بوده و شکست نظامی را با زتاب می دادند و با دست بالای اجرای مجدد نمایش لیبرالی مشروطه خواهانه آشنای تمدن غرب در صحنه اروپای مرکزی و شرقی را به نمایش گذاشته و در دهه 1930 بود که مولفه ها ی یکسره جدیدی به روند تاریخ غرب وارد شد . بعد از ناپدید شدن دود انقلابی ، نظام های سیاسی در «بوداپست » و« وین »و «برلین» چندان تغییر حالت نداده بودند . این حالت برای فنلاند و کشور های بالتیك و لهستان واتریش ومجارستان

---

[148] وجوهی که کشور های تحت سلطه اعم از وجه نقد واملاک ومستغلات ثروت خواسته یا به عباره دیگر خراجی که بین شان موافقه می شد به کشور فاتح یا غالب می پرداخت . مثل مالیات و عوارضی که سایر حکومتهای اسلامی به قسم باج و خراج به دارالخلافه بغداد می پرداخت.

و بلغارستان و حتی ایتالیا و المان نیز تا میانه دهه1920 معتبر بود ولی در بعضی کشور ها پیشرفت عظیمی در زمینه آزادی ملی و اصلاحات ارضی به وقوع پیوست . در اروپا از سال 1789 به بعد بشمول روسیه غالباً ارمانهای انقلاب های انگلستان، امریکا و فرانسه تداعی میگردید .لنین و تروتسکی نیز با خط هیدنبورگ و ویلسون به معنای واقعی از نظامهای تأسیس(یا بازتأسیس) سنت ها و ارمانهای انقلاب اروپای غربی تداعی میکردند .در اوایل دهه سی دگرگونی شدید بیخ پیدا کرد ، که نقاط عطف این دگرگونی عبارت بودند از دست کشیدن بریتانیای کبیر از پایه طلا، برنامه پنجساله در روسیه ، آغاز ، انقلاب ناسیونال سوسیالستی در آلمان ، و اضمحلال جامعه ملل به نفع امپراتوریهای خود کامه بود که این ارمانها در پایان جنگ کبیر خیلی اهمیت داشت و تأثیر آن در دهه بعدی نیز حاکم بود ، به سال 1940 که می رسیم همه بقایای نظام بین المللی محو شده بود ، و صرف نظر از معدودی جزیره ، کشور ها همه در صحنه بین المللی یکسره همه در جایگاه جدیدی زندگی می کردند .

ریشه های عمیق این بحران عبارت بود از سقوط تهدید آمیز نظام اقتصادی بین المللی که از ابتدای سده بیستم به بعد فقط شکسته بسته کار کرده بود که جنگ کبیر و پیمان نامه هاسر انجام به تمامی نابودش ساخته بودند . محققان علم سیاست حالا کشور های گوناگون را نه بر طبق قاره ها ، بلکه بر طبق درجه وفا داری شان بیك پول مناسب طبقه بندی می کردند (که بعداً در بحث توافقنامه "برتونوودز" مفصلاً به آن میپردازیم) . که باعث بهت روسیه وجهانیان گردیده بود ، این در حالی بود که انهدام روبل با توارم به صفر رسیده بود . المان این شهکار عبث را تکرار کرد تا پیمان نامه "برتونوودز" را باطل اعلام کند . خلع ید از طبقه اجاره گیر ، که در پی آمد ، انقلاب نازی را پایه گذاری کرد .شهرت " ژنو" بر کامیابی اش در کمك به اطریش و مجارستان برای باز سازی پولهای شان متکی بود و " وین" به علت عمل جراحی فوق العاده موفقیت آمیز «کرون» اتریش ، که متأسفانه این بیمار جان سالم بدر نبُرد، به قبله گاه اقتصاد دانان لیبرال بدل شد . باز سازی پول در بلغارستان ، یونان، فنلاند، تونی، استونی ،لهستان و رومانی دست ضد انقلاب را باز گذاشت تا مدعی قدرت شود . چپ در بلژیك وفرانسه و انگلستان بنام استاندارد های پولی از کار کنار گذاشته شد . زنجیره ای کما بیش بی وقفه ای از بحرانهای پول کشور های فقیر بالکان را به ایالات متحد غنی پیوند داد ، آنهم با تسمیة منعطف نظام اعتباری بین المللی که فرسودگی پولها که ناقص باز سازی شده بودند ابتدا از اروپای شرقی به اروپای غربی وسپس از اروپای غربی به ایالات متحده انتقال داد که ایالات متحده در گرداب آثار تثبیت شتابزده پول های اروپائی مستغرق شد . و از همیجا فروپاشی نظام پولی آغاز شده بود .

در اولین شوك ،پولهای روسی ، المانی ، اتریشی و مجارستانی در ظرف یکسال بخاك سیاه نشستند که در نتیجه فرآیند سلولی بر جامعه اقتصادی اروپا وارد شده که آثارش فراتر از دامنه تجربه بود . این پولها هم از حیث داخلی و هم از حیث خارجی به زوال و اختلال انجامید . این حالت باعث شد تا کشور ها با شگاف عمیقی از همسایگان شان جدا افتند ، حال آنکه اقشار گوناگون به شکل یکسره متفاوت و از راه های غالباً معلکوس تحت تأثیر قرار گرفتند . طبقه متوسط روشنفکر به معنای دقیق کلمه به فقر افتاد . کوسه های مالی[149] مال و منال تهوع آوری جمع کردند ، نیرو های متلاشی کننده و منسجم کننده پیش بینی ناپذیری به صحنه وارد شده بود .

«**فرار سرمایه**» که عمر درازی را در اروپا از سال 1848تا سال 1871گزارش نشده بود . باوجود این نقش حیاتی اش هم در بر اندازی دولت های لیبرالِ فرانسه در سال 1925و دوباره در سال1938و هم در گسترش جنبش فاشیستی در آلمان به سال1930 عیان بود . در این سالها پول به محور سیاست ملی بدل شده بود ، همه کس ذیل اقتصاد مدرن پولی می توانست قبض و بسط معیار پولی را روز مره تجربه کند . مردم پول آگاه شدند . تأثیر تورم روی در آمد حقیقی را پیشاپیش توده ها تنزیل میکردند . مردان وزنان همه جا پول با ثبات را بدیده مهمترین نیاز جامعه انسانی می نگریستند . از این به بعد ، بحران های داخلیِ مرتبط با پول به این گرایش داشت که مسایل خارجی حادی را پیش بکشد .

باور به پایه طلا اعتقاد زمانه بود . این اعتقاد از نگاه برخی ها خام بود ، از نگاه برخی نکته سنجانه ، از نگاه دیگران نیز عقیده شیطانی که متضمن پذیرش جسم و نفی روح است . باوجود این خود این اعتقاد همیشه اصل بود ، یعنی اسکناس ها ارزش دارند چون که معّرف و معیار طلا محسوب میشد . چه طلاخود واجد ارزش بود بر این دلیل ، که بنا بر عقاید سوسیالست ها ، طلاچه تجسم کار باشد و چه نباشد واجد ارزش ذاتی میباشد به این دلیل که ، بنا بر اعتقاد آموزه‌ی ارتدکس ، مفید و کمیاب است ، استثناأ فرقی نمیکرد و جنگ میان بهشت و دوزخ اصلاً موضوع پول را نادیده می گرفت و سرمایه داران و سوسیالست ها را معجزه واربا هم متحد باقی میگذاشت . جائیکه ریکاردو و مارکس با هم توافق داشتند ، سده نزدهم در این مورد هیچ شکی را نمی شناخت . « بیسمارك» و« لاسال»، «جان استوارت میل» و«هنری جورج» ، «فلیپ اسنودن» و «کالوین کولیج»، و« تروتسکی» این اعتقاد را به یکسان می

[149] کوسه مالی بدین وجه که مردی کوسه و یک چشم و بد قیافه و مضحک را بر خری سوار میکردند و دارویی گرم بر بدن او طلا مینمودند و آن مرد مضحک باد زنی در دست داشت و پیوسته خود را باد میزد و از گرما شکایت میکرد و مردم برف و یخ باو میزدند . چند تن از غلامان شاه نیز همراه او بودند و از هر دکانی یک درهم سیم میگرفتند و اگر کسی از دادن وجه اهمال و تعلل میکرد کوسه از گل سیاه و مرکب که همراه داشت بر جامه آن کس می پاشید و از هنگام صباح تا هنگام نماز ظهر هر چه جمع میشد تعلق بپادشاه داشت و از آن پس تا هنگام عصر هر چه گرد میامد بکوسه و گرو که با او همراه بودند . اگر کوسه بعد از هنگام نماز عصر بنظر بازاریان در میامد او را آن قدر که میتوانستند میزدند . این روز را بعربی رکوب کوسج میخواندند. اما در اینجا مراد از جمع آوری عوارضی است که از طریقه مختلف این عوارض در کوسه یاخزینه مالی جمع میشود.

پذیرفتند . «کارل مارکس» رنج فراوانی برده بود تا نشاندهد اسکناس های کارِ ارمانشهر گرایانه « پرودون» (که می بایست جای گزین پول میشد) مبتنی بر خود فریبی بوده . همچنین **«کتاب سرمایه»** متضمن نظریه کالایی پول در شکل ریکاردوئی اش بود . . . در چنین حالاتی احیای پایه های طلائی متجاوز از یك دهه نشانه همبستگی جهانی بود . . . کذا به حکومت های بدهکار جداً توصیه میشد که به دقت مواظب مبادلات شان باشند و از سیاست هائی که چه بسا از اثر نا مناسبی بر استحکام وضعیت بودجه بگذارند اجتاب کنند (چیزی که همین اکنون یونان و هسپانیا هر دو در کشور های زیر نفوذ ایرو به میزان بدهکاری و ورشکستگی به قسمی قرار دارند که مایه تشویش جامعه اقتصادی بهم فشرده اروپا بوده و نقطه ضعفی برایشان تلقی می شود .م) . پایه طلا و مشروعیت ابزاری آن سبب میشد در خیلی از کشور های کوچکتری نیز شنیده شود که این نماد ها ی وفا داری به **«نظم نوین بین المللی »** پذیرفته شده بودند صلح بریتانیائی با انتقال و کشیدن کشتی های توپدار سقیل (در آبهای آزاد) حکمفرمائی میکرد و مخصوصاً در هنگام جهت دادن به مسیر حرکتی آن بر شبکه پولی بین المللی حاکم میگردید .

بریتانیا با استعمال و کار گذاری **«مالیه ارشد»** سرمایه گذاریهای مناطق وسیع شبه مستعمره نشین جهان را غیر رسمی اداره میکرد ، از جمله امپراتوریهای رو به زوال اسلامی در منطقه شدیداً تحریك پذیر خاور نزدیك و افریقای شمالی (ایران ، ترکیه، مصرو . . .) و همینجا بود که کار روزانه سرمایه گذاران به عوامل نا محسوس زمینه ساز نظم داخلی اشاره داشت و مدیریت دوفاکتوری ، آن مناطق آشفته را که صلح در میان شان به مویی بند بود فراهم کرد (**که نظیر آن را در حکومت بی ثبات کنونی افغانستان می بینیم که امنیت و آسایش مردم آن به همین مویی که امریکا و بعضی کشور های غربی این کشور را بسته اند گردش دارد**) و از همین سبب است که سرمایه گذاریهایی دراز مدتی میتوانست در این مناطق تضمین گردد ، آنهم با موانع کم و بیش جدی عبور نا پذیر . حماسه احداثِ راه آهن در لاکانو ترکیه و سوریه و ایران و مصر و مراکش و چین هم داستان شکیبایی و هم داستان برنامه های فوق العاده ای است که شهکار مشابهی را در قاره امریکا به یاد ها زنده میسازد . اما خطر اصلی ایکه اروپائیان سرمایه گذار را مثل سایه تعقیب می کرد نه ناکامی فنی یا مالی بلکه جنگ بود ، نه جنگ میان کشور های کوچك که به سادگی میشد منزوی شان کرد ، نه جنگ ابر قدرتها بر سر کشوری کوچك که رویداد مکرر و غالباً سهل الوقوع بود ، بل جنگ عمومی میان خود ابر قدرتها . اروپا قاره بی سکنه نبود ، بلکه خانه ملیونها انسان قدیمی و جدید بود . هر راه آهن جدید می بایست راه خود را از میان سرحداتی با درجات گوناگونی از نفوذ پذیری باز میکرد که برخی شان با بر قراری ارتباط به شدت ضعیف میشدند و بعضی شان بشدت تقویت می یافتند . فقط کنترول آهنین مالیه برروی دولت های زمین گیرِ مناطق عقب

افتاده میتوانست از فاجعه پیشگیری کند ، چنانچه هنگامیکه ترکیه در سال 1875به تعهدات مالی خود عمل نکرد ، فوراً منازعه های نظامی در منطقه در گرفت و از 1876تا1878طول کشید از اثر پیمان برلین صلح طی سی و شش سال بعدی بر قرار ماند . این صلح حیرت انگیز را فرمان محرم در سال 1881تحقق بخشید که دفتر نمایندگی دیون بین المللی عثمانی را در استامبول برپا کرد اداره اصل مالی ترکیه عثمانی به عهده نمایندگان مالیه ارشد گذاشته شد .این نمایندگان ، در موارد بیشماری ، مصالحه میان قدرت ها را سامان دادند . آنها از یك طرف نگذاشتند ترکیه برای خودش مشکل افرینی کند و از جانب دیگر در سایر موارد نیز فقط نقش کارگزار سیاسی قدرت های بزرگ را ایفا کردند .این نمایندگان وظایف پیچیده ای را هم در خدمت منافع مالی سرمایه گذارانی که می کوشیدند در آن کشور به سود دست یابند ، اجراء نموده بر علاوه اینکه آنها طلبکاران خصوصی بدهی در آن کشور بودند به وظیفه اصلی شان که ارگان حقوق عمومی اروپا بود که مالیه ارشد را فقط غیر رسمی نمایندگی میکرد . بر اساس همین ظرفیت دو زیستی بود که شگاف میان سازماندهی سیاسی و اقتصادی زمانه را پر نمودند .

تجارت با صلح پیوند خورده بود .سازماندهی تجارت در گذشته ها نظامی و جنگجویانه بود . همراه بود با دزدان دریائی ، خانه بدوشان (کوچیها) ، کاروانهای مسلح ، شکار چیان و صیادان، تاجران شمشیرزن، شوالیه های معبد ،شهروندان صلح شهر ها ، ماجراجویان و سیاحان، زمینداران بزرگ وفاتحان، شکارچیان انسان و تاجران برده و همچنان شرکت های استعماری شرکت های که از حق ویژه نیز برخوردار بودند .(**حالاتی که اکثر عناصر تجارت و باز سازی و شغل را در کشور ما همین اکنون همین عناصر تشکیل میدهند به شمول مقاطعه کاران بین المللی و موسسات غیر وابسته به هیچ دولتی که تا هنوز در افغانستان از هر گونه مالیه و عوارض گمرکی و سایر حقوق و وجایب مالیاتی معاف بوده ملیونها دالر پول به جیب اینها ریخته است شباهت زیادی به عواملی که در قرن نزدهم در اروپا معمول بود اکنون نیز در کشور ماجریان دارد** .م) این در حالی است که در دیگر نقاط جهان متمدن این عوامل به بوته فراموشی سپاریده شده است .

لینین گفته است «**سرمایه مالی مسبب امپریالزم میباشد** » واز همین سبب است که بیش از حد عادت کرده ایم که رواج گسترش سرمایه داری رافرایندی بپنداریم که همه چیز است مگر صلح آمیز ، باری بیش از حد خو کرده ایم که گسترش سرمایه مالی را محرك اصلی جنایات استعماری بیشمار و تجاوز گسترش طلبانه بیانگاریم، مخصوصاً قرابت تنگاتنگ سرمایه با صنایع سنگین و منازعه بر سر قلمرو های نفوذ و امتیازات و حقوق فرا منطقه ای و شکل های بیشمار کنترول و گسترش شدیدی که از سوی

قدرت های اروپائی بر مناطق عقب ماندهِ عمال میشد در ساختمانهای زیر بنائی از قبیل خطوط آهن و صنایع سنگین و سود آور سرمایه گذاری کنند . حقیقت امر این است :کسب و کار و مالیه مسبب بسیاری از جنگ های استعماری بودنداما در عین حال به سازاین واقعیت نیز شدند که از آتش افروزی عمومی ممانعت شود .چرا که در ازای منافع ایکه با جنگ تأمین میشد ، منافع فراوانی نیز بودند که از این راه (راه جنگ) بخطر می افتادند . البته سرمایه گذاری های بین المللی در صورت وقوع جنگ همیشه بازنده می باشد .(**وما مثال زنده این سرمایه گذاری ها را در کسوت دولت اتحاد شوروی سابق درربع چهارم قرن بیستم در افغانستان می بینیم که با فراهم آوری هجوم نظامی در این کشور و بیدار ساختن مجاهدان افغانستان و منطقه جنگ خانمانسوزی براه افتاد که روسیه شوروی تمام داده های اقتصادی خود را که اکثراً پروژه های زیر بنائی بزرگ اقتصادی بود همه را درافغانستان از دست داد و تمام زحماتی را که دولت اتحاد شوروی در افغانستان و زیر بنای آن سرمایه گذاری کرده بود از بین رفت و در نتیجه باختن این جنگ و انسحاب قوای شوروی از افغانستان دولت جانشین روسیه شوروی، در سراسر دنیا مناسبت های اقتصادی بین المللی خود را در آسیا افریقا و امریکای لاتین و پاسفیك از دست داد زیرا که بر سر این بازی رژیم شوروی از بین رفت و دولت کمونستی نیز تجزیه پذیرفت .م**)

طی صلح سی ساله از 1816 تا 1846بریتانیای کبیر پیشاپیش بر صلح و کسب و کار پا فشاری میکرد ، اتحاد مقدس نیز در کمك به رودچیلد ها (که تاهنوز گروه سرمایه ای انباشته جهانی را در دست دارند)اکراه نداشت . تحت حاکمیت کنسرت اروپا باز هم مالیه بین المللی می بایست بر پیوند های شاهی و اشراف (اروپا) تکیه میکرد . اما واقعیت در این است که این صلح را در هر حال نه فقط کنسولگریها ی ابر قدرت ها بلکه کمك کارگزاران سازمان یافته واقعی نیز در خدمت منافع عمومی قرار داشتند بر قرار میکرد . به عباره دیگر ، نظام توازن قوا فقط بر پس زمینه ی اقتصاد نوین میتوانست آتش افروزی های همه گیر رااجتناب پذیر سازد .اما دست آورد کنسرت اروپا از دست آورد اتحاد مقدس به طرز قیاس نا پذیری بزرگ تر بود .زیرا اولی از صلح در منطقه ای محدود در قاره با ثبات حفاظت میکرد اما دومی همین توفیق را در مقیاس جهانی و در مقطعی حاصل میکرد که پیشرفت اقتصادی و اجتماعی در حال ایجاد انقلاب در نقشه کره زمین بود .این شاهکار عظیم سیاسی ثمره ظهور هویت خاصی بود، یعنی مالیه ارشد که حلقه مفروض میان سازماندهی سیاسی و اقتصادی حیات زندگی بین المللی بود .

تا اینجا باید آشکار باشد که سازماندهی صلح بر سازمان دهی اقتصادی تکیه داشت . ولی قسمیکه می بینیم کانسرت اروپا ذاتاً نه نوعی نظام صلح بلکه صرفاً مجموعه ای از حاکمیت های مستقل بود که تحت حمایت ساز و کار جنگ قرار داشتند . عکس این قضیه در باره سازماندهی اقتصادی جهان صادق است .

در عصر بسمارك از (1861 تا 1890)اوج شگوفایی کنسرت اروپا دیده شده است . که در دو دهه اول آن المان به مقام ابرقدرتی رسید . المان راه خود را به سوی رتبه های بالایی به هزینه اتریش و فرانسه باز کرده بود . . به نفع المانی ها بود تا این وضع را حفظ کنند و از جنگی که میتوانست فقط به انتقام از خودش باشد ممانعت بعمل می آورد . بسمارك تعمداً ایدهٔ صلح را به منزله سرمایه گذاری مشترك قدرت ها را اشاعه می داد .

. . . به ربع چهارم سده نزدهم که می رسیم ، قیمت های جهانی کالا ها واقعیت مرکزی در زندگی ملیونها دهقان قاره اروپا بود . نتایج بازار پول لندن را اهل کسب و کار در همه جای دنیا روزانه دنبال میکردند . دولت ها نیز طرح آتی را در پرتو وضعیت بازار های جهانی سرمایه به بحث میگذاشتند .

از آنجا که این نظام به صلح نیاز دارد تا بتواند کار کند ، توازن قوا تعبیه شد تا در خدمت سرمایه قرار گیرد . همین که این نظام اقتصادی کنار گذاشته میشد منفعت صلح نیز از صحنه سیاست نا پدید میشد . از این گذشته مادامیکه منفعت صلح برقرار بود ،نه علت کافی برای تحقق چنین منفعتی در کار بود و نه امکان حراست از آن . اگر سازمندهی صلح بین المللی فرومی پاشید نتیجه این میشد که نظام بین المللی نوین اقتصاد نیز ناگزیراً پایان می یافت (ما مثالهای برجسته ای از این وضعیت شکننده صلح در افغانستان داریم که در ظرف سیزده سال نظام حاکمیت ملی افغانستان توسط قوای امنیتی بین المللی بشمول قوای امریکا در قدم اول و ناتو در قدم دوم و نیرو های بریتانیائی و سایر قدرت های حامی ونگهبان صلح افغانستان در قدم ثالث حفظ میشد . حالا که این نیرو ها انسحاب یافته اند که یك قسمت بسیار کوچك آن باقی مانده اند که اگر بطور یکجائی کمك این نیرو ها قطع شود ناگزیر صلح و دولت داری نیز در افغانستان که به موئی بسته است پایان می یابد (م))

آلمان که در عصر بسمارك با برنامه صلح او اوج شگوفائی اروپا را به ارمغان آورد ، در ظرف دو دهه المان به درجه ابر قدرتی ارتقا یافت که این کشور از نفس صلح منفعت برد و طوری شد که المان به نفع صلح راه خود را به سوی رتبه های بالائی به هزینه اتریش و فرانسه باز کرده بود (قسمیکه پاکستان در مجاورت شرق و جنوب افغانستان در ظرف سی و پنج سال جنگ مجاهدان افغان با شوروی ها از کمك

های بلا شائبه کشور ها که به مجاهدین و از طریق پاکستان اجراء می پذیرفت ، پاکستان به اندازه ای سود برد که خود را مجهز به سیستم راه های ترابری با کیفیت عالی واصلاحات در سیستم های آبیاری زمینهای سند و پنجاب و استقرار و تنظیم تسلیحات نظامی تا سرحد ساختمان بمب اتمی ارتقا وبا ساختمان موشك های برد متوسط که میتواند کلاهك اتمی را حمل نماید برای هند و افغانستان محل تشویش باشد حاصل نمود .لذا این به سود پاکستان خواهد بود که اگر بتواند مانع پیشرفت صلح و استقرار یك دولت قوی در افغانستان گردد .از این سبب به سود پاکستان است تا به لطایف الحیل بتواند جلو صلح را در افغانستان با قدرت نفوذی اش از طریق گروپ های طالبان وداعش که نو در منطقه سر بر آورده است بگیرد که خیلی به اوضاع ثبات سیاسی و اوضاع امنیتی افغانستان خطرناك خواهد بود .معهذا به نفع پاکستان است که وضع موجود را حفظ کند و از جنگ وصلحی که میتواند با انتقام از خودش منجر شود ممانعت بعمل آورد .(م)) بسمارك با کمك بازی توازن قواچوب در چرخ بلند پروازیهای اتریش در بالقان میگذاشت و باین سان اطراف بالقوه میپلکید و از بسی موقعیت های که پای المان را بجنگ می کشید دوری می جست .

صحنه تجارت آزاد المان از سال1846 تاانتهای 1879 به طول انجامید .این پیروزی از اثر استفاده واقعی آلمان از پایه طلا نشانه ی آغاز عصر حمایت گرائی و توسعه طلبی استعماری بود (آنسان که پاکستان را تا امروز قوای استعماری هم در برابر هند و هم در برابر افغانستان پشتیبانی نموده است) .خیلی نگذشت که بسمارك کنترول خط مشی رایش را ازدست داد . از آن هنگام بریتانیای کبیر رهبر منفعت صلح در اروپائی بود که هنوز مجموعه ای از حاکمیت های مستقل و ازین رو مطیع توازن قوا گردید . مالیه ارشد در سال 1890 در اوج شگوفائی بودو چنین بنظر میرسید که صلح از هر زمان دیگری تضمین شده تر است .

بریتانیائی ها و فرانسه در افریقا باهم اختلافات منافع داشتند .(بریتانیائیها و روسها در آسیا با هم رقابت می کردندزیرا در آن سالها افغانستان نقطه حایل بین دولت های روس و بریتانیای کبیر در هندوستان بود که قشون بریتانیا مستقر در کابل و پروان و جنوب، هر از گاهی مورد حملات کشنده رزمندگان افغانستان قرار می گرفت و گاه میشد بریتانیا که یك پادگان نیرو نظامی خود را از دست میداد .و همچنان دست اندازیهای انگلیس و روس در سرحدات جنوبی ایران و شمالی آن از قبیل خرمشهر در جنوب و ارمنستان و آذربایجان ومرو، مناطق ماورای دریای خزر توسط دست درازیهای روسها در عصر دولت های صفوی و افغانی نیز باعث میشد تا مناسبات بریتانیا و روسیه میش و گرگ باشند .(م)) . این بار کنسرت اروپا ولی با سستی به موجودیت خود ادامه میداد . در مثلث صلح اروپائی که کانسرت اروپا بر پایه های لرزان آن استوار بود ، هنوز دو قدرت مستقل در کار بود که یکدگر خود را با حسادت می

نگریستند که این وضع برای مدت طولانی دوام نیاورد . برتانیا در سال 1904با معامله همه جانبه بر سر مراکش و مصر دست زد . چند سال بعد تر با روسیه بر سر ایران مصالحه کردو ضد ائتلاف شکل گرفت . کنسرت اروپا ، از این اتحادیه نا منسجم از قدرت های مستقل ، سرانجام جای خود را به دو گروه بندی متخاصم از قدرت ها داد . ساز و کار نظام توازن قوا از کار ایستاد . دیگر هیچ گروه سومی ای در کار نبود که با دو گروه دیگر متحد شود . کما بیش در همین زمان بود که نشانه های زوال شکل های موجودِ اقتصاد جهانی ، از قبیل رقابت های استعماری و رقابت بر سر بازار های خارجی ،شدید شد . توانائی مالیه ارشد که مخارج مالی کانسرت اروپا را در سالهای طلایی امپراطوری بسمارك می پرداخت، برای جلو گیری از اشاعه جنگ ها به شدت کاهش یافت اما دیر یا زودقطعاً به پایان می رسید ، آنهم پیش از اینکه زوال سازماندهی اقتصادی سده نوزدهمی به صلح صد ساله پایان بخشد .

با این شناخت میتوان سرشت راستین سازماندهی اقتصادی عمیقاً تصنعی و غیر واقعی را که صلح کانسرت اروپا به آن استوار مینمود اهمیت بیشتر تاریخی می یابد .[150]

117-2-3. درون کاوی کتاب دگر گونی بزرگ کارل پولانی

در نظر منتقدان پولانی، در کتاب «دگرگونی بزرگ»، **بازار آزاد را همچون دشمن انسانیت** به تصویر می‌کشد . او بازار آزاد را شکل غریبی از سازماندهی اجتماعی معرفی می‌کند که در انگلستان قرن ۱۸ و از طریق کنش دولتی که ایدئولوگ‌ها آن را به جلو می‌راندند ، ایجاد شده بود . او دستاورد جانشین شدن بازار آزاد به‌جای وضعیت اجتماعی طبیعی – (سیستم شاعرانه التزام دو جانبه که هم افراد در برابر آن مقید بودند و هم سیستم از افراد حمایت می‌کرد) – را چیزی جز نابرابری، جنگ، ظلم و آشفتگی‌های اجتماعی برای جوامع آرام و برابر نمی‌داند .

---

150 پولانی کارل ،دگرگونی بزرگ،ترجمه محمد مالجو،تهران: 1391موضوع : تاریخ اجتناعی اقتصادی وسیاسی روزگار ما ، از صص،49تا 77؛

*(قابل ذکر میدانم که در این مجموعه بر نوشته کارل پولانی تلخیص ، تعلیق و حاشیه های در مورد تحلیل های تاریخی اروپای قرن نزدهم و افغانستان سده بیست و یکم و مشابهت های تاریخی قوای حافظ صلح در افغانستان و کنسرت اروپا در قرن نزدهم در این مأخذ اضافه ویا تقلیل و یا تلخیص راه یافته است. اولی (اروپا) منجر به دوام صلح صد ساله شد و افغانستان در ظرف سیزده سال بعد از انسحاب قوای حافظ امنیت از این کشور که حالا مسیر امنیتی آن با نا امنیتی های شکننده و صلح آن به موئی پیوست است(مولف)

پولانی بر این عقیده بود که بازار آزاد به فروپاشی اجتماعی و سیاسی منجر خواهد شد . او که در سال ۱۸۸۶ در وین به دنیا آمد و در بودا پست بزرگ شد تا سال ۱۹۴۴ [زمان نگارش کتاب مورد بحث م] شاهد حوادثی چون جنگ جهانی اول، انقلاب روسیه، انقلاب و ترور در موطن خود یعنی مجارستان، تورم شدید دهه ۱۹۲۰ در آلمان و اتریش، فروپاشی نظام بین المللی پولی پایه طلا، رکود بزرگ [دهه ۱۹۳۰ . م]، رشد نازیسم، برنامه توسعه اقتصادی روزولت [New Deal روش سیاسی جدیدی که از دوران روزولت اعمال آن از طرف دولت ایالات متحده آمریکا شروع شد . م] و جنگ جهانی دوم بود . سال‌هایی که می‌توان از آن به عنوان دوران ناآرامی‌های بی سابقه در جهان جدید یاد کرد .

. در نظر پولانی، این تمدن در حال مرگ دارای چهار رکن اساسی بود: تعادل بین المللی قدرت‌ها ، نظام پولی پایه طلا، دولت لیبرال و مکانیزم اقتصادی مبتنی بر تنظیم خودجوش بازار . اما در سال ۱۹۴۴ به نظر می‌رسید تمام این ارکان از صحنه جهان رخت بسته باشند . او معتقد بود که در حقیقت سه رکن نخستین، از رکن چهارم مشتق می‌شوند . به عبارت دیگر او بازار خود تنظیم گر را بنیان حقیقی این تمدن می‌دانست . همان گونه که از عنوان کتاب «دگرگونی بزرگ» بر می‌آید ، پولانی بر این رای بود که آن چه به فروپاشی تمدن قرن ۱۹ منجر شد ، چیزی جز عارضه بازار آزاد نبوده است؛ همان عارضه‌ای که بقیه نهادها را نیز مضمحل کرد و باعث فروپاشی تمدن قرن ۱۹ شد . به‌زعم او، هیتلر، موسولینی و استالین ،چیزی جز بچه هیولاهای بازار آزاد نبودند .

117-2-4. تفکر امریکائی در مورد انباشت ثروت

در سال 1948 رئیس ستاد برنامه ریزی امریکا به سندی اشاره میکند که طرح اصلی تفکر امریکائی راقرار ذیل تشریح میکند :

«ما 50 در صد ثروتهای جهان را در اختیار داریم ولی فقط 6/3 فیصد از جمعیت آنرا در اختیار دارند . . . ماموریت واقعی ما در ادوار آتی تمهید چنان الگویی از مناسبات است که بما امکان میدهد تا این نا برابری را همچنان نگه داریم . . . **ما باید هدف های غیر واقعی نظیر حقوق بشر، ارتقاء سطح زندگی و دیموکراتیزه کردن را بس کنیم . . . آن روز دور نیست که دست و پای ما کمتر به این شعار هایی آیدیالستی بسته شده باشد** »[151]

---

[151] نوام چامسکی ،«امریکای بزرگ و حقوق بشر» ، سخنرانی نوام چامسکی در دانشگاه هاروارد ایالات متحده امریکا 19 مارچ 1976 موسسه انتشارات آگاه، تهران :1364، صص15-16

قسمیکه روند پیشروی و راه ها وطرق توسعه وی جهانی شدن سرمایه در دو قرن گذشته که فوقاً به آن اشاره شد، بحرانهای بزرگ و دردناکی ناشی شده ازآن را دنیا منحیث خاطرات خانه بر انداز تجربه کرده است اما به نظر می‌رسد تاریخ با پیش‌بینی‌های پولانی سر سازگاری نداشته است، چنان که هم اینك بازار آزاد سرمایه‌داری به مثابه سیستمی پایدار و منعطف در بیشتر نقاط جهان، بالاخص کشورهای انگلیسی زبان، پذیرفته شده است. بازار آزاد هم‌اکنون سیاستی است که توسط نهادهای مهم جهانی از قبیل صندوق بین‌المللی پول و بانك جهانی پیگیری ارتقا وحمایت می‌شود و حتی قلمروهای پهناور جدیدی همچون چین، هند و اروپای شرقی را نیز تسخیر کرده‌است. موانع تجارت بین‌المللی به طور قابل‌توجهی کاهش یافته‌است. نظام پولی پایه طلا از بین رفته، اما **نظام نرخ شناور ارز** که با نیروهای بازار تنظیم می‌شود جایگزین شده است. مدیریت پولی بهتری که امروزه اعمال می‌شود، از شدت ادوار تجاری کاسته است. حتی میان دشمنان سنتی اروپای غربی –آلمان و فرانسه– نیز صلح و مراوده برقرار شده‌است.

ولی باز سازی بدون وقفه نظام جهانی سرمایه داری بعد از جنگ را جهان سرمایه داری، پاسخی مستقیمی به نظریات کارل پولانی که در کتاب "دگرگونی بزرگ" صریحاً به آن اشاره شده (حتی نازی ها را دوای کشنده برای مریضی بشریت در بستر جهانی شدن میداند) از سوی دولت های پیشرفته سرمایه داری (در رأس هرم قدرت ایالات متحده امریکا و احیا دوباره این روند باعث احیای نو) به شکست پیشین جهانی شدن میباشد .

در این پویائی منطق جهانی شدن سرمایه داری، یکبار دیگر از اثر اتکا به زیر بناهای پولی که در نشست "برتونوودز" Bretton-Woods) Conference) [152]برای ایجاد یك نظام تجاری لبرالی، به جریان افتاد ودر آن این موضوعات مطرح و فیصله شد:« التزام به تجارت بر اساس انديشه هاي ليبراليسم از طريق مذاكره در مورد مواردي كه قبلاً توافق نشده است فيصله های مطابق ذيل صورت گرفت

1. توافق در مسائل جاري براي گسترش تجارت آزاد
2. موافقت براي ثابت نگه داشتن مبادلات مالي و ارزش پول.

152 در سال ۱۹۴۴ ساختار اقتصادي جهان بعد از جنگ جهاني دوم بر اساس سيستم آمريكايي اقتصاد جهاني ليبرال شكل گرفت . آمريكا بعد از جنگ جهاني دوم بعنوان قدرت برتر نظامي و اقتصادي و سياسي مطرح شد و سيستم اقتصادي جهان بر اساس انديشه هاي هري دكستر وايت و جان مينارد كينز شكل گرفت.

اين كنفرانس داراي دو هدف اصلي: نرخ ثابت سيستم پولي بين المللي و ايجاد رژيم مبادله بود
هدف اول قاعده مند كردن و وحدت روي اقدامات بانك جهاني و صندوق بين المللي پول و بعد ها گات بود .هدف دوم كنفرانس پيگيري ثبات كنيزي و سياستهاي رفاه اجتماعي است.

در سيستم برتون وودز محدوديتهايي وجود داشت كه بعد جنگ جهاني نمودار شد با رشد اقتصادي كشورهاي اروپايي و ژاپن و ساير مناطق و ركود اقتصادي آمريكا در دهه ۱۹۷۰ باعث شد آمريكا حمايت خود را از سيستم "برتون وودز" برداشته و برابري قيمت دلار و طلا را ملغا كرد و دلار مبني بر ارزش بازار قرار گرفت. گات كم كم تبديل به سازمان تجارت جهاني شد كه رويكرد جديدي را در اقتصاد جهاني داشت. ، جهانی شدن سرمایه داری در دوران "عصرطلائی" کوتاه بعد از جنگ - با سرعت گرفتن مسأله تجارت ، میزان جدیدی از سرمایه گذاری خارجی و بین المللی شدن فزاینده امور مالی – دوباره جان گرفت و به پاسخ نیو لبرالی به بحران دهه هفتاد قدرت بیشتری نیز بدست آورد . سرمایه داری در روند تاریخی خود سه بحران ساختاری بزرگ را پشت سر گذاشته است . اولین بحران بعدازدهه(1890) از اثر رقابت میان سلطه گران جهانی تشدید گردید که (ظاهراً) به انقلاب کمونستی و جنگ های جهانی انجامید ، این بحران باعث شد تا مسیر جهانی سرمایه داری شدن را وارونه سازد ، اما بحران دهه هفتاد به تعمیق و تشدید و گسترش جهانی شدن سرمایه داری انجامید و باعث این شد تا رقابت های اقتصادی منطقوی را نیز افزایش داده و چیزی شبه رقابت بین المللی قدیم مانند رقابت های بین بریتانیا ، هسپانیا ، پرتگال و . . . را در دوران قرون وسطی الی ختم سده نزدهم و شروع قرن بیستم در تسخیر سرزمین های بیگانه رقابت های گسترده را بوجود آورده بود .

(تجارب دو سده اخیر نشان میدهد که روند جهانی شدن نه اجتناب پذیر است و نه تداوم آن غیر ممکن پنداشته می شود که این نظریه توسط لنین و پولانی مردود شناخته شده است ولی بعداً دیده شد که جهانی شدن سرمایه درراه گشائی در سده بیست و یکمی نه تنها بینش سنترالیزم قدرت و منابع را با جنگ هایی که در دهه های(پنجاه و شصت) بین ایالات متحده و ویتنام که منجر به اتحاد دو ویتنام و شکست امریکا گردید که انتونی لوئیز ،درروزنامه نیویارك تایمز بود که حمله امریکا در ویتنام را «کوشش های اشتباه آمیزی که نیت

خیر داشت » .[153] [سرچشمه گرفته بود و کذا در دهه هشتاد و نود در افغانستان بر علیه اتحاد شوروی وقت یگانه وارث این نظام جنگی به نیروی بالقوه مجاهدان افغان و با مساعدت های پولی و نظامی و تکنیکی ایالات متحده امریکا مخصوصاً (CIA) در زمان حکومت رئیس جمهور ریگن که از هموارهای پاکستان در دل کوههای بلند هندوکش به پیش میرفت عاقبت سرمایه راه خود را باز کرده و نیرو های اشغالگر کمونستی را از افغانستان خارج ساختند .

بخاطریکه این نیرو های مجاهدین افغان منسجم و بیك قدرت بزرگ ملیتاری در منطقه تبدیل نشود کشور های سرمایه داری بالاخص امریکا بصورت غیر مستقیم ،بستر اغتشاش سرتاسری و جنگ های داخلی رادر افغانستان سازمان داده و یکباره کمك های مادی و تخنیکی و تاکتیکی خود شان را در ظرف یك دهه قطع نمودند و آخرین مهره های قدرت مجاهدین را توسط گروه "طالبان" در هم شکستند . ولی غیر مستقیم این واکنش جهان سرمایه داری منجر به تقویه تروریزم و هراس افگنی در دنیا و بالاخص در امریکا باعث **فاجعه یازده سپتمبر** در مرکز تجارت جهانی در نیویارك گردید که بحران عظیمی را در وضع سیاسی و نظامی در قاره ها ایجاد کرد .

واقعاتی که بعد از یازده سپتامبر امریکا و جهان متمدن را در برابر مبارزه با تروریزم مقابل ساخت نقطه عطفی در تاریخ جهانی شدن سرمایه داری خواهد بود و این بحرانیکه اکنون جهان با آن دست و پنجه نرم میکند از دو جنگ جهانی اول و دوم با کشور هایی که در راس مدیریت نظامهای سرتاسری جهانی سرمایه قراردارند مرگ بار تر و خشن تر و دگرگون کننده تر خواهد بود که سابقاً بعد از یازده سپتامبر در لباس طالبان در افغانستان و القاعده و گروه های دهشت افگنی که در پاکستان تربیه تروریستی دیده و تحت فرمان و اراده و مدیریت (ای اس ای و سایر گروه های تند رو) درپاکستان و کشور های عربی بوده و اکنون نیرو های ویژه ای بنام « **داعش**» در شرق میانه (عراق و سوریه) و «**بوکوحرام**» در نایجیریامیباشد که صلح وامنیت جهانی را ظاهراً در کشور های منطقه آسیا و اروپا به خطر رو بروساخته و ترور های نیز در شهر های اروپا علی رغم پوشش های امنیتی گسترده صورت می گیرد که خبر خوشی برای برنامه های جهانی شدن از طریق سلطه جهانی و در مجموع برای امنیت جهانی نمیباشد .م]

---

[153] نوام چامسکی ، امریکای بزرگ و حقوق بشر ، مجموعه سخنرانی سال 1985در دانشگاه "هاروارد" چاپ موسسه انتشارات آگاه تهران :1364،ص6

117-2-5. منطق تاریخ در پیروزی نظام جهانی سرمایه

علمای اقتصاد و سیاست به این باور هستند که **تکوین** یك نظام جهانی سرمایه داری همواره یك محصول اجتماعی احتمالی است که گرایش گسترده سرمایه داری با منطق تاریخی و واقعیت های عینی دنیا دارد که تکامل واقعی وتداوم منطقی چنین نظمی روندی مملو از دشواریها میباشد .ما نمیتوانیم تاریخ را همچون تحلیل گران بورژوازی که تاریخ را منظر حال میدانند به این شکل نظریه پردازی کنیم و هم نمیتوانیم ادعا داشته باشیم که گویا مسیر سرمایه داری ، رااستنتاج ساده‌ای از قوانین علم اقتصاد بدانیم . بعضی ها مانند "فلیپ مك مایکل" به این عقیده اند که : «نظریه را تاریخی کنیم و جهانی شدن را بحیث یك رابطه ذاتی در سرمایه داری مورد پرسش قرار دهیم که شامل تفاوت های کلّی (اجتماعی ، سیاسی و زیست محیطی) در درازنای زمان و مکان ، انکشاف ساده‌ی گرایش های سرمایه داری حساب نمیشود ، بلکه برنامه‌ای از حیث تاریخی متفاوت که از طریق روابط متناقض دوره های پیشین این امر شکل گرفته و پیچیده تر می شود . [154]

(در اینجا لازم می افتد تا گرایش های جهانی شدن سرمایه داری ،جدا از نقش دولت ها درك نگردد ، زیرا همین نقش دولت ها و فعل و انفعالات کاربردی دولت های قوی باعث تکوین در گستردگی جهانی سرمایه میگردد ؛ و همین دولت ها هستند که به نوبه خود بخاطر بدست آوردن جاذبه های پیشرفت در گسترش این نظم نوین ،از پول ، امکانات ، منابع تخنیکی و نظامی وحتی منابع انسانی خود در یك منطقه کوچك مانند افغانستان میگذرند تا این روند بتواند جای پای مطمئنی در رشد جهانی شدن در منطقه ، بوجود بیاورد زیرا در چنین حالات و در دایره ها وزنجیره های ضعیف گروهی از کشور های ضعیف مانند افغانستان و عراق ،میشود این نقش را بر سر قدرت نگاه داشت و از آن ثمر برد مانند ایجاد یك دولت کاملاً دست نشانده و ضعیف در مجاورت جمهوریت های آسیای میانه که با افغانستان سرحد مشترك دارند و در حدی هستند که تا هنوز مردم آن به ذریعه دولت هائی کنترول و اداره میشوند که سنترالیزم دیموکراتیك در فضای کشور های شان حاکم بوده و از رشد سرمایه داری به گونه‌ای که غربی ها امید می برند خبری نیست که رویهمرفته روسیه نیز از ثبات این کشور ها بحالت موجوده و در داخل یك قشر و محدوده اجتماعی سیاسی نفع برده و خشنود می باشد و همچنان است در مورد عراق و سوریه ، ایجاد اغتشاش و نا امنی باعث آن شد تا دولت مقتدری مانند جمهوری صدام حسین از بین برود و به عوض

---

154 نظام مناسبات بین المللی

آن یك دولت پوشالی ای مزدور که حتی سبغه ملی و مذهبی آن نیز پرسش بر انگیز است عرض وجود کرده و ایجاد گردید که دارای دو مفاد در راه روند جهانی شدن می باشد : اول اینکه عراق یك منطقه بزرگ نفت خیز در شرق میانه است که دارای میدانهای بزرگ نفتی میباشد که غیر مستقیم امریکا میتواند میزان نفتی را که از این مناطق استخراج میگردد به نفع خود و جهانی شدن سرمایه در کنترول بیاورد و از جانب دیگر، اغتشاش در منطقه و فعال نگهداشتن گروه های جنگی در منطقه عراق ، وسوریه باعث این میشود که ماشین های اسلحه سازی غرب و ایالات متحده همیشه در حالت فعالیت بمانند و صد ها هزار کارگر و منابع آن که به تداوم این روند فعالیت مینمایند مشاغل خود را از دست ندهند و هم بازار خوبی برای فروش اینگونه تسلیحات نیز میتواند در این تنور گرم باشد؛ اما از جانب دیگر حضور نیرو های نظامی (هوابرد) ایالات متحده قادر میگردد این منطقه مهم جهان را زیر پوشش امنیتی خود داشته و در جریان تمام فعالیتهای کشور های نفت خیز عربی را که با دولت امریکا در برنامه های جهانی شدن سرمایه هم عهد هستند دارای نفوذ بالقوه ستراتیژیك به حساب بیایند و کذا دولت ایران را که در نزدیکی اسرائیل قرار دارد نیز زیر دیده بانی امنیتی خود قرار دهد تا از ساختمان احتمالی بمب اتومی ایران به نحوی جلو گیری نماید . ولی این موضوع نباید هرگز نادیده گرفته شود که تقویه گروهای به اصطلاح اسلامی داعش و غیره تفنگداران کرد و القاعده و طالبان افغانی و پاکستانی که خود را در این مرکز متحد میسازند آیا برای غرب و بالاخص برای امریکا ویران کننده نخواهد بود ؟ سوالی است که تاریخ جواب آنرا خواهد گفت .

117-2-6. ایجاد تبغیض نژادی ظاهراً بستر مناسب برای رشد جهانی شدن

نقش های را که دولت های اروپائی در استقرار چهار چوب قانونی و زیر بنائی برای مالکیت ، قرارداد ، پول ، رقابت و کار مزدی در درون مرز های خویش ایفا کرده اند ، قابل تصور نیست . این دولت ها همچنین در شکل گیری روند تکامل ناموزون و تبعیض نژادی همراه با آن در دنیای جدید خیلی متأثر بوده اند . (به طور مثال در کشور خود مان افغانستان بعد از انسحاب قوای شوروی و ختم جنگ سرد با ایجاد دولت تیپ غربی در کابل می بینیم که یك زنجیره قوی ای از نژاد های افغان (= پشتون) و تاجیك و هزاره و ازبك در رقابت های بین الاقوامی شان، برای کسب قدرت در درون حکومت به نبرد های سیاسی ،لفظی تنگاتنگ پرداخته وقریب است تا حد یك انفجار

و بحران به پیش روند که اگر مدیدیت های پشت پرده نیرو های نظم نوین جلو آنها را نگیرد، به رویداد های خیلی خونین و سقوط رژیم خواهد انجامید . اما حالا که می بینیم این قدرت های نامرئی که همه در خط مستقیم جهانی شدن سرمایه داری در نظم نوین می کوشند هرگز نمیگذارند یك گروه بالای گروه دیگر در جنگ و ستیز و یا دولت مداری و قدرت های بیروکراتیك که ممثل دیموکراسی در کشور است کم رنگ گردند و در همین شام و صبح نه تهی از جنگ و نه عاری از صلح دوام شان را در یك حکومت "**وحدت ملی**" تنظیم مینمایند . که از دیگاه تاریخی این امر از اواسط سده نزدهم تا حالا هنگامیکه سرمایه داری در فراسوی مرز های یك دولت – ملت معین چه اروپائی و چه آسیائی بالخصوص در کشور ما گسترش می یافت ، در بستر مناسبات سرمایه دارانه پیش می رفت که این حالت از سوی دولت های دیگر مخصوصاً (بریتانیا در سده نزدهم) بوجود آمده بود یا در حال شکل گیری بود که بار بار از سوی همین نیرو ها در برابر شان پاسخ گفته شده . وحالا که می بینیم کشور ما در چهار چوب حیطه قدرت یك امپراطوری رسمی و غیر رسمی قرار داشته و دارد که در یك بحث مستقل به آن خواهیم پرداخت . بطور مثال در قبل از جنگ سرد و اشغال نیرو های شوروی و قبل از آن در زمان سلطنت محمد ظاهر شاه و بعداً در زمان جمهوری سردار محمد داود خان دولت افغانستان غیر مستقیم تحت تأثیر اهداف شوروی قرار داشت که آن کشور در ظرف چندین برنامه های زیر بنائی اقتصادی پنجساله تمام چهار چوب مالی این پروژه ها را تمویل و حمایت بالقوه و به موقع میکرد . وبعد از آن در دوران بعد از یازده سپتمبر دیدیم که هم ایالات متحده و هم سایر امپراتوران پول و سرمایه این کشور را زیر پوشش اقتصادی و سیاسی خود قراردادند و این باعث شد تا در پهلوی رشد بالقوه سرمایه داری گروههای بزرگ مافیائی که در پخش سرمایه مهره اصلی میباشند ظهور شان را نمایان ساخته و یا قسماً در این کشور در حال نمایش قدرت اند که کوششی است برای تلاش برای صدور و یا ایجاد سرمایه به این کشور و رونق تجارت در بازار های خارجی و فروش امتعه های تشویقی این سرزمین (قالین، پوست قره قل و سایر حیوانات وحشی، میوجات خشك و صنایع محلی از این دست میباشد .) در بازار های اروپا و امریکا به شمول تجارت کثیف مواد مخدر از طریق شبکه های قاچاق قلم مهم و سرمایه ساز نیز میباشد که به موازات خیلی بلند این تجارت کثیف ادامه دارد که در حال حاضر رشد اقتصاد کشاورزان در غرب و جنوب و شرق ،دور تر از مرکز ولایات نقطه عطفی میباشد باوجودیکه قاچاقبران مواد مخدر برای مزرعه داران از بابت قیمت مواد مخدر از گاو غدود هم نی پردازند اما با آنهم اقتصاد این کشاورزان نظر به آنانیکه در شمال هستند و تریاك کشت نمیکنند بلند تر و پر شکوه تر است . [مولف]

117-2-7. روند انکشاف سرمایه داری از شروع سده نزدهم

سرمایه داری در قرن نزدهم نا گهان پا به عرصه وجود نگذاشت . به علاوه استنتاجی که نظریه بحران در درك کلاسیك از این دوره ، به خطا برای توضیح گرایشهای گسترش یابنده سرمایه داری بکار گرفته شده است . تلاش برای صدور سرمایه و تجارت در بازار های خارجی ناشی از تراکم و تمرکز سرمایه در این دوره امر جدید نبود که با کاهش نرخ سود ، مازاد انباشت و کمبود مصرف مشخص میشد ، در گذشته ها نیز فشار ها وفرصت های ناشی از رقابت ، استراتیژی های ناظر برآن و توانائی های جدید واحد های منفرد ، سرمایه را به خارج از مکان اولیه شان یعنی روستا ویا شهر معین سوق میداد ، همین امر در پایان قرن نزده و اوایل قرن بیستم نیز گسترش بین المللی سرمایه را تسریع و تسهیل کرد . این در حالیست که توده ها در وضعیت نیمه قحطی قرار داده میشوند در حالی این وضع ، فر آیند جامعه میشد که کار گران وافزایش سطح عمومی و خصوصی مصرف مشخص میشدند . [155]

کاوتسکی در سال (1911) این تعریف را در مورد ایالات متحده امریکا ارائه کرد: «ایالات متحده کشوری است که در آینده اجتماعی از سرمایه داری را بما نشان میدهد . » و توانائی امپراطوری در حال ظهور و غیر رسمی امریکا برای نفوذ و هم آهنگی سایر دولت های پیشروی سرمایه داری را بجای پیش بینی یك ائتلاف برابر بین آنها تشخیص میداد به آنچه که بعد از (1945) بطور واقعی رخ داد نزدیك تر بود . آیا آنچه که پیشبینی نزدیك تر آن به سختی امکان داشت تحولاتی است که در درون شکل بندی اجتماعی دولت امریکا و در سطح بین المللی به وقوع پیوسته ، تحولاتیکه به سیاست گزاران امریکائی اجازه می دهد فکر کنند که "این تنها امریکا است که از قدرت بدست گرفتن زمام تاریخ و هدایت آن برخوردار است . "[156]

---

[155] Gorge Alba, Contesting the New Capitalism, David Coats, ed. Voracities of Capitalisms, New York, 2005. Stephen Gill, Power and Resistance in the New World Order ,New York 2002

[156] Charles Kelleuet sl, High Technology Manufacturing and as Competitive Rand Corporation , March 2004 , National Science and Engineering Indicator . 2004 Figure6-5

117-2-8. امپراتوری جدید سرمایه

امپراطوری جدید یك سامان سیاسی اقتصادی و فرهنگی است که سیستم سیاسی و جغرافیائی غیر متمرکز آن قدم به قدم همه ی حوزه های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را در درون مرزهای باز و گسترده ی خود ادغام می کند . این امپراطوری مجموعه ای از هویت های پیوندی و مرکب، ساختار های منعطف و واحد های کثیر اجتماعی را توسط سامانی که قابلیت گرفتن فرم های جدید در سیستم های شبکه ای و زنجیره های مختلف تصمیم گیری را دارد، به راحتی اداره می کند . رنگهای گوناگون ملی (بخوان فرهنگهای گوناگون ملی، مترجم) موجود در نقشه های امپریالیستی سابق؛ در رنگین کمان سامان امپراطوری جدید درهم ادغام شده است . [157]

117-2-9. عصر بحرانها: جهانی شدن و فروپاشی دولتهای ملی

"عبور به دوران (امپراطوری) در حالی اتفاق می افتد که سیستم مستقل سیاسی جوامع مدرن، که با ایجاد دولت های ملی در منطقه ی اروپا شروع شده بود در حال افول است . بر خلاف سامان امپریالیستی، سامان امپراطوری مسلط احتیاجی به اشغال سرزمین های جدید ، ایجاد مراکز قدرت به نام کشور که خود استوار هست به ایجاد مرزهای جغرافیائی مشخص که نیز به نوبه ی خود با کشیدن مرزهای سیاسی بنام دولت ملی و دیوار های بلند سیاسی/نظامی همراه میباشد .

امپراطوری جدید یك سامان سیاسی اقتصادی و فرهنگی است که سیستم سیاسی و جغرافیائی غیر متمرکز آن قدم به قدم همه ی حوزه های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را در درون مرزهای باز و گسترده ی خود ادغام می کند . این امپراطوری مجموعه ای از هویت های پیوندی و مرکب، ساختار های منعطف و واحد های کثیر اجتماعی را توسط سامانی که قابلیت گرفتن فرم های جدید در سیستم های شبکه ای و زنجیره های مختلف تصمیم گیری را دارد، به راحتی اداره می کند . رنگهای گوناگون ملی (بخوان فرهنگهای گوناگون ملی، م) موجود در نقشه های امپریالیستی سابق؛ در رنگین کمان سامان امپراطوری جدید درهم ادغام شده است . [158]

---

157 بحران های هویت و هویت بحرانها، قومیت در مقابل ملیت(پاره ی اول)

158 امپراطوری" نوشته ی میشل هارت و آنتونیو نگری: ص، 14

سرآغاز:

در رابطه با پروسه ی جهانی شدن، سامان امپراطوری جدید، دولتهای ملی/رفاه ملی و نیز همکاریهای منطقه ای (منطقه گرائی جدید) و در نهایت بررسی جنبشهای ضد سیستم که جنبشهای اتنیك نیز جزو آنها بحساب می آید مطالب زیادی نوشته شده است که تنها بررسی و معرفی عنوانهای این مطالب به ماه ها وقت احتیاج دارد. برای آشنائی به موضوع بحث، من در لابلای نوشته به بررسی پاره ای از تئوریهای مطرح خواهم پرداخت ولی بعنوان مقدمه نیاز به توضیحی هر چند کوتاه در رابطه با هر کدام از این سیاستها و تئوریها وجود دارد.

1. جهانی شدن آن پروسه ی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است که بقول والرشتین بیش از پانصد سال از شروع آن می گذرد. این متفکر که از بنیانگذاران مکتب "**آنالیز سیستم جهانی**" می باشد، علیرغم گذاشتن بیش از چهل سال از ارایه این نظریه، آنالیز سیستم جهانی والرشتین هنوز تئوری مطرحی برای توضیح سامان اقتصادی جهان هست. بنظر او سرمایه داری و شکل گرفتن این سامان اجتماعی مبنای شروع چنین پروسه ای بوده و جهانی شدن (اقتصادی) موضوع جدیدی نیست.

تئوریسینهای دیگری هستند که جهانی شدن را در ارتباط با تکامل وسایل ارتباط جمعی و سیادت ایالات متحده در اقتصاد و قدرت هژمونیك این کشور/غرب در دنیا ارزیابی کرده و آمریکائی شدن و یا غربی شدن سیاست و فرهنگ را جهانی شدن تعریف می کنند. الریش بك، گیدنز و دیوید هلد از افرادی هستند که در این جمع بست جا می گیرند. نظرهای دیگری نیز وجود دارد که در بین این دو نظر می شود جابجا کرد ولی رابرتسون در پروسه ی جهانی شدن روابط انسانی، سیادت فرهنگ غربی را عامل عمده معرفی می کند و نه تسلط اقتصاد سرمایه داری.

در رابطه با سیستمی و یا ساختاری عمل کردن این سامان اجتماعی، بدیگر بیان کنترل سیاست و اقتصاد توسط یك مرکز و یا آزاد بودن نظام سرمایه داری و غیر متمرکز بودنش نظریات مختلفی وجود دارد. ساختارگراهام معتقد هستند که سنترالیسمی وجود دارد و مرکز قدرت مشخصی که هدایت نظام جهانی را در دست دارد. از طرف دیگر خیلی ها از آن جمله طرفداران نظریه پست مدرنیسم اعتقاد دارند که ساختار سیاسی و فرهنگی جهان غیر متمرکز است. اجزا و تنوع گروههای اجتماعی بیشتر و به لحاظ کیفی بزرگتر از آن

است که قابل کنترل باشند . آنچه که قابل توجه است این است که نظام مسلط آن چنان تار پودی دارد که کثراً در عمل در درون سیستم نهادینه شده و لطمه ای به ادامه ی حیاتش نمی زند .

از تاثیرات بارز جهانی شدن می توان وابستگی تولیدات ملی به بازار جهانی، تحمیل سیاستهای اقتصاد کلان و نئولیبرالیستی به اقتصادهای ملی، حساس شدن گروههای سیاسی در رابطه با تغییرات در روابط بین الملل و تاثیر این تغییرات در سیاستهای ملی کشورهای عضو سازمان ملل و از بین رفتن مرزهای فرهنگی و جغرافیائی را نام برد . مارشال مك لوهان[159] در دهۀ شصت قرن پیشین از آن با عنوان دهکده ی جهانی یاد کرد . در تئوری اول در تکامل پروسه ی جدید ، کشورها و نیروهای اقتصادی که برتری تولیدی، مالی، نظامی و سیاسی دارند دستور جلسات اقتصادی و سیاسی را نیز تعیین می کنند . حتی نیروهای ضد سیستم، به گونه ای در درون سیستم قرار دارند و از دینامیسم درونی این سامان استفاده می کنند . سئوالی که فکر تئوریسینها را مشغول کرده و روی تکامل نظریات وبررسی های جامعه شاسان سیاسی و پژوهشگران روابط بین الملل تاثیر گذاشته این است که:

برای تغییرات ساختاری در سیستم به چه نیروها و مکانیسم هائی نیاز هست ؟ این نیروها ازچه سیاستها ، استراتژیها و قدرتی باید استفاده کنند تا روابط انسانی آلترناتیوی را جایگزین نظام فعلی کنند ؟ آیا کمیت معترضین به سیستم مطرح است یا کیفیت ؟ توازن بین این نوع اعتراضها چه مشخصاتی خواهد داشت ؟

آنچه واقعیت های روزمره ی سیاسی می گویند ؛ نبرد یکه در عرصه ی بین المللی قطعی نشده است و نخواهد شد . یعنی برخلاف آن پیش بینی که فوکویاما بعد از شکست سوسیالیسم واقعاً موجود کرد و یا برخلاف نظر کسانی که می گویند هیچ آلترناتیوی بغیر از سامان سرمایه داری و امپراطوری جدید وجود ندارد ؛ ده ها جنبش صلح آمیز و جنبشهای رهائی بخش ملی، سیاسی و فرهنگی نشان از وجود اعتراض، مقاومت و مبارزه برای ایجاد آلترناتیو دارد . این یعنی وجود دموکراسی و کثرت در بیان اشکال زندگی . بدیگر بیان ساختارهای موجود انسانی و اجتماعی قابل تغییر هستند .

159 - Marshall McLuhan

2. منطقه گرائی و همکاریهای منطقه ای اما بنظر خیلی از کارشناسان و کسانی که دست اندر کار بررسی چنین اتحادعملها و همکاریهائی هستند ، بیشتر حرکت اجتماعی متکامل کننده ای است برای پوشش آن کمبودهائی که دولتهای ملی/رفاه ملی در عصر جهانی شدن با آن روبرو هستند . بدیگر بیان یك راهکار واسطه ای برای همکاریهای بین المللی . رابطی بین دولتهای ملی و سیستم جهانی . بدیگر بیان تقسیم کار بزرگتری از تقسیم کار ملی را در بر می گیرد . پاره ای از ین نوع توسعه با عنوان مرکانتیالسم نو یاد می کنند .

همانطور که شاهد هستیم کشورها عضو یورو و اتحادیه اروپا هم به لحاظ سیاسی و هم به لحاظ اقتصادی دچار بحران هستند . بحران هویت . جنبشهای ملی/اتنیك در اتحادیه اروپا علیرغم وجود دولتهای ملی که نزدیك به چهار صد سال قدمت دارند از بین نرفته است . کشور بلژیك قریب دو سال – بدلیل وجود اختلاف بین اقوام فرانسوی زبان و آلمانی زبان فاقد دولت بود . مسئله ی ملی در اسپانیا ، پرتقال، انگلیس و بالکان و ایرلند هنوز زنده هست و موضوع جدلهای سیاسی و . . .

3. حرکت بعدی شکل گرفتن دولتهای جدید ملی و فروپاشی دولت/ ملتهای سابق چون یوگسلاوی و برای مثال جمهوری فدراتیو روسیه را توضیح می دهد . این بدین معنی است که فاتحه ی دولتهای ملی و رشد سیاستهائی که در جهت ساختن مناطق جغرافیائی جدید و دولت ملتها و یا ملت دولتهای جدید هستند خاتمه نیافته است، اگر چه این جریان جریان غالبی نیست . در پرتو تئوریهای این نوشته می توان پرسید که:

چرا هلند یك کشور است در حالیکه هانوفر و دوك نشین پارما نیستند ؟ (ارنس رنان، 1882) با الهام از سئوال ارنست رنان و در بستر تکامل شرایط جدید بین المللی می توان پرسش مشخصی از جامعه ی ایران مطرح کرد :

چرا برای مثال و بزعم عده ای، مناطقی چون کردستان و آذربایجان ایران و اهالی آنها یعنی کردها و ترکهای آذری ملت نیستند ،چرا در افغانستان اقوام تاجیك، ازبك و هزاره و دها قوم دیگر که به نام افغان که در سده نزدهم از جانب بریتانیا بالای سرزمینهای شان بعوض خراسان ،افغانستان نام نهاده شده تعریف مشخصی از افغان بجیث ملت ندارند ؟ چه شرایطی و عواملی بایست فراهم شود تا یك قوم، ملت شمرده شود و یك منطقه ی جغرافیائی که در آن قوم و یا ملتی که خصوصیات عمومی این مفاهیم را پر می کنند ، بعنوان کشور پذیرفته شوند ؟ و درنهایت فرق قومیت و ملیت چیست ؟

سئوالی که ارنست رنان حدود صد و سی سال پیش مطرح کرد هنوز علی رغم تحلیل پیش گوئی گونه ی هارت و نگری در نقل قول بالا از شرایط بین المللی موجود و تسلط نظام مورد نظر آنها بنام "امپراطوری"، زنده بوده و تازگی خود را حفظ کرده است . اگر چه من با کلیت نظریات هارت و نگری در تحلیل سامان سیاسی مسلط موافقم ولی طبیعی است که آن اجزائی که این متفکرین و سایر جامعه شناسان سیاسی در رابطه با تحلیل شرایط غالب و پیش بینی احتمالی رشد حوادث سیاسی آینده جهانی ارایه داده اند با علم به سیالیت و انعطاف در تکامل اجتماعات انسانی و غیر قانونمند بودن تکامل سیاسی و اقتصادی اجتماعات بایست با آنالیز جزئیات رشد این چنین سیستمی تکمیل شده و یا اینکه به جمع بست وتیجه گیری تکامل اقتصاد سیاسی بین الملل به نظریات جدیدی رسید .

این متن در نظر دارد با استفاده از علوم اجتماعی و راهکارهای پژوهشی چند دیسیپلینی آن و با استناد به ماده های اولیه ی منشورهای حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بشر مصوبه سازمان ملل که در زیر بازنویسی می شود و همچنان با توجه به دستآوردهای کشورهائی مثل چك و سلواك و سایر کشورهای اروپائی در برخورد به مسئله ی "هویت" به بررسی موضوع قومیت و ملیت در عصر جهانی شدن سامانهای اجتماعی بپردازد . ارایه ی تعریفی عمومی از قوم، ملت، دولتهای رفاه ملی و بررسی سازمانهای منطقه ای جدید بخشی از وظایفی است که این سلسله مقالات بعهد می گیرند .

"حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی،

قسمت یکم

ماده اول

1 . تمام ملتها حق خودمختاري دارند . بواسطه اين حق، آنها وضعيت سياسي، اقتصادي، اجتماعي و توسعه فرهنگي خود را آزادانه تعيين ميكنند

2 . تمام ملتها ميتوانند براي رسيدن به اهداف خود ، بدون لطمه زدن به تعهدات ناشي از همكاريهاي اقتصادي بين المللي كه بر مبناي اصول سود متقابل و حقوق بين المللي ، آزادانه (منعقد شده است) ثروتها و منابع طبيعي شان را مصرف نمايند . در هيچ موردي نمي توان ملتي را از وسايل امرار معاش خود محروم نمود

3 . دولتهاي عضو اين ميثاق ، از جمله دولتهاي مسئول اداره دولتهاي مستعمره و تحت قيمومت ، بايد در تحقق بخشيدن حق خود مختاري و احترام گذاشتن به اين حق ، طبق مقررات منشور ملل متحد ، سرعت بخشند

قدرت اجرايي بنا بر ماده 27 ، سوم ژانويه (دیماه 1354) قطعنامه 1966 مصوبه 16 دسامبر

نگاهی به شرایط بین المللی:

از سال 1989 به بعد و با فروپاشی بلوك شرق تعداد کشورهای مستقل عضو سازمان ملل از حدود 182 به 200 عدد رسیده است . از طرفی با تکامل پیمانهای منطقه ای جدید چون اتحادیه ی اروپا ، آسه ان ، نفتا و . . . تشکیلات سیاسی جدیدی شکل و تکامل یافته است که بنظر می رسد می تواند بدیلی در مقابل دولتهای رفاه ملی بوده و بخش زیادی از وظایف آنها را بعهده بگیرد . مهمترین و پیشرفته ترین این پیمانها اتحادیه ی اروپا هست که در سالهای اخیر بدلیل گسترش شتاب انگیز با بحران اقتصادی که نتیجه ی سیاستهای غلط نظام سرمایه داری موجود هست ، روبرو شده است .

از کشورهای جدیدی که در سالهای اخیر استقلال خود را اعلام کرده و اکثر کشورهای دنیا این کشور را به رسمیت شناخته اند کوزوو یکی از استانهای جمهوری فدراتیو یوگوسلاوی سابق می باشد . مسئولین کشور صربستان (باقیمانده ی یوگسلاوی سابق) روسیه و چین به این مسئله اعتراض کرده و آمریکا وسایر کشورهائی را که به مسئله استقلال کوزوو دامن می زدند را متهم به بی ثبات کردن امنیت بین المللی نمودند . در بلگراد پایتخت صربستان تظاهر کنندگان ضد استقلال کوزوو بعد از مارش در خیابانهای بلگراد سفارت آمریکا ، کشور کروات و آلمان را به آتش کشیدند .

جدائی خواهان آبخازی و اوستیای جنوبی در گرجستان نیز چندی پیش به کمك روسیه اعلام استقلال کردند . به نظر می رسد که تشکیل یك بلوك قدرت جدید سیاسی در حال شکل گرفتن است . ایالات متحده و غرب هر چه بیشتر به حیاط خلوت روسها دست اندازی کرده

و منافع سیاسی و اقتصادی باقیمانده ی امپراطوری اسلاوها را تهدید می کنند . رقابت (حداقل در حوزه ی سیاسی و نظامی بین این دو قطب با حمایت هر کدام از آنها از گروه های قومی سیاسی شده در اعلام استقلال های جدید) دور تازه ای از تنشهای سیاسی در سازمان ملل و سایر ارگانهای بن المللی را بدنبال داشت .

در کشور ما افغانستان وکشور عراق بحرانهائی مشابه بحران بالکان در جریان است . احتمال متلاشی شدن عراق هنوز بطور کامل منتفی نشده است اگرچه خشونت تروریستی کم شده ولی درگیری فرقه ای بین شیعه ها و سنی ها کاهش نداشته بلکه شدت بیشتری گرفته است، و همچنان موضع داعش تمام کشور های شرق میانه و حتی افغانستان را عملاً زیر تهدید قرار داده است که از جانب سازمانهای استخبارات جهانی شاید هم اسرائیل تمویل میگردند . اسباب اطمینانِ درِ جعبه ی "پاندورا" مدتها پیش با اشغال عراق توسط آمریکا و متحدانش باز شده وظاهراً نیروهای اجتماعی تحت فشار در استبداد صدام حسین رها شده اند که این بازی میتواند به تباهی کلّی عراق منجر گردد که بحران تا ربود این جامعه را در بر گفته و احتمال تجزیه ی آن به سه بخش کرد نشین، سنی نشین و منطقه ی نفوذ شیعه ها پدیده ی سیاسی بعیدی نیست . سناریوی ایجاد جمهوری فدراتیو عراق که مناطق یاد شده ی بالا ، پذیرفتن خود مختاری و یا استقلال نسبی این سه منطقه، سناریوی سیاسی مترقی هست ولی پیاده شدن آن در شرایط فعلی با نظم بین المللی موجود بعید به نظر می رسد . پروسه ی تکامل شرایط جدید به سامان سیاسی فدراتیو و یا ثبات سیاسی در آن بعنوان کشور مستقل یکشبه انجام نخواهد گرفت .

بنظر پاره ای از تئوریسینهای سیاسی قدرت های غربی و نیز کشورهای با نفوذ منطقه چون ترکیه، عربستان سعودی، کویت و ایران، عراق تجزیه شده خطرش کمتر از عراق مستقل که توانائی کنترل بر همه ی خاك عراق را دارد هست . از طرف دیگر یك دولت کرد مستقل و یا شیعه ی مستقل به ضرر همسایگان شمالی و شرقی (ترکیه و ایران) و حتی همسایگان سنی مذهب جنوب عراق خواهد بود . دولت ترکیه و نظامیان ترکیه حاضر به قبول خود مختاری و یا حتی پذیرش وجود حکومت متشکل و فدراتیو کردها در عراق نیستند . نیروهای نظامی ترکیه بارها از طریق هوا و زمین وارد کردستان عراق شده و برای سرکوبی ،پی کا کا ،ده ها کیلومتر در خاك کردستان پیش روی کرده اند .

همین طور هست سیاست ایران در مقابل کردها . از طرفی در مقابل رقیب خود ترکیه از کردهای عراق حمایت کرده و می کنند از طرف دیگر این حمایت بدون قید و شرط نیست . کردها بایست هژمونی شیعه ها را بپذیرند . سیاست کشورهای سنی مذهب منطقه ی جنوب

عراق در رابطه با خودمختاری و یا حکومت اکثریت شیعه ی عراق راهم می شود سیاستی یك بام و دو هوا ارزیابی کرد . آش شور تر از آن شده است که بتوان قورتش داد . بنظر می رسد که تئوری توماس هابز " تقابل/جنگ همه در مقابل همه" در عراق صدق می کند . آنارشیسم، سیستم سیاسی مسلط در عراق فعلی هست و در این بحران سیاسی، قوم های سیاسی شده از ضعف حکومت های مرکزی و سامان بین المللی، برای سازماندهی خود و اعلام استقلال کشور جدید استفاده می کنند /خواهند کرد . این آن حرکت ضد سیستمی است که در بخشهای دیگر توضیح میگردد .

جامعه ی ایران و تعداد قابل توجهی از اعضای جامعه ی بین المللی از بحرانهای مشابهی رنج می برند . برای مثال می شود از روسیه: که با بحران جدائی طلبان چچن و داغستان درگیر است، چین با مشکل قبایل ترك نشین و مسلمان نشین . . . ، سودان، سومالی مشکلات مشابه داشته، مسئله ی استقلال فلسطین و اشغال این کشور توسط اسرائیل، و درگیری های مشابه در اریتره، اتیوپی، هندوستان، اندونزی و غیره نام برد . همچنان پاکستان که خود یك کشور انشعاب یافته از بدنهٔ هندوستان می باشد و در نیمه سده بیستم تشکل یافته است با افغانستان که تاریخی بمراتب طویل و قدیمی تر از پاکستان دارد، میخواهد این کشور را تحت تسلط خود در آورد چرا که در عهد حکومت های بابری این منطقه جزئ امپراطوری مغول بوده است؛ به این لیست درگیریهای اقوام اروپائی که خواهان استقلال هستند را هم باید اضافه کرد . نمونه ی باسك ها ، کاتالون ها ، ایرلندی ها ، نرماندی ها ، اسکاتلندی ها ، فلاندرها و . . . چند مثال گویا هستند از فروپاشی و یا ضعف نظام دولت های ملی . بر طبق تحقیقات علوم سیاسی دانشگاه اپسالا در سوئد ، تعداد درگیری های قومی در درون کشورها در بین سالهای 1985 - 1995 به بیش از صد تا می رسد ؛ در صورتیکه تعداد جنگها و درگیری های بین کشورهای عضو سازمان ملل از تعداد انگشتهای دو دست تجاوز نمی کند . اگر قرار باشد که دنیا معضلات مناطقی را که در فوق نام برده شد تصفیه نماید نقشه سیاسی و جغرافی دنیا دگرگون خواهد شد و این معضل صدها سال دیگر به شکل حادتر آن باعث جنگهای اجتناب ناپذیری بین ملت های مختلف خواهد شد .

کسانی که حرکت های سیاسی قبل از انتخابات ریاست جمهوری ایران دوره ی نهم را دنبال می کردند به خاطر دارند که تنشها و درگیری ها در کردستان، منطقه عرب نشین خوزستان و آذربایجان به شکلی به رشد ملی گرائی و خواستهای ملی در کلیت خود رنگ جدیدی داده که احتمال تکامل کیفی آن امربعیدی نیست . اوج گرفتن مطالبات ملی در بلوچستان هم مشهود است . وضعیت جامعه ی ایران

علیرغم ثبات نسبی توام با فشار و کنترل نسبی مرزهای کشور توسط حکومت، شرایط عمومی مناطق ملی، آرامش قبل از طوفان را در خاطر زنده می سازد . بحران هویت عمومی جامعه و مردم و مسئله ی حقوق اقلیت ها و همستیزی بین اقوام ساکن در چهارچوب مرزهای کشور با حکومت مرکزی و همچنین احتمال همستیزی در بین اقوام ساکن کشور، هر روز ابعاد جدیدی می گیرد .

با توجه به اینکه جامعه ی ایران در اکثر عرصه های اجتماعی بخصوص دموگرافی، نهاد های سیاسی و سیستم اداری بسوی تغییرات دوران سازی می رود وبا علم به اینکه حرکتهای قومی در کلیت خود حرکتهای ضد سیستم هستند و در تکامل خود در تقابل با دولت های ملی شناخته شده ی عضو سازمان ملل و سیستم بین الملل موجود قرار می گیرند توجه بازیگران سیاسی و پژوهشگران علم بین الملل را بخود جلب کرده است . این بحران با توجه به موقعیت جغرافیایی، روابط پرتنش با جامعه ی بین الملل بخصوص در مورد غنی سازی اروانیم، بزرگی خاك، جمعیت و نفوذ و سابقه ی تاریخی، ابعاد اختلافات قومی و پراکندگی آن و همچنین تنوع و کثرت اقوام جامعه ایران، خود بخود به مسئله هویت سیاسی جامعه پیچیدگی خاصی می دهد .

دلایل و سطوح بحران

در رابطه با دلایل بحران هویت سیاسی می توان به علل گوناگونی اشاره کرد . شکست ایدئولوژی های کلاسیك یعنی لیبرالیسم، رئالیسم سیاسی و مارکسیسم/لنینیسم و عدم جایگزینی نظریات مشخص جدید به جای ایدئولوژی های فوق که خود از علایم تسلط دوران پسامدرن است به گمگشتگی احزاب و جریانهای سیاسی، موسسات اجتماعی ، نخبگان جامعه و شهروندان جامعه مدنی در کشورهای صنعتی و نیمه صنعتی منجر گشته است . این بحرانها را در سطوح و حوزه های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی زیر می توان تشخیص داد .

تاکید یك نکته البته ضروری به نظر می رسد و آن اینکه سامان مسلط بر روابط بین المللی علیرغم رشد نیروهای فراملی چه در عرصه ی اقتصادی و چه در عرصه جامعه ی مدنی و همچنین حضور حرکتهای ضد سیستم، بیداری هویت قومی و مذهبی در کشورهای گوناگون، سامان استوار سیاسی، حاکی بر سیادت نظریه ی دولت های ملی می باشد . ارزیابی از بحران در جامعه ی جهانی حداقل

سه پروسه ی سیاسی که جنبه های فرهنگی و اقتصادی را نشان می دهد که بطور موازی و یا در مقابل هم در رشد هستند . این سه پروسه ی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی عبارتند از:

1. جهانی شدن (سرمایه داری، فرهنگ، علم، سیاست، سامان دموکراتیک غربی و جرم و جنایت) عدم توانائی جوابگوئی سامان موجود به نیازهای مردم و عدم انطباق آن با شرایط زیست محیطی و رشد موزون و عادلانه

2 . منطقه گرائی قدیم وجدید (تشکیل اتحاد های سیاسی و اقتصادی منطقه ای نظیر اتحادیه ی اروپا، آسیای جنوب شرقی و نفتا "شمال آمریکا" و مرکوری)

3 . نبرد برای ادامه ی حیات سیستم سیاسی/حقوقی ملت – دولت و دولتهای ملی

4 . تشکیل ملت - دولتهای جدید (فرهنگی و قومی شدن دولت های چند ملیتی)

پروسه ی اول و چهارم حالت ضد سیسستمی عمل می کنند اگر چه از دینامیسم موجود در درون سیستم بین المللی استفاده کرده و در زهدان آن رشد و تکامل می یابند . پروسه ی دوم اما استمرار و تکامل دهنده ی سامان مسلط فعلی بوده و گذار به شرایط جدید مسالمت آمیز را در بر دارد . به بیان دیگر گذار از روابط بین دولت ها ونظام موجود بین المللی که عموماً با روابط حقوقی استقلال دولتها وخلقها تعریف می شود به یك سامان و پیکربندی سیاسی اقتصادی فراملی . از این پروسه با عنوان منطقه گرائی جدید و مرکانتلیسم جدید نیز یاد می کنند .

در این سلسله مقاله ها به بررسی پروسه ی سوم و چهارم تکامل و رشد ناسیونالیسم که خود موج سوم از رشد حرکتهای ناسیونالیستی در تاریخ مدرن جوامع هست میپردازیم:

- موج اول پروسه ی فرم گرفتن هویت های جمعی/ملی توسط دولت ها و الیت جوامع اروپائی هدایت می شد و با تشکیل دولت های ملی در اروپا تکامل یافت.

- موج دوم حرکتهای ناسیونالیستی هست که بین دو جنگ جهانی شکل گرفت و بعد از جنگ جهانی دوم با آزادی کشور های زیر استعمار تداوم پیدا کرد . حاصل آن آزادی نسبی سیاسی دولت های افریقائی، هندوستان، پاکستان، چین و . . . را بهمراه داشت .

- موج سوم از حرکتهای بین المللی ناسیونالیستی که با عنوان ناسیونالیسم قومی/اتنیك مشهور شده است و هنوز هم استمرار دارد با فروپاشی اتحاد شوروی و بلوك شرق آغاز شد و می تواند با فروپاشیهای کشورهائی که در آنها دموکراسی حاکم نیست و حکومتهای اقتدارگرا دارای قدرت ادامه پیدا کند . جمهوری های روسیه، چین، ایران که در عنوان جمهوری هستند و در واقعیت اقتدارگرائی وجه مشخصه سیاست هست از جمله ی این کشورها هستند . پروسه ی جدائی قوم ها در کشورهای افریقائی هنوز ادامه دارد و بنظر می رسد که این جدائی ها و اتحاد وجه مشخصه سیاسی غالب هست .

اگر ملت و قوم فرقی ندارند و می شود مفهوم ملیت را با قومیت یکی و یا مشابه تلقی کرد پس جنگ هفتاد و دو ملت برای چیست و چه عللی برای این اختلافات می شود پیدا کرد ؟ سعی خواهد شد به تعریف مفهوم و واژه ی قومیت و قوم گرایی و فرق آن با گفتمان و ایدئولوژی ناسیونالیسم پرداخته شود . این مهم بدین دلیل هست که تصویر دیگری و یا تازه تری از این گفتمان ارایه شود تلاش بر این خواهد بود تا در مرور تئوریهای متداول در باره ناسیونالیسم و تمرکز قومیت مفاهیم سازنده به لحاظ علمی با در نظر داشت تئوری ساختار شکنانه ، تا تجزیه و تحلیل حوادث روزمره و درگیری های قومی در این کشور و یا آن کشور و یا منطقه ی خاص جغرافیایی جهت انطباق بحث مجرد و انتزاعی، نیاز به آوردن مثال های مشخص خواهد داشت .

این جا سئوالاتی مطرح هستند که باید به آن جواب یافت:

مولفه های ناسیونالیسم و قوم گرایی کدام هستند ؟ یعنی کدام خصوصیت هویتی می تواند عامل جدایی گروهها از همدیگر باشد و همچنین عوامل اساسی همستیزی گروههای اجتماعی کدام هستند ؟

آیا ملت و ناسیونالیسم پدیده ی تاریخی هستند و یا پدیده هائی مدرن بوده و تاریخ پیدایش آنها به قرون جدید بر می گردد ؟

نقاط افتراق بین ملیت، قومیت و میهن پرستی کدام است ؟

علت همستیزی های قومی وملی کدام هستند و آیا می شود که روی یك یا چند تا عامل مشخص تاکید داشت ؟

که میشود بطور فشرده اینطور پاسخ داد :

1) . مکتب مدرنیسم ویا بینش هویت مشارکتی (تفکری که دولت های ملی و ملت گرائی را پدیده ای مدرن می داند) ارنست رنان، الی کدوری و ارنست گلنر از چهره های شناخته شده ی این جریان هستند :

2). جریان پرنیال و یا سنتی (این تفکر که طیف وسیع تری را شامل می شود اعتقاد دارد که ملت ها ریشه ی تاریخی دارند و دولت های جدید بر شانه ی قومیت ها و خلقهای سابق استوار هستند . به دیگر بیان تکامل ناسیونالیسم یك امر اجتناب ناپذیر تاریخی است . نظریه پردازان این جریان از امپراطوریهای ایران، یونان چین، هند و قوم بنی اسرائیل وملت یهود، برای اثبات تئوری خود نام می برند) آنتونی اسمیت از چهر های بارز این تفکر هست .

3). پریموردیالیسم یا نگرش فرهنگی به ملت (این مکتب که به دو قسمت تقسیم می شود و اعتقاد دارد که ناسیونالیسم امری فرهنگی و تاریخی است) اقوام و فرهنگها د رکلیت خود بستر رشد حرکتهای ناسیونالیستی را در برخورد با دیگران رشد می دهند و می پذیرند . ازنظریه پردازان شناخته شده این منظر فکری می شود از "کلیفورد" ، "گی یتز" و "پری اندرسون "نام برد .

بر طبق تعریف "گی یتز" تعلقات گروهی هیچ وقت از پیش "داده شده" طبیعی وذاتی نبوده و مطلقیت ندارند . یعنی نمی شود از کُرد، فارس، آذری و بلوچ بعنوان یك هویت و قومیت مطلق و برای همه ی زمانها صحبت کرد . بر عکس تحقیقات جدید انسان شناسی و قوم شناسی، نسبی بودن امر هویت و تعلق قومی و ملی شاخص مهم کیستی انسانها است . لازم به یادآوری هست که بیشتر جمع بست های علم روابط بین الملل در مورد هویت قومی و تعاریف آن، بر داده های علمی جامعه شناسان، قوم شناسان و مردم شناسان استوار است و پژوهشگران این علم بررسی های انسان شناسانه مستقل از آن نوع که برای مثال قوم شناسان انجام می دهند را در دستور کار پژوهشی خود ندارند ، بلکه از دست آوردها و داده های سایر علوم اجتماعی استفاده می کنند . روش مشاهده ی نزدیك روش متداول در علم روابط بین الملل نیست .

4). کانستر کشیونیست ها (نظریه ای که ناسیونالیسم و قومیت سیاسی شده را محصول کار سیاسی الیت و نظریه پردازان سیاسی اقتصادی محسوب می کند) هویتهای اجتماعی محصولی اجتماعی هستند . از چهره های مهم این نحله ی فکری می توان از "اریك ها بسباوم "نام برد . نظریات ساختمانی واجتماعی بودن قومیت و ملیت از آنتونی اسمیت نام برد .

مقدمه ای بر آنالیز جامعه شناسی:

بحثهای آکادمیك و سیاسی پیرامون مفهوم ها و تئوری هائی که در رابطه با "ملت"، "ملتگرائی"، "دولت ملی"، "قومگرائی" و گروهای "قومی" ارایه شده همچون خود موضوع مورد بحث پیچیده و چند بعدی هستند . کثرت و سردرگمی و گنگی که در تعریف های عمومی علوم اجتماعی و علوم سیاسی و علم روابط بین الملل مشاهده می شود، شامل حال این گفتمان اجتماعی و تئوریك هم می گردد . آنچه که مسلم است مفاهیم ملتگرائی و قومگرائی بوسیله ی دیسیپلین های گوناگون علوم اجتماعی مورد بحث و آنالیز میباشند .

حوزه ی کار مردم شناسان روی بررسی گروهای اجتماعی قبیله ای و عشیره ای (البته بیشتر گروهای ابتدائی ساکن مناطق باصطلاح "توسعه نیافته" چون افریقا، مناطق دست نخورده ی آمازون و همچنین پاره ای از مناطق آسیائی) دور می زند . تصویری که مردم شناسان از انسانهای این مناطق ارایه نموده اند تصویری عقب افتاده، غیرپایدار و غیر متمدن است . سیاستمداران و دولتمداران کشور های غربی از این بررسی ها برای پیش برد منافع استعماری همواره استفاده میکنند .

جریانهای آکادمیك انتقادی، فمینیستی، پسا - مدرن متعلق به علایق خاص، نژاد خاص (طبقه ی متوسط به بالای سفید پوست و مرد اروپائی) و منطقه ی خاصی می دانند . و معتقد هستند که این تعاریف نمی تواند جهان شمول باشند چرا که هیچ فرد، طبقه و گروهی خارج از حوزه ی علاقه و طبقاتی خود عمل نمیکند به این معنا که این پدیده (مثلاً فمنستی و یا همجنس گرایی) در سایر جا ها اعتباری نداشته و هرگز پذیرفتنی نیست .

مردم و گروهای انسانی مناطق غیر اروپائی اغلب بعنوان انسانهای بی تمدن و یا غیر مدرن از جانب اروپائیان محسوب شده در حالیکه این مقوله نه هم منصفانه و نه هم معقول است زیرا صرف نظر از تغییراتیکه در جامعه اروپا بعد از عصر روشن اندیشی بمیان آمد انسانها در مناطق

شرق میانه اولین نشانه های زیست تمدنی از خود بجای مانده اند سایر کشور ها مثلاً مصر وکشور های شرقی از جمله آریایی ها (ایرانی) چینائی ها و شرق میانه و هندوستان حتی مایا های امریکا همه دارای تمدن و فرهنگ بالاتر از اروپائیان را در سر گذشت تمدنی خود جا گذاشته اند وسالها قبل از اروپائیان و دوره رنسانس، دانشمندان سرزمین های اسلامی از جمله خطهٔ خراسان در طبابت ، هیئت یا نجوم ، کلام ،فلسفه ، جغرافیا و تاریخ سر آمد همه اقوام بوده اند که از داشته های این دانشمندان در دانشگاههای اروپایی زیاد استفاده می شده است که متاسفانه پذیرش این نظرگاهها توسط اروپائیان دلیل روشنی از استثمار فرهنگی شان می باشد که در علم جامعه شناسی پذیرفتنی نیست .

قوم شناس ها عموماً به بررسی مادی زندگی فرهنگی گروهای ملی و همچنین گروهای اجتماعی که از کشورهای غیر غربی کنده شده و به دلایل گوناگون در غرب و کشورهای صنعتی زندگی می کنند می پردازند . هماهنگ شدن و پذیرش و یا عدم پذیرش (انتگراسیون) این گروه ها با فرهنگ و زندگی غربی، درجات سازگاری وهمچنین روابط درونگروهی مهاجرین یکی از موضوع های مطالعاتی قوم شناسان هست .

علم روابط بین الملل و علوم سیاسی بطور عموم به بررسی جابجائی و علت های کوچ انسانها ، سیاسی شدن گروهای قومی، روابط اقوام با دولتها ، اشکال حکومتی و درگیری های قوم ها با حکومت مرکزی که عموماً برای کسب خودمختاری یا استقلال سیاسی و اقتصادی می ستیزند ، می پردازند . صلح بین المللی، علت و اشکال جنگها ، از دیگر مقوله های مورد پژوهش روابط بین الملل محسوب می شود . سخن کوتاه اقتصاد سیاسی جهانی و بررسی پدیده ی قدرت در روابط بین الملل از ویژه ترین شاخه های پژوهشی این علم هست .

با توجه به شکست سوسیالیسم دولتی و همچنین عدم موفقیت سیاست های نولیبرال ها در عرصه ی اقتصاد سیاسی بین المللی و ملی همچنین تاثیر جهانی شدن زندگی اجتماعی غربی در اغلب حوزه های اجتماعی کشورهای غیر غربی در نهایت مقاومت پاره ای از کشورها را در مقابل فرهنگ غربی که ادعا دارند فرهنگ شان بر تر میباشد بحث بر انگیز خوانده اند .

قوم وقوم گرائی چیست؟ (Ethnie/Ethnicity)

در حال حاضر قومگرائی یك فاکتور سیاسی میباشد که بعنوان یکی از مباحث سیاسی امروزه ذهن و فعالیت دانشگاهیان و تعداد زیادی از دانشمندان و فعالین سیاسی را به خود مشغول داشته است. ولی در اصل این چنین نیست زیرا قوم مجموعه ای از زیستگاه انسانهایی میباشد که دارای زبان، عادات و رسوم خاصی بوده و در یك منطقه یا جغرافیای مشخصی زیست مینمایند که دارای مشخصات مخصوص بخود شان میباشد و چندین نسل از این اقوام با هم یکجا شده ملتی را می سازند که در گذشته ها هر یك دارای رقبه یا قلمرو خاص خود شان بوده و سیستم های حکومتی خود را خود میساختند و اداره میکردند؛ اما با گذشت صد ها سال این اقوام از اثر تأثیرات اقلیمی به مهاجرتهای دسته جمعی و گروهی دست زدند و به نواحی جدیدی که در آن جا انسانهای متفاوت تری از آنها زیست داشتند یکجا شدند . بسی امکان دارد که این یکجایی در یك صبح آرام و بدون جنگ و ستیزه شروع نشده باشد . در نتیجه دیده شده آن اقوامی که دارای زور برتر بوده و فرهنگ قوی تری داشته فرهنگ طرف مقابل را در خود حل نمودند و از اثر قراردادی که با هم بستند یك ملت را تشکیل دادند .

اما در تفکر سیاسی چنین چیزی وجود ندارد ومیتوان گفت که دولتهای ملی و ادامه ی حیات موسسه ی سیاسی به نام ملت بعنوان یك فاکتور سیاسی در جامعه ی بین المللی زیر علامت سئوال رفته است. آشنایان به مسایل سیاسی، درگیری در کشور یوگسلاوی سابق و شبه جزیره ی بالکان که امروز با شدت دیگری بدلیل استقلال کوزوو به سطح آمده معرف حضورشان هست. همستیزی قومی در این منطقه و دخالت و اختلاف نیروها و کشورهای اقتدارگرای دنیا چون فرانسه، انگلیس، آلمان، آمریکا، و روسیه و حضور نیروهای نظامی پیمان ناتو در این منطقه صلح بین المللی را با چالش جدی روبرو ساخته بود. هنوز هم که هنوز است جو عمومی در منطقه سنگین بوده و اگر نیروهای نظامی غربی از منطقه خارج شوند احتمال شعله ور شدن جنگ سناریوی بعیدی نیست.

تحقیقات روی مسایل قومی یك تحقیقات یك بعدی نیستند . پژوهش روی مسایل قومی بطور طبیعی با مطالعه ی مسایل ملی، تشکیل دولت های ملی و همچنین با بررسی مسایل پناهندگان بطور عمومی میباشد . بهر جهت هویت قومی، تکامل و شکل گیری آن، تشکیل دولت های ملی رشد قومیت و قوم ها از جمله ی مفاهیمی هستند که استخوانبندی تحقیقات قومی را شکل می دهد.

سؤال ایجاست که یك قوم چگونه سیاسی می شود و آیا رابطه ای بین همستیزی قومی و توسعه یا عدم توسعه ی اقتصادی وجود دارد . چرا یك گروه قومی بازیگر سیاسی می شود و سیاسی شدن اقوام چه تاثیرات بین المللی و داخلی می تواند بدنبال داشته باشد ؟

در رابطه با تعریف قومگرائی و فرق آن با ملی گرایی و همچنین مرزهای یك قوم با قبیله و طایفه می شود از اختلاف حقوقی، فرهنگی و سیاسی این مفاهیم شروع کرد . زیرا ناسیونالیسم به ایدئولوژی گفته می شود که باور به سیادت هویت و فرهنگ یك ملت در سیاست یك جامعه بزرگتر و همچنین در معیار عومی تر روابط بین المللی را داشته باشد . ناسیونالیسم اروپائی در اجزا و کلیت خود مثال گویائی برای حوزه ای و جهانی شدن این ایدئولوژی غربی در جهان هست.

اگر مبنای فرهنگ ملی و ناسیونالیسم یك محدوده ی جغرافیائی مشخص، زبان و فرهنگ مشترك و همچنین تاریخ مشترك باشد همین موارد در مورد قوم هم صدق می کند . یعنی اینکه یك قوم عبارت از گروه اجتماعی هست که افراد آن دارای تاریخ، زبان و فرهنگ مشترك هستند . در رابطه با مذهب و اعتقادات دینی مشترك می تواند از مولفه های قومیت محسوب شود ولی ضروری نیست . پذیرش افراد در یك گروه اجتماعی و قومی منوط به یك توافق ضمنی و یا مشخص دو طرفه هست . یك مثال می تواند موضوع را بیشتر روشن کند . یك ترك آذری زمانی یك ترك شمرده می شود که اول این هویت توسط خود آن فرد و همچنین توسط جامعه ی بزرگ ترك ها پذیرفته شود . ولی پذیرش این دو طرف قضیه نمی تواند ملاك ایجاد یك جامعه ی سیاسی توسط آذری ها باشد پذیرش جامعه ی بین الملل در برسیمت شناختن قوم ملی و سیاسی شده ضروری است . بدیگر بیان سیستم سیاسی حاکم بر روابط بین الملل موجود که خود توسط قدرت های غربی در عرصه ای از تکامل جامعه ی انسانی بعنوان نورم بین المللی عمل می کند در پذیرفته شدن هویت جدید اقوام نقش نهائی را بازی می کند . مبنا و پذیرش یك قوم بعنوان یك ملت آن پروسه ای است که برای مثال کردهای عراق طی می کنند .

بدین ترتیب برای درك بهتر مسایل قومی، باید این موضوع را در ارتباط با مسایل ملی و چهارچوب دولت ملی برسی کرد . البته در موارد زیادی هویت مذهبی هم بعنوان عامل پیوند دهنده ی گروههای اجتماعی در نظر گرفته شده است . در خاورمیانه و بین مسلمانان بجای ملت و قوم از واژه ی امت استفاده می شود، امت اسلام . از آن جا که اسلام بعنوان یك دین جهانی مطرح است، برای سیاستمدران و یا رهبران اسلامی عامل جغرافیائی و مرزهای مشخص سیاسی مسلط در جهان مورد سئوال بوده و این خود یکی از عوامل دیگر تنش در روابط ملی

و بین المللی بحساب می آید . البته فراموش نباید کرد که اسلام هم ملی شده و با فرهنگ های مناطق گوناگون سازگاری پیدا کرده است . بدیگر بیان گروهای مختلف بعد از گرویدن به اسلام (چه داوطلبانه و چه تحت فشار و زور) آن بخش هائی از هویت و ایدئولوژی اسلامی را گرفته و حفظ کرده اند که با آداب و رسوم آنها سازگار بوده است .

فرق قوم با قبیله و طایفه در چیست؟

بهر جهت باید گفت که مرزهای (انتزاعی و مفهومی) قومیت یك شکل نبوده و چهره های گوناگونی بخود می گیرد . یك شروع منطقی در تعریف قومیت چنین می تواند باشد که:

قومیت بعنوان مفهوم یك هویت جمعی و سیاسی فرهنگی است که توسط شرایط تاریخی، فرهنگی و اجتماعی در یك مرحله، زمان و مکان مشخص تکامل اجتماعی شکل می گیرد . روابط درون قومی و روابط بین المللی در شکل گرفتن هویت قومی تاثیر بسزائی دارند . بدین ترتیب قومیت و تعلقات قومی یك پدیده ی ثابت و ابدی (پری موردیال) نیست که یك بار و برای همیشه تعیین شده باشد .

در مقابل این سئوال که هویت قومی بر کدامین ملاکها و شاخص های تقسیم شده ی فوق استوار می باشد جوابهای گوناگون داده می شود که مبتنی است به خاستگاه پژوهشگران و اینکه بررسی از کجا سفارش داده شده است . باید تاکید کرد که یکی از دلایل پیچیده گی و گنگ بودن مفهوم قومیت تداخل این مفهوم با گفتمان هائی چون مذهب، طبقه، نژاد، زبان و محیط جغرافیائی هست . تعلق به یك ریشه و پایگاه اجتماعی وفرهنگی مشترك ولی از ویژگی های مهم هویت قومی است.

1. پیش نویس اولیه ی این متن در سال 2004 نوشته شد . در رادیوهای محلی روی آن بحث شد و بعد ها در اخبار روز و سایر نشریات اینترنتی چاپ و تکثیر شد . پیشنهاد بازنویسی و چاپ مجدد آن توسط چند نفر از دوستان مطرح گردید . متن ادیت شده و تغییرات کوچکی ولی مهمی در تکمیل و روانتر کردن آن داده شد ولی چهارچوب تئوریك مطلب چاپ شده در سال 2008 حفظ خواهد کرد .

- اغلب متفکرین اسلامی، هویت اسلامی را وسیع تر از یك ایدئولوژی معنی می نمایند . هویت اسلامی از این منظر هستی شناسی است که بر درك مشخصی از رابطه ی انسان با ماورای طبیت استوار است

دست درازی های ایالات متحده در بعضی نقاط جهان بعد از یازدهم سپتامبر ایالات متحده به قسم چشم گیری این هنجار بین المللی حقوق بین دولت ها را زیر پا کرد و بدون مجوز شورای امنیت ملل متحد که خود عضو آن نیز میباشد در یك شب سیاه به پایگاه های نظامی و نقاط سوق الجیشی افغانستان با راکت های با بورد دور از دریای عرب ، این کشور مورد تعرض گسترده نظامی به طوری قرار گرفت که دیگر چیزی بنام دستگاههای مدافعه هوایی و نیروی هوایی در این کشور از بین رفت . قابل یاد آوری است که این تأسیسات نظامی در ظرف دها سال توسط شورویها و به پول ویا قرضه های طویل المدت دولت افغانستان مستقر گردیده بود . فردای آن هوا پیما هایی بی52 امریکا بر فراز شهر های بزرگ،قصبات و روستا های کشور حملات تخریبی خود را آغاز کردند و شبانه از طریق هوا نان و غذا قسمیکه در مقاله تیری میسان نیز اذعان یافته ،بالای شهرها می پاشیدند که اصلاً به آن نیازی هم نبود . به این ترتیب ایالات متحده آمریکا مخالف هنجار های بین المللی که رئوس آن توسط ایالات متحده توافق ووجود داشت خودش را بنام شکار القاعده داخل یك جنگ فرسایشی که به هر دو طرف تباهی و بی نتیجه گی بار آورد ، گردانید .

ولی امریکا که ظاهراً یك دولت جمهوری دیموکراتیزه شده است معناً با این گونه اعمال در رأس کشور های که اصطلاحاً «**دولت های سرکش**» نامیده میشود خود را قرار داد . سلطهٔ این کشور چنان فرا گیر شده است که دیگر حتی تظاهر به رعایت آن را نیز نمیکند . این حقیقت از دید ها پنهان نمانده است . خبر نامه حقوق بین المللی امریکا (ACIL)یا(Amarican Cociety

International Law) در سال 1999 می نویسد :احتمالاً همه روزه به حقوق بین المللی بیش از هر زمان دیگر «در سدهٔ حاضر» توجه شایسه ای نمی شود» سر دبیر نشریه تخصصی این انجمن ، اندکی پیش از انتشار این خبر نامه، در بارهٔ «تشدید نگران کننده» نقض الزامهای معاهدات هوشدار داده بود .(Organization of American States).

دین آجین، در 1963، هنگام مطلع ساختن انجمن حقوق بین الملل امریکا در این باره که «تناسب پاسخ» به چالش . . .قدرت ، موقعیت و حیثیت ایالات متحده . . .یك مسأله حقوقی نیست ، به بیان مؤکد از اصل موثر بر[سیاست امریکا] پرداخته بود .

در اینجا نشانه های بارزی از توسعه تجاوزات و دست درازی های ایالات متحده در بعضی نقاط جهان واضح و روشن است که میزان سلطه گری ایالات متحده امریکا را منعکس میسازد که همهٔ اینها منبعث و برخاسته از طرز دید رهبران و دکترین آن کشور در مورد کشور های کوچك آسیب پذیر میباشد .همچنان دین آچین اشاره ای به محاصره کیوبا از جانب ایالات متحده امریکا داشته .زیرا کوبا از اهداف اصلی تروریسم و نبرد اقتصادی 40 سالهٔ ایالات متحده حتی پیش از اتخاذ تصمیم محرمانه در مارس 1960بمنظور سرنگون ساختن دولت آن کشوربوده است .ارتور شلینگر ، هنگام تسلیم گزارش مندی در بارهٔ ماموریت امریکای لاتین به رئیس جمهور بعدی می گوید :«اشاعهٔ نظر کاسترودر مورد بدست گرفتن زمام امور » که میتواند مشوق«فقرا و محرومان» در جای دیگر گردد(که «اینك خواهان فرصت های برای زندگی شایسته هستند»)، خطری است که دولت کوبا ایجاد کرده است ،در توطئه های بین المللی مخصوصاً از جانب کشور های ایالات متحده استعمال و اشاعه امراض نیز رد نمیگردد چنانچه شلنگر به نوعی ویروسی اشاره میکند که گاه به نام تأثیر سیب گندیده یاد می شود ،در این گزارش ارتباط جنگ سرد نیز دیده میشود:«اتحاد شوری مترصد است تا وامهای بزرگ عمرانی ارائه کند و خود را الگوی بی همتای نوسازی در یك نسل معرفی کند.

شگفت نیست که پس از خروج شوروی از کوبا حملات ایالات متحده به کوبا شدت یافت که اقدامات امریکا بیش و کم در تمام جهان محکوم شده است .اتحادیه اروپایی، سازمان کشور های امریکایی(OAS) ،وسازمان قضایی آن موسوم به کمیتهٔ قضایی کشور امریکا راناقض حقوق بین الدول دانستند .کمیسیون حقوق بشر کشور های امریکایی نیز به همین گونه عمل کرد .اندك اند کسانیکه درمورد

محکومیت اقدامات امریکا از سوی سازمان تجارت جهانی (World Trade Organization) تردیدی بخود راه دهند ، اما امریکا تصریح کرده است که با پای بندی به اصل دولت های سرکش ، توجه ای به حکم این سازمان نخواهد کرد . بر علاوه می کوشد تا ملی گرایی افراطی وبهم اندازی گروه های مختلف را از طریق ارادۀ قدرت مندان عملی میساز .

در یك مورد دیگر حمله اندونیزی به تیمور شرقی در 1975است که دستور شورای امنیت در مورد خروج نیرو های اندونیزی، نتیجه ای ندا د . دانیل پاتریك موینهان، نماینده امریکا در سازمان ملل متحد ،در خاطراتش که ، در 1987منتشر شد -دلایل این ناکامی را بدین شکل شرح داد :

«ایالات متحده علاقه مند بود که این وضع پیش بیاید و برای وقوع آن تلاش کرد . وزارت خارجه امریکا برآن بود تا ناتوانی سازمان ملل در همۀ اقداماتش به اثبات برسد . این وظیفه بمن واگذار شد ومن آنرا با موفقیت اجرا کردم .

وی(وزیر خارجه امریکا) گزارش داد که در ظرف دوماه ۶۰،۰۰۰نفر کشته شدند . در ظرف چند سال این رقم به لطف حمایت نظامی فزایندۀ امریکا و پیوستن انگلستان به آن در اوج خونریزیهای 1978، به ۲۰۰،۰۰۰نفر رسید .حمایت این دو کشور تا پایان 1999ادامه یافت . این در حالی بود که تکآوران کوپاسوس که ایالات متحده آن ها را تربیت و مسلح کرده بود، به گفتۀ منابع موثق کلیسا ، از ماه جنوری به سازماندهی «عملیات پاك سازی »پرداختند . تا ماه اوت 3000تا 5000نفر را کشتندو در پی آن ۷۵۰،۰۰۰نفر، یعنی 85 در صداز جمعیت را اخراج کردند و عملاً کشور را ویران ساختند . در تمام این مدت دولت کلینتون موضع خود را مبنی بر این که «این مسئولیت دولت اندونیزی است و ما نمیخواهیم مسئولیت را از آنها بگیریم »،حفظ کرد . سر انجام واشنگتن در پی فشار فزایندۀ داخلی و بین المللی (به ویژه از سوی استرالیا) به فرماندهی نظامی اندونیزی تفهیم کرد که بازی بپایان آمده است . آنها به سرعت مسیر خود را وارونه کرده ؛ عقب کشیدن نیرو های خود را اعلام کردند . (کاری که درسال 2014 کلیه نیرو های نظامی امریکا و ناتو این عمل را در برابر افغانستان انجام دادند .)

حمایت امریکا از تجاوز و آدم کشی در اندونیزی تقریباً حالتی انعکاسی داشت . دولت کلینتون در مقام توضیح گفت: که ژنرال سوهارتوی فاسد و جنایت کار از «مردان مورد علاقهٔ ماست» و اززمان هدایت قتل عام1965 اندونیزی از چنین شدتی برخوردار بوده است .این قتل عام بصورت کشتاری مشابه به رواندا ، انجام شد وموجب ابراز شادمانی بی پروایانهٔ امریکا گردید .این زشت ترین کارنامهٔ حقوق بشری در عصر مدرنیته است که از طرف فاخر ترین کشور جهان صورت پذیرفت .

صدام حسین یکی دیگر از جانی های بزرگ ، در جریان بد ترین خونریزیهای خود حمایت شد و وضعیت او تنها زمانی تغییر کرد که از اوامر واشنگتن نا فرمانی کرد(یا آنها را بد فهمید) .

همچنان "تروخیلو موبوتو" ، "مارکوس دوالیه" ، "نوریاگا" ،وبسیاری از کسان دیگر که جنایات شان حد و حصر نداشت ،جنایات شان مجازاتی در پی نداشت .

«کاملاً بی اثر کردن سازمان ملل متحد» از زمانیکه این سازمان تسلط خود بر عملیات استعمار زدایی را از دست داد ، به صورت رویهٔ جاری امریکا در آمده است .یکی از شاخص های این وضعیت ، موارد طی قطع نامه هایی سازمان ملل در طیف گسترده ای از مسایل است .از دههٔ 1960به اینطرف امریکا ، در ویتو کردن قطعنامه های شورای امنیت ملل متحد دست بلندی داشته ؛ انگلستان مقام دوم و فرانسه مقام سوم را از آن خود ساخته است . در مورد آرای مجمع عمومی ملل متحد نیز وضع بر همین منوال بوده است .مورد قبول امریکا این است که چنانچه سازمانی بین المللی بر منافع حاکم بر سیاست امریکا خدمت نکند ، دلیلی وجود ندارد که به آن اجازه حیات داده شود .

وقتی دادگاه جهانی سرگرم رسیدگی به اتهامات نکاراگوئه علیه ایالات متحده بود ، دولت ریگان دلایل رد هنجار های بین المللی را شرح داد .جورج شولتز ، وزیر خارجه ایالات متحده دست به استهزای کسانی زد که منادی «شیوه های قانونی و آمار گرایانهٔ چون میانجی گری (وساطت)خارجی ، سازمان ملل و دادگاه جهانی هستند و عامل قدرت موجود در موازنه را نادیده می گیرند .» ابراهان سا فایر ، مشاور حقوقی وزارت خارجه امریکا توضیح داد که نمی توان«در توافق با دیدگاههای ما ، روی

اکثر کشور های جهان حساب کرد .»و «بیشتر کشور ها را درمورد مسایل مهم بین المللی، اغلب با مخالفت با واشنگتن بر می خیزند .» و این که چه موضوعاتی بنا بر تشخیص دولت ایالات متحده اساساً در قلمرو امور داخلی کشور قرار می گیرد؛ در این مورد خاص اقداماتی که دادگاه جهانی بنام «استفاده غیرقانونی از زور»علیه نکاراگووا طرح کرده، در حیطهٔ امور داخلی ایالات متحده امریکا قرار می گیرد .

دادگاه جهانی از ایالات متحده خواست تا عملیات خود را متوقف کند و غرامتی کلان بپردازد؛ همچنان حکم داد تا تمام کمك ها به نیرو های مزدور حمله کننده به نیکاراگوئه، نظامی و غیر انسان دوستانه بوده است . ازین رو دادگاه جهانی وسیلهٔ خصمانهٔ نیویارك تایمز نامیده شد که با محکوم کردن ایالات متحده که با تشدید عملیات و نپرداختن غرامت واکنش نشان داد، اعتبار خود را از دست داده است . سپس ایالات متحده امریکا قطعنامهٔ شورای امنیت را که در آن از همه کشور ها خواسته شده بود تا حقوق بین المللی را رعایت کنند ، وتو کرد و تنها کشوری بود که علیه قطعنامه های مشابه مصوب مجمع عمومی رأی داد . همهٔ این اقدامات چنان بی اهمیت دانسته شد که به ندرت گزارشی در بارهٔ آنها منتشر گردید ، همانگونه که واکنش های رسمی نادیده گرفته شد . تادستیابی به پیروزی، کمك امریکا «بشردوستانه»نامیده شد .

تلفات انسانی بسیار بیش از آن است که کسی در صدد محاسبه آن بر آید ، اما برای دولت های سرکش دارای قدرت عظیم، ارتکاب جنایت ارزشی ندارد . این گونه جرایم یا از تاریخ حذف میگردند یا بشکل نیات خیرخواهانه ای که بعضی مواقع به انحراف کشیده میشوند به جلوه گذاشته می شود . بدین لحاظ در اکثر انتقادی که مجاز دانسته شده، گفته می شود جنگ علیه ویتنام و در پی آن جنگ با تمامی هندوچنین با «تلاش های خیرخواهانهٔ ناشی از حماقت »شروع شد ؛ هر چند در 1969معلوم شد «مداخله اشتباهی مصیبت بار بوده است» . زیرا امریکا نمی توانست جز با تحمل هزینه بسیار هنگفت و از حد سنگین برای خود ، راه حلی را تحمیل کند .» عذر خواهی رابرت مکناماآرا از مردم امریکا را «بازها» بعنوان خیانت محکوم کردند و کبوتر ها آن را شجاعانه وارزشمند دانستند ؛ جسد ملیونها نفری که در ویرانه های کشورهایی که در نتیجه کشش های ما نابود شده اند ، اینجا وآنجا افتاده اند و هنوز هم مردم

در اثر انفجار مهمات عمل ناکرده (خنثی نشده)، جان خود را از دست میدهند و اثرات جنگ افزار های شیمیایی همچنان ادامه دارد ، این ربطی بما ندارد و نیاز به عذرخواهی نیست چه رسد به پرداخت غرامت و برپایی محاکمات بخاطر ارتکاب جنایات جنگی . (رابرت مکنامآرا)

بخش یکصدو هفددهم

بحث سوم

بهم ریختگیهای اجتماعی در جهان - تمرکز تدریجی اقتصاد نا متمرکز و پاشیده

117-3-1.اقتصاد نا متمرکز و پیچیده

تمرکز تدریجی اقتصاد نا متمرکز و پاشیده از هم که دارای روحیه ها و قوانین متعدد در نظامهای مختلفه جهانی میباشد علی رغم اینهمه نا بسامانی ها و عدم مدیریت ممتد که منجر به اختراعات مهم که همهٔ آن دارای یك هدف مندی خاص و مشترك را و ضرورت به ایجاد آن در بین جوامع افکار نوابغ را به خود القاع کرده بود صورت بست . و آن در سال 1694 در طلیعهٔ عصر صنعتی توسط نیوکامن به اختراع ماشین بخار و همکاری نیو پا ترسون بانك دار آوانگلند براه انداخته شد که شروع موج تازه ای از عصر ماشین و انقلاب صنعتی را به بار آورد . دیری نگذشت که این دست آورد در تمام کشور ها معمول و براه انداخته شد . این پا ترسون کار های پر در آمدی را براه انداخت که درست مانند در آمد شرکت مایکرو سافت در عصر حاضر، پر رونق و خلق کننده در آمد های هنگفت و محیر العقول مالی گردید . از همین نقطه رویش آغازین بانك هایکجا با عصر ماشین شروع میشود و دیری نمیگذرد که بانك پا ترسون اوراق قرضه دولت را بفروش میگذارد ، پول را با پشتوانه دولتی انتشار داد که میتوان نقطهٔ عطفی برای انتشار پولهای کاغذی دانست . ا و بعداً عملیات قروض سائر بانکها را بنظم در آورد . و سر انجام وظیفهٔ اولیه همهٔ بانك های مرکزی امروز ، یعنی نظارت مرکزی بر عرضهٔ پول را بر عهده گرفت . در سال 1800 بانك "دو فرانس" و بدنبال آن در سال 1875 رایش بانك در المان تأسیس گردید ▪

117-3-2.را کشایی بانکها در نظامهای اقتصادی

بنا بر این بانك های مرکزی در هر کشوری چه سوسیالیست و چه نظام بازار برای تنظیم سطح و حجم فعالیتهای بازار از طرف دولتها بکار گرفته شد ه بود که بطریق نیمه پنهانی برنامه ریزی کوتاه مدتی را تا حدی غیر رسمی بر اقتصاد سرمایه داری تحمیل کردند . این در حالیست که عملاً جهان بسوی صنایع در حال پیشرفت و تکامل بود و انقلاب صنعتی جوامع غربی را در نوردیده بود که گذار از موج اول به موج دوم محسوب میشود . با بمیان آمدن این موج جدید پول در همه شریانهای جوامع و کشور های موج دوم اعم از سرمایه

داری و سوسیالیست جریان یافت ، زیرا هردو نظام به پول احتیاج داشتند . بنا بر این یك دستگاه متمرکز تزریق پول ایجاد کردند . بانك مرکزی و حکومت متمرکز دست در دست یکدیگر گام برداشتند . و همهٔ فعلیتهای شان را متمرکز ساختند . این عملیه ترکیز اصل مسلط دیگری از اصول تمدن "موج دوم" بشمار آمد .

117-3-3. زمینه های استعمار جویی درکشور های موج دومی

این رویش اجتماعی تحولات عظیم سیاسی را در اروپا به ارمغان آورد که انسجام و مرکزیت نظامهائی حکومتی اروپای متشتت را که نیمی از تاریخ شان با خانه جنگی ها و بی نظمی های ناشی از فئیودالیسم بسیار سازمان یافته سپری شده بودبه دولت های مستحکم موج دومی تبدیل نمود که پسانتر ها زمینه های استعمار جوئی را در بین این کشور ها مهیا ساخت و این در حالی بود که کشور های شرقی دور از گیرودار و هیاهوی ماشین دارای نظامهای حکومتی به شیوه های قوم سالاری و تبار سالاری بر طبقه کشاورز در مرحلهٔ اولی از فیودالی تباری و تیول بحیات سیاسی شان ادامه میدادند . اما دیری نگذشت که ماشین های بخار که در کشتی های بزرگ جهت قوهٔ دایناميك ومحرك آن تعبیه شده بود جهت تملك سر زمین های جدید و پر ثمر بستر اوقیانوسها را شگافتند و راهی سر زمینهای بکر و بایرشرق ، اسیا و افریقه با رقابت وصف نا پذیر هسپانیولی ها پرتگالیها ، هولندیها ، فرانسویها و از همه قوی تر انگلیس ها راهی این کشور های بکر گردیدند که هم دارای منابع و ثروت های سرشار که به درد فابریکات نوایجاد غرب میخورد و هم قوای بشری مفت و ارزان کار را برای شان مهیا میساخت گردیدند .

انگلیس بار اول در لباس یك كامپانی هند شرقی در (1614در زمان جیمز اول بنمایندگی كامپانی هند شرقی به دربار جهان گیر امپراتور مغلی هند راه یافت و در سال 1630 مدراس یا تومالنادو را از چندرا گری زمامدار قلعهٔ كوهی كرنا تاكا خرید و بخاطر تحقیر و دامن زدن به اپارتایت و بكار گیری نیروی ارزان كارگری و برده ها شهر مدراس به شهر سیاهان نام گذاری گردید ؛ در سال 1640 در عوض مخارج تداوی سوختگی شهزاده بیگم، هوگلی راكه در نزدیك دهنه رود گنگا موقعیت داشت گرفت و بعداً كلكته را چارلس دوم در سال 1662 در بدل جهیزخانمش كه دختر پادشاه پرتگال بودكه بمبئی را كه قبلاً پرتگالیها اشغال كرده بودند به جهیز عروس گرفت و در سال 1700 شركت متحده هند شرقی بنمایندگی از دولت انگلیس اریكهٔ قدرت خود را در سر زمین هند حدوداً سه قرن گستردند .) معالاسف كه انگلیسیها و پرتگالیها ، فرانسویها ، ایتالوی ها همه نه تنها اموال و منابع این كشور ها را غارت كردند بلكه منابع انسانی آنها را نیز از بین بردند و یا به پایانترین سطح رسانیدند . به ترتیبی كه مثل مشهور در هندوستان شده بود بالای دروازه پاركها و تفرجگاه ها نوشته شده بود كه« سگ و هندو نمیتواند به اینجا داخل شود» مصیبت بعدی را خود تصور كنید كه در این سه صد سال كه انگلیسیها وارد هندوستان شدند چه گذشت . ورود انگلیسیها به كسوت شركت تجارتی در حالی بود كه هنوز شاهان مغلی در هند حكومت میكردند كه پسانتر ها انگلیسیها لباس بازرگانان را از خود دور و خود به قدرت حاكمه در سر زمین هندوستان شدند و نماینده انگلیس "ویسرا" هند بریتانوی حدوداً سه قرن تمام دارائی های انسانی و طبیعی هند را به نفع بازار صنعت و برده فروشی تملیك نمودند و به كشور های همجوار هند نظیر افغانستان نیز حمله بردند كه سه مراتبه با مقاومت سر سخت ودلیرانه مردم افغانستان مواجه شدند و سه مراتبه این امپراتوری بزرگ اروپای صنعتی از یك كشور فقیر محاط به خشكه شكست افترا آمیزی خورد قسمیكه ناپلیون بنا پارت در ماسكو از روسها شكست خورد و این شكست های انگلیس به اندازه ای افتضاح آمیز بود كه كاخ بوكنگهم را نیز لرزانید كه این كارنامه ها در تاریخ شاهد دلیریهای اقوام افغانستان است .

117-3-4. اقتران موج دوم با دیوان سالاری قدرتمند ترین تشکیلات اداری در جهان :

اساس این اقتران را شش پدیده ناظر بر اوضاع میساخت که عبارت بودند از همسان سازی. تخصصی کردن. همزمان سازی. تراکم و پیشینه سازی و تمرکز در جناحهای سرمایه داری و سوسیالیست جوامع صنعتی بطور یکسان بکار گرفته شدند.

این عوامل باعث شد تا هر کدام دیگر خود را تقویه کرده و نتیجتاً منجر به دیوانسالاری و تشکیلات عظیم آن گردد. این شش اصل در طول حیات موج دوم در کلیه مناطق اعم از صنعتی و دنباله روان و عیادی آن باعث تقویت نظام شدند. حتی دولتها هم اجباراً از این نظامهای اقتصادی نهایت بزرگ که شبکهٔ جهانی داشتند تبعیت میکردند، در غیر آن مورد هجوم و کودتا های پیوست سازمانهای امنیتی و اطلاعاتی این نظام ها که ظاهراً با کشور های مربوطه عجین شده بودند قرار میگرفت. و این قدرتمند ترین و انعطاف ناپذیر ترین تشکیلات اداری بود که تا کنون جهان بخود دیده است و در بین ریشه و اساس این شبکه بزرگ تنها انسان بود که در سر در گمی وفشار دائمی دست بگریبان بود و بخاطر دستور العمل های پنهانی که پایه و مایه موج صنعتی را تشکیل میدهد، انسان در دلهره و سر در گمی بسر میبرد. ولی قسمیکه متخصصین اقتصاد و جامعه شناسان اذعان دارند این شش اصولی که تشکیل دهنده این دستورالعمل ها میباشند که بر تمدن موج دومی مهر خاص خود را زده است، بزودی خواهیم دید، هر یك از این اصول بنیادی مورد حملهٔ نیرو های موج سوم (فرا صنعتی) قرار گرفته است. و بهمین ترتیب نخبگان موج دوم نیز که هنوز این دستور العمل ها را در تجارت بانك داری، روابط شغلی، سیاست، آموزش و پرورش و در ارتباطات بکار می برند، زیر فشار موج سوم قرار گرفته اند، زیرا رواج تمدن نوین همهٔ منابع مستقر تمدن کهنه را بخطر می اندازد. جهان با خیزشهای که افغانستان نیز نمیتواند از آن مستثنی باشد با ابر نخبگان و تشکیلات پیچیده نظامهای مستحکم اقتصادی اش نمیتواند در مقابل این موج جدید استوار بماند، همانگونه که کشور های فیودالی و تیول نتوانست مانند کشور پر عظمت هندوستان در برابر امواج شکننده موج صنعتی استادگی کند جوامع صنعتی نیز که با قوانین مدون خود خو گرفته اند هرگز نمیتواند در برابر این موج استادگی کنند و درست همان چیزی بر سر شان

خواهد آمد که بر فئودالان و اربابان گذشته آمد . برخی ها از کنار این موج خواهند گذشت(چین)، گروه دیگر از مسند قدرت سرنگون خواهند شد ، وعده‌ای به‌نجبای ژنده ای تبدیل خواهند شد و برخی با هوش ترین و سازگار ترین آنان ، رهبران تمدن موج سوم قرار خواهند گرفت . در این بازی ضرورت است تا ماهیت تکنیسن های قدرت را مورد دقت قرار داد تا چه کسی توانائی این را خواهد داشت که سیادت جهان پر ازدحام قرن بیست و یکم و موج سوم را به‌عهده داشته باشد .

افغانستان در تازه ترین موج دنیای قرن بیست و یکم از چه اقترانی برخوردار شده میتواند ؟

بد نیست کمی از ساختمان دولت ها که در نظام سرمایه داری و هم در نظام های سوسیاستی قدرت حاکمه را بدست داشتند صحبت شود.

قسمیکه دیدیم صنعت توانست جامعه را با هزاران بخش بهم پیوسته نظیر کارخانه های بزرگ ، عبادتگاهها ، مدارس ، اتحادیه های اصناف ، زندانها ، بیمارستانها ، و مثال آنرا تحت پوشش و کنترول خود داشته فرماندهی دولت ها تأثیر گذاری کلیسا ها و افراد را از هم گسست . دانش عمومی را به‌رشته های تخصصی تبدیل کرد ، مشاغل را به‌بخش ها و خانواده ها را به واحد های کوچکتری تقسیم کرد . و به‌این ترتیب نظام اجتماعی در جامعه و فرهنگ از هم پاشید .

بخاطر این سر در گمی انواع تخصص های جدید پدیدار شد که در کسوت هیئت های اجرائیه ، مدیران اداری ، کمیسر ها ، مسئولین هم آهنگی ، رؤسا ، معاونین ، بوروکراتها ، یا سر پرستان در هر رشته یی و در هر دولتی و در هر سطحی از جامعه پدیدار شدند و وجود شان را در جامعه الزامی نشان دادند . آنان در واقع همان انسجام دهندگان بودند . وظیفه آنها این بود تا نقش ها را تعریف و تعیین کنند و مشخص سازند که چه کسی ، چه نوع پاداشی باید بگیرد . آنها برنامه ریزی کردند در جامعه ضوابط را مستولی ساختند به تنبه و تشویق پرداختند ، تولید ، توزیع ، حمل و نقل، و ارتباطات را بهم ربط دادند . از اینها گذشته قوانینی را برای ارتباط متقابل بین سازمانها و موسسات ایجاد و وضع ساختند این اشخاص قطعات جامعه را روی هم سوار کردند . بدین ترتیب آنها نشان دادند که بدون وجود آنها موج صنعتی نمیتواند پایدار بماند .

مارکس به این عقیده بود که چون ابزار تولید در اختیار طبقه کارگر است و چون کار از وابستگی های زیاد متقابل برخوردار است کارگران قادر خواهند بود رشته تولید را از هم بگسلند و ابزار تولید را از چنگ کار فرمایان شان خارج سازند . ولی علی رغم این پیش فرض های مارکس آنچه که در واقعیت اتفاق افتاد این بود که نه مالکین و نه کارگران هیچ کدام به قدرت دست نیافتند بلکه این انسجام دهندگان بودند که چه در کشور های سرمایه داری و چه در کشور های سوسیالیستی در رأس امور قرار گرفتند . این مالکیت "ابزار تولید" نبود که منشأ قدرت بود بلکه "نظارت بر "ابزار انسجام دهی" بود که به فرد قدرت میداد . که سر انجام حاصل این اشتیاق به نظم و انسجام عظیم ترین دستگاه انسجام دهی تاریخ یعنی آن دولت بزرگ که ماشین تنظیم کننده نظام تلقی میشود با رشد بی وقفه خود ظاهر گردید که ما میتوانیم مثال این ماشین بزرگ انسجان دهی را در وجود شوروی سابق و یا در حال حاضر ایالات متحده امریکا را ببینیم ، همان گونه که اثرات موج سوم توانست بساط بلوک سوسیالیست ها را بر چیند و چین کمونیزم را به بزرگترین کشور تولید کننده و مونتاژگر در بازار جهان معرفی کند ، همان ترتیب هم روزی اگر خشت و پیچ و مهره های کشور امریکا در ماشین انسجام دهی موج سوم بکار نیاید آن کشور نیز با تمام عظمت آن در یك شام یا صبح مه آلود تمدن و قدرت و سرداری خود را خواهد باخت . و زمانی خواهد توانست که موجودیت بالقوه خود را توانمند بسازد که ماشین موجوده خود را با نیروی موج سومی آماده سازد .

واما افغانستان بی جا و بی محل و عمداً خواسته شد تا راه خود را به بازار موج دومی از نو باز کند در حالیکه این طومار در حال درهم پیچیدن است . این کشور توانائی این را هرگز نخواهد یافت تا در قطار کشور های سرمایه داری دارای نظام بازار مستحکم گردد این کشور نه تنها داخل این بازار و بافت و ساخت آن شده نمیتواند بلکه آنچه را که از صد ها سال در موارد مدیریت و دولت داری اندوخته و حفظ کرده بود و با آن زندگی خود و مردم خود را پیش میبرد ، از دست داده است . درست است که زندگی مردم نسبت به گذشته رونق گرفته است مردم از اشیای مدرن و قیمتی استفاده میکنند اتوموبیل های سواری هر روز شهر و کوچه ها را پر ازدحام ساخته است ، اما اگر از رهگذر نظم اجتماعی و گذار های طبیعی اقتصادی مطالعه گردد همهٔ این رویداد

ها چهره های هستند که واقعیت ندارند و به سوخت و ساز تکامل جامعه افغانستان جور نمی آیند . بطور مثال ما روزانه حدوداً از دو الی چهار هزار تن مواد نفتی را مصرف میکنیم (که همه دود میشود بدون اینکه چرخ اقتصادی ای را به حرکت بیاورد) اگر چه این مصرف در مقابل مصارف سائر کشور ها نا چیز است اما در کشور ما که جنگ سی واند سال در کشور ما بیداد میکند و هنوز هم در عمق جنگ و حملات هراس افگنانه قرار داریم وعلاوه بر آن ، همهٔ شئون زندگی طبیعی ما از کمك دیگران پربار می شود این مصرف نهایت گران است . ثانیاً ما و تمام کشور های کمك به صلح افغانستان که با هم همکاری دارند نتوانستیم که امنیت و ثبات را در کشور بیاوریم که یکی از آرزو های اساسی کانفرانس بن ظاهراً همین موضوع بود .

این بی توفیقی به چه سبب پیش آمد ؟

آن قدرتی که توانست به تنهایی در نیمه شب همهٔ افغانستان را از وجود طالبان تهی بسازد ، حالا نیروی مقاومت در برابر گروپ های کوچکی از این دست را ندارند . دلائل زیادی وجود دارد که ضرورت به یك تحقیق جدا گانه میباشد و ما صرفاً به دو نقطه منحیث مثال انگشت می گذاریم :

یك :تمام خشت و پیچ ها و مهره های که در ماشین به سازی و تامین نظام و امنیت در افغانستان کار گذارده شده است ناقص و بی ربط و با هم از رهگذر فزیکی و هدفمندی بی مشابهت هستند ، این به این معنی است که ما سامان و اسباب هواپیما را در یك موتر سواری جاه سازی کنیم که کاریست اشتباه .

دو:ما در عصری این کار را یا بنگاه سازی نظام ،بازار را شروع کرده ایم که ما با فقر و سرمایه نا کافی رو برو هستیم وبا نداشتن هیچنوع امکانات هرگز قادر نخواهیم شد در میدان رقابت بازار جلوه یی داشته باشیم، صرف همینقدر خواهد شد که این پروگرام شتابین ما را تا زمانیکه در کیسه های ما پول ریزش میکند به بازار مصرف تبدیل شویم .

117-3-5. مشکلات موجود جهان را بکجا می برد؟

موضوعی که باید در این مورد عنوان گردد موضوع نخبگان در حالت گسترش است . در هر جامعه ای رسم بر این بوده است که بار تصمیم گیری را عدهٔ محدودی از مردم که موفق به در انحصار در آوردن قدرت تصمیم گیری هستند انجام میدهند ، مگر اینکه با انفجار تصمیمات مواجه شوند که تا بحال چنین چیزی ندرتاً بوقوع پیوسته است . بطور مثال زمانیکه روسیه شوروی خواست قوای خود را به افغانستان با تعارض پیاده کند ، این مردم شوروی نبودند که در این تصمیم شامل باشند ، بلکه عدهٔ قلیلی از تکنوکراتهای حزب کمونست شوروی که تعداد شان به اندازه شمار انگشت هم نمی رسید این تصمیم را عملی کردند و آنها هم خواستند تا پرزه های ماشین بلدوزر را در یك ماشین به اصطلاح آسیاب آبی جاه سازی کنند ، قسمیکه همین اکنون بر فرض مثال لباس یك بانوی زیبا را میخواهند به یك دهقان سالخورده بپوشانند . که مثال هر دوی آن بیمورد و مورد استعمال و تبین آن نیز مضحك است.

اکنون ما می بینیم در دنیا بار تصمیم گیریها تحت عنوان دیموکراسیهای شناخته شده به ناگهان آنچنان افزایش یافته است که از قدرت گردانندگان نظام موج صنعتی خارج است، امروز کار آگاهان موج دومی در مقابل مفاهیم ، جهش ها و خیزشهای روز افزون فرا صنعتی به ترتیبی گیر مانده و گیج شده اند که سه صد سال قبل در آغازین روز های موج صنعتی جوامع فیودالی به آن مواجه بودند . اکنون این ماشین موج دومی که با خود زور و تجارت گسترده و تقسیم بیشتر کار را در جامعه به ارمغان آورد باعث میشود تا با همان جهشی در تصمیم گیری مواجه شوند که موج سوم در مقابل شان ایجاد کرده است . این خیزش به آن می ماند که موج دومی ها باوجود داشتن انواع و اقسام کار آگاهی، تجارتهای گسترده و در هم پیچیدگیهای سیاسی و داشتن وسائل و جنگ افزار های اتومی و پیش رفته و پیرایش شبکه های ضد خرابکاری، از یك دستگاه کوچك کنترول از راه دور شکست بخورند که واقعاً عجیب است . حال ما می بینیم توانائی های بی حد و حصر این گروه های حاکم به بن بست رسیده است . ضرورت است تا نخبگان و یا را نخبگان جدید تری جای آنها را تعویض کنند و در راس امور قرار بگیرند تا بتوانند از عهدهٔ بار سنگین تصمیم گیری بر آیند . که برای این منظور جهان به نهاد های سیاسی و انقلابی جدیدی نیاز دارد . بطور مثال در افغانستان کمپنی کوچك

مخابراتی موبایل بنام اریبا که از حوزه عرب تمویل میشد دم و دستگاه خود را در تمام کشور کشود و فعال ساخت اما وقتی فهمید با رقیب زور مند تر و هدفمند تر از خودش قرار دارد جاه را به یك شرکت قوی تر دیگر بنام(ام ، تی ان)باز کرد ، در غیر آن در بازار موج سوم ورشکست و رسوا میشد و دار و ندار خود را در میباخت.

علی رغم ادعا های جامعه صنعتی موج دومی که خود را شایسته سالارانی میدانست که تمامی گروهای جامعه بر مبنای نژاد و جنس ، و غیره فلتر میشدند و مورد تبعیض قرار میگرفتند که ما مثالهای زنده آن فلتر شدن ها و پالایش ها را در جامعه شایسته سالاری افغانستان بچشم و سر مشاهده کردیم . وما می دیدیم زمانی که شخصیت شایسته سالار مشکل و پیچیدگیهای جهش آسا پیدا میکرد و بار تصمیم گیری ناگهان سنگین تر میشد ، گروه های رانده شده ، و یا در شرف رانده شدن ، با استفاده از فرصتهای تازه برای کسب حقوق متساوی امتیازاتی را طلب میکردند و نخبگان و گردانندگان نظام هم ناچار میشدند تا در ها را کمی بر روی آنها باز کنند تا جامعه کمی دیموکراتیزه معلوم شود . ولی مارکس به این عقیده است که بار تصمیم گیری باید از طریق مشارکت دیموکراتیك وسیع تر بین افراد توزیع گردد . **بنا بر این تا وقتیکه بار تصمییم گیری نظام اجتماعی رو به گسترش است ، دیموکراسی از روی اراده و اختیار انتخاب نمیشود ، بلکه یك ضرورت انقلابی خواهد بود که نظام بدون آن قادر به ادامه حیات نخواهد بود.**

نتیجه اینکه انفجار درونی تصمیم گیری که اکنون رؤسای جمهور ،نخست وزیران و حکومتهای ما را فلج کرده است ، برای اولین بار از زمان انقلاب صنعتی تا کنون – گسترش مشارکت سیاسی را در آینده بشارت میدهد .

در اخیر باید چنین اذعان داشت که نیاز به نهاد های سیاسی جدید ، نیاز به خانواده جدید ، نهاد های آموزشی جدید ، موسسات اقتصادی جدید بطور عمیقی با جستجو برای بنیاد جدید انرجی و تکنولوژیها و صنایع جدید به ترتیبی عجین شده که نیاز مبرم به تحول ارتباطات و نیاز به تحول جهان و تجدید نظر در روابط با جهان غیر صنعتی را ضروری پنداشته و در خود منعکس میدارد . به اختصار میتوان گفت که این باز تاب سیاسی شتاب تحولاتی است که همهٔ حوزه ها را احتوا خواهد کرد . این به این معنی نخواهد بود که بشر

با این خیزش جدید موج تازه خویش قادر شود تا تمام تعارضات حال و آینده را که ریشه در گذشته های دور دارد از بین ببرد و آشفتگی ها به امن و امان و ثبات تبدیل شود در حالیکه این امکان هرگز میسر نخواهد شد بلکه این کشمکشها جذب منازعه بزرگتر خواهد شد و این منازعه حتی میتواند همهٔ فعالیتهای بشر اعم از مسائل جنسی تا تجارت ، رای گیری در انتخابات حوزه ها را در بر خواهد گرفت و قوای خود را قهراً در چارچوب آن به تحلیل خواهد رسانید . هواخواهان این خیزش جدید خواهند کوشید تا در رائس شرکت های بزرگ و عده ای هم مخالف شرکتها و بعضی ها هم طرفداران محیط زیست و نقش های زن و مرد و زندگی خانوادگی و رشد فردی قرار داشته باشند . قسمیکه از اوضاع استنباط می شود شاید این معما در دست تکنیسنهای قدرت تصمیم گیری در امواج تکنولوژی اطلاعاتی و صنایع و فن آوری های مربوط به این رشته و روشنفکران و تکنیسینهای متخصص می شود با ابهاماتی که در این راستا جداً موجود است شاید باز گردد .

در اخیر به این نتیجه می رسم که **مردان دنیائی ما در راستای سیاست و ارزشهای جهانی فرسوده و ناکام هستند . این مردمانیکه در حوزه سیاست کار میکنند کاملاً به نهاد های کهنه ، فرسوده و مخاطره آمیز بدل شده اند ، و اگر عمیقاً این مطلب مطالعه گردد بشر در هیچ زمینه ای اینقدر عدم ابتکار نشان نداده اند که تکنیسینهای قدرت و سیاست از خود بروز داده اند .** در این زمینه کوچکترین زمینه های تغییر بنیادی سراغ نمیشود ؛ برعکس مردم های عادی میخواهند در کار های خود جستار های جدید و نو آوری های را با جسارت انجام دهند این ها در دفاتر ، در صنوف درسی ، در آشپز خانه ، در ادارات همه به این نتیجه رسیده اند که گردانندگان دنیا در عرصهٔ سیاست همه قابل نسخ هستند باید جامعه آنها را منسوخ و لغو قرار دهند . زیرا اینها هرگز توانائی مقابله با تحولات عمیق سیاسی و اقتصادی را که عنقریب دامن گیر کلیه ملتها خواهد شد و همه را از پا در خواهد انداخت هرگز ندارند . زیرا اگر بشر با خیزش هوشیارانه خود جهان را از این ورطه نابودی که از همین حالا و یا در آینده قریب بشریت را تحدید میکند بر آمده تواند آینده نهایت ترسناك مهیب و تباه کن خواهد بود انچنانیکه مخاطرات ظالمانه ، مهیب و ترسناك موجوده و کنونی بصورت بهترین

جلوه های دنیای زیبا معلوم خواهد شد . برای خلق این تمدن جدید باوجودیکه ارمانی و رؤیایی جلوه میکندولی رسیدن بآن یك امر واقعی و ضروری و جدی پنداشته میشود.

117-3-6. سرشماری ملی نفوس در افغانستان:

"دانیل بالاند" یکی از کارشناسان آمار انسانی در مورد جمعیت افغانستان در سال 1996 در آثارش اینطور نوشت: «کمترین شناختی در مورد جمعیت شناسی افغانستان در جهان وجود دارد . . . اعتماد بموادحتی دشوار تر ازکمیابی مواد آماری میباشد . اطلاعات موجود صرفاً تخمینی میباشندو (ویا به پایه های تبارگرایانه استوار است ، واز همین سبب است که همواره) یا در معرض دستکاری قرارگرفته اند ویا در نتیجه ارقام واعداد ارائه شده متناقض میباشند» . به دنبال آن در سال 2002 "توماس ایمی" اضافه نمود که «افغانستان هرگز میزان کاملی از سرشماری کل جمعیتش را در اختیار نداشته است» . امروز شك قابل توجهی در مورد این مسئله باقی می ماند که به کدام پیمانه نفوس در افغانستان زندگی دارند ، زیرا اعداد و ارقام ارائه شده در باره نفوس افغانستان همواره متفاوت است و در حال حاضر از 21 ملیون به 31 ملیون نفر افزایش نشان داده شده است ؛

جدول زیر نشان دهنده اعداد و ارقام نفوس افغانستان را با مراجع ایکه آن را ترتیب کرده است نشان میدهد:

•	اداره احصایه مرکزی افغانستان	سال 2004	۲۱،۷ ملیون نفر
•	" "	2006،"2005	۲۲،۱ "
•	صندوق حمایت از اطفال (ملل متحد)	2003	۲۳،۸ "
•	صندوق وجهی بین المللی پول	2004 . 2005	۲٤،٥ "

• " " "	2005 ـ 2006	۲٤،۸	"بشمول کوچیها
• صندوق وجهی نفوس ملل متحد	2004	۲٤،٥	"
• سازمان جهانی صحت	" 2005	۲۹،۹	"
• کتاب حقایق جهانی سازمان سیا	" جولای 2006	۳۱،۰	"

تبصره: قسمیکه جدول فوق ملاحظه میگردد یك شاخص اضافه تر از یك ملیون نفر را در جمعیت شماری افغانستان نشان میدهد که اگر بلند ترین شاخص و پائین ترین آن را در نظر بگیریم یك عددی با تباین ۹،۳۰۰،۰۰۰ را نشان میدهد که بهیچصورت علم احصائیه نمیتواند آن را واجد قبول بداند و این چنین نتیجه گرفته میشود که مسئله شمارش جمعیت به مصداق ضرب المثل بسیار مشهور در کشور ما که میگویند « ناف زمین را معلوم کردن» تبدیل شده است که این ابهام و سر درگمی مانند گذشته همیشه وجود خواهد داشت.

سابقه شمارش نفوس در افغانستان :

در افغانستان از زمان محمد ظاهر شاه و حتی قبل از آن نیز شمارش جمعیت افغانستان عمداً بطریقه ناقص صورت گرفته است که هم پیشینه و ریشه سیاسی دارد و هم در این امر ناکارآئی احصائیه نگاران نیز ذیدخل بوده است تا اینکه ریشه نا توانی دولت ها در آن مطرح باشد ، زیرا قسمیکه جغرافیای افغانستان نشان میدهد و یا اینکه ذواتی که در داخل افغانستان به سیر و سیاحت پرداخته اند این نکته نزد شان معلوم میگردد که در کدام ساحات ، چه تعداد افراد و خانواده ها بود و باش داشته فیصدی تخمینی از دیاد نفوس در کدام ساحات محسوس است .

نگارنده که عمر طولانی را در فن زراعت صرف کرده ام به تمام ساحات کشور آشنایی داشته ام و در اکثری، از این ساحات عملاً کار نموده ام، صرف نظر از چند شهر پر نفوس در جنوب و غرب از قبیل کندهار و هرات، غزنی و میدان و ردك و جلال آباد و لغمان لهوگر سایر مناطق افغانستان از کمیت پایان نفوس برخوردار میباشند، که در بعضی از این ولایات نام برده مثل لهوگر، غزنی، وردك و میدان جمعیت ها بقسم مجتمعات در روستا های دور یا متمایز از هم زیست دارند. در مناطق مرکزی کشور نسبت فقر مستمر و شرایط نا همگون جوی طویل بودن موسم سرما و کوتاه بودن موسم گرما و کوتاهی طول رویش حبوبات تعداد نفوس کمتر به نظر میرسد. این محدودیت جمعیت از صحراهای چخانسور گرم و خشك در نیمروز شروع شده تا دشت های فراه و دل آرام بکواو دامنه آن تا دشت شیرزاد در پایانهٔ فرسی در فیروز کوه و شهرستان تولك که مدخل ولایت غور است، میرسد و امتداد دشت های وسیع فراه تا کلاته نظر خان غوریان و زنده جان ور باط سنگی اطراف هرات را احاطه کرده تا قلعه نو، جوین و غور ماج و اطراف بالا مرغاب تا نزدیکیهای قیصار و المار در فاریاب میرسد. همچنان از دل آرام تا به گلستان و پرچمن و طیوره و پسابند و شهرك و تا چغچران ودولت شاه و لعل و سر جنگل تا به یکاولنك در بامیان ملحق میگردد. پایانتر از شبر در دره غور بند اراضی کمتر و تعداد نفوس زیاد شده میرود که از اثر کمی جای و ازدیاد نفوس مردم از دره های غور بند و ترکمن به کابل و ولایات شمال کشور کوچ کرده اند. ارزگان در غرب با داشتن آب و هوای مساعد تعداد زیاد نفوس دهقان و مالدار را بطور دائمی بخود اسکان داده و نفوس آن با موجودیت اقوام پشتون و هزاره از اولویت برخوردار است. وادی کوهدامن نظر به ساحه آباد و زمین های زراعتی از جمله پرنفوس ترین مناطق بحساب میرودولی باوجود آن تعداد زمین نظر به نفوس زیاد تر است. دره های تگاب و نجراب با ملحقات آن از دره شنکی در جنوب شرق تگاب گرفته تا دامنه بند نغلو جمعیت کمی در خود دارند که بقسم پراگنده در روستا ها زندگی میکنند و اساساً در ولایت کاپیسا اگر دهانه دره کوهستان نا شیرخان خیل (گلبهار) وده بالی در نظر گرفته نشود، یك شکل پر تجمع در هیچ جای آن دیده نمیشود. دره پنجشیر باوجود تنگی جای نفوس زیاد دارد که اکثر شان در مدت چهل تا پنجاه سال از دره پنجشیر در سایر شهر های کشور مخصوصاً کابل سکنی گزیده اند. از ولایات شمالی کشور بدخشان نیز که از سلسله جبال پیهم و پیوست تشکیل شده است بجز چند شهر عمده آن مردم درهزاران قریه دور از هم و مجزی زندگی دارند که این قریه ها دور از هم و در میان

کوهستانها قرار داشته و از سر درختی و در زمین های کمی هموار از کشت حبوبات امرار حیات و زندگی میکنند که در مناطق مرتفع هم شرایط زراعتی نا مساعد میگردد و هم تعداد جمعیت رو بکاهش میگذارد مخصوصاً در مناطق واخان و سطح مرتفع پامیر به نقطه عطف خود میرسد . منطقه فلات آمو دریا نیز دارای نفوس زیاد نمیباشد که یك تعداد از نفوس آنهم در قریه جاتی بنام ینگی قلعه(اورتاغوجی) در قد ، باغ زاغان ، دشت قلعه و بالاتر از آن در رستاق و چاه آب زندگی دارند که از نفوس قابل ملاحظ ای بر خوردار هستند که این زنجیره نفوس تا شهر بزرگ و به کوههای بدخشان پیوست میگردد که از کهن ترین اقوام اریایی تخاری در منطقه میباشند که شناخت آن از بحث ما خارج است . و در ماورای کوکچه نیز بجز دشت ارچی که طی سالیان نزدیك یك تعداد اقوام از جنوب غرب مملکت (قندهار) در آنجا بنام "ناقلین" اسکان یافته اند که از آب دریای کوکچه که توسط نهر حفر شده استفاده میکنند ، این نهر در ابتدای سلطنت محمد ظاهر حفر گردید که مناطق دشت ارچی و شهروان را تا ملاقلی و قتر بلاق جان آبیاری میکند . در سایر مناطق حوزه کوکچه از آنجائیکه این رود خانه دارای شیب زیاد میباشد و از آب آن استفاده شایان صورت گرفته نمیتواند نفوس کم دارد . از دشت ارچی بطرف شهروان می رویم ، شهروان نهریست است که از رودخانه آمو کشیده شده مناطق پایانی قتر بلاق جان را تا آخرین قسمت حضرت امام صاحب که به شیر خان بندر پیوستگی دارد آبیاری کرده و تعداد زیادی از جمعیت دهقان در این منطقه قابل عطف است ،شهر امام صاحب از جمله شهر های آبادان کشور است که دارای نفوس زیاد بوده و در گذشته بر علاوه اینکه زراعتی بود صنایع مربوط به کشاورزی نیز در آن رشد کرده با مرغوبیت نوعیت خاك اجناس بهتر پنبه و خربوزه و انواع حبوبات ودرخت های مثمر و غیر مثمر در آنجا کشت و غرس میشود که باعث بهم پیوستگی نفوس در منطقه شده است، مناطق تالقان و اطراف و نواحی تخار تا خواجه غار که در ماورای کوکچه قرار دارد و آب آن از دریای تالقان تأمین میشود نقطه پر نفوس و کشاورزی و صنایع پنبه بوده است در سالهای نزدیك از رهگذر نفوس رشد کرده است و خان آباد و کندز از پر نفوس ترین مناطق در شمال محسوب میشود و بغلان که از جمله ولایات صنعتی و زراعتی کشور است دارای نفوس زیاد بوده و با کشیده شدن نهر گوهرگان تعداد زیاد نفوس دهقان در منطقه دهنه غوری و اطراف آن تراکم نموده است که از نقطه نظر تولیدات زراعتی دارای ارزش بوده و پلخمری با تراکم بیش از حد نفوس از جمله شهر های صنعتی زراعتی شمال محسوب میشود . شهر ایبك نیز یك تعداد کمی نفوس را در خود جای داده و

خلم با داشتن آب دائمی و اقلیم مساعد برای باغداری از جمله مناطق پر نفوس محسوب میشود . شهر مزار شریف که از قدیم ایام از جمله شهر های تجارتی میباشد دارای سکنه اصلی از تبار تاجك ، ازبك و ترکمن میباشد که در سالهای اخیر تعداد هزاره ها نیز در این شهر گسترش یافته است . در ولایت بلخ آن مناطقی که توسط رودخانه بلخ مشرب میگردد الی مصب آن در بند امیر، در دو طرف دره مردم سکنی داشته و به زراعت مشغول هستند ، که روی همرفته به ذیقی جای و شرایط نا مساعد حیات مواجه میباشند . در ولایات جوزجان و سر پل آقچه دارای نفوس زیاد بوده و استان سرپل نیز که منطقه آبادانی است دارای نفوس زیاد میباشد که در دره های سرسبز تا به ساچارك ، چنجه شاه وبلخاب نفوس زیادی را در خود جا داده است ، در ولایت فاریاب ولسوالی اندخوی دارای جمعیت زیاد بوده و در میمنه مردم در نواحی و قریه جات زندگی میکنند .

یك تعداد از مردمان کشور مالدار و کوچی بوده مسیر رود خانه ها و وادی ها و جرگه های پر از علف و گیاه را در طول سال تعقیب میکنند که این کوچی ها نیز دو نوع میباشند قسم اول آن کوچی های محلی هستند که در موسم علف خانه ها و دهات خود را ترك گفته به جلگه های اطراف و مجاور می روند و قسم دوم آن کوچی های هستند که معمولاً در گذشته ها از هند شروع میکردند ، تا مناطق مرکزی (غور) و نواحی شیوه در بدخشان پخش میشدند که این اقوام سالانه بیش از چندین هزار کیلو متر راه را طی میکردند و کوچی های به معنی متعارف آن همین کوچی ها میباشند که از تبار پشتون بوده و زمستان ها را سابق در هند و پاکستان سپری می کردند اما حالا تعداد زیاد این کوچی ها در ارزگان ، قندهار ، هلمند و نیم روز بسر میبرند . و یك تعداد نیز در مناطق فراه و هلمند و میدان و وردك و مناطق مرکزی افغانستان هزارجات (که کشیدگی های با اقوام هزاره در مورد تصاحب زمین دارند که هنوز مشکل شان در بین این دو قوم باعث تنش های زیادی شده است که بعضی ها این تنش ها را دامن میزنند که بحث در این مورد از موضوع پژوهش ما دور است) ساکن شده اند و تعدادی هم در مناطق پکتیا و پکتیکا زندگی دارند . مناطق لهوگر تا به گردیز، خوست و ارگون دارای مناطق پر نفوس بوده در گذشته با داشتن جنگلهای انبوه جلغوزه و ارچه و کاج تعداد زیادی از مردم در پهنای آن مسکون و مشغول تجارت چوب و میوه کمیاب جلغوزه میباشند . بزرگترین اقوام پشتون در همین مناطق زندگی

دارند که با اقوام آن سوی خط دیورند ارتباطات نزدیك قومی دارند . و اقوام مسعود ، احمد زی ، یوسف زی و . . . از اقوامی هستند که از جمعیت زیادی بر خوردار میباشند (که میشود در یك سروی دیموگرافیك به این موضوعات پرداخت) باز هم بصورت خلاصه بدنه های اقوام افغانستان را اجمالاً در پایان ذکر میکنیم تا فهمیده شود که ملت افغانستان از کدام تکه پاره های قومی متشکل و بهم مرتبط و اتصال دارند :

افغانستان از این اقوام تشکیل یافته است :

- افغانها ـ پشتونها
- بربرها ـ هزاره ها
- اوزبك ها
- فیروز کوهی ـ تیموری ـ جمشیدی (ایماق ـ و تایمنی) ، [اینها اقوامی اند که در مناطق غور و باد غیس و فاریاب زندگی میکنند [
- تاجیك ها
- ترکمن ها
- بلوچها
- پشن ها
- نورستانیها (گجر ها و اسماریها)
- مغولها

- عربهای افغانی [این اقوام در مناطق کابل ،ننگرهار و مناطق شمالی کشور در وادی بلخ زندگی میکنند
- برآهوی ها
- پاپاق ها ـ برکی
- سیستانی ها
- پاراپامیر ها ـ تاجیك های پامیر
- (سك ها و هندو ها)
- قرقز ها

میزان جمعیت شهری و روستایی در افغانستان:

اقوام	سال	سال	سال
	72. 1971	67.1966	61.1960
• تعداد کوچی ها	۳،۰٤۱،۰۰۰	۲،۷۳۰،۰۰۰	۲،٤۰۰،۰۰۰
• کل جمعیت به استثنای کوچی ها	۱۳،۳۸۰،۰۰۰	۱۲،۷۳۰،۰۰۰	۱۱،۰۰۰،۰۰۰
• جمعیت شهری	۱،۹٦۰،۰۰۰	۱،٤۸۰،۰۰۰	۱،۱۰۰،۰۰۰
• جمعیت روستایی	۱۱،۸۹۰،۰۰۰	۱۰،۸۷۰،۰۰۰	۹،۹۰۰،۰۰۰
• جمع کل	۱۹،۸۹۰،۰۰۰	۱۵،۰۸۰،۰۰۰	۱۳،٤۰۰،۰۰۰

این آخرین آماری است که بصورت دقیق در پایانه جلد اول کتاب مشهور افغانستان در مسیر تاریخ توسط مرحوم میر غلام محمد غبار تاریخ نویس و پژوهشگر کشور درج شده بود قابل یاد آوری است که در ظرف هر 20 سال با ازدیاد توانایی های پیشگیرانه طبی و وقایه در مقابل امراض، ۲،۵ چند نفوس کشور زیاد شده باشد تعداد نفوس کشور بعد از سپری شدن 37 سال به ۳۶،۷۹۶،۵۰۰ نفر بالغ میگردد که اگر شاخص مثبت منفی 10 فیصد را در نظر بگیریم این عدد را میدهد ۳،۶۷۹۶۵۰ نفر که باز هم در صورت اولی ۴۰،۴۷۶،۱۵۰ نفر و در صورت دومی ۳۳،۱۱۶،۸۵۰ نفر میشود که با اعداد ارائه شده از جانب کتاب حقایق جهانی سازمان سیاه کمی نزدیك میباشد . اما به نظر نگارنده عدد سی و شش ملیون و هفتصد و نود هزار نفر صدق میکند زیرا ما در سالهای جنگ که دونیم الی سه ملیون مهاجر به ایران و پاکستان و سایر کشور ها داشتیم اکنون تعداد آنها به پنج ملیون نفر تقارب میکند که هنوز هم یك تعداد زیاد شان به کشور عودت نکرده اند . با اینهم مسئله رشد جمعیت در افغانستان از پروسه های مغلق و مشکل است که باید بهر ترتیبی که امکان دارد این معما حل گردد (و این ناف زمین معلوم گردد) تا دولت بتواند ستراتیژی های ملی خود را مطابق به آن عیار نماید . البته در این زمینه همکاری مردم و صداقت دولت در اجرای این مامول حتمی میباشد ورنه مانند اسلاف خود این بهانه را میتواند تا قرنها ادامه دهند .

اداره تحقیق و ارزیابی افغانستان نیز بنا بر اهمیت رشد جمعیت افغانستان سابقه سر شماری را اینطور بر شمرده اند :

جامع ترین تاریخچه فعالیتهای مربوط به سر شماری تا دهه 1990 در افغانستان توسط "دانیل بالاند" نوشته شد و در جلد شماره 5 دایرة المعارف ایرانیکا به نشر رسید (ص59تا152) گزارش این نویسنده شامل کتابنامه جامعی است که در بر گیرنده بیش از 30 تحقیق بر روی سر شماری افغانستان صورت گرفته است . چاپ دیگری که در این مورد عرضه شده است "جمعیت افغانستان در داخل و خارج از آن" نوشته توماس اچ ایمی میباشد (اسلام آباد ، نمایندگی دپارتمنت انکشاف بین المللی ایالات متحده امریکا برای رسیدگی به امور افغانستان، سال 1990) .

بادر نظر داشت بر آورد های انجام شده از جمعیت کوچی ها ، هر دو نویسنده بر این باور اند که این دو منبع اطلاعات اساسی را ارائه میکنند اولی در بر گیرنده "سرشماری نمونه ای" پیمایش (سروی) جمعیت شناختی است که در سال 1974 از سوی وزارت پلان انجام شده و دومی در بر گیرنده مجموعه آماری سال 1979 میباشد که توسط اداره احصایه مرکزی در زمان حکومت حزب دیموکراتیك خلق افغانستان انجام یافته است . ولی به نظر نگارنده هر دوی این سر شماریها فاقد اصالت سیستم های احصایوی و دیموگرافیك است چنانچه از مدت سی سال به این طرف هیچ گروهی اعم ازدولت های "دموکراتیك خلق" و "مجاهدین" و خلف آن "امارت طالبان" و دولت فعلی با تیم مغلق جهانی آن توانایی این را نیافته اند ویا نخواسته اند بیابند که به تمام مناطق افغانستان تسلط و دست رسی داشته باشند تا بتوانند عدد واقعی شمارش جمعیت افغانستان را مرتب نمایند فقط چیزی که مهم است این است که میشود به اساس شواهد تاریخی ایکه در قبل ذکر شد با استفاده از فن احصایه نگاری یك عدد نزدیك به واقعیت را بدست آورد چرا که تعداد نفوس فعلی کشور نظر به ازدحام جمعیت در اکثر شهر های افغانستان یك حرکت سعودی هندسی را می پیماید ، بطور مثال در افغانستان حرکتی وجود ندارد تا بتوان توسط آن میزان رشد جمعیت را کند ساخت حتی در دیار غربت هم ما شاهد بودیم که به چه پیمانه تعداد اعضای خانوار های مهاجرین افغانی علی رغم محل نا مناسب زیست و شیوع بیماریهای واگیر و سوء تغذی باز هم بطرف یك قوس صعودی رو به رشد بوده است . من خود شاهد بودم وقتی یك خانواده افغانی از قوم هزاره از ایران به کشور وارد شده بود باوجودیکه مادر خانواده ، از 20 سال عمر زیاد تر نداشت شش دختر و پسر با او و شوهرش بود و این خصوصیت در تمام افغانستان، یکسان است . بهمه حال گزارشاتی را که به استناد سر شماری نفوس در دوره حکومت "دموکراتیك خلق" در افغانستا ن صورت گرفته(مانند ادعا های تطبیق پروگرامهای همبستگی ملی) زیر سوال و عاری از حقیقت میباشد چه در آن وقت دولت به نیمی از شهر های بزرگ استیلا نداشت چه رسد که احول واقعی روستا ها را ناظر باشد ، لذا هر قدر مصارفی که در این گزارش صورت گرفته است نقش است بر روی آب و عاری از واقعیت بوده و پولهای هم که در این راه مصرف شده است از جمله پولهای باد آورده میباشد که بر باد رفته است.

اطلاعات دفتر احصایه مرکزی افغانستان در مورد رشد جمعیت و امار گیری از آن:

سر شماری نفوس و مسکن در افغانستان :

هر سر شماری جمعیت یك سلسله کار های مقدماتی را و آمادگیهای لازم را ایجاب میکند که بعضی از این کار ها چندین سال قبل از اجرای آن را در بر میگیرد . برای سهولت در اجرای دومین سر شماری نفوس در افغانستان با در نظر داشت مهیا ساختن وجوه لازم برای تطبیق این عملیات بدو مرحله اجرا میگردد: فهرست برداری از خانوار و اجرای سر شماری جمعیت. مرحلهٔ نخستین از سال 2002 اغاز و لست برداری خانوار میباشد که این کار تا سال 2005 ادامه داشت که فعالیتهای از قبیل ایجاد کمیته های تخنیکی سر شماری در اداره مرکزی احصائیه ، با موجودیت نقشه های کارتوگرافی و تهیه و ترتیب لست قریجات و واحد های اداری ، تهیه دستور العمل های تخنیکی و نقشه کشی تعلیم و تربیه نقشه کش ها ، اصلاح نقشه های توپوگرافی و فهرست برداری خانوار ها و تکمیل فورمه های شرایط محلی در قریجات و تجدید نقشه های احصائیه وی و سایر فعالیتها میباشد .

امورکارتوگرافی و تهیه نقشه ها در مرحلهٔ مقدماتی و آمادگی سر شماری از اهمیت ویژه ای برخوردار میباشد که با فراهم سازی مساعی نظیر فوق که در بر گیرنده مصارف گزاف نیز خواهد بود (که البته بصورت مؤثر و دقیق برنامه ریزی و تدبیر کار گرفته نشود سود جویان نیز از آن منافع هنگفتی بدست خواهند آورد) که از کم شماری وزیاد شماری در حین سرشماری جمعیت در منطقه می کاهد . و بخاطری که این پروسه به پختگی وعلایق حقیقی انجام یابد ضرورت است تا ذواتی از خود منطقه در این پروسه اشتراك داده شوند زیرا آنها از یکطرف با محیط و مردم بلدیت تام دارند و از جانب دیگر کلیه معلوماتی را که مستلزم آگاهی های دیموگرافیك است طبیعتاً مردم محل آن را می شناسند و در فورمه های ارزیابی دیموگرافی آن را شامل میسازند . فایده دیگری که این طرز اجرای کار دارد این است که یك تعداد از مردم محل که با سواد و مکتب خوانده هستند و بیکار میباشند بکار گماریده میشوند ، این اشخاص با هزینه کم کار را انجام میدهند ، از هزینه مخارج سفر و انتقالات کارمندان می کاهد ، مردم با دلگرمی بخاطر ارتقاء محیط شان از دل و جان کوشا میباشند ، کار در موعد کمتر و با طریقه بهتر انجام می شود ، از مرگ و میر کارمندان از اثر حملات ناشیانه و ناگهانی دشمن کاسته می شود ،مردم در مورد حکومت و کار های آن اعتماد به نفس پیدا میکنند . این گروپها میتواند در عمرانات و فعل و انفعالات آینده کشور منابع خوب قوای انسانی باشند . و نواقصی که این طریقه دارد این است که از شمولیت اشخاصی که با امتیازات بلند و پادر میانی عاملین کار در این زمینه ها مقرر می شوند میکاهد و آنها نمیتوانند فساد اداری خود را کوچه بکوچه و قریه بقریه با عاملهای خودبکشند .

در کشور ما که من آن را می شناسم نه وسایط دیجیتالی کار می آید ونه هم نقشه های از پیش طرح شده ؛ و چیزی که میتواند با هزینه حتی هفتاد در صد کمتر این پروسس را به واقعیت بگرایاند فقط صداقت در کار و سهم دادن کلیه مردم محل و اشتراك دادن شان در این پروسه میباشد و بس. در غیر آن اگر پیشرفته ترین وسایل را بیاورند وقتی پای فساد ذیدخل باشد هیچ کاری نمیتواند انجام پذیرد.

ما تناقضات زیادی در امر سر شماری نفوس در کشور داریم حتی دولت باوجودیکه معاش ماهوار کارمندان خود را در اخیر هر ماه از بودجه های انکشافی و یا منابع مساعدت ها می پردازد قادر نیست که بفهمد واقعاً چه تعداد کارمندان حقیقی وجود دارند ، سال گذشته نیز سر و صدا ها در رسانه ها ایجاد شده بود که میان تعداد حقیقی کار مندان و آنانیکه معاش میگیرندگویا که تفاوتهای وجود دا ردکه وزارت مالیه کشور را به اندیشه وا داشته است . در اطراف وولسوالی ها انجاهائیکه دولت نفوذ حقیقی ندارد این سوء رفتار ها اغلباً بملاحظه میرسد . باید دولت اولاً سر شماری قریب به حقیقت جمعیتی که کار مندان شان را تشکیل میدهد با نوساناتی که در سال و یا سالهای آینده رونما میگردد تهیه و بدست رس مقامات بودجوی ، شعبات ملل متحد و صندوقهای مالی بین المللی بگذارند تا در امور اجرایوی سکتگی رخ ندهد . مطابق به مفاد موافقتنامه بن که چنین مشعر است :«تا پایان سال 1387 نفوس شماری اجراء خواهد شد و نتایج کامل آن به اطلاع عامه رسانیده خواهد شد» . ولی عملاً می بینیم که در این راستا کوچکترین پیشرفتی نشده و حالا که سال 1394 نیز رو به نمیه میرود کاری در این راستا صورت نگرفته است پس حتم زده میشود که توافقنانه بن یك توافقنامه دراماتیك و ارمانی بوده و بخاطری بقدرت رسیدن و جا بجایی تنی چند به قدرت سیاسی و اقتصادی برنامه شده بوده و هیچکدام از مفاد آن بخاطر بهتر شدن ثبات در افغانستان بصورت موثر در عمل پیاده نشده است . حال فهمیده نمیشود که عدم اجرای این توافقنامه به کی چه مسئولیتی را پیشنهاد میکند ؟[160]

[160] پژوهش و مطالعات نگارنده ،از صفحه404 تا 417 در همین اثر(این پژوهشها در (http://www.ariaye.com/dari5/siasi/saeedi3.html)(نتشاریافته است جهت مطالعه مقاله اصلی به این لینک مراجعه کنید)

بخش یکصدو هفدهم

بحث پنجم

مطالعه جامعه شناسی تاریخی

117-5-1. روشهای هم زبانی

این شاخه از مطالعه علم تاریخ از جملهٔ مطالعات میان رشته ای در حوزه مطالعات جامعه شناسی تاریخی میباشد که حلقة الوصل یا پیوند بین جامعه شناسی و تاریخ است . به زبان بسیار ساده جامعه شناسی تاریخی، علم مطالعه گذشته بوده و ما را قادر میسازد که راجع به گذشته معلومات درست و دقیق بدست بیاوریم که در گذشته جامعه چگونه کار میکرده است و کدام عوامل باعث تغییر مثبت و یا منفی در جامعه گذشته شده است . از آنجاییکه برخی از جامعه شناسان«غیر تاریخی» هستند ، یعنی به لحاظ تجربت های تاریخ شناسانه از سرگذشت و واقعیت های گذشته یا بی خبر مانده اند یا به آن توجه ای نکرده و سهل انگارانه از کنار آن گذشته اند ، این موضوع از حیث مفهوم عینی یا نظری به بعد زمانی حیات اجتماعی و تاریخ مندی ساختار اجتماعی توجه نمیکند . به عبارت دیگر جامعه شناسی تاریخی ،به مفهوم درست کلمه، معرفتی عقلانی ، انتقادی و خلاّق است که درصدد شناخت ساز و کار های است که بوسیلهٔ آن جوامع تغییر و خود را باز تولید میکند . این مطالعه ما را توفیق می بخشد تا بدنبال کشف ساختار های پنهانی ای که خواسته یا نا خواسته برخی امید ها و آرزو های بشری را نقش بر آب میکند . مثلاً در قبل از دولت حزب دیموکراتیک خلق افغانستان مردم درافغانستان زندگی ساده ، بی تحرك ، با داشته ها وامکانات قلیل عناصر اولیه در امنیت اخلاقی و اجتماعی بسر می بردند که علی رغم کمبود های زندگی مردم صبورانه روز ها و شام ها را بدون دغدغه و با امنیت بسر می بردند . ولی عدهٔ از جهان بی خبر کوس انقلاب پرولتاریا ، یا حکومت های کارگری را زدند و دولت وقت را با کشتن محمد داود خان سرنگون ساختند . از آنجائیکه معرفت شناسان می گویند انقلاب تا قبل از اینکه قدرت را قبضه کند با دکتورین ویا خط مشی معین واصولی و مشخص پیش میرود ولی زمانیکه به اریکه قدرت نشست همهٔ آمال و ایدئولوژیهای انسان منشانه خود را فراموش میکند و اشخاصی که در هرم قدرت قرار دارند خواست ها و سلیقه های فردی خود را پیاده مینمایند و در نتیجه انقلاب ،از خط اصلی اهداف انقلابی فاصله می گیرد . در افغانستان نیز چنین حالتی در نتیجه انقلاب ثور استیلا یافت ودر همان شروع دیدیم خونهای زیادی به ناحق ریخته شد و مردم زندگی و ساز و کار خود را از دست دادند . این به سببی بود که مردم ساده وبی حرکت

افغانستان هرگز نمی فهمیدند که با شروع چنین انقلابی بر سر شان چه خواهد آمد ؟و این بخاطری بود که هم دولت مردان ما و هم آنانیکه نسل های موجوددر کشور را پرورش میدادند نسل آینده را بخاطر خطراتیکه از رهگذر این انقلاب میتوانست دامن گیر جامعه باشد متوجه نساختند چرا که هم دانشمندان ما و هم جامعه شناسان ما از رهگذر تاریخی بیاد نداشتند تا عوامل مثبت ویا منفی را که باعث ارتقاع یا باز تولید وبر عکس باعث حضیض جامعه میشد را نمی فهمیدند و در برابر وقایع بعدی نتوانستند جامعه را وقایه و باز تولید هند . به همین بی خیالی نسل های گذشته ما درسی از گذشته تاریخ نیاموختند ومردم ما بخاطر دفاع از وطن و اسلام و سنت های جامعه در جنگهای چریکی به ضد دولت خلقی و قوای روس که ظاهراً کشور ما را در اختیار داشتند جنگیدند و با انسحاب قوای شوروی از افغانستان دست هایی از قبیل آی اس آی و سیا دمار از روزگار نسل های ما کشید که نتیجتاً ،اکنون ما را در برابر یك حکومت مزدور و مجبور که توانایی حفاظت دور و پیش خود را نیزندارند قرار داد . اگر ما عناصر اجتماعی را از همان روز اول از رهگذر تجربیات تاریخی در راهگذار اصلاح جامعه می شناختیم هرگز به این خبط گرفتار نمی شدیم؛ جامعه وقتی بدنبال کشف ساختار های پنهانی است ، خواسته ویا نخواسته برخی از امید ها وآرزو های بشری یا نجات می یابند و یا هم نقش بر آب می شوند ، ولی ظن بیشتر این است که با شناخت و بکار گیری این کشفیات تجربی تاریخی برخی از کار وساز های را محق خواهد ساخت .[161] بنا بر این هم جامعه شناسی و هم تاریخ میتوانند روشها واهداف مشترکی داشته باشند .

قسمیکه در بخث گذشته تصریح شد جامعه بعد از شکستن عهد فئودالی و تیول و برده داری وارد سیر تمدنی در موج دوم یعنی انقلابات فکری و صنعتی در سده هجدهم که با انقلاب صنعتی در انگلستان و روشنفکری در فرانسه بنیاد های جامعه شناسی را تغییر داد و یکسره بالای فرهنگ قرون وسطی خط بطلان کشید . از آن تاریخ تا امروز که تمدن وصنعت جای خود را از موج دومی به موج سومی که عصر اتوامیزر یا عصر ماشین های خود کار و هوشمند گفته می شود تبدیل نمود .اکنون ما در اخیر دومین موج بلند تاریخی و شروع سومین موج بلند جامعه شناسی قرار داریم .قسمیکه قبلاً نیز اذعان داشتیم موج های اجتماعی تاریخی از زمان

[161] دنیس اسمیت،بر آمدن جامعه شناسی تاریخی، ترجمه سیدهاشم آقاجری،تهران:انتشارات مروارید، 1386،ص16.

مونتیسکیو و هیوم ، توکویل و مارکس تا دورکیهم (مبحث 14-2- 7را در همین اثر نگاه کنید)و "وبر"(ماکس وبررا در همین اثر 114-2-7 نگاه کنید) براه افتاد - سر انجام در اواخر دهۀ 1920 در برابر دیوار توتالیتاریزم که آینده را «می شناختند» . این دوره تقریباً مقارن با دوره ایست که فرناند برودل مؤرخ بزرگ فرانسوی، روابط مورخان و جامعه شناسان را «محاورۀ نا شنوایان» نامیده . [[162]

با اینهمه جامعه شناسی تاریخی به حیات خود ادامه دادو از دهه 1950برای نمودنه در کار های تی اچ مارشال ورینهارد بندکس نمایان شدو این مصادف بود با دومین موج بلند جامعه شناسی تاریخی که تا آخر سدۀ بیستم و شروع سده بیست ویکم امتداد و استمرار داشته است . در این دوره ها بود که عمیق ترین و کلاسیك ترین آثار جامعه شناختی تاریخی با ظهور اندیشمندانی نظیر تدا اسکاچپول که کتاب مجموعه مقالات «**بینش و روش جامعه شناسی تاریخی**»را تدوین وانتشار دادو کتاب «**برآمدن جامعه شناسی تاریخی**» نوشته دنیس اسمیت که حاصل رنج دوازده تن ازجامعه شناسان تاریخی و چند تن از مورخان و دانشمندان اجتماعی میباشد . این مجموعه قادر گردید تا حول و هوش ارزش ها وبینش های محققان را باز تاب دهد . از آن جمله کتاب بینش و روش در جامعه شناسی تاریخی نه تنها به مطالعات وبرسی ها و دست آورد های گذشته می پردازد ، بلکه به مجموعۀ اقدامات در حال رشد وپر تکاپوی حال و آینده نیز نظر دارد . فصل های مختلف این کتاب «چشم انداز های نوینی را به دیدگاه های موجود و با ادبیات تفکر انگیزو روش های بالفعل و بالقوۀ جامعه شناسی تاریخی در روزگار ما می افزاید . » سی رایت میلزدر مقدمه کتاب خود اذعان میدارد که :هر گونه مطالعۀ اجتماعی درست و حسابی نیاز مند درك و فهم تاریخی و کار برد کامل سازمایه های تاریخی است . او به این عبارت به دنبال نشان دادن ضرورت مطالعات تاریخی برای جامعه شناسان است از نظر اسکاچپول مطالعات جامعه شناسی واقعاً تاریخی معمولاً واجد چهار ویژگی هستند :

[162] پیتر برگ ، تاریخ و نظریۀ اجتماعی ، انتشارات دانشگاه تهران ، تهران:1381،صص14-15.

107-5-2. ویژگیهای مطالعات جامعه شناسی تاریخی

1. بیشتر این مطالعات اساساً پرسش های در بارهٔ ساختار ها یا فرآیند های اجتماعی که در زمان و مکان مشخصی قرار گرفته باشند مطرح میکند .

2. آنها به فرایند های جاری در طول زمان می پردازند وزنجیره های زمانی را بطور جدی در تحلیل و توضیح پیامد ها لحاظ میکنند .

3. اغلب تحلیل های تاریخی به تأثیر متقابل کنش های معنا دار و زمینه های ساختاری توجه دارند تا بروز پیامد های خواسته ونا خواسته را در زندگی های فردی و دگرگونی های اجتماعی درك وفهم کنند .

4. مطالعات جامعه شناختی تاریخی ابعاد مشخص و متنوع انواع خاصی از ساختار های اجتماعی و الگو های تغییر و تحول را برجسته میسازد . از نگاه او این چهار ویژگی عمدتاً در اغلب آثار جامعه شناسان تاریخی قابل مشاهده است .

اسکاچپول خواسته است که اندیشه ها و اثار نویسندگان را در فصول مختلف کتاب به صورت اجمالی و مفید به خوانندگان بشناساند . او همچنین نسبت های این محققان و نویسندگان را با یکدیگر . افتراق و اشتراك اندیشه های آنان را نیز بیان میکند . (باید تذکر داد که این کتاب حاصل کار هم اندیشی حدود دوازده تن از جامعه شناسان تاریخی و چند تن از مورخان اجتماعی است که با تلاش و سازماندهی تدا اسکاچپول در سال 1979 در قالب یك کانفرانس گرد هم آورده شد که بصورت کتابی در آمد .) . این یك موضوع بسیار پیچیده در تاریخ اجتماعی است که در این کتاب که مجموعهٔ از تجربیات و نظریات وداشته های علمی متخصصان جامعه شناسی تاریخی از قبیل بیان مسأله که در یك کل فصل بندی شده که خواننده را برای وارد شدن به مباحث فنی و تخصصی کتاب آماده میسازد .

مطالعات مارک بلوخ و مکتب انال

دانیل شیرو در فصل دوم چشم انداز اجتماعی و تاریخ مارك بلوخ پرداخته است . بلوخ اولین متفکری است که در این مجموعه به بررسی آثار واندیشه های جامعه شناختی و تاریخی او پرداخته شده است . (همچنان در همین اثر بخش 114-3-3 مارك بلوخ را نگاه کنید)او از بنیان گذاران مکتب انال است . بلوخ تقریباً نیم قرن پیش از اینکه ترکیب تاریخ ، جامعه شناسی، مردم شناسی واقتصاد رایج شود به انجام این کار پرداخته است . از همین سبب او را پدر جامعه شناسی تاریخی معاصر می شناخته اند . دانیل شیرو در مورد او میگوید : « بلوخ واجد پنج جنبه اساسی است که چهار جنبه آن صرفاً روش شناختی و یك دیگر آن، در مورد اهمیت خود تاریخ است:واحد های زمانی و اجتماعی مورد استفاده او، انواع شواهد و مدارك خود ساخته و پرداخته ، کار برد روش مقایسوی و تطبیقی، نقشی که برای نظریهٔ اجتماعی قائل شده وسر انجام موضوعی که بلوخ در ارتباط به اهمیت خود تاریخ مطرح کرده است و آن اینکه اصلاً **چرا تاریخ می نویسیم ؟** نقطه مهم که برای تاریخ نویسان و دانشجویان تاریخ ، این عقیده بلوخ است که او از کسانیکه معتقد بودند گذشته چراغ راه آینده است بیزار بود و آنان را تحقیر می کرد . البته برخورد او با کسانیکه تاریخ را افسانه و خرافه میخواندند ، شدید تر بود . بلوخ معتقد بود که این فکر درست نیست که گذشته میتواند بما بیاموزاند که چگونه در زمان حال عمل کنیم . از نظر او این گونه تاریخ ، تاریخ کاذب است . در مقابل او بر این باور است که تاریخ علم تغییر است و کلّ مطلوب تاریخ این است که نشان میدهد تغییر چگونه رخ داده است .

کارل پولانی و دگر گونی بزرگ

فرد بلوك و مارگریت آر-سامرز در سومین فصل کتاب با عنوان «**فرا سوی مغالطه اقتصاد گرایانه:علم الاجتماع کل گرایانه کارل پولانی**» (کارل پولانی – در همین اثر بخش 114-3-4 را نگاه کنید) به بررسی آثار واندیشه های جامعه شناختی این اندیشمند پرداخته اند . کارل پولانی را به ویژه در کتاب دگر گونی بزرگ(که در این اثر در مبحث فوق به تفصیل در مورد این کتاب وضاحت داده شده است

،او امروز به عنوان یك اثر كلاسیك اندیشه جامعه شناختی به رسمیت شناخته شده است (جهت كسب معلومات در مورد كتاب دگر گونی بزرگ و آثار واندیشه های كارل پولانی كه اندیشه های اقتصادی اش در علم اقتصاد و جامعه شناسی خیلی مهم است به نشانی این كتاب « [دگرگونی بزرگ -خاستگاه های سیاسی واقتصادی روزگار ما]ترجمه محمد مالجو، نشرو چاپ صحافی سپیدار ، طرح روی جلد پردیس خرمی ، تهران:1391»مراجعه نمایید .]این كتاب در صدر عناوین كتاب شناسی بحیث یك اثر متمایز كلاسیك در اندیشه های جامعه شناسی شناخته شده و تنها اثری بزرگ و مفصلی است كه پولانی آنرا بصورت كامل برشته تحریر در آورد . این كتاب به نحوی نوشته شده است كه میشود آنرا مداخله اگاهانه سیاسی دانست كه در حیات سیاسی اقتصادی و اجتماعی جامعه پس از جنگ جهانی دوم تاثیر گذاشته است .او معتقد بود كه عوامل بلند مدتی را كه باعث نابودی تمدن شده است ، باید در زادگاه انقلاب صنعتی یعنی انگلستان و خارج از اروپای قاره ئی تجزیه و تحلیل كرد .او در صدد بود تا با روشن كردن ریشه های فاشیسم و جنگ جهانی دوم در ظهور بازار «خود تنظیم كننده» (بازار آزاد بدون قید وشرط) راهی را بسوی ساختاری انسانی وعقلانی تر برای جهان پس از جنگ نشان دهد .این پروژه متحول كننده كل راه یافت پولانی را تشكیل میدهد .پولانی بشدت از جامعه بازار نفرت داشت و نیروی پیشرونده تحلیل او امید به یك جایگزین سوسیالستی است .كتاب دگر گونی بزرگ او گزارش ظهورو سقوط بازاراست بدین سان كه از نظر او دو دگر گونی سر نوشت ساز وجود دارد كه پیدایش جامعه بازار از دل سوداگری وفروپاشی جامعه بازار در فاشیسم و جنگ جهانی .تلاش پولانی نمایانگر مهم ترین نقش و سهم او در تاریخ تطبیقی و تحلیلی است .در عین حال نویسندگان فصل سوم چند اصل روشن شناختی را نیز از آثار پولانی استخراج كرده اند :مركزیت تحلیل نهادی(تمركز تحلیل در سطح نهادی مشخص) ، نقش استعاره در تحلیل تاریخی- تطبیقی و مدیریت تحلیل چند سطحی، سه اصل اساسی روان شناختی پولانی هستند .[163] در نهایت باید گفت دلمشغولی عمدۀ پولانی در دگر گونی بزرگ، بحث پیرامون علت ویرانی تمدن قرن نزدهمی است .او این بحث را صریح و خالی از ابهام بیان كرده است .پولانی

163 دنیس اسمیت،بر آمدن جامعه شناسی تاریخی، ترجمه سیدهاشم آقاجری،تهران:انتشارات مروارید، 1386،ص101.

تأکید می ورزد که فروپاشی تمدن قرن نزدهمی نتیجهٔ، اقدامات حمایتی بود که «جامعه به نوبهٔ خود اتخاذ کرد تا در اثر کنش بازار خود تنظیم گر نابود نشود . » [164]

پیکر بندیها در تاریخ

«جامعه شناسی تاریخی اس . ان . آنشتاد» عنوان چهارمین فصل کتاب است که در آن گرجی همیلتون در آن به نقد و بررسی آراء و اندیشه های اس ان انشتاد پرداخته است . این نقد و بررسی عمدتاً بر محور کتاب «نظامهای سیاسی امپراطوریها» قرار دارد، این کتاب به عنوان مهم ترین اثر در زمینه جامعه شناسی شناخته شده است . ایزنشتاد مبانی هستی شناختی را برای جامعه شناسی تاریخی مطرح میکند . او به ذکر رابطه متقابل روانشناسی تطبیقی و نظریه های تاریخی نیز پرداخت است که در نتیجه چهارچوبی را میسازد که با تحلیل تاریخی منطبق میگردد . او در سومین وآخرین بخش جامعه شناسی تاریخی خوددر بافت و زمینه سایر جامعه شناسی های تاریخی به ویژه در بافت مارکسیستی ارزیابی های دقیقی را می پیماید . در این بخش برخی از مشکلات منطقی و تجربی پیکر بندی و نیز برخی از نقطه ضعف ها و کمبود های خاص که در کار ایزنشتاد وجود دارد، تشریح شده است .

ایزنشتاد فصل کانون محوری جامعه شناسی تاریخی خود را بنام ***«تحلیل پیکر بندی»***می نامد . او چنین کاری را در زمینه وبافت تلاش برای تبین تغییر تاریخ انجام میدهد . به بیان ساده تحلیل پیکر بندی تلاش برای جدا کردن و توصیف ویژگیهای ذاتی و اساسی کنش های الگو داری است که تصور می شود بطور طبیعی رخ میدهد . از نظر همیلتون منطق تحلیل پیکر بندی قابل مقایسه ، اما نه مشابه ، با منطقی است که زیست شناسان برای آزمون وبرسی رفتار گونه های زیستی بکار می گیرند . [165] مولف پس از تشریح این تحلیل و بر شمردن برخی از مشکلات آن به این نتیجه میرسد که علی رغم این مشکلات، تحلیل پیکر بندی در تحلیل تاریخ نشاندهنده ارزشمندی ای است که تنوع رویداد ها و پیامد های تاریخی و احساس نگرانی از اینکه تاریخ ممکن است تکرار شود وهمچنان بی ثباتی جهان امروز نیاز به درک

---

164 همان مأخذ پیشین ، ص112.
165 همان مأخذ ، ص 155.

گذشته دارد که از باز توصیف محض وقایع و حوادث فرا تر رود .تحلیل پیکر بندی امکان ورود به گذشته ای را میدهد که کل جوامع،عصر ها و حتی تمدن ها را یك واحد مشاهده تلقی کنیم .تحلیل پیکر بندی نوع تحلیل توصیفی است که ناظر و محقق به وسیلهٔ آن ،چهارچوب نظری از پیش تعیین شده ای را به کار می گیرد ، تا الگو ها را از رویداد های معیین انتزاع (بر کندن ، از جای کشیدن) کند واز آن الگو ها بر حسب جوامعی که این رویداد ها در آن ها رخ میدهد ، سردر آورد . [166]

تعمیم نظری وتفرّد تاریخی در جامعه شناسی (رینهارد بندکس)

در ابتدای این فصل «**دیتریشروشه مایر**»در مورد فعالیت پژوهشی بندکس می نویسد :«فعالیت پژوهشی او در مجموع نشان میدهد که اصولاً در درك و دریافت وی از علوم اجتماعی وانسانی دو دغدغهٔ اساسی وجود دارد: اول لوازم و شروط آزادی سیاسی و دوم نقش اندیشه ها ، که هر دو با واقعیت های چون برابری قدرت سیاسی و اقتصادی و ضرورتهای سازماندهی فعالیتهای جمعی بشردر تنش مستمر هستند .به این حساب موضع انتقادی او را میتوان موضع یك روشنفکر لیبرال که به رئالیسم آگاهانه و خرد بشری مشخص و تعریف کرد .[167] از نگاه نویسنده دنیس اسمیت، بر آمدن جامعه شناسی تاریخی، بندکس تأثیر معنا داری بر تداوم تحقیق در برابر مسائلی دارد که در زمرهٔ آنها پرسش های مرکزی نظریه پردازان بزرگ اجتماعی قرن نزدهم و اوایل قرن بیستم -یعنی الکسی توکویل، کارل مارکس ، امیل دور کیهم و ماکس وبر- بوده است .که افکار خود را در سه اثر مهم خود پادشاهان و مردم؛ ملت سازی وشهروندی ؛ کار واقتدار در صنعت معرف اندیشه های جهان شناختی اوست .در نهایت بحث های مربوط به تاریخ تطبیقی بندکس بر مسائل مهم تمرکز میکند و با قضایا و حدس های نظری کلی و عام توضیح میدهد و روشنگری میکند اما به ناگزیر با تفرد و جزئیات تاریخی بافت های گوناگون و همچنین به نحو فزاینده با تاریخیت روابط متقابل جهان شمول بین آنها پیوند میخورد .

---

166 همان ، ص164.

167 همان ، ص186.

مسیر های مقتدر جامعه شناسی تاریخی (پری اندر سون)

در فصل ششم این کتاب تدا اسکاچپول و مری فولبروك در مورد پری اندرسون که یك مورخ مورد توجه مارکسیست ها میباشد که او را منحیث پنجمین متفکر این رشته در مورد اندیشه هایش که محور مباحث عمدهٔ این فصل است و دو کتاب وی را که بنامهای «گذار از دوره باستان تا عصر فئودالیسم» و «تبار های دولت های مطلقه است» که عمدتاً در کتابهایش پرسش های روش شناختی را در چند جهت پیش روی محققان میگذارد که بمطالعهٔ تاریخ بلند مدت تغییرات اجتماعی علاقه دارند .او واضح ساخته است که چگونه برای درك ترتیبات وچیدمان های جامعه ای و تغییرات اجتماعی در تاریخ از مفاهیم و مباحث نظری استفاده نمود ؟او اذعان میدارد که بر حسب چالش نسبت به «حفظ دو سطح در کنار هم تلقی میکند که بی جهت در نوشته های مارکسیستی از هم جدا شده اند .از یکسو لازم است که به قوانین کلی حرکت ساختار ها» توجه شود و از سوی دیگر «مطالعات مشخص مربوط به مناطق و دوره های معین» مورد نیاز است مطالعاتی که به شرایط «تجربی گوناگون رویداد ها و نهاد های خاص»ارتباط داشته باشند ؛ دوم اینکه برای توضیح مواد خالص چگونه باید از مقایسه جوامع و تمدنهای مختلف استفاده کرد و بحث و استدلال کلی را انکشاف و توسعه داد ؟ بر این اساس کتابهای گذار ها – تبار های وی عمدتاً بر مبنای روششناسی مقایسه ای و تطبیقی بخش مهمی از ره یافت او را تشکیل میدهد . حرف آخر و سومی اینکه تبیین های تکاملی سر انجام از تغییرات اجتماعی بلند مدت در آثار اندرسون ،بما واضح میگردد که در صورت وجود چه جایگاهی دارد ؟ درین راستا مارکسیسم و کارکردگرایی ساختاری تکاملی تلاش کرده اند تا جوامع خاص را بر اساس این فرض شناسایی کنند که کلیه جوامع از طریق ساز و کار های مشخص از مراحل تغییر اجتماعی گذر میکنند خود اندرسون در برابر این دیدگاه غالباً موضعی منفی دارد .[168]

---

168 همان ، ج :3،ص234.

درک و فهم فر آیند تاریخ (ای. پی. تامپسون)

تامپسون به گونهٔ بنیادی پوزیتویسم و تجربه گرایی را که بجامعه انگلیسی –امریکایی شکل داده ، به چالش کشیده است . بحث اصلی این عنوان با شرح زندگی نامهٔ سیاسی فکری تامپسون آغاز میشود و پس از آن به بررسی این موضوع پرداخته میشود که او نظریه و روش خود در تشکیل طبقهٔ کارگر انگلستان راچگونه ارائه میکند ، تامپسون از شروع کار فکری خود تا اخیر تلاش کرده است تا درون سنت مارکسیستی کار کند . اما علی رغم این مسأله او با تاکید فرآیند تاریخی و عامل انسانی ، با ماهیت ایستا و جبر گرایی مارکسیسم ساختار گرا قطع رابطه میکند ، تاپسون با نفی مدل پایه روبنا از جامعه ، عامل فرهنگ و آگاهی را با حیات مادی تلفیق میکند .

در بخش دیگر این کتاب ، چارلزتیلی به بحث و بررسی دیدگاه های جامعه شناسی و تاریخی پرداخته است . تیلی در حوزه های گوناگونی همچون تاریخ خانواده در امریکا ، انقلاب فرانسه ، جامعه شناسی دورکهیم و ظهور ملت –دولت به تالیف پرداخته و بر محققان دیگر تأثیر گذاشته است . لین هانت برای نشان دادن این گستره علایق و اندیشه های تیلی ، را به پنج بخش تقسیم کرده است . در بخش اول آنچه را که بنظر او دغدغه (تشویش)های اصلی در کار تیلی است ، توصیف کرده است که مربوط به دستور کار تیلی می شود این دستور کار همواره جرح و تعدیل شده (جرح و تعدیل- علمی است که از جرح و تعدیل راویان با الفاظ مخصوصی و از مراتب آن الفاظ در آن بحث میشود . و این علم از فروع علم رجال احادیث است و با آنکه از رشته های مهم این علم است هیچکس آنرا ذکر نکرده است.)و از موضوع شهری شدن در منطقه وتشویش فرانسه ؛اعتصابات فرانسه ، صنعتی شدن وسازمان ملی تا اینکه چگونه میتوان کنش جمعی را درك کرد ؟ را شامل میشود . بخش دوم در باره جهت گیریهای نظری تیلی است که دستور کار او را در حوزهٔ جامعه شناسی تاریخی قرار میدهد . در اینجا او به مفهوم کنش جمعی تیلی نظر دارد . بخش سوم در باره راهبرد های پژوهشی و متمرکز بر روش تاریخی خاص و غالباً مناقشه بر انگیز تیلی است . در این قسمت و در راهبرد پژوهشی ، زمان به عنوان متغیر اهمیت زیادی دارد . چهارمین بخش مربوط به تبیین (بیان کردن, آشکارساختن, توضیح وتفسیرکردن)هاست که مربوط به نتیجه گیرهای اساسی میشود . او در جامعه شناسی تاریخی تأثیر بسزایی دارد .

نظام جهانی جامعه شناسی و سیاست (ایمانوئل والرشتاین)

این قسمت کتاب به کشاورزی سرمایه داری و ریشه های جهان اقتصاد کشور های اروپایی در قرن شانزدهم اختصاص دارد که کوششی است برای ایجاد ترکیب کلان و جدید از تاریخ اجتماعی و اقتصادی بسط و گسترش اروپا از قرن شانزدهم تا اوایل قرن هفدهم پایه و اساس ترکیب و سنتز وارشتاین این اندیشه بود که مزیت هر چند اندك تکنولوژیك و سازمانی اروپای غربی به ویژه اروپای شمال غربی، که احتمالاً در پایان قرن پانزدهم بدان دستیافته بوداز طریق استثمار سرزمین های پیرامونی غیر غربی توسط غرب به برتری بسیار بزرگتری تبدیل شد و مناطق پیرامونی ،مناطق صدور محصولات اولیه بودند که اقتصاد و جوامع آنها به وابستگی وانقیاد ارتش ها و بازار های دولت های غربی یا (مرکز) در آمد استخراج منابع پیرامون، مرکز سرمایه داری را ثروتمند ساخت و به آن امکان داد تا حوزه کنترول خود را در سراسر جهان افزایش و گسترش بخشد . این امر در عین حال پیرامون را ضعیف و فقیر ساخت و بنیه مالی آن را به تحلیل برد . از این رو والرشتاین به این نتیجه رسید که توسعهٔ سرمایه داری در حقیقت دزدی در مقیاس جهانی است .از این اصل اولیه ، والرشتاین سلسلهٔ نتایج منطقی و تفسیر هایی را در باره ی موضوعات تاریخی و معاصر استنباط کرد که مباحث مطرح شده در این فصل تفسیر و بیان آنها است .

اکتشاف واقعیت ها یا جامعه شناسی تاریخی برینگتون مور

دینی اسمیت اذعان میدارد که برینگتون مور آخرین متفکری است که در این مجموعه ، علایق و اندیشه هایش بیان گردیده است .کوشش مور در اکثرآثارش مانند اتحاد جماهیر شوروی ، ترور و پیشرفت (1954)؛ ریشه های اجتماعی دیکتاتوری و دیموکراسی(1966)؛ قدرت سیاسی و نظریه اجتماعی (1958)وتأملاتی در باب علل فلاکت و بد بختی بشر (1942)؛ برای درك و فهم امور انسانی بر عرصهٔ سیاسی مخصوصاً رابطه ی بین اقتدار حاکم و شهروندان در درون جوامعی ویژه متمرکز بوده است . علاوه بر این توجه

به مسائل اخلاقی شالودهٔ کلیه آثار مور را تشکیل می دهد . از این رو موضوع اصلی مورد توجه دنیس اسمیت روش شناسی مور در مقام یك جامعه شناس و مورخ و نیز عمل کرد وی به عنوان یك نظریه پرداز سیاسی و تحلیلگر اخلاقی است . [169]

[169] اسکاچپول تدا،ببنش و روش در جامعه شناسی تاریخی، ترجمه سید هاشم آقاجری،تهران:انتشارات مروارید ، صص65تا 69.

بخش یکصدو هفدهم

بحث ششم

آسیب شناسی اجتماعی

117-6-1. آسیب شناسی افغانستان

جامعه افغانستان با گذشتاندن 35 سال شورش جنگ و نا امنی از رهگذر آسیب های اجتماعی ایکه به افراد لطمه های جانسوز و طاقت فرسایی وارد نموده است جا دارد تا این آسیب ها شناسایی و دسته بندی شود . تا ما قادر گردیم باشناخت ریشه های اصلی این آسیب ها را ههای بیرون رفت از آن جستجو گردد .

در این بحث میکوشیم با نگاهی جامعه شناختی، چهار دسته از آسیب‌های اجتماعی ریشه‌ای جامعه‌ی افغانستان را که ریشه در ساختار های کشور های همسو مانند ایران ، آذربایجان ، ازبکستان، تاجکستان و سایر همسایه های آن نیز دارد مورد تحلیل قرار دهیم . که عبارتند از:

آشفتگی های فرهنگی- آسیب‌های مربوط به خانواده و روابط جنسی، -افسردگی اجتماعی و خشونت های ساختاری اجتماعی . کوشش میشود تا آسیب های جدی و عمده در وضعیت موجود شناسایی و نقاط ضعف، قوت، تهدید ها شناسایی گردیده و از فرصت‌های که پیش روی جامعه افغانستان، برای کنترل و مقابله با آسیب‌های اجتماعی و همچنان ارزیابی عملکرد نهادهای کشوری

جامعه که مسئولیت آسیب زدایی اجتماعی را دارند استفاده بموقع البته با در نظر داشت عقاید و اعتقادات و فرهنگ مسئولی در جامعه در این زمینه کار هایی صورت بگیرد تا باعث آسیب زدایی گردد .

لازم است تا پیش از ورد به بحث اصلی چهارچوب مفهومی برای بیان و تحلیل آسیب‌های اجتماعی در جامعهٔ افغانستان ارایه گردد . چهار چوب وشاخصه هایی که هم زمان دارای جاذبه های ایستایی و پویایی در جامعه ارائه میگرددبه دو عنصر اصلی ایکه حیات ساختار های اجتماعی را به چالش های جدی مواجه ساخته است که اولی بی سوادی وکم سوادی و نا آشنایی مردم از پیکره ها و ساختمانهای نظام های قانونی ایکه در کشور بخاطر رفاه آنها استیلا دارد؛ و دوم عنصر جنگ است که باعث بی امنی جامعه و بی ثباتی کاروبار روز مره مردم میگردد .

117-6-2. جاذبه های آسیب شناختی افغانستان در سدهٔ گذشته

افغانستان کشوری است که از فرهنگ مردم بالا تر اعتقادات مذهبی در آن نقش اساسی و تعیین کننده داشته است . روی همین اعتقادات بود که مردم در دهه پنجاه (1357)تمام دار و ندار شان را رها نموده آماده جهاد در راه خدا شدند ، چرا که قشون سرخ روسیه شوروی به این کشور مسلمان هجوم آورده بود و می بایست هر فرد مسلمان مطابق به دستورات و آموزه های دین مبین اسلام از دین ، خاك و ناموس این کشور دفاع نمایند . این مردمان که برنده جهاد در برابر اشغالگران شوروی بودند شور بختانه خود در دام اداره جاسوسی پاکستان آی اس آی که از طرف سازمان سیاه امریکا (cia) تقویت میشد گرفتار آمد که از این طریق آسیب ها و درد های فراوان دید که بصورت موجز در زیر به آن اشاره میکنیم:

1.**حکومت ظاهر شاه و وضعیت مردم افغانستان** پیش از گیرو دار در بازیهای سیاسی منطقوی که منجر به کودتا های خونین در افغانستان گردید ، مردم زندگی آرام و بصورت نسبی دور از آسیب هایی که حیات روز مره را تهدید

نماید به زندگی ساده شان بصورت عادی ادامه میدادند .یگانه چیزی که در آن زمان ،جامعه را رنج میداد بی سوادی مردم ونبود مکاتب اساسی کافی در کشور بود و این در حالی بود که مردم از این فقر اساسی یعنی فقر دانش خبر نداشتند ، احیاناً اگر در محیطی مکتبی ایجاد میشد مردم می کوشیدند به لطایف الحیل و پرداخت رشوه پسران خود را از مکتب بکشند زیرا آنها به این عقیده بودند که همین مکاتب سر انجام فرزندان شان را از دین دور و گمراه و بیراه خواهد ساخت؛ زندگی مردم بر مبنای رسم و رواجهای روستایی در یك جامعه بسته کشاورزی میعان داشت . رابطه مردم با حکومت همان رابطه سلطان رعیتی بود .یعنی که مردم این طور تلقین شده بودند که شاه سایه خدا در روی زمین است و از همین حیث میکوشیدند تا به فرامین شاهی که گاه گاه در اعیاد از طرف حکمرانان محلی بمردم ابلاغ میشد احترام گذاریده و مطابق به آن عمل نمایند . مردم میانه خوبی با حکومت د اشتندزیرا از حکومت ترس و هراس داشتند ، در سابق زمین هایشان را تصاحب و به اقوام دیگری که از سایر جا ها کوچانده شده بودند داده بود ، از همین ترس که با مامورین حکومتی طرف نشوند ،مالیه و عواید مالیاتی خویش را از نقدینه و محصولات پیش از آنکه شکم خود وفرزندان شان را سیر نمایند ، بدولت می پرداختندو همه ساله تعدادی از جوانانیکه سن شان بین بیست وبیست و دو میبود بطور داوطلبانه و یا از طریق جلب حکومتی برای دوسال بخدمت نظام عسکری و پولیس شامل می ساختند و فرار از وظیفه عسکری که هم در نزد مردم و هم در نزد حکومت ناگوار و عملی ناجوانمردانه تلقی میشد که جزای سنگینی داشت چرا که دوسال خدمت زیر بیرق در نظام از آرمانهای هر خانواده و نزد هر کس محبوب و مقدس بود . روبهمرفته در زمان پادشاهی محمد ظاهر شاه کدام سانحه ای که منجر به جنگ شودبه وقوع نپیوست از این سبب خدمت زیر نظام عسکری را مردم در حقیقت یك موهبت خداوندی میدانستند که فرزندان شان در خلال دو سال اجرای خدمت عسکری به شهر های مختلف و پایتخت در پادگانهای نظامی و پولیس خدمت میکردند و اسلوب و طریقه های زندگی شهری را آموخته به زندگی شهری بلد میشدند بقسمیکه وقتی ترخیص میشدند و بخانه و کاشانه بر میگشتند دیگر مردی بودند حسابی که هم خانواده و هم اطرافیانش به او ارج واحترام قایل میشدند و در دم او راخاندار میساختند و پدر خانواده او را در هستی و امور زندگی و زمینداری و یا دوکانداری و هر کسب و پیشه ای که داشت جانشین خود میساخت . در آن سالها ،فرق بین دارا و نادار کمتر محسوس میشد و مردم از عواید از طریق محصولات کشاورزی زندگی شان را پیش میبردند و یارانه هایی که از طریق دولت وشرکت های سهامی تازه ایجاد شده

،بمردم به منظوررشد زراعت تخصیص می یافت به همه یکسان البته با در نظر داست اندازه زمینداری و برداشت حاصل شان ،تقسیم میگردید و فساد و رشوه ستانی اصلاً موجود نبود و اگر هم می بود از پول یك چای پولی تجاوز نمیکرد .

در بعضی جا ها (مناطقیکه از مراکز واحد های اداری دور تر قرار داشتند) خانواده ها توسط اربابان و بزرگان قوم اداره میشد و تصمیمات توسط همان اربابان گرفته میشد که اگر کدام مَلِک و یا اربابی و یا خان قریه ای بحق مردم ستم میکرد و یادختر او را به زورمیخواست شوهر دهد و یا به زمین و مال و یا خانه و حق آبۀکسی تجاوزی صورت میگرفت حکومت توسط نفری های مخصوص که ظاهراًمعاش و امتیازی نداشتند و داوطلبانه بدون اینکه شناخته شوند فعل و انفعالات غیر اصولی را به حکومت خبر میدادند و حکومت نیز بموقع از اعمال خلاف قانون در اسرع وقت با خبر میشد و این مردمان مخفی در یك شبکه نامرئی منظم که بنام ضبط احوالات که مرکز آن در صدارت افغانستان در کابل موقعیت داشت تنظیم میگردیدند و همه روزه توسط شعبات مخصوص در شهرستانها و مراکز ولایات این نوع گزارشات جمع آوری و همه روزه از طریق تلفون با استعمال حروف رمز دار به ریاست ضبط احوالات این گزارشات جمع و توحید و آناً مورد اجراء قرار میگرفت که معمولاً حکومت به این نوع گزارشها بیشتر توجه میکرد . از آنجائیکه این شبکه خیلی سّری ومخوف بود از این سبب کمتر واقع میشد که کسی مورد تعدی ، قتل و کشتار قرار بگیرد . کسانیکه از طریق شعبه مخصوص شناسایی میشد جرم آن توسط محکمه تثبیت و توسط شعبه جزا مورد تطبیق قرار میگرفت .البته این شعباتی که از آن نام بردیم در مورد جرم های مشهود سیاسی هیچ نوع فروگذاشتی را نمی پذیرفتند و عاملین جرم های سیاسی دفعتاً کشف و شناسائی و به زندانهای دارالحکومگی ها ویا کابل، انتقال میگردیدند از همین سبب محابس در آن زمان همیشه مملو بود و گاه میشد که محبوسین سیاسی از حد محبوسین جرمی تعداد شان زیاد تر می بود که آنها اغلباً بدون حکم محکمه سالها در سلول های علیحیده نگهداری میشدند . اگر جرایم سیاسی و جنایی محبوسین زیاد میبود و محکمه مجازاتهای بلند مدتی را برایشان تثبیت کرده بود در آن صورت این بندیان به محابس عمومی استانها و بالاتر از آنها در محابس کابل که بنام محبس دهمزنگ و موتی یاد میشد و گاه بعضی از بندی های خطرناك سیاسی در سیاه چالهای ارگ شاهی زیر نظر زندان بانان بی رحم و خطرناك نگهداری میشدند که البته تعداد این نوع زندانی ها به موازات سایر زندانیان کمتر بود و

صرف اشخاص نامدار و با نفوذ سیاسی و قومی که برای نظام پادشاهی خطرناك بود در آنجا محبوس میشدند که این محبوسین ،اکثراً در زندانها ها می پوسیدند که این نوع زندان بانی از رهگذر آسیب شناسی خیلی خطرناك و کشنده بود . بعضاً در محابس شعباتی نیز وجود داشت که در آن افراد غیر خطرناك و عادی نگهداری می شدند وضعیت در این شعبه از زندانها روی همرفته خوب بود . مردم در شعبات صناعتی این محابس داخل کار و حرفه میگردیدند و وقتی محبوسان بعد از سپری کردن موعد حبس ،از زندان رهایی می یافتند در یکی ازاین مشاغل استاد و ماهر میگردیدند ، از قبیل زرگری ، آهنگری ، بوت دوری ، خیاطی ، نجاری و امثالهم .این رژیمی ظاهراً آرام ولی در درون نظام اینطور به مردم ضرب شصت نشان میداند تا اولاد اولاد آنها ،در خیال بازی های سیاسی ای از قبیل آزادی افکار و دیموکراسی نیفتند . آنها بندی های سیاسی را که خطرناك قلمداد می شد در حبس انفرادی که کوته قلفی گفته میشد نگهمیداشتند ،گاه میشد که محبوس را از روشنی آفتاب برای سالیان محروم میداشتند ، زیر پای محبوسین آب می پاشیدند ، و در پا هایشان بند و زولانه و در گلویشان قلاده های آهنین که زنجیر آن به وزنه فولادی کروی شکل که یك نفر آنرا به آسانی برداشته نمیتوانست وصل می ساختند . در این حالت بندی نه مجال نفس کشیدن را داشت ونه هم فکر فرار . این وضعیت بندیانی بود که در در درون ارگ و محبس موتی و سایر محابس مخصوص سیاسیون نگهداری میگردید وضع سایر محبوسین سیاسی چه در شهر ستانها و چه در ولایات و مرکز کابل بسیار بد بود به قسمیکه وقتی بعد از سالها اگر اقبال وبخت با این بندیها یار می بود و زنده از زندان می بر آمدند به مرض های لاعلاج و فلج اعضا ویا ناراحتی های لاعلاج روحی و کوری دائمی مبتلا میشدند . پس محابس افغانستان در آن وقت نقطهٔ عطفی در دایره آسیب ها قرار داشت که بخشی از آسیب شناسی اجتماعی دوره سلطنت آرام محمد ظاهر شاه را تمثیل میکند .

بعضی آسیب های اجتماعی دیگر نیز در بین انبوه مردم رواج داشت ، گاه میشد که خانواده ای فئودال سالهای سال مردمانی را با سیری شکم ودر بدل لباس عادی در کار های اجباری نگاه میداشت و آنقدر اطراف او را با دیوار های نامرئی احاطه میکردند که تا عمرداشت از آنجا به بیرون فکر فرار در سرش راه نمی یافت . گاه میشد که زمین داران بزرگ زمینی را به اجاره دهقان میداد اما در هنگام رفع حاصل از گاو غدود هم به دهقان و خانواده اش که در زمین کار کرده بود وبا مالك زمین پیمان کار بود به او نمی رسید .یکی

دیگر از مسایلی که میشود در طیف آسیب شناسی اجتماعی تحت مطالعه قرارداد و آن ساختمانهای نا منظم و غیر عادی خانواده های ملاکین بزرگ یا زمینداران ذینفوذ ، اربابان زور و سرمایداران بازاری ،گاه میشد که تعداد زیادی از دختران را یا به زور ویا به پول در حبالهٔ نکاح خود می در آوردند . این زنها بمجردیکه هفته ای از زفاف شان سپری میشد فراموش میشدند و توسط مادر شوهر و یا خانم ارشد خان همهٔ آنها به کار های شاقه از قبیل گاوداری ، پاك کاری اسطبل ها و طویله ها ، بافتن گلیم و جوال و قالین نان پختن برای دهاقینیکه در زمینهای خان مصروف کار بودند که منفعتی برای این زنان نداشت وبا نان پزی یکنواخت روزانه کمر شان خم میشد و به امراض عفونتی از قبیل توبر کلوز و ، دفتری تایفایت ، روماتیزم ، فلج های آنی (ناگهانی)و غیره مبتلا میشدند که این زنها از حقوق خانواده بکلی محروم و گاه بیگاه توسط شوهران و سایر اعضای خانواده ، لت و کوب و شکنجه نیز میشدند و یا این که در مشاجرات خانوادگی و جنگ های مغلوبه ای که در قلعه که در آن چندین خانواده یکجا زیست میکردند جانهای خود را از دست میدادند . دختران این خانواده های فئودال زمانیکه به سن بلوغ میرسیدند بخاطریکه از خانواده میراث نبرند به شوهر داده نمیشد و گاه میشد که این دختران در خانواده پدر بدون گرفتن شوهر پیر میشدند بعضاً چنین میشد که این دختران با زنانی که در بالا ذکر آن رفت ،اکثراً چنین میشد که این زنان متعدد که بی مهری ممتد و مستمر را از شوهر میدیدند بخاطر ارضای خواست های جنسی ، با نوکران خانواده که در بالا از آن یاد کردیم و مردمان بی مزد نیز بودند سر وسّری یعنی روابط نا مشروع پیدا میکردند که در صورت کشف ارتباطات نا مشروع آنها هم زنان و هم مزدوران، بقسم نا معلومی کشته میشدند و جنازه های شان نیز از نظر پنهاد دفن میشد . اعضای خانواده بخاطر آبروی شان چون مسأله ناموسی میشد تا اخیر این موضوعات را کتمان میکردند .

معمولاً در مورد غصب زمین از سوی زورمندان و استعمال چندین مراتبه بیشتر آب از حق آبه معیین باعث جنگ های مغلوبه میان زمینداران میشد که گاه باعث زخمی شدن و کشته شدن هر دو طرف در گیر قضیه میشد و آنهایی که از بلیه جان به سلامت میبردند در گیرمدعی العموم (سارنوال) ، پولیس وماموربن حکومتی گرفتار و راهی محبس میگردیدند که همهٔ این تشدد ها از اثر عوامل و جذبه

های آسیب پذیری اجتماعی میباشد که اگر همهٔ آنرا برشماریم مثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد .[170]این نشان دهنده حالات ورفتاری هنجاری مردم و حکومت در در قسمت های شمالی کشور بود .

2.آسیب شناسی مناطق شرقی و جنوبی

اما درجنوب وشرق کشور مردم زندگی بهتری ای نداشتند در آن جا خوانین و بزرگان عشایر افغانی (پشتون)ده و یا قریه را بصورت ملت رعیتی اداره میکردند و این در حالی بود که مناطق شان کوچك و زمین زراعتی در آن کمتر بود . در این مناطق حکومت ظاهراً نفوذ چندانی نداشتند و مردم بصورت خود سر زندگی داشتند ماموریتی که در آنجا از سوی حکومت تعیین میشد مردمان اقوام و قبیله بودند که به رتبه های اعزازی تعیین میشدند . کلان های قوام و بزرگان عشایر حق داشتند دختر کسی را در بدل بدبه ازدواج خانواده دشمن که با هم دعوی داشته اند بدهد و یا کسی را از حق زندگی در بین عشیره محروم بسازند در چنین حالاتی تصمیم ملك و خان و فیصله جرگه قومی معتبر بود . در این جوامع عشیره ای حیف و میل و غصب داریی های مردم امر حتمی بود و گاه میشد که فردی در محکمه قریه که آنرا دیره یا حجره نیز میگفتند محکوم به جلاوطنی میشد و او را با خانواده اش کوچ اجباری میدادند و گاه میشد که حکومت مرکزی ازفعل وانفعالات آنها به ستوه آمده عده را از جای و منطقه اش فرار مرز ها میداند که ما نمونه های آنرا میتوانیم از ناقلین و بیجا شدگان فراری ارزگانی ها که از خلچ و ارزگان به بلخ فراری داده بودند که اینها کوچهای اجباری ای بودند که از اثر تصمیمات امیر عبدالرحمن خان صورت گرفته بود . وعده ای هم از قندهار و جلال آباد ، وردك پکتیا و غزنی به قندز ، خان آباد تالقان ،دشت ارچی ، بالا مرغاب و میمنه و سایر جا ها کوچ اجباری و یا بخاطر تقویه بنیه اقتصادی شان از اقوام افغان (پشتون)داده شده بودند که این را میشود یك نوع آسیبی بحساب آورد که از طرف دستگاههای شاهی بالای مردم تعمیل میگردید و همچنان افراط گرایی های قبیله بر تری مقابل اقوام زیر ستم افغانستان . چنانچه در مدت چهل سال از دوره پادشاهی محمد ظاهر شاه مردمان ولایات شرقی و جنوبی افغانستان از خدمت زیر بیرق افغانستان معاف بودند و فرزندان این قبایل از تیراو مهمند وزیرستان و خوست و غیره مناطق همجوار در لیسه های شبانه

[170] چشم دید مولف

رحمان بابا و خوشحال خان تعلیم ،جامه . لباس دریافت کرده و اعاشه شده و وقتی از این لیسه ها فارغ میشدند برای تحصیلات عالی به دانشگاه کابل و از طریق بورسیه های دولتی بطور فوق العاده به روسیه و کشور های سوسیالستی اعزام میشدند . (مولف)

3.آسیب شناسی افغانستان در مسیر سده بیستم

(به قربانیانیکه عمر ها در محرومیت و حلقه های متداوم فقر، بیماری و بی سوادی نگهداری شده اند)

غلام حضرت کوشان

آنچه که در زیر آورده میشود خلصی از مجموعۀ کتابیست که بنام سرگذشت ملت مظلوم توسط شادروان غلام حضرت کوشان تالیف شده است.

اقوام کثیر ملت ما مکلفیت های ملی خود را مثل پُشك (خدمت عسکری زیر بیرق) مالیه و عوارض کشت وزراعت ، محصول مال التجارة و محصول مواشی و نیز خدمات تحمیلی اجباری را صابرانه بدون اینکه در ظرف یکصد سال آسیب شناسی شده باشند ، بدوش کشیده اند . در پروش گوسفندان قره قل ، کشت پنبه ، لبلبو ، حبوبات از قبیل گندم جو ، جوار ، برنج ، زغر کنجد و بافتن الیاف و مفروشات از قبیل قالین گلیم ، شال و سایر تولیدات با مشقت به دشت و صحراه بسر بردهه اند . ولی حاصل رنج و زحمت و محنت شان را یك خانوادهۀ مسلط و عمداً یك قوم مسلح حاضر باش آن خانواده و اربابان قدرت مفت و رایگان برده و خورده اندوزمین زراعتی پدری و ما یملك زرخرید آبا و اجداد شان بدیگران داده شده و خود شان را دهقان زمین خودشان و سرایبان سرا و خانۀ خود شان ساخته اند . در چنین عهدی اطفال اقوام کثیر در ولایات دور دست کشور روی مکتب و معلم را ندیده و پنسل وبرس دندان را نمی شناختند . پدران و مادران شان در روشنایی دود آلوده چراغ چوب با حیوانات شان در یك مغاره بسر می بردندو در تمام عمر جز دو یا سه لباس کرباس خود

بافت و چین کهنه میراث پدر پوشیدنی دیگری میسر شان نبود . این خانوار ها در صحراه ها از آب های استاده باران و برف که آلوده به انواع مکروب های واگیر و همه جا گیر بود با حیوانات شان استفاده میکردند .

اما در تمام مملکت یك خانواده کثیر الاعضا بر همه نفوس کشور چنان مسلط بود که قسمت اعظم خوراك ،پوشاك و بوت و کلاه و نیکتایی و کفو کالر و دریشی و عطر شان توسط سفارتخانه های وطن در خارج خریداری و به طیاره بکابل می آمد . گذشته از آن اقوام جنوبی که محمد نادر شاه را در استقرار سلطنت و بر انداختن امیر حبیب الله خان کلکانی البته به رهبری دولت انگلیس یاری رسانده بودند ، این اقوام از تمام عوارضاتیکه بالای سایر ملت از قبیل پشك عسکری و خدمت زیر بیرق ، خدمات اجباری (بیگاری) پرداخت مالیه زمین و عواید تجاری معاف بوده و به آن تمکین نمیکردند این اقوام که خود شان را همیشه فخر افغان خوانده اند حتی ، تذکره تابعیت ،نمیگرفتند و مالکان اصلی زمین ها و خانه هایی را که غصب کرده بودند به حکم خود می کشتند .

باوجود این آسیب های کشنده وبی عدالتی های مستمر سایر مردمان کشور هرگز شرف و عزت ملی خود را به معامله وفروش قرار ندادند . باوجود داشتن محاکم متعبر و وزارت های عدلیه و قوهِ قضائیه و مدعی العموم(سارنوالی) ، مگر آنچه برای عامهۀ مردم میسر نمیشد عدالت بود . ولی این ملت غیور وصبور که همۀ این آسیب ها را با شکیبایی ژرفی تحمل میکردند هرگز به کشور و مردم شان غذر و خیانت نکردند .

یکی از بلاهایی اساسی ایکه مردم عام به آن رو برو بود ، علاوه از بلای بیسوادی که ارباب قدرت چنان میخواستند انحصار طبع و نشر به دولت بود . مطابع همه به دولت تعلق داشت . و از این سبب حقایق که مثل کارد کند بر گلوی خلق میگذشت ثبت و اظهار شده نمیتوانست . به عنوان مثال فقط یك ورق کتابچه یادداشت مرحوم «عبدالرحمن لودین کبریت »،سبب شد که وی کشته شود . و کتاب افغانستان در مسیر تاریخ تالیف مرحوم میر غلام محمد غبار تا آخر سلطنت و جمهوریت محبوس ماند . اولی در زمان شاه محمد نادر صورت گرفت و دومی تا آخر سلطنت شاه محمد ظاهر و جمهوریت سردار محمد داود . نتیجه و آخر کار هر دو دستگاه یکسان بود . در زوال سلطنت وسرنگونی جمهوریت قلابی خانوادۀ بر سر اقتدار هر دو به سرنوشت محتوم خود مبتلا گردید . نتیجه و آخر کار هر دو

دستگاه یکسان بود . در زوال سلطنت و سرنگونی جمهوریت حتی یك فرد ملت و حتی قوم و قبیلهٔ خود شان به طرفداری بر نخاست . هر دو مقام بدست کسانی واژگون گردید که پرورده دامان خود سلطان و رئیس جمهور بودند - شاگردان مکتب رحمن بابا و خوشحال خان ختك ومنصب داران تحصیل کرده (این دو مکتب) در اتحاد شوروی . همه دوستان سلطنت و جمهوریت سوگند وفا داری به تولواك و رهبر یاد کرده بودند . خواب غفلت و عشرت چنان بر خانواده سلطنتی طاری بود که فقط در یك شب همه اعضا بدام سقوط غلطیدند و به چنگال اهریمن بی خدایان اسیر شدند . [171]

4.آسیب شناسی دوره محمدنادر شاه و شروع صدارت سردار محمد هاشم خان در ابتدای سلطنت محمد ظاهر شاه

5.آسیب های فرهنگی حکومت نادرشاه

در زمان نادر شاه یك دوره تکفیر و تعزیر روشنفکران در کشور شروع شد ه و جریده رسمی اصلاح که بعوض روزنامه پر تیراژ و پرطرفدار انیس جا باز کرده بود در یکی از شماره های خود نوشت :«یك حکومت صحیح میتواند طبایع مردم را تغییر دهد . . .» در چنین محیط اداری طبیعتاً حکومت افغانستان تمام مدارس و انجمن و جریده زنان را معدوم نمود ، و محصلات افغانی را از ترکیه به افغانستان احضار کرد . (چنانچه در زمان شاه امان الله طبق قانون اساسی ۱۹۲۸م تحصیل دختران نیز مانند پسران تا درجه ابتدایی اجباری شد . با وجود محدود بودن تعداد مکاتب چند صد دانش آموز جهت تحصیل به کشورهای روسیه، آلمان، فرانسه، ایتالیا ، ترکیه اعزام شدند ، و تعداد از دختران نیز جهت تحصیل به کشور ترکیه فرستاده شدند . اولین گروه دخترانی که برای ادامه تحصیل در رشته پرستاری به خارج کشور

[171] کوشان غلام حضرت، «افغانستان در مسیر سدهٔ بیست یا سرگذشت ملت مظلوم»،(مقالات مولف و گفتار های شادروان دکتور عبدالمجید وزیر سابق و نوشته های از یک تعداد از نویسندگان برجسته کشور،چاپ امریکن ایسوسویشن، سال 1999،پیشگفتار مولف از ص 1تا 9.

اعزام شدند آنها پانزده نفر بودند که به استانبول سفر کردند . وزارت معارف عصرامانی ،برنامه‌ای برای ایجاد و گسترش مدارس دختران و تغییرات در سیستم و اصول آموزش قدیم با یك حرکت جدید در کشور هماهنگ نمود . جریده هفتگی به نام ارشادالنسوان در سال ۱۳۰۰ هـ ش ۱۹۲۱م به نشرات هفتگی اش آغاز نمود . [172] نادر شاه ، امر نمود که آینده در مطبوعات افغانی عکس هیچ افغانی ای سر برهنه چاپ نشود . حتی عکس های سر برهنه قبلی به همکاری عبدالغفور برشنا (رسام دولتی)آن عکس ها با کلاه مرسومه پوشانیده شود» و هاکذا تمام مراسم ارتجاعی و خرافاتی زنده گردیده و تشویق شد .

6.ترور شخصیت های سیاسی توسط نادر شاه

در تاریخ 16 عقرب 1311(1933) نادر شاه غلام نبی خان چرخی یکی از شخصیت های ذینفوذ ملی را در ارگ شاهی به فجیع ترین وجه کشت یعنی که چنواری کرد (توسط قنداق تفنگ و سربازان متعدد آنقدر به سر و دست و پایش کوبیدند تا جان داد) .یك روز بعد این فاجعه را جریده رسمی اصلاح در شماره 82 تاریخی 17 عقرب به اطلاع مردم افغانستان رساند :«***این مرد قاتل و عیاش و فاسد و قاچاق بر ودزد بود .***» یك روز بعد تر در شماره 83مورخ 18عقرب اصلاح باز نوشت :«اعلیحضرت بعد از کشتن غلام نبی، مجلس در صدارت از وزرا ، معین ها ، مجلس شورا و اعیان و جمعیت العلما تشکیل و سبب کشتن غلام نبی چرخی را طرح فرمود . مجلس تصدیق و عریضه تقدیم کرد و نوشت که از اوراق ملحوظهٔ مجلس خیانتهای سابقه و لاحقه اش به ثبوت پیوست . مجازاتیکه اعلیحضرت به او داده اند موجبات مزید تشکرات عموم اهالی را فراهم ساخته، ما هم (از)صمیمانه ترین جامعه خواهی اعلیحضرت تشکر میکنیم .» یعنی که کابینه افغانستان تمام فجایعی را که نادر خان انجام میداد بعد از اجرای عمل تصویب مینمود و مسؤلیت تاریخی را به عهده میگرفت . [173]

---

172 حبیب اسد الله ،کاندیدای اکادمیسین ، دوره امانی،۱۳٦۸ ، کابل ص مقدمه؛ همان ، دوره امانی، ص۱۰.

173 غبار میر غلام محمد ، افغانستان در مسیر تاریخ ، جلد: دوم ، تاریخ تحریر 1352(1973)شهر:کابل، تاریخ طبع:جون (1999)،1378 هج ویرجینیا، ایالات متحده امریکا ، ناشر حشمت خلیل غبار، ص 63.

در رابطه به قتل غلام نبی خان چرخی از قول دگروال سراج الدین خان غوربندی که در آن زمان در ارگ از جمله درجه دار های امنیتی بوده که خود ناظر بر کشته شدن غلام نبی خان بوده است نقل میکند که غلام نبی خان چرخی را نادر خان طلب کرد و در صحن ارگ رو بروی حیاط کاخ دلکشا هر دو خیلی باهم به زبان خارجی صحبت کردند بعد نادر خان با برافروختگی به فارسی خطاب به غلام نبی خان گفت خائن ! غلام نبی خان بستهٔ از اسناد را از جیب لباس عسکری اش کشید و بر روی نادر خان زد و گفت :خائن تو هستی یا من به این اسناد نگاه کن بعد معلوم خواهد شد که کدام ما خائن هستیم ! بعد نادر شاه به فرمانده امنیتی ارگ امر کرد که بزنیدش تا بمیرد و دفعتاً او را با قنداق و برچه زیر حملات و ضربات کشنده گرفتند تا جان داد .

در 22 سنبله 1312 (1923) در ذیل یك کشتار دسته جمعی حکومت یك نفر میرزا مهدیخان نام نیز کشته شد . خویشاوند نزدیك مقتول محمد ایوب خان وزیر مالیه وقت بود که از ترس هاشم خان صدر اعظم کشته شدن او را در مجلس وزرا امضا نمود ، ولی همین که وزیر در مراسم فاتحه خوانی این خویشاوند خود اشتراك نمود مورد عتاب صدر اعظم قرار گرفته و از خدمات دولتی طرد شد تا بمرد . در حقیقت مظهر قدرت کابینه صدر اعظم هاشم خان و دو برادرش شاه محمود خان و شاه ولی خان بود که روشنفکران آن عصر آنها را بکنایه اقانیم ثلاثه میخواندند . بنا بر معروف سید شریف خان سر یاور نادر شاه و از افسران تحصیل کرده مکتب حربی کابل بود که از مادر چترالی زایده شده بود و کاکای مادرش الله نواز خان مولتانی بود . سید شریف خان از دشمنان جدی رژیم امانیه و جوانان افغانستان بوده و در دربار نادر خان ، وظیفه جلادی را نیز پیش می برد و همان روز غلام نبی خان چرخی توسط همین شخص و یارانش در زیر قنداغ تفنگ جان داد و همین سید شریف خان کسی بود که به اشاره نادر خان ریسمان دار را در گلوی محمد ولی خان انداخت و در شکنجه عبدالخالق خان یکی از رجال معروف سهم گرفت . نادر خان در 23 سنبلهٔ 1312 سال (1933) به این مرد امر کرد تا محمد ولی خان را با چند نفر دیگر (غلام جیلانی خان چرخی ، جنرال شیر محمد خان چرخی ، فقیر محمد خان و میرزا محمد مهدی خان)را در کنار دهمزنگ بدار اویختند . محمد ولی خان در حینیکه حلقه دار را محمد شریف سابق الذکر به گردنش انداخت گفت که :«به نادر خان بگوئید که اگر تو هزار آدم مثل مرا بکشی ، باز هم روزی رسیدنی است که ملت افغانستان ماهیت اصلی ترا خواهد شناخت ، و حساب خود را

خواهد گرفت .» بعداً فقیر احمد خان رئیس جنگلات را که جوان تحصیل کرده و جزء حلقه سیاسی میر سید قاسم خان بود .سایر اعضای خانواده مقتولین را در زندانهای کوتوالی و ارگ افگندند که اکثر شان در آن جا جان دادند .[174]

شادروان غبار میگوید : «من بچشم خویش در محابس کابل جوانانی را دیدم که در خانواده های اشراف خدمت کرده بودند وبه گناه اینکه خانم بر ایشان متغیر گردیده و به قوماندانی کوتوالی آنان را متهم معرفی کرده که سالها و بدون محاکمه و تحقیق در حبس بودند .یکی از این دژخیمان طره باز خان قوماندان امنیه کابل و عبدال وزیر آبادی ، مامور امنیه کابل ، سراج الدین گردیزی زندان بان ارگ سلطنتی ، عبدالقادر لهوگری کوتوال قندهار ، یوسف هراتی کوتوال فراه ، نثار احمد لوگری زندان بان سرای موتی ، عبدالغنی خان قلعه بیگی ارگ و امثال ایشان در سرتاسر افغانستان، در برابر محبوسین سیاسی و جزائی ، گنهکار و بیگناه مرتکب اعمالی شدند که هیتلریها در برابر یهودیها انجام نداده بودند .

نادر شاه در همان ورود بکابل در خزان(1929)جنرال پیشین ،بیك خان ، میرزا محمد اکبر خان ، امرالدین خان ،عبدالطیف خان کوهاتی ، عیسی خان قلعه سفیدی ، تازه گلخان لوگری ، سلطان محمد خان مرادخانی ،محمد حکیم خان چهاردهی ،و الله احمد خان کندك مشر احتیاط ، دوست محمد خان غند مشر پغمانی و سید محمد خان کندك مشر قندهاری را بدون محاکمه گلوله باران کرد .در شماره 8 مورخ 23 قوس 1308 جریده اصلاح این خبر ها را دو ماه بعد از جلوس نادر شاه به نشر سپارید .[175]

---

174 غبار ، همان اثر پیشین ، صص68 و60.

175 غبار ، ماخذ پیشین ، ص61.

7.آسیب پذیری مردم پروان از حکومت نادرشاه

نادر شاه اراده داشت تا هیچ قومی را در افغانستان اعم از سلحشوران و روشنفکران مجال ضدیدت با ارادهٔ مطلق العنان خودش و با مخالفت با سیاست استعماری انگلیس ندهد . او برای بر آورده شدن منظورش از ایجاد نفاق بین الاقوامی افغانستان و تولید دشمنی با مردم کشور قرار داد (چیزی که در سده بیست و یکم دولت های افغانستان در سی و اند سال اخیر در بین مردم این نفاق را جامع و گسترده ساخته است به حدی که یکی خون دیگری را حاضر شدند در راه این نفاق و یا برتری های قومی بریزاند .)نادر شاه این سیاست را مورد عمل قرار داد ، چنانکه در حمله بکابل یك تعداد از خوانین پکتیائی را به اغتنام و تاراج داخلی کابل وا داشت و از صعوبت زندگی این مردم سوء استفاده سیاسی نمود . این ها نیز بعد از استیلا بکابل، خزاین ارگ سلطنتی را به یغما بردند و در حالیکه (امیر حبیب الله کلکانی)تنها یکنفر سپاهی او به دوکانی دستبرد نمود، ولی سید حسین یکی از فرماندهان او گوش اورا بدیوار دکان میخکوب نمود .از آن پس دارئی هیچکس به تاراج نرفت مگر آنکه رسماً مصادره میشد .

شاه با دادن مراتب نظامی به عدهٔ از خوانین پکتیا و هم مستثنی شمردن مردم پکتیا از قرعهٔ عسکری و خدمت زیر پرچم سیاست تفرقه افگنی و تبعیض خود را آغاز کرد .چون تا آن زمان اردویی افراز نشده بود شاه مجبور بود به ملیشه های قومی پکتیا میدان دهد و یا اینکه طبیعتاً چنین چیزی را میخواست و از همین سبب امتیازات زیادی را به این قوم دریغ نکرد .

وقتیکه نادر شاه به تکیه قوتهای ملیشه اقوام پکتیا کابل را اشغال کرد حبیب الله کلکانی فرار کرد بعضی رفقای مشکوك معیت او ، امیر حبیب الله را به تسلیم واداشتند و امیر جبیب الله کلکانی در اثر یك غدر فاحش در کابل از جانب نادر شاه اعدام شد که از آن تاریخ به بعد بنام نادر غدار مسمّی شد . حکومت ظاهراً عفو عمومی اعلان کرد و با مردم کاپیسا و پروان راه مدارا پیش گرفت اما همینکه نادر شاه خود را استقرار بخشید یك نقشه خطرناکی جهت سرکوبی مردم کاپیسا وپروان طرح کرد تا به آن بهانه حکومت بتواند سر کوب خود را آغاز نماید . هنوز سال 1308تمام نشده بود که یك نقشهٔ خطرناك برای عملی ساختن سرکوبی مردم کوهدامن طرح شد .دولت نادر هیئتی را به ریاست میرزا محمد یعقوب خان والی کابل و قوماندانی عبدالوکیل خان نائب سالار نورستانی به کوهدامن فرستاد .این شخص فشار

سختی بالای مردم کوهدامن وارد و به جمع کردن اسلحه و پول شروع کردند و به مردم پروان فهماند که عفو عمومی که از جانب نادر شاه اعلان شده بود بازی کودکانه ای بیش نبوده است . درهمین وقت حکومت از طرف 125 نفر بشمول ارکان حکومت بچه سقاوی (امیر حبیب الله کلکانی که متأسفانه تاریخ نویس شهیر نیز با استعمال کلمه بچه سقاو خواسته است شأن او را با نشان دادن کنیتش یعنی (پسر سقاو) پیشه سقاوی را پست نشان میدهد که از شأن یك تاریخ نویس روشنفکر بعید است ، غافل از اینکه سقاوی یك پیشه شریف بوده و خانواده عبدالمطلب یا بنی هاشم که پیامبر بزرگ اسلام جزء همین خانواده است ،وظیفه داشتند تا حجاج را در حین مراسم تشریق و مناسك حج ،از آب ،چاه زمزم سیر آب نمایند (مولف))از قبیل عطا محمد خان کوهستانی والی سقوی بلخ ، میربا با صاحب چارکاری والی سقوی قطغن و بدخشان ،خواجه میر علم خان برادر وزیر داخله سقوی و امثالهم را به دسیسه عریضه ای گرفت که گویا محمد ولی خان وکیل شاه امان الله در اغتشاش سقوی دست داشته است ، حکومت ناد شاهی ،او را محبوس و محاکمه و بالاخره اعدام نمود .

در تابستان 1309هـ (1930)مردم کلکان در برابر فشار حکومت نظامی قیام و تقریباً 600 نفر مسلح بالای عسکر محافظ و حکومت محلی کوهدامن حمله کردند . . از کابل سید عبدالله شاجی و عبدالوکیل خان نائب سالار با یکدسته عسکر سوق گردید و در جنگی که واقع شد ، نائب سالار کشته و شاجی فراری گردید . به امر نادر شاه منارۀ یادگاری بنام عبدالوکیل خان در دهمزنگ ساخته شد . و آنطور نشان داده شد ،گویا اینکه در یك جهاد با خارجیان شهید شده باشد . متعاقباً جنرال محمد غوث خان با قوای تازه رسید . در عرض راه ها قلعه های مردم را آتش زد و اسرا را از برجهای بلند به زمین پرتاب کرد . تا این وقت محمد گلخان مهمند وزیر داخله به عنوان رئیس تنظیمیه شمالی رسیده بود اسد 1309 .او به سنّت امیر عبدالرحمان خانی لشکر های عشری (چور) مخصوصاً از ولایت پکتیا که از طرف شاه جی تنظیم و بطرف شمال سوق گردید طوریکه جریده اصلاح در شماره های اسد 1309 خویش نوشت :تعداد لشکر های حشری از اقوام احمد زایی، کروخیل،جاجی ، منگل ، طوطی خیل وزیری ، وردك ، میدان و تگاو که بر بیست و پنج هزار تفنگدار بالغ میشد واین غیر از قوای منظم دولتی بود .

در اینجا مورخ شهیر شاد روان غبار می پرسد :***آیا وظیفه محمد گل خان مهمند واین قوای بزرگ نظامی و حشری در ولایت کاپیسا و پروان چه بود ؟ و آیا الله نواز خان هندوستانی یاور شاه و فیض محمد خان زکریا وزیر امور خارجه که شخصاً از کابل به قلعه مراد بیك مرکز محمد گل خان مهمند رفته و بر میگشتند چه هدایات سرّی و شفاهی به محمد گل خان میدادند ؟*** جواب این سوال را محمد گل خان مهمند درین ولایت بوضوح میدهد و آن اینکه :

قیام کلکانی ها و داود زائیهای کوهدامن در سرطان 1309 (1931)بعمل آمد ، محمد گل خان در 2 اسد سال مذکور بریاست آن ولایت گماشته شد او به اتکا به قوای بیست هزار نفری حشری و یك فرقهٔ منظم عسکری و توپخانه دولتی در پروان و کاپیسا دست به عملیاتی زد که دریك کشور فتح شدهٔ خارجی هم مجاز نیست ؟ محمد گلخان دراین ولایت قیافت یك مارشال فاتحی بخود گرفته در کمال تکبرو بیگانگی بمردم با پیش آمد و روش دشمنانه و وحشیانه نمود . او قوای حشری و نظامی را در تاراج خانه ها ، انهدام دیوار باغها ، احراق قلعه ها بگماشته و خود از شکنجه ولت و کوب واهانت مردم (امم از قیام کنندگان و مطیع دولت)فروگذار نکرد . او از قیام کننده جان و از مطیع مال ، انکار کننده را چوب میزد و دشنام میداد و حتی تهدید به احضار زنش در مجلس عام مینمود . در خانه های که تلاشی میشد و اسلحه و پول بدست نمی آمد زنان خانواده تهدید به فرو بردن سوزن در پستان شان میشد . با این روش تا زمستان 1309 (1931) (طبق اطلاع شماره 51 مورخ دلو روزنامه دولتی اصلاح)محمد گلخان مهمند از مردم کاپیسا و پروان 337 تفنگ 170 تفنگچه و 39380دانه طلا و 149201سکه نقره بیرون کشید و بکابل تقدیم کرد ، البته آنچه را که قوای حشر و نظامی برای خود گرفته بودند داخل این حساب نیست . این تنها نبود . محمدگلخان (طبق خبرشماره سابق الذکر اصلاح) پانزده نفر را در هر ولایت بحکم شخص خود اعدام نمود و 617 نفر را زنجیر پیچ بکابل فرستاد 3600 نفر را محکوم به اعمال شاقه نموده سرکهای ولایت حتی راه پنجشیر را تا کوتل خاواك بالای ایشان ساخت و هفت کندك عسکر از ایشان استخدام و در خارج از محل اعزام نمود . . . طبق خبر همین شماره اصلاح قسمتی از شهر چهاریکار که مرکز تجارتی و اداری آن ولایت بود به آتش کشید و همچنین او سرای خواجه مرکز کوهدامن را تماماً محرق و ویران ساخت این در حالی بوقوع پیوسته بود که قبلاً ششصد گروگان از این مردم گرفته و بکابل فرستاده بود . او در هر قسمتی از ولایت

پروان و کاپیسا چند چند خانواده پکتیائی را بالای خانه و زمین های مردمان محلی جبراً اسکان دادند (تا مناطق رفته رفته افغانیزه شود) در این جا بجائی جدید بهترین اراضی مردم را بایشان عطا نمود ، تا آشتی را بین این دو ولایت ممتنع سازد .

روش ها ایکه در بالا ذکر شد مخصوص حالت صلح ،محمد گلخان ،بود واما در حالت جنگ طوریکه شماره های دولتی جریده دولتی اصلاح مورخ سال 1309 (1931)منتشر میساخت ، محمد گلخان نه تنها خانه های قیام کنندگان و مغلوب شدگان فراری را آتش میزد ، بلکه دهات معمور را نیز محترق میساخت چنانکه چهار قریه کلکان را آتش زد و قلعه ها را بگلوله توپ بست .جراید اخیر هندی (مثلاً جریده همت)با رضایت خاطر از آتش زدن قریه های چهار گانه کلکان تذکر میدادند .جریده اصلاح نوشت یکنفر باغی بنام عمراخان در مقاتله کوه خواجه سیاران چهار یکار کشته شد ه ملك سلطان محمد خان "درنامه" مردهٔ مقتول را در خاك دفن نمود . سلطان محمد مذکور به جرم اینکه مرده یکنفر باغی حکومت را دفن کرده بود ، تعقیب و خانهٔ او آتش زده شده و مردهٔ عمراخان را نیز از قبر کشیدند و بحضور رئیس تنظیمیه (محمد گلخان) آوردند محمد گل خان امر نمود که سر های کشته شدگان را از تن جدا وبدر بار کابل بفرستند .[176]

محمد گلخان با این اعمال دور از کرامت انسانی و حقوق هموطنی در حالیکه ادعای وحدت ملی را نیز در کله می پرورانید به عنف کارهایی را کرد که دشمنان خراسان در سال 600 هجری توسط چنگیز دربلاد بلخ و بامیان و مرو و سایر نقاط خراسان بزرگ تحت استیلای سلطان محمد خوارزمشاه آنجام شد . از بیانات فوق که کارکرد های دولت نادر غدار و بیرحم را با تبانی مزدوران سرشپرده اش محمد گلخان مهمند و سایر ایادیهای او به این نتیجه میرسیم که اگر هر ورق از تاریخ آغشته بخون این سرزمن گردانده شود جنایات این تشنه به خون های مردم شریف ما که توسط اقوام پکتیایی در آن وقت صورت گرفته بود و تا هنوز که یکصد سال از همان تاریخ گذشته است باوجود انقلابات و پیشرفت های جامعه افغانستان ، شور بختانه هنوز هم بی رحمی و قساوت این اقوام بیرحم در شمال

[176] غبار ، افغانستان در مسیر تاریخ ، ج: دوم ، پیشین ،صص 62 به بعد.

کشور از نشانی همان اقوام اما با کسوت پاکستانی و طالبانی و داعشی، در ولایات شمال ، بدخشان ، قندز ، بغلان ، سمنگان ، سرپل و میمنه همان کار هایی را می کنند که سلف شان محمد گل خان مهمند در یکصد سال قبل در برابر این ملت غیور انجام داده بود .

غبار در جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ علاوه میکند :رویهمرفته روش محمد گلخان در کوهدامن و کوهستان همان نتایجی را (که نادر شاه میخواست) داد .یعنی اول مردم دلیر پروان و کوهستان را که در تاریخ قرن نزدهم (به رهبری میر مسجدی خان و سایر مجاهدان سر بکف در راه دفاع از استقلال کشور بمقابل امپراطوری بریتانیا کانون بزرگ و با افتخاری محسوب بود سرکوب گردید . دوم نفاق و خصومت بین مردم افغانستان را که هدف یگانه دشمن بود در این حادثه عملاً بمیان آمد . یعنی مردمان کاپیسا و پروان تمام تعدی نسبت بخود را از حشریهای مردم پکتیا دانستند ، و نسبت به آنان کینه سختی در دل گرفتند (که ما حصل کنش های وزیر محمد گلخان ،که ارادهٔ فاشیستی شاه نادر، را که از طریق پکتیا و مردمان پکتیایی زمام کشور را به ناحق و به عنف بدست آورده بود ، مانند آتش پنبه در سراسر کشور به زبانه در آورد که در آن ملت غیور و مردم افغانستان تر و خشك یکجا در این آتش سوختند .(مولف)) خصوصاً که محمد گل خان خودش را (بحق) و یا ناحق نماینده (افغانان)= پشتو زبانان کشور جلوه میداد؛ سوم :دولت نوایجاد نادر شاه با دشمنی عمدی از مردم کشور مبتلا و در مقابل سیاست استعماری تنها و لهذا مجبور به سازش بیشتر با استعمار گرید . غبار اذعان میدارد که باید قبول نمود که دول بزرگ استعماری در ممالك کوچك مستقل و مد نظر خود ابداً خواستار موجودیت یك دولت صادق و قوی و دانشمند ملی نیستند زیرا چنین دولتی بنفع کشور خودش کار میکند نه به نفع دولت خارجی . در حالیکه از وجود یك دولت ضعیف و جاهل و یا خاین (نظیر دولت نادر خان و حکومت سردار محمد هاشم خان و پسران محمد یوسف مصاحب دیردونی الاصل(مولف)) ، به نحو سهل تر میتوانند سوء استفاده نمایند . به قول غبار یك دولت استعماری (از قبیل انگلیس و سایر کشور های استعماری)چگونه میتواند بیك «دولت دوست»اعتماد ابدی نماید مگر آنکه او را همیشه ناتوان و مشغول در داخل خودش نگهدارد و از ضعف و ترس او بنفع خویش استفاده بیشتری نماید . بهمین سبب است که استعمار قدیم و جدید در کشور های شرق قوتهای ملی را می کوبند مگر در موقع استثنائی وآنهم در مقابل رقیب استعماری دیگری آنها را تقویه مینمایند .

در مورد توانایی ها و شخصیت محمد گل خان مهمند شادروان غبار اینطور اذعان میدارد که : «در هر حال آیا محمد گلخان مهمند در این نقشی که(برای تباهی ابنای وطن در اکثر قسمت های وطن بازی کرد) و ولایاتی را بر انداخت ، مستشعر بود که مورد استعمال دیگری قرار گرفته است؟ و یا اینکه اصلاً خودش شریك طراحان نقشه بشمار میرفت ؟در هر دو صورت جواب قاطع در دست نیست جز اینکه میدانیم محمد گلخان شخص تحصیل کرده و ناطق و نویسنده و در عین حال یك مرد متعصب قبیله وی بود که تعصب نژادی و زبانی را بکمال داشت . در سیاست داخلی نیز آدم ارتجاعی بودو با تحولات انقلابی ضدیت داشت . محمد گل خان در شجاعت حتی تهور تظاهر مینمود . اما ترحم واغماض را که مردان شجاع میداشته باشند هرگز نداشت چرا که نسل شجاعان در برابر اقویای متجاوز دفاع و مقاومت مینمایند ، و در مقابل ضعفا بخشندگی و کرامت داشتند . و همچنان در برابر ضعفا وزیر دستان از ظلم وقساوت اجتناب میکردند . زمانیکه (این مرد شیاد تبهکاریها و قتل و کشتار و ویرانگری خود را در وادی پروان و کاپیسا خاتمه یافته دانست در نزد محمد نادر شاه به کابل عودت کرد که جریده رسمی اصلاح آن را چنین روایت وانتشار داده است) :جریده دولتی اصلاح عرض شفاهی محمدگلخان را به شاه چنین نقل میکند « . . . به عموم نقاط شمالی اعم از مناطق اغتشاشی کوهدامن ، امن و سکوت کامل رو داده است . . . اهالی سمت شمالی از این عملیات مسالمت کارانهٔ حکومت و مخصوصاً مراحم اعلیحضرت یقین و قناعت کلی حاصل نمودند که اعلیحضرت نه تنها پادشاه و حکمدار عادل افغانستان هستند ، بلکه سمت یك پدر بزرگوار و مهربان را بر قاطبهٔ ملت عزیز خود دارند . . . » این بیانیه در زمانی ایراد شد ه که صد ها نفر یرغمل و محبوس کوهدامن و کوهستان در کابل (در حبس) نفس می شمردند و ده نفر از این مردم یکی پی دیگری به امر شاه اعدام میشدند . که جریده اصلاح از تعداد اعدام شدگان وقتاً فوقتاً گزارش های را به نشر میرسانید (در شماره حوت 1308 پنجاه و یك نفراز مردم شمالی در یك روز در کابل اعدام شدند ؛در سرطان 1309 هفده نفر از مردم شمالی در چمن کابل اعدام شدند الی خبر اعدامهای مکرر) .

دولت نادر شاهی ارمغانهای منفوری را با خود آورد که از آنجمله کلمه «رعایا و برایای شاهانه »است در جای کلمه مردم و ملت . [177]

177 غبار ، ماخذ پیشین ، ص73.

8.دولت نادر شاه و مردم ولایات شمال

حکومت نادر شاه در صدد ایجاد تفرقه و خصومت بین مردم ولایات کشوربود، به زودی بهانه ای بدست آورد تاولایات شمالی و جنوبی مملکت را بگردن هم اندازند . این بهانه را ماجراجویی یکنفر مهاجر بدست داد . وآن اینکه ابراهیم بیك لقی که از مهاجرین ترکمن های ماورای آمودریا ، از همکاران پادشاه بخارا و جزء مخالفین شوروی بعد از زوال امارت بخارا به افغانستان هجرت نمود . درهنگام جلوس نادر شاه در سال 1920، نامبرده بنام استحصال بیعت مردمان ترکمان در ولایت قطغن فرستاده شد . ابراهیم در قطغن به شکل مرموزی داخل فعالیت شدٰ و باز به ولایت میمنه رفت و با ((خلیفه قزل ایاق)) پیشوای روحانی ترکمانان مشغول مفاهمه گردیدٰ تفاهم ایند و نفر در سرحدات شمالی کشور مخصوصاً چپاول های ابراهیم که یك ((باسمه چی)) معروف بود از جون 1930 ببعد شوروی را متغییر ساخت تا جایکه به علاوه پروتست هاٰ عساکر شوروی به عبور جیحون به مقابله با ابراهیم بیك پیشامدند این وقت تیرگی مناسبات دولتین باوج خود رسید در همین سال بود که میرهاشمخان جنرال قونسل افغانی در تاشکندٰ هنگامیکه از مشهد بتاشکند برمیگشت 20 میل از سرحد شوروی گذشته بود که توسط راننده روسی خود با چکش آهنین کشته شد (شب 14 نوامبر) .

ابراهیم تقریباً هفتصد سواره مسلح با تفنگ های پنج تیر و یازده تیر داشت خودش یك مرد قوی پیکر میانه قامت گندم گون خوش سیما بودٰ و تازه تار های نقرئین در ریش سیاه و غلوی او افتاده بود این آدم کم سخن در راهی که اختیار کرده بود ثبات و عناد داشت وقتیکه حکومت افغانستان ظاهراً برای جلوگیری از سوء تفاهم با شوروی در صدد خاموش کردن ماجرا جوئی ابراهیم بیك برآمد حکومت افغانستان نیز بیرق مخالفت بلند نمود او تقریباً بیست نفر از مامورین حبیب الله کلکانی را که بعداز جلوس نادر شاه در میمنه محبوس شده بودند با قوت از محبس رها کرد از قبیل محمد عمر خانٰ محمد سرور خانٰ پاینده محمد خان قوماندان و غیرهٰ حاکم محلی میمنه محمد عمر خان چرخی با محمد محسن خان و چند نفر دیگر مقاومت نتوانسته به شهر مزارشریف، فرار کردند .

رئیس تنظیمیه ولایت بلخ (میرزا محمد یعقوبخان والی کابل) به عجله توسط میرزا محمد قاسم خان مزاری راه مذاکره و مفاهمه با خلیفه قزل اباق که از مخالفین جدی رژیم امانیه بود باز کرده و موفق شد که ابراهیم بیك حاضر شدن بشهر مزارشریف را به غرض مذاکره با رئیس تنظیمه قبول نماید اینست که نامبرده با هفت صد سوار مسلح خود در شب اول حمل وارد بلخ گردید حکومت در موضع تخته پل ازو حفاظت مینمود افسران حکومت در عقب او اسب میراندند و ششصد و پنجاه سوار دیگر عقب و جناحین ابراهیم بیك را از فاصله دوری نگهبانی میکردند قوماندان عمومی اتم بیك بود ابراهیم بیك در این ملاقات و حرکت یك کلمه بر زبان نراند جز آنکه از آب و هوا مختصر صحبتی بمیان آمد در نزدیکی شهر مزارشریف، بیك بدون آنکه داخل شهر شود از جبهه شمال روی شرق شهر نهاد زیرا باغ وسیع عطا محمد خان فرقه مشر واقع دروازه تاشقرغان برای بود و باش معین شده بود این باغ مشجر بزرگ در وسط خود صفه فراخی داشت که از پنجه چنار های کهنسالی محاط شده بود روی صفه سایه بان وسیعی برای مجلس و در گوشه صفه خیمه خوابی برای ابراهیم بیگ تهیه شده بود و سایر خیمه ها در اطراف صفه فرار داشت این باغ را پر نمودند وقتیکه نماز جماعت شروع شد اتم بیگ بدون ادای نماز از ابراهیم بیك تمام جهات اربعه باغ را از پاسبانان پر نمودند و از او پاسداری میشد و ابراهیم بیگ شخصاً وظیفه امامت را در نماز به عهده گرفته بود .

این وقت فرقه مشر محمد کاظم خان از جانب رئیس تنظیمه پیام خوشامدی آورد ، و عده ملاقات را به فردا داد ابراهیم بیگ تشکر کرد و گفت ((بین دوستان و برادران هم بعضاً نزاع و اشتباهی رخ میدهد اما در نتیجه دوستی را محکمتر مینماید .)) متعاقباً طعام مکلفی چیده و چراغهای گیسی گذاشته شد هنوز اینها تازه به خوردن آغاز کرده بودند که ناگهان آواز آتشبازی شدیدی مثل میدان جنگ برخاست و مقابلاً صدای غریو سواران ترکمنی فضای باغ را استیلا نمود که مجلسیان ظنین شدند و بین ابراهیم بیگ و اتم بیك نگاه معنیداری مبادله گردید عطا محمد خان فرقه مشر بایستاد و گفت ((امشب نو روز مراسم افراشتن بیرق روضه شریف با فیر های آتشبازی به عمل میاید و صدای آن تا اینجا میرسد کاشکی خسته نبودیم و درین جشن اشتراك میکردیم)) ابراهیم گفت ((این شمار نزد ما نبود خیر فردا ما و شما این جشن را تماشا خواهیم نمود انگاه افسران حکومت را مرخص کرد و دروازه باغ بسته شد در حالیکه ابراهیم بیك اعتماد خودش را بر حکومت از دست داده بود .

سحرگاهان که هنوز مردم و سپاه شهر مزار سر از خواب دوشین برنداشته بودند دهاره سواره ابراهیم بیگ که برسم دیرینه سلجوقیان هزار سال پیش همه مجرد و مسلح و عاری از بارو بنه بودند دفعتاً نه تنها از دروازه منحصر به فرد باغ بلکه از پستی های دیوار باغ هم با جهاندن اسپان گذشته و مثل باد راه فرار در پیش گرفتند رئیس تنظیمه مزار غفلتاً صدای زنگ تیلفون شنید و برداشت ظاهراً این صدا از تیلفون خانه سیاه گرد و گوینده آن ابراهیم بیك بود ابراهیم بیك مختصراً تذکر داد که ((من نمیتوانم به شما اعتماد و ملاقات و مذاکره نمایم لهذا خدا حافظ میرزا محمد یعقوب خان سخت متاسف شد که چنین صیدی را برایگان از نزدیك دام رمانده است در هر حال ازین بعد بود که ساحه وسیعی از میمنه تا قطغن برای گشت و گزار ابراهیم وسوارانش گسترده ماند ابراهیم مکرراً از میمنه به قطغن و از قطغن به میمنه کشید ولی مرکز ثقلش همان ولایت قطغن بود ابراهیم بیگ از 1929 تا سال 1930 به زندگی متمردانه دوام داد و مثل مرغی بین دام و قفس محصور ماند معهذا او به هیچکدام تسلیم نشد گرچه از جنگ مستقیم با دولت عاجز بود ابراهیم با سوران سبکتاز خویش ناگهانی در قرا و قصبات ولایت قطغن میریخت و از آبادی های غیر مسلح آذوقه و علوفه میگرفت و باز بجای دیگری میکشید و اگر قشلاقی مقاومت مینمود سرکوب میشد همچنین اگر با قوای دولتی و تعاقب کننده بر میخورد دلیرانه میجنگید و بدر میرفت البته قوای منظم دولتی ازدولت از پایتخت ،شاه محمود خان وزیر حربیه را با یك هیئت عریض وطویلی بغرض خاتمه دادن به این ماجرا سوق (قوس 1309 شمسی) البته قوائی که در معیت وزیر حرب حرکت میکرد طبق اصول قبول شده خاندان حکمران مرکبی بود از دسته جات حشری و آنهم مخصوصاً از مردم ولایت پکتیا از قبیل وزیری مسعودی جدرانی و غیره در پهلوی اینها عسکر منظم حرکت میکرد (تا این وقت توانسته بود که یك اردوی مجهز چهل هزار نفری با یك قوه کوچك اما موثر هوائی تشکیل نماید البته بعد ها این تعداد افزونتر و قویتر شد) شاه محمود خان شهر خان آباد را مرکز گرفت و یکدستگاه شدید نظامی و مطلق العنان بر پا ساخت این دستگاه تمام ولایت بزرگ قطغن را به حیث دشمن تلقی کرد و عملاً وحشت بیسابقه ئی ایجاد نمود در حالیکه متمرد ابراهیم بیگ و قوه کوچك هفت صد نفری او بود و بس .

در هر حال شاه محمود خان که از قوس 1309 تا اسد 1310 مدت هشت ماه درین ولایت اقامت داشت به حیث برادر شاه و سپه سالار اردوی مسلح (در حالیکه خودش مثل برادر دیگرش مارشال شاه ولی خان حتی یك کورس فنون نظامی را هم عبور نکرده بود) چنان

دستگاهی برپا کرد که با سلطنت مرکزی افغانستان فرقی نداشت این دستگاه بدون محاکمه و محکمه ئی زندان های جدید الاحداث خان آباد را از صد ها نفر مردم با گناه و بی گناه ولایت به شمول زنان و مردان مالامال نمود شکنجه خانه پر از چوب و تازیانه و قین و فانه دایر گردیده کشتار ها و اعدام های دسته جمعی به عمل آمد تمام مصارف حشری و سپاه و دربار بالای مردم حواله گردید در عرایض استغاثه کنندگان عنوان ((فدایت شوم . . .)) معمول شده زنان محبوس در سرای جمشید خان مورد تعرض و هتك عصمت محافظین قرار گرفت ! زنجیر و زولانه که در عصر امانیه قانوناً از بین برده شده بود (تنها قاتل آنهم از یك پای زولانه میشد و بس) مجدداً در گردن و پای محبوس انداخته شد . طرف این همه زجر و شکنجه مردم قطغن یعنی اتباع دولت بود که بگناه ابراهیم بیگ عاصی گرفته شده بودند نه بگناهی که خود کرده باشند زیرا ابراهیم بیگ مثل صاعقه در دل شب به قشلاقی فرو می افتاد و با زور آذوقه و علوفه حاصل میکردد و بعد از مختصر استراحتی بجای دیگر میکشید مردم یك ده قادر نبودند که از چنین دستبردی با دست خالی جلوگیری کنند و اینخود در نزد شاه محمود خان گناه قابل بخشایش بود . در حالیکه در ابتدا حتی سپاه حشری و فوج منظم شاه محمود خان خود نیز از جلوگیری چنین حملات چریکی عاجز و ناتوان بودند برای آنکه قوای حشری در جنگ های پیاده کوه و دره شب خونها و آنهم با دشمن ثابت و پا برجا سرآمد وممتاز بودند نه در جنگ های ساده چریکی و آنهم در دشت های فراخ با دشمن متحرك همچنین پیاده نظام و سواره نظام دولت در چنین جنگی به گرد سواران سریع الحرکت کوه و دشت پیمان متمردین نمیرسیدند پس شاه محمود خان این عجز قوای خویش را در بستن و کشتن و شکنجه و تعذیب مردم غیر مسلح و بیگناه تلافی مینمود .

ابراهیم بیگ در طی ماها حمله و گریز عملاً درك کرد که در جنگ مستقیم قادر به مقاومت نیست و از جنگ های چریکی نتیجه دلخواه نمیتوان بدست آورد خصوصاً که از تعداد سواران او روز بروز کاسته میشود پس مجبور بود که از محلی به محلی عقب نشینی کند .بالاخره ساحه قطغن برو تنگی کرد .و به امید تجدید قوا تا میمنه فرار نمود البته پیش بینی دولت و مردم میمنه را دامی تبدیل کرد بود که ابراهیم بیگ و باقی سواران او را میتوانست در قفس اندازد ابراهیم به ناچار در آغاز تابستان 1930 به سرحدات قطغن برگشت و عاقبت در 1931 به عبور جیحون داخل قلمرو جماهیر شوروی گردید در حالیکه شوروی از قبل او را مراقبت و تعقیب میکرد متعاقبا آژانس خبر رسانی تاس

خبر داد که دسته ابراهیم بیگ در 22جون امحا و معاونینش اسیر و خودش در 23جون محبوساً به تاشکند فرستاده شد باینصورت اغتشاش ابراهیم بیگ که از جون 1930آغاز شده بود در جولائی 1931بعد از چهارده ماه خاتمه یافت و شاه محمود خان در خان آباد جشنی بنام فتوحات برپا کرد.

اما قضیه باین ساده گی ختم نشد و تمرد ابراهیم بیك سبب سرکوبی مردمان ولایات شمالی و تولید کینه و نفرت بین ولایات شمالی و جنوب هندوکش گردید شاه محمود خان تمام فعالیت های تخریبی خودش را درین ولایات بدست قوای حشری پشتو زبانان ولایت پکتیا و بنام (افغان و غیر افغان) انجام داد و این خطر ناکترین هسته نفاق و تجزیه ملت بود که در صفحات شمالی کشور بدست او کاشته و بعد ها بدست محمد گل خان مهمند آبیاری شد .

شاه محمود خان متهمین به حمایت از ابراهیم بیگ را در زیر قین و فانه قرار میداد تا مجبور باعتراف گردند زنان مستور را در بندیخانه سرای جمشید خان «خان آباد » تحت نظر محافظین بیگانه نگهمیداشت و از تجاوز بناموس آنان جلوگیری نمیکرد .اسرا را بمجرد رسیدن به نزدش گلوله باران مینمود حتی روزیکه در فضای آزاد روی سجاده برای اداری نماز نشسته بود و سی و یك نفر اسیر را آوردند با انگشت اشاره کرد که اسرا را به برند (در مقتل) و آنها را ببردند (و آن محلی پهه خاکی ای بود در شرق شهر خان آباد که اکثر اسرا را در آنجا به توپی که تا سالهای اخیر دوره محمد ظاهر شان نیز در آنجا بنام توپ چاشت تعبیه شده بود به توپ می بستند و محلی هندو سوزان نیز بود (مولف))بود و علی الفور گلوله باران نمودند میرزا محمد یوسف خان مدیر قلم مخصوص شاه محمود خان که در معیت او بود گفت که تعداد اعدام شوندگان در خان آباد از هفت صد نفر متجاوز بود .

شاه محمود خان یك هزار خانوار ترکمنی زبان را به شمول زنان و طفلان و پیران محبوس و پیاده در زیر جلو یك قطعه سواران محافظ و قوه حشری جدرانی از خان آباد به کابل گسیل نمود و امر کرد که هر روز دو منزل طی نمایند چون هوا گرم و فاصله منزلگاه تا ده میل بود محبوسین پیر و علیل در روز اول سفر فقط توانستند که یك منزل به پیمایند .افسر محافظ از منزل نخستین)شوراب (شبانه توسط سواری به شاه محمود خان راپور داد که محبوسین نمیتوانند پای پیاده روزی از یك منزل بیشتر بروند شاه محمود خان امر فرستاد که طی کردن دو منزل در روز

حتمیست و گر محبوسی از پای بماند کشته شود روز دیگر افسر محافظ این امر را به عموم محبوسین گوشزد نمود و امر حرکت داد هنوز در منزل دو آق چشمه نرسیده بودند که سه نفر محبوس پیرو علیل از رفتار بماندند و سواران محافظ قضیه را به افسر محافظ گزارش دادند افسر بناچار امر شاه محمود خان را تکرار کرد و سواران هر سه نفررا با به گلوله تفنگ از زحمت زندگی نجات بخشیدند البته شاه محمود خان در اصدار چنین امری آدم منحصر بفرد تاریخ نیست قرنها بیشتر چنگیز خان که به سمرقند مارش مینمود چنین امر به قشون خویش صادر و گفته بود که حشریهای بومی بغرض کشتن هموطنان سمرقندی خویش پیاده در جلو سپاه مغول حرکت کنند و گر به پای سواره مغل نرسند کشته شوند تفاوتی اگر بین این دو امر است اینست که چنگیز خان در قرن سیزده (ششم)چنین امری صادر کرده بود و آنهم در مورد یك ملت مفتوحه و بیگانه در حالیکه شاه محمود خان در قرن بیست سنت مرده چنگیز خان را احیا نمود اما در مورد مردمی که خودش را هموطن آنان وانمود میکرد.

در هر حال این گروه بد بخت با چنین وضعی از خان آباد به کابل کشیده شده و در ناحیه بت خاك اسکان شدند از آن بعد ایشان در کار های زراعتی اراضی ملاکین بزرگ به شمول املاك شاه محمود خان تحت برده گی و استثمار گرفته شدند تا نام و نشان شان بر افتاد در برابر تمام این وقایع محزنٰ جریده دولتی اصلاح در شماره 72ثور 1310خویش آن قدر نوشت که در خان آباد به کابل برگشتند نادر شاه شخصاً آنها را در قصر سلطنتی دلگشا پذیرفت و برای آنکه حشریها در آینده بانجام چنین عملیاتی تشویق شده باشند به هریك از مجروحین جنگ انعام نقدی و امر تداوی بخشید برای عایله کشته شده گان حشری معاش مستمر مقرر نمود .و برای دیگران پول سفر خرچ و سوقاتی عطا کردٰ همچنان بعداز عودت شاه محمود خان در اسد 1310به کابل در سمبله سال مذکور به تمام عساکر معیتی او یك ماهه معاش بخشش داده شده و به علاوه مدالهای «سرکوبی اشرار قطغن» و بافراد سپاه و افسران نظامی اعطا گردیدٰ تمام این هیاهو فقط به بهانه تمرد یك دسته هفت صد نفری ابراهیم بیگ براه انداخته شده بود .

و اما مقدرات ولایات شمال مملکت در همین جا متوقف نماند و بزودی محمد گل خان مهمند در اوایل سال 1311شمسی به حیث رئیس تنظیمه ولایات شمال معین و اعزام شد .این شخص که در ولایات ننگرهار کاپیسا پروان و قندهار علناً و رسماً تبعیض و ترجیع را از نظر زبان و نژاد بین مردم بمنصه عمل گذاشته بود اینك در تمام ولایات قطغن و بدخشان و مزار(بلخ) و میمنه در تطبیق این مشی شوم جد و جهد ورزید و تخم کینه و خصومت و تبعیض را در اذهان کاشت و کشور را معنا به پرتگاه تجزیه و تقسیم و انفلاق و انفجار کشاند در اثر این سیاست تبعیضی قضیه اقلیت و اکثریت و تفرقه های زبانی نژادی و مذهبی در کشور پدیدار و تشدید گردید و زمینه رضائیت و استفاده سیاست استعمار اجانب را فراهم کرد البته دولت نادری چون منفور مردم بود شمار تفرقه انداز و حکومت کن را سرمشق قرار داده و وسیله دوام خود میپنداشت .

در هر حال این یك واقعیت است که این فجایع تجزیه کننده در کشور قرن بیستم هرگز از طبع مردم نشات نکرده بود و این مردم اعم از پشتو زبان و دری زبان و ترکی زبان و غیره عملا در مقدرات کشور و غم و شادی شریك همدیگر بودند که نمونه بارز آنرا در تاریخ دفاع کشور از تجاوز اجانب میتوان دید به علاوه مردم کشور مساویانه زیر بار دولت مستبد از فقر و مرض و جهل میخمیدند توده های مردم پشتو زبان در ولایت پکتیا و ننگرهار و قندهار از توده های مردم دری زبان و ترکی زبان کشور کمتر رنج نمیکشیدند .

مردم پکتیا آرد جواری را تلخ کرده میخوردند تا صرفه به عمل آید مردم ننگرهار حتی زنان آنها پای برهنه کوه و دشت ها را می پیمائید تا لقمه نانی بدست آرند در دهکده های فراه)نگارنده دو سه سالی در میان آنان بودم (نه اینکه زن و مرد و طفل پیزار نداشتند چراغ و قند را نیز نمی شناختند در دهات قندهار مردم جز از کلبه گلین و کوسی مالك هیچ چیزی نبودند و روی خاك می نشستند این چهره واقعی زندگانی ملیون ها نفوس کشور بود که در زیر پای خدمه و زور طبقات حاکمه کوفته میشوند دولت از آنها مالیات تاجر پول دلالی میخواهد دفاع از استقلال کشور کار برای عمران مملکت و بیگار برای ملاك هم ذمت اوست معهذا طفلش وسایل تحصیل بیمارش تداوی بیکارش

وسایل تحصیل کار ندارد در عوض طبقه حاکمه در شهر ها و کافه ها تنعم میکنند و سیاست مداران شان در مجامع بین المللی جام خود را بافتخار و بنام این ملت بلند مینمایند بورکراسی فاسد دولت حتی این توده عظیم ملت را هنوز برسمیت نمیشناسند و ایشان به جز خدام طبقه حاکمه چیز دیگری نمیدانند در حالیکه فی المثل اگر این اشخاص را که خود را)بادار (ملت میشمارند از سرحد کشور بیرون پرتاب و دارائی ملت را ایشان مسترد نمایند اغلب ایشان در تمام کره زمین جز آنکه در طعام خانه ئی بشقاب شوئی کنند قادر به تحصیل قوت لایموت و نان شبانه روز خود نیستند

پس امر طبیعی است که طبقات حاکمه طفیلی و مفتخوار برای حفظ خود در سر اینخوان یغما بدون آنکه قرار دادی امضا کرده باشند با همدیگر متحد بوده و برای استثمار توده های عظیم و بیگناه ملت در خطوط متوازی آزادانه و شانه بشانه حرکت میکنند اشراف زمامدار که نسبت خود را به ارباب انواع میرسانند نقاب تزویر و عوام فریبی بر روی میزنند دیگر این ها مسیح رعیتند و جامع العقول و المنقول در مجامع نماز میخوانند و افتخار مینمایند اما چون به خلوت میروند صد کار دیگر میکنند این ها هم ملاك هستند و هم تاجر و قاچاقبر سود خوار ایشان با ملاك برادرند و با تجار دلال غمخوار و ملانما ها را هم به منزلت پدر تعمیدی خویش میشناسند ملاکین بزرگ که در استثمار مردم شریك بلافصل قوه حاکمه اند ترقی اجتماعی مردم را مرادف زوال خود میدانند چنانکه عده ملانماهای مرتجع نیز بیداری مردم را باعث کساد بازار خویش میشمارد پس همه اینان به شکل دسته جمعی خواهان جهالت و نادانی و دشمن وحدت وقوت توده ها هستند . [178]

[178] غبار ، افغانستان در مسیر تاریخ ، پیشین ،ج: دوم ، استنساخ از صفحه74 تا 81

117-6-3. به قاعده آوردن آسیب های اجتماعی در حکومت«سیر الملوک»

این گزارشات نحوه پیشگری آسیب های اجتماعی را در زمان باستان باز گو میکند که ما منباب مثال چند تای آنرا در اینجا ذکر میکنیم:

1.جلو گیری از آسیب سوء مدیریتی در دوران بهرام گور

بهرام گور را دشمنی پدید آمد و«خواست که لشکر خود را بیاراید و مستعد به نبرد با دشمن نماید و خواست که لشکر خویش را بخششی دهد و آبادان کند و پیش دشمن فرستد . در خزانه شد و چیزی ندید . و از معروفان و رئیسان شهر و رستاق پرسید . گفتند :چندین سال است که فلان و فلان خان و مان بگذاشته اند و به فلان ولایت رفته اند ؛ گفت چرا ؟ گفتند ندانیم ؛ و هیچ کس از بیم وزیر با بهرام گور نمی یارست گفت . بهرام گور آن روز و آن شب در آن اندیشه همی بود . هیچ معلوم او نگشت که این خلل از کجاست ؟ . روز دیگر از دلمشغولی تنها نشست و روی بر بیابان نهاد و در راه باخود اندیشه میکرد تا بلند شدن روز شش هفت فرسنگ راه پیموده بود .گرمای آفتاب شدت گرفت و تشنگی بر او غلبه یافت . در آن صحرا از آب نشانی دیده نمیشد اما از دور دودی دید که به او نزدیك میشد .گفت بهمه حال آنجا مردم باشد . روی بدان دود نهاد . چون نزدیك رسید رمهٔ گوسفندی دید خوابانیده و خیمه ای زده وسگی را بر دار کرده . شگفت بماند . رفت تا نزدیك خیمه . مردی از خیمه بیرون آمد و سلام کرد واو را فرود آورد و به درون خیمه ماحضری چیزی که داشت پیش آورد و نشناخت که او بهرام است . بهرام گفت : «نخست مرا از احوال این سگ آگاه کن پیش از آنکه نان خورم تا این حال بدانم . » جوانمرد گفت این سگ امینی بود از آن من با رمهٔ گوسفند و از هنر او بدانسته بودم که با ده مرد در آویختی و هیچ گرگی از بیم او گرد گوسفندان من نیارستی گشت . و بسیار وقت من بشهر رفتمی بشغلی ،دیگرروز باز آمدمی .او گوسفندان را بچراه بردی وبه سلامت باز آوردی . بر این روزگار بر آمد . روزی گوسفندان را بشمردم .چند

گوسفند کم آمد و همچنین هر چند روز نگاه کردمی چندین گوسفند کم بودی . و ایجا کسی هرگز دزد بیاد ندارد و هیچگونه نمیتوانستم دانستن که این گوسفندان من از چه سبب هر روز کمتر میشود . حال گوسفند من اندکی بجایی رسید که چون عامل صدقات بیامد و از من بر عادت گذشته صدقات خواست تمامی آن رمه را آن یقینی که مانده بود از رمهٔ من در کار صدقات شد و من اکنون چوپان آن عامل میکنم .

مگر این سگ با گرگی ماده دوستی گرفته بود و جفت گشته و من غافل و بی خبر از کار او . وقضا را روزی بدشت رفته بودم بطلب هیزم . چون باز گشتم از پس بالایی بر آمدم و رمه را دیدم که می چریدند و گرگی را دیدم روی سوی رمه آورده می پویید . من در پس خار بنان بنشستم و از پنهان نگاه میکردم . چون سگ گرگ را دید پیش او باز آمد و دم جنبانیدن گرفت . و گرگ خاموش باستاد . سگ بر پشت او شد و باو گرد آمد و به گوشهٔ رفت و بخفت . و گرگ در میان رمه تاخت ، یکی را از گوسفندان بگرفت و بدرید و بخورد و سگ هیچ آواز نداد . و من چون معاملت سگ با گرگ بدیدم اگاه شدم و بدانستم که تباهی کار من از بی راهی سگ بوده است . پس این سگ را بگرفتم و از بهر خیانتی که از وی پدید آمده بود بر دار کردم . »

بهرام گور را ین حدیث عجب آمد . چون از آنجا باز گشت ، همهٔ راه، در این حال تفکر میکرد تا بر اندیشهٔ او بگذشت که «رعیت ما رمهٔ ما اند و وزیر ما امین ما ، و احوال مملکت و رعیت سخت آشفته و باطل می بینم و از هر که می پرسم با من به راستی نمی گویند و پوشیده میدارند . تدبیر من آنست که از حال رعیت راست و روشن برسم . »

بهرام گور چون بجای خویش آمد نخست روزنامه بازداشت شدگان را بخواست . سر تا سر روزنامه ها همه شناعت و زشتی راست و روشن بود ، بدانست که او با مردمان نه نیك رفته است و بیدادی کرده است . بهرام گفت: این نه راست روشن است که دروغ و تاریك است . ؛ پس مثل زد که «راست گفته اند دانایان که هر که بنام فریفته شود بنان در ماند و هر که نهان خیانت کند بجامه اندر ماند . و من این وزیر را قوی دست کرده ام تا مردمان او را به این جاه و حشمت می بینند از ترس او سخن خویش با من نمی یارند گفت . چارهٔ من آن است که فردا چون وزیر بدرگاه آید حشمت او پیش بزرگان بیرم و او را باز دارم و بفرمایم تا بندی گران بر پای نهند و انگاه

زندانیان را پیش خود خوانم و از احوال ایشان بپرسم و نیز بفرمایم تا منادیان ،منادی که ما راست روشن را از وزارت معزول کردیم و باز داشتیم و نیز او را شغل نخواهیم فرمود . هر که را از او رنجی رسیده است و دعوی دارد بیاید و حال خویش ما را معلوم کند تا انصاف شما از او بدهیم؛لابد چون مردمان این بشنوند و چنان که باشد معلوم ما گردانند . .اگر با مردمان نیکو رفته باشد و مال ناحق نستده باشد و از او شکر گویند و او را بنوازم و باز بر سر شغل برم واگر بخلاف این رفته باشد او را سیاست فرمایم . »

پس دیگر روز ملك بهرام گور بار داد، بزرگان پیش رفتند و وزیر و وزیر اندر آمد و اندر جای خود نشست ، بهرام گور روی سوی او کرد ، گفت :«این چه اضطراب وآشفتگی است که در مملکت ما افگنده ای؟ و لشکر ما را بی برگ میداری و رعیت ما را زیر و زبر کرده ای . ترا فرمودیم که ارزاق مردمان بوقت خویش می رسان و از عمارت ولایت فارغ مباش و از رعیت جز خراج حق چیزی مستان و خزانه را به ذخیره آبادان دار . اکنون نه در خزانه چیزی می بینم و نه لشکر برگی دارد و نه رعیت بر جای مانده است . تو پنداری بدانکه من بشراب و شکار خود را مشغول کرده ام و از کار مملکت و حال رعیت غافل ام . »بفرمود تا او را بی حشمتی از جای برداشتند و در خانه ای بردند وبندی گران بر پای او نهادند وبر در سرای منادی کردند که :«ملك راست روشن را از وزارت معزول کرد و بر او خشم گرفت و نیز او را شغل نخواهد فرمود . هر که را از او رنجی رسیده است و تظلّمی دارد بی هیچ بیمی و ترسی بدرگاه آید و حال خویش باز نمایند تا ملك داد شما بدهد . »و پس هم در وقت فرمود تا در زندان باز کردند وزندانیان را پیش آوردند و یك یك را می پرسید که :«ترا به چه جرم باز داشتند ؟»

یکی گفت من برادری داشتم توانگر و مال و نعمت بسیار داشت . راست روشن او را بگرفت و همهٔ مال از او بستد و در زیر شکنجه بکشت . و گفتند که این مرد را چرا کشتی ؟»گفت:«با مخالفان ملك مکاتبت دارد . »و مرا به زندان کرد تا تظلم نکنم و این حال پوشیده بماند . »

دیگری گفت :«من باغی داشتم سخت نیکو و از پدر مرا میراث مانده بود . و راست روشن در پهلوی آن ضیعتی (زمین زراعتی)ساخت . روزی در باغ من آمد .او را بدل خوش آمد . خریداری کرد و من نفروختم .مرا بگرفت و در زندان کرد . که:«تو دختر

فلان کس را دوست میداری و جنایت بر تو واجب شده است . این باغ را دست بازدار وقباله‌ای باقرار خویش بکن که :«من از این باغ بیزارم و هیچ دعوی ندارم و حق و ملك راست روشن است . »من این اقرار نمی کنم و امروز پنج سال است تا در زندان مانده‌ام . »

دیگری گفت :«من مرد بازرگانم و کار من آن است که به تر و خشکك میگردم ، واندك مایه سرمایه دارم و ظرایفی که به شهری بیابم بخرم وبدیگر شهر برم و بفروشم و باندکی سود قناعت کنم . مگر عقدی مرواری داشتم . چون بدین شهر آمدم ببها برداشتم . خبر به وزیر ملك شد . کس فرستاد و مرا بخواند و آن طویلهٔ (رشته گردن بند)مروارید از من بخرید . بی آنکه بها بدادبخزانهٔ خویش فرستاد . چند روز بسلام او رفتم . خود بدان راه نشد که مرا بهای عقدی مروارید می باید داد . طاقتم برسید و بر سر راه بودم . روزی پیش وی شدم . گفتم:«اگر آن عقد شایسته است بفرما تا بهاش بدهند و اگر شایسته نیست باز رسانند . که من رفتنی ام . »خود جواب من باز نداد و چون من بوثاق (اطاق و خانه) باز آمدم سرهنگی را دیدم با چهار پیاده که در وثاق من آمدند ، گفتند خیز که ترا وزیر میخواند . » شاد گشتم، گفتم: «بهای مروارید خواهد داد . » برخاستم وبا آن اعونان برفتم . مرا بردند تا زندان دزدان . زندان بان را گفتند «فرمان چنان است که این مرد را در زندان کنی و بندی گران بر پایش نهی . » واکنون سالی و نیم است که من در زندان مانده‌ام . »

دگری گفت من رئیس فلان ناحیت هستم و همیشه درِ خانه من بر مهمانان و غرباو اهل علم کشاده بودی و مراعات مردمان ودرماندگان کردمی و صدقه و خیرات به مستحقان پیوسته بودی و از پدران چنین یافته بودم و هر چه مرا از ملك و ضیاع (زمین غله خیز) موروث در آمدی همه در اخراجات و مودت مهمانان صرف کردمی . وزیر مرا بگرفت که تو گنجی یافته‌ای و مرا به شکنجه و مطالبت گرفت و به زندان باز داشت و من هر ملکی وو ضیاعی که داشتم درمگانه از ضرورت به نیم درم میفروختم و بدو میدادم و امروز چهار سال است که در زندان و بند گرفتارم و بریك درم قادری ندارم .

و دیگری گفت ::«من پسر فلان زعیمم . وزیر ملك پدرم را مصادره کرد و در زیر چوب و مطالبت بکشت و مرا به زندان کردو هفت سال است که رنج زندان می کشم .

. . .زیادت از هفتصد مرد زندانی بودند .کم از بیست مرد خونی و مجرم آمد .دیگر همه آن بودند که وزیر ایشان را بطمع محال و ظلم و بناواجب زندان کرده بود . و چون خبر منادی فرمودن پادشاه مردمان شهر و ناهیت بشنودند دیگر روز چندان متظلم (ستمدیده و داد خواه) بدرگاه آمدند که آنرا حد و منتهی نبود .

چس چون بهرام گور حال خلق و بی رسمی ها وستم وزیر بر آن جمله دید با خویشتن گفت:«فساد این مرد بیش از آن می بینم در مملکت که بتوان گفت .این دلیری که او با خدای و خلق خدای عزوجل بر من کرده است بیش از آنست که در آن رسد اندیشه . من در کار این ژرفتر از این نگاه باید کرد . بفرمود تا بسرای راست روشن روند و خریطه های کاغذ او همه بیارند و همه در خانه های او را مهر بر نهند . معتمدان برفتند و همچنین کردند .چون خریطه های کاغذ او بیاوردند فرو می نگریستند . در آن میان خریطه ها یافتند پر از ملطفه ها (نامه های کوچك که بطریق ایجاز حاوی خلاصه مطالب باشد) که آن پادشاه به راست روشن فرستاده بود که خروج کرده بود وقصد بهرام گور کرده و بخط راست روشن ملطفهٔ یافتند که بدو نوشته بود که :« این چه آهنگیست که ملك میکند ؟که دانایان گفته اند که غفلت دولت را ببرد و من در هوا خواهی و بندگی هر چه ممکن گرددبجای آورده ام . چندین کس را چون فلان و فلانرا که سران لشکراندسر برگردانیده ام و در بیعت آورده ام و بیشتر لشکر را بی ساز و برگ کرده ام و بعضی را بمجالی(جا های جلوه) نام زد کرده ام و به بیگاری فرستاده و رعیت را بی توش و ضعیف حال و آواره کرده ام هر چه در همه روزگار بدست آورده ام به سوی تو و خزینهٔ تو ساخته ام که امروز هیچ ملکی را چنین خزینه ای نیست و تاج و کمر و مجلس زرین مرصع (جواهر نشان) ساخته ام که مثل آن کس ندیده است ومن از این مرد بجان نا ایمنم ومیدان خالی است و خصم غافل . هرچه زود تر شتابد پیش از آنکه مرد از خواب غفلت بیدار شود . »

چون بهرام گور این نبشته ها بدید گفت«زه این خصم را او بر من آورده است و بغرور او می آید و مرا در بد گوهری و مخالفی او هیچ شك نماند . » بفرمود تا هر چه او را از خواسته بود به خزانه آوردند و بندگان و چارپایان او بدست آوردند و هر په او از مردمان برشوت و ظلم و بناحق ستده بود بفرمود تا ملك ها و ضیاع های او بفروختند و بمردمان و مدعیان باز میدادند و سرای و خان و مان او را به زمین راست کردند . و آنگاه بفرمود تا بر در سرای او داری بلند بزدند وسی دار دیگر در پیش آن دار بزدند .اول او را بردار کردند همچنان

که آن کرد مر آن سگ را بر دار کرده بود . پس موافقان او را و کسانی را که در بیعت او بودند همه را بر دار کردند که این جزای آن کسی است که با ملك بد اندیشد و با موافقان او موافقت کند و بر خدای و خدایگان دلیری کند . »

چون این بکرد همهٔ مفسدان از ملك بهرام گور بترسیدند . و هر که را راست روشن شغل فرموده بود همه را معزول کردند و هرگز نیز عمل نفرمودند و هر که را از شغل باز کرده بود و معزول کرده عمل فرمود و همهٔ دبیران و متصرفان را بدل کرد . چون این خبر به آن پادشاه رسید که قصد بهرام گور کرده بود هم آنجا که رسیده بود باز گشت و از آن کرده پشیمان شد وفراوان مال و ظرایف بخدمت فرستاد و عذر ها خواست و بندگیها نمود . و گفت «هرگز در اندیشهٔ من عصیان ملك نگذشته است . مرا وزیر ملك بر این راه داشت از بس که می نوشت و کس می فرستاد . و ظن بنده گواهی میداد که او گناهکار است و پناهی میجوید . » ملك بهرام عذر او پذیرفت و از سر آن در گذشت . و مرد نیکو اعتقاد و خدای ترس را وزیری داد و کار های لشکر و رعایا همه نظام گرفت و شغلها روان شد و جهان روی به آبادی نهاد و خلق از جور و بیداد برست . و ملك بهرام آن مرد را که سگ بر دار کرده بود بوقت آنکه از خیمه بیرون آمد و باز خواست گشت تیری از ترکش بر کشید و پیش آن مرد انداخت و گفت: «نان و نمك تو خوردم و رنجها و زیانها که ترا رسیده است معلوم گشت . حقی ترا بر من واجب شد . بدان که من حاجبی ام از حاجبان ملك بهرام گور و همهٔ بزرگان و حاجبان درگاه او با من دوستی دارند و مرا نیك شناسند . باید که بر خیزی و با این تیر بدرگاه ملك بهرام آیی . هر که ترا با این تیر بیند پیش من آرد تا من ترا حقی گزارم که بعضی زیانهای ترا تلافی باشد . » و پس باز گشت .

پس بچند روز زن آن مرد مرد را گفت «برخیز و تا به شهر برو و این تیر با خود ببر که آن سوار بآن زینت بی گمان مردی توانگر ومحتشم بود . اگر چه اندك مایه نیکویی با تو کند ما را امروز بسیار باشد و هیچ کاهلی ممکن سخن چنان کس بر مجازنباشد . » مرد برخاست و به شهر آمد و آن شب بخفت و دیگر روز بدرگاه ملك بهرام شد . و بهرام گور حاجبان واهل درگاه را گفته بود که چون مردی چنین و چنان بدرگاه آید و تیر من در دست او بینید اورا پیش من آورید . »

چون حاجبان او را بدیدند بآن تیر او را بخواندند ، گفتند ،«ای آزاد مرد کجایی ؟ که ما چند روز است تا ترا چشم همی داریم . اینجا بنشین تا ترا پیش خداوند آن تیربریم . » زمانی بود بهرام گور بیرون آمد و بر تخت نشست و بار داد . حاجبان دست این مرد گرفتند و به بیارگاه بردند . چشم مرد بر ملك افتاد . بشناخت . گفت«اوخ، آن سوار ملك بهرام بوده است و من خدمت او چنانکه واجب کردی نتوانستم کرد و گستاخوار با و سخن ها گفته ام، نباید که از من کراهیت بدل آمده است . »

چون حاجبان او را پیش تخت آوردند ملك را نماز برد . ملك بهرام رو سوی بزرگان کرد و گفت«سبب بیدار شدن من در احوال مملکت این مرد بود، » و قصه سگ و گرگ با بزرگان بگفت«و من دیگر این مرد را بفال نیك گرفتم . »پس بفرمود تا او را خلعت بپوشاندند و هفصد گوسفند از رمه ها چنانکه او پسندد از میش و بخته بدو دهند بخشیده و تا زندگانی بهرام گور باشد صدقات از اوو نخواهند . »» [179]

[179] حسین ابوعلی طوسی خواجه نظام الملک ،سیر الملوک،احوال وزیران و معتمدان،به اهتمام هیوبرت دارک بنگاه نشراتی طبع و نشر کتب، تهران 1347، ص31تا 41.

116-6-4.به داد خواهی نشستن پادشاهان و سیرت نیکو ورزیدن پادشاهان داد گر

پادشاهان در هر هفته دو روز به مظالم می نشستند تا داد از بیداد گر می بستانند وانصاف بدهند و سخن رعیت بشنوند بی واسطه ای و چند گزارش که مهمتر بود باید که عرضه کنند و هر یکی را مثالی دهد ، که چون این خبر (دادخواهی پادشاه) در مملکت پراگنده شود که خداوند جهان (پادشاه) متظلمان و دادخواهان را در هفتهٔ دو روز پیش خویش میخواند وسخن ایشان می شنود همهٔ ظالمان به شکوهند و دست کوتا دارند و کس نیارد بیدادی کردن و دست درازی کردن از بیم عقوبت .

و چنان خوانیم در کتی پیشینیان که بیشتر از ملکان (پادشاهان) عجم دوکان بلند بساختندی و بر پشت اسب بر آنجا باستادندی تا متظلمان که در صحرا گرد شده بودندی همه را بدیدندی و داد هر یك بدادندی . و این به سببی بود که پادشاه جایی نشیند که آن جایگاه را در و درگاه و در بند و دهلیز و پرده دار باشد صاحب غرضان و ستمکاران آن کس را باز دارند و پیش پادشاه نگذارند .

(اما پادشاهان پیشین که عدل وانصاف پیشه میکردند گاه میشد که به طریقه ای خودش را به مظلومان می رسانید و داد از بیداد گر می ستانید)چنانچه روایت میکنند که یکی از ملوك به گوش گرانتر بوده است . چنان اندیشید که کسانی که ترجمانی میکنند و حاجبان سخن متظلمان باو راست نگویند و او چون حال نداند چیزی فرماید که موافق آن کار نباشد . فرمود که متظلمان جامهٔ سرخ پوشند و هیچ کس دیگر سرخ نپوشد «تا من ایشان بشناسم .» و این ملك بر پیلی نشستی و در صحرا باستادی و هر که را با جامهٔ سرخ دیدی بفرمودی تا جمله را گرد کردندی تا به آواز بلند حال خویش می گفتندی و او انصاف ایشان میدادی .

و از جمهٔ پادشاهان سامانی یکی بوده است که او را امیر اسماعیل بن احمد گفتندی ، سخت عادل بوده است و او را سیرت های نیکو بسیار است و با خدای عزوجل اعتقادی صافی اشته است و درویش بخشای بوده است که از سیر او باز نموده اند . و این اسماعیل امیری بود ببخارا نشستی و خراسان و عراق و ماوراءالنهر جمله بدران او را بود .

و یعقوب لیث که ازسیستان خروج کرده بود و جملهٔ سیستان بگرفت و به خراسان آمد و خراسان بگرفت و به عراق آمد و جملهٔ عراق بگرفت و اعیان را بفریفتند و در سّر در بیعت اسمعیلیان آمد و بر خلیفه بغداد ل بد کرد . تا خلیفه را هلاك کند و خانهٔ عباسیان بر اندازد .

خلیفه رسول فرستاد به وی «که تو به بغداد هیچ کاری نداشته باشی، همان صواب که جا هایی را که تا حال گرفته ای بهمان قناعت کنی و موهستان عراق و خراسان را بخود نگهداری .» و فرمان نبرد . . . او عصیان آشکاره کرد و با شیعیان یکی شده و بدان آمده است که خلافت بغداد بردارد .» و خلیفه از مردم خواست که شما با من همدستانی میکنید یانه ؟» گروهی گفتند «ما نان پاره از او یافته ایم و این جاه و نعمت و حشمت از دولت و خدمت او (یعقووب لیث) داریم . هر چه او کرد ما کردیم .» و بیشتر مردم از حال یعقوب خودرا بی خبر اانداختند ولی در روز ملاقات ما با تو باشیم نه با او و بوقت مصاف سوی تو آییم و ترا نصرت کنیم .» و این گروه امرای خراسان بودند . خلیفه با شنیدن سخن سران لشکر یعقوب لیث بر این گونه شنید و خرم گشت . ولی بد دلان (که در هر جامعه ای زیاد است) به یعقوب لیث خبر داد که (گویا خلیفه میگوید) اکنون کفران نعمت پدید کردی و مخالفت ما را موافق شدی و مرا مخالف، میان من و تو شمشیر است و هیچ باك نیست مرا از آنکه لشکر من اندك است و از آن تو بسیار . خدای عزوجل که نصرت کنندهٔ حق است با من است و آن لشکر که تو داری لشکر من است .»

چون یعقوب پیام خلیفه بر آن گونه که از (آن بد دل) بشنید گفت بکام خویش رسیدم . . . و برابر لشکر خلیفه صف کشیدند . خلیفه توسط منادی بلند آواز ندا در داد که . «ای معشر المسلمین بدانید که یعقوب لیث عاصی شد و بدان آمده است تا خاندان عباس بر کند و مخالف او را بیارد و بجای او بنشاند و منّت بر گیرد و بدعت آشکارا کند . هر آن کس که خلیفه را خلاف کند رسول خدا عزوجل راخلاف کرده باشد و هر کس که سر از چنبر اطاعت رسول علیه السلام بیرون برد همچنان باشد که سر از طاعت خدای تعالی بیرون بکشد و از دایرهٔ مسلمانی بدر آمد و خداوند در کتاب محکم خود فرموده «اطیعوالله و اطیعو الرسول واولی الامر منکم .» اکنون کیست از شما که او بهشت را بر دوزخ بگزیند وحق را نصرت کند و روی از باطل برگرداند ؟ با ما باشد نه با مخالف ما .»

چون لشکر یعقوب لیث این سخن بشنودند امرای خراسان بیك بار بگشتند و سوی خلیفه آمدند و گفتند «ما پنداشتیم که او بحکم و فرمان و اطاعت بخدمت آید . اکنون که او مخالفت و عصیان پدید کرد ما با تو (خلیفه) ایم و تا جان داریم از بهر تو شمشیر زنیم . »

چون خلیفه قوت گرفت لشکر را بفرمود تا جمله حمله بردند و یعقوب لیث به اول حمله شکسته شد و به هزیمت سوی خوزستان رفت و خزینه و بنگاه و لشکرگاه او بغارت بردند و آن لشکر خلیفه از خواستهٔ او توانگر شد .

یعقوب به خوزستان شد و خواست لشکر دوباره بیاراید و خود را مقابل خلیفه مستعد جنگ گرداند . خلیفه توسط قاصد به او پیغام فرستاد «ما را معلوم گشت که تو مردی ساده ولی به سخن مخالفان فریفته شدی و عاقبت کار را نگاه نکردی . دیدی که ایزد تعالی صنع خویش بتو بنمود و ترا هم به لشکر تو بشکست و خاندان ما نگاهداشت و این سهوی بود که بر تو رفت . اکنون دانم که بیدار گشته ای و بر این کرده پشیمانی . و امارت عراق و خراسان را هیچ کس از تو شایسته تر نیست و بر تو مزیدی و اختیاری نخواهیم کرد و ترا حق های خدمت بسیاری استاده است نزدیك ما . این یك خطای ترا در کار آن خدمت های پسندیده کردیم . چون ما از سر این وحشت در گذشتیم و کردهٔ او نا کرده انگاشتیم . باید که او نیز از بر این حدیث در گذرد و بر خیزد و هر چه زود تر بعراق و خراسان رود و بمطالعت ولایت مشغول شود که من بر اثر این نامه لوا و خلعت می فرستم تا خللی تولید نکند . »

چون یعقوب نامه را بر خواند هیچگونه دلش نرم نشد و بر آن کرده پشیمانی نخورد ، و بفرمود تا تره و ماهی و پیازی چند بر طبقی چوبین نهادند و پیش روی او آوردند . آنگاه فرمود تا رسول خلیفه را در آوردند و بنشاندند . رو سوی قاصد خلیفه کرد ، گفت «برو و خلیفه را بگوی که من مردی رویگر (مسگر) زاده ام و از پدر رویگری آموخته ام و خوردنی من نان جوین و ماهی و پیاز و تره بوده است . و این پادشاهی و گنج و خواسته از سر عیّاری و شیر مردی بدست آورده ام نه از پدر بمیراث دارم و نه از تو یافته ام . از پای ننشینم تا سر تو به مهدیه نفرستم و خاندان ترا بیران نکنم . یا آنچه گفتم بکنم و یا هم بر سر نان جوین و ماهی و پیاز خوردن باز شوم . و اینك گنج ها را در باز کردم و لشکر ها را بخواندم و بر اثر این قاصد و پیغام آمدم . » و قاصد خلیفه را گسیل کرد ، هر چند خلیفه قاصدان و نامه میفرستاد البته او از سر این حدیث نگذشت . و لشکر ها را گرد کرد و از خوزستان رو سوی بغداد نهاد . چون سه منزل رفته بود

قولنجش بگرفت وحالش بجایی رسید که دانست که از آن درد نرهد . برادر خویش عمرو لیث راولی عهد کرد و گنج نامه ها بوی داد وفرمان یافت .

. . .او بخراسان آمد و پادشاهی همی کرد و خلیفه را طاعت داشت و لشکر و رعیت عمرو را دوستر داشت از یعقوب که این عمرو بس بزرگ همت و بزرگ عطا و بیدار و با سیاست بوده است و مروت و همت او تا آنجا بوده است که مطبخ او را چهار صد شتر می کشید ند [180](قسمیکه قبلاً یعقوب حالت اصلی خود را و خورد و خوراك خود را به رسول خلیفه اظهار داشت و رویگر زادگی خود را نیز آشکارا ساخت و از گنج های فرا هشتهٔ یعقوب عمرو برادرش به سرحدی تظاهر میکند که چهار صد شتر بار و بنه آشپز خانه او را حمل میکند . این روایت تاریخی خیلی وحشت زا است زیرا این مال و این گنج های فراهم شده در حالی از مردم به عنف گرفته شده است که آنها در دسترخوان شان حتی نان گندم را بیك وقت به سیری نداشته اند و حتی گاهی چنان میشد که از فرط بی برگی آرد جواری و یا گندم را با جو و حبوباتی دیگر می آلایاندند تا مزه آن بگردد و میل بخوردن آن کم گردد تا آن حبوبات قلیل بتواند تا زمانی به آنها بسند ه گردد و حالا دیده می شود که از ماحصل رنج این رعایای بیچاره پادشاهان در هر وقتی به دها هزار نفر را نامنو ماکول فراهم میکردند که دور از عدالت و یکی از آسیب های بزرگ بملت و رعیت میباشد که سالها در هر عصر و نظامی حتی تا به امروز نیز این جور و رسم ادامه دارد . (مولف))

خلیفه که از یعقوب دل خوش نداشت عمرو را نیز مرد متجاوز و مبارز می شمرد و پیوسته از وی در تشویش بود که مبادا آن کند که برادرش در حق خلافت بغداد کرده بود . ازاین سبب خلیفه پیوسته کس می فرستاد ببخارا بنزدیك امیر اسماعیل بن احمد (سامانی) که« خروج کن و بر عمرو لیث لشکر کش و ملك از دست او بیرون کن که تو بر حق تری امارت خراسان و عراق را که این ملك سالهای بسیار پدران ترا بوده است و ایشان به تغلب (چیره شدن پیروز گردیدن ، غلبه یافتن) دارند . . .ازد تعالی ترا بر او نصرت دهد . بدان منگر که ترا عدّت ولشکر اندك است ، بدان نگر که خدای عزوجل می گوید «کم من فئة قلیلة غلبتفئة کثیرة باذن الله والله مع الصابرین . »

---

180 حسین ابو علی طوسی خواجه نظام الملک ،سیر الملوک،احوال وزیران و معتمدان،پیشین ، صص20 تا 25.

پس سخن های خلیفه در دل او کار کرد و عزم درست کرد که با عمرولیث مخالفت کند . لشکری که داشت همه را گرد کرد و از جیحون بدین سو بگذشت و بسر تازیانه بشمرد . ده هزار سوار بر آمد چنانکه بیشتر سواران را رکاب چوبین بود و از هر ده تن یك تن سپر نداشت و از هر بیست یك مرد جوشن نداشت و از هر پنجاه مرد یك مرد نیزه نداشت . . . از آموی برداشت و به شهر بلخ آمد .

خبر به عمرو رسید که اسماعیل از آمو گذشته و به بلخ آمد ، شحنه سرخس و مرو بگریخت و طلب مملکت میکند . عمر ولیث به نیشابور بود . هفتاد هزار سوار عرض داد همه بر گستوان پوش با سلاح و عدّت تمام و روی به بلخ نهاد و چون بیکدیگر رسیدند مصاف کردند و اتفاق چنان افتاد که عمرو لیث بدر بلخ گرفتار برافتاد چنانکه یك تن را جراحتی نرسید و نه کسی اسیر گشت و هفتاد هزار سوار او به هزیمت بررفتند الی از میان همه عمرولیث گرفتار شد . و چون او را پیش اسماعیل آوردند بفرمود تا او را بروزبانان (پاسبانان ، نگهبانان) سپردند . و این یك فتح از عجایب های دنیا است .

و چون نماز دیگر شد فراشی از عمرو لیث بود در لشکرگاه می گردید . چشمش به عمرولیث افتاد . دلش بسوخت . پیش او رفت . عمرو او را گفت «امشبی را با من باش که بس تنها مانده ام .» پس گفت «مردم نازنده باشد و او را ازقوت چاره نیست . تدبیر چیزی خوردنی کن که مرا گرسنه است .» فراش یك منی گوشت بدست آورد و تابهٔ آهنین از لشکریان عاریت خواست و بهر جانب بدوید ،لختی سرگین خشك از دشت برچید و کلوخی دو سه بر هم نهاد و تابه بر سر نهاد تا قلیه (تکه گوشت بریان کرده) . و چون گوشت بر تابه کرد مگر بطلب پارهٔ نمك شد . و روز باخر آمده بود . سگی بیامد و سر در تابه کرد تا استخوان بردارد . دهانش بسوخت . سگ سر بر آورد . حلقهٔ تابه در گردنش افتاد و از سوزش آتش بتگ خاست و تابه را ببرد . عمرو چون چنان دید روی سوی لشکریان و نگهبانان کرد و گفت: «عبرت گیرید که من آن مردم که بامدادان مطبخ من چهار صد شتر می کشید ، شبانگاه سگی برداشته است و می برد .» چنان باشد که بامداد امیری بودم و شبانگاه اسیری ام . و این حال هم یکی از عجایب جهان است .

و چون عمرو لیث گرفتار شد امیر اسماعیل رو سوی بزرگان کرد و گفت «این نصرت خدای عزّ و جلّ داد و هیچ کس را بدین نعمت بر من منّت نیست جز خدای را عزّ و اسمه .» پس گفت «پس بدانید که این عمرو لیث مردی بزرگ همت و بزرگ عطا بود و با

آلت و عدّت و رأی و تدبیر، بیدار در کار ها و فراخ‌نان و نمك و حقشناس. مرا رای چنان است که بکوشم تا او را بجان گزندی نباشد و ازین بند خلاص یابد.» بزرگان گفتند «رای امیر صوابتر. هر چه می فرامید.» پس کس فرستاد به عمرو لیث «که هیچ دل مشغول مدار که من در آن تدبیرم که جان ترا از خلیفه بخواهم و اگر همهٔ خزینهٔ من خرج شود روا دارم اندی که ترا بجان گزندی نرسد و باقی عمر بسلامت بگذرانی.»

عمرو لیث چون این شنید گفت«دانم که مرا ازین بند هرگز خلاص نخواهد بودو مرا بسی زنگانی نمانده است و خلیفه بجز از مرگ من خشنود نخواهد گشت، ولیکن تو که اسماعیلی، معتمدی را پیش من فرست که سخنی دارم گفتنی .چنانکه از من بشنود بتو رساند.»این کس باز آمد و هر آنچه گفته بود معلوم امیر اسماعیل گردانید. در وقت معتمدی را پیش او فرستاد. عمرولیث معتمد را گفت «اسماعیل را بگو که مرا نه تو شکستی بلکه دیانت و اعتقاد و سیرت و نیکوی تو نا خوشنودی امیر المومنین شکست و این مملکت را بتازگی خدای عّزو جلّ از من بستد و بتو داد و تو به این دولت و نیکی ارزانی و سزاوار این نعمتی . . . و مرا و برادرم را گنجها و دفینه هاست و نسخهٔ این همه با من است و من آنهمه بتو ارزانی داشتم تا آنرا استضهاری باشد و قوی حال گردی و حالت و عدّت سازی و خزانه آبادان کنی.« پس گنجنامه از بازو بکشادو بدست این معتمد دادو به امیر اسماعیل فرستاد.

چون معتمد باز گشت و گنجنامه پیش امیر نهاد، امیر اسماعیل روی سوی بزرگان کرد و گفت «این عمرو لیث از بس زیرکی که هست میخواهد که سر از زیر کان بیرون جهد و زیرکان را در دام آورد و گرفتار بلای جاودان گرداند.»آن گنجنامه را بر داشت و پیش همان معتمد انداخت و گفت«این گنجنامه را بدو باز بر و او را بگوی که از بس جلدی (زرنگی) که در تست میخواهی که از سر همه بیرون بجهی . ترا وبرادر ترا گنج از کجا آمد که پدر شما مردی رویگر بود و شما رویگری آموختید و از اتفاق آسمانی ملك به تغلب فرو گرفتید و به تهور کار شما بر آمد و این گنجها از درم و دینار همهٔ آن از آن مردمانی است که بظلم و به ناحق بسته اید و از بهای ریسمان گنده پیران و بیوه زنان است و از توشهٔ غریبان و مسافران است و از مال یتیمان و ضعیفان است و جواب هر حبه فردا پیش خدای عزوجل شما را باید دادن و بادافره (جزا و مکافات)ایزد و پاداش آن بچشیدن. اکنون تو به جلدی میخواهی که این مظالم در گردن من کنی

تا فردا قیامت چون خصمان شما را بگیرند که«این مال به ناحق از ما استده اید ، باز دهید .»شما گویید «هر چه از شما ستده ایم به اسماعیل سپردیم . .از او طلب کنید .»ومن طاقت جواب خصمان و خشم و سؤال خدای هز و جل را ندارم .»از خدای ترسی و دیانت که در وی بود آن گنجنامه نپذیرفت و بدو باز فرستاد . و بدنیا غره نشد .

و روایات تاریخ نقل میکنند که همین امیر اسماعیل بن احمد سامانی را عادت چنان بود که آن روز که سرما سخت بودی و برف بیشتر آمدی تنها بر نشستی و بمیدان آمدی ، تا نماز پیشین بر پشت اسب بودی . گفتی «باشد که متظلمی بدرگاه آید و حاجتی دارد و او را نقصان و مسکنی نبود و چون بعذر برف و سرما ما را نبیند مقام کردن تا بما رسیدن بر وی دشوار گردد ، و چون بداند که ما اینجا ایستاده ایم بیاید و کار خویش بگذاردو بسلامت برود .» [181]

همچنان پادشاه را واجب باشد که دارای دین درست باشد زیرا که پادشاهی و دین همچون دو برادرند . هر گه که در مملکت اضطرابی (پریشان حالی)پدید آید در دین نیز خلل آید ، بد دینان و مفسدان پدید آیند . و هر گه که کار دین با خلل باشد مملکت شور بده بودو مفسدان قوت گیرندو پادشاه را بی شکوه ورنجه دل دارندو بدعت اشکارا شودو خوارج زور آورند .از قول سفیان ثوری آورده اند که گفته است «بهترین سلطانان آنست که با اهل علم نشست و خاست کندو بد ترین علما آن است که با سلطان نشست و خاص کند .

از اردشیر نقل قول است که گویدن هر سلطانی که توانایی آن ندارد که خاصگیان خویش را به اصلاح بازآورد می باید دانست که هر گزاو عامه و رعیت رابصلاح نتواند آورد .»و امیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه گوید : «هیچ چیز ضایع کننده تر مر مملکت را و تباه کننده تر مر رعیت را از درازی حجاب پادشاه نیست و هیچ چیز سود مند تر و با هیبت تر اندر دل خلق از آسانی و کم حجابی پادشاه نیست هیچ کس بر رعیت ستم نتواند کردن و جز مال حق نتواند ستدن .»

و آورده اند چنانکه در روزگار عمر بن عبدالعزیز رحمة الله علیه قحط افتاد و مردم در رنج افتادند . قومی از عرب نزد وی آمدند و بنالیدند و گفتند «یا امیر المومنین ما گوشتها و خونهای خویش خوردیم اندر قحط ، یعنی که لاغر شدیم و گونه ها زرد کردیم از نا یافتن طعام و

---

181 همان مأخذ پیشین ، صص 26تا 29.

واجب ما اندر بیت المال تو است . این مال یا از آن تست یا از آن خدای ویا از آن بندگان خدای است . اگر از آن بندگان خدای است از آن ماست و اگر از آن خدای است خدای را بدان حاجت نیست و اگر از آن تو است فتصدق علیناان الله یجزی المتصدقین . »یعنی بر ما صدقه کن که خدای تعالی صدقه کنندگان را مکافات میدهد . . . عمر بن عبدالعزیز را دل بر آنها بسوخت و آب چشم اندر آورد . گفت «همچنین کنم که شما گفتید . »هم در ساعت بفرمود تا کار ایشان بساختندو مقصود ایشان حاصل کردندو چون خواستند که برخیزند و بروندعمر بن عبدالعزیز گفت «ای مردمان کجا می روید ؟ چنانکه سخن خود و از آن بندگان خدای با من بگفتید سخن من نیز به خدای تعالی بگویید . یعنی مرا به نیکی یاد آورید . پس اعرابیان روی سوی آسمان کردند و گفتند «یارب بعزت توکه با عمر بن عبدالعزیز آن کنی که او با بندگان توکرد .

چون دعا تمام کردند ابری سخت برآمد وبارانی سخت اندر گرفت و آن اماتی بود که برای فراخ حالی بندگان خود خدای آن خطه را سبز گردانید و قحطی رفع گردید . [182]

[182] همان ، صص 82و83.

بخش یکصد و هژدهم

بحث اول

ریشه های تمدن در تاریخ

118-1تمدن چیست؟

تمدن به فرانسه (civilization)از ریشه مدن گرفته شده وبمعنی شهر نشیتی میباشد که مشتق از مدینه (civil)است ، یعنی جایی که انسانها در کنار هم در یك محیطی که با هم ربط دارد زندگی خود را با همدیگر وفق داده و به رونق میرسانند . بنا بر این مدینه بمعنای انتساب ،استناد ، وهمبستگی،به آن معنایی است که در این باب آمده است . تمدن بمعنی احساس وابستگی به شهر و نمایش آن میباشدو(civilization)در فرانسوی و انگلیسی و لاتین بصورت مشترك همین معنی را میدهد . و کلمه (civil) یعنی شهری و کشوری و سیولایزیشن اسم مصدر است که از (civiliser) یعنی متمدن کردن آمده است . معنی سیولایزیشن و یا تمدن هم در لاتین و هم در بین کشور های شرقی عین مفهوم را افاده میکند . [183]

118-1-1.سیر تاریخی تمدن

بینش انسان در دو مرحله از زندگی او صورت گرفته ، یکی مرحلهٔ غار نشینی و دیگری پدیده ای که بنام شهر در تاریخ ایجاد میشود که لغت تمدن از آن بوجود آمده است . شهر نشینی معنی زندگی کردن در یك مجموعه بزرگ در شهر که در برابر صحرا نشین یا چادر نشین است .

اما کلمه ی سیولایزیشن یا تمدن در عین حال که خودش بمعنای واقعی تمدن نیست (مقصود از تمدن شهر نشینی نیست)اما واقعیت نشان میدهد که مفهوم شهر در تاریخ با مفهوم تمدن در تاریخ گرچه متجانس نیستند ولی همزاد وهم اصل هستند و بهم نزدیکند . تمدن شهر نشینی نیست اما انسان متمدن وارد مرحله ی شهر نشینی شده ودر معانی بیان آن این را تسمیه ی شی نه به خودش بلکه به لازمه ی آن میگویند

183 شریعتی دکتر علی ، تاریخ تمدن ، جلد اول ، مجموعه آثار ، تاریخ چاپ و نشر دیماه 1354، نشردفتر هدوین آثار شریعتی ، ص4 به بعد.

مثل اینکه به نویسنده بگوییم صاحب قلم در صورتیکه نویسنده و صاحب قلم هر دو مفهوم جدا گانه است . بیك سخن تمدن وانسان دو عنصری از هم متفاوتی هستند که در یك محل با هم لازم و ملزوم میگردند . [184]

بین لغت تمدن و خود تمدن چه رابطه ی وجود دارد؟

از آنجا یکه تعالی ، تجارب و اندوخته ها و دانش انسان در شهر بوجود می آید و از آنجاییکه این تجاربِ مربوط به تعالی انسان در شهر بوجود آمده یعنی ظرف را بجای مظروف گاشته اند . پس شهر پدیده ایست که انسان وحشی فاقد آنست، انسان باید بیك مرحله ی از تمدن رسیده باشد که بتواند شهر را بسازد و وقتی شهر را ساخت یك تکه از تمدن را ساخته است، پس شهر و تمدن رابطه ی جزء و کل است ورابطه ظرف و مظروف نیست .

خانواده در میان خانه است اما خانه غیر از خانواده است ولی رابطهِ جزء و کل ندارد و رابطه ظرف به مظروف دارد ولی شهر جزء تمدن است یعنی خانه ایست که جزء خانواده است .

تمدن بمعنای کلّی عبارت است از مجموعه ی ساخته ها واندوخته های معنوی و مادی جامعه ی انسانی ، وقتی میگوییم ساخته های انسانی ، مقصود آن چیزیست که در طبیعت در حالت عادی وجود ندارد و انسان آنرا میسازد، بنا براین ساخته ی انسانی در برابر ساخته طبیعت قرار میگیرد . ساخته ی انسان چیزی است که در دنیا وجود ندارد و ساخته ی طبیعت نیست . مقصود از اندوخته عبارت است از انباری از تجربه ها ، داده ها و دانشها و قرارداد ها و اختراع های گذشته یا دیگران که بجامعه میراث مانده است . اینها را جامعه از چند طریق به میراث می گیرد :

1. از گذشته های تاریخی خود ش
2. ویا از دیگران

184 مآخذ پیشین ، پیوست به گذشته

3. طریقه‌ای که خود مان نمیسازیم

مثلاً ما تصوف یا عرفان را از گذشته می گیریم اگزستانسیالیزم را از دیگران و سومی ساخته اکنون خود ماست مثلاً رادیو ، تلویزیون، خود رو و کامپیوتر و امثال آن این مجموعه های که به صدها بلکه هزاران گونه میرسد محصول تفکر و تعقل و تجربیات خود ماست که تمدن ما مشحون از آن است .

خود اندوخته ها به اعتبار دیگر ساخته های انسانی هستند که در گذشته یا در جای دیگر اند که ما می گیریم و ریشه همه‌ی اینها یکی است . مثلاً اول که ماشین ساخته شد ماشین بخار بود که قوه‌ی محرك آن آب و حرارت بود . پسانتر ها الکتریسه کشف و ضمن آن گردید و این فرآورده ها را مکمل و مرغوب ساخت تا اینکه از اثر اندوخته های دانش به هزاران نوع ماشین ایجاد گردید که منشاء اولی آن همان اندوخته های انسانی میباشد . انسان ها دو قسم چیز میسازد :مادی و معنوی ، یکی صندلی میسازد که مادی است و یکی شعر میسراید که معنوی است . قابل ذکر میدانم که مجموعه‌ی علوم ساخته های معنوی انسان است .

موضوعات علم ساخته طبیعت است ولی اگر انسان وجود نداشته باشد ، علمی وجود نخواهد داشت . خداوند زمانیکه اراده کرده بود انسان را خلق کند اول ساختمان هیولایی او را از خاك خلق کرد بعد دانش خود را (علم اسماء) را در نهاد او انتقال داد (سوره بقره /آیه 30تا 33)وماشین و جامعه و معماری ساخته‌ی مادی انسان است .

موضوعات علم ساخته طبیعت است ولی اگر انسان وجود نداشته باشد ، علم وجود ندارد . ماشین و جامعه ومعماری ساخته مادی انسانی اند وساخته های هستند که قابل تفکیك نیستند که بیك اعتبار مادی و به اعتبار دیگر معنوی هستند مانند معماری . بعضی از پدیده ها مایه ی انسانی و طبیعی دارد مثل کشاورزی، که انسان بوسیله علم و تخنیك خودش فراآورده های از قبیل گندم، برنج ، جواری ، پنبه و اقسام میوجات را می رویانند وباعث بوجود آوردن آن میشوند که دخالت انسانها در کشاورزی است . محصولات کشاورزی با خار های بیابانی و جنگلاتی که بصورت طبیعی در زمین روییده اند و کسی آنرا نکاشته فرق دارد . و چیز های را که در ساختن و تولید آن دست انسان میباشد بهمان میزان آن چیز ها و محصولات جزء تمدن محسوب میشود .

گاو ساخته طبیعت است یعنی که پیش از اینکه بحث تمدن بمیان آمده باشد وجود داشته است . اما پرورش و بدست آوردن شیر روزانه دو یا سه نوبت دلیل تمدن انسان است اما اینکه گاو شیر تولید میکند هم دست طبیعت است و هم دست تمدن . دست طبیعت بخاطری است که شیر از گاو که محصول طبیعت است حاصل می شود اما اینکه چه طور تولید و کیفیت شیر گاو بلند برده شود و عاری از امراض باشد مربوط به علم دام پزشکی است که در نتیجه تمدن بوجود میآید . بنا بر این به این نتیجه میرسیم که مجموعه تمدن بشری از میراث بشری عبارت از میراث گذشته، تقلید از دیگران و ساخته تجربیات حال خود اوست که وجه مادی و معنوی دارد . وجه معنوی تمدن را فرهنگ میگویند .

118-1-2.وجه معنوی فرهنگ با تمدن

شعر و مذهب و صد ها خصلت انسانی جزء فرهنگ است و ساخته ی معنوی انسان میباشد ، خط وادبیات، تمام رشته های علوم انسانی و هنر مربوط به آن جزء ساخته های معنوی انسان ،وبنا بر آن جزء فرهنگ است . وجوه مادی تمدن از فرهنگ جدا میشود . **حالا چطور تشخیص بدهیم که چه تمدمی مادی و چه تمدنی معنوی است ؟** برخی مشخص اند و برخی جدا شدنی نیستند . مثلاًتندیس یك ساخته مادی و معنوی است که در ساختن آن علاوه بر مادیت،ذهنیت هنر مند نیز دخالت داشته مانند تندیس عیسی مسیح ساخته دست مکلانژ .

نمره: هنر نیز یکی از عناصری است که وجوه در فرهنگ مادی و میتواند معنوی داشته باشد مانند ساختمان یك تعمیر زیبا و یا سرودن یك قطعه شعر ویا نوشتن یك کتاب پر محتوی . هنر هم تقلیدی و هم آفرینشی میتواند باشد که بنام هنر بدلی و آفرینشی میباشد که هر دو نوع معنوی هستند ، مثلاً مکلانژ بار اول تابلوی لبخند ژوکوند را ساخت و کسانی دیگری که از روی آن نسخه برداری کردند ، درست بهمان زیبایی و مهارت و هنر مندی . مثلاًکتاب فروشی یك کار معنوی و نانوایی ،یك کار مادی است ، این گسترش مادی دارد و آن گسترش معنوی . مادیت پدیده ایست و یا محصول کاری است که نیاز غریزی و طبیعی آدمی را بر آورده میسازد ، و آنچه نهاد های غیر طبیعی و غیر غریزی و

غیر مادی انسان را بر آورده میسازد معنوی است . به عبارت دیگر پدیده های مادی پدیده هایی هستند که نیاز هایی را برآورده میسازد که حیاتی است واگر برآورده نشوند شخص میمیرد، پدیده های معنوی پدیده هایی هستند که نیاز های غیر حیاتی آدم را برآورده میکنند لذا تمام مسایل مثل لباس پوشیدن مادی است، ولی انتخاب مد و رنگ لباس پدیده های معنوی هستند ، زیرا وجود و عدمش به حیات انسان بستگی ندارد . ساختمان بعد نشیمن آن جزء پدیده مادی احتیاج به زندگی است ولی تفنن به استایل و هنر جزء فرهنگ ماست . یک ساختمان مثلاً در بیست طبقه درشهر کابل هفتاد درصد نیاز مادی را برآورده میکند وسی در صد نیاز های معنوی را که ارزش فرهنگی دارد ولی خانه ی قدیمی چهار دیواریکه از چهار هزار سال مانند دیوار های «بلخ» بوده است ، حالا نیاز حیاتی را برطرف نمیکند . در زمان خودش هفتاد در صد نیاز های مادی وسی درصد نیاز های معنوی را بر آورده میکرد ولی حالا صد درصد نیاز های معنوی را برآورده میکند ، یعنی فقط ارزش معنوی دارد . چرا این طور ارزش ها از حالات مادی به معنوی مثلاً در دیوار بلخ تبدیل گردیده ؟

1 . بعلت تاریخی بودن وسند بودن که زمان به آن اضافه کرده یعنی زمان به آن عامل تازه ی تاریخی بودن وسند بودن داده که عامل شناسایی زمان گذشته ای هست که میخواهیم با ما حرف بزند ولی نمیزنند و این گویای آن زمان است که در زمان خودش این ارزش را نداشته ، بلکه این زمان و تاریخ است که به آن ارزش داده است . زمان این سی فیصد ارزش معنوی را به صد فیصد تبدیل کرده است . ، زیرا زمان مستقلاً ارزش می آفریند یا ارزش را به ارزش دیگر تبدیل میکند . مسیر ارزش زمان ارزش مادی است به ارزش معنوی در فرهنگ، مجموعه های ارزش های مادی ومعنوی در فرهنگ ، مجموعه ی ساخته ها واندوخته های مادی و معنوی ما ، اندوخته های مادی و معنوی تاریخ است .

2 . انتساب - نفس انتساب ارزش مادی را به ارزش معنوی بدل میکند مثل خانه ی کعبه که بواسطه ی انتساب به ابراهیم (ع) ارزش معنوی یافته است . بسیاری از پدیده های فرهنگی زاییده انتساب است

در مورد جامعه وقتی چیزی انتساب پیدا میکند که وابسته به ملتی باشد ، مثلاً یک تکه پارچه وقتی پرچم میشود چنان ارزش می یابد که برایش جان میدهند . بسیاری از پدیده ای فرهنگی زاییده عامل انتساب است .

3 .اعتقاد و ایمان ارزش مادی را تبدیل به ارزش معنوی میکند مسجد ارزش اعتقادی دارد وقبله ارزش انتساب دارد .نفس تسبیح ارزش اعتقادی دارد .زبان عربی بواسطه قرآن ارزش اعتقادی دارد .از آنجائیکه تجربیات علمی و کار و کوشش در حیات مادی و معنوی از اندوخته های فراهم آمده از گذشته یا از دیگران (مادی ومعنوی) که جامعه بشری میسازد، اما جامعه است که اینها را ساخته لذا مایه و اساس را فرد از جامعه گرفته است ، بنا بر این نابغه نیز محصول جامعه است، پس جامعه تمدن وفرهنگ میسازد ، نه افراد .خیام حافظ مولانا جلال الدین محمد مولوی وابوعلی سینا و فخر رازی و غزالی و . . .ساخته ی معنوی جامعه اند ، ارزش جامعه به آدم هایش است .آنچه معنوی است ، فرهنگ ، و آنچه مادی است تمدن میگوییم .پدیده های اجتماعی وانسانی بطور بسیط وصد در صدوجود ندارند ،بلکه هر پدیده ی که انسان میسازد ،هم از معنویت و هم از مادی در آن هست ، هر آنچیز را که جنبه مادی اش غالب بود ،مادی و اگر مایه ی معنوی اش غالب باشد معنوی است .لذا هیچ پدیده ای مادی و معنوی وجود ندارد که طبیعت در آن دخل نداشته باشد .

آیا مکان این هست که جامعه وجود داشته باشد و تمدن و فرهنگ وجود نداشته باشد؟ آیا این عوامل کدام ها کدام ها را جلو تر نهیم اند؟

- محیط جغرافیایی
- عوامل نژادی یك نژاد در تاریخ نشان داده شده است که تمدن ساز است یا نه ،در بعضی از نقاط تمدن پست وجود داشته ویا اصلاً نبوده، مثلاً بزرگترین تمدنهای قدیم وجدید دور مدیترانه است ولی در نقاط استوایی تمدن زیادی نیست .اول نژاد سفید ، بعد زرد ولی سرخ وسیاه، تمدنی به آنها معروف نیست .
- غریزه ی نسل انسان که موجودی است (حرفی که اروپائیان از جمله ولتر زده است) طبعاً و بطور غریزی تمدن ساز و شهر نشین .در این صورت عامل نژاد و جغرافیا نیست، اراده و آگاهی وعلم نیست، مثل زنبور عسل که اصلاً نمیتواند طرز دیگری زندگی کند و تصمیم وفکر آن مطرح نیست .
- چهارم عوامل اندیشه، اراده و آفرینندگی انسان، که موجودی است که غیر از وجه اشتراکش با حیوان ونبات، آنچه «من» انسانی،او را میسازد سه خصوصیت است: علم، و اراده و ایدآل آفرینی و آفرینندگی(آنچه که ایدآلش هست می تواند

بیآفرینند)مثل صنایع پیشرفته مانند تلفون ها به اقسام ، انترتیت و فناوری های رایانه ای و کامپیوتری (مایکروسافت)اینها همه بار اول توسط بشر فکر و بعد کشف وسر انجام راه ارتقا پیمودند و در جنب تمدن موجوده هزاران شیء نو را کشف و اختراع و ساختند که همه ی آن مرهون اندیشه و اراده آفرینندگان یعنی انسان اند . ایدال انسان فطرتاً بقسمی است که به آنچه بدست آورده قانع نیست و اگر ایده آلست نبود ،دست به آفرینندگی نمی زد ،دست به آفرینش چیزی میزند که میخواهد ، ولی در طبیعت وجود ندارد .

118-1-3.تمدن معلول چهار عامل است:

1 . قوانین جبری موجود در متن زندگی اجتماعی - یعنی پس از تشکیل جامعه، خود بخود بدون خواسته افراد جامعه بطرف تکامل نظامهای اجتماعی پیش میرود . قوانین موجود در متن جامعه،جامعه را بطرف تکامل میگشاند .

2 . قرارداد اجتماعی، یعنی انسانها باهم قرارداد بسته اند که اجتماعی زندگی کنند وبر اساس آن زندگی اجتماعی خود را آگاهانه ادامه میدهند و تمدن معلول آنست . (روسو)

3 . عشق و گرسنگی، به معنی اعم یعنی نیازهای مادی ومعنوی آدمی(احتیاج) و این نیاز ها او را به حرکت وا میداشته اند ،که دو وجهه ی تمدن ناشی از این دو عامل است، یعنی آثار فقط زاییده عشق و بعضی رفع نیازمندی است (افسون و فریبندگی و خانه) (تزشیلر)[185] شیلر معتقد است «عشق و گرسنگی عامل حرکت تاریخ اند » اقتصاددانان (اکونومست ها) -اقتصاد پرستان- در مسایل انسانی و فلسفه ی تاریخ ، به اصالت اقتصاد معتقد اند

185 شریعتی دکتر علی ، موتور تاریخ ، درس نامه تاریخ ، درس یازدهم [تزشیلر]،ص 5.

4.تدافع و تهاجم- آدمی در زندگی یا درحال تدافع است یا تهاجم. در حال تدافع در برابر حمله ی طبیعت ودشمن(خواه رقیب انسان باشد یا حیوان)برای جلوگیری دست بکار ی میزدکه او را به کشف و خلق و ابداع وامیداشته ویا حالت تهاجم نسبت به هردو، برای استثمار و نابود کردن آنها داشت . مجموعه‌ی کشمکش و تناقض درون جامعه بشریت ، تمدن را بوجود آورده (تاین بی)[186] (تاین بی اصل تهاجم را موتور و عامل تاریخ میداند ، و جغرافی مآبان ، جغرافی و خشونت نسبی طبیعت را ، و ابن خلدون –بنیان گذارِ فلسفه تاریخ و جامعه شناسی- بر مبنای اصالت جغرافیا اقلیم میداند و تضاد اقلیمی دو منطقه‌ی شهری و ایلی را عامل حرکت تاریخ وتشکیل دورانها وفلسفه تاریخ خودش –که بر اساس دور مبتنی است –تلقی کرده است . وراسیست ها و تمام فاشیست ها – بمعنای اخصش، همه ی کسانی که به اصالت نژادی و اصالت خون معتقد اند -نژاد را –نفساً و اسالتاً -عامل حرکت تاریخ میدانند .چنانچه در تمدن میگویند :نژاد تمدن ساز است .) . تاین بی بیك نوع دیالکتیك اجتماعی معتقد است ؛ تهاجم، تز،تدافع،، انتی تز ؛ تدافع انتی تز و تمدن سنتیز .

در دو جامعه تمدن بوجود نیامده:

جاییکه زمین خشك و غیر قابل زیست بوده و نمی توانسته اند بآن حمله کنند .

در جاییکه طبیعت برکت فراوان داشته ، بنا بر این نه باهم می جنگیدند و نا با طبیعت در تزاد . در امریکای شمالی و اروپا تمدن بوجود نیامده، در ایران بوجود آمده . در بین النهرین و سومر که زمین های باطلاقی بوده و کار و کوشش آنها را مجبور به اختراع و کوشش و اندیشیدن میکرده و در یونان که شامل جزایر بسیار است وباید در دریا مسلط شوند ، تمدن بوجود آمده است .

---

186 دکتور علی شریعتی ، درس یازدهم ،تاریخ تحریر 1351 هـ ش ، [تز تاین بی]،موتور تاریخ در اعتقاد های مختلف .«تاین بی» اصل تهاجم و تدافع را موتور و عامل تاریخ میداند ، ص4.

جنگ با طبیعت نا مساعد ، تمدن را بوجود می آورد (تاین بی) . یکی دیالکتیك طبیعت وانسان ویکی انسان و انسان، محیط جغرافیایی، عوامل نژادی ، غریزه نوع انسان که موجودیست مدنی بالطبع ، عامل اندیشه، ادراده،آفرینندگی انسان، قوانین جبری موجوددر متن زندگی اجتماعی ، قرارداد اجتماعی، عشق و گرسنگی ، تدافع و تهاجم، مجموعه ی این تیتر ها در باره عامل بوجود آورنده ی تمدن مطرح است . "امه سزر" یکی از منتقدان سیاه پوست افریقا میگوید فرهنگ عبارت است از وجوه خاص قومی، ملی و نژادی در صورتیکه تمدن عبارت است از نماینده ی وجوه عام بشریت ، پس تعریفی از تمدن به این صورت نیز آمده است:تمدن عبارت از مجموعه ی اندوخته ها و ساخته های مادی و معنوی یك قوم یا نژاد یا ملیت خاص در طول تاریخ ،بنا بر این نمیتوانیم بگوییم تمدن اسلام یا مسیحیت یا شرقی و غربی، بلکه باید گفت تمدن قرن هفده ، پانزده و پنج چون تمدن انتسا بش بیك قوم خاص نیست ، بلکه مربوط به بشریت است ، فقط ممکن است بیك منطقه ای خاص بیشتر توجه کدولی این ناحیه نمیتواندخود به تنهایی محل تمدن و پیشرفت و فرهنگ باشد . پس تمدن منسوب به بشریت است ولی فرهنگ خاص یك قوم است:فرهنگ سیاه پوستان ، زرد و شرق و غرب .

آپولو ،مال امریکا وسفید وسیاه نیست ،مال بشریت است مربوط به تمدن بشر است ، حتی کسی که در هفت هزار سال پیش باد بادك را ساخته در ساختن اپولو ودر کلیه برنامه های فضایی ناسا و روس شامل است ، بنا بر این همه اختراعات و اکتشافات که در غصر فضا در سده بیست و یکم به کامیابی نشسته است مربوط همه ی اقوام است .

ولی در شعر خصوصیت قومی وجوددارد ، خصوصیت یك قوم را فرهنگ در خودش متبلور میکند مثل زبان فارسی بربر و ترك و عرب نیز دخالت داشته اند . هنر خصوصیت قومی دارد ، افسانه ها خصوصیت قومی دارند بنا براین جزء فرهنگ هستند ف،تمدن خصوصیت قومی را متبلور نمیکند . در همین زبان فارسی خصوصیتی است که خاص فارسی زبان است .

زبان: تنها کلمات نیست، بلکه دارای یك نوع برداشت و تلقی است که خصوصیت قومی را میرساند ولو همه کلمات را از خارج گرفته باشد .

نظریه‌ی «امه سزر »میگوید درست است که ما اصولاً یك فرهنگ بشری داریم و هم یك فرهنگ قومی مانند اخلاق، نیمی از اخلاق جنبه‌ی بشری دارد نیمی قومی . اشعار مولانا و خیام جنبه‌ی جهانی دارد، همینطور اشعار بابا طاهر را اروپایی بخواند متأثر میشود، چنانچه خیام میگوید : «این کوزه چو من عاشق زاری بودست » که مربوط به فرهنگ قومی نیست ،در سطح فرهنگ جهانی است و بعد از اینها اشعار مولوی خداوندگار بلخ است مثلاً پیر چنگی مولوی ، مولوی چون وابسته به مذهب خاصی است جنبه‌ی جهانی اش کمتر است یا مثلاً شاهنامه فردوسی جنبه‌ی فرهنگ قومی دارد و جنبه‌ی جهانی اش ضعیف است، در شهنامه ایرانی در برابر ترك است و رستم در برابر اسفندیار است . اخلق ، جنبه‌ی قومی دارد که بشرایط اقتصادی و اجتماعی یك قوم بستگی دارد . اگر اینها عوض شود اخلاق عوض میشود .

نیمه‌ی اول اخلاق که اخلاق انسانی و ماورای طبقاتی و ماورای تاریخی است ،اخلاق جهانی است . اختلاف کلی اخلاق طبقاتی ، جنگ ارزشهای طبقاتی است (خدمه های از جنس زن و بانوان خانه ، اختلاف طبقاتی) .

نیمه‌ی دوم ، اخلاق ابدی و مطلق است ، به وضع حکومتی و طبقه‌ی اشراف وبورژوا ها وسیستم اجتماعی و اقتصادی مربوط نیست ، بلکه اخلاق مطلق است و انسان ستایشگر این فضیلت است . مثل اصل فدا کردن منافع خود برای دیگران که در تمام جوامع با ارزش است .

در تمام حکومت ها وسیستمها قهرمانان شبیه هم هستند . آرش جانش را برای ملتش داده است و ما می بینیم هر روز تعدادی از سپاهیان قهرمان ما جان های شیرین شان را در جنگها در برابر تروریستان طالب از دست میدهند چیزی مشابه به جنگاوران کوبالی و عراق در برابر داعش ، در تمام دنیا و در هر سیستمی از حکومت داری ها همه اینچنین قهرمانی را می پرستند .

در طول تاریخ همه‌ی اقوام ، و ارزشهای اخلاقی شان تغییر میکنند (در ظرف پازده سال و یا پیشتر از آن در ظرف شصت سال اخیر دختران در جامعه خود ما) ولی این اصل هرگز تغییر نمیکند که در همه‌ی قرون ، مذهب ها و در همه‌ی سیستم های اجتماعی، اقتصادی قهرمان ملتها شبه هم اند . یك قهرمان ملی هم در سیستم های فیودالی و هم در سوسیالیزم و سرمایه داری هم همین را می

پسندند . ممکن است ملت ها برای وطن شان ارزش قایل نباشند ولی برای قهرمانانیکه در راه وطن شان از بین رفته اند ارزش قایل خواهند بود . فداکردن منافع دیگران بخاطر منافع خود شرط مطلق است .

واما خیر و شر چیست ؟ در دوره های مختلف تغییر میکند . اگر کسی نیاز های معنوی را ترجیح بدهد به نیاز های مادی، همه ستایشگرش هستند . اما نیاز های معنوی کدام است ، مادی کدام ؟ در جوامع مختلف تغییر میکند .

در مسایل اخلاقی ، فضایل قومی ونسبی داریم وهمچنین فضایل مطلق که مربوط به فرهنگ بشریت است . فضایل نسبی مربوط به فرهنگ قومی است . شخصیت های مثنوی از تعالی روحی در برابر محط دفاع میکنند که اخلاق بشری است جاز فریاد سیاه پوست است ولی نوای نی عالی ترین حالات بسیار نفیس عرفانی را وقتی که با شعر مولوی همراه گردد علاوه بر اینکه دلهای عارفان را بر تب و تاب می آورد پیام جهانی دارد ، همچنان شعر حافظ ،زمانیکه شهنامه خوانده می شود ترك از اسفندیار پشتیبانی میکند و ایرانی طرفدار رستم که در برابر هم قرار می گیرند ، ولی در برابر مثنوی و یا غزلیات دیوان شمس همه بی تفاوت اند ، از فردوسی قومی تر اشعار محلی است که روی سنتهای هر منطقه ای بصورت جداگانه ساخته شده است که برای غیر مفهومی ندارند .

پس به این نتیجه میرسیم که تمدن مجموعه ی از ساختها و اندوخته های مادی و معنوی جامعه ی انسانی است ، اما این تمدن و فرهنگ ها گاه جنبه ی نسبی و قومی و منطقه ای دارد و گاه تمدن وفرهنگ جنبه ی بشری و جهانی و ابدی . فرق فرهنگ قومی و بشری این است که رشد فرهنگ قومی انسعابی ورشد فرهنگ جهانی تسلسلی است . گادی و بخاری و ماشین وهواپیما دنبال هم رشد میکنند که تسلسلی است ، ولی قومی ، مسیر قوم و جامعه ی خودش را طی میکند و با ضعف وانحطاط قوم تمدنش هم قوس نزولی را طی میکند . اما در فرهنگ جهانی اگر فرهنگ مال یك قوم باشد به قوم ها و ملت های مختلف میرسد .

118-1-4. اشکال و قواعده تاریخ

در اینجاست که می بینیم تاریخ، نه مجموعه ی بی شکل و بی عاقده ای از حوادث گذشته بلکه مسیر پیوسته و متحول و متکامل است . که انسان تا کنون طی کرده است و بگفته ی فریدریك شلگل، مورخ، این غیبگویی که از گذشته خبر میدهد ، اگر در تاریخ عمومی انسان دقیق شود ، خواهد دانست که جامعه ها در همان حال که تکامل مینمایند واز هم ارث می برند ، مراحل مشخصی را طی میکنند وبا آنکه از نظر شرایط وخصوصیات خود باهم مختلف اند در کلیات مشترك میباشند .

گذشته از آن تاریخ گرچه موضوعش در گذشته قرار دارد ، اما هدفش در حال و آینده است . موضوعش از میان رفته ولی هدفش که انسان میباشد ، همواره خواهد بود .

بنا بر این تاریخ بگذشته میرود تا از انسان خبر آورد، چه نیمی از انسان در گذشته است ونیمی دیگرش درآینده. از آینده ا ش نمیتوان با خبر شد مگر آنکه بدانیم در گذشته چه میکرده است و چگونه بوده است . انسان حال درختی که امروز روییده باشد ، نیست، ریشه هایش دراعماق قرون از یاد رفته است و اگر زمان حال را ملاك قرار دهیم و شناخت انسان امروز رااساس قضاوت علمی خویش در باره انسان بگیریم بقول لتورنو :"بیهوده کوشیده ایم تا کتاب را به صفحه ی آخرش ترتیب دهیم" .

اما از نظر یك جامعه شناس مورخ اسناد تاریخی و کرونولوژی مثل تاریخ طبری ، چندان ارزشی ندارد ، این در حالیست که کتابهای عامیانه برای او ارزش پیدا میکند . چرا که جامعه شناس را بوضع زندگی، افکار و عقاید ، حساسیت های مردم زمان خود آشنا میکند و روح واقعی وحالات صمیمی یك دوره یا یك جامعه را بیشتر نشان میدهد .

بی شك نقل حوادث گذشته بی فایده است و آنچه اهمیت دارد شناخت حوادث است، اما با تلقی جامعه شناسان از تاریخ، ما دیگر نمیتوانیم به تاریخ به عنوان مستقل و زنده دست یابیم ، اگر تاریخ را عبارت از جامعه های مجزی بدانیم، شك نیست که شناخت اجتماعی مان بی نهایت عمیق خواهد شد ولی هرگز تاریخ را بعنوان یك «کل" هرگز نخواهیم شناخت که تاریخ را بعنوان

تنها عاملی که مسیر مشخصی در زمان دارد و بعنوان یك واقعیت مستقل که خودش زندگی و هدف داردو جامعه ها وفرهنگ ها و مدنیت های مختلف اجزای آنند نخواهیم شناخت . اگر تاریخ همچون بدن انسان قطع قطع شود ، خواهد مرد . که در این صورت تکه تکه کردن و جزء جزء کردن مطالعه ما را در مورد شناخت اجزای انسان کامل میسازد ولی ما از موجود زنده ای بنام تاریخ ، اندام کامل تاریخ اطلاعی نخواهیم داشت .

اگزستانسیالست ها که در صفحات قبل آن را شرح دادیم مدعی اند :«متد شناخت تاریخ پیدا کردن قوانین و مجهولاتی است که فقط در خود تاریخ نهفته است و پیدا کردن آن قوانین و مجهولات جز با برسی تاریخی ممکن نیست . [187]

مفاهیمی که از این کتاب باز مانده است در یك جای دیگر و در فرصتی دیگری فراهم خواهد . سلسله پژهش ها در این کتاب (باز شناسی افغانستان ادامه دارد

187 شریعتی دکتر علی ،پیشین ، ص ص85 تا 95.